
Dr.ZAKIR HUSAIN LIBRARY
64489

مرات احمدي جزء دوم

مشتملبر وقائع صوبه احمدآباد گجرات

از سنه ۱۱۲۷ ه تا سنه ۱۱۷۴ هجري

مصنفهٔ

مورخ شيرين سخن مرزا محمد حسن الملقب
به علي محمد خان بهادر

به تصحيح و تحشيه

سيد نواب علي ايم - اے - پروفسر برووده كالج
و فليو بمبئي يونيورسيتي

[بيپتست ميشن پريس - كلكته]
سنه ۱۹۲۷ع


ZAKIR HUSAIN LIBRARY
DELHI-1100

فهرست مطالب مرات احمدي جزء دوم

صفحه | مضمون

صفحه	مضمون

صفحه | مضمون

صفحه مضمون

صفحه | مضمون

صفحه | مضمون

صفحه | مضمون

صفحه | مضمون

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه از مصحح

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

اما بعد کتاب مرآت احمدی من تصنیف مرزا محمد حسن الملقب به علي محمد خان بهادر یکی از تاریخ معتبرۂ خطهٔ گجرات است مشتملبر واقعات هزار ساله یعنی از آغاز حکومت راجگان نتی تا انقراض دولت مغلیه و تسلط مرهٹه - در سنه ۱۳۰۶ هجري این کتاب نایاب در دو مجلد در بمبئی چاپ شده بود ولی چون مغلوط و نا مربوط علی الخصوص مجلد اول ناقص و نا تمام بود در نظر اهل تحقیق قدر و قیمتی نداشت *

از آنجا که گفته اند کل امر مرهون باوقتها دریں ایام فرخنده فرجام که خطه گجرات از یمن دولت و اقبال فرمانروای عدل گستر علم و هنر پرور هزهائینس مهاراجه سر سیاجی راو گایکوار جي سي ایس آئی - جي سي آئي ای - فدای خاص خیل شمشیر بهادر دام ملکه و حشمته بر خویش می بالد یک نسخه قلمی کامل و صحیح که مبیضه مصنف است و بمُهر او مزین و نام کاتب بقید سن کتابت یک هزار و صد و هفتاد و شش هجري در آخر ورق ثبت است از کتاب خانه احفاد مصنف بتوسط دربار کهمبائت بسعي و تلاش وزیر با تدبیر صاحب علم و فن چارلس نار من سدن (آئي سي ایس) که درآنوقت بعهده جلیله وزیر مال ریاست بروده فائز بود از کهمبائت بدست آمد - حسب الحکم اشرف و اعلی بنام این هیچمدان عز صدور یافت که نقل نسخه مذکوره گرفته متن مع ترجمه بزبان انگلیس چاپ داده شود - الحمد لله و المنة که جز دوم متن که در نسخه مطبوعه بمبئي کلیةً حذف بود و ارباب نظر مشتاق او بودند چاپ شده - اهمیت و قدر این جز دوم از این راه است که مصنف انچه برای العین مشاهده نموده بخاطر داشت و از اظهار بعضی ثقات واقعات را بی رعایت یا عداوت قلمبند نموده و نقول فرامین و احکام از دفتر شاهي که هنوز از دست بُرد حوادث

یاد نرفته بود اخذ کرده شامل کتاب نمود فلهذا این جزء کتاب که مشتمل است بر واقعات پنجاه ساله صوبه احمد آباد گجرات بعد از انقضای سلطنت ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه تا انهدام قصر حکومت مغلیه از دست مرهته و تسلط ایشان درین صوبه در نظر نا قدان فن تاریخ دستاویزیست موثق و مبرهن - ازین جهت اولاً این جز را که آئینه احوالات سلف و عبرة المخلف است به الحاق یک فهرست اسما الرجال و این دیباچه پیشکش ناظرین با تمکین می نمایم *

اما ترجمه حال مصنف و چگونگی جمع آوردن و ترتیب دادن تاریخ مرات احمدی را جناب مصنف خودشان در دیباچه جز اول شرح داده اینجا همین قدر کافیست که در سن یکهزار و صد و بست هجری مصنف بعمر هشت ساله همراه پدر که بعهده وقائع نگار صوبه احمد آباد فائز بود از برهان پور به احمد آباد آمد و کسب علوم و فنون نموده بزمره ملازمان شاهي داخل شد - بعد از وفات پدر امینی کهتره پارچه باو تفویض شد و در سنه ۱۱۵۹ هجری بجلدوی حسن خدمات بعهده جلیله دیوان صوبه سرفراز گردید ولی چون فلک کجباز بساط حکومت مغلیه در نوردید و زین البلاد احمد آباد در تحت و تصرف مرهته در آمد مصنف معنی آیه کریمه تعز من تشاء و تذل من تشاء برای العین مشاهده نموده خانه نشین گردید و ما بقی عمر در تحریر و تسطیر این کتاب مستطاب صرف نمود *

اما سن و فاتش محقق نشده این قدر از نسخه مذکوره بالا معلوم میشود که در سنه ۱۱۷۹ هجري بقید حیات بود و چون در خاتمه این جز میگوید که اگر حیات مستعار باقي و فراغ خاطر از نیرنگ سازي زمانه غدّار سفله پرور نا پایدار پدید آید دفتر دوم را از آغاز سال فرخنده فال جلوس میمنت و اقبال مانوس بر صفحه روزگار ثبت مي سازد ولی مسوده دفتر دوم تا این دم یافت نشده گمان غالب آنست که مصنف در همان سال بعمر شصت و چهار سالگي یا سال دیگر داعی اجل را لبیک گفته بصورت مرده و بمعنی زنده جاوید گردید - لسان الغیب خوش گفته *

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

بروده نواب علی

صوبه داري مهاراجه راج سر عمده راجهای هندوستان مهاراجه اجیت سنگه زمیندار جودهپور و دیواني محترم خان وحیدر قلي خان

از پیشگاه خلافت و جهانباني صوبه داري احمدآباد از تغیر داؤد خان پني بمهاراجه راج سر راجه اجیت سنگه راجهٔ جودهپور که بمنصب شش هزاری ذات شش هزار سوار سرافرازی داشت معوض گردید و بارسال خلعت خاصه و صدور فرمان مفتخر و مباهي گشت و فوجداري سورتهه بنام کنور ابهی سنگه بدستور سابق بحال شد مهاراجه از قبل خود بجیراج بهنداری را بنیابت صوبه و فتح سنگه نامي کایت را بنیابت فوجداري سورتهه رخصت نمود و آنها راهي گشته هفتم شهر شعبان مطابق سال هزار و صد و بیست و هفت بجیراج داخل احمدآباد شد و فتح سنگه بسورتهه شتافت و عبد الحمید خان نیلده آمد و بضمیمهٔ تولیت گنج احمد کهتو خدمت بخشي و وقائع نگاري بد و مرحمت شد بهنداري بتمسیت مهام و انتظام و تعین فوجداران و تهانه داران متعلقه نظامت سر گرم گردید همدران اوان عنایت الله خان که در عهد حضرت خلد مکان دیوان خالصه شریفه و محل اعتماد و از زمرهٔ امرایان عظام آن حضرت بود از حضور مقدس رخصت سفر حجاز و حج بیت الله الحرام حاصل نموده وارد گشت و روزی چند متوقف گشته و از رنج راه آسوده بسورت روانه شد و بر موسم راکب جهاز روانه مقصد گردید و دیواني صوبه از تغیر محترم خان و متصدیگری بندر سورت و محالات خالصه شریفه از تغیر مومن خان و متصدي گري بندر کنبهایت از تغیر سید عقیل خان و فوجداري بروده و نادوت و دامهای پرگنه حویلي احمدآباد و فوجداري اوهرمالو از تغیر بخشي تعلّو در پایهٔ سریر خلافت مصیر

به حیدر قلی خان که بمنصب دو هزاری ذات هزار سوار بلا شرط سرافرازی داشت من ابتدای فصل خریف قوی نیل مطابق سال پنجم جلوس معلّی نامزد گردید و بعطای خلعت فاخره و سرپیچ مرصع مُباهی گشته راهی شد و نوزدهم شهر ذیحجة الحرام بسواد بلدهٔ احمدآباد متصل مزار شاه بهیکهن قُدّس سره فرود آمده بتعیین نائبان پرداخت ناصرالدین احمد خان ولد شیخ الاسلام خان را بنیابت دیوانی صوبه و محمد شفیع نام از همراهیان خود را کروره محال کهتره پارچه که بضمیمهٔ دیوانی بود مقرر کرد و سید عقیل خان را فوجداری و امینی دولقه و بندر کنبهایت را از جانب خود سپرد نموده بصوب بندر سورت کوچ نمود و در ثپلاد ارجمند خان و بفوجداری بروده کاظم بیگ خان و در بهروچ عبد المومن خان را نصب نموده داخل بندر سورت گشت و به دمشیت مهام سر گرم کار گردید والد راقم که بنابر تغیری از کنبهایت آمده بود درین ولا که سید عقیل خان بدولقه راهی شد بدستور سابق ایشان را بنیابت کنبهایت مقرر داشته همراه گرفت از انجا که بنابر عزل و نصب امور پرگنه برهم خورده و رعایا طریق فرار پیموده بودند قریب یک ماه بحسن تدبیر والد اصلاح پذیر گشت و از انجا بکنبهایت شتافته بعد چندی راقم را نائب گذاشته حسب الطلب سید عقیل خان به دولقه آمده به سرانجام امور اشتغال ورزیدند *

رسیدن مهاراجه اجیت سنگه بصوبه

مهاراجه اجیت سنگه با فوج گران از جودهپور بعزم صوبه راهی گشته روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الاول سال هزار و صد و بیست و هشت بباغ شاهی رسید بجیراج بهنداری با پناوتان و مهر علی خان و صفدر خان بابی و ناصرالدین احمد خان صدر و نائب دیوان صوبه و قاضی خیر الله خان و عبد الحمید خان وقائع نگار و محمد منعم سوانح نویس و میر حسام الدین خان محتسب و میر ابو طالب کوتوال و محمد اکبر مفتی و منصب داران و متعینان و اعیان و سر گروهان مسلم و هنود فرقه صرافان و تجارت پیشگان سکنهٔ بلده رفته ملاقی شدند

و تلطفر خان که بمنصب هزار و پانصدی بلا شرط مفتخر بود و از هنگام فوج کشی امیر الامرا بر جودهپور واسطه گفت و شنود و اصلاح معاملت مهاراجه می پرداخت بعنوان (۱) اتالیق که از جادهٔ اطاعت و فرمان پذیری انحراف نورزد بدست او نیز داروغگی محال کهشرهٔ پارچه و سائر بلده از تغیر محترم خان دیوان معزول سرافرازی یافته همراه آمد ندرین بهن اسپان عراقی نژاد بابت ارمغانی والی ایران که مصحوب میر مرتضی ایلچی فرستاده بود جهاز مرکوب ایلچی بخاطر رونداد طوفان به بنگاله رسید و جهاز محمول اسپان به بندر سورت آمد چون معروض اقدس گشت یرلیغ بمومن خان متصدی بندر سورت صادر شد که بدرقه خرچ راه و شخصی از خود بطریق مهمان دار مدار آخور تعیین نموده روانهٔ درگاه معلی سازد و او پیش از عزل خود محمد عبد الله برادر خویش را همراه داده براه احمدآباد روانه ساخت - محترم خان دیوان پیشین نیز همراهی گردیده رفت و مومن خان نیز متعاقب روانه گشت مهاراجه بساعت مختار اهل تنجیم توقف ورزیده در قلعه میهدر در آمد دران اوان فوج داران و تهانه داران بموجب اسناد درگاهی بتفصیل ذیل هریک بمکان خودها بضبط و ربط تعلقات می پرداختند روح الله خان بمنصب هزاری ذات دو صد سوار بلا شرط به فوجداری اعظم آباد و معمور آباد و بهیل و اسلام آباد ابو طالب خان هزاری ذات یک صد سوار بلا شرط فوجدار گودهره و جرکال و اجرای شارع دو حد عزنی خان سیصدی ذات فوجدار پالن پور و دانتی واره غضنفر خان هزاری ذات دو صد سوار فوجدار بیجا پور و تهانه کهرود و صلابت محمد خان بابی پانصدی ذات دو صد پنجاه سوار فوجدار باره سینور جوان مرد خان پانصدی ذات یکصد سوار فوجدار رادهن پور محمد علی ولد نظر علی خان سیصدی ذات تهانه دار هیرپور و سانودره میر عبد الخالق صد و پنجاهی ذات تهانه دار اندبج سلور میر شمس الدین تهانه دار صندل پور و خان پور و محمد خلیل پانصدی ذات سی سوار تهانه دار سانوده محمد رحیم صدی ذات تهانه دار بانمول واصل بیگ صدی ذات تهانه دار پنداره محمد لطیف

---

(۱) لغت ترکی بمعنی ادب آموز و تربیت کننده *

الله تهانه دار پتهانیه میر بهورا هفتصدی ذات یکصد سوار تهانه دار احمد نگر محمد اشرف دو صدی ذات تهانه دار بانجهاور ولوهاره میر عبد الله پانصدی ذات تهانه دار بدنگر محمد بالی تهانه دار کهیره اصغر علی خان پانصدی ذات پنجاه سوار تهانه دار پیپلود رضا قلی ولد کاظم بیگ صد و پنجاهی ذات تهانه دار بیجباره رحمان یار خان داروغه دار الضرب اسلام نگر دو صد و پنجاهی ذات محمد فایض داروغه توپخانه جنسی سه بیتی وغیره داروغگان و مشرفان و تحویلداران جزوکل بلده سوای فوجداران عمده و اهل خدمات صوبه و جاگیر داران قیام داشتند - همدران اوان خلعت فاخره و سر پیچ مرصع از پیشگاه خلافت و جهانبانی بابت عطای زمینداری ناگور مصحوب رضا یار خان گرزبردار و فرمان والا شان تفویض صوبه داری احمدآباد بدست محمد زمان گرز بردار رسید - مهاراجه بمراسم استقبال و تقدیم آداب پرداخته گرفت و حسب الحکم معلّی بنام حیدر قلی خان دیوان صوبه ورود یافت که سی و دو لک و شصت هزار دام در عوض خوراک دواب ذمهٔ مهاراجه در سرکار والا مقرر شده باید که از مکان جید سیر حاصل جاگیر شرطی او بعهدهٔ خویش گیرند وسی و دو هزار و هشتاد و یک روپیه بابت قیمت جواهر پیشکش جشن مبارک بر ذمهٔ اوست از محال جاگیر اگر نقد واصل نسازد نگیرند و جیونداس عامل معزول پرگنه بهروچ که تعهد نه لک و نودو چهار هزار روپیه محصول آنجا نموده بحضور واصل ساخته بنابر عدم مزاحمت او بدیوان صوبه حکم رسید و برای ارسال زر موجودهٔ خزائن و موجودات منصب داران و اهل خدمات متعینهٔ صوبه باتفاق غلام محمد خان بخشی بمهر خود و برداشتن گماشته های وقائع نگار و سوانح نگار و هرکاره از کچهری اخذ جزیهٔ شرعیه چون در عهد حضرت خلد مکان نبوده بقدغن بلیغ بدیوان صوبه رسید همدران سال عمدة التجار ملا عبد الغفور که بو فورمال داری و اسباب ظاهری جهازات متعدد سرآمد تاجران و مالداران بندر سورت بلکه این صوبه بود بقضای الهی رخت هستی بربست - حیدر قلی خان باظهار اینکه او لاولد فوت شده اموال و اثقال را قرق نمود و هشتاد و پنج لک روپیه را

تفتیش کرده حقیقت را بپایهٔ سریر خلافت مصیر معروض داشت ملا عبد الحی ولد عبد الغفور روانهٔ درگاه معدلت پناه گشته بقوت خود را باثبات رسانید - مراحم والا شامل حال او شد و بعطای خلعت فاخره و یک زنجیر فیل و خطاب عمدة الفقهاء امتیاز یافته حسب الحکم معلّی در باب عدم مزاحمت اموال پدرش حاصل نموده آورد - از آنجا طلا و نقره در دارالضرب بقدر سورت بسازش عمله و فعلهٔ آنجا که مغشوش بسکه میرسید حیدر قلی خان در صدد تحقیقات و تمام عیار ساختن در آمده معیر و گداز گر دارالضرب بقدر کمبهایت را طلب داشت و در باب فرستادن آنها بنام والد راقم نوشت - چون دران وقت ایشان در دولقه بودند راقم که بامر نیابت می پرداخت از مضمون مرقومه واقف گشته آنها را روانه نمود حیدر قلی خان بحضور خویش عیار اشرفی و روپیهٔ مسکوک آنجا و بقدر کمبهایت را گرفته تفاوت بر آورد و قریب لک روپیه بصیغهٔ جریمه از عمله و فعله باز خواست کرد و معیر و گداز گر کمبهایت را خلاع داده رخصت نمود ٭

رویداد هنگامه بر ایام عیداضحی بر سر مادهٔ گاو

همدران سال که عیداضحی رسید اهل اسلام بز و گوسپند و مادهٔ گاو و گاومیش بنابر قربانی ابتیاع می نمودند از انجا که در فرقهٔ بواهیر بیشتری مادهٔ گاو و گاومیش باین امر صرف میشود - اتفاقا حوالدار گزر کالوپور که آن گروه دران طرف سکونت دارند باعتقاد خویش امر ثوابی اندیشیده و صوبداری و حکومت مهاراجه را بخاطر آورده مادهٔ گاوی که بنظرش در آمد از دست یکی از انها جبرا قهراً رهانیده گرفت لهذا قوم بواهیر فراهم آمده نزد قاضی خیر الله خان باظهار ملجرا پرداختند و او بکار پردازان مهاراجه پیغام نمود جوابی که رفع هنگامه شود حاصل نه گشت بنابران جمهور اهل اسلام سکنهٔ بلدهٔ و پورجات اجماع نموده مصدر شورش و فساد گشتند و نزدیک بود که بقتل و غارت منجر شود بعضی از عاقبت اندیشان مهاراجه را فهمانیده بقاضی پیغام فرستادند که اهل اسلام موافق دین و آئین خود مختاراند احدی مانع و متعرض آنهانیست چنانچه شریعت

ـاه یک راس مادهٔ گاو را بروز عید در جلوی خویش همراه بمصلی برده بعد از
ـراغ صلوة علی رؤس الاشهاد قربان ساخت *

تغیر شدن سید عقیل خان از نیابت فوجداري دولقه و متصدي گري بندر کنبهایت و حسب الطلب حیدر قلی خان روانه شدن و بنای حصار عالم پناه بندر سورت و مقرر شدن نیابت فوجداري سورتهه از جانب حیدر قلی خان باو و معاودت کردن از بیین طریق سورتهه

سابقا مقرر ساختن حیدر قلی خان نیابت فوجداري و امینی دولقه و متصدیگری بندر کنبهایت را بسید عقیل خان رقمزدهٔ کلک بیان گشته درین والا که فصل بآخر رسید - ضابط بیگ خان را بنیابت دولقه و شکر الله بیگ را بمتصدیگری بندر کنبهایت مقرر نموده رخصت فرمود و نوشتهٔ طلب بنام سید عقیل خان رسید شکر الله بیگ از بندر سورت راهی گشته بقصبهٔ پتلاد که ده کروه از کنبهایت فاصله دارد متوقف شده بنابر اخبار و خالي نمودن مکان عبد النبی بیگ نامي را پیشتر فرستاد و با والد ملاقي گشت از انجا که متعلقان در انجا بودند و ایام برشکال بنابر سرانجام باربردار و ضروریات سه چار روز را مهلت خواست و او بشکر الله بیگ نوشت جواب رسید که بخاطر جمع باستعداد پردازند اضطراب نیست راقم دران ایام بمرض اسهال گرفتاری داشت الحاصل بعد دو سه روز که ارادهٔ حرکت بود چون باعتقاد اهل تنجیم برای سفر مناسبت نداشت ساعت بر آمدن را بر آخر شب میگفتند والد بر این معني راضي نه گشت که در شب بر آمدن موجب بد نامي ست اما سواریهای زنانه و احمال و اثقال را

آخر شب روانه ساختند و خود قریب یکپاس و نیم از روز بر آمده که اعلی و ادنی تجار و رعایا و برایا حاضر آمدند سوار شد عبدالنبی بیگ بعنوان مشایعت همراهی گزیده برای العین مشاهده می نمود که در کوچه و بازار از صغیر و کبیر و برنا و پیر باظهار اندوه و ملال هم قرین گشته بآوردن نا رجیل و شیرینی و گل و پان بریکدیگر سبقت گرفته رخصت می شدند تا آنکه بموضع کساری دو کروهی رسیده جمعی کثیر از تجار و باشندگان که سواریها داشتند و کسانیکه توانائی ره نوردی یافتند بدانجا آمدند بقدر ترخیص آنها ساعتی چند در سایهٔ درختی نائبان معزول و منصوب برادر وار در پهلوی یکدیگر نشستند جماعه که رسیده بودند از روپیه وافمشه بقدر مقدور و میسور پیش آورده درخواست سفارش بعبدالنبی بیگ می نمودند و ایشان مُعرّف احوال هریک شده بعنوان نیک بسفارش پرداخته دست بدست می سپردند یکی از انها چند توله نقره را گل ساخته آورده بود بر سر هر دو نثار نمود عبدالنبی بیگ را از مشاهده حالت مردم رقت دست داد و گفت من درین مدت این قسم سلوک رعایا با معزولان ندیده ام این حکومت نموده است والد در جواب فرمود که زر واجبی را بکسی نه گزاشته ام و بے موجب روادار ایدا و اضرار احدی نه شده ام -

* رباعی *

در پیش اجل همه سپرها هیچ ست وین محتشمی و سیم و زرها هیچ ست

هرچند بروی کار در می نگـــرم نیک ست که بیدست و دگرها هیچ ست

القصه مردم را همراه نائب منصوب رخصت ساخته روانه پیش گردیدند چون بغایر بر آمدن و رخصت مردم مکثی رویداده بود او اخر روز بموضع نار معموله پتلاد منزل شد و دران شب مرض رافم اشتداد پزیرفت که تا به سحر رسیدن شمع زندگی گمان نبود چون هنوز وقت معهود نرسیده پس از دمیدن تباشیر صبح افاقهٔ کلی حاصل گشت و از انجا کوچ نموده بقصبهٔ ارهر ماتر رسیدند و باران در گرفت بالضرورة در مکان فوجدار نشین آنجا

نزول فرمودند و محمد بابی فوجدار درین وقت آنچه توانست شد نُزلی(۱) مهیا نموده فرستاد تا سه شبانه روز نزول بارش بمرتبهٔ شدت داشت که نقل و حرکت احدی از مکان خود امکان نه بود روز چهارم که شاه خاوری علم جهانگیری بر افراخت و لشکر غمام را منهزم ساخت عریدن فیلان سجالی فرو نشست و آبی بروی کار روزگار آورد - اتفاقا درین ایام لیموی نوش که درین جا بوفور و با لیدگی تمام داشت آورده بودند راقم را درین حالت رغبت بخوردن آنها بهم رسید چون امید حیاتي نداشتند - مضائقه نکرده چندیرا که بانمک تناول نمود تفریح کلی فی الفور محسوس شد و تا دو روز که مداومت کرد گویا حکم آب حیات داشت که بیاری عصا قدمی چند حرکت نموده بیرون بر آمد و ابتدای صحت همان بوده است القصه در صدد کوچ و حرکت بودند که نوشتهٔ سید عقیل خان بآمدن دولقه رسید که باتفاق بسورت رفته آید بمقتضای وقت بنابر عدم موافقت مهاراجه و حیدر قلی خان راقم را با متعلقان به کنبهایت روانه فرموده خود متوجه دولقه شدند - راقم بکنبهایت رسیده در یکی از خانهای محمد زمان تاجر فرود آمد و شکر الله بیگ بخوش خلقی و دلبری پرداخت - سید عقیل خان از دولقه روانهٔ بندر سورت شد و بدانجا رسید - از اتفاقات درین اوان حیدر قلی خان ارادهٔ اساس حصار مسمی بعالم پناه نموده بنابر میمنت خشت بنای آنرا بدست سید عقیل خان که مرد سید است داد که گزاشت و چندی در آنجا متوقف گشت - که از پیشگاه خلافت و جهانباني فوجداري سورتهه از تغیر کنورابهي سنگه ولد مهاراجه و پرگنه کو اوار بحیدر قلی خان مفوض گشت و نیابت آنجا را به سید عقیل خان تکلیف نمود و او قبول کرد والد راقم از راه عاقبت اندیشی که هر کاری و مردی گفته اند ازین معني مانع گشت و گفت که در فوجداري سورتهه شب و روز سواریهای طولاني باید کرد و این کار از شما متمشی نمي تواند شد اگر استعفا نمایند اولی ست - از انجا که سر رضا جنبانیده بود از رو نیامد و بعزم آنجا رخصت شده راهی گشت

---

(۱) بضم نون و سکون زای منقوطه انچه برای مهمان مهیا سازند - جامع *

از طرفی فرزندگی جموسر والد بنابر دیدن راقم که علیل گزاشته بودند و نیز یک گوله صراح شیان راغب شورتهه بفود براه موضع کاری که متصلش بقدر کنبهایت است رسیده از آنجا کشتی سوار آمدند - شکر الله بیگ اطلاع یافته سواری باستقبال فرستاده چون هنگام شب بود عدر ملاقات و نیامدن را گفته بنابر ضیافت فردا را وعده گرفت و روز دیگر ملاقاتها بمیان آمد و تا بودن دید و باز دید می شد - سید عقیل خان به دولقه رسیده نوشته جات طلب سپاه بنام صلابت محمد خان بابی و محمد یحیی بابی و جماعة داران جزو کل فرستاد - آنها گروه گروه و فوج فوج رسیده نوکر شدند و بنابر طلب والد راقم کرة بعد اخری و مرة بعد اولی بمبالغه نوشت و ایشان اغماض نموده بَلَیْت و لَعَلَّ پرداختند چون آمد و رفت سفر از حد اعتدال گزشت بالضرورة شتافتند - از انجا که قریب سه هزار سوار فراهم آمده بود کوچ نموده بلولیانه رفت چون ابتدای سرحد او لکه سورتهه از انجاست سید عقیل خان بر موضع پالتیانه سواری نموده بتاخت در آورد و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد - خان موصوف آگاهی باین قسم امور نه پرداخته بود گرد آوری مال مغروته از سپاه به عمل در نیامد مگر مواشي معاودت نموده قریب نیم شبی باردوي خویش مراجعت نمود و کوفت جسمانی ره نوردی مسافت بعیده و علاوه عدم جمع امتعهٔ منهوبه عاید حال گشت مهاراجه که از استماع روانه شدن او نه سورتهه بخانهٔ جماعة داران که نوکر شده بودند بتهدید گفته فرستاد که اگر خلل در ملک سورتهه یا چشم زخم بفائب آنجا خواهد رسید باز خواست اعمال از اهل و عیال آنها خواهد شد - و نوشته جات این پیام از خانها به هر کدام رسیده از خوف هر کاری را به تعلل و تعویق انداخته مشاهره را بالا میکردند - این معنی نیز منکشف گردید - چون از ایام پیشین ضابطهٔ مستمرهٔ ملک گجرات است که آغاز تاریخ طلب سپاه فوجداران سورتهه از مقام لولیانه محسوب می شود در چند روزه مقام و ایلغار طلب آنها لازم الادا گشت - سید عقیل خان از والد تدبیر طلب و بر آمدن ازین مهلکه در خواست نمود ایشان صلابت محمد خان بابی نائب فوجداری کولوار که خواهشمند بود مقرر نموده وجه طلب سپاه را

پیوسته او حواله کرده قبوض گرفتند و جمعی که نوکری او را کسرشان خودمی پنداشتند قلیلی که از انها بر آمد داده به دولقه آمدند و ایشان باز به کذبهایت رسیدند •

فوج کشي نمودن حیدرقلي خان بر موضع مونجپور معمولهٔ برودہ و کشته شدن کاظم بیگ خان و مقرر نمودن معصوم قلي برادر او را به نیابت فوجداري سورتهه

همدران سال حیدر قلی خان با فوج آراسته و توپخانهٔ پیراسته باراده بندوبست پرگنات متعلقه از بندر سورت بر آمد و صفدر خان بابی را با جمعی بموافقت خویش از احمدآباد طلب داشت و متوجه پیش گشت - کاظم بیگ خان نائب فوجداری برودہ آمده پیوست و به هراولی فوج و تنبیه مفسدان مامور گشت - از انجا که زمیندار موضع مونجپور از راه غرور بوفور کولیان بادای مال واجب و پیشکش جواب راستي نمی داد کمر همت باستیصال و قلع و قمع او بسته آمد - زمیندار سپر مدافعت بر سر و دست ممانعت در پیش نموده بجنگ در پیوشت و تنور حرب بشعله افروزی توپ و تفنگ گرم گردید جمعی از طرفین کشته و خسته گشتند - کاظم بیگ خان که مصدر تردد نمایان گشته توپي را پیش برده مورچال را بنزدیکی رسانیده بود اتفاقا برسیدن تیر بندوق بشقیقه اش حب شهادت نوشید - رضا قلی برادر کهترش جبین عزم را غبار آلود اکراه نساخته بقائم داشتن مورچل بپائمردی شجاعت و جلادت پرداخت و روزی چند این معامله بزد و خورد شبانه روزی طول کشید - آخر الامر زمیندار هنگام شبی مکان را خالی نموده کنار گرفت - حیدر قلی خان آن خانه را بآتش قهر سوخته بانهدام مساکن امر نموده با خاک راه یک سان ساخت و بسمت دیگر متوجه گشت که درین بین خبر معاودت سید عقیل خان از ضاع سورتهه رسید

بمقتضی رنجیدهٔ نیابت آنجا را به مقدر خان بابی تکلیف نمود و استدعای فوج و اخراجات زیادهٔ درخواست کرد - چون به رضا قلی برادر کاظم بیگ خان گفت او بلا عذر موجب مرضي و خواهش حیدر علي خان قبول کرده درخواست سند بنام معصوم علی برادر کلانش که در احمدآباد بود نموده حاصل ساخت و بدولقه آمده هر دو برادران باتفاق یک دیگر عازم آن صوب شدند چون بقصبهٔ امریلی پیوستند فتح سنگه مارواري نائب مهاراجه هراسیده جونه گدهه را خالی نمود و آنها دخیل کار گشتند - حیدر قلی خان را نقش جرأت و جلادت معصوم قلی و برادرش بر دل ثبت گردید - همدران سال عنایت الله خان که بزیارت حرمین شریفین در سال پیش روانه شده بود پس ادای مناسک (۱) وارد بندر سورت و از انجا به احمدآباد آمده براه مارواړ عازم حضور پر نور گشت - مهاراجه بنابر بندوبست و گرفتن پیشکش زمینداران بر آمده تشخیص و تحصیل کنان بسمت سورتهه شتافت و به نوانگر رسیده بسبب زیاده طلبی وجه پیش کش روزی چند به جنگ توپ و تفنگ منقضی گشت ثاني الحال مقدمهٔ آنجا را انفصال داده بارادهٔ پرستش دوارکان عرف جگت که معبد معتبرهٔ مشهورهٔ هنود است پیشکش گیران روانه گشت - سید عقیل خان که بعد از معاودت بنابر عارضهٔ جسماني در دولقه متوقف بود و والد از بندر کنهایت به احمدآباد آمدند و طیب خان از تغیر محمد معز بخدمت بیوتاتی بلدهٔ سرافرازي یافته رسیدهٔ نائبان مهاراجه در بلدهٔ در اکثر امور بی آعیدالیها در پیش نموده باخذ و جر پیوستند و بنابر امری بایکی از متوسلان عبد الحمید خان هنگامه برپا شد - از انجا که دران وقت از منصب داران واعیان سپاه بلدهٔ مشحون بود باستعداد خانه جنگي پیش آمدند - چون مارواریان پیش رفت کار نه دیدند از در مصالحه در آمده در گزرانیدند و نالش اکثر مقدمات و بدعات در پیش گاهٔ خلافت و جهانباني بعرض رسید لهذا صوبه تغیر شد *

---

(۱) اعمال و افعال حج است - جامع *

صوبه داري صمصام الدوله خان دوران و نيابت عبد الحميد خان و ديواني حيدر قلي خان

در پيش گاه خلافت و جهانباني صوبه داري احمدآباد به صمصام الدوله خان دوران نصرت جنگ كه بمنصب هفت هزاري ذات هفت هزار سوار سرافراز و به نيابت امير الامراء سيد حسين علي خان بهادر فيروز جنگ به تمشيت امور مير بخشي گري مي پرداخت از تغير مهاراجه اجيت سنگه مرحمت گشت و منشور نيابت و مداخلت و حفظ و حراست شهر و پرگنات بنام خواجه عبد الحميد خان بست و چهارم شهر جمادي الثاني سال هزار و صد و بيست و نه عز ورود يافت - و او دو سه روز بنابر فراهم آوردن سپاه به كتمان اين امر كوشيده ظاهر ساخت و نائبان مهاراجه را طوعاً و كرهاً بي دخل نموده بر آورد - مهاراجه از كيفيت وقوع اين واقعه در حين مراجعت كه بنزديكي رسيده بود متحير گشت و چون مار بر خود پيچيد - خواجه عبد الحميد خان كه از فتنه جوئي او مطمئن خاطر نبود توپهارا بر دروب بلده قسمت نموده بمردم كاري سپرد و باستحكام برج و باره پرداخته مستعد ممانعت گرديد مهارجه از موضع سركهيج كوچ نموده ازان طرف رود سابر در ريگ گزاره شده به شاهي باغ دائره نمود و ناهر خان شيخ روح الله برادر خود را به نيابت داروغكي كتهره پارچه گزاشته بدو پيوست - از انجا كه مهاراجه را يک گونه گراني طبع از عزل و بر آوردن نائبان بهم رسيده بود بارادهٔ پر خاش روزي چند مقامات ورزيد - ناهر خان كه واسطهٔ و متكفل امور او بود - به سخنان صلاح آميز از خيالات دور از كار باز داشته سزا والي نموده يازدهم شهر رجب المرجب به جودهپور كوچا نيده برد و عبد الحميد خان كه بنابر مقامات مهاراجه بجز حفظ و حراست بلده بامري نپرداخته بود بتعين فوجداران و تهانه داران متعلقه نظامت و مقرر ساختن [illegible]الات شرطي صوبه به تمشيت مهام سر گرم كار گرديد *

موقوف گشتن سه شنبه بازار و مقرر شدن جمعه بازار بدستور ایام پیشین

از قدیم الایام در عهد سلاطین گجراتیه مقرر شده بود که روز جمعه که روز تعطیل و هم بنابر فراهم آمدن مردم بنماز جمعه در مسجد جامع جمعه بجمعه بازاری از پیش دروازهٔ بهدر تا سه دروازه فراهم میگشت و مردم قصبات و قریات ده پانزده کروهی بروز معین از اطراف و جوانب آمده به بیع و شراء اشتغال می ورزیدند و بدین وسیله بنماز جمعه میرسیدند و این طریقه تا عهد حضرت خلد مکان مستمر بود - در ایام حکومت یکی از ناظمان آن عهد بنابر امری بازار را بروز سه شنبه که نیز روز تعطیل است تعین فرمود و این شیوه تا حال جاري گردید دربن ولا عبد الحمید خان نائب ناظم نظر بحاضر شدن اهل اسلام برای نماز پس از انقضای شصت سال بازار روز سه شنبه را منع نمود منادی گردانید و بروز جمعه بدستور ایام پیشین مقرر ساخت که تا اکنون جاري است و همدرین سال او اخر ماه ذیحجة الحرام بنابر تکلیف سید عقیل خان و والد راقم روانهٔ دارالخلافت گشت که بدانجا شتافته بتلاش خدمت و تعلقه به تخصیص دیوانی صوبه اگر تواند شد پردازد و در نواح اودی پور با میر مرتضی ایلچی ایران دیار که بدین صوب می آمد و بنابر وقوع خانه جنگی در انجا متوقف بود برای اصلاح آن بتکلیف محترم خان برادر ایلچی ایشانرا مکث روی نمود که گزارش تفصیل آن مناسب مقام نیست - دربن بین حیدر قلي خان نائب صوبه مقرر گشت چون بنابر معاودت از سورتهه از سید عقیل خان بغایت رنجیده بود او توقف خود را صلاح حال ندانسته بوالد نوشت که معاودت نموده بیاید که باتفاق عازم شویم •

مقرر شدن حیدر قلي خان به نیابت صوبه

ششم شهر صفر المظفر سال هزار و صد و سي سند نیابت بمهر صمصام الدوله از تغیر خواجه عبد الحمید خان بنام حیدر قلي خان که در بندر سورت قیام

داشت رسید و او بنابر مداخلت به شیخ الاسلام خان امین اخذ جزیه نوشت که تا رسیدنش به حفظ و حراست بلده پرداخته خبردار باشد - عبد الحمید خان امر حکومت را سپرد نموده عزم روانگي دارالخلافت را مصمم نمود - سید عقیل خان نیز در باغ مهر علی خان فرود آمد که همان روز جواب والد مشتمل بر معاودت و رسیدن نمورا سه وصول یافت سید عقیل خان بلا توقف از بر آمدن خویش آگاهی داده نوشت از جائیکه رسیده باشند در عرض طریق آمده ملحق گردند - روز دیگر عبد الحمید خان و او باتفاق یکدیگر روانه گشتند - حیدر قلی خان غرهٔ شهر ربیع الاول از بندر سورت بارادهٔ احمدآباد کوچ نمود مهر علي خان و صفدر خان بابي و صلابت محمد خان و جوانمرد خان و محفوظ خان وقائع نگار و محمد منعم سوانح نویس منصبداران متعینه و اهل خدمت بنابر استقبال بر آمده راهي شدند شیخ روح الله برادر ناهر خان که بودن خود را مناسب ندانست روانهٔ حضور گشت - اسنغالیان بعضی با کنار دریای مهی و برخي این طرف دس و بیش رسیده ملاقی شدند تا انکه سواد قصبهٔ نتلاد منزل شد بنابر معاملت آنجا روزی چند مقام روی داد *

وقوع خانه جنگي با صفدر خان بابی

درین مقامات فلک شعبده باز بازی تازه بر روی کار آورد - مفصل این مجمل انکه بر سرچاهی که لشکریان آب کشی می نمودند فیما بین سقای صفدر خان بابی والف بیگ جماعة دار همراهي حیدر قلی خان گفتگو واقع می شود از جانبین چندی از پواج که در آنجا حاضر بودند بحمایت و اعانت سقای خود پرداخته کار از نزاع و خصومت زباني گزرانیده بچوب و سنگ و به تیغ و خنجر منجر ساختند و نوبت حمایت از اجامرة و اجلاف و سائر الناس گذشته بمردم آدمی انجامید و شور و غوغا در لشکر افتاد و کسان الف بیگ زور آورده تا فرودگاه صفدر خان رسیدند چون از وقوع این واقعهٔ ناگهاني وقوفي نبود هرکه بحاجتي یا جائي بود خود را نتوانست رسانید - بالضرورا

پراگنده شدند و رحل و ثقل نامی بغارت رفت - صفدر خان بنابر کبرسن و عدم طاقت نقل و حرکت برجای خود استقامت گزید چندی از شاگرد پیشه با او ماندند بودند حیدر قلی خان ازین قصیهٔ واقف گشته هنگامه آرایان را بزجر و توبیخ منع نموده باز داشت و انچه توانست از جنس معروبه مسترد گردانید و صفدر خان را نزد خود طلب داشته در نهایت تملق و چاپلوسی عذر خواهی و اظهار خجالت نموده گفت ظهور خیر و شر منوط و مربوط باردهٔ قادر مختار و حاکم بسر است * بیت *

ناقصـــا بر دمی توان آمد تا فذ هم دمی تو ان آویخت

از امری که واقع شد گرد کدورت بخاطر خود راه ندهد و این معنی گفت و تشدید نموده مستمال ساخت - * بیت *

هرکجا داغ بایدش فرمود چون نو مرهم نهی ندارد سود

اما اورا مفید نیامد باظهار اینکه باز و سامان اقامت سفر ندانده بسهر رفته ترک نموده میرسم باوجودیکه مصلحان خیر اندیش گفتند که آنچه مطلوب باشد درینجا سرانجام می تواند شد - ازانجا که در سر خیال دیگر داشت هرچند بنسار گفتند کمتر شنید و باحمد آباد آمده شروع نگهداشت سپاه و فراهم آوردن مردم از خویش و بیگانه شهر و قصبات و جمع نمودن کولیان باستعجال تمام اشتغال ورزیده در ایام معدود با چند ضرب توپ و قریب چهار پنج هزار سوار و پیاده را بجمعیت نموده بعزم تلافی مافات و تدارک گذشته و آوردن آب رفته بجوی - آنطرف موضع نتهه سر راه فرود آمد - حیدر قلی خان که از پتلاد کوچ نموده در ان نزدیکی دولت دریای کهری که فاصله سهل دارد منزل گزیده از آمدن او باستقبال با فوج و اراده مقابله آگهی یافت - عاقبت اندیشی را کار فرموده نمی خواست که نائرهٔ قتال افروخته و غبار کدورت بیشتر مرتفع گردد - مهرعلی خان را هنگام شب بواسطهٔ گفت و شنود و رفع نزاع نموده بنابر زنگ زدائی مرآت قلوب که در مقام پتلاد نشسته بود مکرر فرستاده گفت - * بیت *

نداریم با تو سر دشمـــنی تو هم ساغر دوستی نشکنی

مهر علي خان بگذاردن پیام وجه بمقتضای قدم اخلاصمندی خود بعنوان خیر خواهي فهمانید از انجا که مشیت ایزدي بنوع دیگر تعلق پذیرفته بود اثری مترتب نه گشت -

* بیت *

عنان تاب شد از ره انقیاد　　طریق سلامت برفتش زیاد

تدبیر انساني رفع تقدیر رباني را نتوانست نمود او اخر شب مهر علي خان بے نیل مقصود معاودت کرد و قرار بر جنگ افتاد همانوقت حیدر قلي خان توپخانه را پیش فرستاده مورچال قائم ساخت و سرراه بر حریف بست پس از طلوع آفتاب عالمتاب از طرفین توپخانه رعد کردار بجوش در آمده سحاب دخاني بلند گشت و تگرگ آتشین باریدن گرفت و از جانبین متهوران دلاوران را عرق حمیت و انتقام کشي بحرکت آمد -

* بیت *

دو رویه صفدران صف در کشیدند　　همه روی زمین لشکر کشیدند

و دو دریای مبارزان به طغیانی در آمده موج زنان رو بیکدیگر آوردند و تردداتِ نمایان از دلاوران طرفین بظهور در آمد ازانجا که همراهیان صفدر خان بیشتری جماعهٔ کولیان و قصباتیان بودند از جنگ میدان و صف آرایي و رسیدن گولهٔ توپ و جزائر و سرگرداني نان و جمعي که اجل شان رسیده بود برخاک هلاک افتاده دیده چشم شان نرسید اول فرقهٔ کولیان و گروه قصباتیان که بمعاونت آمده بودند کناره کشیدند -

* بیت *

رمیدند آن وحشیان بے درنگ　　بدان سان که نخچیر و رنگ (١) از پلنگ

صلابت محمد خان و جوانمرد خان و محمد اسد غوري و تمامي برادران و اقربا با جمعي از دلاوران و طائفهٔ شجعان سکنهٔ شهر و متهوران باشندگان اطراف رود سابر که مشهور و معروف و صاحب ننگ و ناموس و پیوسته بعنوان فرادت با نوکري خوانین مذکور مي بودند عار فرار بر خود قرار نداده پای شجاعت در میدان مبارزت استوار ساخته رمیدان آن وحشي صفتان و آثار تزلزل در ارکان بعضی بیدلان باقي ماندگان را دیدهٔ یک بار بارگي بر انگیخته بر قلب مقدمه

---

(١) رنگ نر وزن سنگ نخچیر و بز کوهي وگاو دشتي را گویند - برهان *

زدند و جلوریز قریب به فیل سواری حیدر قلی خان رسیده چپقلشهای نمایان ظهور رسانیدند هرکه پیش آمد سر خودرا پیش دید - جوانان خوب از طرفین بر خاک معرکه در خون غلطیدند لیکن دین تاختن سوختهٔ جمعیت از هم گسیخته بتفرقه انجامید هریکی از سرداران بطرفی بر آمدند و مانند السیف مانند بنات النعش پراگنده گسته ... طلب شدند - علاقه محمد خان و اندک زخم شمشیر در دست رسید - صفدر خان که فیل سواره دمکان خود با بعضی مخصوصان بمقابل استاده بود از وقوع این واقعه بنابر تکلیف مردم سمت دیگر عنان تاب شد - حیدر قلی خان که ارادهٔ پرخاش نداشت بتعاقب نپرداخت الحاصل صفدر خان پس از بر آمدن ازان وادی هولناک بموضع اتلر سونه مسکن تلو زمیدار رسیده اخبار طلب فرزندان شد خبر یافت که علاقه محمد خان و جوانمرد خان و محمد اسد و دیگر اقربا شب همانروز بتعاقب یکدیگر در پورچات انطرف دریای سابرمتی درم پیوسته قنابل از شهر بر آورده بصوب پالن پور شتافتند - لهذا خود نیز متوجه آنطرف گردیده بدوست حیدر قلی خان روز دیگر کوچ نموده بموضع عیسن پور در کروهی بلده رسید و سه روز توقف و بجده متصل مزار حضرت شاه بهیکهن قدس سره که در سواد بلده بلب جوی ... واقع است ورود آمد وغرّه شهر ربیع الثانی بباغ شاهی استقامت گرفته تا یک ماه و دیم مه داشت و شانزدهم روز دوشنبه ماه جمادي الاولی داخل شهر گسته به تمسک مهام و نظم و نسق پرداخت شکر الله بیگ نائب متصدیگری بندر کنبهایت نوشت که از بندر سورت نیز رفته خبردار باشد و سید فیض الله منصب دار متعینهٔ صوبه که واقف کار این دیار و مرز و بوم بود اکثر امورات و رتق و فتق مهام مرجوعه را بدریعهٔ او بانجاح می رسانید و از رویداد مصاف ثانی نوعی تسلط و ضبط و بندوبست بهمرسیده بود که احدی را مجال اظهار خودسري نماند - ازانجا که حیدر قلي خان خالي از استعداد نبود در تاریخ این فتح گفته • بیت •

چو رایات حیدر نمودار شد   علمهای افغان نگونسار شد

علمها عبارت از دو الف افغان ست چون نگونسار شوند نفي ۱۱۳۰ مادهٔ تاریخ است

وقوع قحط که بجنبوتره اشتهار یافته

همدران سال قحط شدید روی نمود که در اهل گجرات مشهور بجنبوتره است فی روپیه باحره و موئهه بچهار (۱) آسار تصدیع تمام و مشقت ما لاکلام میسر بعضی می شد اما بنابر ضبط و تسلط نائب صوبه کسی را یارای ستم بر ضعیفان نبود و غله که از بیرونات می آمد قرار یافته بود که بر در خانه رای رگهناتهه داس بدون حیدر قلیخان بفروخت می رفت و بقدر نصیب و قسمت بدست می آمد اگرچه دران وقت بارش بے وقت که بکار مزروعات نیامد شده و دشت و صحرا سبز گشته اکثر غربا و مساکین از راه اضطرار بخوردن برگ سبزیهای خود رو که آب را بخته اطعای نائرهٔ جوع می نمودند منجر بمرض و هلاکت می گشت و فرزندان را در معرض بیع در آورده بیکروپیه و دو روپیه می فروختند و اثر وبا در مردم پدید آمد بسیارے ره نورد وادی عدم گشتند سابق از قدیم الایام در گجرات در بهای غله و روغن زرد و اجناس ماکولات و مشروبات روپیه های سوراخی و کم وزن که باصطلاح چلنی و باقر خانی می گفتند بصرف میرسید درین سال قحط روپیه های تازه سکه مقرر گشت که تا اکنون بهمان نهج استمرار دارد - همدران ایام عزتی خان عرف محمد فیروز جالوری فوجدار پالن پور بنابر رفع نا خوشی و تصفیهٔ خاطر از صفدر خان سلسله جنبان امر مصالحه گشته باحمد آباد آمد و حیدر قلی خان را دیده گفت امریکه مشیت ایزدی بدان تعلق پذیرفته بعرصهٔ ظهور آمد اکنون * * مصرع *

همه حال آشتی بهتر ز جنگ ست

حیدر قلی خان که از ابتدا راضی بوقوع این واقعه نبود استمالت نامه بکمال دلبری نوشته صفدر خان را با پسران طلب داشت و آنها آمده ملاقی گشتند - میر مرتضی ایلچی والی ایران نیز دران اوان از اودیپور وارد گشته بباغ مهر علي خان فرود آمد حیدر قلي خان با اعیان رفته دیدن کرد و برای بودنش به خانهٔ مهر علي خان واقع کنار دریا که منجمله خانهای

(۱) آسار جمع سیر و آن وزنی است هر دیاری بمقدار معین *

محمد بیگ خان بنازگی گرفته بود تجویز نموده فرود آورد محمد عبد الله برادر مومن خان که بعنوان مهماندار تا بندر سورت از حضور تعین و همراه بود ازانجا که پنج هزار روپیه در وجه انعام او مرحمت شده و دو هزار روپیه از خزانه اندرون محل عطا گردیده سه هزار روپیهٔ باقی از پروانه تنخواه بر خزانهٔ عامره بنام دیوان صوبه رجوع نموده گرفت و همدرین سال رشید خان از حضور معلی جهت نامه بری با برخی از جواهر نزد والی ایران تعین گشته بود وارد گشت که از بندر سورت براه جهاز روانه شود و نیز حکم اشرف بجمیع دیوانان صوبه جات صادر شد که هرکه از اهل خدمات بر مکان خدمت خود حاضر نباشد و گماشتهٔ او بوده باشد بیدخل سازید - چون شریف سعید شریف مکه معظمه زادالله شرفا و تعظیما و دیعت حیات سپرده پسرش شریف عبد الله بسیادت انجا مقرر گشته بود درین ولا حاجی صالح نام را بطریق ایلچی با پانزده راس اسپ عربی نژاد و دیگر مشتمل بر در گذشتن پدرش و درخواست مقرر شدن سالانه یک لک روپیه بدستور پدر بنام خود نموده بود بعد از گذشتن ذائقه اسپان از نظر اقدس سالانه از خزانهٔ بندر سورت بنام او معین گشت و برای رسانیدن تنخواه سال بسال محصول حاجی صالح ایلچی بر موسم روانگی جهازات حسب الحکم اقدس حیدر قلی خان شرف ورود ارزانی داشت و نیز یرلیغ رفت که آینده سال بسال تنخواه مسادد باشند ازانجا که فضل و کمال مولانا شیخ نور الدین محمد بصمصام الدوله ظاهر شد حسب الحکم اعلی بنابر فرستاده شیخ محمد صالح و شیخ نظام الدین محمد پسران خود با رسالهٔ که در باب خیل تالیف نموده رسید و پروانه تنخواه هزار روپیه بمهر قطب الملک جهته زاد و راحلهٔ آنها بنام دیوان صوبه ورود فرمود و نام بردها روانه شدند حکم اقدس بشرف صدور پیوست که پنج لک روپیه از محصول جزیهٔ صوبهٔ احمد آباد برای ارباب استحقاق حرمین الشریفین امانت نگاه دارند و برای رسانیدن آن محمد حفیظ خان مقرر گشت چون در افراد مخارج بلدهٔ احمد آباد در ماهه پیادهاے متعینه خزانهٔ عامره داخل بود حکم شد موافق معمول در ماههٔ آنها بعهدهٔ ناظم صوبه است ازانجا میگرفته باشند و دو هزار روپیه بطریق مدد خرج

بحقائق و معارف آگاه شیخ علي سرهندي و پانصد روپیه بسید احمد از فرزندان قدوة العارفین شاه وجیه الدین قدس سره از خزانهٔ جزیهٔ صوبه دلخواه گردید و خدمت امینی کثرهٔ پارچه از تغیر میر ابراهیم بسید فتح الله تفویض یافت و از معروضه محفوظ خان وقائع نگار بعرض اقدس رسید که سید حامد از فرزندان حضرت محبوب عالم که جهت تهنیت جلوس بنابر عدم استعداد و مخاطرهٔ راه نتوانست بحضور رسید و از معمول قدیم هرگاه در عهود پیشین بتقریب گزارش تهنیت به عتبهٔ خلافت رسیده اند خلعت فاخره و هزار و پانصد روپیه نقد و سه هزار روپیه قیمت مادهٔ فیل یا بجنس فیل عطا می شده لهذا حسب الحکم اعلی بنام دیوان صوبه صادر شد که سید را سامان راه تقدر ضرور داده روانهٔ درگاه سازد چنانچه روانه گردید سابقا روانه شدن عبد الحمید خان و سید عقیل خان بدرگاه معلی رقم زدهٔ کلک بیان گشته چون خوانین مذکور بمستقر الخلافته اکبر آباد رسیدند سید عقیل خان بصوبهٔ پتنه بفرد سربلند خان رفت و عبد الحمید خان بحضور شتافته در اندک ایامي بفوجداري سورتهه سزاوار شده مراجعت نموده بیرون بلده رسید و بنگاهداشت سپاه نموده روانهٔ آنجا گردید و سید حامد بملازمت رسیده بدستور معهود نقد و مادهٔ فیل یافته رخصت انصراف یافت و تولیت درگاه قدوة الواصلین احمد کهتو قدس سره نیز بدو مفوض گشت حیدر قلی خان بنابر بندوبست ضلع دریای مهی و تنبیه و تادیب متمردان و کولیان پرگنهٔ بروده بمحالات آنطرف کاظم خان خلف خود را با رای رگهناتهه داس دیوان نائب مقرر نموده بر آمد و چندی دران نواحي بامور مرجوعه پرداخت که از روی نوشته جات وکلای دربار دولت مدار واضح گشت که صوبه از صمصام الدوله تغیر شده لهذا به کاظم خان و رای رگهناتهه داس نوشت که محرران دفتر دیوانی را بنابر مرتب نمودن نسخهٔ ایام دیوانی خود باتمامي احمال و اثقال و تبعه و لحقه به بروده رساند و غزنی خان عوض محمد فیروز جالوري فوجدار پالن پور را تا رسیدن ناظم صوبه منصوب بحفظ و حراست بلد نائب مقرر نموده - کاظم خان غرهٔ شهر ربیع الاول از احمد آباد بر آمد و غزنی خان از پالن پور رسیده داخل گشت میر مرتضی ایلچي و رشید خان نامه بر والی ایران بتعاقب یکدیگر در همان ایام از احمد آباد روانهٔ بندر سورت شدند ●

سلطنت محمد رفیع الدرجات بادشاه و صوبه‌داری مهاراجه اجیت سنگه و نیابت حیدرقلی خان و دیوانی مهر علی خان و ناهر خان

بنابر بعضی مقدمات که ذکر آن مناسب این اوراق که منحصر بر روداد و سوانحات صوبه احمد آباد است نیست چون بادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک وزیر را مواخذت بظهور آمد و امیر الامراء سید حسین علی خان بهادر که دران ایام بر صوبه داری ملک دکن قیام داشت از وقوف سوء مزاجی بادشاه با برادرش با لشکر گران و بالاجی راو مدارالمهام راجه ساهو با پنجاه هزار سوار مرهته همراه گرفته بدار الخلافت شتافت و محمد فرخ سیر را معتکف ساخته بشهادت فائز گردانند • بیت •

وفا را خاک ره کردی جفا را بر فلک بردی
نه شرم از خلق ورزیدی نه پروا از خدا کردی

و محمد رفیع الدرجات ابن محمد رفیع الشان بن حضرت خلد منزل هشتم شهر ربیع الاول سال هزار و صد و سی و یک بر تخت سلطنت اجلاس فرمود و احکام مطاعه مشتمل بر جلوس مبارک و نظم و نسق ممالک محروسه بنام ناظمان و دیوانیان صوبجات صادر گشت از انجا که در هنگام تبدیل سلطنت قطب الملک مهاراجه اجیت سنگ را بصوبه‌داری احمد آباد امیدوار گردانیده رفیق خود ساخته بود درین ولا حسب الحکم اشرف در باب نیابت صوبه تا رسیدن نائب مستقل از طرف مهاراجه نامزد مهر علی خان که عمده منصبداران متعینهٔ صوبه بود ورود یافت چنانچه او پنجم شهر ربیع الثانی دخیل کار گشته هنگام شب چراغان جلوس مبارک را بر عمارت کاریز بازار نمود و به تمشیت امور مهام نظامت

سر گروه گردید - محمد بهادر ولد صلابت محمد خان بابی را فوجدار کرد مقرر ساخت و دیوانی صوبه از تغیر حیدر قلی خان از بست ودوم ماه مزبور از ابتداے فصل خریف ایت ئیل سال مذکور بمهر علی خان تفویض یافت و حسب الحکم درباب اورنگ آرائي بادشاه محمد رفیع الدرجات بمهر قطب الملک یمین الدوله سید عبد الله خان بهادر ظفر جنگ سپه سالار یار وفادار مرقوم نهم ربیع الثانی سنهٔ احد جلوس والا بشرف صدور پیوست *

نقل حسب الحکم

رفعت وزارت پناه - شجاعت دستگاه مهر علی خان محفوظ باشند - حکم جهان مطاع آفتاب شعاع بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان شوکت سکندر حشمت - مؤسس اساس خلافت و جهانداری - مروج رواج سلطنت و تاجداری رحمت اعمّ آفریدگار - فضل اتم درگاه دادار - حضرت خلیفة الرحمن - ظل سبحان بادشاه غازی محمد رفیع الدرجات شرف نفاذ عزایراد یافت که چون فرخ سیر بسبب جنونی که طاری حال او شده بود از جادهٔ اعتدال انحراف ورزیده اداهای خارج که خلاف طریقهٔ سلسلهٔ علیهٔ تیموریه است بمیان می آورد - بجزای کردار ناهموار خود رسید و اورنگ خلافت و جهانداری بجلوس میمنت مانوس زیب و بهاری تازه یافت - باید که احکام گیتی نظام بجمیع ناظمان و دیوانیان ممالک محروسه بر نگارند که در تمشیت مهمات انتظام و معاملات صوبجات و اقطاع تعلقات خودها بدستور سابق باستقلال تمام بپردازند و نوعے ضبط و ربط و بندوبست نمایند که سایر رعایا در مهاد امن بوده بخاطر جمع بدعای دولت ابد مدت و کسب و پیشهٔ خودها مشغول باشند و دست تعدی اقویا از حال ضعفا کوتاه گردانیده امیدوار تفضلات باشند لهذا حسب الحکم اعلی نگارش می یابد که آن وزارت پناه شکر این همه تفضلات و نوازشات بی پایان بارگاه خلافت و کامگاری بجا آورده بر طبق حکم محکم بعمل آرند - درین باب از جناب جهانیان مآب تاکید دانند و نیز حسب الحکم و الا در بحالی جاگیر منصب داران ورود فرمود

که درین ولا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع کرامت صدور یافت که جاگیر منصبداران سرکار والا کلهم اجمعین از پیش گاه خلافت و جهانداری بدستور قدیم بحال و برقرار گردیده به دیوانیان قلمی گردد که محالات جاگیرداران بدستور سابق بحال دانسته بعلت سند مجدد عهد سعادت مهد مزاحم و معترض نه شوند و درین مضمون موزون که سکه مقرر شده بود زرها مسکوک نمودند - رد سکه مهند ... هزاران برکات - شاهنشه بحروبر رفیع الدرجات ودهم جمادی الاول دیوانی صوبه از تغیر مهر علی خان نامیتی برگنه پنلاد و دولقه و قصبهٔ دوحد از تغیر حیدر علی خان که در سپرد او بود داز وغکی و کپوانی کهوهٔ پارچه و محال سائر در پیسگاه خلافت و جهانبانی ناهر خان که از اصل و اضافه سه هزاری ذات هزار سوار سرفرازی یافته و واسطهٔ گفت و شنود امور مهاراجه و قطب الملک بوده است مقرر و معوض گشت و تا رسیدن روح الله خان برادرش بعنوان نیابت سپرد مهر علی خان گردید و حسب الحکم اعلی بمهر قطب الملک یمین الدوله از قرار یازدهم شهر جمادی الاول سنه احد جلوس در باب معافی اخذ جزیه بنام ناهر خان ورود یافت *

نقل حسب الحکم در معافیٔ جزیه

آنکه رفعت و معالی پناه وزارت و کفایت دستگاه ناهر خان محظوظ بشند درین ولا سیاهه بمهر امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت عمدة الملک بخشی الممالک امیر الامرا بهادر فیروز جنگ سپه سردار بدفتر رسیده که در باب معافی جزیه بر طبق التماس امارت و ایالت مرتبت راج راجیسر راجه اجیت سنگ معروض مقدس معلی گردید حکم محکم قضا شیم شرف صدور یافت که معاف اعتبار نماید - لهذا حسب الحکم والا قلمی میگردد که آن رفعت پناه درین ماده بر وفق حکم معلی بعمل آورده متصدیان جزیهٔ احمد آباد و محالات متعلقهٔ صوبهٔ مذکور را بی دخل سازند و احتیاط بلیغ بکار برند که احدی بکسی مزاحم نشود - درین باب از جناب عالمیان مآب تاکید اکید دانند چنانچه پنجم

شهر جمادی الثانی سال مذکور مهر علی خان بموجب حکم بعمل آورد و ازان تاریخ تا الیوم دیگر اخذ جزیه در هیچ عهدی مقرر نه گشته است و نیز حسب الحکم والا بدیوان صوبه صادر گشت که خدمات احداثی که در عهد حضرت خلد منزل و ایام فرخ سیر مقرر شده و در عهد خلد مکان نبوده موقوف - لهذا طیب خان تنوات صوبهٔ احمد اباد و بندر مبارک سورت موقوف گشت - که دیگر تا اکنون تنوات درین مقرر نه شده است در شهر شوال این سال روح الله خان برادر ناظر خان به نیابت دیوانی از حضور رسیده دخیل کار شد همدران ایام که یک گونه غلات رو بگرانی آورده بود دفابوان نائب ناظم دو نفر از رئیسان غله فروشان را بحکم دریده بر شتر بسته دور شهر گردانید و این معنی باعث عبرت دیگران گشته چلدان گرانی دست و اشرف علی خان پسر خود را بنابر بندوبست و گرفتن پیشکش رخصت کرده معصوم قلی ولد کاظم بیگ را رساله داده همراه نمود - آنها سمت غ لع دریای سابر تا موربی و میکرپیچ رفته بعد چندی معاودت نمودند و متصدی گری بندر سورت و حراست قلعهٔ سرحد رام نگر از تغیر حیدر قلی خان به مومن خان مقرر شده بود و بعمل در نیامده من ابتدای فصل ربیع تنکوزئیل سال صدر نگماشته امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت بخشی الممالک امیر الامراء بهادر فیروز جنگ سپه سردار سید حسین علی خان تفویض یافت چنانچه سند نیابت آنجا به شیخ الاسلام خان رسید او بدانصوب شتافت و متصدی گری بندر کنبهایت بمهر علی خان مرحمت گردید اشرف علی خان پسر خود را نائب مقرر نمود - سابق مقرر شدن رشید خان بعنوان نامه بری والی ایران بالحتی جواهر و اسپان و رسیدن او به سورت بعزم روانگی رقم زدهٔ کلک بیان گشته بنابر فساد خوارج مسقط که راه جهازات بند افتاد در بندر مذکور توقف نموده بود - درین ولا حسب الحکم والا جواهر وغیره را به کسان مهر علی خان سپرد - چون پرگنه بهروچ در عهدهٔ خواجه عبد الحمید خان و بموجب حکم محصول آنجا بر سبیل هُندویات بحضور میرفت - برای عدم مزاحمت ایصال زر در خزانهٔ احمد آباد بنام دیوان صوبه حکم ورود فرمود *

سلطنت محمد رفیع‌الدوله ملقب به شاهجان بادشاه و صوبه داري مهاراجه اجیت سنگه و نیابت مهرعلي خان و دیواني ناهرخان نائب روح الله خان

چون حضرت جنت آرام گاه محمد رفیع الدرجات بادشاه که از سابق عارضهٔ تپ دق داشت ازانجا که مشیت ایزدي بدان پیوسته بود که در او اخر ایام زندگاني چندي به تخت نشیني سلطنت کامراني نماید بیستم شهر رجب المرجب فرمانروائي ملک فاني را خیرباد گفته به مملکت جاوداني انتقال فرمودند و هنگام ارتحال بنابر اورنگ آرائي برادر مهین خود محمد رفیع الدوله بوزرا و امرا وصیت نموده بود بنابران بیستم شهر مذکور روز شنبه بر سریر خلافت و جهانباني اجلاس فرمودند و مناشیر و احکام درین باب بناظمان و دیوانیان ممالک محروسه شرف صدور یافت *

نقل حسب الحکم اقدس در تخت نشیني بنام ناهر خان دیوان

آنکه بمقتضای حکمت بالغهٔ الله تعالی که متکفل صلاح عالم و عالمیان و موجب انتظام جهان و جهانیان است بر طبق وصیت بادشاه جنت آرام گاه عارج معارج درجات علیین صاعد مصاعد روضات فردوس برین شاه رفیع الدرجات طاب ثراه که سریر سلطنت بجلوس مهین برادر نامدار والا مقدار مزین شود بیستم ماه رجب روز شنبه وقت طلوع آفتاب تخت سعادت رخت سلطنت و کشور کشائي بجلوس جهان افروز بادشاه دین پناه فرازندهٔ قدر و دولت و اقبال فروزندهٔ شمع عظمت و اجلال - طراز چتر همایون - رونق دیهیم گورگاني - خاقان سکندر منزلت خسرو سلیمان مرتبت خلیفهٔ دادگر دارای عدالت گستر نائب مناب پروردگار

ظل ظلیل مرحمت حضرت آفریدگار زیب و زینت تازه و بهای بے اندازه یافت
و در همان لمحهٔ سعادت لمعه حکم جهان مطاع افتاب شعاع پیرایهٔ صدور وکرامت
نفاذ پزیرفت که من بعد لقب همایون و اسم مبارک مقدس را بر مناشیر دولت
و نگین سلطنت شاه جهان بادشاه مثبت و منقش گردانند و چون همگی نیت
حق طویت مصروف رفاهیت کافهٔ انام و امن و امان جمهور خواص و عوام
است بجمیع ناظمان و فوجداران و دیوانیان ممالک محروسه و کارپردازان مهمات
سلطنت ابد قرین فرامین مرحمت آئین و احکام گیتی نظام بر نگارند که جمیع
بندهای بادشاهي را از روی فضل و کرم به تمشیت مهمات و خدمات مقبوضه
بدستور سابق بحال فرمودیم باید که در پرورش رعایای مال گزار و رفاهیت غربا
و مساکین و حمایت مسافرین و مترددین و قلع و قمع فساد و تنبیه سرکشان بلاد
توجه وافر و سعی تمام بکار برند لهذا حسب الحکم الا علی بمعرض تحریر می آید
که شکر عنایات و مراحم بادشاهانه بجا آورده بخاطر جمع بموجبی که از پیشگاه فضل
و کرم ارشاد شده در تقدیم خدمت تعهد نمایند و در مکانات دار الضرب صوبهٔ
احمد آباد جنس طلا و نقره وغیره را بمضمون سکهٔ مبارک که در ضمن رقیم یافته
مسکوک گردانند درین باب از پیش گاه خلافت تاکید دادند - شرح ضمن بموجب
سکهٔ مبارک که در حضور اقدس مسکوک شده آنکه سکه مبارک شاه جهان بادشاه
غازي و بهمین مضمون بنام نائب ناظم حکم ورود فرمود مهر علی خان نائب
نظامت از طرف مهاراجه اجیت سنگه که صوبه بحال بود و روح الله خان نائب
دیوان صوبه باتفاق نشسته منادي باسم آنحضرت بلند آوازه ساختند و در دارالضرب
بالقاب همایون طلا و نقره تمام عیار گشت و نیز حسب الحکم والا در باب بحالی
و استقلال خدمت دیوانی و داروغگي و کروره گری کلهرهٔ پارچه وغیرة کل محال
سائر و امینی پایبافي صوبهٔ احمد آباد و فوجداري پرگنه پتلاد و دولقه مصاف صوبه
مذکور بدستور سابق بنام ناهر خان عزورود یافت و نیز حکم ضبط خانهٔ کپور چند
بهنسالي جوهري باتفاق نائب ناظم وغیرة متصدیان بادشاهي بدیوان صوبه رسید -
ده هزار و هشتصد روپیه درماهه مهارانی دختر مهاراجه اجیت سنگه محل بادشاه

شهید مقرر شده درباب رسانیدن آن از خزانهٔ عامرهٔ صوبهٔ احمد آباد پروانهٔ تنخواه ورود یافت و جهت ارسال پنج لک روپیه زر خیرات که در عهد بادشاه شهید بداروغگی محمد حفیظ خان مقرر شده بود منجملهٔ آن سه لک روپیه حواله شده برای دو لک روپیه باقي و ارسال داشتن به بندر سورت نزد داروغه حکم معلی صادر گشت و سه هزار روپیه حسب الالتماس مهر حمله معظم خان خانخانان بهادر صدر جهان صدور الصدور در وجه انعام شیخ محمد غوث معلم حاج ساکن مکه معظمه از خزانهٔ احمد آباد تنخواه شد و نیز در باب بحالی جاگیر ویومیه و مدد معاش و دام انعام کلهم اجمعین بدستور سابق و عدم مزاحمت آوردن سند مجدد حکم قدس بوزارت پناه رسید *

آغاز فساد پیلاجي گایکوار مرهته در نواحي بندر سورت

همدران اوان پیلاجي راوگایکوار مرهته در نواحي بندر سورت سر بفساد برداشته بتاخت و تاراج دیهات دست تطاول دراز ساخت شیخ الاسلام خان نائب منصدی آنجا سید عاقل و محمد پناه را با فوج بمقابله و مدافعه تعین نمود بعد جنگ محمد پناه زخمي شده بدست مرهته گرفتار آمد و مبلغي داده خلاص شده ازان ایام پیلاجي سال بسال مکرر بدان صوب آمده موضع سونگیره معموله تو کړوه مضاف سرکار سورت را متصرف گشته مسکن قرار داد وهم دران سال چند ارابه جنس ابریشم که از بندر سورت باحمد آباد می آوردند بر گذر دریای مهي کولیان آنجا غارت نمودند لهذا مهر علي خان نائب ناظم یک لک و پنج هزار روپیه بموجب محضر بمهر اعیان و بندهای بادشاهي و دستک دیوان صوبه از خزانهٔ عامره گرفته نگاهداشت سپاه نموده بر آنها لشکر کشید و من جملهٔ آن انچه توانست جنس مغروبه را از کولیان گرفته بمالکان مسترد ساخت و ضامن عدم تمرد گرفته معاودت نمود *

سلطنت حضرت فردوس آرام گاه محمد روشن اختر ملقب به محمد شاه بادشاه و صوبه داري مهاراجه اجيت سنگه و نيابت مهر علي خان و ديواني ناهر خان نائب روح الله خان

چون در آن ايام بعد شهادت بادشاه شهيد و ارتحال بادشاه حضرت آرام گاه محمد رفيع الدرجات محمد نيكو سير نبيرهٔ محمد اكبر بادشاهزاده در قلعهٔ ارگ مستقر الخلافت اكبر آباد معتكف بود درين هرج و مرج مردم احشام قلعه را با خود رفيق ساخته داعيه خروج نمود و باكثر راجه‌ها و امرا كه يک گونه از رويداد مقدمه بادشاه شهيد از قطب الملک و امير الامراء غبار آلوده خاطر بودند بسوي خود دعوت نموده نوشت و از بعضي خفيه مراسلات بميان آمد و اين راز سر بسته بر ملا افتاده زبان زد خاص و عام گرديد محمد نيكو سير نيز قلعه را استحكام داده علم سلطنت بر افراخت - بنابر رفع اين هنگامه قطب الملک و امير الامراء در ركاب حضرت شاه جهان بادشاه با لوازمهٔ توپخانه از دار الخلافة شاهجهان آباد بر آمده متوجه مستقر الخلافت اكبر آباد گشتند و چندي در محاصره و جنگ توپ و تفنگ و بستن مورچال در انجا توقف واقع شد درين ضمن در اواخر شهر شوال رحلت شاه جهان بادشاه روي داد لهذا قطب الملک و امير الامراء به سيد نجم الدين علي خان برادر خود كه به صوبداري دار الخلافت قيام داشت نوشتند كه يكي از شاهزاده‌هاي والا نژاد را برجناح استعجال بدين صوب عازم گردانند كه تشريف ارزاني داشته سرير آراي سرير موروثي شوند ازانجا كه تقدير ازلي و مشيت لم يزلي بدان پيوسته بود كه بندگان حضرت قدر قدرت محمد روشن اختر ابن محمد جهان شاه بهادر بن حضرت خلد منزل بر اورنگ فرمان فرمائي رونق افزا شوند بنابران سيد نجم الدين

علي خان بحضور اقدس باریاب شده مقدمات صدر را بعرض رسانند و بدرجهٔ اجابت مقرون گردید و در همان روز ضروریات سواری وغیره مهیا گشته بسرعت متوجه مستقر الخلافت شدند وزراء و امراء شرائط استقبال و لوازم تهنیت بجا آورده پانزدهم شهر ذیقعدة الحرام که مطابق هزار و صد و سی و یک هجری بود بر تخت موروثی اجلاس فرموده خود را محمد شاه بادشاه ملقب ساختند نظم چو مرگ افگند افسری از سری - نهد آسمان بر سر دیگری - همان است این چیز فیروزه فام - که گردید گرد سر سام و حام - و بعطای خلاع فاخره و نوازشات متکاثره قطب الملک و امیر الامراء وغیره امرایان را مفتخر و سربلند گردانیدند و بدستور سابق امر جلیل القدر وزارت و امیر الامرائی بقطب الملک و سید حسین علي خان تفویض یافت و مقرر شد که آغاز سال جلوس مبارک را از انتقال محمد فرخ سیر محسوب نمایند و مناشیر مطاعه و احکام واجب الانقیاد بجمیع صوبداران و فوجداران و دیوانیان ممالک محروسه در نوید مسرت جاوید سریر آرائی بندگان حضرت شرف صدور یافت و صوبداری احمدآباد بدستور سابق بمهاراجه اجیت سنگه و دیوانی بناهر خان بحال ماند و مهر علی خان به تمشیت امور نظامت پرداخت *

نقل حسب الحکم در سریر آرائي بنام ناهر خان دیوان صوبه

درین زمان میمنت اقتران که بفضل مفضل بی همتا و کرم مکرم جل و علا سریر خلافت مصیر و کریاس(۱) گردون اساس باجلاس فیض اقتباس سلطان السلاطین خاقان الخواقین قدر قدرت بیضا صولت ظل ظلیل ایزد بی نیاز نایب نبیل کریم کارساز جهانبان سکندر تمکین خاقان سلیمان نگین رافع لوای عدل و احسان و دافع بنای جور و عدوان دارای معدلت بروز فرمان روای مراد

(۱) بکسر اول بر وزن الیاس دربار بادشاهان و امرا واعیان را گویند و کلباس نیز آمده - برهان *

گستر حضرت محمد روشن اختر مزین و منجلی و منور و معلی گردید بمقتضای حفظ قوانین خاندان جزیل و اقتضای خرم قواعد دودمان جلیل گورگانیه حکم محکم مدومت توام زیب نفاذ و زینت ایراد یافت که من بعد اسم مبارک را محمد شاه بر مناشیر سلطنت آئین دولت ثبت و منقش گردانند و جمیع منتسبان اشغال خلافت و جهانداری و مباشران اعمال سلطنت شهریاری اولاً ادای سجود جناب ایزد مسجود را ذریعهٔ استدامت و خلود این دولت ابد موصود دانسته در تقدیم آن لوازم نیایش بقدر توان بجا آورند و ثانیاً ترفیه و تسایهٔ جمهور خلائق را وسیلهٔ استرضای خالق خلائق انگاشته در ترصیص مواد آن دقیقه از دقائق مدعا و نامرعی نگذارند باید که آن وزارت پناه بر وفق حکم محکم بعمل آورند و خدمات جز و کل بمردم اهل کار بدستور سابق بحال و وجه مقرری تنخواه داران بر طبق اسناد پیشین مقرر و مسلم دانسته هر کدام را دخیل کار دانند و وجه طلب طلبداران را موافق ضابطه تنخواه میداده باشند و بعلت اسناد مجدد مزاحم نشوند درین باب تاکید دانند و نیز در بحالی جاگیر و خدمات و یومیه و مدد معاش و دام انعام کلهم اجمعین بدستور سابق و عدم مزاحمت طلب سند عهد مبارک حکم اقدس عز ورود یافت پس از ورود احکام مهر علی خان نائب صوبه و روح الله خان نائب دیوان و ارباب تحریر و نقدهای بادشاهی منادی باسم مبارک بلند آوازه گردانیده صغیر و کبیر و برنا و پیر را از جلوس ابد قرین مخبر ساختند و خطیب بخواندن خطبهٔ طیبه بالقاب همایون رطب اللسان و عذب البیان گشته پایهٔ منبر را مرتبهٔ برتری داد و چهرهٔ طلا و نقره بنقش سکهٔ مبارک بهای تازه و رتبهٔ بی اندازه بهم رسانیده اعتبار رواج افزود چندی در آغاز جلوس این بیت مسکوک گشت * بیت :

سکـــه زد در جهان ز لطف اله بادشـــاه زمان محمـــد شاه

من بعد - سکهٔ مبارکِ محمد شاه بادشاهِ غازی - قرار یافت چون پسر از موقوف شدن اخذ جزیه در باب یومیه داران خزانهٔ جزیه پروانه صادر شده بو که از خزانهٔ عامره تنخواه مي داده باشند درین ولا فرمان شد که یومیه

شخصیکه ازان جماعة پروانهٔ خالصه شریفه در باب تنخواه یومیهٔ خود حاصل کرده باشد از خزانهٔ عامره تنخواه دهند - همدران ایام حکم جهان مطاع واجب الاتباع کرامت صدور یافت که اخراجات محفل شب دوازدهم حضرت رسالت پناه سید المرسلین رحمة للعالمین هر ماه در هر صوبه یک صد و دوازده روپیه مقرر باشد دریں باب حسب الحکم بدیوان صوبه رسید که تا مقرر شدن متولي این امر خیر باتفاق قاضي و ارباب شریعت اطهر سرانجام می داده باشند و منصب قضای بلده از تغیر خیر الله خان بقاضي عنایت الله که در حضور تفویض یافته بود رسیده دخیل کار گشت و در سال هزار و صد و سی و دو حکم و الا در باب سرانجام ملبوس خاص یک لک و هشت هزار و پانصد روپیه در صوبهٔ احمدآباد بدیوان صوبه رسید که سال به سال بمتصدیان فرمایش تنخواه می داده باشند و داروغگی چبره باورچخانه از تغیر فتح الله بابو المفاخر خان برادر شیخ الاسلام خان مقرر گردید و برای خرچ مجلس شب یازدهم اسوة المتقین غوث صمداني محي الدین عبد القادر الحسني الگیلاني در هر ماه نیز حکم شد که یک صد و یازده روپیه اخراجات آن شب دیوان صوبه تنخواه می داده باشد و همدرین سال هندویات چهار لک و هشت هزار روپیه از محصول محالات خالصه شریفه روح الله خان نائب دیوان صوبه بحضور ارسال داشت و فرخ بیگ خان گرز بردار جهة سراولی ارسال خزانه و کاغذ پیشکش زمینداران و مطالبه منصب داران آمد *

رسیدن انوپ سنگه بهنداري نائب مهاراجه اجیت سنگه و آمدن ناهرخان دیوان

در ماه جمادي الثاني سال صدر انوپ سنگه بهنداري به نیابت صوبه فرستادهٔ مهاراجه اجیت سنگه باتفاق ناهرخان دیوان صوبه و سید غلام حسین خان فوجدار گودهره و تهاسره و سید رستم علي خان بهادر فوجدار برودة و مطلب خان فوجدار کري و شیر الدین خان بخشي و وقائع نگار از راه ما روار بعد قطع

مراحل و منازل بباغ شاهي رسيده ورود آمد - روز ديگر مهر علي خان و معصوم قلي بر يک هوده فيل سوار شده بافوج آراسته و روح الله خان برادر ناهر خان ومتصديان بادشاهي و منصبداران متعينه صوبه باستقبال شتافته ملاقي گرديدند و بهنداري بعلهٔ بندر داخل گسسته به تمشيت مهام پرداخت ناهر خان عرضي متضمن رسيدن باتفاق بهنداري و تصفيهٔ راه و گرفتن محچلکه از زمينداران و قدغن داشتن با بهنداري در محافظت بلده . نقيد حسن سلوک با مکنه بحضور ارسال داشت پس از روز چند بنابر محاسبه و اخراجات سه بندي بابت ايام نيابت بهنداري را با مهر علي خان گفتگو واقع شد و از طرفين کار بناخوشي انجاميد - ازانجا که او بنابر حفظ آبرو جمعيت خوب با خود داشت بهنداري موقوف بر وقت داشته مي گذرانيد - مهر علي خان بودن خود را صلاح و فلاح کار ندانسته به بندر کنبهايت که متصديگري آنجا بدو تعلق داشت رفت و منصب قضاي بلده از تغير عنايت الله قاضي مستفيد خان برادر افضي القضاة - عبد الحميد خان مقرر گشت - همدران آوان مقدمهٔ محمد نيکو سير در مستقر الخلافت انفصال يافت و صوبه‌داري دار الفتح اوجين از تغير نظام الملک به سيد دلاور خان مفوض گرديد و نظام الملک حضور طلب شد ازانجا که او بنابر مخالفت اطمينان نداشت صلاح رفتن حضور نمي دانست - بصوب دار السرور برهان پور راهي گشت و در انجا با سيد دلاور خان که بعد اطلاع رفتن نظام الملک بموجب اشارهٔ امير الامرا به دنبال شتافته بود مصاف داده کشته افتاد و نظام الملک عازم خجسته بنياد اورنگ آباد شد - سيد عالم علي خان برادر زادهٔ امير الامرا که بنيابت سرداري دکن قيام داشت ارادهٔ نظام الملک را در يافته بفراهم آوردن سپاه اشتغال ورزيده حقيقت حال را بامير الامرا نگاشت لهذا قطب الملک و امير الامرا بعرض اقدس رسانيده مقرر ساختند که ناهر خان ديوان صوبه هندوبات پنج لک روپيه از جمله محصول محالات خالصه شريفه از مال و سائر صوبهٔ احمدآباد بجهت مصارف سپاه نزد سيد عالم علي خان بزودي بخجسته بنياد فرستد و مهاراجه ناظم صوبه فوج

ده هزار سوار جرار به بندر مبارک سورت روانه سازد و تا سه ماه یک لک و پنجاه
هزار روپیه درماهۀ آن فوج از سرکار و الا از خزانۀ عامرۀ صوبه هرگاه ده هزار
سوار موجودی مهاراجه روانۀ بندر سورت شوند بعد ملاحظه تعداد ماه بماه مبرهن دیده
باشد و از جمله آنها پنج هزار سوار موجودی در بندر سورت و پنج هزار سوار دیگر
پانزده کروهی آنجا بر معابر و منافذ حدود قرب و جوار که راه در آمد مخالف
متصور باشد اقامت ورزند - چون از معروضۀ اتوپ سنگه بهنداری دانسته ناظم
بوضوح پیوسته بود که اکثر توپها و زنبورکها سرکار و آلات و سامان [illegible] بود که در بندر
است مرمت طلب شده پنج هزار روپیه تنخواه شد و نیز حکم اقدس صدور
یافت که ناهر خان دیوان با جمعیت سه هزار سوار و همان قدر پیاده بعجالۀ
به بندر سورت شتافته در احتیاط معابر و گذرگاه حدود صوبه مراسم حفاظت
و قدغن به تقدیم رساند که احدی از مخالفین از آن طرف عبور در صوبه
ننماید - و وجه مشاهرۀ سپاه از خزانۀ عامره تنخواه شد و احکام و الا درین
باب عز ورود یافت چنانچه از روی دستک دیوانی یک لک و هشتاد و پنج هزار
روپیه اتوپ سنگه بهنداری و چهار لک و نود و دو هزار سی صد هشتاد و سه روپیه
ناهر خان در وجه مصارف این سباق از خزانۀ عامره گرفتند - ناهر خان - معصوم
قلی ولد کاظم بیگ را رساله دار مقرر نمود و از اصل و اضافه منصب هفت
صدی ذات دو صد سوار بلا شرط و خطاب کاظم بیگ خان و رساله داری مونده
تجویز کرده بنگاهداشت سپاه پرداخت و بصوب بندر سورت راهی گشت
بعد چندی که وارد سواد بندر گردیده مقامات داشت خبر جنگ نظام الملک
و کشته شدن سید عالم علی خان را شنیده باحمدآباد معاودت نمود - از تحریر
بعضی از محرران مسموع گشت که گرفتن ناهر خان آن وجه را از روی پروانۀ
جعلی که خود بنام خود درست کرده بود بوده است و در باب بی دخل
ساختن گماشته وقائع نگار و سوانح نویس که در محالات سائر نشسته بودند
حسب الحکم بدیوان صوبه رسید - همدران اوان عبد الحمید خان فوجدار سورتهه
بنابر امری روانۀ درگاه معلی شد *

بقتل آمدن کپور چند بهنسالي نگر سیتهه باشارۀ انوپ سنگه نائب صوبه

کپور چند بهنسالي نگر سیتهه که از دارالخلافه آمد چندی نزد عبد الحمید خان در سورتهه بود درین ولا که او روانۀ در گاه والا گشت کپور چند باحمدآباد آمده بامر سیتهی قیام ورزید - ازانجا که نائب صوبه بنابر اخذ و جر مصادرات بیجا و تهمت زور بسکنۀ شهر دست تطاول دراز ساخته مصدر ایذ و اضرار رعایا و برایا می گشت * بیت *

آنکه ندارد دل رحمت پزیر　　تهمت پشمینه نهد بر حریر

واو بعلت رئیسی مانع و مزاحم این امر بود بهنداري بنابر رفاقت و موافقت مهاراجه و قطب الملک و امیر الامرا که خاطر داشت اورا زیاده مرعي داشتند بخود عهده شد مدع پذیر نمی گشت و اورا مخل خود پنداشته در صدد دفع او در آمد کپور چند بتفرس دریافت اراده نا صوابش نموده از آمد و رفت بهنداري پا کشیده قریب پانصد کس از سوار و پیاده بی روزگار نوکر ساخته بدور خانۀ خویش فرود آورد - و اکثر اوقات باظهار پرستش بتخانه که در بهرام پور واقع بود پیاده پا آن جمع را همراه گرفته مي شتافت - هرگاه جفا پیشگان از خدا بی خبر ماروار مردم آزار یکی از باشندگان را گرفتار ساخته مي بردند او جمعی را فرستاده از بین طریق به عنف و زبردستی خلاص مي نمود - ازانجا که مزاج او شورش و واقعه طلبی مخمر بود بدرشتي و سخت گوئی لب مي کشود - قریب یک ماه نایره منقضي گردید - بهنداری از راه خدیعت که خدع مارواریان مشهور است خواجه بخش نام از همراهیان خود را بقتل او مامور ساخت - و او خود را بلباس قاصدان ملبس ساخته خطوط چند جعلي بنام کپور چند درست کرده در پردۀ ظلماني شب با خود بخانه اش برد قضا را وقتی رسید که او برخاسته باندرون خانه مي رفت دران اثنا پیش آمده خطوط را داده مشغول خواندن ساخت - چون مستحفظان هر کدام بمکان

خودها قیام داشتند و دران جاکسی نبود اورا تنها دیده فرصت یافت و بدو زخم جمدهر[1] کاری که بر پهلویش زدکارش را تمام ساخت و از راه دریچهٔ دیوان خانه که مشرف بر کوچهٔ بود جست نموده گلبانگ[2] بر قدم زده بدر رفت و تا آگاه گشتن مردم تنگ پا خود را بمامن رسانید - گروهی که نوکر بودند از اطلاع این این معنی در همان شب پراگنده گشته بخانه های خودها رفتند او اخر شب متعلقان و هم قومان کپور چند بتصور آنکه کسی آگاه نگردد لاش او را برداشته برای سوزانیدن بر دروازهٔ شهر آورده انتظاری فتح الباب داشتند که کسان بهنداری واقف شده مانع و مزاحم گشتند و آنها نعش او را انداخته بدر رفتند و تا یکپاس و نیم از روز بر آمده افتاده بود آخر الامر برخصت بهنداری برده آتش دادند ●

بقتل آمدن امیر الامرا سید حسن علی خان و گرفتاری قطب الملک و تقرر وزارت باعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و صدور احکم و ضبطی اموال سید غلام حسین خان و رستم علی خان دراحمد آباد

چون خبر کشته شدن سید عالم علی خان و متصرف گشتن نظام الملک خجسته بنیاد اورنگ آباد را در اوانے که مقدمهٔ محمد نیکو سیر انفصال یافته بود در مقامات مستقر الخلافة اکبر آباد بسمع قطب الملک و امیر الامراء رسید روز روشن در

---

(۱) با دال ابجد بر وزن خنجر سلاحی است که آنرا در هندوستان کتار گویند و اصل [ا]ن جلب در بعضی پهلو نشگاف - برهان *

(۲) آواز کشیدن شاطران و معرکه گیران و امثال انها باشد - برهان *

چشم جهان بین تیره و تار گشت - هر دو برادر بعد کنکاش صلاح وقت چنان دیدند که قطب الملک بدار الخلافة شاهجهان آباد رخصت شود و امیر الامرا در رکاب ظفر انتساب بادشاهی بصوب دکهن و بمهم نظام الملک متوجه گردد - قطب الملک دستوری یافته بدار الخلافة شتافت و امیر الامرا رایات عالیات را بسمت دکهن بر افراخت و یکدو منزل کوچ شد در ماه ذیقعدة الحرام اعتماد الدوله محمد امین خان مزاج اقدس را که بنابر قضیهٔ نامرضیه شاه شهید و تغلب هر دو برادر منحرف دید فرصت یافته اجازه دفع امیر الامرا را از پیشگاه خلافت و جهانداری حاصل نمود چندی از امرایان مثل حیدر قلی خان و سعادت خان را همراز و با خود همداستان ساخت و حیدر خان نام مغل تورانی را بدین کار مامور فرمود و او قابو کرده روزی در هنگامیکه امیر الامرا از حضور انور رخصت شده پالکی سوار با معدودی از شاگرد پیشه متوجه خیمهٔ خویش بود در عرض راه اردو بازار بتمهید دادن التماس عرض احوال پیش رفته داد و همراه پالکی گشت چون او متوجه خواندن التماس گردید بزخم بکده که بر پهلویش زد کارش را تمام ساخت و دستی زده پالکی را غلطانیده بر خاک هلاک انداخت و امر جلیل القدر وزارت اعظم به محمد امین خان معوض گردید قطب الملک از وقوف رویداد شهزاده محمد ابراهیم ابن محمد رفیع الشان من خلد منزل را به سلطنت برداشته با لشکر گران که در ایام معدود بزر بخشی و بینش فواری و افزونی مناصب فراهم آمد بعزم انتقام بر آمد و درین طریق تلاقی فریقین دست داد و پس از ظهور جنگ سلطانی از تقدیرات آسمانی قطب الملک دستگیر شد -

* بیت *

جهان را نمایش چو کردار نیست بدو دل سپردن سزاوار نیست

و حضرت ظل سبحانی مظفر و منصور بدارالخلافة رسیده بر اورنگ خلافت جلوس فرمودند و احکام مطاعه بمهر اعتماد الدوله بنفا ظمان و دیوانیان ممالک محروسه در باب بحالی جاگیر و یومیه و مدد معاش و دام انعام کلهم اجمعین بدستور سابق بحال و بر قرار دانسته برای اسناد مجدد مزاحم نه شوند و سند علحده

طلب نه نمایند شرف صدور یافت و نیز بنابر جاری داشتن اخراجات شب دوازدهم حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و آله و شب یازدهم سید عبد القادر جیلانی بدستور سابق و ارسال خزانهٔ عامره بلا توقف و اهمال سر سبیل هندویات و ضبط اموال و املاک قطب الملک و امیر الامرا و اقربای آنها احکام و الا بناهر خان دیوانی صوبه ورود یافت لهذا اموال سید غلام حسین خان فوجدار گودهره و سید رستم علی خان فوجدار بروده از ناظر و صامت بضبط در آمد و متصدیگری بندر سورت از انتقال امیر الامرا به بخشی الممالک قمر الدین خان مرحمت گشت و او نیز نیابت آنجا را به شیخ الاسلام خان نام زد کرد و در سال هزار و صد و سی و سه در ماه ربیع الاول محمد امین خان باجل طبعی در گذشت و بامر جلیل القدر وزارت نظام الملک مفوض گردید تا رسیدن او از دکهن عنایت الله خان نائب وزارت مقرر شد همدران اوان مهر علی خان که در بندر کنبهایت بامر متصدیگری آنجا می پرداخت از کشته شدن سید حسین علی خان و گرفتاری قطب الملک چون متوسل بودن مهاراجه و ناهر خان را باسادات واقف بود بتصور و گمان این که صوبه و دیوانی بآنها بحال نخواهد ماند جمعی از سپاه را فراهم آورده شهرت رسیدن نقل سند دیوانی و نیابت صوبداری داده بعزم احمد آباد بر آمد و از اشتهار این معنی یک گونه خلل در تحصیل پرگنات خالصه شریفه و بندوبست نظامت روی نمود - مهر علی خان بموضع نتوه سه کروه بلده رسیده نزول کرد - اعیان و منصبداران رفته ملاقی شده با بهنداری گفت و شنید درمیان آمد قرار یافت که تا رسیدن اصل اسناد درگاهی متعارض یکدیگر نباشند و مهر علی خان در بلده بخانهٔ خویش آمد ازانجا که شهرت فروغی از صدق نداشت بر خلاف در منع او استقلال بهنداری احکام صادر گشت خواجه عبد الحمید خان که بحضور رسید به منصب اقضی القضاة سر فراز گردید و فوجداری سورتهه از تغیر او سیوم شهر جمادی الثانی اسد قلی خان خسر صمصام الدوله که برتبهٔ امیر الامرائی رسیده مفتخر گشت و محمد شریف خان از طرف او به نیابت فوج داری آنجا آمد

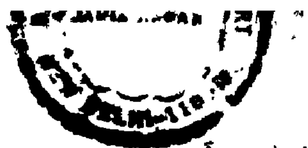
و بوسالهٔ مهر بخشي متصدیگري بندر کنبهایت از تغیر مهرعلي خان به کاظم بیگ خان و فوج داري بروده برضا قلي برادرش مرحمت گشت و پروانهٔ تنخواه هزار روپیه من جمله دو هزار روپیه و یک زنجیر فیل در وجه انعام فضیلت و کمالات دستگاه شیخ محمد صالح و شیخ نظام الدین محمد پسران مولنا نور الدین بمهر عنایت الله خان نائب وزارت بظاهر خان دیوان صوبه ورود یافت *

صوبه داري معزالدوله حیدر قلي خان بهادر ظفر جنگ و دیواني جعفر قلي خان پسرش و نیابت شجاعت خان و وقوع خانه جنگي با انوپ سنگه بهنداري و ناهر خان و بر آمدن آنها

در پیش گاه خلافت و جهانداري در ماه رجب المرجب مطابق سال هزار و صد و سي و سه صوبداري احمد آباد و متصدیگري بندر مبارک سورت و محالات خالصه شریفه از تغیر مهاراجه اجیت سنگ و قمر الدین خان و عمال دیگر به معز الدوله حیدر قلي بهادر ظفر جنگ که بوالا رتبهٔ منصب هزاري ذات هفت هزاري سوار دو اسپه سه اسپه سر فراز شده بود تفویض یافت و به عطاي خلعت خاصه و سر پیچ مرصع و یک زنجیر فیل از حلقهٔ خاصه مباهي و مفتخر کرد - و جعفر قلي خان پسر کهترش از تغیر ناهر خان بدیواني صوبه مقرر گشت و حسب الالتماس معز الدوله کاظم بیگ خان عرف معصوم قلي از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد ذات دو هزار و پانصد و پنجاه سوار بلا شرط و مشروط متصدیگري بندر کنبهایت و فوجداري موندڈه و عطاي علم و نقاره و خطاب شجاعت خان بهادر و نیابت معزالدوله و سید فیض الله و منصب پانصدي ذات و یک صد سوار بلا شرط بخطاب سید فیاض خان بفوجداري و جاگیر داري احمد نگر

نو سرفراز گردید و فرمان والا شان تقرر صوبه معزالدوله و نیابت نظامت و سپرد دیوانی بنام شجاعت خان و نوشتجات معزالدوله به جمیع منصبداران عمده در شریک گشتن با شجاعت خان در باب اسیر ساختن و قید داشتن بهنداری وناهر خان رسید و نیابت متصدیگری بندر سورت به شیخ الاسلام خان که در انجا بود مقرر ساخت - از انجا که دران اوان شجاعت خان در بندر کنبهایت قیام داشت مقدمات صدر از نوشته جات وکلای حضور و صوانح در احمد آباد انتشار یافت مهر علي خان که پیوسته چند بیرق عرب و جمعی از سوار و پیاده که بنابر پاس آبرو که از بهنداری اطمینان نداشت داشت اتفاقاً در بازار بر سر خریداری پشتاره کاه با یکی ز مارواریان و نوکر مهر علي خان نزاعی واقع شد و زخمی گردید ازانجا که خبر تغیری شیوع یافته و مردم از بدمعاشی مارواریان به ستوه آمده بودند کار بخانه جنگی انجامید مهر علي نیز مردم خود را چه نوکر وغیر نوکر که از استماع قضیه فراهم می آمدند از هر طرف تعین نمود و جنگ توپ و تفنگ در گرفت و اجامره و او باش هجوم آورده قلعهٔ بهدر را مرو گرفتند - پای استقامت مارواریان از جای رفت و نزدیک بود که به اندرون ریزند - انوپ سنگه بهنداری از مشاهدهٔ این حالت چون بر آمدن از دروازه بهدر و راسته بازار شهر علی رؤس الاشهاد از خوف هجوم عام مناسب ندانست - از راه دریچهٔ باغ اندرون بهدر که به سمت رود سابر واقع ست بر آمده بشاهي باغ ورود آمد و کسان مهر علی خان و عوام الناس در قلعه در آمده آنچه مارواریان نتوانستند برد تاراج نمودند و عمارتیکه بهنداری شرق رو به مکان بی موقع احداث نموده بود بموجب اشارهٔ مهر علي خان خراب ساختند - روز دیگر میان صفدر محمد خان که نائب فوجداری گو دهره مقرر شده بود بنابر مقدمه وجه باز گردانید با ناهر خان گفتگو واقع شد مور چال بندي شده جنگ تیر و تفنگ در گرفت که در اواخر همان روز شجاعت خان بر جناح استعجال از کنبهایت خود را رسانید ناهر خان بگمان اینکه او نظر بر اخلاص مندی‌ها و عقد اخوت که بهم بسته بودند بر خورد خوب نموده با آبرو خواهد بر آورد و انتظاری آمدن اورا داشت و این گمان به تسلط

ابتاد و نتیجه بالعکس بخشید - مخاونت و مصادقت به مخاصمت و وحشت و آشنائي به بیگانگی مبدل گشت یاد صحبتهای دیرین برطاق نسیان نهادە بنابر اشارۀ معز الدوله که در اسیري و قید او رسیده بود کسان خود را بر خانۀ ناهر خان معین ساخت و مور چال بسته اهتمام کلي بدستگیر نمودن نمود و دست بغارت رحل و نقل منسوبان ناهر خان که در دور و حوالي خانه اش مي بودند کشاده گشت و تا سه شبانه روز جنگ توپها و تفنگ قائم بود بعضی از شتران و اسپان و فراش خانه اش نیز تلف گردید از انجا که همراهیان ناهر خان اکثر مردم با نام و ننگ و نجیب زاده بودند داد مردي و مردانگي داده ثبات قدم ورزیده جلادتهای نمایان بظهور می آوردند و پیشرفت کار و ظهور آمدن مکنون ضمیر شجاعت خان به نظر نمي آمد - مصلحان خیر اندیش واسطه کاري نموده طرفین را از منازعت باز داشتند قرار یافت که لک روپیه ناهر خان بدهد و گلاب رای پیشکار و شیخ سلام الله نام از اقربای او بطریق یرغمال بخانۀ سید مُدّثر حواله شدند و ناهر خان از احمد آباد بر آمده بموضع اوالیي فرود آمده در مقام قصبه سیدهنپور تا انوپ سنگه بهنداری که انتظاری او داشت ملحق گشته روانه پیش گردید - شجاعت خان به تمشیت مهام نظامت و تعین فوجداران و تهانداران پرداخته محمد هادی از همراهان خویش را نائب دیوان صوبه و فوجداری کرد بقاسم قلي برادر کهتر مقرر ساخت از انجا که فیما بین شجاعت خان و صفدر خان بابي از قدیم الایام صفاے قلوب نبود درین ولا شجاعت خان وقت را از مساعدت بخت تصور نموده در باب تغیر جاگیرات او وصلابت محمد خان و جوانمرد خان و تنخواه بنام خود و برادران با رویداد عمل و دخل نظامت به معز الدوله نوشت و ابراهیم قلي برادر خودرا در بلده نائب مقرر ساخته جهت بندوبست و گرفتن پیشکش و ضامنی عدم تمرد کولیان بر آمد و بر موضع کهیره متعلقۀ محمد بابي فوج کشی نموده ده هزار روپیه گرفت و بجانب دیگر متوجه گشت بعد چندیکه صلابت محمد خان از نوشتن شجاعت خان اطلاع یافت بعزم حضور و ملاقات معز الدوله روانه شده در اسرع اوقات رسیده یک راست رفته معز الدوله را دید



و او ازین آمدن بغایت خوش گشته به دلبری و استمالت پرداخته بعنوان نیک بملازمت اقدس و باضافهٔ منصب و بحالی جاگیرات سرفراز گردانیده نزد خود نگاه داشت که باتفاق روانهٔ احمد آباد شود - همدران اوان رضا قلی از اصل و اضافه به منصب دو هزار و پنصدی ذات و دو هزار سوار و خطاب رستم علی خان بهادر و عطاے علم و نقاره و ابراهیم قلی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات هفت صد سوار بخطاب اسمی برادران شجاعت خان بموجب تجویز و عرض معز الدوله مفتخر گشتند و راجه رگهناتهه داس دیوان معزالدوله به نیابت بندر سورت و باز دید محاسبه شیخ الاسلام خان که از ایام سابق نیابت سید حسین علي خان و بعد ان به نیابت قمر الدین خان و حال از طرف او مقرر بود رسید و سخت گیري نموده ازو و همراهیانش که مصدر کارها بودند قریب هفت هشت لک روپیه باز خواست نمود - شیخ الاسلام خان سرانجام داده از انجا بر آمد و چون اطمینان از معز الدوله نداشت بودن خود را درین صوبه صلاح حال ندانسته به بلدهٔ پتن شتافت و پس از رسیدن معزالدوله تبعه و لحقهٔ خودرا برداشته در اودیپور اقامت گرفت - قاسم علي برادر کهتر شجاعت خان که بر موضع پتیا پور بعزم تاخت سواری نموده بود در زد و خورد کشته افتاد - و شجاعت خان بنابر انتقام مکرر آن جارا بآتش قهر سوخت و فوجداری گرد را بتقاضی علم الدین مقرر نمود و بندوبست زمینداران ضلع دریای سابر نموده بسمت سورتهه و گرفتن پیشکش روانه گشت - در هنگام مراجعت اردهٔ فوج کشي بر کهیج نمود زمیندار آنجا وکلا فرستاده شش لک و هفتاد و پنج هزار محمودی قبول نمود - در سال هزار و صد و سي و چهار اسد قلي خان فوجدار سورتهه سید مدثر از کومکیان صوبه را از تغیر شریف خان به نیابت مقرر ساخت و او بد انجا شتافته به بندوبست سر گرم کار گشت و راجه رگهناتهه داس بعد رسیدن تهور خان که شکر الله بیگ *نام داشت و به نیابت بندر سورت مقرر شده باحمد آباد آمد و فوجداري کري وپتهٔ چنوال و پرگنهٔ هلود عرف محمد نگر و تهانه داري تهرا د ارجن پور و بهامو بی و پنها پور و کهرالو از تغیر بخت سنگه ولد مهاراجه اجیت سنگه و دیگران ضمیمهٔ

صوبداري در پیشگاه خلافت و جهانباني بمعز الدوله مرحمت گردید و خدمت بخشي و وقائع نگار از تغیر شیر الدین به نجیب علي خان که رشتهٔ قرابت با معز الدوله داشت تفویض یافت و محمد بهادر ولد صلابت محمد خان نائي بمنصب پانصدي ذات در صد و هفتاد سوار بلا شرط و مشروط و تهانه داري ساندره و بیر پور و خطاب شیر خان بموجب تجویز معز الدوله سر فراز گردید *

گشته گشتن همشیره زادهٔ راجه رگهناتهه داس دیوان معز الدوله

همدران اوان بحسب اتفاق باکسان راجه رگهناتهه داس دیوان معزالدوله قاضي علم الدین فوجدار کرد در نزدیکي کاریز بازار گفتگوی بمیان آمده چندی از طرفین به کومک برخاسته منجر بجنگ و جدل ساختند - همشیره‌زاد راجه رگهناتهه داس از استماع این واقعه که قضا گریبان گیرش گشته بود بلا تامل با جمع از عرب و سواران بحمایت کسان خویش در رسیده بجنگ تیر و تفنگ در پیوست و چندی از جانبین کشته و خسته گشتند - اتفاقاً درین زد و خورد همشیره زادهٔ راجه کشته افتاد - راجه رگهناتهه داس بتوهم اشارهٔ ابراهیم قلي خان پیچ تاب خورده از جا در آمد و باستعداد انتقام و بستن مور چال پرداخت و نزدیک بود که پر خاش و منازعت دمیان آید چون ابراهیم قلي خان ازین هنگامه بري الذمه بود مصلحان خیر اندیش فرستاده گفت که از مناقشهٔ پواج آنچه نبالیست شد و مرا بهیچ گونه اطلاعی نبوده آنها بدلائل عقلي و نقلي که بایکدیگر در شهر معرکه جدال آراستن باعث خرابي و بدنامي است - معز الدوله که متوجه این صوب است ظهور این معني موجب گراني خاطر اوست چنانچه شما دیوان اید او هم نائب است تقدیر آسماني که بدان متعلق گشته بود آنرا علاجی نیست پس از گفت و شنود روز دیگر ابراهیم قلي خان سوار شده دیدن راجه رگهناتهه داس نمود و معذرت خواست و هنگامه فرو نشست *

پیوستن معزالدوله بسرحد صوبه و بتاخت در آمدن موضع دبهالي وکشته شدن الف بیگ خان بحسب اتفاق و داخل شدن معز الدوله در احمد آباد

معز الدوله از پیشگاه خلافت و جهانبانی دستوری صوبه یافته براه مالوه عازم گردید - بعد قطع منازل و طی مراحل بسرحد صوبه رسید اعیان و منصبداران و فوجداران باستقبال شتافته بتعاقب یکدیگر ملاقي گشتند - معز الدوله تشخیص کنان و پیشکش گیران در پرگنهٔ بهنسره در آمد از اتفاقات در سواری کوچ گذر لشکر بر موضع دبهالي مسکن مسلمانان افتاد - بنابر دست اندازي بعضی از اوباش لشکر نزاع واقع شد و فوج در صدد تاخت آنجا در آمد چون جای محصور بود از هر چهار طرف محاصره نموده بجنگ در پیوستند - باشندگان که مقدم انها پیش رفته ملاقي شده و در فوج بود باستظهار این معنی با احمال و اثقال و اهل و عیال بفراغ بال اقامت داشتند که دفعی هنگامه بر پاشد لاچار بمابر حفظ (۱) عرض و ناموس جان و مال سپر ممانعت بر سر و دست مدافعت در پیش کردند قضارا الف بیگ خان بوالا رتبهٔ منصب و خطاب سرافراز شده بود از یک طرف فیل سوار بجنگ پیش آمد و به تیر بندوق ره نورد مالک عدم گشت - مسموع شد که چون آن مکان مختصر بود گوله جزایر لشکریان که بآنطرف میرسید بدو کارگر آمد - الحاصل از اطلاع کشته شدن الف بیگ خان طبع معز الدوله بهم بر آمده قدغن بلیغ بقتل و غارت آنجا بجا آورد و بجنگ صعب روي داد - آخر الامر آتش داده صغیر و کبیر برنا و پیر آنجا باسیري در آمدند معز الدوله امر تقبل آنها نمود و تمامی را بربر

---

(۱) باول مکسور تن و بدن و ناموس و حسب و نام

تیغ در آوردهٔ بمطمورهٔ نیستي فرستاد و مساکن را با خاک راه یکسان ساخته اثری از آبادي و نافخ نار نه گزاشت * * بیت *

ز جنبنده جز باد آنجا نماند کس از آدمی زاد آنجا نماند

وقوع این واقعه موجب خوف و هراس زمینداران و متمردان دیگر شده از خود آمده رجوع گشتند و ضامن عدم تمرد و عصیان و اطاعت و مالگذاري دادند که تا بودن حکومت معز الدوله بهیچ گونه خللی دران میان نیامد و بندوبست و امنیت طرق مزار واقع گشت القصه معز الدوله بکوچهای متواتر بنواح بلده رسید و دو سه مقام ورزیده بصوب تپه چنوال که مسکن کولیان متمرد است متوجه گردید و ضبط و نسق آنجاعهٔ را بر وفق خواهش بعمل آورده فوجداري آنجا را رستم علي خان تجویز نمود و خود بعزم داخل شدن احمد آباد راهي گشته سلخ شهر رمضان المبارک بتوزک و تجمل تمام و آراستگي فوج و توپخانه و فیلان کوه پیکر و اثاثه حشمت و سرانجام امارت امیر الامرا سید حسن علي خان مقتول و مطب الملک که بدست آورده بود با این همه طمطراق در قلعهٔ بهدر داخل شده به تمشیت امور نظامت پرداخت - بنگالي خان را بفوجداري گودهره و خدا یار خان را بفوجداري کري رخصت فرمود - و الماس نام حبشي که پس از رفتن بدارالخلافه بهمراهي اورا در بندگي والا در آورده بخطاب فولاد خان و کوتوالی انجا سرافراز شد بکوتوالي بلده معزز ساخت و غریب نقش او دران امر بست که احدی از خماران و بنگ فروشان و او باشان و لوطیان راجرأت فروختن مسکرات و ارتکاب خوردن آنها نبود کسی یارای آن نداشت که بیموجب متعرض احوال دیگری یا بآزار زیردستي پردازد * * نظم *

عسس گر نیارد خلل در عنا کند در شب قدر قاضي زنا
اگر چوب حاکم نباشد زپے کند سفلهٔ مست در کعبه قے

شجاعت خان که در ضلع سورتهه از گرفتن پیشکش انفراغ حاصل کردهٔ بود باستماع خبر ورود معز الدوله باحمد آباد معاودت نموده بموضع سرکهیج جهت تعین ساعت ملاقات توقف ورزید بعضی از لشکریان و متجندان که بشعار اهل

گجرات بداشتن موی و سر و زلف و کاکل مرتکب بودند از دهشت کوتوال و استماع ضبط و نسق او از خود ستردند و یکه مختار اهل تنجیم بود شجاعت خان آمده ملاقی گشت و معز الدوله خلعت واخوا گر انبها و سرپیچ و جیغهٔ مرصع و یک زنجیر فیل و پالکی بابت سواری سید حسین علی خان که بدست آورده بود داده نائب مناب و راتق و فاتق مهمات گردانیده امورات مالی و ملکی را بقبضهٔ اقتدار وید اختیار او مفوض فرمود - و همدران ایوان عمارت عالی شان ایوانی در ایوان که بعبارة دری معزالدوله اشتهار یافته مشرف بر ساحل رود در سابر متی مشرق رویه در باغ بهدر اساس نهاد - چون پرگنهٔ بتلاد و دولقه در حضور بدستخواه رسالهٔ والا شاهی قرار گرفته بود حسب الحکم اقدس نظام جعفر قلی خان دیوان صوبه عز ورود یافت که وجه محصول پرگنات را در سبیل هندریات محصور لامع النور ارسال می نموده باشد *

گرفتن معزالدوله اسپان اصطبل بادشاهی و ضبط نمودن جاگیرات و عدم اطاعت احکام والا و بر افراختن علم خودسری

همدران سال اسپان عربی نژاد اصطبل سرکار بادشاهی فارس خان داروغهٔ ابتیاع اسپان در بندر سورت خریده براه احمداباد روانهٔ درگاه معلی ساخته بود بس از ورود باحمد آباد معز الدوله متصرف گشت و انچه پسندش آمد در اصطبل خویش بست و اکثری را بمردم بعنوان انعام بخشید و جاگیرات منصبداران حضور و متعینهٔ صوبه و اراضی مدد معاش سادات عظام و مشایخ کرام به ضبط در آورده بهر که خواست باختیار خود جاگیرات داد و اطاعت و فرمان پذیری احکام والا را به یک سو نهاده علم خودسری برداشت و این بدعت نیز ازو یادگاری و دست آویز جرأت ناظمان دیگر گردید - بنگالی خان فوجدار گودهره که بنابر عارضهٔ جسمانی باحمد آباد آمده بود ودیعت حیات سپرد سه زنجیر فیل و چند سر اسپ و اثاث البیت او محمد هادی نائب دیوان صوبه بضبط در آورد

و معزالدوله متصرف گشت و در آغاز سال هزار و صد و سي و پنج معزالدوله بنابر بندوبست و نظم و نسق متمردان و تشخیص پرگنات و تحصیل پیشکش زمینداران شجاعت خان را هراول و سرفوج مقرر ساخته بسمت بیتهه و هموله و دونگرپور روانه گست در بین طریق از زمیدار لونا واره هشتاد هزار روپیه پیشکش گرفته متوجه پیش گردید و بر زمیدار دونگرپور لک روپیه مقرر ساخت چون پیشتر سرحد ملک اودیپور است کار کنان مهارانا جهت سنگه بایک زنجیر فیل و چند سر اسپ و تحف و هدایا باستقبال آمده ملاقي گشتند - چون زمیدار دونگرپور متوسل مهاراناست در باب مراعات او پیام گدار شدند - معز الدوله بنابر خاطر داشت مهارانا ارمعایی را قبول نموده پیشکش زمیندار دونگرپور را بخشید و معاودت نموده بصوب پرگنهٔ بیجاپور و ضلع دریای سابرمتوجه شد همدران ایام میر محمد باقر برادر کلان و محمد مقیم همشیره زاد برهان الملک سعادت خان که تازه از ولایت وارد بندر سورت شده بودند باحمد اباد رسیده چندی توقف بنابر سر انجام سفر ورزیده روانهٔ درگاه معلی شدند میر محمد باقر بخطاب سیادت خان و بخشيگي چهارم و محمد مقیم بخطاب ابو المنصور خان در عهد سلطنت احمد شاه بادشاه بوالارتبهٔ وزارت اعظم رسید چنانچه در محل خویش رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی همدرین سال راجه رگهناتهه داس دیوان معزالدوله بنای امر خیري را بخاطر آورده باوایی متصل پیچ کوه که مابین دروازهٔ سارنگپور و کالو پور واقع ست و بنابر بودن آب باران در خندق حصار آن طرف چاهها شیرین اند نظر بر آسایش و سهولت خلق الله طرح انداخته باتمام رسانید - معزالدوله در ضلع پٹن بامر تشخیص و تحصیل مي پرداخت از نوشته جات وکلای دربار جهان مدار استنباط انحراف مزاج اقدس از تصرف اصطبل و ضبطي جاگیرات که بتهدید تمام رسیده بود از غضب سلطاني که نمونه قهر الهي ست اندیشید و چشمش از گران خواب غفلت بیدار گشت - اسپانرا فراهم آورده فارس خانرا از بندر سورت طلب داشته سپرد و رسید بمهر او گرفت و پروانجات وا گذاشت جاگیرات بعد خرابي بصرة کرده داد و بجهته

تدبیر و اصلاح کار باحمد آباد معاودت نمود و متصل باغ شاهي مقامات ورزیده در اندیشهٔ مآل کار افتاد - همدران ایام لاش عبد الحمید خان قاضي القضاة که بیست و سوم شهر ذیحجه سال هزار و صد و سي و چهار در حضور فوت شده بود سوم ماه صفر سال صدر باحمد آباد آوردند و در باغ قاضي عبد الله پدرش مدفون گردید *

صوبه داري جملة الملک نظام الملک و نیابت حامد خان بهادر و دیواني فدوي خان و مومن خان

از انجا که بي اعتدالیها و تصرف اصطدل بادشاهي و ضبطي جاگیرات و امور خود سري و عدم اطاعت احکام قدسي معزالدوله مکرر معروض پایه سریر خلافت مصیر گشت - جملة الملک بدار المهام نظام الملک بهادر فتح جنگ سپهسالار که از انتقال محمد امین خان بامر جلیل القدر وزارت اعظم مفتخر و مباهي گشته بود التماس صوبه داري احمد آباد از تغیر معز الدوله نمود بدرجهٔ اجابت مقرون گردید وجهت اصلاح حال پر اختلال او از پیشگاه خلافت و جهانباني رخصت یافته با فوج گران و توپخانهٔ سنگین روانه گشت - معز الدوله از استماع این خبر در مقامات باغ شاهي در اندیشه شب بروز مي آورد و نظر بر مردم همراهي خود تاب و طاقت مقاومت با جملة الملک نمي دید از افراط افکار و خیالات دور از کار یکایک مادهٔ سود اغلبه نموده بصدور حرکات نا ملائم و گفتار پریشاني منجر و اطبا شروع بمعالجه نمودند - راجه رگنهاتهه داس اگرچه دران روزها به سبب پیش آمد بهوگي لعل دامادش که راتق و فاتق مهمات دیواني گشته معطل و خانه نشیني گزیده بود از مشاهدهٔ این حالت درین وقت حق نمک را مد نظر آورده معز الدوله را بهمان حال کوچانیده از راه اودیپور عازم حضور گردانید چون رسیدن نظام الملک بحواحي دار الفتح اوجین شائع گشت اعیان بلده و منصبداران متعینه و مهر علي خان و صلابت محمد خان و جوانمرد خان

پسران صفدر خان بابی بعزم استقبال و ملاقات راهي گشتند شجاعت خان
و رستم خان بنابر پاس حقوق بعنوان مشایعت همراهي معزالدوله گزیده تا دونگرپور
رسانیده باحمد آباد معاودت نمودند و در صدد روانگي نزد نظام الملک شدند -
چون خبر روانه شدن معزالدوله بنظام الملک رسید همانجا مقام نموده به تجویز
نائب صوبه و دیوان و انتظاری استقبالیان نشست و تا مقرر شدن نائب بنابر
حفظ و حراست بلده به صفدر خان بابی نوشت و او در قلعهٔ بهدر داخل گردید -
مهر علي خان که بعزم ملاقات روانه شده بود بنابر عارضهٔ جسماني در دو حد
متوقف گشته نتوانست پیش رفت نظام الملک حامد خان عموی خود را به
نیابت صوبه و فدوی خان را من ابتدای فصل ربیع توشقان ئیل مطابق هفتم شهر
جمادي الاول هزار و صد و سي و پنج مقرر نمود و پرگنه بیرم گام در عوض دهولقه
بخالصه شریفه قرار داده و فوج داری و امیني آنجا را به شاهپور خان و از طرف
او رحمان قلي خان برادرش را نائب تفویض کرد و پرگنهٔ دهولقه و مهرو چ و جمو سر
و مقبول آباد و بلسار که محالات جیدو سیر حاصل اند در جاگیر بلا شرطي خود
گرفته راي نونده قامي را متصدي آن محالات ساخت و پرگنهٔ ایدر در خالصه قرار
داده سید عاقل خان را بفوجداری آنجا مقرر نمود و فوجداری و جاگیر داری
گودهره بمتوسل خان خسر پورهٔ خویش تجویز کرد و عبید خان را وقائع نگار از طرف
خود به همراهي حامد خان و بخشي و وقائع نگاری صوبه به قوي دل خان
و عبد الغفار خان را کوتوال ساخته رخصت فرمود و خود بصوب دار الخلافت
معاودت کرد - حامد خان بعد طی منازل و قطع مراحل به دو حد رسید -
مهر علي خان که در آنجا بعلت مرض متوقف بود ملاقي شده همراهي گزید
و برای ملاقات شجاعت خان و رستم علي خان سلسله جنبان گشته طلب
داشت و آنها که بعزم استقبال روانه شده بودند در مقام گودهره شجاعت خان
و رستم علي خان در منزل تهاسره رسیده ملحق گشتند حامد خان بکوچهای
متواتر بر تالاب کانکریه در باغ مهر علي خان فرود آمد و او بلوازم ضیافت
پرداخت بیست و نهم شهر جمادي الثاني داخل ارک [1] گشته به تمشیت

---

(۱) قلعه کوچک را که در حصار کلان باشد گویند *

امورات متعلقه نظامت و تعین فوجداران و تهانه داران سر گرم کار گشت - اسد قلی خان خسر امیر الامرا فوجدار سورتهه که بهمراهی حامد خان آمد سرانجام و نگاهداشت سپاه نموده روانه گردید - شیخ الاسلام خان که از ابتدای حکومت معزالدوله باودیپور شتافته اقامت داشت درین اوان به احمد آباد مراجعت نمود چون خدمت کروری سائر ممالک محروسه در پیشگاه خلافت و جهانداری بمعرب الحضرت حافظ خدمتگار خان مرحمت شده بود سپرد داروغگی محال کتهرهٔ پارچه و کروری بلدهٔ احمد آباد بشیخ الاسلام خان رسید و مومن خان از تعیر معزالدوله بتصدی گری بندر سورت سرافراز گشته بتعلقهٔ مامورہ آمد - سابقاً در ضمن سوانحات سال هزار و صد و سی و ایام تعر نیابت صوبه بحیدر قلی خان روانه شدن والد راقم به همراهی سید عقیل خان سمت گرایش یافته که بعد رسیدن مستقر الخلافه اکبر آباد خواجه عبد الحمید خان بحضور و سید عقیل خان بصوب عظیم آباد نزد مبارز الملک سر بلند خان شتافت - اتفاقاً مبارز الملک حسب الحکم بادشاه شهید از انجا برآمده عازم حضور بود و در بیست کروهی دائره داشت رسیده ملاقی شده بدارالخلافه وارد گردیدند چون آنچه مرکوز خاطر مبارز الملک بود از قوة بفعل در نیامد و بصوبداری دارالملک کابل منزل گشته روانه شد سید عقیل خان و والد را همراه برده بکار و خدمات محالات پنجاب و پیشاور مامور ساخت و تا آب و خورد انجا مقدر بود گرائیده درین سال به مبارز الملک استعفای صوبه نموده بحضور آمد از انجا که والد را در عهد حضرت خلد منزل بندگی حضرت اعلی مغفور و محمد جهان شاه بهادر قدیمی بود بذریعه مقرب الحضرت بهروز خان بملازمت اقدس فائز گشته از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات سیصد سوار و خطاب علی محمد خان و محمد جعفر برادرش به منصب هفت صدی ذات یکصد سوار از اصل و اضافه و خطاب جعفر محمد خان غائبانه سرافراز شدند و چون والد را خواهش آمدن احمد آباد بیشتر بود بموجب التماس بخدمت امینی کتهره پارچه از تغیر حیات علی خان بمرحمت خلعت و رخصت بتعلقه مفتخر گردید و برای ارسال چند دسته سیر لبس و تن

کهری خوب حکم شد والد سند خدمت را نزد جعفر محمد خان فرستاد و او بدفتر دیوانی رجوع نموده مطابق حاصل کرد و هفتم شهر شوال المکرم آن سال دخیل کار گشت همدران اوان خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع مصحوب سید ناصر خان میر چوکی گرز برداران از پیشگاه خلافت و جهانبانی به حامد خان مرحمت گشته بود رسید و او بلوازم استقبال و تقدیم آداب موافق قانون و ضابطهٔ مستمره پرداخته گرفت و با کرپا شنکر نام قوم ناگر که وضع سپاهیانه داشت و آبرو طلب بنابر مقدمه با کسان فوجدار کرد گفتگو واقع شد حامد خان فوج و توپخانه برخانهٔ او که در راجپور بود تعین ساخت و نیز جمعی را فراهم آورده مستعد بمدافعه و منازله (۱) استاده تا هنگام آفتاب زرد جنگ تیر و تفنگ بمیان آورد رستم علی خان نظر بر قدم روابط و چون مردکار آمدنی بود رفته اورا برداشته بخانهٔ خویش آورد - و روز دیگر بملاقات حامد خان رسانید از انجا که جرأت و جلادت اورا از قیافه مشاهده نمود برفق و مدارا باستمالت پرداخته نوکر ساخت - حامد خان دفتر بندوبست و گرفتن پیشکش بر آمد - چون رستم علی خان رجه پیشکش کنار دریای و اترک و موندره را با مقطع از حامد خان برذمهٔ خود گرفته ابراهیم قلی خان برادرش را جهت تحصیل فوج داده فرستاده بود بر کنار رود و اترک قیام داشت که درین بین حامد خان به ضلع دریاد رسید و با غوای بعضی از مغویان متفتین که تخم نفاق در مزروعهٔ سینه کاشته بودند حامد خان را ترغیب و تحریص بر خاش با او نمودند - حامد خان نیز بنا بر وسوسهٔ شیاطین الانس برین اراده کمر بست - ابرهیم قلی خان از مافی الضمیر طرف ثانی و اقف گشته در همان مکان با فوج خود پای استقامت فشرده آمادهٔ رزم و پیکار گشت - بعضی از منافقان اهل گجرات و (۲) مردم زرد گوش همراهی حامد خان که این گل خیر کاشته آنها بود ظاهر داری را مرعی داشته در لباس دوستی برای کناره کشی باو نوشتند قبول نکرد و این معنی برستم علی خان که دران حین در احمد آباد بود منکشف گشت همان

---

(۱) منازله بالضم کارزار کردن *

(۲) مردم زرد گوش کنایه از مردم منافق مذبذبین باشد ۱۲ - برهان *

وقت بر جناح استعجال با همراهیان خویش شباشب به کومک برادر بر آمد
و هنگام طلوع نیر اعظم و عطیه بخش عالم بدو پیوست - حامد خان که بعزم
مصاف از نریاد کوچ نموده می آمد در عرض طریق رسیدن رستم علی خان
را شنیده فسخ ارادہ به گذاردن پیام مخادنت و مصادقت درمیان آورده ملاقات
نمود و بشهر معاودت کرد رستم علی خان و ابراهیم قلی خان باتفاق بصوب پرگنهٔ
دتلاد و بروده که در تعلق داشت راهی گردید و موضع دهوان مسکن کولیان متمرد را
بجنگ رسانه بتاخت در آورده آتش داد و قلعچه بنا نموده تهانه قائم نمود و در
سال هزار و صد و سي وشش بموجب حکم اقدس که امواج قاهره برجودهپور
دمین یافته بودند شجاعت خان و رستم علی خان از راه احمد آباد بصوب راجپوتیهٔ
مارواڑ لشکر کشی نموده چندی از اماکن معتبرهٔ آنها ر بتاخت در آوردند -
چون مقدمهٔ جودهپور انفصال یافت حکم مقدس در معاودت آنها از جائیکه رسیده
باشند شرف صدور یافت و برگشته آمدند و از بارگاه والا بمرحمت خلاع فاخره
مصحوب ایوب بیگ و زمان بیگ گرز برداران هردو برادران مفتخر و مباهي گشتند
شجاعت خان که در احمد آباد بود بلوازم استقبال و شرائط آداب پرداخته کوشید
. خلعت رستم علی خان که او در بروده اقامت داشت بآنجا رسانیدند و در باب
موقوفی و برداشتن کروڑہ ناظم و منع گرفتن عولک و محالات سائر که بدست
ناظمان پیشین بود حسب الحکم اقدس بمهر نظام الملک بنام فدوی خان دیوان
صوبه ورود یافت چنانچه بموجب اظهار او کروڑهٔ کٹهرهٔ پارچه و سائر موقوف گشت
چون خدمت وقائع نگاری محالات سائر صوبجات ممالک محروسه که سابق
معمول نبوده بضمیمهٔ وقائع نگاری کچهری دیوان اعلی در پیشگاه خلافت
و جهانداری به علي احمد خان کوکه تفویض یافته بود و احکام بنام دیوانیان
صوبه جات درمادهٔ دخیل ساختن نائبان او صادر گشته فدوی خان گماشته اورا
دخیل کار ساخت و کبیر علي بتعلقهٔ سوانح نویسي صوبه سرفرازي یافته رسید
و مهر علي خان که از چندی بیمار بود بیست و هفتم ماه رمضان آن سال رخت
هستي بربست و مستفید خان قاضي حسب الطلب عبد الاحد خان پسرش

به نیابت قضای بلده مقرر ساخته روانهٔ حضور گشت و بوالا رتبهٔ اقضی القضاة ممتاز گردید و منصب قضای بلده از تغیر پدر به پسر تفویض یافت و بموجب عرض مقرب الحضرت حافظ خدمتگار خان محصول کتهره پارچه و محالات سائر بنابر صرف فرمایش حضور و ملبوس خاص و ابتیاع جنس سرکار والا قرار گرفت سر انجام آن نیز بعهدهٔ و اهتمام شیخ الاسلام خان مقرر گشت و داروغگی اموال ومال از تغیر پیر محمد بوجیه الدین مفوض گردید *

جنگ فوج مومن خان متصدي بندر سورت با پیلاجي گایکوار مرهته و شکست یافتن فوج و آمدن کنتهاجي بصوب دوحد و تعلق پذیرفتن متصدیگري بندر سورت برستم علي خان و دیواني صوبه مومن خان و آمدن علي محمد خان از حضور

پیلاجی راوگایکوار که از سابق در ضلع بندر سورت مصدر شورش و فساد بود درین ایام یک گونه قوت و مکنت بهم رسانیده بتاخت و تاراج اطراف و نواح آنجا و قتل و غارت مترددین دست تطاول کشاده بود - مومن خان متصدي آنجا فوجی را بسر کردگي عزت محمد خان و جمعي از همراهیان به تنبیه و تادیب او مقرر ساخت و آنها بقدر مقدور و میسور به زد و خورد پرداخته شکست یافتند - چندی کشته و خسته و برخی گرفتار گردیده مقطعی داده آمدند و تسلط پیلاجي دران ضلع زیاده شد و موضع سونپره معموره بو کروه مضاف سرکار بندر سورت به مسافت سي و دو کروه از بندر که تعلق نزمیندار داشت بآنها ساخته بتصرف در آورد و بر کوهچه که بمسافت یک کروه

ارتفاع دارد قلعچه بنا نهاد و حصاری بدور آبادی زیر کشیده مسکن خود قرار داد و بتدریج پرگنه اپاول و پرگنات دیگر سرکار سورت را متصرف شده در کوندی دج پور و سکل کهانده دروب کهده نزدیکی راج پیپله و پنچ محلی و سادر بیسل قلعها احداث نموده قوت گرفت و کنتهاجی مرهته با نوبچ منصوب دو حدو گوندهره رسیده به نهبت و غارت و گرفتن مال امانی که کهدنی گویند مصدر هنگامه آرائی گشت و ابتدای در آمد مرهته درین صوبه ازان سال شد مومن خان متصدی بندر سورت از تغیر فدوی خان موجب سند از فرار دهم شهر شوال سن ابتدای فصل لونی ئیل آن سال دیوان صوبه مقرر گشت - و پس از رسیدن باحمدآباد بنابر مداخلت بدحبی محمد صالح تاجر نوشت . شانزدهم شهر ذیقعده خود از بندر سورت وارد احمدآباد گشته سر انجام مهام پرداخت - رستم علی خان که از تغیر مومن خان بمتصدیگری بندر سورت مفتخر گشته بود از بروده بعزم بندر سورت شتافته دخیل کار گشت و به تعین فوجدار وتهانه داران و بندوبست سر گرم کار گردید از انجا که سید علی واعظی که یک گونه مادهٔ فتنه و فساد در طینتش مضمر بود که اکثر اوقات دین دین گویان عوام کالا نعام را فراهم آورده هنگامه آرا می گشت - رستم علی خان شر قلیل بهار خیر کثیر جائز دانسته او را دستگیر ساخت و رعایت سیادت آسیب جانی نرسانید - زولانه درپا انداخته در بروده محبوس داشت - مریدانش که جمعی کثیر از فرقهٔ عرب و رومی و هندی بدو دست ارادت داده بودند از مشاهده این حالت پیر هنگامه آرا شده منجر به قتال و جدال ساختند و یک شبانه روز جنگ تیر و تفنگ بمیان آمد آنها تاب مقاومت نیاورده از شهر بیرون رفتند - و نقش رستم علی خان بر سکنه به تسلط نشست همدران اوان علی محمد خان والد راقم امین کثره پارچه از حضور وارد احمد آباد گشت و قوی دل خان بخشی وقائع نگار میر حسام الدین خان را نائب ساخته روانهٔ دکن شد *

صوبه‌داري مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ و نیابت شجاعت خان و وقوع خانه جنگي با حامد خان و دیواني مومن خان

بنابر بعضی مقدمات که ذکر آن مناسب این اوراق که منحصر بر سوانح صوبهٔ احمد اباد است نیست نظام الملک بی اجازت حضرت اقدس از حضور بر آمده روانهٔ دکن شد و از پیش گاه عز وجلال بامر جلیل القدر وزارت اعظم اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مفتخر و مباهي گشت و چون ضابطه و قانون این سلطنت است وزیر تغیر نمي شود نظام الملک بوکالت مطلق بخطاب آصف جاه سرافرازي یافت و مبارز الملک سربلند خان که بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه ممتاز بود بصوبداری احمد آباد از تغیر آصف جاه و بعطاي خلعت خاصه و سرپیچ مرصع و یک زنجیر فیل مقرر شد و تا رسیدن او یرلیغ قضا تبلیغ نیابت صوبه به شجاعت خان شرف صدور یافت چنانچه در ماه ذیقعدة الحرام مطابق سال هزار و صد و سی و شش (۱) امثلهٔ واجب (۲) الامتثال با نوشتهٔ مبارز الملک به شجاعت خان و سند متصدیگری محالات پرگنه حویلی احمد آباد و دوهولقه و بهروچ و جموسر و مقبول آباد و بلسار و محال شرطی صوبه از پرگنهٔ کری با علی محمد خان والد راقم رسید - شجاعت خان بلوازم استقبال و تقدیم آداب پرداخته منشور نیابت گرفت و حامد خان را آگاه ساخته به تمسیت امور نظامت از مقرر ساختن کوتوال و فوجدار کرد و تهانه داران سر گرم گشت - علي محمد خان سند درگاهی مرسوله مبارز الملک را به دفتر دیوانی رجوع نموده مطابق حاصل کرد و جمعه

---

(۱) آمثله فرمان بادشاهان ۱۲ *

(۲) إمتثال بجا آوردن فرمان ۱۲ *

محمد خان را به بهروچ و راقم را بدهولقه و به محالات دیگر عمال را تجویز کرده فرستاد - هر یک روانهٔ تعلقه گشتند - شجاعت خان بنابر خالی نمودن بهدر حامد خان را گفت چون ایام بر شکال بود از چندی را مهلت طلب گشت - شجاعت خان ازین خواهش ابا و امتناع نموده بنیاد جنگ و مور چال بندی انداخت - از طرفین نائرهٔ جدال و قتال افروخته شد و تا سه شبانه روز بجنگ توپ و تفنگ و خانه خرابی مردم نزدیکی قلعه بهدر تنور حرب گرم ماند - بعضی از متوطنان احمد آباد که رشد شجاعت خان را کاره بودند درین معرکه کسان خود را شریک حامد خان ساخته باغوا پرداختند - علی محمد خان از راه عاقبت اندیشی که مبادا رفته رفته مقدمه بطول انجامد و شهر بغارت رود نزد صفدر خان بابی رفته صلابت محمد خان و جوانمرد خان را طلب داشته گفت که منصوب شخص دیگریست و خواهد امد - اگر واسطه صلح و اطفای این نائره کردند اولی و انسب و موجب خوشی منصوب است و انهارا سوار ساخته نزد شجاعت خان رفت و او را نیزاز پرخاش باز داشته رفع مناقشه نمود - حامد خان بر آمده روانه گردید و بنابر انقضای ایام بارندگی در دوحد درنگ و مقامات ورزیده حقیقت روئداد را بآصف جاه نوشته متوقع رسیدن پاسخ نشست - شجاعت خان در هنگام فصل و ارتفاع غلات نعره بندوبست و اخذ پیشکش زمینداران ضلع دریای سابر با جمعیت هفت هشت هزار سوار و پیاده از جماعهٔ دلاوران عمده نامی گجرات و قصبات و عرب و دکهنی ابراهیم قلی خان را به نیابت بلده گزاشته بر آمد و رام راجی نام را با جمعیت هزار سوار و پیاده بفوجداری مونده و انسداد راه حامد خان که اگر ارادهٔ این صوب نماید فرستاد و خود متوجه پیش گردید خدمت بخشی گری و وقائع نگاری صوبه از تغیر قوی دل خان به طالع یارخان در حضور مقرر شد و نیابت آن با مانت دار خان رسید ازانجا مبارز الملک را دران اوان زر مطلوب بود جیون چغل نامی در دارالخلافة پرگنهٔ دهولقه و بهروچ و جموسر و مقبول آباد را بالمقطع بر ذمهٔ خود گرفته دو لک روپیه برسم علی الحساب پیشگی داد و برای

مداخلت و اعانت نائبان او نوشته مبارزالملک به علي محمد خان رجوع نموده دخیل کار گشتند غرهٔ شهر محرم الحرام سال هزار و صد و سي و هفت راقم از دولقه داحمد آباد آمد - اندرین سال خلعت فاخرهٔ بابت جشن مبارک مصحوب گرز برداران به شجاعت خان مرحمت گشت چون شجاعت خان قریب هفت هست کس گجرات فراهم اورده و حامد خان را بقهر و غلبه بر آورده و رستم علي خان که در بندر سورت دو سه دفعه بمقابله و مقاتله پیلاجي گایکوار پرداخته - تعاقب کرده بود یک گونه نام و آوازهٔ هر دو برادران و بودن جمعیت همراهي آنها نمودار گشته زبان زد خاص و عام گردید شجاعت خان انحراف مزاج اقدس را از آصف جاه دریافت نموده بذریعهٔ بعضی از ارکان دولت حضور بعرض اقدس رسانید که اگر پرداخت ما هردو برادران شود و رساله مرحمت گردد قریب بیست هزار سوار که موجود است جمعیت دیگر فراهم آورده هرگاه فرمان شود بمقابله و ممانعهٔ آصف جاه حاضریم و ایمعني بدرجهٔ اجابت مقرون گشته سه لک روپیه برسم علي الحساب بر خزانه بندر سورت تنخواه گشت - شجاعت خان احمد قلي پسر خود را رساله دار مقرر کرده به بندر سورت نزد رستم علي خان فرستاد که باتفاق بنگاهداشت سپاه و استعداد پردازد - مبارز الملک ازین استدعا و بلند پروازیها که موجب تاخیر ترخیص او شده واقف گشته علي محمد خان را که مرد بیدار مغز و برای [1] رزین او اعتماد داشت مخفي طور که احدی بران مطلع نه گردد بدستخط خود بشرح و بسط نوشت که ازینها آنچه استدعا نموده اند متمشي و از قوه بفعل مي تواند آمد و مصدر چنین امر خطیر مي توانند شد با همه لاف و گزاف ولا طائل محض است والد بعد مطالع حوالهٔ راقم و در کذان این راز سربسته مبالغه فرمودند پس از اندیشه و تامل از کمال کیاست و درایت که احقر مسودهٔ آن نمود پاسخ نوشت خلاصهٔ مدعا آنکه در شجاعت و جلادت و سپاهگری این برادران شکي و شبهٔ نیست که بذاته شجاع و مردانه اند لیکن سپاهي بودن امر است جدا

---

(۱) رزین بر وزن امین بمعني محکم و استوار و مضبوط باشد - برهان *

سرداري نمودن كارپست ديگر مردمي كه با شجاعت خان فراهم آمده اند گجراتي و قصباتي جنگ صف و ميدان را عهده بر آنيستند و نه ورزيده اند بمجرد مشاهده سنين نيزهاي مرهته بي جنگ پشت بميدان خواهند داد - ازانجا كه سردار بالذات سپاهي بالضرورة كشته خواهد افتاد - با رستم علي خان جمعي از فرقهٔ عرب و آفاقي و بعضي مردم آبر و طلب گجرات چون با پيلاجي مرهته از چندي زد و خورد دارند في الجمله سررشته و رويهٔ جنگ آنها بدست آورده است - الحاصل شجاعت خان كه در ضلع پرگنه كري به تشخيص و تحصيل پيشكش اشتغال داشت تمهيدي بخاطر آورده مومن خان ديوان صوبه و علي محمد خان متصدي محالات مبارز الملك و ارباب تحرير را نوشت كه امر ضروري كنكاش در پيش است بايد آمد لهذا عزت محمد خان نائب ديوان و ديگران حسب الطلب راهي گسته ملاقي شدند - شجاعت خان اظهار مافي الضمير كه احتياجات سه بندي بيشتر است و كفاف نمي شود و متوقف بودن حامد خان را در دو حد مستمسك نموده صورت مجلسي رقلم آورده بمهر مومن خان و علي محمد خان و امانت دار خان بخشي و وقائع نگار و كبير علي خان سوانح نويس رسانيده مرتب ساخت تنخواه دو لك روپيه بر خزانهٔ عامرهٔ گروت و خوانين را رخصت انصراف داد والد هنگام وداع بمقتضاي وقت و صلاح حال گفت كه بالفعل بصوب كپربنج و لونه واره اگر بعنوان بندوبست پردازند چون حامد خان در انتها زفرصت و قابو نشسته و هنوز جميعتي فراهم نيامده بطرفي برود بهتر است - شجاعت خان بمراعات ظاهري انگشت قبول برديده نهاد و در باطن اين معني را حمل بر مقدمات دور از كار نموده با مخصوصان خود گفت كه فلاني نميخواهد كه مادر صوبه باشيم بودن حامد خان درين نواح براي ما دست آويزي خوبي است و بر تقديريكه او را داعيهٔ امر ديگر در سر باشد زده را زدن چه قدر كار است * بيت *

چو تيره شود مرد را روزگار — همان آن كندكش نيايد بكار

و بسمت ديگر كوچ نمود - همدران اوان شيخ علان نامي ايلچي شريف مكه

زاد الله شرفا و تعظیما با برخي تبرکات و (۱) تنسوقات از بندر سورت وارد احمدآباد گشته روانهٔ درگاه سلاطین پناه بود - علي محمد خان چند تهنگي مربای هلیلهٔ سبز و املهٔ که بموجب فرمایش مبارز الملک مرتب ساخته بود به همراهي او روانه کرد - صلابت محمد خان بابی که از مکنون ضمیر حامد خان آگهی داشت درین وقت بودن خود را در بلده مناسب ندانسته با متعلقان روانهٔ کولوار محال جاگیر پدرش گردیده کنار گرفت *

ملحق گشتن کنتهاجي مرهته با حامد خان و وقوع جنگ با شجاعت خان و کشته شدن او بتصرف رفتن صوبه بدست حامد خان و قرار یافتن چوتهه مرهته و سوانحاتي که دران هنگام به ظهور آمد

سابقا بر آمدن حامد خان از بلده و نگارش سر گزشت آصف جاه و موقف و رزیدن در دو حد بذا بر انقضای ایام باران و انتظاري جواب رقمزدهٔ کلک بدایع سلک گردید: آصف جاه از دریافت تغییری صوبه و روئداد و جرأت شجاعت خان در نداشتن پاس حرمت حامد خان عمویش و بر آوردن بآن صورت باستدعای رساله از پیشگاه خلافت و جهانباني و انحراف مزاج اقدس در بارهٔ خویش د علاج واقعه قبل از وقوع اندیشید * * بیت *

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر گشت نتوان گزشتن به پیل

کنتهاجي مرهته را برفاقت و اعانت حامد خان و استیصال شجاعت خان بقرار تقرر چوتهه صوبهٔ گجرات ترغیب و تحریص نمود او که پیوسته خواهشمند

---

(۱) تنسوق معرب تنسخ است بضم سین بروزن مه رخ هر چیزی را گویند که بسیار نادر و کم یاب و بی مثل و مانند در نهایت نفاست باشد ۱۲ - برهان *

این لطیفه بود بصمیم قلب پزیرفته متعهد گشت و متصد انقضای ایام بازندگی نشست آصف جاه در جواب حامد خان بنابر انتقام کشی و موافقت کنهاجی و پهلاجی که بنام او نیز درین باب نگاشته بود مشروحاً آگهی داد و او را نیز عرق حمیت بحرکت آمده باستعداد آن اشتغال ورزیده در احمد آباد کسانی را که با خود موافق و با شجاعت خان مخالف می دانست برمای الضمیر واقف گردانید و میر نتهو و محمد صلابت جماعهٔ داران روهیله متوطن مالوه را برای نوکری طلب داشت و این راز سربسته رفته رفته زبان زد خاص و عام گردید در هنگام آمدنی مرهته کنهاجی با فوج گران بنزدیکی دو حد رسیده با حامد خان قرار داد چوتهه را بر عهد و پیمان مؤکد بایمان ساخت و علاج کوچ بصوب احمد آباد داده عازم گردانید و پیوستن مرهته با حامد خان و ارادهٔ این عرف اشتهار یافته اظهر من الشمس و ابین من الامس گردید - ابراهیم قلی خان مرةً بعد اخری شجاعت خان را آگهی داده برای معاودت نوشت و او عنان عزیمت را بصوب بنده معطوف ساخت - حامد خان با فوج مرهته بقصدهٔ کنبه بنج بیست کروهی رسیده شیخ علاء ایلچی را که درانجا یافت همه خویش باز گردانید و متوالی نوشتجات خیر سگالان او - * بیت *

در برابر چو گوسپند سلیم　　در قفا همچو گرگ مردم در

از احمد آباد که بالفعل وقت و قابو است باید رسید مبد ارادهٔ او گشت - شجاعت خان بکوچهای متواتر بموضع دبهوره نه کروهی بلده خود را رساندد - زانجا که خبر واقعی و مکان معین حامد خان را که از ممر غفلت باتفاق جواسیس نه داشت بمضمون اذا جاء القضا عمی البصر بطمع گرفتن پیشکش انجا منزل گزیده مقام نمود - * بیت *

نه بندد طمــع دیدهٔ هوشمنــد　　در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

اگر مقام نه کرده عازم بلده می گشت احتمال رسیدن داشت - اما چون مشیت ایزدی بنوع دیگر متعلق گشته بود قضا کار خود را کرد - روز پنجشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول که کوچ نموده رو به شهر نهاد اکثر لشکریان و اهل

اردو بازار شبگیر نموده روانه شدند - شجاعت خان در سواد موضع موتهه میدره چهار کروه بلده رسید چون احدی را از قرب رسیدن مخالف آگهي نبود باشتیاق آمدن خانها گروه و فرقه سپاه و اهل اردو بازار بر یکدیگر مسارعت نموده بخوشي (۱) روبجو گویی سبقت می ربودند انتظام تو زک فوج و بنه گسیخته در هم آمیخت هر کسي راهي در پیش گرفت که درین بین یکه تازان مرهته که هول سوار گویند نمودار کرده بر (۲) جنداول زد و خورد نمودند به مجرد ظهور این معنی یکباره مردم دست از پا گم کرده از بیشتر سرعت را از پا دو برق استعاره نموده بره نوردي که اکنون از خوف بود شتاب زدگی بعمل آوردند که بهر نوع خود را به بلده رسانند اکثر بیدلان لشکر و قصباتیان برفاقت آنها باره گی را گرم رفتار ساخته بدر رفتند و سواران مرهته بر کمرگاه ریخته دست بغارت و گرفتن (۳) اولجه کشادند - هر چند شجاعت خان بترتیب فوج پرداخت بنابر انبوهی زقوم زار و حائل بودن برتال و ازدحام اردو بازاریان صورت نه بست و هر کسی را سودای سر خود را بسلامت بردن ازان معرکهٔ سهمگین دل گسل در سر افتاد و درین وقت از نظر سردار غائب بودن غنیمت پنداشته غیبت کُبری گزیدند شجاعت خان با (۴) شرذمهٔ قلیل که با او بودند بیک سمت افتاده حامد خان فرصت یافته با فوج همراهي خود بر فیل حوضه آهني زره پوش غرق آهن بمقابل در آمده چون بلای ناگهاني و قضای مبرم آسماني گرم و گیرا در رسید * * نظم *

بر آمد ز کوس صلابت خروش خروشی که برداز سر چرخ هوش
اجل از یسار و یمین آمده بلا ز آسمان بر زمین آمده
بسی صبح دولت رسیده بشام بسی را شده روز روزي تمام

---

(۱) روبجو که چارپایان هنگام مراجعت بمکان که در آنجا جو مي خورند در روندگی شتاب دارند مشهور و معروف است و در اصطلاح متداول ۱۲ *

(۲) جنداول لغت ترکی جمعي که از دنبال لشکر آیند ۱۲ *

(۳) اولجه لغت ترکي بمعني غنیمت ۱۲ *

(۴) شرذمه بکسر شین گروه اندک و پارهٔ چیزی ۱۲ - جام *

وفیل نشان هر دو سرداران بجنگ در افتادند وفیل [1]شجاعت خان غالب آمد حامد خان فیل سواری خود را پیش راند شجاعت خان که او بنجامه یک‌لا عماری سوار وهم طفل خورد سال با او بود چون با ادات جوهر شجاعت و نجاوت در طینت مخمر داشت فیل را مقابل ساخت و از طرفین به تیراندازی و فرستادن پیام سهام پرداختند حسین قلی ولد شجاعت خان که در [2]هراول با سه هزار سوار جرار و جماعهٔ داران نامی مثل نورنگ میانه و نعمت لودهی و مستی لودهی و سید بدهن خان و شیرانی خان و مشاهیر رجال و گروه ابطال مقرر بود از فراز فیل رسیدن حامد خان را مقابل پدر معاینه نموده هر چند باهمراهیان آنچه مانده بودند تکلیف بازگشت کرد و بیشتر گفت کمتر شنیدند و هیچ یک را توفیق رفیق نه گشت بالضرورة خود تنها باز گشت وقتی رسید که کار از کار گزشته بود - بالجمله تیرهای شجاعت خان بنابر حائل بودن ستونهای عماری اگرچه میرسید اما چندان کار نمی کرد و چون وقت رسیده بود چند تیر حامد خان چون پیک اجل پی درپی به شجاعت خان کارگر افتاد - جمعی که با او مانده بودند دریں زد و خورد بعضی کشته و برخی خسته و اکثری که سالم جدا شدند گرفتار هزیمت گشتند - * بیت *

بیک گردش چرخ نیلو فری نه اردو بجا ماند و نه لشکری

فوج حامد خان دور فیل را گرفته بزخم نیزه و [3]برچهٔ کارش را تمام ساختند - سه ساعت بروز باقی مانده کهاران بهنگی مربای هلیله آمله که علی محمد خان همراه ایلچی شریف برای مبارز الملک روانه ساخته بود دریں هنگامه قابو یافته به شهر رسیده رویداد را ظاهر نمودند و او نزد ابراهیم قلی خان که بنابر شهرت آمد آمد حامد خان و مرهٹه جهت نگاهداشت سپاه و محافظت

(۱) نجادت دلیری را گویند ۱۲ *

(۲) هراول در لغت ترکی اهراول است که هراول مشهور شده فوج پیش لشکر را گویند ۱۲ *

(۳) برچهٔ نیزهٔ کوچک را گویند ۱۲ - برهان *

بلده در عمارت کاریز بازار از دو روز نشسته بود خبر واقعي از روئداد نداشت اظهار نمود حامد خان بعد قتل و غارت و اسیری قبائل و حسین قلي و مصطفی قلي پسران شجاعت خان با فوج مرهٹه بشاهي باغ هنگام شام فرود آمد و قریب بدو ساعت از شب گزشته سر شجاعت خان را نزد صفدر خان بابي فرستاد و او بابراهیم قلي خان رسانید - * بیت *

چنین گفت بهرام اندر نهفت　　که نتوان شب کور در خانه خفت

علي محمد خان همان وقت حقیقت این واقعه بمبارز الملک نوشته مصحوب قاصدان جلد روانه کرد و آنچه از راه فراست دریافت نموده سابق نوشته بود بعرصهٔ ظهور آمد و تصدیق قول او شد - علي محمد خان و صفدر خان باتفاق نزد ابراهیم قلي خان رفته گفتند که الحال نشستن درکار بزو هنگامه آرائی که بازی از دست رفته و مهرهٔ تدبیر در (۱) مردار خانه افتاده جمعی که هستند وقت کار رفاقت نخواهند کرد فائده مترتب نیست درین پردهٔ ظلماني شب بکنبهایت و ازانجا بسورت با متعلقان میتواند رسید و باتفاق رستم علي خان آنچه مقتضای وقت باشد بتدارک پردازند او را غیرت و حمیت دامنگیر گشته روادار این عار بر خود نگشت و گفت که چون ممانعت در آمدن حامد خان در شهر مقدور نیست - آنچه شدني ست در همین مکان هر چند که تنها باشیم بظهور خواهد آمد - * بیت *

بود مرگ خوشتر ازین زندگي　　که آرد برویم چو شرمندگي

بالاخر با برام تمام ازانجا برخاسته بخانهٔ شجاعت خان رفت - صباح روز دیگر که پنجهٔ خورشید در گریبان خون آلود شفق چاک زده سر بر آورد - صفدر خان بابي و ارباب تحریر رفته حامد خان را دیدند و افواج مرهٹه مانند مور و ملخ پراگنده شده بتاخت و تاراج مواضعات و پورجات دست تطاول دراز ساخته بمکانهائیکه هرگز نام مرهٹه نرسیده بود در آمدند ازان تاریخ این صوبه لکد کوب حوادث است که اکنون بالکل بتصرف آنها رفته القصه حامد خان تمهیدے برای رفع بدنامي اندیشیده

---

(۱) مردار خانه خانهٔ را گویند که در بازی نرد که مهره دران خانه در ششدر افتد و نتواند که بیرون بر آید ۱۲ - برهان *

بوکیل دربار جهان مدار نوشت که دریں ولا شجاعت خان که بقصد شهر مي آمد در نزدیکی بر دست کنتهاجي مرهته کشته افتاد و لشکر او بتاراج رفت فدوی درگاه چون دران ضلع نزدیک بود بدریافت این خبر برجناح استعجال خود را رسانیده بلده را محافظت نمود و از اقبال بادشاهي از آسیب مرهته سالم ماند - اتفاقاً نوشتهٔ او پیشتر از نوشتجات دیگران بوکیل رسید و او فی الفور بعرض رسانیده مورد تحسین و آفرین و بمرحمت خلعت و گوشوارهٔ مروارید سرفراز گردید - بعد دو روز که کیفیت روئداد بیان واقع ظاهر گشت از حجاب شبهه بیرون آمد - حضرت ظل سبحانی از مبارز الملک استفسار فرمودند بعرض رسانید که فدوی درگاه از مدتے او را کشته و مرده انگاشته است و نوشتهٔ سابق و لاحق علي محمد خان را بجنسه بنظر اقدس رسانید الحاصل روز دیگر مفدر خان ابراهیم قلی خان را برده با حامد خان ملاقی ساخت و او بتقاضاے وقت به کلمات [1] روی اندود و جربزت [2] به دلجوی و دلاسا پرداخته رخصت فرمود - غرهٔ شهر ربیع الثانی حامد خان بآراستگی تمام بافواج مرهته داخل قلعهٔ بهدر گردید - مومن خان دیوان صوبه و فدوی خان دیوان پیشین که در احمدآباد توطن اختیار نموده خانه ساخته سکنا داشت و اعیان بلده از مسلم و هنود طوعاً و کرهاً رفته ملاقات نمودند و در جمیع محالات بلده و پرگنات این طرف دریای مهی چوتهه و سرد یسمکهی کنتهاجي قرار یافت - جماعهٔ دکهنیان گروه گروه وجوق جوق بے ممانعت و دهشت در بلده در آمده بخرید و فروخت در کوچهٔ و بازار بکشاده پیشانی و فراغ بال آمد و شد نمودند و آنچه از بیرونات و لشکر شجاعت خان بغارت آورده بودند در معرض بیع در آوردند چنانچه اسباب درگاه شیخ احمد کتهو قدس سره از غلاف مزار و شامیانه و فانوس و محجر برنجي که بر دور مرقد نصب بود کنده آورده بفروش رسانیدند - بعد چندے کنتهاجي جابجا گماشتهاے خود را در چوتهه

---

(۱) روی اندود بمعني مطلا و ملمع و کنایه از هر چیزیست که ظاهر و باطن آن یک نوع نباشد *

(۲) جربزت معرب کربزت بمعني مکاري و محیلی ۱۲ - برهان

دخیل کار ساخته بنابر تاخت و تاراج و گرفتن کهندني بصوب بیرم گام روانه شد محاصره نمود - قصباتیان و سکنهٔ آنجا چون حصارے و پناهیکه باستظهار آن بمدافعه و ممانعهٔ توانند پرداخت نداشتند بصوابدید اود یکرن دیسائي زنهار خواه آمدند و سه لک و پنجاه هزار روپیه بعنوان مال اماني که باصطلاح دکهنیان کهندني گویند قرار یافت و در اندک فرصت محصلان و تحصیلداران شداد و غلاظ گماشته در معرض ایصال در آورده متوجه سمت دیگر گشت - دیسائي عاقبت اندیشي راکار فرموده در ضمن تحصیل آن وجه مبلغي به صیغهٔ اساس حصار بدور آبادي آنجا افزود گرفته در اندک ایام حصن متین مرتب ساخت حامد خان باعلان کلمهٔ عصیان پرداخته علی رؤس الاشهاد طبل بغي و مخالفت فرو کوفت و متصدیان و تعلقداران بادشاهي را بیدخل ساخت و محالات و پرگنات جز و کل را در بست ضبط نموده بمردم خود سپرد و بدفعات مجلدات سر رشتهٔ صوبه را از دفتر خانهٔ سرکار والا از نزد دیوان صوبه طلب داشته خالصه و پایباقي و جاگیرات را متصرف گشت - ازان بعد محالات صوبه بسرکار پادشاهي در نیامده و ناظمان در تحت خودها دارند *

کشته شدن ابراهیم قلي خان

ازنجا که حامد خان در تدبیر اخذ اموال شجاعت خان و رستم علي خان و ابراهیم قلي خان و متعلقان و اهل کاران آنها در آمده آقاهادي معتمد و مدار علیه خوانین را طلب داشته قید نمود و ارادهٔ بدست آوردن ابراهیم قلي خان را مرکوز خاطر داشت و او از دریافت این ارادهٔ ناصواب در بحر اندیشه فرو رفته چارهٔ برای حفظ آبرو بجز جان سپاري ندیده با چندی از معتمدان خود دل نهاد مرگ شده هم قسم گردید و تمهید ملاقات با حامد خان گزاشته قرار نمود که در هنگام بر خورد از میان بر دارد اگر زنده ماند فهوالمراد والا نه با آبر و ترک سر گفته باشد * * بیت *

ببینیــــم تا آســـمان بلند کرا گردن آرد به خم کمند

شمشیرها آخته ریختند یکی از آنها که فی الجمله معرفتی داشت شناخته از عقب در آمده دست ممانعت پیش آورده مانع گردید باوجود آن اندک زخم بر فرق سر رسیده بخیر گزشت و او ایشان را باز بتوشکخانه خان رسانید درین اثنا حامد خان غضب آلود بیرون آمده امر نمود که لاش ابراهیم قلی خان و دیگر کشتگان را پیش چبوترهٔ کوتوالی کشیده انداختند و هنگام شب برخصت او را در مکانیکه طرح بنای خانه ساختن انداخته بود بخاک سپردند و امربه گرفت و گیر مردم که در گوشه و کنار خریده بودند نمود چنانچه عبد العزیز حسن را وجودیکه ابن بهمراهی از بکوتوالی آمده و هنگام رفتن تخلف و زیده مانده بود و خوش حال چند سیتهه را نیز گرفته آوردند هلاص ساخت عاقل خان که اشرف علی خان را آورده بود همراه خود برد والد تنها ماندند که عبید خان وارد می شود و ایشان را بمکانیکه در بهدر داشت همراه گرفته بازی گردید که در بردنکی دیار خانه بیگانه را با او دیده مانند کلاغ در چهار طرف یورشها هجوم آوردند باوجودیکه عبید خان معروف همه بود و بواجبی می شناختند فایده نداشت که درین دو هزاری آنجماعه رسیده بازداشت - اما درین هنگامه دستار عبید خان رفت قریب دو ساعت برور مانده بخیریت بدان مکان رسیده نزاد اطمینان خاطر یکی از نوکران عبید خان را از راه دریچه مشرف دریا نزد راقم که خبری از ایشان نداشت مضطرب بود فرستادند و چهار ساعت از شب گزشته خود نیز بخانه آمدند - الحاصل عجب آشوب و انقلابی که ما عدو یوم الفسوز توان گفت از بام تا شام قائم بود حامد خان روز دیگر کسان تعین نموده خانهٔ شجاعت خان و ابراهیم قلی خان را از ناظر و صاحب تصبط در آورد و ... فور و نوکران آنها را هر که بدست آمد قید فرموده مصادرات کرد و آنچه از دیگر در خزاین و اجناس چیره باف خانه شاهی بود متصرف گشت و ... بی باندک از هر فرقه و صنف چه صرافان و چه تجار پیسگان و اهل حرفه مهاجنی مرهته بطریق باج که باصطلاح گجرات بیوره اشتهار یافته متحصلان شاه بود و سید فیاض بقدغن تمام بمعرض ایصال در آورد از ابتدائیکه راقم وارد توپ خانه که در

بغایت تنگ شد و تزلزل در بنیان عزم و استقلال بقیه لشکر افتاد - اکثری ازین حالت سهمگین دل گسل دست از اسپ و یراق بلکه از جان شسته به تغییر لباس در پردهٔ ظلمانی شب من نجی براسه فقدربح بر آمدند صباح روز دیگر که پنجشنبه بود رستم علی خان باوجود این حالت از روی تهور و جلادت که جبلی و فطرتی داشت جبین شجاعت و استقامت را غبار آلودا کراه نساخته بعد ادای فریضهٔ فجر و تعقیب میل خوردن قهوه نمود که درین اثنا سردار محمد خان غوری اسپ سواره در رسید گفت هنگام سواری و رزم پردازی است (۱) فنجان قهوه را شفقت نموده گفت بر همین گل زمین بساط استقامت گسترده باید نشست تا آنچه مقدور شدنی است بعرصهٔ ظهور آید - سردار محمد خان صلاح در سواری دیده بجد گشت ابدا میل سواری طلب نمود - بار دیگر ظاهر ساخت که وقت اسپ سواری و تاختن است بقادر آن کوه تمکین و وقار و آن (۲) رائض (۳) مضمار شجاعت و جلادت چون رستم وقت سوار رخش گردیده الله الله گویان رو بمخالف به تاختن در آمد لیکن درین تاختن تفرقهٔ تمام بحال بقیة السیف افتاد و از کثرت افواج مرهتّه پراگنده گشتند بعضی کشته و برخی خسته و بارهٔ گرفتار شدند و معدودی بیاوری بارگی جان بسلامت بدر بردند سردار محمد خان بطرفی زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاد - رستم علی خان که بسمت دیگر تاخته بود مرهتّه از صدمت و صولت آن شیر بیشهٔ هیجا چون دیو از لاحول گریزان کوچه داده قبل داشتند و احدی را جرئت اقدام نمودن بمقابل در آمدن نمي گشت تا آنکه از هر طرف هجوم آورده بزخم تیر و نیزه مجروح ساخته بود و بدل شمشیر بدرجهٔ شهادت فائز گردانیدند و حسین قلي و احمد قلی پسران شجاعت خان دوباره اسیر پنجهٔ تقدیر گردیدند دکهنیان سر آن شه سوار عرصهٔ مردمي و مردانگي

---

(۱) فنجان معرب پنگان بکسر اول و کاف فارسی با الف کشیده کاس و مطلق پیاله را گویند ۱۲ *

(۲) رائض سوار کار جامع ۱۲ *

(۳) مضمار میدان جای اسپ تاختن ۱۲ *

را از تن جدا ساخته نزد حامد خان آوردند - و پیلاجي یکدست را بنابر دست آویز و گواهي نام و آوازه بسونگذده مسکن خود فرستاد و حامد خان سر را مصحوب کسان خویش به احمد آباد روانه نمود و لاش را در اودیکي موضع بسو که اکنون مرقدش در آنجا مشهور و معروف و مطاف هر آیند و روند است بخاک سپردند چون روز جمعه هنگام آفتاب زرد این خبر وحشت اثر بآن سر سر حلقهٔ شجاعت و گل سر سبد نجابت باحمد آباد رسید غریب حالتي و واولهٔ و آشوب و طرفه وحشتي در صغیر و کبیر و برنا و پیر و آشنا و بیگانه افتاد در هر خانه ماتمي برپا گشت و از هر سرا شیوني برخاست و تا یک شبانه روز چبوتره کوتوالی را آن سر سربلندی بخشیده در جنب ابراهیم قلی خان مدفون گشت - محمد صالح که مستعد تخلص می نمود و این رزم را منظوم ساخته در تاریخ آن گفته * • نظم *

ز تاریخ این رزم و این داستان — که هرگز خلافی نباشد دران
برای عزیزان نیک اعتقاد — بیان میکنم تا بماند بیاد
بسال هزار و صد و سی و هفت — سر سرفرازان ز دنیا برفت

الحاصل منسوبان حامد خان که جا بجا در پردهٔ خفا نشسته و در زوایای دهشت از رو خاصیت عاقبت اندیشی مثل سر بگریبان حیرت فرو برده بودند شادمانیها نموده بر آمدند و بتدارک آنچه بر آنها گذشته بود مع شئ زاید پرداختند - میر ابراهیم را سید نور الله جماعه دار از بهدر همراه خود بر آورده بخانه اش رسانید و او کناره گرفت حامد خان بافواج مرهته متوجه بلده گشته بباغ شاهي آمده - روز دیگر داخل بهدر گشت سردار محمد خان را که زخمي محمد صلابت روهیله از جنگ گاه برداشته آورد بود بخانه اش رسانید - کنتهاجي و پیلاجي بسواري فیلان رستم علي خان و افواج مرهته بعنوان تفرج و دیدن شهر آمده با حامد خان ملاقات نمودند بموجب قرار داد چونکه این طرف دریای مهي به کنتهاجي و آن طرف از برودة وغیره محالات و سرکار سورت بتصرف پیلاجي قرار یافت - مومن خان دیوان صوبه و فدوی خان دیوان سابق هر کدام

بتواضع یک بک زنجیر فیل ماده که در بساط داشتند با اقمشه و برخی از سرانجام دیگر که پیوسته حامد خان از غارت رفتن اسباب خویش اظهار شکایت داشت تواضع نمودند - دکهنیان بلا دغدغه و وسواس و بی خوف و هراس مانند مور و ملخ در پرگنات صوبه پراگنده شده بتاخت و تاراج و گرفتن مال امانی که باصطلاح آنها کهندنی گویند به کشاده پیشانی دست تطاول دراز ساخته کنهتا جبی و پیلاجی در تعلقات نامزد خودها متوجه شدند حامد خان عصابهٔ عصیان بر ناصیه بسته و طیلسان طغیان بر گردن افکنده و کلاه نخوت بر سر گزاشته دم از انا و لاغیری درین صوبه زده علم خودسری بر افراشت و علی رؤس الاشهاد طبل مخالفت فرو کوفته باستقلال و استبداد تمشیت مهام و استعداد و سرانجام پرداخت هشتاد هزار روپیه نقد با جنس ملبوس خاص که باهتمام شیخ الاسلام خان تعلق داشت جبرا قهرا گرفت و او ادای آن وجه را مشروط برخصت و رفتن کعبه معظمه زاد الله شرفا و تعظیما داده به کهنبایت و ازانجا براه کشتی به بندر سورت شتافت و حجره هائی اموال سرکار را کشوده آنچه قابل گرفتن بود مصرف شد چون درین هرج و مرج سوشته کاغذ که سابق گرفته بود در معرض تلف آمد سجادات دیگرا دفتر خانهٔ دیوان گرفت و خالصه و جاگیر وغیره تمام صوبه را قبض نموده و نگرفت و گیر مردم صاحب ثروت و مایه دار و توجیه بیوره نموده مبلغهای کثیر بانواع و اقسام ظلم و تعدی که بشرح راست نیاید گرفت همدران ایام حامد خان احمد قلی و حسین قلی پسران شجاعت خان مرحوم را مسموم ساخته روانهٔ ملک عدم گردانید - مصطفی قلی را که خورد سال بود نگاهداشت - مرلیدهر نام نویسنده باشندهٔ گجرات که مستعد بود خلعت داده دیوان خود ساخت - صلابت محمد خان بابی بتدبر مصلحت وقت که بودن بلده را صلاح و فلاح خویش نمی دانست بوجدانی بیرم گام را گرفته بیرون رفت چون خبر کشته شدن شجاعت خان و ثانیاً رستم علی خان در دکهن بتومک را و پسر کهاندیراو سینا پتی که کنتهاجی و پیلاجی نوکران او بودند رسید با فوج گران متوجه این صوب گشته در نزدیکی بلده آمد و پیام ملاقات با حامد خان نموده در ریگ دریای

سامرمتی محاذی حصار شهرپناه بر خورد نمود و تمامی افواج مرهته از سابق و لاحق را همراه گرفته به بندر کهنبایت شتافته بمحاصره اشتغال ورزید - قاسم خان نامی که از جانب حامد خان در آنجا بود بمدافعته و محافظت برج و باره پرداخت - اتفاقاً درمیان مرهته ها بنابر امری نفاقی بهم رسیده منجر بجنگ و قتال گشت و دربین رد و خورد بومک را بسیفابتی کشته افتاد و افواج دکهنیان متفرق گشته رو با وطان خودها آوردند و بندر مذکور از آفت سالم ماند *

دستوري يافتن مبارزالملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ از پيشگاه خلافت و جهانباني بصوبهٔ گجرات و مرحمت شدن مبلغ يک کرور روپيه بنابر مهم اخراج حامد خان و تنبيه دکهنيان و تنظيم و تنسيق صوبه

چون خبر کشته شدن رستم علي خان معروض پايه سرير معلی و اعلی گرديد مبارز الملک سر بلند خان ناظم صوبه را حکم معلی صادر شد که با فوج آراسته و لشکری از خارجيين و بد دلی پيراسته بصوبهٔ احمد آباد شتافته باخراج حامد خان و تنبيه و تاديب دکهنيان پردازد و يک کرور روپيه بنابر انصرام و سرانجام اين مهم از خزانهٔ حضور تنخواه گشت و قرار يافت که عجالةً پنجاه لک روپيه بدهند و آينده درماهه سه لک روپيه من جمله باقي ميرسيده باشد حسب العرض مبارز الملک سيد سيف الدين علي خان و سيد نجم الدين علی خان برادران و سيد نجابت علي خان برادر زادهٔ سيد عبد الله خان قطب الملک که در قلعهٔ مبارک قيد بودند خلاص فرموده بعطای خلاع فاخره و بحالی مناصب سابق و مرحمت جاگيرات و فوجداريها بعنوان کومک رخصت يافتند - مبارز الملک چشمهٔ نگهداشت

سپاه را جاری ساخته خیمه بیرون زد و بموجب امثله واجب الامتثال مهاراجه
ابهی سنگه راجهٔ ماوار و چتر سنگه راجهٔ نرور و کندرپ سنگه و فوج مهارانا بدین
یساق تعین شدند و چون مقرر شده بود که رایات عالیات نیز نهضت فرمایند
و مبارز الملک بیشتا پیش بطریق مقدمه باشد و از قریب پانزده هزار سوار جرار
و همان قدر پیاده و لوازمهٔ توپخانه سر انجام داده روانه گشت و تا مدت ده ماه
بدور نواحی دارالخلافه و قلع دیواری و کوت پوتلی بانتظار در آمدن موکب
همایون متوقف بود چون خبر بر آمدن مبارزالملک با فوج گران باحمد آباد رسید
و ایام باز گشت مرهته با وطان خودها در آمد حامد خان گفت که از حضور
فوج نایب صوبه تعین شده می آید باید که بمجرد انقضای ایام باران معاودت
نموده ملحق شوند ازانجا که شهرت آمد آمد مبارز الملک متواتر شیوع یافت
مردم از راه خوش آمد و دنیا سازی چون خصوصیت والد راقم را منصوب می
دانستند شیوع دآمد و رفت نمودند والد از عاقبت اندیشی که مبادا منافقی
بنوع دیگر بحامد خان خاطر نشان نموده باعث تجسس شود دو روز پیش و پس
باستقبال شتافتن لازم لهذا پانزدهم شهر شعبان به همراهی عبدالرحیم بابی که از طرف
حامد خان فوجدار کری مقرر شده بود بر آمد راقم و دو برادر مرحوم سعادت اندوز
خدمت ایشان بودیم و در آنجا بیست روز توقف نموده بود صلابت محمد خان بابی
که دران وقت در بیرم گام قیام داشت از رسیدن واقف گشته استدعای آمدن نزد خویش
نمود - هفتم شهر رمضان بدانجا رسیدند و بعد باعث شده نزد خود نگاهداشت
والد کیفیت بر آمدن بعزم استقبال و رسیدن بیرم گام به مبارز الملک نوشت
در جواب دفاتر مقرر نمودن چند نفر قُصّاد و جواسیس و بتواتر رسیدن اخبار
و رویداد بلده و حامد خان رسید و بعمل در آمد در اواخر همان ماه صلابت
محمد خان را رفتن بصوب کولوار ضروری افتاد - برادر زاده اش را نائب گذاشته
رفت - همدران اوان روز عید الفطر صفدر خان بابی بموت (۱) فجه در گذشت
و فوجداری بیرم گام از صلابت محمد خان تغیر گشت والد ازانجا بموضع

---

(۱) فجه ناگهانی *

نموده رفت چون راه هن پور نزدیک بود و هنوز خبر واقعی پیوستن مبارز الملک نرسیده بود انجا شتافت جوانمرد خان بابی فوجدار آنجا تا خبر رسیدن و رود مبارز الملک در نزدیکی موقوف گردانید چون بنابر مصالح امور ملکی داعي الحال که توجه رایات ظفر آیات حضرت بدین صوب موقوف گشت مبارز الملک را یرلیغ روانگی صوبه شرف صدور یافت و از دیرنگ سپی نمود دلیران گرز برداران واحدیان شدید تعین شدند که هراولی نموده بکوچانند و او کوچ نموده راهی گردیده بدار الخلافه احمد آباد رسید و خبر پیوستن او بدانجا تحقق گشت *

زخمي شدن افضل المحققين مولنا نور الدين

از جمله سانحات این سال زخمی شدن قدوة المحققین و اسوة الفضلیین مولنا نورالدین است - مفصل این مجمل آنکه اریلک نام اوغانی همراهی فوجدار کرد که در مدرسه آمد و رفت و با بعضی از طلبه ربطی بهم رسانیده بود از راه تعصب دعوای یکی از آنها که مولانا بمصداق قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بدوستی خاندان رسالت و ولایت می پرداخت مدهم بوض ساخت و او از راه جهالت بعد ادای صلوٰة جمعه درحین مراجعت در صحن مدرسه آمده چند زخمی منکر بر سر و دست مولانا زد - شیر محمد همشیره زادهٔ مولنا و جمعی از ملازمان عبید خان که بادای صلوٰة آمده بودند او را بر خاک هلاک افگندند و مولنا را زخمي بخانه برده بمعالجه پرداختند فوجدار ازین معنی واقف گشته لاش او را پیش چبوترهٔ کوتوالی آورده برخون خواهی و هنگامه آرایي و ریختن بر خانهٔ مولانا مصدر شورش گردید لهذا قریب دو هزار کس از مریدان و معتقدان و فرقهٔ سپاه وغیره در خانهٔ مولانا جمع شده آمادهٔ ممانعت و مدافعت گشتند و تا سه شبانه روز این معرکه برپا ماند کوتوال درمیان آمده افغانان را ازین حرکت باز داشت مولانا پس از حصول التیام زخمها و شفا بودن احمد آباد را صلاح وقت ندیده بر آمد و چندی در موضع سانند شش کروهی بلده اقامت ورزید و در محرم سال هزار و صد و سي و هشت حامد خان

به تمهید اخذ پیشکش زمینداران بصوب جهالوار خیمه بیرون نمود و صلابت محمد خان و جوانمرد خان بابی را بنابر ملحق گشتن بدو عنی تمام نوشت و آنها بمقتضای رفت از مکان خودها حرکت نموده بدو پیوستند و روزی چند در بیرونات گزشت که خبر کوچ مبارز الملک از اجمیر و پیوستن به ضلع مارواز شائع گردید *

رسیدن مبارز الملک بسرحد صوبه و تعین نمودن شیخ اله یاربخشي وغیره بطریق منقلاو روانه شدن علي محمد خان و ملاقي گشتن در مقام دانتي واره و معاودت نمودن حامد خان با احمد آباد و بر آمدن بعزم روانگي دکهن و برگشتن از عوض طریق با کنتهاجي موهته و تصرف نمودن سردار محمد خان غوري بلده را به نیابت مبارز الملک و روداد جنگ حامد خان با فوج منقلا و شکست یافتن فوج مذکور

مبارز الملک از دار الخیر اجمیر کوچ نموده براه مارواز عازم احمد آباد شد و روز بروز خبر آمد آمد منصوب با فوج گران در صوبه شیوع یافت خلل کلي در بندوبست فوجداران و عاملان حامد خان روی نمود قاضي علم الدین در بلدهٔ پٹن شهرت رسیدن سند نیابت فوجداری آنجا داده علم مداخلت بر افراشت و فوجدار حامد خان را بیرون کرد و بدین منوال از اکثر مکانات

فوجداران و عاملان بدر رفتند و نوشته جات علی التواتر بمزید تاکید بوالد راقم ورود یافت که زود خود را برساند ازانجا که با صلابت محمد خان و جوانمرد خان بنی قرار داشت که باتفاق شتافته خواهد شد در جواب موجب توقف در انتظاری رسیدن آنها نوشت و حوادثی را که نزد حامد خان بودند ازین معنی واقف گردانید - روزی که مبارز الملک بقصبهٔ بدگام نزول نمود سید عقیل خان را که برای آوردن نقبه زر از سرکار والا بحضور رخصت نموده بود از پیش گاه خلافت و جهانبانی بعطای اضافهٔ منصب و فوجداری سرکار گودهره و تهاسره از تغیر متوسل خان سرافرازی یافته با مبلغ سه لک روپیه دریں منزل رسید چون آنجا بسرحد صوبه قریب بود عدم نیامدن والد را منظور نداشته بتاکید تمام طلب نمود - بالضرورة از والدهی پور شب درمیان به بلدهٔ پٹن رسید و روز دیگر متوجه قصبهٔ سدهپور گشت آخرهای روز در نزدیکی انجا خبر پیوستن شیخ الله یار بخشی در فوج و چند ضرب توپ که بطریق منقلا رخصت شده بود یافته ملاقات نمود و شیخ ایشان را چون واقف کار این ضلع بودند بنابر علاج وقت متوقف ساخته جمعی از سوار و پیاده باشندگان این دیه و قاضی علم الدین را از پٹن طلب داشته در سرکار نوکر گرفت که رهبری طریق و معبر نمایند و بتکلیف شیخ الله یار دو روز دیگر متوقف بود که مجدداً نوشتهٔ تاکید ورود یافت - و روانه شده در مقام دانتی واره بر دو کروهی معسکر نوشتهٔ دیگر مشعر بر اینکه از مرقومهٔ شیخ الله یار رسیدن بفوج منقلا ظاهر شد همانجا بوده بدانچه صلاح وقت باشد بصوابدید خود بعمل آرند چون نزدیک به لشکر بود رفته ملاقات کرد و مشروحاً کوائف و سوانحات را بمعرض بیان رسانید و نوشته نیابت بنام سردار محمد خان غوری که در احمد آباد بود حاصل نموده فرستاد که قابو یافته بلده را بتصرف در آرد حامد خان از استماع خبر نزدیکی مبارز*الملک باحمد آباد معاودت کرد و صلابت محمد خان و جوانمرد خان بابی جدائی گزیده باستقبال منصوب شتافتند حامد خان که پیوسته انتظاری رسیدن مرهٹه داشت و بدفعات بتاکید اکید نگاشته بود چون اثری ظاهر نمی شد

و از پیوستن منصوب بر سرحد و فوج منغلا بقرب بلده نظر بر افعال و اعمال ناهنجار خود از وخامت عافیت اندیشید روپ سنگه نامی را نائب مقرر نمود و به سردار محمد خان بامداد و اعانت او سفارش کرده بصوب محمودآباد بر آمد و شیخ الله یار بنابر مزید تاکید مبارز الملک از سیدهپور روانهٔ پیش گردید - سردار محمد خان را که نوشتهٔ نواب رسیده بود و فوج منغلا قریب کروهی آمد تمهیدی به کار برده روپ سنگه گفت که فوج منصوب نزدیک پیوسته و خود پشته کوب متوجه این صوب است صلاح و فلاح حال او آنست که سر خود را بسلامت گرفته برود و او این معنی را از مساعدت بخت تصور نموده بدر رفت و سردار محمد خان بلده را متصرف گشته بمحافظت پرداخت - حامد خان در نواح دریای مهی خبر رسیدن کنتهاجی را دریافت نمود و او نیز به سرعت بدو پیوست و باتفاق رو به شهر آوردند - درعین طریق روپ سنگه دو چار شده کیفیت بر آمدن خود و رسیدن فوج منغلا را ظاهر ساخت - حامد خان باتفاق کنتهاجی بشاهی باغ فرود آمده هر چند در باب عدم مزاحمت بلده بسردار محمد خان بیشتر گفت او کمتر شنید از فتح ابواب مایوس گشت - و خبر مراجعت حامد خان را برهتّه و تصرف نمودن سردار محمد خان بلده را به شیخ الله یار بمنزلهٔ خبر واحد در منزل کلول چهارده کروهی رسید - بمقتضای وقت لشکر را حوالهٔ غلام علی بیگ و خواجه محمد امان و راست زاده هردین نموده با هزار سوار جرار انتخابی خوش اسپه هنگام شب که پردهٔ ظلمانی فروهشته گشت از راه باز دست یلغار نموده آن طرف دریای سابرمتی رسید و از دروزه را بکهر بشهر در آمد حصاریان را قوت دیگر پیدا شد - سکنهٔ بلده را بمنزله شب عید گردید که از خوشی و ارستن بیدادی حامد خان در پوست نمی گنجیدند - غلام علی بیگ و سرداران از موضع کلول کوچ نموده بموضع اداليج پنج کروهی بلده مورچال بندی دور اردو نموده فرود آمدند و مسرعان بنابر آگاهی رویداد نزد مبارز الملک روانه ساختند و او از دانستن واره بنابر شکستن پایهٔ عرابهٔ توپ فتح لشکر نام دو مقام نموده کوچ کرده به سیدهپور رسیده

بود و در انجا صلابت محمد خان و جوانمرد خان بابی با برادر ان و پسران با فوج آراسته بدریعه علي محمد خان ملاقي شدند و بدو کوچ دیگر بقصبه بیسنگر پیوست و بسبب غلطی راه بنه بقصبهٔ مهسانه یک روز در آنجا مقام شد و ازانجا که منزل موضع بیست آن بمسافت کروهی بلده مقرر بود در عرض راه خبر رسیدن حامد خان با مرهته و وقوع جنگ و شکست یافتن فوج مقابل و کشته شدن خواجه محمد امان ورای زاده هر کرن از تقریر زخمي بر آمدگان این معرکه معلوم شد و هویدا گشت که بعد مورچال بندی نمودن حامد خان با مرهته به آنها شتافته بجنگ توپ و تفنگ در پیوست و از صباح تا وقت استوای از طرفین بآتش افروزی تنور حرب را گرم ساختند و از دهشت و هیبت دلاوران بنای استقامت بعضی قصباتیان که به عمدهٔ نوکری ملحق گشته بودند بر جای نماند منقلب گشتند و تزلزل در کار پایداری دیگران افگندند غلام علي بیگ و خواجه محمد امان ورای زاده هر کرن از مشاهدهٔ این حالت از روی تهور و جلادت بجنگ مغلوبه صف آرا گشته بر فوج مخالف زدند -

* نظم *

ز بانگ دهل فتنه از جای جست ‏ ‏ ‏ ‏ عجب دایـــران در آورد دست

خدنگ از کمانها گسستن گرفت ‏ ‏ ‏ ‏ ز قوس قزح برق جستن گرفت

دلیران گـــجراتی و دهلـــوی ‏ ‏ ‏ ‏ بــر افراختـــه رایــت داوری

همی کشتـــه کشتند و کشتنـــد نیز ‏ ‏ ‏ ‏ تلـــف شد فراوان جوان عزیــــز

و تا بیست فیل سواری حامد خان رسیده شمشیرهای دو دستی زدند - خواجه محمد امان ورای زاده هر کرن سر خروئي حاصل کرده روانهٔ عدم گشتند و غلام علي بیگ زخمهای نمایان برداشته مردانه صفوف را برهم شکسته با معدودی به شهر رسید و بقیة السیف غارت زده برخی باحمد آباد و اطراف و جوانب پراگنده گشتند و پارهٔ از انها بموضع بیست رایین که پیش خیمه رسیده بود امان و خیزان پیوستند بالجمله مبارز الملک بعد وقوف کماهي حالات و رویداد به تدبیر و استعداد مقابله و روانه شدن پیش هنگام شب محفل کنکاش آراست -

* بیت *

بـه کار آگهـان راز دل سازد کـرد   سـر حقـهٔ مشـورت باز کـرد

به صلاح و صواب دید علي محمد خان که واقف و با مردم این مرزو بوم موافقت داشت صلابت محمد خان و جوانمرد خان را طلب داشته بعد از عهدو پمان مؤکد و موطد بایمان فوجداري بیرم گام به صلابت محمد خان و فوجداري پٹن به جوانمرد خان مقرر شد و خلاع هر دو کار به هر دو برادران داده مستمال ساخت و بتجویز و کفالت آنها پروانه جات طلب زمیندارن را جیپوتیه و کولیان دور و نواح رفت چون از راه راست آب که کفاف لشکر تواند کرد نبود قرار یافت که بصوب بیجاپور شتافته کنار رودسا برمتي را گرفته راهی شوند و علي محمد خان و صلابت محمد خان و جوانمرد خان را بطریق (۱) قلاوزي که واقف از راه و معبر بودند مقرر ساخته روز دیگر طبل رحیل برو کوفت و بر ساحل سابر متي پیوست و از انجا بکوچهای متواتر آهنگ پیش نمود - حامد خان بعد فیروز مندي از موضع ادالیج معاودت به شاهی باغ کرد چون از فتح الباب بلده که امکان نداشت و جمعیت خوبی از فوج منصوب و نگاهداشت سردار محمد خان بهم رسیده و زبان زد مردم گشته که منصوب با بیست هزار سوار جرار باستعداد تمام مي آید بر جماعهٔ مرهته که شیوهٔ جنگ در گریز پای دارند و بر مردم خویش که قریب چهار پنج هزار بودند عهده بر آئي نمی دید و علاوهٔ آن تقاضای طلب سپاه و اکثر کار پردازان که ارادهٔ همپائی او نداشتند جدائی مي گزیدند چنانچه مرلی دهر داس دیوان گجراتي از وخامت عاقبت اندیشیده که مبادا بدست سپاه گرفتار شود فرار نمود روزیکه خبر وصول مبارزالملک بموضع پتهاپور دوازده کروهی شنید با کنتهاجي بعزم دکهن به محمود آباد شتافت و از انجا از آب مهی گزاره شده رفت مبارز الملک ششم شهر ربیع

---

(۱) قلاوز با واو بر وزن فنا دوز سوارانی را گویند که بجهت محافظت لشکر در بیرون لشکر مي باشند و بتخفیف واو هم آمده است بروزن تجاوز و دارای بی نقط هم گفته اند و گویند که لفظ ترکي است ۱۲ - برهان *

الثاني مرادف سال هزار و صد و سي و هشت به سواد شهر رسيده متصل باغ محمد امين خان شمالي بلده بر كنار رود سابر مورد آمد - مومن خان ديوان صوبه و ابو المفاخر خان صدر و عبد الاحد خان قاضي و امانت دار خان بخشي و وقائع نگار و كبير علي خان سوانح نويس و شيخ الله يار و سردار محمد خان و سيد فياض خان و شيرافگن خان و اعيان و سادات عظام و مشايخ كرام و منصبداران متعينهٔ صوبه و خوش حال چندنگر سيتهه و سر گروه صرافان و تجارت پيشگان مسلم و هنود رفته ملاقي شدند - مبارز الملک روزي چند در انجا معاملات ورزيده تجويز فوجداران و عمال و تهانه داران و بندوبست متمردان دكهنيان باهل كاران و خير انديشان [1] جانقي داشت - مصلحت وقت در داخل شدن بلده نه ديده ازانجا برخاسته از راه بيرون نزديک مزار شاه بيكهن قدس سرهٔ جنوبي بلده بر ساحل درياي سابر دائره نمود فداء الدين خان را كه نائب الحال بخطاب مومن خان و نجم الدوله و صاحب صوبگي احمد آباد سرافراز شد چنانچه در محل خويش بنگارش خواهد آمد انشاء الله تعالى سي هزار روپيه درماهيه سه بندي داده بفوج داري كره تعين نمود و كلب علي را به كوتوالي بلده فرستاد - لشكريان كه از مدت طول ايام سفرساز و سر انجام اندراس پذيرفته بود به تهيهٔ اسباب و سامان خودها پرداختند *

برگشتن كنتهاجي مرهته باتفاق پيلاجي و تعين نمودن مبارز الملک خانه زاد خان پسر خود را با فوج بمدافعهٔ آنها و دخيل كار ساختن فوجداران و عمالان و داخل شدن او در بلده

* كنتهاجي حامد خان را از آب مهي گزرانيده چون كسي را بدنبال خود

(۱) جانقي بسكون ثالث و قاف بتحتاني كشيده مشورت و كنگاش كردن و مصلحت و صلاح ديدن جمعي باشد باهم و بحذف ثاني هم امده است و گويند كه تركي است ۱۲ - برهان *

ندید و پیلاجی که نیز دران هنگام رسیده بود با هاق یکدیگر معاودت نموده نگرد و دواح لشکر اسلام به عنوان قزاقی و ترکتازی پرداخته به کستن و بستن آینده و رونده دست تطاول دراز ساختند و در سه دمعه با فداء الدین خان فوجدار کرد بسمت باره نیمن پور و راج پور که او بتدابیر محافظت پورچات با فوج خود بیرون بر آمده صف آراء بود جنگ صعب دست داد - مبارز الملک خانه زاد خان بسر خود را قریب ده هزار سوار جرار و همان قدر پیاده از همراهیان خویش و سید عقیل خان را به دیوانی و جوانمرد خان و سردار محمد خان و سید فیاض خان را برسالهٔ سه چهار هزار سوار گجراتی داده بتدابیر تنبیه و تادیب و اخراج مرهته و دخیل کار ساختن محمد ایرج فوجدار و امین دهولقه و نور الدین محمد خان به نیابت متصدیگری بندر کنبهایت و علی مردان را به فوجداری و امینی پتلاد که تعویض نموده بود رخصت فرمود خود بست و دوم شهر صفر داخل احمد آباد شد و به تمسیت مهام امور مالی و ملکی نظامت و بدست آوردن عمالان و نوکران حامد خان که باشندگان این دیار بودند پرداخته باز خواست مبلغها بدین عیعه نمود علی محمد خان را به دیوانی نظامت مقرر ساخت و محال سائر بلده را در و بست در تعلق دیوان صوبه در وجه مصارف کارخانجات بادشاهی را گذاشت نموده مابقی محالات بلده و پرگنات جز و کل از خالصه و پایبافی مصروف گشت خانه زاد خان بترتیب افواج متعینه پرداخته بصوب دهولقه کوچ نمود در عرض راه مرهته که از میمنه و میسره و هراول و چنداول حمله ور می شدند بهادران اسلام بدفع آنها می پرداختند بدولقه رسیده محمد ایرج را دخیل کار ساخت و متوجه پیش گردید با مرهته زد خورد کنان بموضع سوجیتره معمولهٔ پتلاد پیوست و دران منزل دکهنیان در هنگامه آرائی جد و جهد بسیار نموده جنگ صعب انداختند و تنبیه یافتند نورالدین محمد خان را در بندر کنبهایت و علی مردان را در پتلاد دخیل نموده بتعاقب مرهته متوجه پیش گشت و آنها تاب مقاومت صدمات فوج اسلام نیاورده از آب مهی گزشتند خانه زاد خان بعد از بندوبست

بعضی محالات دیگر و نصب فوجداران بموجب نوشتهٔ مبارز الملک باحمد آباد معاودت نموده بر موضع رکهپال دو کروهی شرقی بلده دائره نمود درین ضمن سید نجم الدین علي خان و نجابت علي خان که به عنوان کومک تعین شده از عقب می آمدند به شاهي باغ رسیدند - مبارز الملک شاه نواز خان پسر دوم خودرا باستقبال فرستاده در بلده در آورد - بعد ملاقات و شرائط ضیافت و کنگاش سید نجم الدین علي خان با جمعیت سه هزار سوار همرهیان خوش با خانه زاد خان مرافقت نموده جهت تنبیه و تادیب مرهته که پس از مراجعت فوج در کسانه در نزدیکی کپردنج باتفاق کولیان در مکان مناسب چهار دور فرودگاه خار بست از اشجار تنومند بطریق حصار مستحکم ساخته مصدر شورش و فساد بودند قرار کوچ داده - و آنها نیز رحل و نقل را در پناه آن مستحکمه گذاشته باستقبال بیش قدمی نموده زیاده از مقدور جنگ مبادرت نمودند فوج اسلام غلبه نموده پس پا ساختند و آنهارا دران مستحکمه در آوردند - مرهته باستظهار حصن شجري و حصار خشبي بجنگ در پیوست - چون از صدمه نوبخانهٔ رعد کردار صاعقه بار که آتش در خرمن آن جماعة افگنده بود افتاب اقبال مخالفان بسمت زوال رسید دیگر تاب مقاومت نیاورده پای استقامت شان از جای رفت - * بیت *

سپـــاه مخالف دران داوری ندیدند از بخـــت خود یاوری

بالضرورة میدان را بحریف سپرده رفتند و بهادران اسلام نیز یورش آورده آنجا را فرودگاه خود ساختند - دیگر مرهته را مجال توقف نداده همانجا تعاقب کنان و منزل در منزل بر بنه آنها دائره نموده از دریای مهي گزرانیده به ضلع کوهستان الی موهان رسانیدند شیخ حسین الدین را در بروده بفوجداری و دیگری را در بهروچ و جمبو سر و مقبول آباد نصب نمودند *

خرابي قصبهٔ پدنگر و سوخته شدن آن جاو باقي سوانحات

درین ضمن که خانه زاد خان با فوج در ضلع الي موهان با مرهته زد و خورد

داشت اتنوجي و بهاسکر مرهتّه با فوج دیگر از اطراف ایدر در آمده قصبه پدنگر را که مکان معتبر و مسکن زنار داران قوم ناگر صاحب ثروت و صرافان متمول و تجارت پیشگان عمده که داد و ستد الکوک در هر شهر و دیار داشتند رسیده محاصره نمودند جماعهٔ از سکان قصبه که در باده بودند هر چند نالش و استدعای فوج بنابر محافظت آنجا نمودند مبارز الملک بنابر حاضر نبودن فوج که مصدر این امر تواند شد خبر گیری نتوانست نمود باوجودیکه قصبهٔ پدنگر قلعهٔ مستحکم داشت اما چون از وجود قلعه دار و سپاه خالي بود لاچار بدادن چهار لک روپیه کهندنی خود را رهانیدند و آن فوج از راهی که در آمده بود بر آمده رفت کنتهاجی و پیلاجی چون عهدهٔ برآئي با لشکر اسلام و صرفه در جنگ ندیدند هر یک با فوج خود از یکدیگر جدا گشته شیوهٔ قزاقي پیش گرفتند که اگر فوج بتعاقب یکی برادازد دیگری بسمت دیگر غبار انگیز فتنه و فساد باشد لهذا کنتهاجی براه گودهره بصوب ایدر وازانجا به قصبهٔ پدنگر آمد پیلاجي بطرف بروده معاودت کرده از دریای مهی عبره گشت بالضروره لشکر اسلام بتعاقب پیلاجی که رو بسوی بلده داشت بر گشت و در سواد بندر کنبهایت رسید اما پیلاجی بسرعت بقلعهٔ سورتهه رفت کنتهاجي که پدنگر را محاصره نمود ازانجا که متوطنان آنجا هنوز از صدمهٔ نخست نیاسوده بودند دست از پاگم کرده (۱) حرکت مذبوحی نموده فرار بر قرار اختیار کردند و در پردهٔ ظلماتي شب مسکن آباد اجداد خویش را گراشته مانند بنات النعش پراگنده گشتند صباح آن که سیاه روز برزنگي شب تار تاختن آورده مرهتّه بی ممانعت بقصبه در آمده آنچه را مالکان نتوانستند برد مالک گشتند چون آن جا از معمورهٔ قدیم این دیار بوده مبلغهای کلی از اثاث البیت و کندن دفینه بر آمد و بران اکتفا نه کرده آتش دادند و چه منازل دلکش بس بتکلف و نقاشی عمارت یافته بود سوخته گردید متوطنان و مالکان بادل بریان و چشم گریان آواره و جلای وطن گزیدند هر

---

(۱) حرکت مذبوحي کنایه از انست که حیوانی را که ذبح نمایند حرکتی میکند اما فائده ندارد ۱۲ *

گوا دسترس بود بمتهرا و بفارس رفت و مابقی در قصبات و دیهات همین دیار اقامت گرفتند در افواه والسنه مردم این مملک اشتهار دارد که احمدآباد را دو بال زرین است یکی پددگر و دوم امرئیهه که درین دو قصبه اکثر صرافان و تجاران صاحب ثروت که سرمایهٔ لکوک داشتند ساکن بودند که بمرور ایام و نزول حوادثات اکنون هر دو شکسته وهباءً منثورا گشت و احمدآباد مانند مرغ بی پر و بال شده الحاصل خانه زاد خان که به کنبهایت بسبده بود حسب الطلب با حمدآباد مراجعت نموده در خانهٔ شجاعت خان نزول نمود چون واقعات صدر بعرض اقدس رسید - خانه زاد خان باضافهٔ منصب که از اصل و اضافه شش هزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب غالب جنگ و سید نجم الدین علی خان نیز باضافهٔ نمایان سرافرازی یافت بیلاجی و کنتهاجی چون هنگام برگشت آنها باوطان رسیده بود رفتند بنابر بعضی معدمات مبارز الملک را در باطن با سید نجم الدین علی خان رنجشی بمیان آمد و او استنباط این معنی نموده عازم حضور گردید - خانه زاد خان عبد الله بیگ از همراهیان خود را به فوجداری رامیتی بهروچ تجویز نموده از مبارز الملک خلعت دهانیده رخصت کرد - همدرین سال در ماه رمضان پنه بیگم بنت روح الله خان کوچ مبارزالملک بجوار رحمت ایزدی پیوست و او خواهر حقیقی عائشه بیگم که در عقد ازدواج بادشاهزاده محمد عظیم الشان بن خلد منزل بود مي شد و در جنب مزار حضرت شاه بهیکهن قدس سره مدفون گشت * رباعي *

ای مرگ هزار خانه ویران کردی در ملک وجود غارت جان کردی
هر گوهر قیمتي که آمد به جهان بردی و بزیر خاک پنهان کردی

همدران ایام بنابر در خواست وجه سه بندی گرفتن دخل بلده و رسالهٔ مبارزالملک را با سردار محمد خان درحین گفت و شنیدکار بدرشتي و نا خوشي انجامید ازنجا که والد راقم بانيِ امور و واسطهٔ او و فرستادن نوشتهٔ نیابت بود از ایشان نیز رنجیده گشت، و دیوانيِ نظامت را تغیر نموده بمحمد سعید بیگ مقرر ساخت والد از آمد و رفت متقاعد گشته خانه نشین شد و قریب دو ماه

منقضي گست درين ضمن اکثر مقدمات که بصلاح و صواب دید ایشان تمشیت
مي يافت برهم خورد و مبارزالملک بنابر اظهار معاندان صاحب عرض خوش
حال چند نگر سیٹه را قید نموده گنگاداس سر گروه ابریشم فروشان را سیٹه کل
مقرر ساخت و معاندان خوشحال چند لک روپیه را مشروط به تشهیر ساختن
و بی آبرو نمودن او متعهد گشتند ازانجا که دران ایام فوج سپاه متقاضي بود
مبارز الملک در تشهیر او متردد خاطر گست چون بر حسن تدبیر و خیر سگالی
والد اعتماد کلی داشت غائبانه گفت که فلاني از ما آزرده و خانه نسین
است اگر طلب نمائیم خواهد آمد بعضی از دوستداران که حاضر بودند ظاهر
نمودند که او عذری نه دارد و پنهاني ازین معنی آگهي دادند که هرگاه آدم
طلب بیاید باید آمد - چنانچه مطبوع خواجه سرا را مبارز الملک فرستاد و رفته
ملاقي شدند بعد از تصفیهٔ غبار کدورت از آئینهٔ خاطر در مقدمهٔ خوشحال چند
کنکاش خواست ظاهر نمود که مدعای اهل عرض این ست که چون او را بی
آبرو سازند او خود را از راه غیرت هلاک خواهد ساخت درین ضمن مدعای
آنها حاصل ست اگر نظر بر زر است از انچه تواند شد مي توان گرفت که هم
زر مي آید و هم سر کوب غرض گویان باقي مي ماند چون مقرون بصلاح بود
بعایت مستحسن افتاد و شصت هزار روپیه مقرر گشت و او بعد ایصال
بههمراهي محمد لطیف پوار جماعة دار که بر طرف شده مي رفت بدار الخلافه
شتافت و سه لک روپیه منجملهٔ درماهه بموجب نوشتهٔ مبارز الملک که از
صرافان احمدآباد گرفته بحضور معروض داشته بود مرحمت گست و خانه زاد
خان بنابر امری از پدر آرزده خاطر گشته روانهٔ درگاه معلی گردید و مبارز الملک
دیواني نظامت را از تغیر محمد سعید بیگ بمحمد سلمان مقرر نمود و در سال
هزار و صد و سی و نه مبارز الملک بنابر گرفتن پیشکش، و بندوبست و ضامنی
زمینداران و متمردان بسمت پرگنهٔ کری و بیجاپور بر آمد درین ضمن چون ایام
آمدني مرهٹه رسیده بود کنٹهاجي عازم این صوب گشته بدریای مهی رسیده
سلسله جنبان امر مصالحت شد و درخواست استقرار چهارم حصه که چوتهه

باشه نموده و کلاهی خود را فرستاد مبارز الملک اگرچه دران وقت استعداد فوج
و مصالح جنگی آن قدر داشت که بوجه احسن بمقابله و مدافعه می توانست
پرداخت ازانجا که مشیت ایزدی بقدر افعال و اعمال نکوهیده سکنهٔ این دیار
مسلط گشتن دکهنیان بپیوسته بود مبارز الملک به صلح مائل گشت و صورت سنگه
نامی از جانب کنتهاجی آمده قرار داد چوتهه پرگنات این طرف دریای مهی
که بدو تعلق داشت سوای چوتهه برگنه حویلی و محالات بلده که بالمقطع
عوض آن دلخواه شد درست نموده نوشتجات در دست داخلت (۱) مکاس
از دام موجداران و عمال حاصل نموده رفت و مبارز الملک متوجه کار خویش
گردید بعد انفراغ قلع سادر بصوب جهالاواز و از انکه سورتهه رایت عزیمت
بر افراشته بمحاصرهٔ بدهوان معمورهٔ بدیم گام مسکن اجی سنگه زمیندار پرداخته
بسیم مورچال و نصب توپ خانه نمود - صلابت محمد خان فوجدار بدیم گام
با شیخ الله یار بخشی در هراول بود درخواست که مهلت گفت و شنید
با ارجن سنگه نموده از دیگری دیسائی را فرستاد و او دو سه دفعه آمد و شد کرد
و پاسخی که منظور توان کرد نیاورد یا ازانجا که یک گونه تعاری صلابت محمد
خان و دیسائی با زمیندار مضمر داشتند در همزن گسستند و در انتظار این معامله
اوقات به سمت الراس رسید مبارزالملک بقدر استطلاع و استفسار مقدمات والد راقم
را فرستاد و دیسائی دفوعی اظهار زمیندار را تحریر نمود که نوبت عبور و پندار بمسامع
می رسید و این معنی خود بمنزلهٔ نفط بر آتش گردید و معاودت نمود اتفاقاً
گذار شان بمکانیکه توپ خانه را فتیله بدست چیده مترصد فرمان بودند افتاد محمد
تقی بیگ داروغه از زبان مبارز الملک اجازت توپ اندازی داد گفتن همان بود
و آتش گرفتن همان توپهای اژدها پیکر رعد کردار بغرش در آمده زلزله در بنیان
حصاریان افگندند و از چهار طرف همین آش در کاسه شد و بهادران در پیش بردن
مورچال کمر همت چست بسته متلاشی گشتند والد نزد مبارز الملک رسیده
کیفیت حال و صورت مقال را ظاهر ساخت و این معنی مستحسن افتاد و خود

---

(۱) مکاس جمع کردن خراج و خراج گرفتن و باج گرفتن ۱۲ - جامع *

در مورچل مقابل آمده نشست روز دیگر از صدمات توپ که متصل واحد توپ
در قواعد پناهگاه افگند - آب باولی که باعث احیای محصوران و مواشی بود
رو بخشکی آورده و اکثر جا دیوار که دران وقت خام و چندان استحکامی
نداشت انهدام پذیرفت اول از راه اضطرار کلي آب مواشي را بیرون کردند
و فائده بران مرتب نه گشت او اخر روز سوم ارجن سنگه که از نقار خاطر صلابت
محمد خان اطمینان نداشت بدون گرفتن قول و کفالت زنهار خواه و امان
طلب گشته پناه به چتر سنگه راجهٔ نرور که از تعیناتیان بود آورده دخیل او شد
و زبان به عجز و انکسار کشود - مبارز الملک بشفاعت راجه از سر خون او در گزشته
بادای مال واجب و پیشکش و جرمانه راضي گشت و از والد راقم کدکانش قدر
تعین وجه پرسید ظاهر ساخت که بذات خود سه شبانه روز در مورچال
استقامت گزیده‌اند کمتر از یک روپیه روز مره چه توان گرفت پس رد و بدل
و گفت و شنید به همان مبلغ انفصال یافت و معتمدان زمیندار با ایصال وجه
متعینه بطریق یرغمال آمدند ازانجا کوچ نموده بیشتر راهی گشت زمینداران
اطراف و جوانب از استماع مقدمهٔ بدهوان که هوش از کلهٔ شان خیر باد گفته
رفته بود بی جنگ و نزاع رجوع آورده ادای پیشکش نمودند و کلای جام
زمیندار اسلام نگر که بنوانگر اشتهار دارد بذریعهٔ صلابت محمد خان سه لک روپیه
قبول نمود و دران سال خاطر خواه پیشکش آن ضلع بمعرض وصول در آمد
مبارز الملک بصوبهٔ احمد آباد معاودت کرده به سمت قریات مسکن کولیان
کنار دریای و اتکرک متوجه گردید و ضامنی عدم نمود آنها گرفته داخل بلده
گشت محمد ایرج فوج دار و امین و هواخواه بنابر محاسبه و معاملت سال نو با
مقدمان و دیسائیان حسب الطلب آمد ازانجا که رعایای آنجا از دد معاشی
فوج دار و پیشکار او اظهار نا رضامندي نموده درخواست فوجدار و عامل دیگر
داشتند حسب الاستدعای آنها بوالد راقم تجویز تعلقهٔ دهولقه نموده طلب
داشت چون دران ایام بنابر عارضهٔ جسماني که از دوسه روز ایشان را عارض گشته
قدرت بر مشي و قیام و قعود نداشتند عذر خواستند ثاني الحال که عذر مسموع

نه گشت بالضرورة رفته از معاملت پرگنه بر سبیل اختصار که نخواه توپخانه نه شود گفت و شنید نموده خلعت پوشیده آمدند روز دیگر مسود از راو تا عمله و فعلهٔ آنجا رخصت شد مبارز الملک آقا محمد امین بیگ ا از تغیر محمد سلمان به دیوانی نظامت و شیخ غلام حسین عرف مجاهد را از تغیر محمد امین بیگ داروغهٔ توپ خانه مقرر کرده بهریک خلعت و زنجیر فیل داد [illegible] کرد از تغیر فداء الدین خان نه محمد زمان ولد محمد امین بیگ و فوجداری برودة از تغیر حسین الدین بصدر الدین محمد خان و پلاد از تغیر علی مردان به فداء الدین خان تفویض نموده رخصت کرد چون خبر استقرار چوتهه مرهته و درمیان آوردن امر مصالحه باکنتهاجی معروض بارگاه فلک اشتباه گردید سه لک روپیه که بعنوان ترماهه مقرر بود و در سه دفعه بمدد موقوف حکم شد ازانجا که با مبارز الملک فوج گران و نوکران بیش قرار بودند حاصل محالات و پیشکش کفاف نمی کرد بنیاد اخذ و جرو مصادرات و احیای بدعت مذمومهٔ بیورة نمود - بازار ساعیان و خانه براندازان از خدا بی خبر را رونقی پدید آمد و محمد امین بیگ واله یار بخشي را با فوج بقدر تشخیص و تحصیل پیشکش و گرفتن ضامنی کولیان ضلع دریای مهی رخصت نمود *

آمدن اوداجي پوار مرهته و برانگیخته شدن غبار فتنه و فساد درضلع برودة و دبهوئي و رفتن برودة بتصرف پیلاجي گایکوار

ازانجا که چوتهه آن طرف دریاے مهی از طرف سیناپتي با پیلاجي گایکوار تعلق داشت واو از مدتي بنابر استقرار چوتهه مي کوشید درین ولا باجي راو مدارکار راجه ساهو اوداجي پوار را بصوبهٔ احمدآباد فرستاد که زد و خورد نموده چوتهه را بنام او قرار دهد و او در ضلع برودة در آمد پیلاجی نیز رسیدة فیمابین نزاع واقع شد و کار بمحاربه و مجادله انجامید - عبد النبي بیگ نائب

فوجداري دبهوئي محال جاگير برهان الملک که پیوسته با پیلاجي بر سر چوتهه آنجا بجدال و قتال مي پرداخت با اوداجي ساخته باتفاق آمادهٔ پیکار گشت و او را در قلعهٔ دبهوئي جا داده بدفعات جنگهای مردانه و کار زار رستمانه نمود بحسب تقدیر عبد الغني بیگ کشته افتاد، قلعهٔ دبهوئی بلا شرکت غیر بتصرف اوداجي در آمد کنتهاجي نیز درین بین از مسکن خویش رسیده شریک پیلاجي گردیده باتفاق محاصرهٔ دبهوئي پرداختند صدر الدین محمد خان که دران اوان بفوجداري بروده مبارز الملک رخصت کرده بود بر ساحل دریای مهي پیوسته از گذر فاضل پور عبره شده مي خواست شباشب خود را به بروده رساند - پیلاجي از آمدن و ارادهٔ او واقف گسته فوجي را بر سر راه تعین نمود و در عرض طریق سر و ریخته جمعي را کشته و خسته ساختند و اکثر رحل و ثقل بغه بتاراج رفت صدر الدین محمد خان جنگ کنان دران شب تار افتان و خیزان خود را به بروده رسانید و بمحافظت حصار و برج و باره خبردار گشت اوداجي را که مخالف پیلاجي و در قلعهٔ دبهوئي و قرب و جوار بود در مدافعه پیلاجي و کنتهاجي با خود همداستان ساخت و کسان او را در بروده گرفت پیلاجي و کنتهاجي بر هر دو مکان هنگامه آرائي نموده پیشتر از بیشتر نائرهٔ افروز قتال و جدال کشتند اوداجي صلاح حال و کشاد کار در اتفاق و طلب کومک از مبارز الملک دیده معتمدان خود را فرستاده پیغام نمود که اگر فوج بأین طرف تعین نمایند تا پیلاجي و کنتهاجي را باتفاق ازین ملک خارج ساخته آید و بنابر خاطر جمعي پسر خود را بطریق نواکه گروگان باشد میفرستم - مبارز الملک راضي باین معني گشت اوداجي انغد را و برادر خود را با پسر جهت استحکام و تشید مباني امور قرار داد و آوردن فوج باحمدآباد فرستاد و او بر نالاب کانکریه رسیده بعد دو روز ملاقي شده عهد و پیمان را بالمشافهه بمیان آورد مبارز الملک خلعت و اسپ بانغد راو و قریب صد دست خلاع به همراهیانش داده رخصت فرمود چون در هنگام تقرر پرگنهٔ دهولقه والد راقم قرار نموده بود که دلخواه فرقهٔ سپاه و مردم توپ خانه نه شود و آنچه بمعرض تحصیل در آید بلا

توقف و اهمال در سرکار می رسانیده باشند دربن ولا چون هنگامهٔ فرقهٔ توپخانه
که تقاضای شدید داشتند و وقت کار بود بالضرورة سه لک روپیه را تنخواه بر
دولقه نمود و نیز در همان ایام پرگنه دولهه بجاگیر آصف جاه بدستور سابق بحال
گشته و از نوشته‌جات و کلای دربار جهان مدار بوضوح پیوست موجب گرانی
خاطر مبارز الملک گردید میخواست که پرگنه را بی چراغ و ویران سازد لهذا
تنخواه رسالهٔ توپ خانه کرد والد راقم از دریافت ارادهٔ مافی الضمیر و خلف قرار
دا به ظهور آمد به مسود اوراق نوشت که برخاسته بیاید و مبارز الملک دولقه را
به شیخ غلام حسین داروغهٔ توپ خانه سپرد و او دین محمد متبنای خود را به
فوج داری آنجا فرستاد و دران سال مبلغ کلی تبعدی سوای جمع قرار و دادن
فودات و جارهٔ بجمع فلفل بکراسیه‌ها طریق استمراری که بدین صیغه نیز مبلغ
معتدبه گرفت و قریات جند بتصرف آنها رفت که در معنی فروختن بود
و بنام تنخواه توپ خانه باز پرس این امر نه شد - الحاصل چون قرار فرستادن
فوج بموجب درخواست اوداجی شد مبارز الملک محمد امین بیگ و الله یار
را که بعد از بندوبست ضلع رود مهی بقصد تشخیص جمالوار و پیسکش
زمینداران سورتهه در نواح دهندوقه رسیده بودند نوشت که معاودت نموده
بمقابله و مدافعهٔ پیلاجی و کنتهاجی باتفاق اوداجی شتابند - کنتهاجی از
دریافت این معامله کسنامتبنای خود را با فوجی بنام قزاقی وزدن گهی
و انسداد طرق رسیدن کاه و دانه بدور فوج که تعین شده می آید مقرر ساخت
و او در گرد و پیش نموداری نموده هر روز جنگ در گریز که خاصهٔ آن جماعه
است میکرد تا آنکه بر ساحل دریای و اترک جنگ صعب بمیان آورده
شکست فاحش خورده به سعی تمام خودرا ازان مهلکه بر آورده به طرف
برودہ راهی گشته حقیقت حال را در معرض بیان رسانید - پیلاجی و کنتهاجی
به عزیمت آنکه فوج ناظم صوبه شریک اوداجی نه گردد مقابلهٔ فوج را اهم
دانسته دست از محاصرهٔ دبهوئی کشیده با یلغار متوجه شدند و با فوج اسلام که
به قصبهٔ نریاد بقصد برودہ پیوسته بود رسیده نائرهٔ قتال و جدال را بر افروختند

محمد امین و اله یار فصبه را پس پست داده تایک هفته تنور حرب را گرم داشتند و خرابی بسیار درین هنگامه بقصبات و قریات کرد و پیش رسید - کنتهاجي بذریعهٔ فداء الدین خان فوجداري پتلاد که یک گونه تعارف با و بهمرسانیده بود بفرع باب مصالحت پرداخت و بنابر تقریر چوتهه خود سلسله جنبان گشت و او این معني را به مبارز الملک نوشته استمزاج نمود ازانجا که مقتضای وقت صرفه در برهم زدن با آن جماعة زیاده برین کنجایش نداشت مرخص ساخت - مومن خان از پتلاد به دریاد شتافته رفع قضیه نمود - کنتهاجی یک زنجیر فیل ماده تواضع فداء الدین خان نموده وداع کرد اوداجي از اعانت مبارز الملک مایوس گشته در قلعهٔ دبهوئي پای استقامت فشرده با پیلاجي بجنگ و جدال اشتغال نمود - صدر الدین محمد خان فوجدار بروده نیز به پست گرمي او که با یکدیگر عهدوپیمان را مؤکد بایمان ساخته بودند با معدود بمدافعت مي کوشید و با وجود نوشتن مبارز الملک نفع پذیر نمي گشت آخر الامر که چندی این معرکه بطول انجامید عهده برآئي را در خود ندید چون روی باز گشت نداشت باتفاق اوداجي بر آمده بمالوه شتافت و قلعهٔ دبهوئي و بروده بتصرف پیلاجي در آمد همدرین سال در هنگام وصال و ارتفاع غلات مبارز الملک بنابر بندوبست و گرفتن پیشکش بصوب او لکه سورتهه بر آمد و بار دیگر از زمیندار نوانگر لک روپیه بمعرفت صلابت محمد خان گرفت از انجا که در انفصال معاملات پیشکش حسن خدمت بظهور آورد مبارز الملک یک زنجیر فیل باو داد و هفدهم شهر رمضان مومن خان دیوان صوبه که از چندی بیمار بود در احمد آباد بقضای الهي در گذشت و از نگارش منهیان خبر ارتحال او در نزدیکي نوانکر بمبارز الملک رسید لهذا جهت تمشیت امور دیوانی علي وردي خان را که از حضور معلی بدیوانی فوج همراهي او تعین بود باحمد آباد رخصت کرد - بالجمله مبارز الملک بندوبست کنان و پیشکش گیران تاپور بندر و چهانیا که بر ساحل دریای شور و در اقصای اولکه سورتهه واقع ست و قلعه مستحکمی دارد و بنابر انبوهي و تراکم اشجار

مغیلان سوارۀ به صعوبت بد انجامی توان رسید به جنگل بری و خارسوزی پرداخته پیوست زمیندار آنجا تاب مقاومت در خود ندیده بکشتی در آمد و از راه دریا بمکان دیگر فرار نمود - چند ضرب توپ هفت جوش و اسباب و آذوقه که بنابر عدم فرصت نتوانست نقل نمود به ضبط در آمد مبارز الملک مقامات ورزید چون زمیندار رجوع نیاورد بانهدام قلعه بیلداران و کلنگ برداران تعیین ساخت که شاید از خرابی پناه گاه اندیشیده از راه عجز و انکسار در آید فائده مترتب نه گشت - ثانی الحال بصلاح صواب اندیشان بترمیم شکست و ریخت و تعیین موجدار امر نمود از استماع این معنی زمیندار رجوع گست و یک لک و بیست پنج هزار محمودی پیشکش نمودۀ بیرنمال داد - مبارز الملک طبل عود فرو کوفته برگشت در بین راه از انجا که پربات سنگه زمیندار هلود که در قوم خود باصالت و نجابت اشتهار دارد و سابق اکثر ناظمان بیشین ددو وصلت نمودۀ اند صبیۀ او را خواستگاری نمود و عروس را به اشکر طلب داشته در کلک ازدواج کشید و بنابر رعایت و مزید آبرو پربات سنگه را پیش کش معاف کردۀ به همراهی خویش باحمد آباد آورد پس از چندگاه خلعت و اسپ و جواهر دادۀ رخصت انصراف فرمود - چون جاگیرات اکثر امرایان و منصبداران ایستادگان درگاه معلی و متعین صوبه بدستور ایام بغی حامد خان مبارز الملک مصروف بود به کرات و مرات دانش این معنی بجناب اقدس معلی آمد و مکرر بوکیل بنابر وا گداشت تاکید شد چون اثر پذیر نگشته بود در عوض جاگیرات قدیم بلا شرط او که در صوبۀ پنجاب داشت حکم معلی صادر گشت که تن نمایند و هر یک بعذر رسد تنخواه در انجا گرفت - منصبداران متعینۀ صوبه که محروم ماندند روز بروز احوال آنها به عسرت و پریشانی فاقه کشی انجامیدۀ برخی بر طرف و اکثری برای تلاش پراگندۀ و جمعی که یارای روزی نداشتند بغان شب محتاج گشته بتدریج رۀ نوردی ملک عدم گزیدند - کنتهاجی و پیلاجی نائبان خودها را جا بجا بر چوتهه نصب نمودۀ با وطان شتافتند - کسذا متبقای کنتهاجی قلعۀ چانپانیر را که بر قلّه جبل شاهنیر بغایت منیع واقع است در تصرف آوردۀ مسکن خود قرار داد و اکثر اوقات مصدر شورش

و فساد گشته بصوب ملک مارواز تا جالور بتاخت و تاراج ترکتازی می نمود -
همدرین سال عبد الله نام ناخلف خضریار خان منصب دار که بهم صحبتی ضائع روزگاران و مخذولان طریق جهالت پیموده باداهای نا هنجار می پرداخت و از خوف پدر که مرد دیرینه ولایت زا بود بانفراغ خاطر و کشاده پیشانی درهم مشربان خود نمی توانست جوشید چون آفتاب عمر پدرش که بسر دیوار رسیده بود انتظار فرو رفتن بنقاب تراب پیوسته می کشید و ظهور آن که احدی راه بدان نبرده در پردهٔ غیب مستور است از انجا که الانتظار اشد من الموت گفته اند بوسوسهٔ ابلیس منسان از خدا بی خبر کمر قتل پدر بست و در انتهاز فرصت و بدست آمدن دابو می بود *

* بیت *

نخست موعظهٔ پیر صحبت اینحرف است
که از مصاحب ناجنس احتراز کنند

تا آنکه در اواخر ماه رمضان که پدرش طعام سحر خورده و هرکس بمقام خویش رفته در صدد استراحت بود که آن نبه روزگار با خنجر خونخوار بنقابی روی خود را پوشیده چون بلای ناگهانی بسروقتش در رسید خضریار خان هراسیده خواست که کناره گیرد که او چابکی نموده بدو زخم متوالی که بر پشت و پهلویش زد آن پیر مرد را از پا در آورد از انجا که هنگام کناره گیری چندی از شاگرد پیشه را خوانده بود آنها که مست خواب غفلت بودند بگوش شان نرسید اتفاقا غلام حبشی که بیدار بود وقتی درآمد که او کار خود را کرده می خواست بر آید حبشی بیگانه را در تاریکی شب بدان هئیت و اضطراب دیده شمشیری برو انداخت و کتفش را مجروح گردانید و آن بدبخت بتگ پا بیرون رفته بر بام خانهٔ پشت بدیوار داده خود را پنهان ساخت چون مشعل آوردند خضریار خان که زخمهای کاری داشت تسلیم شده بود و در ان وقت قاتل معلوم نه شد حبشی ظاهر ساخت که من اورا زخمی نموده ام بدین علامت می توان دانست بعد تفحص و تجسس چون صبح دمیده بود آن بی سعادت را در خانهٔ زخمدار یافتند و بچبوترهٔ کوتوالی فرستاده بتجهیز و تکفین او پرداختند سه روز کوتوال در زندان شدید داشته بزجر تمام به جهنم فرستاد *

* قطعه *

زنان باردار ای مرد هشیار ... اگر وقت ولادت مار زاینـد
از آن بهتر به نزدیک خردمند ... که فرزندان نا همـوار زاینـد

و در سال هزار و صد و چهلم عبدالغنی خان برادر مومنخان دیوان پیشین از پیشگاه خلافت و جهانبانی از انتقال برادرش بوالا رتبهٔ دیوانی صوبه بعطای خلعت فاخره سرافرازی یافته باحمد آباد رسید و مبارز الملک را دیده هفدهم شهر صفر المظفر دخیل کار گشت و اسد قلی خان فوجدار جونا گده باجل طبیعی در گوشه در حین استعمال که حالت خودرا متغیر یافت صلابت محمد خان بابی را بالاتفاق مقرر ساخته در گوشت و او سپرد شیر خان پسر خود نمود - چون خبر رحلت اسد قلی خان معروض بارگاه عز و جلال گردید غلام محي الدين خان پسرش از انتقال پدر بفوجداري آنجا سرافراز گشت و سند نیابت بنام شیر خان فرستاد بعد چندی لاش اسد قلی خان به شاه جهان آباد نقل نمودند *

آمدن جمنا جي برادر بالا جي راو مدار کار راجه ساهو حسب الطلب مبارز الملک بنابر استقرار چوتهه و موافقت نه کردن معاملت و بتاخت رفتن دهولقه و معاودت نمودن او

همدرین سال دفابر بعضی مصالح امور ملکی مبارز الملک ارادهٔ مقرر نمودن چوتهه باجي را و مدار کار راجه ساهو بخاطر آورده نوشت و او که پیوسته خواهان و جویای این امر بود جمنا جي برادر خود را با فوج سنگین برای استحکام بنیان قرار داد رخصت احمد آباد نمود و او به سرعت تمام راهی گشته در اندک فرصت بقصبهٔ دولقه دوازده کروهي بلده پیوست و جهت گزارش پیام اوداجی پوار را با جمعي از پندتان نزد مبارز الملک فرستاد و ازین طرف رای نتهمل

منشي جواب مسئولات اورا مشروط به شروط چند برد چون حسب المدعا صورت پذیر نه گشت جمناجي دست تطاول به نهب و غارت دواقه و قریات کشاد - از انجا که سکان قصبه اکثر سپاه پیشه اند جنگ صعب بمیان آمد چون از قدیم حصاری بدر آبادی نیست از چهار طرف مرهته مانند مور و ملخ یورش آورده بتاخت در آوردند و بیشتري قصباتیان بر سر ناموس و نام کشته و زخمي گشتند - آخرالامر مبلغ معتدبه بطریق کهدني گرفته دست از قتل و غارت کشید و وجه مقرر را در ایام معدود بمعرض ایصال در آورده از راه گودهره و دوحد روانهٔ مالوه شد و آن پرگنات و قلعه چاپانیر را متصرف گشته به کسان خود سپرد که تا حال دارند - مبارز الملک بنابر بندوبست و اخذ پیشکش به سمت زود و اترک بر آمده از نعل زمیدار مانده بیست هزار روپیه و از کولیان دیگر بقدر حالت و مقرری پیشکش گیران وبندوبست کنان بموضع بارنولي رسید درین بین خبر پیوستن کنتها جي که از آمدن جمنا جي یک گونه شبه داک بود به محمود آباد دوازده کروهي بلده استماع نموده بعزم مقابله بصوب محمود آباد کوچ کرده بموضع کونه مودیج دائرہ داشت که وکلای کنتها جي رسیده گفت و شنید چوتهه بعمل آورده رفتند - کنتها جي به ضلع سورتهه راهي گشت و مبارز الملک عطف عنان نموده باز متوجه بندوبست و تنبیه و تادیب کولیان و گرفتن ضامني عدم تمرد و عصیان و ترک قطاع الطریقي همان ضلع گردید کولیان از صدمات افواج که بر دو رویهٔ ساحل دریای و اترک مساکن آنجماعته را بتاخت در مي آورد رو بفرار نهادند و قریات آنها بآتش قهر سوخته شد آن روبه صفتان همه جا گریزان و از سایهٔ خویش هراسان باعیال و اطفال و رحل و ثقل در نزدیکي موضع مهکال معمولهٔ پرگنه پیلود که جنگل و بیشهٔ صعب دارد و طائر اندیشه دران پرو بال مي انداخت پناه بردند بهادران شیر شکار همه جا پئي آنها را برداشته بدان بیشهٔ سهم گین در آمده درمیان گرفته جمع کثیر و جم غفیر را علف تیغ خارا شگاف گردانیدند و نقش واقعي در ان ضلع نشست که تا اکنون در آن فریق قتل و کوشش آنروز ضرب المثل است مبارز الملک ممر خاطر وا پرداخته بسمت موراسه و احمد نگر راهي

گشت و بندوبست متمردان آنجا و ساحل رود سابر قرار واقعي نموده باحمد آباد مراجعت فرمود - همدرین سال فرمان و الا شان مصحوب محمد جعفر گرز بردار و حسب الحکم مقدس معلی دروا گذاشت و عدم مزاحمت پرگنه دواقه و سروج و جموسر و مقبول آباد که در جاگیر آصف جاه بدستور سابق از روی مرحمت بحال گشته ورود فرمود مبارز الملک بضابطهٔ معین شرائط استقبال و آداب پرداخته گرفت اما نظر برکمی مداخل و افزونی مخارج و موقوفي وجه درماهه سه بندي از حضور انور با وجود رسیدن عمال آصف جاه به عمل در نیاورد و میر اسمعیل نامی از جانب غلام محي الدين خان فوجدار سورتهه بنام تنقیح معاملات آنجا که شیر خان بابی متعهد بود از حضور رسیده ارادهٔ مداخلت داشت بنابر پاس خاطر صلابت محمد خان به سفارش مبارز الملک بعنوان اجارهٔ نیابت فوجداری آنجا به شیر خان بحال ماند *

رویداد هنگامه بندر سورت و برآمدن بهرام خان متصدي آنجا بنابر رنجش عمدة التجار ملا محمد علي ولد ملا عبد الحي ابن ملا عبد الغفور و طغیاني آب دریای تپتي

همدران ایام عمدة التجار ملا محمد علي از ممر وفور زرداری دست از روية آبا و اجداد خویش باز داشته بخیالات دور از کار که موجب خرابي او شد افتاد شرح این مقال بر سبیل اجمال آنکه اورا خواهش بنای مکانی مستحکمي قلعه دستور و مرتب داشتن سرانجام و مصالح جنگي بخاطر خطور نمود - چندي به تعمیر جزیرهٔ پریم که در دریای شور قریب بندر گهوگه واقع است پرداخته حصاری و برج بارهٔ اساس انداخت و مبلغی بصرف در آورد و مردم را از هر جا و مکان ترغیب و تحریص به سکنای آنجا کرد جمعي فراهم آمده سکونت ورزیدند اما از آنجا

که آن جزیره حشرات الارض بیشتر داشت خصوصاً افاعي که آنجا را جزیرهٔ ماران توان گفت چندی ضائع شدند ما بقي جاني بسلامت بدر بردند هرچند به تدبیر دفع آن کوشید فائدهٔ مرتب نه گشت لهذا دل کنده شده موضع اتهوه نیم کروهی بندر سورت بر لب رود تپتی را بنظر آورده بنای حصاری گذاشت بهرام خان مانع آمد عمدة التجار بروز زرداري و غروری که بهم رسانیده بود رنجیده کمر بر عزل و اخراج او بست و نمیده اندیشیده نزد بیلکر بیگ خان قلعهٔ دار رفته بر اخراج بهرام خان و متصدی گري به تیغ بیگ خان برادرش ترغیب نموده در نظرش جلوه داد بیلکر خان اول ازین معني سر باز زده ابا و امتناع نمود بالآخر به سماجت عمدة التجار که عرق طمع به حرکت آمد بنابر سر انجام و انصرام این کار بیست و پنج هزار روپیه نقد و سرب و باروت درخواست نمود - عمدة التجار رسانیدن خواسته ها را پذیرفته در آمده جمعي از فوج سپاه را نوکر ساخته نقد و جنس را محمول کشتي نموده از راه دریچهٔ قلعه که جانب دریا است رسانید تیغ بیگ خان باظهار اینکه نقل سند متصدیگری رسیده توپ اندازي بدربار که مکان حاکم نشین است آغاز کرد عمدة التجار نیز در شهر مورچال بندی کرده بمعاونت تیغ بیگ خان برخواسته بجنگ توپ و تفنگ در پیوست چندیکه نائرهٔ جدال و قتال افروخته گشت تجار و سکنه که جان و مال شان در معرض تلف در مي آمد و چه باشارهٔ عمدة التجار که راس و رئیس آنها بود باتفاق درمیان آمده قرار دادند که حقیقت حال را بدرگاه گیتی پناه معروض دارند سند مجدد بنام هرکه صادر شود بی ممانعت دخیل باشد و تا رسیدن جواب بهرام خان دست از منازعت کوتاه ساخته دربار را خالي نموده در باغ بیگم واقعهٔ اندرون حصار عالم پناه استقامت ورزد از طرفین این معنی بکفالت تجار و اعیان مسجل گردید بالضرورة بهرام خان بباغ رفت تیغ بیگ خان داخل دربار گشته به تمشیت مهام و متصدیگري و حکومت پرداخت همدران اوان دریای تپتی طغیاني نموده در معمورهٔ بندر در آمد و کشتی ها در کوچه و بازار تردد نمودند اکثر مردم از خوف جان بر پشت بامهای عمارات مرتفع و درختان پناه بردند و مال و جان بیشتری کانوا

می المغرقین گردید تا سه شبانه روز بدین حالت ماند بهرام خان بانی جهت مسلمین و نخود بریان برای هنود در کشتی ها بار کرده به باقی ماندگان نامها و شاخ درختان می رسانید و بعد دو روز دیگر کمتر ازان آب آمده یک شبانه روز ماند و در سال هزار و صد و چهل و یک مبارز الملک امینی و فوجداری پتلاد از تغیر فداء الدین خان به جوانمرد خان بابی و فوجداری کری از تغیر شیخان میر فخر الدین و فوجداری کرد از تغیر محمد زمان بهمت دل خان مقرر ساخته به تعلقات رخصت فرمود از انجا که تشخیص و تحصیل پرگنه حویلی احمد آباد بضمیمهٔ فوجداری کرد بهمت دل خان تفویض یافته بود و اورا با مقدمان و رعایا موافقت نشد لهذا فرار نموده کناره گیر گشتند و کار تشخیص و تحصیل مهمل و معطل ماند چون والد راقم را از هنگام تعلق بودن پرگنهٔ حویلی در عهد سلطنت حضرت خلد منزل که در جاگیر بادشاهزاده جهان شاه بهادر بود و دانا از حسن سلوک پیوسته راضی و شاکر از خارج این معنی به مبارز الملک واضح و لایح گشت لهذا تکلیف نمود که روزی چند دربارهٔ تعین پور اقامت ورزیده مقدمان و رعایا را طلب داشته باتفاق همت دل خان باصلاح پردازند مقارن روز و شب در آنجا مانده مقدمان را طلب داشت و رد و بدل تشخیص درمیان آورد تا آنکه روزی والد هنگام شام برای گزارش و اظهار معاملات پرگنه نزد مبارز الملک آمده بود در حین گفت و شنود بی تقریب مبارز الملک راقم و برادرم محمد اسمعیل را قریب دو ساعت از شب گذشته طلب داشت و خلعت فوجداری و امینی پرگنه حویلی براقم و برادرم را خلعت کروڑئی نظامت مع حال کنوه پارچه سایر و نخاس و دارالضرب داده رخصت نمود روز دیگر بتقدیم امور سرگرم کار گشتیم پس از انقضای مدت یک ماه کار تشخیص پرگنهٔ سورت اجرا پذیرفت مبارز الملک بعزم بندوبست ضلع دریای مهی برآمده بر تالاب چندوله نزول نموده چندی بنابر آمدن سپاه و سرانجام توپ خانه معاملات داشت که درخواست اضافه ده هزار روپیه بر پرگنه حویلی نمود - والد راقم ظاهر ساخت که امسال در پرگنه گنجایش اضافه نیست اگر تکلیف نه شود سال آینده اضافه نمایان خواهد آمد چون دران

وقت زر مطلوب بود گفت بصیغهٔ فوجداري سرانجام دهد در فوجداري بدون اخذ و جبر و مصادرت به عمل نمي توانست آمد انکار نمودند که مردم آزاري از من نمی تواند شد ازانجا که مسیت ایزدی از افعال ناشایسته و اعمال ناپسیدیدهٔ خلق بتعذیب آنها پیوسته بود ایشان استعفای تعلقات کردند ز نبیل خان از همراهیان مومن خان دیوان بینیین که فی الجمله در مراجش قساوت و غلظت مخمر بود باضافه ده پانزده تعلقات را متعهد شده گرفت و او انواع ظلم و تعدی برعایا و برایای پرگنه و سکنهٔ پورچات نموده مبلغها بجبر مصادره کرد چنانچه گرزها و معبرها را باجارهٔ مردم خدا نا شناس داده گرفت و گیر مي نمود چون در سالی یک دفعه و دو دفعه بیوره که گاهي بصیغهٔ رسد تجارت و گاهی به عنوان سر شماری و خانه شماری گرفته مي شد فرقهٔ بواهیر جماعه خورد و بیشتری به تجارت جهازات و اطراف ممالک اشتغال داشتند و صاحب ثروت وجه بیوره که جبرا قهرا بر انها معین مي گشت طوعا و کرها بادای آن مي پرداختند حسن نامی آهن فروش از آن جماعه که به سعایت و خانه بر اندازی گروه خود اهتمام کلي داشت و از دستش آن فریق به ستوه آمده بودند اتفاقاً هنگام شبي که بخانه اش میرفت در عرض راه کشته افتاد ورثهٔ مقتول نسبت قتل را سر گروه خودها نمودند بداندن مبارز الملک سر گروهان و تجاران عمدهٔ آنها گرفته قید فرمود و بضرب و شکنجه سه لک روپیه مصادره مقرر کرده محصلان غلاظ و شداد به تحصیل تعین نمود - چنانچه یکی از سر گروهای آنها بزیر شلاق هلاک شد و بدادن نقد و فروختن جنس و اثاث البیت و ما یعرف ابروا دمه موجب پریشانی و خرابي حال آن فرقهٔ گردید - عمدران اوان که مبارز الملک بر تالاب جندوله مقامات داشت خبر رسید که جوانمرد خان فوجدار پتلاد که بر موضع بالور سواری نمود و جنگ تیر و تفنگ دمیان آمد از قضا گولهٔ بندوق بر ران چپ او رسید و زخمي گشت و پس از تاخت آنجا بقصبهٔ پتلاد آمد - از انجا که پیمانهٔ عمرش لبریز گشته بود بعد چند یوم در گذشت و لاش اورا بنابر دفن در مقبرهٔ آبا و اجدادش که در نزدیکی عیدگاه بلدهٔ است آورده اند. صلابت محمد خان برادر مهین او پس از سپردن بخاک

قرین اندوه و ملال در خیمهٔ خویش تقاعد ورزیده بماتم و سوگواری پرداخت بعد مضی ایام ثلاثه مبارز الملک چنانچه رسم است بتعزیة و استمالت او رفته خلعت و شمشیر و جمدهر و اسپ (۱) تیپچاق و به سردار محمد خان عوزانی نیز خلعت و اسپ داده بهمراهی سواری هردو را بخیمهٔ خود آورد و متصل بسراپردهٔ خویش خیمه برای بودن آنها نعین ساخته روزی چند نزد خود نگاهداشت و حسب الاستدعای صلابت محمد خان تجویز دامهای منصب و جاگیرات بنام کمال الدین پسر مهتر بمنصب هفتصدی ذات و خطاب جوانمرد خوان و پرگنهٔ سمی و مونچپور و محمد انور پسر دوم منصب پانصدی ذات و خطاب بهادر خان و فوجداری رادهن پور از انتقال پدر نوشته داد و کوچ نموده بموضع کیمی معمولهٔ حویلی بروهی بلده دائره نموده ایام معدود مقام فرمود از آنجا که سرانجام خانگی مبارز الملک بنابر نارسائی کار پردازان خاطر خواه صورت نمی گرفت بمطالعه جهت اصلاح کار خلعت میر سامانی بوالد و نیابت به راقم مقرر ساخته کوچ کرد و قصبهٔ دوبار منزل گشت مقدمان عملهٔ و فعلهٔ پرگنه پتلاد که رسیده بودند بنابر تخفیف معاملت آنجا مقامات واقع شد چون پتلاد را جوان مرد خان بالمقطع بر ذمه خویش داشت دریں ولا که او در گوشت رای کشور داس پیشکارش ادای وجه اجاره را بعهدهٔ خود گرفته رخصت شد و مبازر الملک کوچ بکوچ بر لب دریای مهی دائره نموده بر موضع بهادر وه تعلقهٔ سردار سنگه زمیندار سواری فرمود فوج اسلام از چهار طرف یورش آوردند چون مکان قلب است تمام روز جنگ توپ و تفنگ ماند هنگام شام * بیت *

چو سلطـــان شب تخت شاهی گرفت
جهـــان را ز مـــه تا بمـــاهی گرفت

مبارز الملک در همان میدان خیمهٔ جلو برپا نموده فرود آمد روز دیگر که سلطان خاوری از افق مشرقی علم زرین به تسخیر مملکت نیم روز بر افراشت بهادران کمر همت به یورش و تاخت آنجا جست بسته مهیا شدند که پیغام اطاعت و انقیاد

---

(۱) تیپچاق لغة ترکی بکنایه اسپ چاق و فربه را گویند ۱۲ *

داشت و اهل حرفه و دیگران آمده آباد شدند و در اندک فرصت غریب رونقی در آبادی بظهور آمد و اموال جهازات خود را در آنجا فرود آوردن مقرر کرد و جهت رسم و ضابطه آدم متصدی در آنجا رفته سیاهه می نوشت آراستگی بندر سورت روز بروز شکسته گردید از آنجا که والد راقم را ارادهٔ حج بیت الله الحرام زاد الله شرفا و تعظیما بخاطر خطور نموده تصمیم یافت بنابر حصول اجازت و تقرر نیابت امینی کتره پارچه بنام راقم به مقرب الحضرت و الخاقان بهروز خان که وسیلهٔ عرض و معروضه بود نوشت و او به عرض اقدس رسانیده احکام و الا بنام دیوان صوبه در باب دخیل داشتن نائب و بنام متصدی بندر سورت جهت عدم مزاحمت حاصل ساخته فرستاد اما مبارز الملک وعدهٔ سال آینده نموده رخصت نه داد و بارادهٔ لائق [1] عایق گشت و در سال هزار و صد و چهل و دو مبارز الملک بنابر ظلم و تعدی زنبیل خان که ازحد تجاوز کرده و طشت بد نامی از بام افتاده بود تغیر نموده به شیخ مجاهد داروغهٔ توپ خانه و نیابت به دلیل الله منبذائی او و کوتوالی بلده از تغیر محمد اشرف به شیخ محمد فاضل جماعته دار تفویض نمود و پس از انقضای ایام برشکال و ارتفاع و [2] حصاد غلات که هنگام فوج کشی رسید بر آمده بصوب کولوا راهی گشت بهادر سنگه زمیندار سیهور رجوع آورده پیشکش ادا نمود و چندی همراهی گزیده رخصت شد مبارز الملک همه جا پیشکش گیران بموضع مادهو پور در نواح جونا گده پیوسته آنجا را تاخت در آورد چون مکان عمده بود غنیمت بسیار بدست آمد همدران ایام بنابر محاسبه پتلاد که سابق در عهدهٔ فداء الدین خان که دیوان ولا پس از ارتحال مومن خان دیوان چون آن خطاب در عهد حضرت خلد مکان از پدرش بود سرافرازی یافته با مبارز الملک کار بنا خوشی انجامید و از نوکری بر طرف گشت و از اثنای راه جدا شده باحمد آباد آمد و بموجب نوشتهٔ مبارز الملک که در شهر نباشد عازم دار الخلافته گردید بالجمله مبارز الملک از مادهو پور بقصد گرفتن پیشکش

---

(۱) عائق باز دارنده *

(۲) حصاد بالکسر و الفتح درودن ۱۲ *

زمیندار کهچ که نیمابین سرحد گجرات و صوبه تهته واقع است و زمیندار آنجا به و فور تعلقات و قریات و افزونی مداخل و متانت حصار بهج که مشحون از لوازمهٔ توپ خانه و مصالح جنگی و سر آمد زمینداران این ملت و اسپان کچهی که شهرهٔ آفاق است دران سر زمین پیدا میشود راهی گردید زمیندار از وقوف قصد مبارز الملک پیشتر از ان که در تعلقه او در آید وکلاء فرستاده تا ده لک محمودی پیشکش قبول می نمود که از جائیکه رسیده باشند معاودت نمایند پذیرا نشد بعضی زمینداران که داوی یک گونه [۱] تعالی و دعوی هم چشمی داشتند به نمودن باغهای سبز و مبلغهای کلی برهم زن کار گشتند که تا یک توجه خاطر خواه صورت خواهد بست ۰ چون از بیابان شور زار که باصطلاح گجراتیان رن گویند و بمسافت بیست و پنج کروه نهادن است بی آب و علف مردم خوار هوش ربا ＊ نظم ＊

در ان وادی نحس و صحرای شوم ‌ ‌ ‌ غزال است غول و همانست بوم

زمینش ز گوگرد بی آب سر ‌ ‌ ‌ هوائی ز دوزخ جگر تاب تر

از ممر طمع صعوبت و دشواری راه که بومیان و واقف کاران این مرز [۲] بوم ظاهر نمودند عزم را تصمیم داد ＊ ＊ بیت ＊

رنج راحت دان چو مطلب شد بزرگ ‌ ‌ ‌ گرد گله توتیای چشم گرگ

و جمیع مراتب را سهل انگاشت که بزرگان گفته اند ＊ ＊ مصرع ＊

تا برده رنج گنج میسر نمی شود

هر کسی فراخور استعداد آذوقهٔ آب برداشته بقدر آسایش سر شب که سایبان نیلی دربیش طاق چرخ [۳] مقرنس کران تا [۴] کران کشیده گشت باراده عبور [۵] چول کوچ

---

(۱) نقار خشم باک ۱۲ ＊

(۲) بوم زمین شیار نکرده و جاو مقام و منزل و ماوای را گویند ＊

(۳) کران بفتح اول بر وزن امان بمعنی کنار که مقابل میان باشد و بمعنی انتها هم است برهان ＊

(۴) مقرنس باول مضموم و ثانی مفتوح عماریکه آن را نقش کرده باشند و در فرهنگ ابراهیمی بمعنی بنای مدور که بنردبان بالا توان رفت برهان ＊

(۵) چول بضم میم فارسی بر وزن غول بیابان و جای باشد خالی از آدم ۱۲ ＊

کرده صبحي بآنطرف پیوست باوجود آن کار بسیاری از تشنگي بهلاکت انجامید و ازانجا که فریات تعلقه بهم نگر پیش آمدند دست به تاخت و تاراج کشاده آتش داده بنزدیکي حصار دائره نمود و مورچال تقسیم کرده بمردم کاری سپرد - و توپ خانه را نصب فرمود از جانبین ده توپ اندازي شبانه روزی تنور حرب را گرم ساختند هرچند زمیندار وسیلهٔ صلح مي انگیخت اما از محال طلبي فایده بر ان مترتب نمی گشت لاچار او نیز قریات اطراف و جوانب را ویران و اتش داده اثری از دانه و کاه باقی نگذاشت و هر روز سواران خوش اسپه فراهم را بیرون فرستاده طریق رسیدن غله و کاه را مسدود نمود از انجا که جهت آوردن دانه و کاه و هیمه و سائر ضروریات اردو که باصطلاح هند کهی گویند بمسافت بعیده بالیست رفت مبارز الملک فوج سنگین تعین می نمود اکثر اوقات سواران زمیندار آگهي یافته در تنگنای کوهستان زدن و بردن از انها مي پرداختند و بدفعات بنابر گفت و شنود معاملت بخدیعت زمیندارانه بهانه پردازي نموده مقدمه را طول می داد ، قریب یکماه و نیم که بدین منوال منقضي گشت قلت کاه و دانه در لسکر بدرجهٔ اتم پیوست و احوال لسکریان و چار پایان یوما فیوما تباه گردید اکثر گاوان توپ کشی و ستوران بچراگاه عدم شتافتند درین اثنا خبر تغیری صوبه از نوشتهٔ جات وکلای دربار جهان مدار دریافت نمود بالضرورة دست از محاصره کشید از راهي که بصوب رادهن پور و شور زار کمتر داشت طبل عود فرو کوفته برادهن پور رسید بنابر استمالت و تعزیته متعلقان جوان مرد خان که درانجا بودند خود رفته به دلجوئی باز ماندگان پرداخته باحمد آباد آمد - همدرین سال نوزدهم شهر صفر سید عقیل خان که به منصب سه هزاری ذات هزار سوار و بفوجداری گودهره سرافراز بود باجل طبعي در گزشت و بیستم شهر ذیقعدة الحرام قدوة الواصلین شاه علي رضا سرهندي بجوار رحمت ایزدي پیوست و در صحن خانهٔ مسکن خویش که در عهد سلطنت جهاندار شاه از منازل نزول یافته بود مدفون گردید *

کشته شدن جمعي از بواهير جماعۀ کلان در مسجد جامع و گرفتاري شيخ عبد الله از ان جماعة که از مدت سی سال از گوشۀ انزوا بر آمده در ان مجمع حاضر گشته بود

از انجا که بنابر محاصرۀ بهم لکرلشکریان عسرت کشیده بودند و طلب های سابق و لاحق افزوده هنگامه تقاضای سخت درپیش کردند مبارز الملک برای رفع شورش سپاه تدبیر گرفتن بیوره از رعایا و برایا که بدفعات پیش ازین به عمل آمده بود وجهي را مقرر کرد چون از ابتدای سنوح این بدعت نا مرضیه و شیوۀ نا پسندیده بر قوم بواهیر جماعۀ کلان که اهل سنت و جماعه اند سوم حصه از انچه بر گروه هنود قرار میگرفت معین بود محصلان تحصیل تعین شدند چون خبر تغیری واقعی بود بنابران جرأت نموده و به هئیت اجتماع فرقۀ بواهیر در ظاهر باظهار عرض پریشاني احوال و عدم استطاعت ادای بیوره که مکرر واصل شده و در باطن بتصور آنکه چون خبر عزل بحد تیقن و تواتر پیوسته مبارز الملک از ملوای عام اندیشنا کگشته ازین تکلیف در گذرد در مسجد جامع فراهم آمدند اتفاقا شیخ عبد الله نامي از ان جماعه که از دنیاداري گذشته و ملبس بلباس فقرا و کسوۀ مرتاضان بود گویند که از مدت سي سال در گوشۀ خانه انزوا گزیده از معاشرت و مخالطت خلق نفرت داشت از انعقاد اجماع امت آگاه گشته حاضر شدن را در ان جمع از حسنات و مستحبات شمرده تخلف و تقاعد را در چنین امر خیر از سیئات پنداشته مجمع را بتشریف خود مشرف ساختند و زبان را به هذیان و هرزه کشوده فصلی از مزخرفات چند بگوش حاضران رسید - آنجماعه قدوم شیخ را که بَغتَةً بعد سپري شدن چندین سال انزوا از تائیدات غیبي و الهامات لاریبي شمرده جمعي دیگر که دخلي باین کار نداشتند في سبیل الله داخل اجماع شده سخنان بیمغز پریشان شیخ مزور را حمل برکشف

و کرامات نموده در صدر مجلس جا دادند و کمر متابعت بر میان جان چست بسته و غاشیهٔ اطاعت بر دوش کشیده فرمان بزیر گشتند شیخ زرّاق که این چنین روزی را بدعاهای نیم شبی و سحری پیوسته خواهشمند بود ریش را پرباد کرده یال بست و بشارت امداد جنود عیبی داده باغوا و اضلال آن گروه پرداخته میفرمود که همین دم معزول را که موجب ایذا و اضرار ست اگر از شهر بیرون نرود گرفته می آرند این حکایت که حکم نفط بر آتش داشت آن بیخردان سست اعتقاد باور نموده چون خروس بی محل در جوش و خروش در امده متفق اللفظ به تسویلات شیخ سالوس گندم نمای جو فروش همداستان و بدان ترانه مترنم گشتند و یکدیگر را بطریق بشارت آگاه ساخته گفتند که *مصرع*

از کرامات شیخ ما چه عجب

از سنوح این سانحه مبارز الملک عبد الغنی خان دیوان صوبه و ابو المفاخر خان صدر و عبد الاحد خان قاضی و امانت دار خان بخشی وقائع نگار و هادی خان سوانح نویس را که از تغیر کبیر علی خان مقرر شده بود نزد خود طلب داشته مصحوب شیخ فتح الله برادر امانت دار خان مکرر پیام ملایمت آمیز نزد شیخ فرستاده گفت بنابر پاس خاطر ایشان وجه ذمهٔ بواهیر را معاف نموده این جماعه بفراغ بال بخانهای خود بروند هر چند اظهار تملق و ملاطفت مرة بعد اخری و کرة بعد اولی شد خشونت و درشتی و تشدد شیخ مضاعف گردید تصور آنکه سخنان زورش اثر بخشیده و نیر مراد بهدف اجابت رسیده در پیرهن نه گنجید و نفس خبیثش بر عقل نفیس غالب آمد از راهٔ عجب برمزهٔ اشارهٔ ابرو و حرکت ریش بآن جماعة ظهور کرامت و خرق عادت وا نمود و بزهر خند های زیرلبی گره برابر و زده به سخت گوئی شهیق و نهیق بر کشیده سر که افسانی اغاز نمود و در پاسخ لاطائل و مهمل چند از نگرفتن بیورهٔ از دیگران و خالی نمودن شهر گفت و بدین شعبده می خواست که گروه هنود هم فراهم آیند و حقی بر انها نیز ثابت ساخته مطیع و منقاد خود نموده مقتدا و مصدر هنگامه باشد - مبارز الملک بعد اتمام حجت اله یار بخشی را با جمعی از سوار و پیاده مقرر

نمود که کوچها و شوارع طرق آمد و شد مردم و در آمدن ان مجمع را مسدود سازند و نگزارند که احدی ازان جماعه و غیری در مسجد در آید و از قلعه بهدر سوار شده سه دروازه میدان گذشته بود که چندی از جهال عوام کالانعام بل هم اضل آنجماعه که (۱) کلپتره ولاف و گزاف شیخ رائی را براستی در دل جا داده چون نقش کالحجر برلوح سینه مرتسم ساخته بودند از مشاهدهٔ رسیدن فوج به پشت گرمي جنود غیبی پیشدستی نموده بر پشت بام های دکاکین راستهٔ بازار بر آمده بانداختن خشت و سفال دست جرأت کشودند - الله یار بفاو تادیب به همراهیان امر گرفتن و بستن آنها نمود دمجرد گرفتن و بستن چندی دیگران از امداد جنود غیبی مایوس گشته کرامات گوئی شیخ را برطاق نسیان نهاده راه فرار پیش گرفتند - * بیت *

ز شهری مجوقوت لشکري   شماره چگونهٔ کند اختری

و اکثری که فراز بام و دروازهٔ مسجد و راسته چشم به نظاره کشاده بودند برفافت فراریان بدر رفتند شیخ که در محراب بمخصوصان نسسته بود با شرذمهٔ قلیل ماند که الله یار بجلدی و چابکی امر به ضبط دروب مسجد نموده مردم را جهت دستگیر ساختن شیخ و رفقایش بدرون فرستاد و آنجماعه سپر ممانعت برسر و دست مدافعة در پیش نمودند جمعی از یمن مقدم شیخ گوشه نسین بمطمورهٔ نیستي انزوا گرفتند و برخی خسته گشتند و جوی خون در مسجد جاری گشت بقیة السیف خس بدهان گرفته رهائي یافتند و شیخ با چندی از معتبران و رئیسان آن قوم اسیر پنجهٔ تقدیر گردید و کرامت و شیخیت سلب گشت و به نحوست شیخ اضعاف آنچه بایست داد بران جماعه مقرر شد و به اسرع اوقات بمعرض ایصال در آمد - * بیت *

چرا آن کند عاقل هوشمند   که از کردهٔ خویش بیند گزند

---

(۱) کلپتره بفتح اول و بای فارسي و تای فرشت و سکون تای فوقاني سخنان بیهوده و زبون و بیمعنی ۱۲ *

ازان روز دیگر کسی را جرأت اجتماع بر اظهار احوال نمي شود واین واقعه در چار دهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد چهل و سه رویداد - مبارز الملک عبد العزیز خان را از تغیر حسین الدین کوتوال بلده ساخت و از پیشگاه خلافت و جهانبي راقم بمنصب هفت صدی ذات و یک صد سوار بخطاب حسین محمد خان سرفرازي یافت •

کشته شدن اودیکرن دیسائي بیرم گام و بر آمدن مبارز الملک بعزم مقابله با مهاراجه ابهي سنگه و درگزشتن صلابت محمد خان از جهان فاني

از سوانحات این سال کشته شدن او دیکرن دیسائی مدارکار بیرم گام است بیان این مقال آنکه علی نام برادر دراب محمد تانک قصّباتي آنجا بنابر امری با و خصومت بهم رسانیده بود فرصت یافته هنگام شبی بزخم جمدهر کشت صلابت محمد خان از استماع این قضیه چون نیابت فوجداري آنجا بدو تعلق داشت در بلده بود بنابر تنبیه و تادیب قصباتیان از مبارز الملک رخصت گرفته بموضع باری آن طرف دریای سابر برای فراهم آوردن سپاه رفته متوقف گشت از قضای آسماني بعد دو روز قریب پاسی از روز بر آمده هیضه نموده مَجاوِرَةً درگزشت اتفاقاً مبارز الملک همان روز پیش از رسیدن خبر فوت او در ظاهر عزم بیرم گام را دست آویز نموده در ضمن برای استعداد و سرانجام مدافعه مهاراجه که در جالور رسیده بود دفعةً بی تقریب جریده سوار شده از دریچۀ باغ بهدر که مشرف بر دریاست با معدودی از مخصوصان که حاضر بودند بر آمده بفرودگاه صلابت محمد خان رسید و حالت او را برای العین مشاهده نموده قرب گنبد اعظم معظم نزول نموده خیمه و سرا پرده و سپاه

بتعاقب یکدیگر امده فرود آمدند چون حیات و ممات صلابت محمد خان مشخص نه گشته بگمان سکهٔ هنگام شامی در شهر آوردند چون کار از تدبیر و علاج گزشته و وقت رحیل رسیده بود فائدهٔ مترتب نه گشت مبارز الملک روزی چند که سپاه و اسباب و آلات نبرد را سرانجام داد خبر وصول مهاراجه را بپالن پور بفنجاه کروهی بلده شنیده کوچ نمود در نزدیکی موضع کالی دو کروهی جانب شمالی بلدهٔ آن طرف رود سابر مقابل سر راه حودهپور معسکر آراست - و مجمله چهار هزار سوار و همان قدر پیاده برقنداز جماعه بکسریه و عرب پانصد سوار و هزار نفر پیاده با محمد امین بیگ و الله یار بخشی نزد شاهنواز خان بسرش به حفظ و حراست بلده تعین نمود و قریب هفتصد ضرب توپ از خورد و کلان و قریب هزار جزایر و مقدار دو هزار من سرب باروت و مصالح ضروری توپ خانه بر دور لشکر زنجیربند نموده مترصد و منتظر مهاراجه رزم طلب نشست دران هنگام جمعی از خیر اندیشان که راه سخن داشتند استفسار نمودند که پیوسته استعفای صوبه بحضور نوشتن و اظهار بیزاری نمودن الحال که منصوب می آید آمادهٔ مدافعه و مقابله شدن را چه منظور است پاسخ داد که آنچه در معرض بیان آمد واقعی است از انجا که مبلغهای خطیر طلب سابق والحق سپاه باد رفته طاقت ادا و عهده برآئی آن ندارد و دیگر ارکان حضور در جناب اقدس بعضی سخنان نامناسب نسبت بمن عرض کرده اند بالفعل منصوب با همراهیانش از اسلام بیگانه اگر کشته شوم از تقاضای سپاه خلاص و بدرجهٔ شهادت فائز میگردم و اگر قضیه منعکس گردد جمعی از کفار را کشته خواهم بود بر تقدیریکه فتح آسمانی ست مرا درین صوبه بودن نیست و سوای کشته شدن یا مظفر گردیدن وقوع امر دیگر را خیر خواهی دانسته باور نخواهند کرد که مرا بجز ظهور یکی ازین دو صورت شق ثالث مدعا نیست همدران اوان میر اسمعیل بنیابت غلام محی الدین خان بفوجداری جونه گدهه شتافت و دخیل کار گشت و شیر خان بر آمد *

صوبه داري مهارجه ابهي سنگه و رسيدن به صوبه و وقوع جنگ صف ميان منصوب و معزول و صلح نمودن بايکديگر و روانه شدن مبارز الملک و ديواني عبد الغنى خان و طالب علي خان و نيابت عبد الحسين خان

چون انچه مرکوز خاطر ملکوت ناظر حضرت اقدس و باعث عطاء مبلغهاى خطير بوده از مبارز الملک تمشيت نپذيرفت و نالش گرفتن بيورها و مصادرات و گرفت گير رعايا و برايا بدرگاه معدلت پناه مکرر معروض گشت و بنابر امرى با امير الامرا صمصام الدوله که رتق و فتق مهمات سلطنت بکف اقتدار داشت نقارى (١) بميان آمد و به سبب موقوف گشتن در ماهه رساله متواتر عرايض مبارز الملک که مشتمل بر استعفاى صوبه بحضور ميرسيد مزاج مقدس را ازو منحرف ساخت و براى متوسل ساختن باخود مهاراجه ابهى سنگه راجه جودهپور را که باعتماد الدوله مربوط بود از پيشگاه خلافت و جهانباني بعطاى خلعت خاصه و جواهر و يک زنجير فيل و هجده لک روپيه از خزانۀ عامره در وجه خرچ رساله بهمراهي او سرفراز گردانيد و پنجاه ضرب توپ از خورد و کلان با سرانجام عمله و فعله از سرکار والا تعين نموده بامر نظامت صوبۀ احمد آباد از تغير مبارز الملک مرخص ساخت و ديواني رساله همراهي مهاراجه و متصديگرى بندر سورت از تغير بهرام خان به مستفيد خان که از منصب اقضى القضاتي معزول شده مقرر گشت و تعلقه بخشى و وقائع نگاري فوج رساله و متصديگرى بندر کنبهايت بمومن خان که برطرف گشته بدارالخلافت شتافته بود مرحمت شد و فوجداري برودة

---

(١) نقار بمعني خشمناک ١٢ *

و دبهونی و بهروچ بسید عظمت الله خان بارهه تفویض یافت و حکم شد که محصول محالات موصوفه را در وجه مصارف رساله مهاراجه میرسانیده باشند و مخلص خان جاگیردار محمود آباد بنابر بندوبست جاگیر رخصت یافت مهاراجه جهت فراهم آوردن سپاه و استعداد فوج بوطن خود شتافته قریب بیست هزار سوار جرار مارواړ و ناگور قوم راجپوت جمع نموده باتفاق برادر خود راجه بخت سنگه متوجه اینصوب شده بعد قطع منازل وطي مراحل در نواحی پالن پور رسید کریمداد خان فوجدار آنجا استقبال نموده همراه گشت مهاراجا از استماع اراده ممانعت در مداخلت مبارز الملک و بر آمدن به عزم مقابله خفیه سند نیابت باهندي بیست هزار روپیه نزد سردار محمد غوری که در بلده اقامت داشت فرستاده نوشت که اگر تواند بلده را بتصرف در آرد و از جمعی از گجراتیان را فراهم آورده در انتهاز فرصت و قابو نشست از انجا که شاهنواز خان و محمد امین بیگ و اله یار با فوج آراسته دروب حصار شهر پناه را خشت چین نموده و برج و باره را بمردم کاری سپرده با مصالح قلعه داری از قرار واقع شب و روز از حزم و هوشیاری دمی غافل و عاطل نبودند سردار محمد خان را جرأت کاری اتفاق نه شد بالجمله چون مهاراجه بنزدیکی سیدهپور چهل کروهی بلده رسید جوان مرد خان و صفدر خان که بنابر مراعات صلابت محمد خان عم خودها با مبارز الملک در رادهن پور کناره گزین بودند پس از استماع قوت او حقوق به(۱) عقوق مبدل گشت بمقتضای وقت برفاقت منصوب حرکت را بر تقاعد و تخلّف راجح دانسته بتصور پیش آمد جمعي را فراهم آورده بمهاراجه پیوستند و اکثر فرقهٔ سپاه پیشهٔ روزگار گجراتي و قصبات بامیدواری نیز رفته شامل شدند محمد باقر خان پسر مومن خان دیوان پیشین بی اجازت عبد الغنی خان عم خود با سه چهار کس از رفقا بیخبرانه از بلده بر آمده نزد مومن خان که با مهاراجه بود شتافت و مهاراجه بکوچهای متواتر بسوضع ادالیج پنج کروهی

---

(۱) عُقُوق باول و ثاني مضموم نافرماني کردن کسی را که حق گزاردن او واجب باشد ۱۲ - جامع *

بلده منزل نمود روز دیگر از انجا نزدیکی موضع موچیر بر لب آب سابرمتی بفاصلهٔ یک کروه او اخر روز در پهلوی اردوی مبارز الملک مورچال قائم ساخته فرود آمد مبارز الملک به دریافت این خبر فوجی را با چند ضرب توپ پله رس تعیین ساخت که از آب گزشته نزدیکی باغ محمد امین خان که محاذی و سرکوب دائرهگاه مهاراجه است رفته توپ اندازی نمایند و شب همانجارا قائم نگاه دارند چنانچه چند تیر توپ بر دیردگاه مقابل کارگر رسید که روز آخر گشت - * نظم *

دو روی خورشید جمشید اساس سیه کرد یکسر جهان را لباس
دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری

در پردهٔ ظلمانی شب از جانبین طلایه بر آمده بحزم و هوشیاری پرداختند - منصوب و معزول هریک در کنگاش طرح جنگ صباح نامعتمدان و سرداران و گردن کشان شب زندهداری نمودند روز دیگر که سلطان شرق کوس رحیل بجاده نوبت در نوازش آورده بر خنگ سبک تگ روز سوار گشت - مبارز الملک به عزم مبارزت مستعد شده انتظار صف آرائی طرف ثانی داشت - مهاراجه در (۱) جانقی دوشنبه صرفه جنگ و صفوف پردازی در آن مکان ندیده به رهنمائی صحراتیان براهی که آمده بود بر گشته دو سه کروه بالارفت و سمت غربی بلده در محلی که سابق مبارز الملک متصل گنبد اعظم معظم فرود آمده بود آخرهای روز رسیده دائره نمود و دیوارهای خانهای پورجات اطراف لب آب دریای سابر متی که زمینش مرتفع و باین حصار بلده جوی آب فاصله دارد و پله جزایر رس است پناه گرفته بمقابل ارک و محاذی حصار طرف آب دروازها و معبرها پورچات را استحکام داده بطریق مورچال بندی بمردم کاری و پتاوتان مارواری و جوان مرد خان و صفدر خان بابی سپرد و او اخر همان روز چند ضرب توپ بر قلعهٔ بهدر خالی گشت و فوج دیگر را به سمت جنوبی بلده از آب گذرانیده متصل مقبرهٔ حضرت شاه بهیکهن قدس سره و بهرام پور و بارهٔ نین پور مکان فوجدار نشین بنابر تصرف نمودن پورجات و قائم نمودن

(۱) جانقي لغت ترکي با کسي مصلحت کردن ۱۲ *

مورچال بخیال محاصرهٔ تعین ساخت و در بقیهٔ آنروز و تمام شب باستحکام و ترتیب مورچال و انداختن توپ از طرفین گزشت - مبارز الملک را نزدیک شام این خبر محقق گشت و بمابر نرسیدن روز همانجا متوقف گشته از راه حزم و عاقبت بینی جمعی را بمصالح جنگی و چند ضرب بندوک و جزایر بمحافظت قلعهٔ کالی که متصل مرودگاه بود و بربام مسجد ملک مقصود گجراتی متصل باغ شاهی که بنام میان خان چشتی اشتهار دارد چند نفر جزایرچی را گماشته روز دیگر -

* بیت *

دم صبح کین آتشین آفتاب　　زد از چهرهٔ آتشین به مشکین نقاب

کوچ نموده در ساحت برابر گنبد دریا خان گجراتی که پیشتر وی آن باغ است دایره کرد و چند ضرب توپ زیادتی و بارهٔ سرب و باروت و برخی از اسباب با جمعی از سوار و پیاده به شهر فرستاد و آنروز را در آنجا گزرانیدند - در تمام آن روز جنگ توپ باحصار شهر بقاعده جاری ماند - کسان مبارزالملک درین موقت در بالاها و کورهای بوجهات را خشت چین نموده خندقهای عمیق کنده بخاطر جمع از دست مستحکمهها به جنگ توپ و جزایر اشتغال ورزیدند از آنجا که زمین آن طرف بود اکثر گوله توپ و جرائر باین طرف خصوصاً در قلعهٔ کالی کارگر می افتاد و بیشتر گولههای این طرف در بسته های خاک می نشست روز دیگر هشتم شهر ربیع الثاني که سپیدهٔ صبح ازلجهٔ تیرگی شب بساحل امن افتاد -

* بیت *

بر آمد برین خنگ زیبا خرام　　بر آورده رخشنده تیغ از نیام

مبارز الملک عقب بدو سه ساعت از روز بر آمده ماردهٔ مبارزت و برداشتن مورچال های مقابل سوار شده در ریگ سابرمتي پشت بحصار بلده داده بجوش در آمد و گفت -

* نظم *

به بینیم تا دور گردان سپهر　　کرا سربر آرد ز پستي به مهر
و یا گردش چرخ نا پایدار　　کرا کرد خواهد درین کار خوار
به بینم تا خود به هنگام جنگ　　که باشد چو موم و که باشد چو سنگ

و دو سه دفعه شلک توپخانه بر مورچال مقابل زده یورش نمود و چون برق خاطف و ریح عاصف بسرعت از آب گزشت غازیان اسلام جنگ کفار را جهاد تصور نموده و کسته شدن را درجهٔ شهادت و رفع درجات پنداشته حمله هاي مردانه و تلاشهای رستمانه بظهور رسانیدند - چون در مقابل میدان اسپ تاختن نبود پیاده بپا مردی جرأت و دلاوری قدم جلادت بر بالا آمدن پشته ها و شکستن مستحکمه ها را پیش نهاد همت بهادري ساخته دویدند و از جانب اجانب از بست دیوار و مرحله ها چون کار از پلهٔ توپ گزشته بود تیر و تفنگ مانند تگرگ آتشین باریدن گرفت کسانی را که وقت اجل مسمی رسیده بود کشته و برخی خسته شدند آخر الامر بهادران دروازهٔ خان پور را که بغایت استحکام داده بودند و چون بر کنار دریا واقع شده و هنگام طغیاني آب (۱) کوره و (۲) کویر و نشیب و فراز بسیار داشت افتان و خیزان رسیده بضرب باز و شکسته فتح الباب نمودند بسیاری از لشکریان از راه نامتعارف غیر مسلوک چنگ بحبل المتین عروة الوثقی زده بالا بر امدند مارواریان و گجراتیان نیز پای استقامت قائم نموده بمدافعهٔ پیش آمدند و دلاوران طرفین مکافحت و مکاشفت بجنگ کوته یراق کار از نیزه و شمشیر گزرانیده منجر بگرفت و گیر و یکدیگر افگنی و دست و گریبان و مست و پیسانی ساخته از خنجرهای خارا شکاف پهلوی همدیگر میدریدند درین زد و خورد جمع از پهلوانان نامي بخون غلطیده بمطمورهٔ نیستي غنودند بقیة السیف تاب مقاومت نیاورده توپ ها و لاش کشتگان گزاشته بمها راجه پیوستند * * بیت *

ز گجراتي و مارواري سپاه برون رفت زان سهمگین جایگاه

---

(۱) کوره بفتح اول کاف تازی و ثالث زمینی را گویند که آنرا سیلاب کنده باشد *

(۲) کویر بکسر کاف تازي و تحتاني مجهول بر وزن دلیر زمینی باشد که باران باریده باشد و مردم و حیوانات آمد و شد بسیار کرده باشند و آن زمین خشک و نا هموار شده باشد که ترددو آمد شد بر ان دشوار بود ۱۲ برهان *

مبارزالملک که (۱) ملصق بر پشت لشکریان می آمد توپها را گرفته بقلعه ارک فرستاد درین جنگ که کمتر از قلعه گیری نبود بسیاری از مردم کاری و شجعان نامی اسلام بدرجهٔ شهادت فائز و بیشتری زخمی شدند اگرچه از راه گزر موضع با دیپ که متصل بآبادی پورجات و مور چل طرف ثانی نداشت بسهولت با لوازمهٔ توپخانه و توزک لشکر می توانست گزشت و آبادی پورجات را بدست چپ گزاشته در انطرف که میدان وسیع دارد معرکه آراسته می شد این همه سعی و مردم شکنی و تفرقه روی نمی نمود - مبارزالملک خود نیز از ان راه واقف و نیز خیر اندیشان هنگام یورش ظاهر کرده بودند از انجا که تقدیر چنین مقدور بود پاسخ داد که بنابر رسیدن گوله های توپ در محاسرای واقعه قلعهٔ ارک غیرت تقاضا نمی کند مجملا چون از کوچه و بازار آبادی پورجات باید گزشت سررشتهٔ ترتیب و انتظام فوج از هم گسیخته شد و رجاله جماعهٔ نکسریه و جامره دست بتاراج خانهای مردم که دران وقت آباد بودند و گمان وقوع این واقعه بدان طرف نداشتند دراز ساخته هر کسی چیزی گرفته راه خود پیش گرفت از ان تاریخ آبادی آن طرف دریا که بمثابهٔ معمورهٔ شهری بود و از صدمهٔ تاراج مرهته در هنگام بغی حامد خان که خرابی یافته بود درین مرتبه ویران بی چراغ گشت که اکنون آثار و علامات هم بر جا نمانده - الحاصل مبارزالملک که پشت به پورجات داده بمیدان در آمده صف آرا گشت مهاراجه با تمامی فوج که اکثر سواران قدر انداز برق انداز بودند بعزم رزم پیش آمد * * نظم *

یکی آتشین قلزم آمد بموج　　طپانچه ز نان موج بر روی موج

دو دریای لشکر در آمد بجوش　　ز جنگی نهنگان بر آمد خروش

و نائرهٔ قتال و جدال اولا بتوپهای رعد کردار و صواعق محرقه بان آتشین بار التهاب یافت و برق آسا بخرمن جان اجل رسید گان افتاد و ثانیاً چون کار از جنگ پلهٔ توپ در گذشت مارواریان کلهم اجمعین شلک زنان بگرمی رسیدند بهادران اسلام نیز بار گئی جلادت را بر انگیخته برهم آمیختند * * نظم *

ز آواز اسپان و گرد سپاه　　هوا گشت چون روی زنگی سیاه

---

(۱) ملصق باول مضموم وا چسپیده ۱۲ جامع *

بدان گونه گم شد دران گرد مهر — که مي جست باصد چراغش سپهر
یکی گفت گویا قیامت رسید — سرافیل صور قیامت دمید

از انجا که اکثر بندوقچیان و جزائریان مبارز الملک که در پورجاب متفرق گشته چندانی حاضر نبودند غازیان میدان رزم را بزم انگاشته گولۀ جزائر و بندوق را نقل آن محفل پنداشتند و در مقابل به کمانداری پرداختند و بسیاری از جانبین کشته و مجروح گردیدند - رزم طلبان با ننگ و ناموس از هر دو سو بریک دیگر تاختن آورده باهم آویختند - مبارز الملک بگمان اینکه مهاراجه و برادرش چنانچه ضابطۀ سرداری و سپه داری هند است فیل سوار خواهند بود و غافل ازین که آنها در ان معرکه از روی حزم و احتیاط که شناسا و علم نباشند ملبس بلباس سایر راجپوتان اسپ سوار بودند از دور فیلانرا بنظر در آورد و از بسیاری مخالف نیندیشیده بجولان در امد و مانند برق و باد خود را بر ایشان زد و در صدمۀ نخست صفوف را برهم شکسته به فیلان رسانیده بدست آورد - چون از فیل سواران خالي یافت دو سه قبضۀ کمان که در عماری دید بیادگاری گرفته دست برداشت و متوجه صید افگني و شمشیرزنی گردید مارواریان نیز حیث المجموع حمله ور گردیده داد مردي و مردانگی میدادند اهل اسلام پای ثبات استوار ساخته کارنامهای نمایان بعرصۀ ظهور رسانیدند که بهرام خون آشام بر فلک پنجم انگشت تحیر بدندان گرفت و بدفعات حملۀ مخالف را گزرانیدند که از پردۀ غیب مصدق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله جلوۀ ظهور نمود و نسیم فتح و ظفر بر پرچم اسلام و زیدن گرفت مارواریان تاب مقاومت نیاورده پس پا شدند و میدان را بحریف سپردند * بیت *

ز هر دو طرف کوشش از حد فزود — شکست آخر آمد بقوم هنود

مبارز الملک دو سه میدان اسپ تاختن آنها را پیش انداخته دوانید درین د و خورد سید قائم با چندی از پسر و اقربا و همراهیان و بهمین نهج ترزي خان افغان و جمعی دیگر از جماعة داران بدرجۀ شهادت فائز گشتند و بسیاری زخمهای نمایان برداشته بسرخروئي چهره ها بر افروختند - سید جمال علی خان و سید

عابد علي خان برادرش در یک حوضهٔ فیل سوار بودند سید عابد علی خان بزخم تیر بندوق حب شهادت نوشید سید جمال الدین علي خان برادر را بر فیل با جمعی از کشته و زخمي همراهیان خود روانهٔ شهر کرد و باسپ تازي در آمد و بدین طریق سید قائم و ترنیی خان را از معرکه برداشت به هئیت مجموع رو به شهر نهادند برخی از بیدلان همراهي اصحاب ممات را وسیلهٔ حیات خویش پنداشته ازان وادي هولناک که نمونهٔ یوم یفر المرء من اخیه بود بر آمدند ظهور این معنی موجب کمي فاحش در سپاهي لشکر اسلام پدید آمد لهذا بعضی از مردم بعید الفکر درین وقت خود را کار رموده به ظاهر بیني کمي موافق و کثرت مخالف زنده بر آمدن مبارز الملک را از ان وادي خونخوار و عرصهٔ گیر و دار از محالات عملي تصور نموده کشته و مرده انگاشته رو به شهر نهادند و از رویداد این سانحه و گفتار بی خردانه ظاهر بینان آن شهرت بی اصل که محض بتصور باطل و خیال امر موهوم اهل جبن بود قریب سه پهری روز در شهر شیوع یافت محمد امین بیگ و اله یار که بمحافظت بلده قیام داشتند نظر بر نمک خوار گی معرم جان سپاري با جمعیت موجوده بلا توقف و اهمال از راه دروازهٔ خان پور بر آمده درمیان آب دریای سابر متي با گروه انبوه از سوار و پیاده که در پورجات متفرق بودند و چه از همراهیان مقتولان و دور اندیشان معرکه دو چار شدند اکثری از آنها از راه خیرسگالي و رفع بدنامي خویش گفتند که رفتن آنجا تحصیل حاصل است شاید کار باتمام رسیده باشد بالفعل محافظت بلده که ناموس آقا در آن جا است ازین عزیمت اهم خواهد بود آنها گوش بسخنان واهي بی مغز شان ندادہ بسرعت هرچه تمامتر از آب گزشته روانه گشتند و اهل فرار که بدروازهٔ شهر پیوستند بنابر بند بودن در و ممانعت لاچار پای دیوار حصار در میدان ریگ توقف نمودند بالجمله مارواریان که رو به فرار داشتند از مشاهدهٔ قلت سپاه که قریب چهار صد سوار شیر شکار با مبارز الملک باقي مانده و باستقلال تمام میدان را قائم داشت عطف عنان نموده بار دیگر قدم جرأت و جلادت پیش نهاده چپقلشهای صعب و تلاشهای بیش از پیش زیاده از مقدور و میسور نمودند و از

هر جانب تیر و تفنگ مانند ژاله ریختن گرفت مبارز الملک با آن جمع قلیل استقامت ورزیده بشپهٔ تیر که کم خطا میکرد مرغ روح مارواریان را از قفس تن مي پرانید * نظم *

عقاب خدنگش گزشتـي بخشم — چو شاهین قدرت نمودی بچشم
به هرکس که تیرش پر افشان رسید — چو تیر او هم از خانهٔ زین پرید
بر آورد تیرش ز دشمن دمار — کمانش یکی بود و قربان هزار
دمادم ازان عرصهٔ دارو گیر — به بد خواه پیغام مي برد تیر
چو بحر خروشان در آن دار وگیر — هوا موج مي زد ز پرواز تیر

الحاصل درین بین فیل‌نشان که بعلامت لواء مبارز الملک ازان اله یار بود نمود از کشت محمد امین بیگ و او فدائي وار در رسیدند و بار دیگر کور که و کوس در ماتم نو گزشتان بفریاد و فغان در آمد ماروایان بقیاس اینکه مبارز الملک الحال در میدان آمد تلاش موفورة دجا آوردند جنگ سخت پیوست * بیت *

چنان آتش جنگ گردید تیز — که گفتي پدید آمده رستخیز

اله یار بزخم تفنگ رخت هستي بر بست مبارز الملک مبارزتهای مردانه و جلادتهای رستمانه نموده دفعهٔ دیگر ماروایان را پیش انداخته تا نزدیکي موضع سر کهیج سه کروه دوانید و آنها چون از دیو لاحول گریزان مانند حروف تهي پریشان شدند از آنجا که از مطلع فلق تا مقطع شفق آئین جدال و قتال قائم بود - هنگام اصفرار شمس طرفین دست از جنگ باز کشیدند * بیت *

چو شمع شبستان گردون نشست — عنان شب تار آمد بدست

ماروایان را خوف و رعب در دلها جا گرفت ظهور این معني محض تائید الهي و اقبال بوده که یکی ار بندهای درگاه آسمان جاه باوجود قلت جمعیت و حالت عزل با چنین زمیندار عمده سر آمد راجهاي هندوستان با فوج گران و منصوب جنگي که از ان داستانها رانند نموده غالب آمد اگر جمعے از فدویان آستان فلک بنیان بانتزاع ملک زمینداري و اخراج او بدستور عهد حضرت خلد مکان مامور شوند چگونه خواهد بود لهذا از ایستادگان بارگاه و الا زمینداران حساب ها بر گرفتند

بالجمله چون خبر میدان گزاشتن مهاراجه بیدلان ماروار به لشکر گاه خود رسانیدند عجب قلق و اضطراب در مردم بنه راه یافت - پای استقلال از جای رفته در فکر خر و بار و کندن خیمه و افگندن جهنده بادل پر بیم و هراس که ماروار دور است گویان به بار بندی اشتغال ورزیدند وا کثری از فرقهٔ سپاه گجرات و قصبات بقریات گرد و نواح و تا دولقه جلو بازگی نه کشیدند و بیشتری در خانهای پورچات هر کسی که با کسی سابقه و راهی داشت پناه برده ما من طلب گشت که هنگام نماز خفتن مهاراجه از رزم گاه معاودت نموده بفرود گاه پیوست فی الجمله اطمینان بقلوب رمیده و دلهای تپیده پیدا شد و کسانیکه بگوشهٔ عافیت کناره گرین و چون دور فرفته بودند د، پردهٔ ظلمانی شب که فوت ناصره را از مشاهدهٔ اشخاص و مطالعهٔ اجسام معزول کرده بود در لباس عار و خسار با اعناق منکسره بعرار گاه جودها آمدند مبارز الملک تا غروب آفتاب در میدان شادیانهٔ فتح نوازان ایستاده بود *

* بیت *

شد آن سهمگین بانگ کوس جدل ... بصوت خوش شادیانه بدل

و با همراهیان گفت که خیمه و خرگاه را همین جا طلب داشته دائره باید نمود

* مصرع *

شب آبستن است تاچه زاید سحر

محمد امین ظاهر ساخت که آنچه مرکوز خاطر بود بعون الهی بعرصهٔ ظهور در آمد - صوبه را که همیشه مستعفی از ان بودند نمیخواهند تیمار احوال مجروحان و استمالت باز ماندگان در گزشتگان لازم - صلاح و انسب انست که سمت بلده مراجعت کرده شود لهذا برگشته در فضای زیر دیوار قلعه ارک بر کنار دریا قریب سه ساعت از شب گزشته فرود آمد لیکن گجراتیان را از سالم آمدن مبارز الملک باور نمي گشت - خصوصاً سردار محمد خان را که سند نیابت رسیده و وجه خرچ را بصرف در آورده جمعی را فراهم آورده در حالهٔ خویش در انتها ز فرصت و قابو مي بود پس از استماع (۱) اراجیف که نزد کوته خردان

---

(۱) اراجیف جمع ارجاف که بمعني خبر دروغ افگندن باشد ۱۲ جامع *

بدرجهٔ ایقان پیوسته بود مضطرب شده درصدد کمر بندی و ریختن بر دروازهٔ شهر و کشادن در آمد و از ممانعت عاقبت اندیشان که خبر احتمال صدق و کذب دارد منع پذیر نمی گشت چون والد راقم هم سایه و ربط قدیم داشت از راه اخلاص معتمد کسان خود را فرستاده استفسار حیات و ممات مبارز الملک می نمود و والد آنچه بیان واقع اطلاع داشت درجواب گفته از ان حرکت بی موقع منع فرمود و او ابرام و لجاجت داشت که قریب نصف شب گذشت بار دیگر پیغام نمود که اگر با لفرض و التقدیر مبارز الملک زنده باشد اما زخمهای کاری داشته جان بر نخواهد بود چون حافظ حقیقی کسی را که نگاهبان باشد اثر زخم به ویابان و او و کسی را که درخواهی بود به هیچ یک نرسیده صحیح و سالم در (۱) کنف عز را فمال بود بالضرورة آدم معتمد اورا طلب داشته با یکی ازطرف خود همراه نموده در قلعهٔ ارک فرستاد که از فراز دیوار قلعه مشرف بر فرودگاه مبارز الملک به نشیب برده نمود که مانند شیر شرزه در خیمه نشسته سر گزشت روزانه را با یکی از مخصوصان تقریر می کند بعد آمدن او سردار محمد خان از ارادهٔ خود باز ماند روز دیگر که زاغ شب از آشیان پرواز نمود خبر تندرستی مبارز الملک بمهاراجه رسید و چون پهلوان زرین کلاه بر توسن سبک تگ روز سوار شده رو بمیدان روزگار نهاد سرجنگ جویان و رزم طلبان دیروزه از خواب در آمد و کمر بندی نموده پیشتر بنابر رفع خجالت و حرکت بی موقع گزشته بتدارک و تلافی مافات مهیا و مستعد رزم و پیکار گشتند * * بیت *

همه مرده بودند و برگشته روز بدر زنده گشتند و گیتی فروز

مبارز الملک گوش بر آواز ارادهٔ طرف ثانی داشت که (۲) منهیان ظاهر ساختند که مهاراجه امروز عزم سواری و صف آرائی ندارد بنابر آن وارثان مقتولان عرصهٔ نبرد و بخاک غلطیدگان دشت ستیز از هر دو جانب جهت برداشتن لاشها شتافته بایکدیگر در نبردگاه دوچار شدند و بی ممانعت و نزاع باتفاق هر کس غریق بحر فنای خود را ازان لجهٔ خونخوار بر آورده راهی گشت *

---

(۱) کَنَف باول و ثاني مفتوح جانب و پناه - ۱۲ جامع *

(۲) مُنهیان جمع منهي که بمعني اعلام کننده باشد ۱۲ جامع *

فرستادن مهاراجه مخلص خان و مومن خان را نزد مبارز الملک و قرار یافتن صلح و ملاقات با یکدیگر و روانه شدن مبارز الملک و در آمدن کوتوال مهاراجه در بلده

از انجا که مهاراجه چشم مارواریان را از جنگ ترسیده دید دمشورت خیر اندیشان مخلص خان جاگیردار محمود آباد و مومن خان بخشي وقائع نگار فوج و متصدی بندر کنبهایت را بنابر هم جنسی و ارتباط سابقه تکلیف سلسله جنبانی امر مصالحه نمود مخلص خان رقعه مبنی بر اظهار اشتیاق و خواهش ملاقات نزد مبارز الملک فرستاد بعد رسیدن جواب با صواب او اخرهمان روز آمده ملاقي گشت بعد گزارش رسمیات متعارفي و احوالات سررشته (۱) کلافهٔ سخن را بمدعا رسانیده مقضي المرام هنگام شب رخصت شده رفت - * بیت *

کارها راست کند عاقل کامل بده سخن   که به صد لشکر جرار میسـر نشود

روز دیگر مخلص خان بنابر جسامت جثه و سال خوردگي از تردد آمد و شد متعذر بود مومن خان و امر سنگه او دارت پنّاوت عمده مهاراجه آمده گفت و شنید مصالحه بقرار لک روپیه نقد خرج و سر انجام بار بردار از شتران و ارّاده و بنای ملاقات دید و بازدید میان منصوب و معزول بدین نهج گزاشتند که هر کدام از دائره گاه خود خیمه علحده بفاصله نصب نمایند و اول مهاراجه دیدن کند و روز دیگر مبارز الملک باز دید بجا آرد چنانچه مبارز الملک خیمه متصل باغ غازی الدین حسین برپا کرد و مهاراجه در پیش روی فرودگاه خویش برابر مقبرهٔ

---

(۱) کلافه بروزن و معني کلابه باشد و آن رسماني است خام که از دوک بر چرخه بپیچند ۱۲ *

حضرت شاه بهیکهی قدس سره (۱) چادر زد روز یکه وعدهٔ آمدن مهاراجه بود از غدر و خدع دغدغه بخاطر آورده قیاس بنفس خود نمود و بعضی عذر بد تراز گناه خواست آن روز در خلف وعده بآخر رسید روز دیگر قریب سه پهری مبارز الملک اسپ سواره بلا وسواس و اندیشه با جمعیتی قلیل متوجه خیمهٔ مهاراجه گردید مارواریان مستعد و غرق آهن صفها آراسته چه از روی احتیاط و چه بنظارهٔ اهل اسلام ایستادند -

* بیت *

توگفتي که دیوان صف بسته اند　　و یا چون درخت از زمین رسته اند

مبارز الملک بصحن خیمه در آمد و مهاراجه تا پیش سرا پرده استقبال نموده همدیگر را در کنار گرفتند و منصوب و معزول برادر وار پهلوی یکدیگر نشسته وحشت و بیگانگي بالفت و یگانگي مبدل ساختند چون وقت تنگ بود به تبدیل دستار عقد مواخات دسته بوداع یک دیگر پرداختند - مبارز الملک بفرودگاه خود که همان روز متصل باغ محمد امین خان مقرر کرده اسباب و قبائل را فرستاده بود شتافت - بخت سنگه برادر مهاراجه بنابر عارضهٔ تیر که در رزمگه رسیده بود ملاقي نه گشت و گویند مهاراجه دران روز بنابر حفاظت نهاني زره جامه پوشیده بود بالجمله روز دیگر چهاردهم شهر ربیع الثاني جگ دیو نام از طرف مهاراجه برخصت مبارز الملک همراه فداء الدین خان عمه زادهٔ مومن خان بکوتوالی بلده در آمده دخیل کار گشت و روز دوم رتن سنگه بهنداری نائب نظامت مقرر شده داخل قلعهٔ بهدر گردید ازانجا که والد راقم داعیهٔ سفر حجاز مصمم داشت چنانچه سبق ذکر یافته مبارز الملک تکلیف نمود که تا اودی پور همراهي گزیده رخصت شوند و راقم را مصحوب امر سنگه او داوت که کفیل امر مصالحه بود نزد مهاراجه فرستاده گفت که علی محمد خان امین کتهوره پارچه از حضور معلی رخصت حج بیت الله الحرام حاصل کرده و برای رسانیدن من تا او دیپور همراه بودن او ضرور است چون نیابت تعلقه از پیشگاه خلافت و جهانباني بنام حسین محمد خان پسرش مقرر شده او را دخیل کار دارند

---

(۱) چادر لغت ترکي که بمعني خیمه است و بجای دال تای فوقاني هم آمده ۱۲ *

چنانچه راقم همراه امر سنگه بفرودگاه مهاراجه رفت و بعد ملاقات خلعت و استمالت یافت بالجمله مبارز الملک بنابر سرانجام بار بردار و ایصال وجه مقرره که امر سنگه متعهد بود توقف ورزیده در صد و هفتاد و سه صوب توپ از خورد و کلان سپرد - عبد الغني خان دیوان صوبه در سرکار والا نموده رسید گرفت چون بست هزار روپیه باقي بود امر سنگه باظهار اینکه بمعافی میرسانند ذمه گرفت اما نرسانید - مبارز الملک کوچ نمود هنگام رحیل راقم حروف بنابر وداع والد و اخوی محمد اسمٰعیل و مرخص شدن از مبارز الملک رفت بعد خواندن فاتحه که او فیل سوار ایستاده بود رخصت انصراف داده گفت که به نیابت من در روضهٔ حضرت قطب العالم قدس سره واقع موضع بتهوه و حضرت شاه عالم و درگاه شیخ احمد کتهو قدس سرهما در موضع سرکهیج هرگاه اتفاق شود فاتحه می خوانده باشد غریب اعتقاد درین هر سه مکان متبرک داشت که تا ایام حکومت پانصد روپیه درماهه بسادات بتهوه و همان قدر بسادات رسول آباد و بروز اعراس این بزرگان هزار روپیه سال بسال و چون از شیخ احمد کتهوا خلافی نبود هرسال بر عرس هفت صد روپیه میداد و بغریات منعلقهٔ درگاه و مدد معاش سادات عظام و مشائخ کرام بهیچ وجه من الوجوه مزاحمتی از عمال نمی رسید سبحان الله اکنون کار آنها به کجا انجامیده که بنان شب محتاج و دامی نمی یابند القصه مبارز الملک کوچ نموده بقصبهٔ مورا سه پیوست و در انجا سید نوازش خان دامادش که مریض بود به سفر عالم دیگر جدائي گزیده رفت و در همان قصبه مدفون گردید بالضروره یک مقام نموده بکوچهای متواتر پیش روانه گشت - مهاراجه از مکان مقامات برخاسته متصل باغ شاهي آمده تا رسیدن ساعت مختار در آمدن بلده توقف ورزیده عبد الغني خان دیوان صوبه و ابو المفاخر صدر و عبد الاحد خان قاضي و امانت دار خان بخشي و وقائع نگار وهادي خان سوانح نویس و اهل خدمات و اعیان و سر گروه بواهیر و رئیسان هنود ملاقي شدند بعد چندیکه روز دهن تیرس و باعتقاد هنود ساعت نیک بود مرادف بیست و ششم شهر مذکور مهاراجه با برادرش جریده داخل شهر گشته ساعت چند در قلعهٔ بهدر توقف ورزیده

بخیمه گاه رفت همدران اوقات یک زنجیر فیل از لشکر مبارز الملک در اثنای راه بدمستي نموده گریخته با حمدآباد آمد و فیلبانان مهاراجه دستگیر کردند - کریم داد خان فوجدار پالن پور که همراهي مهاراجه گزیده حسن خدمت بظهور آورده بود بقضای الهي و دیعت حیات سپرد ولاش او را به پالن پور بردند شیر خان بعد فوت صلابت محمد خان بابی و دخیل کار شدن میر اسمعیل به نیابت فوجداری جو ناگدهه چون از انتقال پدرش کهوکه باره و محالات دیگر در حضور اقدس در تیول و کلای نواب قدسیه والدهٔ حضرت اقدس علی قرار یافته و به نیابت سید مرتضی خان نامي وارد احمدآباد گشته بود بنابر بحال جاگیرات و دیدن مهاراجه با جمعیت شایسته آمد و بوساطت سردار محمد خان غوریي بدریعهٔ راجه نخت سنگه مهاراجه را دید و سه زنجیر فیل و چند راس اسپ و جواهر از نقد و جنس پیشکش نمود و یک زنجیر فیل و جزوی نقد براجه بخت سنگه داده نجویز نامهٔ اضافهٔ منصب و خطاب بهادر و بحالی جاگیرات انتقالی پدرش حاصل ساخت که بدرگاه ملک بارگاه بعرض رسانیده بدرجهٔ پذیرائي رساند - مومن خان فدای الدین خان را به نیابت متصدیگری بندر کنبهایت رخصت نمود و بندرگاه با پرگنهٔ چوراسي در تنخواه مهاراجه قرار داشت بالمقطع بعهدهٔ خویش گرفت که بموجب اقساط مي رسانیده باشد مهاراجه که بنابر سرانجام بعضی ضروریات روزی چند بیرون متوقف بود داخل بلده گردیده به تمشیت مهمات مالی و ملکی پرداخت والد راقم مبارز الملک را تا نواحي ار دیپور رسانیده معاودت نمود و مهاراجه را دیده به عزم سفر حجاز رخصت شد و از کنبهایت کشتی سوار به بندر سورت شتافته غرهٔ شهر رمضان آن سال راکب جهاز شده به مقصد راهی گشت مستقید خان منصدی بندر سورت چون از طریق خشکي مخاطرهٔ مرهته داشت کشتي سوار از کنبهایت به بهروچ رسید - جرأت عبور از دریای نربده نمي کرد لهذا توقف ورزیده با پیلاجي گایکوار بمواعید دلپذیر تقدر چوتهه آنجا راه سلوک مسلوک ساخته بسواد بندر سورت پیوست - بهرام خان متصدي معزول بممانعت پیش آمده در را بر رویش بست مستقید

خان نگاه داشت سپاه نموده بمورچال بندی پرداخته بامید فتح الباب نشست و مبلغی بعنوان قرض بدادن تمسکات بدفعات از پیلاجی گایکوار گرفته بصرف در آورد فوجداری پتن که براجه بخت سنگه تعلق داشت نائب خود فرستاد و میر نجم الدین از همراهیان مبارز الملک بیخبرانه از اثنای طریق جدائی گزیده تا احمدآباد آمد و بمعرفت روپ سنگه بهنداری ملاقات مهاراجه و کارسازی نموده نیابت فوجداری جونه گدهه و گرفتن عمل و دخل آنجا را به عهدهٔ خویش گرفته روانه شده محمد بهادر ولد کریم داد خان جالوری فوجدار پالن پور حسب الطلب مهاراجه آمده ملاقی گشت و تجویز دهه فوجداری از انتقال پدرش حاصل ساخت - همدران ایام محمد باقر خان خلف مومن خان دیوان پیشین که به نیابت دیوانی عبد الغنی خان عم خویش می پرداخت آزرده خاطر گشته با خانه کوچ عازم دار الخلافت شده بود در راه کولیان موضع دلو بهادر غارت نمودند و او به مشقت تمام بر آمده ببلدهٔ پتن رسید و از آنجا سر انجام نموده روانه شد جوان مرد خان بابی تجویز اضافهٔ منصب و وطن داری قصبه بدنگر بدادن یک زنجیر فیل از مهاراجه حاصل ساخت *

آمدن باجی راو مدار کار راجه ساهو و ملاقات کردن با مهاراجه

ازانجا که مبارز الملک چندی پیش ازین بنابر عصی امور باجی راو مدار کار راجه ساهو را نوشته راغب آمدن اینصوب ساخته بود و پیش از رسیدن او مقدمات صدر بعرصهٔ ظهور در آمد و مبارز الملک روانه شد باجی راو برای استحکام و استقرار چوتهه از طرف خود با منصوب راهی گشته در نواح بروده مدد سلسله جنبانی طریق سلوک نموده نوشت مهاراجه سید عظمت الله خان فوجدار بروده و بهروچ را بنابر(۱) تشئید مبانی اصلاح فرستاد و او در نزدیکی

---

(۱) تشئید بمعنی استحکام داری است ۱۲ *

دریای مهی، بد و پیوسته همراه گشت و بکوچهای متواتر بر تالاب چند وله با انبوه کثیر و (۱) جم غفیر فرود آمد گردهر داس ور تن سنگه بهنداریان و کار کنان مهاراجه بدفعات بگذارش پیام و استحکام بنای صلح آمد و رفت نموده روزی چند به لیت و لعل که خاصهٔ ذات مارواریان است گزرانیده بنای ملاقات با مهاراجه گذاشتند و مهاراجه بباغ شاهی رفت دو سه روزی در آنجا نیز بدفع الوقت گزشت آخرهای روز چهارم باجی را و آمده مهاراجه را دید و عهد و پیمان بمیان آورده معاودت کرد و قرار یافت که بجیراج بهنداری با فوج مارواریان و سردار محمد خان و سید فیاض خان رسالداران سپاه گجرات باستظهار و اتفاق باجی را و رفته بروده را از کسان پیلاجی انتزاع نموده مستخلص سازند و سید عظمت الله خانرا دخیل کار نمایند چون او از خود استعدادی و سرانجامی نداشت اهل گجرات جمعی از مسلمین و هنود بتوقع ریاست عالمی و نوکری مانند مگسان گرد شیرینی فراهم آمده از توجه فوج مهاراجه و باجی راو امر موهوم مداخلت را وقوعی پنداشته بنابر سرانجام ضروریات و اخراجات بعنوان قرض و گرفتن تمسکات لمْ یَصلْ و نامزد ساختن تعلقات بنام خودها که صورت دخل ده پدیرفت مبلغی سر براه شد و متعاقب بجیراج و باجی راو عازم بروده گردید درین بین خبر رسید که میر فخرالدین که بفوجداری جونه گدهه شتافته بود میر اسمعیل نائب غلام محی الدین خان بدریافت خبر باستعداد مقابله در آمده در نزدیکی امریلی تلاقی فریقین رو‌ُیداد و میر فخرالدین با میر قمرالدین ولد سید عقیل خان که برفاقت دیگر بودند به تردوات نمایان داد مردی و مردانگی داده کشته افتادند الحاصل باجیر او بجیراج و رساله داران و سید عظمت الله خان بکوچهای متواتره متوالي از آب مهی گزاشته بروده را محاصره نمودند بر ماجی برادر پیلاجي که در انجا بود با استحکام برج و باره پرداخته توپهائی که از جنگ کاه رستم علي خان بدست آورده بود نصف نموده تحصن جست فرستادهای مهاراجه بمحاصره اشتغال ورزیده مورچال بستند و از طرفین جنگ

---

(۱) جَم بفتح اول و میم مشدد بمعني بسیار است ۱۲ *

توپ ، تفنگ در گرفت بریں ماجرا چندی نه گزاشته بود که ناگهان جواسیس ناجی راو که بنابر خبر آوری در فوج آصف جاه داشت بهنگام استعجال رسیده ظاهر ساختند که آصفجاه بدریافت خبر رفتن او بصوب احمدآباد از مساعدت رفت و قابو دانسته جریده و سبکسار شده بعزم رزم و بیگار بر گزر دریای نربده بطریق ایلغار آمد و اینک به دنبال ما رسیده داند ناجی راو از اطلاع این معنی مضطرب گشته همان ساعت فوج مهاراجه را رخصت احمدآباد نمود و دست از محاصرهٔ کشیده سراسیمه بسرعت هرچه تمامتر که از برق و باد استعار کرده بود چون تیرقضا از شست جسته رو بمسکن خویش نهاد آصف جاه که ازان طرف بجلادی و چابکی متوجه بود در نواحی بندر سورت رسیده معلوم نمود که ناجی راو باندک فاصله دریں نزدیکی از طریق غیر مسلوک جنگل کنارهٔ دریای شور گزشته - آصف جاه بلا توقف و اهمال باشنه کوب پی را برداشته بدنبال او شتافت و چندی از پرتال و چار پایان که در عقب مانده بودند بدست اشکریان افتاد ازانجا که صیدرمیده گشت معاودت نموده بنابر اسودگی بموضع کوله کامریج برلب دریای تپتی هفت کروهی بندر سورت چندی اقامت ورزید - متصدیان بندر از منصوب و معزول هریک باظهار مدعا و استدعای امداد و فرستادن تحف و هدایا پرداختند مستعید خان که در بیرون بود رفته ملاقی گشت - آصف جاه بمقتضای وقت هریک را مستمال ساخته عازم دکهن گردید راجه بخت سنگه برخصت برادرش روانهٔ ناگور محال زمینداری خویش شد - سید عظمت الله خان چون بر آمد کار ندید بدار الخلافت رفت - ناجی راو که بمسکن خود شتافت و بدون مصالحه مرهته پیش رفت کار نبود - کنتهاجی که دران ایام وارد سونه گشت مصدر شورش و فساد گردید مهاراجه مومن خان را بنابر سابقه وقت مبارز الملک سلسله جنبان تقریر چوتهه بدستور سابق نموده مقرر ساخت و پرگنهٔ پتلاد باجارهٔ مومن خان قرار گرفت ازانجا که پرگنهٔ دولقه و بهروچ و جمو سر و مقبول آباد بآصف جاه بحال شده بود چنانچه سمت گزارش یافته عبد الله بیگ که از جانب مبارز الملک در بهروچ قیام داشت و بنابر قلبیت مکان که

دست مرهته از تصرف آنجا کوتاه بود چون مهاراجه دخیل کارگشت او از راه عاقبت اندیشی رجوع بآصف جاه آورده استدعای سند نیابت نمود و ازانجا سند و تجویز منصب و خطاب نیک عالم خان شد و رسید و بدین دستاویز خود را متوسل او ساخت و در سال هزار و صد و چهل و چهار مهاراجه از راه دور بینی نامه مشتمل بر اظهار یگانگی بآصف جاه نوشته مصحوب محمد شاه خلف قدوة الواصلین شاه علی رضا سرهندی که روابط و تعارف با آصف جاه داشت سر انجام زاد و راحله داده فرستاد و بعد چندی مصطفی خان نامی که سابق با رستم علی خان بوده در جواب با نامهٔ مودت آمیز و پارچهٔ پوشیدنی و بعضی پیامهای زبانی آمده مهاراجه را دید و قریب سه ماه توقف نموده روانه گشت همدران سال امانت درا خان بخشی و وقائع نگار که به منصب هزاری ذات یک صد و یکصد سوار سرافرازی داشت و دیعت حیات سپرد و بعد معروض قدسی از انتقال او علام حسین خان در حضور بخشی مقرر گشت و سند نیابت خود نزد محمد مجاهد الدین خان فرستاد و او سرگرم کار گشت *

مصادره نمودن مهاراجه گنگاداس سیته وگروه ابریشم فروشان را و سوانحاتی که دران سال روی داده

همدران اوان به تهیدی مهاراجه نه لک روپیه بطریق مصادره از گنگا داس سیته و ابریشم فروشان جبرا قهراً گرفت مفصل این مجمل آنکه چون سابق در ایام حکومت مبارز الملک خوش حال چند سیتهه از امر سیتهی معزول گردیده روانهٔ دارالخلافة گشت و گنگا داس سیته کل مقرر شد چنانچه در ضمن سوانحات ایام حکومت او اندراج پذیرفته گنگا داس باستقلال بسر انجام مهام بیوره و نو امر دیگر حسب الخواهش مبارز الملک می پرداخت - هنگام آمد آمد مهاراجه از راه دور اندیشی کسان خود را بیشتر فرستاده درخواست نوشته جات استمالت مبنی بر کفالت پذارتان عمده که باصطلاح گجرات باندهری گویند نمود که بخاطر

جمع توانند ماند - مهاراجه بر عایت وقت و تالیف قلوب حسب الخواهش او نوشته بمهر خود و کفالت عدم تعرض بمهرابهي كرن ولد دوک داس راتهور که سر گروه پنّاوتان بود داد گنگا داس در اعتماد باندهوی که متعارف این دیار است اطمینان قلب حاصل نمود پس از رویداد امر مصالحه فيما بين معزول و منصوب صرافان و تجارت پیشگان و سر گروهان رعایای بلده را همره برده مهاراجه را دید و استمالت و تسلي ظاهري بالمشافهه گرفته بامر بیتهی قیام مي نمود - اما مهاراجه در باطن در صدد قید و گرفتن متعلقها او و در نظر در آورده در انتهاز فرصت بود از انجا که باندهو قوي درمیان داده جرأت نمي کرد و اندیشهٔ این خیال را به بهنداریان و مشاوران مخصوصی جانفي داشت چون در امر مصالحه معاز الملک مومن خان را با بهنداري رتن سنگه یک گونه خصوصیت و تعارفی بهم رسیده بود و او نیز بنابر خواهش اسپ ترکي که معاز الملک به گنگا داس داده و او عذر نموده نه داد رنجیدگي داشت بهنداري مومن خان را از مکنون ضمیر مهاراجه آگاه ساخته کنگاش طلبید و او تمهیدی بخاطر آورده گفت دو قطعه حسب الحکم اعلی بمهر امیر الامرا صمصام الدوله باید ساخت یکی بنام مخلص خان مضمون اینکه چون گنگا داس در حکومت معاز الملک مصدر اخذ بیوزه متعدده و مصادرات سکنهٔ احمدآباد گشته است او را دستگیر ساخته مسلسل و مغلول بدرگاه و الا بفرستند و اگر مهاراجه درین معنی ایستادگی نماید سپرد نموده رسید بمهر او گرفته بحضور ارسال دارد و دویمی بنام مومن خان مشعر بر اینکه در گرفتن و قید ساختن گنگا داس که بمخلص خان حکم شده با جمعیت همراهي خود شریک شود و در (۱) جلدوي این کار مقرر نمود که پرگنهٔ محمود آباد چون نصف در جاگیر مخلص خان است و نیمهٔ دیگر در ضبط نظامت که بدستور معزول مهاراجه نیز تمام صوبه را به تحت و تصرف خود در آورده بود بمخلص خان در و بست را گزارد - مهاراجه پذیرفت - مومن خان احکام را مرتب ساخته

---

(۱) جلدو لغت ترکي بضم یکم و سوم انعامي که بامرا دهند و در عرف هر عطیه را گویند ۱۲ *

مخلص خان را از جمیع مراتب آگاه ساخت و او روزی گنگا داس را طلب
داشته حسب الحکم را نموده نشانید و او ابهي کرن باندهر را از ماجرا پیغام نمود
ابهي کرن را عرق حمیت بحرکت آمد چون از موضوع و محمول مقدمه واقف
نه بود با جمعیت همراهي خویش مستعد پرخاش گشت - مومن خان با همراهیان
آمده شریک مخلص خان شد ابهي کرن بمهاراجه پیغام نمود که چون من باندهر
گنگا داس ام بنابر استخلاص او بهر نوعی که باشد با مخلص خان پرخاش خواهم
کرد مهاراجه او را نزد خود طلب داشت از راه [1] مدالست و [2] مخادنت
بنابر نمود او بخواندن وجه و باعث نشانیدن گنگا داس را گفته فرستاده استفسار کرد
و آنها در جواب احکام را بجنسه فرستادند مهاراجه و بهنداریان متفق اللفظ از روی
[3] مخاتلت [4] بمجاوبت پرداختند که کفالت و باندهري از جانب مهاراجه
بوده و این مقدمه از پیشگاه خلافت و جهانداري است مخالفت حکم و الا
نمي تواند شد هرگاه بندهای پادشاهي بموجب حکم او را گرفته باشند سخنی
نرمی و دیگری نیست و در باطن او را بمواعید دلپذیر از جوش و خروش باز
داشتند و او نیز به طمع در افتاد * * بیت *

طمع را سه حرفست و هر سه تهي　　　از ان نیست مر مطمعان را بهي

از انجا که در گجرات مقدمهٔ باندهري نازک است ابهي کرن مطعون خلق گردید
الحاصل مهاراجه فرد رسید بمهر خود نوشته داد و در همان شب گنگا داس را
در بهدر طلب داشته حبس نمود و افزای او و جماعهٔ ابریشم فروشانرا دست گیر
ساخت و برای [5] قرق خانهای آنها که مبلغها را از جنس ابریشم و اثاث البیت

---

(۱) مدالست - فریب دادن ۱۲ جامع *

(۲) مخادنت روباه بازي کردن و حیلت کردن ۱۲ *

(۳) مخاتلت با کسی فریب آوردن *

(۴) مجاوبت باول مضموم کسی را جواب دادن *

(۵) قرق لغت ترکي بمعني محافظت ۱۲ *

نقد و جنس مشحون بود (۱) پتافیان گماشت و به ضرب و شکنجه دو لک روپیه از گنگا داس و سه لک روپیه از خوش حال عم زاده‌اش و ما بقی از دیگران به قدر حالت هر یک مقرر نموده نه لک روپیه را نقد غی تمام و تشدد ما لاکلام در اندک فرصت بمعرض ایصال در آورد از سنوح این سانحه موجب پریشانی انبوه کثیر و جم غفیر از برنا و پیر سکنه گشت خصوصاً عمله و فعله کارخانجات متعدده ابریشم فروشان از چرخ تابان و (۲) عباتان و (۳) نساجان که اصناف متفرقه متعدده دارد گردید و نقصان کلی در محصول محال صدیقی دابست ابریشم در بنگاله بار رسیدن احمدآباد که اقسام و انواع اقمشه مشهوره معروفه ترتیب یافته باطراف و اکناف بلاد هند و سندهه و روم و فرنگ و عرب و حبش و ایران و توران تجارت پیشگان براری و بحاری می برند روی نمود و فرقه ابریسم فروشان ازان وقت که گروه علحده بودند بر طرف شدند اکنون مردم متفرق کم و بیش می آرند مهاراجه احمد نامی را از قوم بواهیر جماعة کلان که دران هنگام تازه به عرصه آمده و سیتهه قوم خود مقرر گشته بود سیتهه کل نمود همدران ایام بدست آویز خون حسن مقتول آهن فروش بوهره جماعة خورد که مبارز الملک سه لک روپیه ازان فرقه دینی جهت گرفته بود چنانچه سبق ذکر یافته درین ولا یکی از زوجه او که پیراهن خون آلود آن مقتول را داشت برپا نموده نزد مهاراجه داد خواه گشت معاعی بهانی جماعة مصادره قرار داده گرفت و آنها چون از صدمه نخست هنوز نیاسوده بودند بهر نوع ادا ساخته پایمال گشتند و جلای وطن گزیده در اطراف و جوانب رفتند که اکنون ازان جماعة کسی نمانده که حالی داشته باشد مگر جمعی برای نام که وجود و عدم شان مساوی است خواهند بود - از انجا که در صوبه از منصبداران و اعیان که اسمی و رسمی داشته باشد نمانده میدان را خالی یافته

---

(۱) پتانی بفتح اول بروزن مدانی پاسبان و نگاه دارنده و محافظت کننده باشد و بضم اول هم آمده است برهان ۱۲ *

(۲) صباغ رنگریز ۱۲ *

(۳) نساج باننده *

بهندرایان خدا نشناس (۱) و نسناسان ماروار احیای بدعات سابق و لاحق نموده اخذ و جبر و گرفت و گیر وضیع و شریف مسلم و هنود بنیاد نهادند و ابواب شر و ظلم کشوده گشت بازار اسلام (۲) کسادی پذیرفت گاو کشي منع گردید مساجد ویران (۳) و کنائس را رونق افزود و در ایام هولي ایذا و اهانت و هتک حرمت مسلمین را از مستحبات و مستحسنات گرفتند و احدی را یا رای آن نماند که گوید این چون و آن چرا است در هنگام روانگي مبارز الملک و ورود مهاراجه که کافه رعایا و برایا از تعدي معزول به ستوه آمده بودند اظهار سرور و شادمانی داشتند سیما گروه هنود که اکنون ناظم سر گروه آنها ست و مهاراجه و برادرش را نسبت به رام و لچهمن که به معبودي او قائل اند داده بخوشی مي سرائیدند از مشاهدهٔ معاشرت و سلوک آنها به مضمون رحمة الله علي نباش الاول متذکر گشتند الحاصل اکثری از اعیان و اشراف از مذلت و خواري اندیشیده و از ریخته شدن آبرو هراسیده توقف و سکونت را مناسب ندیده به تدریج و مرور ایام باطراف و اکناف متفرق شده گوشهٔ عافیت گرفتند روز بروز کار خلق الله به صعوبت انجامیدن گرفت مارواریان در خانها بزبردستي و (۴) عنف فرود آمده غصب نمودند و چه خانه خرابیها که بعرصهٔ ظهور دیامد * * بیت *

چو خواهد که ویران کند عالمی نهـد ملک در پنجهٔ ظالمـی

این همه از شامت افعال و اعمال نا شایستهٔ ما بوده از ما است که بر ما است محال کتهره پارچه که بجهت اخذ زکوة شرعیه از عهد حضرت خلد مکان مقرر است و هنود را باین امر مناسبتی نیست و هیچ گاهی سوای اهل اسلام به تمشیت امور آنجا مامور نبودند چون از ایام بغي حامد خان محصول را ناظمان

---

(۱) نسناس باول مفتوح ثاني زده نوعي از خلق اند که یک پای بر مبجهند و پای دیگر ندارند آورده اند که دیو مردم اند و در دویدن از دوها بیش میدوند ۱۲ *

(۲) کساد باول مفتوح بی رواج شدن *

(۳) کنائس مساجد ترسایان مطلق بتخانه را گویند ۱۲ *

(۴) عنف باول مضموم درشتي کردن *

متصرف شدند با وجود آن متصدیان بادشاهی بدستور معمول و ضابطهٔ معین دخیل کار بودند و حق التحریر می گرفتند مهاراجه با جارهٔ نقالان ماروا در داد و آنها متصدیان را مخل پنداشته کارش بیجا در پیش نمودند - متصدیان نیز از همشینی و بد صحبت نا جنس آن خبیث طلعتان را عذابی الیم گفته تنفر و تقاعد ورزیدند و بفرستادن گماشته نویسنده اکتفا نمودند ازان بار بندوبست متصدیان ازان محال بر خاست اگر مهر آنها بر داخلای ادای محصول که بممالک محروسه می بوند و بی مهر متصدیان بادشاهی منظور نمی شود نبود بدستور محالات دیگر از ساير و دار الضرب و بتهد دخاس بی دخل می شدند چون مبارز الملک محال ساير را در وجه اخراجات سرکار معلی تعهد و اختیار دیوان صوبه وا گزاشت کرده بود در عوض بست و پنج روپیهٔ یومیه قرار داده از محصت دیوان بر آورده با جارهٔ نقالان داد و اکثر ضوابط دیوانی که فی الجمله بقبضهٔ دیوان بود بر آمد ازان جمله بیت المال که همیشه داروغه و کسان دیوان صوبه به ضبط می پرداختند در بادهٔ کوتوال و در پورجات فوجدار گرد متصرف گشت و این بدعات صورت استمرار گرفت و در دار الضرب چون متصدیان بادشاهی بی دخل بودند طلا و نقره مس آمیز گشته مسکوک گردید و بدین صیغهٔ شنیعه مددی بر محاصل آنجا افزوده اشرفی و روپیه ضرب احمدآباد که پیوسته بی غش و تمام عیار بود بدان علت بدنام گردید و سوای بلده در بیرونات رائج نمي گشت که تا حال با وجودیکه غش را بر طرف ساختند در بیرونات در بعضی امکنه بدنام است و بر مواضع و اراضی مدد معاش سادات عظام و مشایخ کرام و ارباب استحقاق به صیغهٔ چٹها می قرار داده عامل و تحصیلدار علحده مقرر گردید که اکنون ارباب معاش را جز نامی باقی نمانده و به هزار سماجت و لجاجت دست برداشته بعضی را به عنوان گدائی چیزی میسر می شود و این جماعة نیز بنابر عدم وجه معیشت و جور فاقه کشی آوارهٔ هر دیار گشتند - سرب و باروت و مصالحهٔ توپخانه که درین مدت مبارز الملک فراهم آورده و قریب بیست هزار روپیه را می شد با توپهائیکه بدیوان صوبه سپرد کرده بود بتدریج روانهٔ جودهپور ساخت

همدران اولین سند بحالی متصدیگری بندر سورت بسعی عمدة التجار ملا محمد علی از پیشگاه خلافت و جهانبانی به بهرام خان رسید و منصوب معزول گشت - مستفید خان زیربار سه نقدی آمده قرضدار و پریشان حال باحمد آباد مراجعت نمود چون در ان اوقات عبد الاحد خان پسرش ودیعت حیات سپرده بود از انتقالش بمنصب قضای بلده سر افرازی یافت *

کشته شدن پیلاجی گایکوار بخدع مارواریان و رفتن مهاراجه باراده تسخیر برودة و محالات آن طرف دریای مهی و فوت عبد الغنی خان دیوان صوبه و تقرر دیوانی به طالب علیخان نبسه او در حضور و دخیل بودن عبد الحسین خان بامور دیوانی

از انجا که اومان بائی زوجه کهاندیر او دابهه سیفابتی متوفی که چوتهه ملک گجرات بدو تعلق داشت درین ولا چهارم حصه این طرف دریای مهی به ضمیمه آن طرف از تغیر کنتهاجی و پیلاجی گایکوار مقرر نموده رخصت کرده بود و او با انبوه کثیر بقابو مداخلت آمده بموضع داگور معموله تهاسره رسید مهاراجه از استماع اینمعنی به عزم مقابله و مدافعه باستعداد فوج و توپخانه پرداخته بیرون بر آمد و چندی از مارواریان را در ظاهر برسم رسالت و پیام رسانی و سلسله جنبانی امر مصالحه نزد پیلاجی رخصت نمود و در باطن دو سه نفری از انها را که مصدر خدعه توانند شد و در ان جماعه مردم این کار می باشند بمواعید دل پزیر و مواثیق موکد بایمان مستمال ساخته گفت که هنگام ملاقات وقت قابو کارش را تمام سازند فرستادها پذیرفته با او ملاقی گشتند و به چرب زبانی و شیرین

کلامي معقول و (۱) منحول و کلمات روی اندود دو سه روزی پرداخته هنگام شب که رخصت مقرر شده بود وقت بر آمدن یکی از انها برگشته به عنوان گزارش مطلبی به سرگوشي درآمد و به دوزخم کاري جمدهر پی در پی پیام اجل را بگوشش رسانید - دکهنیان قاتل را نیز برفاقت مقتول راهی ساختند و لاش پهلاجي را برداشته همان وقت روبه فرار نهادند و در نزدیکي قصبهٔ سادولی آن طرف دریای مهي سوختند بمجرد استماع این خبر مهاراجه که تدبیرش رامواق تدبیر دید بسرعت هرچه تمام ترکوچ نمود در عرض راه خبر رسید که عبد الغنی حسن دیوان صوبه که از چندی بیمار بود غرهٔ شهر جمادي الاولی بقضای الهی موت شد، مومن خان بنابر رشتهٔ قرابت از مهاراجه رخصت حاصل کرده و برای عبد الحسین خلفش خلعت ماتمي و تجویز نامه دیواني از انتقال پدرش گرفته باحمد آباد آمد و بلوازم تعزیة پرداخت و چهار روز متوقف گشته بمهاراجه ملحق نددید القصه مهاراجه بکوچهای متواتر عبور دریای مهي نموده به صلع بروده در آمد - دکهنیان را که بیم و هراس غالب آمده بود بروده و پرگنات دیگر را خالي نموده پناه بحصار دبهوئي که جای مستحکم است بردند - مهاراجه حیدرراج بتهداری را به ضبط غله و آزوقه و سرب و باروت و گرفت و گیر مالداران بروده تعین کرد و او به بهتهای دروغ و ادعای امانت مرهته و ودیعت آنها مصادرات نمود مهاراجه همت بر تسخیر حصار دبهوئی گماشت همدران اوان رحیم بارور خان سزاول را گذاشت جاگیرات منصبداران حضور و متعینه صوبه بدست آویز دستک و احکام بمهر امیر الامرا بنام مهاراجه از دارالخلافت وارد احمد آباد گست و رتن سنگه تهنداری نائب صوبه را دید ازانجا که تهداری حسب الطلب مهاراجه روانگي داشت برفاقت او روانه شده مهاراجه را ملاقات نمود والد راقم از سفر حجاز پس از انفراغ مناسک و زیارت در ماه صفر آن سال در عرض پنج ماه و نیم که باتفاق موسم آن وقت در جهازی که عزیمت آن صوب

---

(۱) منحول سخن بربانته گفتن دروغي بکسوت راسني گفتن *

نموده بود مراجعت کرد و چندی که بنابر منازعت متصدیان در بندر سورت متوقف گشته بود درین ولا براه کشتي به بندر کنبهایت رسید بالجمله مهاراجه هرچند همت بتسخیر دبهوئي گماشت از کثرت بارش و قحط غله پیش رفت کار ندید بعد ضائع شدن چار پایهٔ بسیار و مقامات دو ماه از موضع بیهلو پور که بر کنار دریای دهار در مابین بروده و دبهوئي واقع است طبل مر گشت فرو کوفت و ارادهٔ دستگیر ساختن دلا مقدم موضع پادهره که مدار کار پرگنهٔ بروده بعلت زرداري که بباندهري تمام پتا و نان نامی و مومن خان و سردار محمد خان غوریني و شیر خان و جوانمرد خان بابی و سید فیاض خان آمده بود و در موج قیام داشت با خود مصمم نمود بقادر کثرت بارش که تا دو هفته علی الاتصال بشدت کمال بود و علاوه آن قحط غله که بسبب انسداد طرق و شوارع از طغیاني رود نرها و گل ولای که نیم آثار پخته بیک روبیه میسر نمي شد و کاه بمرتبهٔ نایاب که اسپان برگ درختان ترزان داشتند و بسیارت بچراگاه عدم شتافتند اتفاق مراجعت باضطراب که در عین طغیانی نالهها بود جمعی که شتاب زدگي نموده بره دوردی در آمدند رخت هستي اکثری از انها و چار پایان به طوفان بلا رفت و بیستری از ستوران در گل ولای از عدم طاقت پا برجا ماندند روز دیگر مهاراجه کوچ نمود و بارادهٔ گرفتار ساختن دلا مقدم او را به همراهي خود گرفته به بهانهٔ دیدن حصار بروده در آمد و لشکریان و بیگانه را از در آمدن منع فرمود از بیرون ماندن باندهران دلا را حلوای بی دود و عسل بی مگس پنداشته سرشامی جمعی را متعاقب یکدیگر به طلبش فرستاد و او ازین معنی متوهم گشته بر اسپ مادیه که گوی سبقت از بادمي ربود سوار شد باوجود ممانعت پاسبانان دروازه بجهانیدن مرکب نجات یافته یک راست بمسکن خود شتافت و روز دیگر به مهاراجه نوشت که اگر سردار محمد خان را به نیابت فوجداري بروده نصب مینمایند استقامت دخل خواهد بو دالاّ فلا - بالضرورة اورا بفوجداري گزاشت و حسب الخواهش سردار محمد خان شیر خان بابی را بقرار حکومت بالمناصفه مقرر کرده به سمت

احمدآباد کوچ نمود فرقهٔ کولیان ساحل دریای مهی که از کسته شدن پیلاجی
، به تصرف در آمدن بروده مغلوب و اهمه گردیده مطیع شده بودند از بدست
آمدن حصار دبهوئی و بد قولی بالا مقدم هنگام برگشت دست تطاول دراز
ساخته شبها بر خیمه‌ها ریخته و زخمی ساختن مردم و بردن اسپ و یراق می
پرداختند چنانچه دربن قسم زد و خورد شدن نزدیک خیمهٔ جوان مرد خان
بابی محمد شریف دوکر جماعة دار نوکر او کشته افتاد و از آثار عظمت و بی
بندوبستی که بخودی خود عزت گرفته بود بدم خورد القصه مهاراجه
در دریای مهندری نمود میخواست که راه برگنهٔ پتلاد فریاتش دربین طریق
... رافع شده اند عازم احمدآباد شود مومن خان که پرگنه در اجاره‌اش بود
... پایمالی راضی نمی گشت و مبلغی بدین جمعه مجرا و محسوب
... خواست داشت و این معنی موجب کرانی خاطر مهاراجه گست و شنکر
... سرکار محمد خان را روکش نمود و او پرگنه را بقرار اجارهٔ مومن خان
... وکیل خود متعهد گشت و مهاراجه را از راه پرگنهٔ پتلاد گرانید مومن خان
... بمهابت رخصت شده رفت و مهاراجه کوچ کرده بر ... رود و اترک مقابل
... کرمی محال وطن داری محمد بابی مقامات چند نموده بیست هزار روبیه
... ان بشکش مشخص ساخته باحمد آباد آمد محمد اشرف عورتی بردر
... خان چون او در بروده بود بنابر طلب شنکرداس از احمدآباد به پتلاد
... محمد خان از تغیرهادی خان به سوانح نویسی صوبه از حضور
... دوانی صوبه از انتقال عبد الغنی خان در پیشگاه خلافت و جهانداری به
... خان نبسهٔ او که در حضور بود مفوض شد و او سند نیابت نرد
... خان خالوی خویش فرستاد اما مهر و امور دیوانی را بنام طالب
خان جاری نکرده خود بمهمات پرداخت و بنابر قرابتهای قریبه ممانعت
نیامد اما وجه یومیه بیست و پنج روپیه که در عوض سایر قرار گرفته بود
... موقوف نمود *

وقوع قحط و وبا

همدران سال قحط شدید و سمیت در هوا و مرگ و میر در مردم بهم رسید و علاوهٔ مکروهات بد معاشی ماروارایان گشت پلهٔ تسعیر غلات روز بروز بالا رفت و هزاران هزار از اعلی و ادنی نه نسب کردن دو سه روز که سدهٔ یرقان قبل سابع می شد ره نورد عالم دیگر می گشتند که فرصت تجهیز و تکفین نبود و حمله و فعله موتی بدست نمی آمد و هر روز جمع کثیر رفتگان نهانخانهٔ عدم را که وارثی یا دسترسی نداشت در ریگ دریای سابر از کوچهٔ و بازار کشیده می انداختند که طعمهٔ کلاغ و کلاب می شد دو نفر را بریک جنازه که دو کس بر داشته می بردند راقم معاینه نموده فریاد و فغان کافه برایا در گنبد فلک پیچید از فریات و قصبات اطراف و جوانب گروه [1] علا زدگان از خان و مان آواره گشته کاسهٔ گدایی در دست بغایر فروش اولاد و احفاد صغیر و کبیر اناث و ذکور روبه شهر آوردند -

* نظم *

شکمها فتاد از پی خشک و در   چو [2] انبان در یوزه گر دربدر
گرسنه شکم بر نمد دوخت چشم   که همسایهٔ گوشت بود ست پشم

و راسته و بازارها پر گشت و بیک روپیه و دو روپیه فرزندان خود را در معرض بیع در آوردند درین بلیهٔ آسمانی اکثر زنان مسلمان و ابنای آنها از وضیع و شریف را ماروارایان بدادن گردهٔ نان رشتهٔ رقبیت در گردن افگندند و بخورانیدن سرگین مادهٔ گاو و سوختن دانه چند از جو بر سرش باعتقاد خودها تزکیه نموده مرید ساخته وافلهها روانهٔ ماروار کردند و از راه شماتت می گفتند که چون در عهد حضرت خلد مکان از جودهپور آسرای ما را گرفته مسلمان ساختند این در مقابل آن است مهاراجه شیرسنگه پتاوت و چترا مهته را باکثر احمال و اثقال را که فراهم آورده بود روانهٔ ماروار ساخت *

---

(۱) علا قحط *

(۲) انبان پوستي باشد دباغت کرده که درست از گوسفند برآرند - برهان ۱۲ *

اشتعال یافتن نائرهٔ نزاع فیمابین بهرام خان متصدی بندر سورت و عمدة التجار ملا محمد علي و تعلق پذیرفتن حکومت بنام تیغ بیگ خان برادر بیگلربیگ خان قلعه دار و روانه شدن بهرام خان به بهاونگر

چون بهرام به سعی و تلاش و سرانجام اخراجات عمدة التجار ملا محمد علی از تغیر مستعفید خان بدستور سابق به متصدیگری بندر سورت بحال گردید به تمشیت امور و رتق وفتق مهمات پرداخت و میر عبد الرحیم نامی را نائب خویش گردانید ازانجا که عمدة التجار موضع اتهوه را چنانچه سبق ذکر یافته ترتیب داد و خود رفته در آنجا سکونت ورزید و بندوبست را نوعی نمود که هر که پناه بدانجا می برد احدی یارای باز آوردنش نداشت روز بروز رونق آنجا افزوده بهانی در صورت بندر سورت نماند در حقیقت بندر علیحده مخصوص خود گردانده اکثری نقدی و اموال آمدنی جهازات رابدون اطلاع و اجازت متصدی را از راه نخوت و خود سری که متصدی را دست نشاندهٔ خویش می پنداشت فرود می آورد و چندی بدین نهج گذشت بهرام خان تا مقدور مراعات را منظور داشته تغافل می ورزید چون کار از حد اعتدال گذشت و نقصان کلی محصول را معاینه نمود به صلاح و صوابدید نائب خود معی را به عنوان فوجداری اتهوه تعین نمود که به ضبط محصول پردازند به عمدة التجار پیغام کرد که در خانهٔ قدیم در بندر آمده [illegible] ند و او به مقتضای وقت حسب الفرموده به عمل آورد و گفت و شنید [illegible] اموال که درین مدت بی اطلاع فرود آورده در پیش گشت و پس از قبل [illegible] وجودیکه عمدة التجار وجه اخراجات حصول سند را درخواست داشت قطع نزاع نموده بر لک روپیه انفصال داد میر عبد الرحیم نائب را عرق طمع بحرکت

آمده ده هزار روپیه دیگر برسم حق النیابة برای خود استدعا نمود - عمدة التجار ازانجا که مدعی از سابق طلب داشت و درین ولا دیگر بایست داد و نیز یک گونه از تعدی ساختن فوجدار به اتهوه و آوردن او در بندر اهانت و مذلت خود تصور مینمود از تقبل درخواست میر سرباز زده ابا و امتناع نمود - و کمر بر عزل و بر آوردن بهرام خان بست و تدبیری با خود اندیشیده هنگام شبی دو هزار روپیه به منعمة ندر نزد سید علی واعظی که مایهٔ فتنه و فساد و جمعی کثیر از مریدان داشت فرستاده از ارادهٔ خود آگاه ساخت سید که نقد را به دیدهٔ سر دید بالرّاس و العین گفته وعدهٔ دمیدن صبح که الیس الصبح بقریب نمود عمدة التجار که دو سه هزار کس از سوار و پیاده با خود داشت آنها را مستعد گردانیده روز دیگر هنگامیکه شمس صبح از بستان افق جوشیدن گرفت بخانقاه سید زین جانشین سید عیدروس امد و سید علی و اعظی که در تمام شب بدین مضمون مترنم بود * * بیت *

که ای شب گرنه روز رستخیزی چرا آخر سحرگه بر نخیزی

فی الفور خود را رسانید و کسان عمدة التجار قاضی و مفتی را حاضر ساختند و احمد چلپی و تجاران دیگر حسب الطلب جمع گشتند - سید علی و اعظی که در صدر مجلس جا داشت پس از انعقاد اجماع سپند آساجستی نموده نمک دار در وسط آن مجمع انجمن آرا گشت و قاضی و مفتی را مخاطب ساخته گفت که این از کجای مسلمانی و در کدام شریعت و کتاب جائز است که بهرام خان با وجود یکه عمدة التجار مبلغها طلب دارد درین ولا بیموجب درخواست دیگر می نماید و وجود عمدة التجار که وسیلهٔ روزی جمع کثیر و هر ساله مبلغ کلی از عسور در سرکار بادشاهی واصل می شود از مغتنمات وقت است و بهرام خان ارادهٔ استیصال او دارد و فقرهٔ چند مشتمل بر وعظ دلائل عقلی و نقلی در معرض بیان در آورد - * بیت *

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

و مقرر شد که قاضی اعلام نویسد و به هئیت اجماع از خانقاه بر خاسته بمسجدیکه احداث کرده و متصل به خانهٔ عمدة التجار بود رفته اعلام ...

آدم قاضي فرستادند عوام الناس و اجامره بمتابعت پیر ارشاد واعظی از گوشهٔ و کنار حاضر آمدند - اعلام که به بهرام خان رسید چون از سفوح این سانحه آگهی نداشت متامل گشت میرعبد الرحیم که وقوع این واقعه بتدابیر شوم طمعی او حاضر بود بمحضر وقوف بر مضمون اعلام بلا توقف فوج را مستعد ساخته تعین فرمود که هنگامه آرایان را بسته بیارند فرستادهٔ قاضی آنچه را دید و شنید بحضرت ویقوی نموده علی رؤس الاشهاد ظاهر ساخت - عمدة التجار نیز کسان خود را بکوچه بندی و توپ بر سر راه آنها بر اطراف خانهٔ خویش امر نموده و از طرفین جنگ تیر و تفنگ در گرفت و آسیاے حرب بگردش در آمد و پنج شبانه روز بدین منوال سپری شد و درین ایام غلبه از طرف بهرام خان به عرصهٔ ظهور آمد - عمدة التجار از مشاهدهٔ این معنی کناره و پیوستن که را باعانت و امداد قلعه دار دیده معتمدان خود را فرستاده از بیگلر خان استمداد و استعانت نمود چون از مقدمات سابق که وی به عهد خود نکرده خاطرش از عمدة التجار غبار آلوده بود -

* بیت *

دمی کز وفاء مروت تهی است   باو دوستی کردن از ابلهی است

ابدی بظهار اینکه بالفعل جمیعتی موجود نیست و آذوقه و ذخیرهٔ مصالح صرف آمده معذور دارند بار دیگر پیغام آمد که آنچه مایحتاج مطلوب مهیا نموده میرسانم بیگلر خان خواهش حضور عمدة التجار کرد که بالمواجهه باظهار ما فی الضمیر پردازند و او آمد و گفت و شنود و عهد و پیمان که بعد اخراج بهرام خان متصدی تیغ بیگ خان باشد و حصول سند بر ذمهٔ عمدة التجار و این معنی را بایمان و درمیان آوردن قرآن مؤکد نمود قرار یافت که چون مورچالهای طرفین از فراز قلعه تشخیص نمي شود لابد بر مورچالهای خویش بیرقهای سفید برپا نماید تا آشنا و بیگانه و دشمن امتیاز یابد عمدة التجار بلاتوقف و اهمال از قلعه بر آمده دو صد دار و آذوقهٔ و سرب و باروت و بست هزار روپیه نقد از راه کشتي به مورچالهای ارذها بیگلر بر مورچال بهرام خان که سمت قلعه بود آتش

افشاني و گویا انگیزي آغاز نهاده در طرفة العین برداشت - بهرام خان از مشاهدهٔ این حالت که دو تیغه بایست جنگید بالضروره بمقابل قلعه مرحله و [1] دمدمه بسته توپها نصب نمود و بجنگ هر در سو پرداخت و قریب یکماه بدین منوال گزشت - خلقي کثیر از برنا و پیر و مسکین و غني درین هنگامه از جان و مال رفتند از انجا که بهرام خان از قدیم و جدید قریب ده هزار کس داشت - اما چون درکار خانه غیبي آب خورد او از انجا بر خاسته و مشیت ایزدي بر عزلش پیوسته بود بعضي از بیم و هراس و برخي به شوم طمعي امید موهوم از رفقاي نامي بمشاهدهٔ طول انجامیدن هنگامه و اتفاق قلعه دار و تجاران از و خامت عاقبت اندیشیده رو گردان شده به عمدة التجار پیوستند و در مقابله و مقاتله شریک گردیده باظهار یکرنگي و پیش آمد بیش از بیش بکوشش در آمدند -

* نظم *

این دغل دوستان که مي بیني | مگسانند گرد شیریني
تا طعامیکه هست مي نوشند | همچو زنبور بر تومي جوشند
باز و فتیکه ده خراب شود | کیسه چون کاسهٔ رباب شود
ترک صحبت کنند و دل داري | دوستي خود نبوده پنداري

و عوام الناس چه بارشاد پیر واعظي و چه از راه خوشامد هر طرف هجوم نمودند - با بهرام خان جمع قلیل از یاران جاني که بودند نظر بر تهور و جلادت ذاتي دست از قتال و جدال بر نمي داشت که دران اوان دیوجي تا کبیه مرهٹه باده هزار سوار حسب الطلب عمدة التجار به کومک رسیده از بیرون ابواب آمد و شد و رسد غله و کاه را مسدود ساخت و این معني علاوه گردید و از ممر فقدان آذوقه کار بهرام خان به تعسر انجامید - بهذا بناي امر مصالحة بمیان آمد و قرار گرفت که بهرام خان دربار را خالي نمود در باغ ملا فرود آید - بنابران متعلقان را در خانهٔ کامگار علي خان گزاشته بانجا رفت و سید نور الله و سید ولي جماعه داران با همراهیان خود باتهوه رفتند و نائرهٔ حرب اطفا پذیرفت در

---

(۱) دمدمه بفتح اول بروزن زمزمه آنچه که سر کوب قلعه مانند برج از چوب و سنگ و گل سازند و ازانجا توپ به قلعه اندازند - برهان ۱۲ *

حینکه متعلقان بهرام خان نقل می نمودند چون خانهٔ احمد چلپی سر راه بود سه چهار منزل رتهه که جاسوسی نقدی دران نشان داده بود او باظهار اینکه سرب و باروت می برنداز عرض راه کشیده متصرف شد - الحاصل تیغ بیگ خان بموجب قرار دار بدربار داخل گشت عمدة التجار رجه قرار نقد حق الاعانة که با فوجي مرهتّه بود باضافهٔ خلاع سرداران و تحائف دیگر خوشنود ساخته رخصت نمود - فرقهٔ سپاه و تمامي رعایا و روستائیان با شاره و اغوای هنگامه آرایان بتقاضای طلب به شدت پیش آمده کار بیحرمتي را بجای نازک رسانیدند و بعضی اهل کارش و رفقاء بهرام خان که از راه حکومت بعدی بحال بازاریان نموده جنس گرفته بودند بدست آنها به همین بلا مبتلا شدند - بهرام خان باندیشه اینکه مبادا از بد آموزی معاندان بی آبرو یا دستگیر شود بصوابدید محسن خان حاوی خویش هنگام شب به تبدیل لباس که سد ظلمادی میان محصرات و عین انسانی حائل گشت خود را در شهر رسانیده (۱) متواری ساخت - روز دیگر اصطبل و اموال و اسباب از ناطق و صامت به ضبط تیغ بیگ خان در آمد - عمدة التجار بدست آویز طلب اخراجات حصول سند آنچه خواست از اثاثه به نیمه بها گرفت -

* بیت *

چنین است آئین گردنده دهر　　که بخشد به مهر و ستاند بقهر

بهرام خان سه چهار روز در شهر مختفي طور متوقف گشته صلاح بودن را ندیده به سازش یکی از پاسبانان بروج حصار با محسن خان نیم شبی بدستگیری کمند بر آمد ز با تّهوه شتافت و سید نور الله و سید ولی را که در آنجا بودند باخود موافق دانسته آگاه ساخت و آنها او را باندرون گرفته در پردهٔ خفاگاه داشتند اما شهرت گرفت که بهرام خان در اتّهوه هست بنابران تیغ بیگ خان فوجی تعین نمود که سید نور الله و سید ولي را ازانجا بیرون نمایند و اگر بهرام خان را یابند بدست آرند ازانجا که بر حصار اتّهوه سر انجام توپ خانه مهیا بود سید نور الله و سید ولی به مدافعه پیش آمده بجنگ توپ و تفنگ در پیوستند اتفاقاً در روز مبدأ هنگامه آرائي عمدة التجار بهرام خان کیفیت را به امارت مرتبت برهان الملک

---

(۱) متواری پوشیده شونده - جامع ۱۲ *

که در حضور بود اطلاع داده و ازانجا بنام تجار عموماً و به عمدة التجار خصوصا نوشتهٔ برهان الملک متضمن اینکه ازین فتنه انگیزی اگر آسیبی یا چشم زخمی به بهرام خان خواهد رسید از انها انتقام کسیده خواهد شد - قاصدان حامل نوشته گرفتار عمدة التجار گسته بودند و او از در یافت مضمون که مشحون از تهدید و تخویف بود هراسیده از و خامت عاقبت به بحر اندیشه فرو رفت - چون یک گونه از بودن بهرام خان در انهوه به طریق خفا اطلاع داشت سید نور الله و سید ولي را با معتمدی استمالت داده گفت که مصالح جنگی و آلات حرب همه معدّ و آماده است بپامردی خود بخاطر جمع استقامت را از دست ندهند که بار دیگر بهرام خان را به حکومت مي نشانم - آنهادل گرمي یافتند و بامیدواری قرار دموکر اصلي بیش از بیش جدوجهد نموده بکوشش در آمدند - چنانچه شبی هر دو سردار باجمعی از جوانان با نام و ننگ بطریق شبخون برکسان تیغ بیگ خان بجنگ مي پرداختند - ریخته چندی را کشته و زخمی ساختند قضارا در این زد و خورد ملاکرام بخشي که سر گروه فوج تیغ بیگ خان بود کشته افتاد و خیمه و بنه را بغارت در آورده‌هم عنان ظفر معاودت نمودند اما سید ولي که شمشیرش خطا کرده بر آئینهٔ زانو رسیده بود زخمدار گشت *

قید نمودن تیغ بیگ خان عمدة التجار ملا محمد علي را و رفتن بهرام خان بگهوگهه و سیهور و معروض شدن هنگامه ببارگاه سلاطین پناه و تفویض متصدیگری بندر سورت بنام مومن خان و متصدیگری بندر کنبهایت به تیغ بیگ خان که هیچ یک به عمل در نیامد

از انجا که عمدة التجار ملا محمد علي درین معرکه آرائي قریب ده هزار

کس از سوار و پیاده فراهم آورده و بهرام خان را بیرون نمود دود نخوت و پندار که مذموم ترین خصائل رذائل است به کاخ دماغش پیچیده نور بصیرت عقل مآل اندیش را ضائع ساخته و از جادهٔ روش اسلاف دور انداخت - چون اسباب شوکت و حشمت را فراهم و آماده دید مضمون ان الانسان لیطغی ان راه استغنی صادق آمد بدستور امرایان به تعیین بخشی و عرض بیگی و دور داش و عوض و معوض پرداخت - * بیت *

زانی روش کبک دمی می آموخت
آن دست نداد و راه او رفت ز دست

و بخاطرش خطور نمود که یکی از پسران خود را در سلک بندگی درگاه والا منسلک سازد - فخر الدین پسر کهترش را که بجوهر دانایی آراسته و به صفات پسندیده پیراسته بنظر در آمد درخواست منصب سه هزاری و خطاب فخر الدین خان و سند متصدیگری بندر سورت بلا قید اسم و حسب الحکم اقدس دنام خویش متضمن اینکه عمدة التجار هر کرا قابل و لائق حکومت آنجا داند و راضی باشد نام او را درج نموده مستقل سازد و به معرب الحضرة و الخاقان حافظ خدمتگار خان که دران ایام راتق و فاتق مهمات سلطنت بود بدرجه بدیرائی رسانیدن نوشت و بنابر اخراجات این امور شصت هزار روپیه را هندوی مرسول نموده از انجا که تدبیر برخلاف تقدیر بود قاصدان با نوشته جات در نواحی بهروچ بدست کسان تبع بیگ خان گرفتار آمده آوردند و او پس از وقوف مضامین یاوری بخت خویش انگاشته از راه پخته کاری قاصدان را بمکانی که دیگری را مجال اطلاع بر آنها نباشد نگاهداشت و بتصور آنکه یک دفعه که او را بربا نموده چون کبیدهٔ خاطر گشت بهرام خان را باز متمکن ساخته چنانچه سبق ذکر یافته تا وجود عمدة التجار باقی است مطمئن خاطر بر حکومت ماندن محال عقلی است از کمال کیاست و درایت در تدبیر علاج واقعه قبل از وقوع با خود می اندیشید و بحسب ظاهر در مراعات و حسن سلوک و خاطر جوئی او می افزود تا آنکه ماه ربیع الاول که ایام متبرکهٔ مولود مسعود حضرت سید کائنات صلواة الله

و سلامه علیه و آله در رسید بروز دوازدهم طعام نذر آنحضر ترتیب داده - * بیت *

گر بمهمانی قدم در کلبهٔ ما میزنی
لطف میفرمائی و بر دیده‌ام پا می نهی

و از اجابت کرد و ندانست - * مصرع *

کین سه کاسه در آخر بکشد مهمانرا

و بروز موعود باظهار شهرت دروغی نموداری مرهفهٔ لشکر خود را مستعد و حاضر ساخت و جمعی زره پوش در حجرهٔ بام نشیمن در کمین و انتهاز فرصت نشانید عمدة التجار بنابر وعده از منزل خویش ارادهٔ سواری نمود خبر سگالان و دور اندیشان نه استعداد موج را دیده شبهه بخاطر شان میگذشت در کمال خوف باظهار آن و موقوفی سواری بمعرض بیان در آوردند از انجا که دست قضا نازل دیدهٔ بخت او را از مشاهدهٔ چهرهٔ صواب (۱) مکفوف ساخته بود از راه غرور التفات بجواب نکرده باجمعی از مخصوصان بپای خویش بگورستان شتافت - * مصرع *

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

تیغ بیگ خان صید را در دام خود دیده به کشاده پیشانی در کمال تواضع به تعظیم و اجلال مهمان عزیز پرداخته دهن را لبریز تبسم ساخته به بشاشت تمام خبر مقدم گویان چون دل در پهلوی خویش جا داد و هر کسی به مکان و رتبهٔ خود قرار گرفت و فیما بین اختلاط گرم جوشی‌ها بمیان آمد تا هنگام کشیدن مائده در رسید تیغ بیگ خان از راه جربزت باظهار اینکه درین محل کثرت است ما و عمدة التجار علحده طعام خواهم خورد و دستش را گرفته بر خاست و بر بام در آمد وغیری بدان محفل مخصوص راه نیافت بعد فراغ از اکل تیغ بیگ خان نوشته جات را با هندویات بدست او داده گفت همان قرآن که درمیان داده بودی گیرایندهٔ است بمطالعه در آرند و بچشم عبرت نگرند عمدة التجار بعد

(۱) مکفوف نابینا و باز داشته شده ۱۲ *

(۲) جربزت معرب گربزت بمعنی مکر و حیله است ۱۲ *

ملاحظه چون لا جواب بود باصد تشویر سر انفعال در پیش انداخته خموشی گزید -

* مصرع *

که کس مباد ز کردار نا صواب خجل

درین این درجن سدگه زمیندار چهرمندوری که از جمله امیین نشستگان بود از در حجرهٔ دست فراز کرده خنجر مرصع از کمر عمدة التجار گرفته در پهلویش نشست و دیگران بدورش حلقه زدند از انجا که عمدة التجار مرد ضعیف الجثه و کوتاه بالا بود مانند عصفوری گرفتار چنگال شاهین قضا گردید و در قفس حجرهٔ محبوس گشت -

* بیت *

حقش است آئین این کهنه کاخ که گه بر تو دنگ است گاهی فراخ

همراهیان او را به شدت و عنف از دربار بیرون کردند و هیچ یک را توفیق روین دست گشت که درنگی برایش نماید بالضرورة همقرین یاس و ندامت باعنف مکسوره بر آمدند و هرکسی سر خویش گرفته بدر رفت تیغ بیگ خان یتافیان به خانها و انبارها تعین نموده زیر مهر قرق در آورد و قریب هشتاد لک روپیه نقد سوای اموال و اجناس به ضبط در آمد -

* بیت *

دادهٔ خویش چرخ بستاند نقش الله جـــاودان ماند

بعد دو سه روز عمدة التجار را در دولی انداخته به قلعه فرستاد - چون دست از زر آبا و اجداد خود برداشته بود اندوختهٔ سالهای دراز آنها برباد داد - * نظم *

کسی کـو باندازه‌اش پا نهــد نواند کـزان پــای بالا نهـــد
چو دادند کسی قدر و مقدار خویش پیشمان نگـردد ز کردار خویش
بسی آرزوها کـه در دل بماند بسی پای امید در گل نماند

تیغ بیگ خان برای صائب خود آفرینها گفته بفر اقبال و استقلال تمام تکیه بر چهار بالش حکومت زد و از مساعدت بخت آنکه بعضی از حق ناشناسان و نمکحرامان که محرم کارخانجات عمدة التجار بودند بنابر حفظ آبرو و حراست ما یعرف خویش که از دولتش بدست آورده بودند از راه خوشامد گوئی در آمده به نشان دادن دفائن پیش آمد نمودند سید نور الله و سید ولی از گرفتاری

عمدة التجار دل شکسته شده در کمال یاس باندیشهٔ مآل کارخودها افتادند - که
پیام تیغ بیگ خان رسید که اگر هنگامه آرائی باشارهٔ عمدة التجار بوده او خود
گرفتار گشت بالفعل اگر خواهش نوکری دارند بیائید والا نه بهر جانب که بروند
مختارند کسی متعرض آنها نیست سید ولی درخواست چند منزل کشتی
برای روانگی نموده بهرام خان را در پردهٔ خفا با برادران خود بگهوگه رسانیده در
نهاونگر استقامت گرفت و سید نور الله نوکری قبول نمود تیغ بیگ خان را دید
چون آنهوه از وجود اعیار خالی گشت تیغ بیگ خان اسباب و توپ خانه از
صاحت و مناطق در آورد و اکتفا بدان نکرده حشمت و سنگ و چوب حصار
و عمارات آنجا را کنده در معرض بیع رسانید که اثری و علامتی در انجا باقی
نماند و باخاک راه برابر ساخت فاعتبروا یا اولی الابصار چون حاجی ربیع از
رفقای بهرام خان که پیوسته بحسن سلوک معاش کرده در بندر بگوشه عافیت
کناره گیری داشت تیغ بیگ خان تکلیف موافقت و همقسمی با خود نمود
او امتناع ورزیده دیگر بودن خود را در انجا صلاح وقت ندانسته گفت که
اگر متعلقان بهرام خان را رخصت نمایند آنها را بدو رسانم تیغ بیگ خان
مضایقه نکرده مرخص ساخت و او براه کشتی برده رسانید - چون واقعات صدر
از روی معروضهٔ ارباب تحریر و تجاران متواتر و متوالی بعرض مقدس معلی رسید
بنابر رفع هنگامه حکم شد که مومن خان به متصدی گری بندر سورت و تیغ بیگ
خان از تغیر او بحکومت بندر کنبهایت سرافراز باشند - چنانچه مومن خان
بمرحمت خلعت فاخره و یک زنجیر ماده فیل امتیاز یافت و حوالهٔ وکیل شد
که برساند و سند مصحوب قاصدان در حینیکه مومن خان بهمراهی مهاراجه
بصوب دهونی بود رسید و او بنسی دهرنامی را بانقل سند رخصت نموده به
سید نور الله نظر بر سابقه آشنائی بنابر مداخلت نوشت و او باظهار این معنی
پرداخته جمعی را فراهم آورد و درخواست دخل نمود تیغ بیگ خان اولا به
ملاطفت و ملایمت مانع آمد چون منع پذیر نه گشت کار بجنگ و جدال
منتهی گردید و چندی از طرفین زخمی شدند سید نور الله عهده برا نشده در

آمد از آنجا که مبلغهای خطیر دست نیغ بیگ خان آمده بود به بدل اموال ... پاشی ارکان حضور را راضی گردانید و سند و خطاب بهادر بنام خویش حاصل ... مستقل گشت - صدر محمد خان برادر خود را نائب و راتق و فاتق ... مالی و ملکی گردانیده به عیش و کامرانی شب و روز داد عشرت میداد ... واقعه در اوائل سال هزار و صد و چهل پنج روی نمود - همدرین سال دهم ... جمادی الاولی سردار محمد خان غوری که بوده ناجی طبیعی در گذشت ... همانجا بنابر نقل بأحمدآباد امانت بخاک سپردند و بدستم همان ماه ... المفاخر خان صدر صوبه رخت هستی بر بست - مهاراجه نوشته استقلال ... بود بنام شمر خان بابی فرستاد که بخاطر جمع عهده دار باشد و ... شده خلف شاه علی رضا سرهندی گشمد بر مسند پدر ش دخل نهاد *

آمدن اومان بائي زوجهٔ کهاندی راو دباریه متوفي سیناپتي راجه ساهو و محاصره نمودن احمدآباد و صلح نمودن مهاراجه و بتاخت آوردن بعضی پورجات

... بائي زوجهٔ کهاندی راو دباریه سیناپتي راجه ساهو که عبارت از بخشی ... باشد پس از فوت شوهرش بنابر خردسن پسر که از اعمال پدر سیناپتی ... شده بود و چوتهه صوبهٔ گجرات بدو تعلق داشت خود متکفل آن امر بود ... دیگا پسرش جوان گشته چون جوهر ذاتي نداشت او بامور سرداري و نوکر ... کسی بسواری پیل و اسپ مي پرداخت - بدریافت حدر کسنه ... بخدعهٔ مارواریان چون مار بخود پیچیده کمر انتقام چست دست ... اعدائی مرهته باسی چهل هزار سوار و کهنتاجي و داماجي راو پسر ... مقتول که نوکران او بودند جوشان و خروشان رو بصوب احمدآباد آورد ... محل موضع فیض آباد عرف شاهباری سه کروهي بلده برلب جویبار سابرمتی

ورود امد هر چهار طرف افواج را بتاخت و تاراج قریات پرگنه حویلی و پورجات مامور کرد مومن خان و جوان مرد خان حسب الطلب مهاراجه شباشب با همراهیان خویش رسیدند و آنها را به سمت باغ شاهی بمحافظت پورجات آن طرف و افواج ماروازیان را با پتاونان و بهنداریان با طراف و جوانب دیگر مقرر نموده آمادهٔ رزم و پیکار گشت - همدران اوان راجه بخت سنگه که دغاگور شناخته بود با فوج آراسته رسیده با برادر ملاقی شد و خوش حال چند جوهری سیته که در ایام حکومت مبارز الملک چنانچه سبق ذکر یافته بدارالخلافت شتافته بود بدست آویز پروانه بمهر امیر الامرا صمصام الدوله در باب نگر سیتهی حاصل نموده به همراهي او آمده مهاراجه را دید و پروانه را نمود *

نقل پروانه بنام مهاراجه

امید عنایات حضرت ظل سبحانی قرین حال ستوده مآل امارت و ایالت مرتبت حشمت و بسالت منزلت زبدهٔ نوئینان و الاشان عمدهٔ راجهای هندوستان باد خوش حال چند رند سنیداس از پیشگاه معلی نگرسیته احمدآباد مقرر شده بمرحمت خلعت و گوشوارهٔ مروارید قامت افتخار بر افراخته مامور برای رفتن آنجا گردید بعد رسیدن او به کار پردازان اجازت شود که در امور تعلقه او را دخیل ساخته اظهار مقدمات خیر خواهي خلائق و آبادی شهر و رفاهیت کافهٔ سکنه را معروض باصلاح دانسته از تمشیت آن تقید نماید که خلائق باطمینان دکار و پیشهٔ خود مشغول باشند بتاریخ پنجم شهر ربیع الثاني سنه پانزدهم جلوس والا تحریریافت مهاراجه او را بامر سیتهي فرقهٔ هنود بدستور سابق خلعت داده مامور ساخت القصه دکهنیان سر به شورش و فساد برداشته به نهب و غارت دست کشادند رتن سنگه بهنداري نائب صوبه با فوج آراسته از بام تا شام در ریگ دریای سابر متصل باغ غازی الدین حسین و بهرام پور اقامت ورزیده مترصد نموداري مرهته مي بود جیو راج بهنداري که جمعی از سوار و پیاده گجراتی و مارواری همراهي او که به تنسیق بعضی محالات زور طلب

متعلقهٔ خود نمایشی کوشیده دم از تهور و جلادت میزد درین هنگامه مهاراجه او را در چار توره متصل راج پور مرود آورده و حفاظت بورجات آن طرف بعهدهٔ او گزشته بود مستعد و آمادهٔ پیکار و مدافعهٔ مرهته از روی حزم و احتیاط گوش بر آواز خبر آمد آمد آنها می بود روزی بحسب اتفاق ندیدن سپاهی جمعی از سواران دکهنیان که باصلاح آنها هول سوار گویند چون گاهی جنگ با مرهته اتفاق نه شده بود بلا تامل و اندیشه بمقابله و مدافعه شتافت و آنها بعادت مستمرهٔ خود بمیدان دادن و کشیدن حریف در قابو در آمدند جبو راج طهور این معنی را غلبهٔ خویش و مغلوبی آنها پنداشته بی اختیار عنان حزم و هوشیاری را از دست داده جلوریز به تعاقب پرداخت و بسر حودی پا از اندازه فراترک نهاد که نگاه - * نظم *

بر آمد یکی تیره گردی چو دود | کز انجا مجال گزشتن نه بود
بجنبید کوهی بآهنگ جنگ | دران جنگجو صد هزاران پلنگ

از مشاهدهٔ این حالت عقل و هوش از سرش پرید تا بخود جنبید که در نرغهٔ دکهنیان افتاد و آنها از چهار طرف مانند مور و ملخ هجوم آوردند و راه رسیدن کومک و سرب و باروت را مسدود کرده باندک زد و خورد کارش را تمام ساختند - چندی از دلاوران کشته و برخی خسته گشتند و اسپ و یراق مقتولان و زخمیان و توپ و جزائر و علم و نقاره بدست مرهته افتاد - بهندارای رتن سنگه که با فوج گران نزدیک بآن معرکه بود با وجود اطلاع جنگ و تاکید مهاراجه بکومک بنابر حسدیکه از پیش آمد جیوراج داشت تعطل و اغماض صریح نمود و پس از گزشتن آب از سر و خرابیِ بصره بمومن خان و جوانمرد خان گفته فرستاد که استقامت از دست نداده بخبر گیری پردازند و خود بطرف بهرام پور آمد از انجا که از شاهی باغ تا پورهٔ حضرت شاه عالم قدس سره که پلهٔ دور است بدو ساعت از روز مانده در وقتی رسیدند که دکهنیان مشغول گرفتن (۱) اولجه بودند لهذا چار دیواری پوره را گرفته بسر دادن جزائر و بان و هوائی

---

(۱) اولجه لغت ترکی بمعنی غنیمت ۱۲ *

پرداختند میر ابو القاسم و چندی که در اجل شان تاخیر بود ازان معرکه زخم دار بر آمدند - آنها را برداشته هنگام شب معاودت نمودند و رتن سنگه در زیر دیوار قلعهٔ ارک به خیمهٔ خویش در آمد - در ایام گذشته هنگامه شورش مرهته عامه رعایا و کافه برایا سکنهٔ پورجات و قریات نزدیک که عبرت کلی از مشاهدهٔ خرابی و پا مالی پورجات آن طرف دریا در هنگام بغی احمد خان یافته بودند با عیال و احمال و اثقال حصار شهر پناه را وقایه خود ساخته درمیان آمدند درین ولا جیو راج که نظر بر جلادت و بازوی خویش غره بود مانع حرکت آنها شده جبراً قهراً نمی گزاشت که احدی به شهر در آید از استماع خبر کشته شدن او از غلبهٔ رعب و هراس دست از پاگم کرده خانهای ما لا مال را گزاشته سرا سیمه با دو گوش و بینی دست عیال را گرفته رو بشهر آوردند - صباح روز دیگر که شهسوار زرین کلاه دست بغارت زنگبار کشاده عرصهٔ روزگار مصفا و منور ساخت دکهنیان که از چیرهٔ دستی دیروز چیره شده بودند دست تطاول بغارت اماکن و بیوت و دکاکین مساکین پورجات آنطرف کشادند - * نظم *

فتادند بیداد گر دکهنیان ز هر جانب آن سمت غارت کنان
گرفتند از خانها انچه بود چه از مسلم و چه ز قوم هنود
پس آنگه زکین آتش افروختند تر و خشک را یک دگر سوختند

خصوصاً پورهٔ رسول آباد مسکن سادات شاهیه اولاد و احفاد حضرت شاه عالم قدس سره که منازل دلکش و باغچهای سرسبز داشت و بنابر پاس ادب و حرمت درگاه کسی متعرض نبود از خدا بی خبران مرهته یکباره ریخته دست به نهب و غارت دراز ساختند - سادات عظام بنابر حفظ ناموس (۱) دفاع را واجب دانسته بمدافعه پیش آمدند از انجا که انبوه کثیره بود عهده بر انشدند بعضی کشته گشته و برخی خسته جسته دست مستورات اهل عصمت را گرفته باطفال خورد سال دالان افتان و خیزان متوجه بلده شدند و اماکن آنها و اسباب درگاه و کتاب خانهٔ عالی که در آنجا بود بباد فنا رفت غرض در عرض یک هفته روزانه دکهنیان

---

(۱) دفاع بالکسر باز داشتن و دور کردن ۱۲ *

و شبانه کولیان نکندن و بردن و سوختن دقیقه از دقائق نامرعی و مهمل نه
گذاشتند . و مالکان را بخاک تا کاسی نشانده کباب ساختند ازان وقت پوڈ رسول
داد و پوجات دیگر متعلق درگاه و بهان بی چراغ گشت و تسلط مرهٹه که پس از
تسلط شدن بیلاجی میری زائل شده بود تازگی رنگی بهم رسانید - چون از همه
جمع خاطر شان جمع گردید بمقابل رتن سنگه بهنداری که در رنگ بهادر
ماصل نائب غازی الدین حسین قیام داشت بر آمده از هر دو سو جوانان
جوالی در آمدند و ازتها می نمودند لیکن بنابر خوف رسیدن گولهٔ توپ
و دوج حصار دروازهٔ خان جهان که متصدی بود جرأت ریختن و آوردن حمله به
مجموع نمی یافتند - مرهٹه بنابر وقوع خرابی بسیار که عهده برآئی
حذف مرهٹه بر مروایان نمی دید و از خود سوای تماشا دیدنی از دور کاری
آمد بمقام نمای خدم اندیشان در مصالحه در داد و الهی کون پتاوت
جوان سپرد خان را نزد اوماجی بابی نه تا دله مسلسله جنبانی امر مصالحه

* بیت *

به از مرد بیدل زن پر جگر بود شیر ماده به از گاو نر

روز درانجا توقف گشته پس از گفت و شنید به هشتاد هزار روپیه
مال امانی که کهدی باشد و استمرار چوتهه و سر دیسمکهی صوبه گجرات
اوماجی دائی که بنابر کثرت خرج فوج ته بار طلب سپاه شده بود
به مقرری را به عهدهٔ جوان مرد خان که برساند سپرده بصوب بروده کوچ
پرگنهٔ بیرم گام تنخواه نموده فوجداری آنجا را به جوانمرد خان
صبای مال پرداخته برساند و او بمرور فرستاد منجملهٔ آن بیست هزار
مانده بود نرسانیده خود متصرف گشت الحاصل اومان بائی
تواتر به سواد بروده پیوست شیر خان نائب فوجداری آنجا
استو ساخته مستعد مدافعه و پرخاش گشت او مان بائی که
باراجه علی نموده بود باستمالت او پرداخته بنابر ملاقات طلب
داس دار چوتهه از طرف داماجی گایکوار همراه نموده رخصت
داده بمسکن خود شتافت - کسان سردار محمد خان لاش او را که

بامانت سپرده بودند بنابر دفن از برده به بلده آورده برخصت مهاراجه اندرون حصار متصل خانهٔ او در طویله بخاک سپردند همدران سال فرمان و الاشان با خلعت جامه شش پارچه و سرپیچ و جیغهٔ مرصع و یک زنجیر فیل برای مهاراجه و خلعت فاخره جهت مومن خان مصحوب خواجه اسد الله خان گرز بردار که از پیشگاه فضل و عطا مرحمت شده بود رسید مهاراجه مومن خان را همراه گرفته بسانط استقبال و تقدیم آداب سوار شده خلعت سراپای پوشیده و رو بدرگاه ملک بارگاه آداب بجا آورد و مومن خان نیز مخلع گشته نیاز مندی تقدیم رسانید بعد چندی مومن خان و جوان مرد خان هر کدام رخصت یافته بتعلقات خودها شتافتند میر غازي الدین ولد نظام الدین خان معتقب معسکر حضرت خلد مکانی را بعلت زرداری به سعایت رحیم یاورخان کسان مهاراجه دستگیر ساخته در چبوترهٔ کوتوالی باز داشتند و مبلغی مصادره داده خلاص شد رحیم یاور خان بغایر وا گزاشتت جاگیرات منصب داران آمده روزینه از سرکار مهاراجه می یافت اما بغایر پیش آمد خود چندین خانه خرابیها از و بظهور آمد سیمبابر قبائل و عشائر شیخ الاسلام خان روسیاهي ابدی حاصل ساخت - از انجا که حق تعالی منتقم حقیقی است پاداش دیندوی را عاجل نمود که در اواخر بنان شب محتاج گشته به مطمورهٔ نیستي شتافت و جزای عذاب اخروی آجل را برایش ذخیره نهاد *

روانه شدن مهاراجه باتفاق راجه بخت سنگه بدارالخلافت و تعین نمودن رتن سنگه بهنداري به نیابت صوبه و تعلق پذیرفتن سوانح نویسي به فدوي درگاه

در سال هزار و صد و چهل و پنج مهاراجه باتفاق راجه بخت سنگه به عزم

دارالخلافت از راه جودهپور وطن مالوفهٔ خود رتن سنگه بهنداری را نائب صوبه مقرر نموده بر آمد و محاذی باغ شاهی آنطرف رود سابر متی فرود آمد همدران اوان خدمت سوانح نویسی صوبه از تغیر غلام محمد خان براقم حروف از حضور معوض گردید و سند بمهر علی حامد خان داروغهٔ ڈاک سند بس از ملاحظهٔ بهنداری و مداخلت در تعلقه روزیکه دیوان صوبه و بعدهٔ بادشاهی با مهاراجه رخصت می نمود ملاقی شده خلعت یافت و مهاراجه کوچ نموده پیشتر راهی دست مومن خان باستماع بر آمدن مهاراجه بنابر رخصت از کهنبایت روانه شده راقم که پس از معاودت سفر حجاز در آنجا متوقف بود بموافقت مومن خان آمده در مقام موضع بلول دوازده کروهی بلده ملحق گشتند و دو روز دیگر همراهی گزیده رخصت اصحاب حاصل گشت هنگام معاودت در شش کروهی بلده باوجودیکه با مومن خان جمعیت سوار و پیاده بود کولیان حوالهٔ به شوخی بیش آمدند چنانچه صالح علی خان از همراهانش بدرجهٔ شهادت رسید - مومن خان روزی چند در بلده توقف ورزیده به کهنبایت شتافت و غلام محی الدین خان فوجدار سورتهه در حضور به قضای آلهی فوت شد و فوجداری آنجا به میر هربر خان از انتقال برادرش مرحمت گشت رتن سنگه بهنداری پس از روانگی مهاراجه دم از استقلال و استبداد زده بامر حکومت ورز کشی بخد بیوره و اقسام گرفت و گیر بیموجب به تهمت و بستن افترا پرداخت و خانه بر اندازان خدا نشناس گجرات برهنمونی بدش آمد نموده کار بخرمن این و آن بستند و به همین نهج کوتوال در بلده و فوجدار در پرگنات بایدا و اضرار کافهٔ رعایا و برایا که الناس علی دین ملوکهم بانواع متنوعه بمصادرات دست تطاول در از ساختند *

آمدن جادوجی متبنای اومان بائی و سوانحاتی که دران سال به ظهور آمده

همدران سال بر هنگام آمدن مرهتّه جادوجی متبنای اومان بائی با

بیست هزار سوار بدر یافت خبر روانگی مهاراجه بغایر استقرار چونهه با بهنداری نائب صوبه تاخت کنان و کهدنی گیران بسواد بلده پیوسته در فضای باغ شاهی فرود آمد بهنداری از گجراتیان سپاه پیشه نو نگاهداشت نموده بسرعت تمام مومن خان را طلب داشت و او شباشب با جمعیت همراهی خویش رسید بهنداری دروب حصار شهر پناه را مسدود ساخته بمردم کاری سپرد و مورچال‌ها و برج و باره را استحکام داد محمد الله دین عورتی را رساله داده بمعاونت فوجدار کوت و محافظت بورجات تعین فرمود و دکهنیان که گروه گروه بر بورجات هجوم می آوردند بدفعات جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد و قریب یک ماه که برین قضیه گذشت بهنداری معتمدی را فرستاده ماده النزاع باوجود وقوع مصالحه بایمان دانی استعلام نمود چون او راهمدی مدعا بود قرار چونهه بدستور سابق بمیان آورده به ضلع سورتهه شتافت و هنگامه فرونشین گشت - حادوجی ا

بهنداران مرهته کهدنی گیران بر ایام در گشت بمسکن خود نشتافت الا اینچ که دوبار بلامحدود بودن مهاراجه با فوج گران ده گاهی به تنبیه و تادیب آن بپرداخته و ضامن عدم نمرد به تونه گردش فلکی را بروفق مرام خویش ند د از هر طرف سر بر نساد و قطاع الطریقی برداشته هنگام شب به هیئت مجموع بخاطر جمع در بورجات در آمده به شگافتن خانها به غرب نقب و دعب زدی و بردن دکاکین و در بلده نیز قابو یافته بدان امر پرداخته کالا و اسیر می بردند و شبی نبود که فریاد و فغان بیچارگان بر فلک اثیر نمی رسید واحدی به داد شان نمی پرداخت -

* بیت *

جهانی پر از فتنه و شور بود ز فریاد چون نفخهٔ صور بود

روزانه بگرفتاری مواخذهٔ مارواریان مارواز و شبانه از دهشت کولیان سلطان ... بچشم شان آشنانمی گشت - نقش ناظم برجماعهٔ کولیان که ریشه و فساد ... این دیار اند درست نه نشست آمد و شد قوافل بی بدرقهٔ آنها صورت نمی بست شیو سنگه بتاوت که برخصت بهنداری روانهٔ وطن شده بود در نواحی موضع داؤد نهاند و معمولهٔ بتن کولیان ریخته جمعی را کشته و ...

ارف نموده و از بهنداری سوای مردم آزاری و اخاذی امر دیگر متمشی نمی شت و بفوجداران که در تدارک این معنی می نوشت چون آنها ببر دادن بر اشتغال داشتند بعمل در نمی آمد *

مقرر شدن فوجداری گهوگه باره محال تیول نواب قدسیه و بهرام خان و تعلق یافتن نیابت فوجداری سورتهه بعد از آن

چون بهرام خان از بندر سورت بر آمد و متعلقان او به و پیوستند چنانچه سمت ... آمده چندی در بهاونگر علاقهٔ بهاو سنگه زمیندار بهور متوقف گشت ... نظر بر سابقهٔ اسلاف او به لوازم خدمت گذاری می پرداخت و بتدریج ... و ملازمان آمده ملحق گشتند لهذا بدستور یکه سر ... یافت ... قدسیه به مومن خان نوشت که اگر سند محالات پایدانی او که ... عهده از دفتر دیوانی برسد روزی چند بدان اشتغال ورزد تا از ... به ظهور آید مومن خان حسب الخواهش سند بمهر عبد الحسین ... دیوان حاصل کرده فرستاد - بهرام خان بدست آورد بر آن بقدر ضرورت ... نموده سید نور الله را که از بندر سورت بر آمده بود طلب داشت ... مستخلص و محال پایدانی گردید و در ضمن اکثر پرگنات زور طلب را ... می گشت - چون حقیقت سرگذشت خود را از سابق و لاحق که ... معمول بود به برهان الملک اطلاع داد ازانجا که پرگنه گهوگه باره ... علاقهٔ محمد خان بابی در تیول و کلای نواب قدسیه مقرر ... بموجب تجویز مهاراجه در تصرف داشت و بتجویز درجهٔ ... برهان الملک آن محال را بنابر پرداخت بهرام خان سند از دفتر ... حاصل ساخته فرستاد چون دران ایام شیر خان به تمشیت ... نموده اشتغال داشت شیر زمان برادر کهترش در گهوگه

بود بهرام خان حاجي محمد ربيع را جمعي همراه نموده با نتزاع و مداخلت آنجا مامور ساخت و او بامر محاصره و جنگ تير و تفنگ پرداخته در اندک فرصت به زر و خورد شير زمان را ازان بيشه بر آورده دخيل کار گشت و کيفيت حسن تردد و گرفتن گهوگه حاجي محمد ربيع از روي افراد سوانح مرسلهٔ فدوي درگاه معروض پايه سرير خلافت مصير گرديد چون برهان الملک مربي بود قابو يافته شطري از جوان مردي و ظهور بهرام خان و همراهيانش را به عنوان شايسته به عرض اقدس رسانيد از پيشگاه فضل و عطا حاجي محمد ربيع بمنصب هفت صدي دات يک صد سوار و خطاب محمد قلي خان سر افرازي يافت ازانجا که نائب مير هوبر خان بموسته بنگارش شکايت بهرام خان از بابت تحصيل و تشخيص محصلات مايعافي و امکنهٔ ديگر به موکل خود نوشت و امير الامرا صمصام الدوله اظهار گله ازين معني را با برهان الملک داشت درين ولا برهان الملک بنيابت فوجداري جونا گدهه را خود متعهد وجه اجاره گشته سند بنام بهرام خان گرفته فرستاد و او که جمعيت خوبي بهم رسانيده بود بلا توقف و اهمال رو به جونا گدهه نهاد مير اسمعيل نائب معزول را که يک گونه ايستادگي در ضمير داشت فرصت نداده جبراً قوا بر آورد و او که از دست طالب سماه عاجز آمده بود براه کشتي بسمت تهته رفت و بهرام خان دخيل کار گشته به مهام مرجوعه و فرستادن فوجداران و تهانه داران متعلقهٔ خويش سر گرم کار گرديد - چون خبر تقرر فوجداري سورتهه به بهرام خان به نزديک و دور شايع گشت سپاه بي روز گار را وسيلهٔ روزي بدست آمد و از جانب رو بدان صوب نهادند و در سال هزار و صد و چهل و شش چون بهاؤ سنگه ولد اودي کرن ديسائي مقتول که پس از گرشتن پدرش مدار کار پرگنه بيرم گام شده بود بهنداري که از دير باز تمول و زرداري اورا در نظر داشت و پيوسته در انتهاز قابو بود درين ولا تدبيري انديشيده جوانمرد خان را که به نيابت فوجداري آنجا مي پرداخت تطميع نموده به گرفتن و فرستادن ديسائي نوشت و او به تمهيدي دستگير ساخته مسلسل و مغلول نموده درتهه انداخته با معتمدي چند

روانهٔ بلده کرد ازانجا که هنگام تقرر فوجداري و در آمدن جوانمرد خان باند هران فوی درمیان گرفته آمده بود از اطلاع این معنی باندهران کشتن و کشته شدن را برای حفظ آبرو بر خود قرار داده با جوان مرد خان بدرشتی و خسونت پیش آمدند چون او خود را در معرض خطر دید لاچار از اثنای راه سر گردانیده حوالهٔ باند هران کرد سابقا آمدن رحیم یاور خان سزاول وا گداشت جاگیرات رفمردهٔ کلک سابق گشته دریفولا بهنداري یک لک و بیست و سه هزار روپیه را تنخواه عوض جاگیر منصبداران حضور منجمله محصول بندر کهنبایت که بعهدهٔ مومن خان بود داد *

محاصره نمودن مهماجي برادر پیلاجی گایکوار بروده را و به تصرف در آوردن آنجا

از جمله سوانحات این سال رفتن بروده بتصرف مرهته است شرح این اجمال بر سبیل اختصار آنکه شیر خان بابي از انتقال سردار محمد خان خسرش به نیابت فوجداري بروده می پرداخت محمد سرباز بسر عم و متعلقان خود را در آنجا گزاشته بنابر بندوبست پرگنه باره سندور محال جاگیر رفت مهماجی برادر پیلاجی گایکوار که پرگنهٔ جموسر را در تصرف داشت و از بروده فریب واقع شده مرهتهوی دلا مقدم پادره که از شنیدن مقدمهٔ دیسائی بیرم گام از خدع و مکر مارواربان شب و روز در اندیشه دور و دراز سرمی برد درین ولا شیر خان به باره سندور شتافته وقت فرصت و قابو دانسته اورا بر پله محاصرهٔ بروده آورد مهماجی با جمعیت سوار و پیاده با استعداد و ارادهٔ تصرف بروده آمد و مهماجي را و نیز از سوهن گدهه مسکن خویش فوجی بمعاونت این کار فرستاد محمد سرباز درون چهار دیوار حصار استوار ساخته بمحافظت برج و باره پرداخت و هر روز جنگ توپ و تفنگ در پیوست - شیر خان بدریافت این خبر از بهنداري استمداد نمود او بنابر کومک و اعانت بمومن خان نوشت که هرگاه شیر خان بر گذر دریای مهندری برسد شریک او شده بمدافعه دکهنیان پردازد شیر خان

باستعداد و نگاهداشت پرداخته تا رسیدن قریب یک ماه و نیم نائرهٔ قتال اشتعال داشت - اتصال شیر خان از بارهٔ سینفور رودبار صوب آورده از دریای مهی عبور نمود مهاجمی آگاه گشته سر راه بستن حریف را اهم دانسته جمعی را به محاصره و حفاظت مور چال قائم داشته بعزم نائرهٔ افروزی و معرکه آرائی آمده مقابل گشت - شیر خان با همراهیانش داد مردی و مردانگی داده اکثری بدرجه شهادت فائز شدند و اسپ او نیز زخم شمشیر برداشت چون مردم کاری و محل اعتماد از میان رفتند و کثرت طرف ثانی مشاهده کرده عطف عنان نمود و بقنابر باز دید تدراک به بارهٔ سینفور نتوانست مومن خان که برای کومک آمده بود دربین طریق رویداد را شنیده به کفایت بر گشت حصاریان بوده از امداد بیرون مایوس گشتند به مقتضای وقت پیغام مصالحه درمیان آورده به عهد و پیمان بر آمدند و آن جا بتصرف دکهیان از امروز رفت که تا حال به شوکت تیری دارند - از آنجا که تا دیسائی بیرم کانم و جوان مرد خان بدست دستگیر نمودن او صحبت برهم خورده بود چون او مدار کار پرگنه واقع شده موجب برهم زدن کارها می شد بمنداری شیر خان را که حسب الطلب آمده بود نیابت آنجا که از هنگام صلابت محمد خان یک گونه با دیسائی مواوفقت داشت مقرر نمود جوان مرد خان پرگنه کری و بیجا پور را بالمقطع در دهٔ خود گرفته تا تاوت و دهقروب بمنداری موجدار پتلاد فوت شد و پرگنهٔ نریاد و ارهر ماتر و پتلاد و مونده را مومن خان باجارة درست *

مسموم گشتن عمدة التجار ملا محمد علي و ارتحال او بعالم دیگر

کیفیت گرفتاري عمدة التجار ملا محمد علي و ضبط گشتن اموال او و به حبس داشتن در قلعه سبق ذکر یافته همدران ایام جهازیکه ملا محمد حسین پسر عمدة التجار راکب بود از بندر جدة رسید تیغ بیگ خان بآنچه از خانهٔ عمدة التجار بر آمد اکتفا کرده به اموال جهازات و بنادر مزاحم نه گشته پسرانش را مستمال

ساخته بامر تجارت مامور فرمود عمدة التجار در تدبیر و اندیشه کار خود و نجات از تنگنای زندان شب و روز بغورزی داشت تا آنکه با یکی از پاسبانان طرح اختلاط انداخته بدادن انعام و امیدواری آینده سازش نموده اسباب کتابت دست آورده و عندالفرصت عرائض مشتمل در حالات و سرگزشت خویش به مذب الحضرة و الخاقان حافظ خدمتگار خان محضور و آصف جاه که در دکهن بود پنهانی فرستاد و بنابر مزید احتیاط بدفعات متعدد بدین معنی پرداخت چون آصف جاه از بندر سورت قریب بود پساول تعین ساخته در استخلاص عمدة التجار به تمهید و تهدید تیغ بیگ خان را نوشته تاکید نمود پساول رسیده رهائی در آنچه دیر حواله بود ظاهر ساخت تیغ بیگ خان [illegible] ظاهر تا ظهار انقیاد و رهائی امر [illegible] آمده روزی را جهت خلاصی و ساعتی برای رهائی عمدة التجار معین ساخت و ترتیب [illegible] گران بها و اسب [1] تپچاق نهاد سوانح رو معدات عمدة التجار به کار پردازان خود امر نمود و این معنی زبان زد خاص و عام گردید و در همین به اندیشه اینکه [illegible] از رخصت گزاشتن کار خود [illegible] نیست اگر او رهائی یافته در آصف جاه شتابد از [2] نقیر و [3] قطمیر سرگزشت و ما یعرف خود آگاهی داده تظلم نماید مسترد باید ساخت چون دشمن قوی است چه فتنه ها که بر [illegible] نمود . خدا داند که انجام کار به کجا منتهی شود اگر وجودش از میان برداشته [illegible] است لهذا سم قاتل و زهر جان گسل در کارش کرده مسموم گردانید [illegible] دفعه اثر پذیرفته گست بالاخرش در شبی که فردای آن روز موعود بود [4] مخنوق گردید و شهرت دادند که شادی مرگ شد و لاش اورا [illegible] بخانه اش فرستاد -

(۱) تپچاق لغت ترکی اسپ عراقی را گویند ۱۲ *

(۲) نقیر [illegible] مفتوح در لغت چامک خورد که بر پشت استخوان خرما می [illegible] *

(۳) قطمیر اول مکسور پوستک باریک که بر استخوان خرما می باشد ۱۲ *

(۴) مخنوق یعنی ریسمان در حلق کسی کشیده شد ۱۲ *

* رباعی *

از جرم حضیض خاک تا اوج زحل کردم همه مشکـــلات عالم را حل
بیرون جستـم ز بند بر مکر و حیل هر بند کشاده شد مگر بند اجل

و بسایل نداشتن انعام زیاده از حوصله اش رضامند گشته بدانچه که یادش دادند مترنم گسند رفت *

بر آوردن بهنداری خوش حال چند سیته را از بلده بنابر نا موافقت احمد سیته و فوت احمد

سابقاً رسیدن خوشحال چند سیته بدست آویز پروانه از دارالخلافت بهمراهی راجه بخت سنگه و قیام نمودن بامر ستیهی سمت گزارش پذیرفته ازانجا که بار کردنی مصادره از گنگا داس و مخذول ساختن او از ستیهی احمد نامی بر نمود نواهیر را که در امور گرفتن بیوره و مصادرات و ابواب ممنوعه نا رضای خاطر بهنداری می پرداخت لهذا مرجع جمهور گشته خوش حال چند را استیلای بدست نمی آمد و پیوسته در اکثر معاملات بیوره و مقدمات مصادره با احمد کشمکش و ممانعت می نمود بهنداری با ظهار احمد که او مخل کارها است مورد عتاب و خطاب ساخته در صدد ایذا و اضرار و رسانیدن خفت یا قید داشتن و بیرون کردن در آمد خوش حال چند بتفرس دریافت مکنون ضمیر او نموده از آمد و رفت متقاعد گشت و جمعی از عرب را نوکر ساخته بر دروازهٔ جوهری واره و دور خانهٔ خویش نشانیده بمحافظت پرداخت و بدستور کبور چند بهنسالی مانع گرفت و گیر مردم شد اتفاقا دران ایام مومن خان و جوانمرد خان بتقریب امری در بلده قیام داشتند نهانی اشاره هنگامه آرائی بخوش حال چند کرده بودند او بتقویت خوانین بیش از بیش جوش و خروش داشت - از سنوح این سانحه بهنداری مجمعی منعقد ساخته مومن خان و جوانمرد خان و قاضی و ارباب تحریر و احمد و گنگا داس و سر گروه صرافان و تجارت پیشگان مسلم و هنود را طلب داشت و فوج را با توپ خانه مستعد

ساخته حاضر نمود چون طلب شدگان فراهم آمدند باشارهٔ بهنداری بنابر پاس
مرضی او احمد و سر گروهان هر فرقه نالش خوشحال چند را بمیان آورده زبان به
تظلم گشودند چون در صورت فرستادن فوج و محاصرهٔ جوهری رازه و گرفتن
خوشحال چند که دست اندازی و خرابی بر دیگران سرایت می کرد به
صوابدید خیر اندیشان با تمام حجت در آمد و محمد مجاهد الدین خان نائب
بخشی و وقائع نگار و راقم حروف و بجرام پیشکار مومن خان و عجب سنگه بدرسکار
جوانمرد خان و رحیم یاور خان را با چندی از مارواریان درون فرستاده پیغام داد
که هدین امروز از شهر برآید در صورت ایستادگی هیچه خواهد دید از خود
خواهد کشید فرستادها رفته بادای رسالت پرداختند ازانجا که بهشت گرمی
از خوانین داشت به جست و خیز و جوش و خروش در آمده از بر آمدن
سر باز زد راقم که صوتی از دادهی آنها شنیده بود و بالفعل که برخلاف مشاهده
می نمود خوشحال چند را مخاطب ساخته گفت * مصرع *

مزن بی تامل بگفتار دم

اگر درین باب بمشورت پاسخ داده شود خوب است که عجلت و شتاب زدگی
موجب ندامت و پشیمانی است با بجرام و عجب سنگه و دیگری که محل
اعتماد خود داند بکناره نشسته کنکاش نماید انسب است آنها که در حضور
مردم از خوف افشای راز نهانی از لا و نعم لب را گرفته بودند متفق اللفظ گفته
کنند بسیار بموقع است ز دست خوشحال چند را گرفته به خلوت شدند
بمقتضی وقت که از خوانین اعانتی نمی توانست بعمل آمد صلاح و فلاح حال
او در بر آمدن دادند و او همان وقت در استعداد بر آمدن برداخته نزدیک
امتیاز رد بیرون شهر در نور الله پور فرود آمد و روز دیگر بموضع بتها پور و ازانجا
به موضع باسنه دوله را تا مسکن کولیان رفته اقامت ورزید و این فتنه فرونشست
و این متخل از میان برخاست بانفراغ خاطر مارواریان بیداد گر و بندداریان
جاه اندیشه * لمؤلفه *

همه زشت طینت همه زشت کار   بد اطوار مردم همه ماروار
همه بد سرشتان همه بد گهر   همه تخم شیطان پدر بر پدر

در ایدا و انحـــراف بهنـــدرایان همه دیو سیرت همــه افعیـــان
(۱) ابهارون همین دم بوعده کنند بدین لفـــظ حیله حواله کنند
نه بر قول و بر فعل شان اعتمید همــه کنـــدهٔ تا رهل من مزید

احمد را استقلال افزوده به کار مردم آزاري و خانه بر اندازی پرداختند - چندي برین قضیه نه گذشته بود که احمد بیمار شده در گذشت و در مقبرهٔ بیرون شهر مدفون گشت. خوش حال چند از استماع این خبر خوشحالی چند نموده سکه با او عداوت دلي داشت شب جمعی از کولیان را برای نبش قبر و بیرون انداختن او فرستاد و آنها بر آورده ریش را به نجاست آلوده یکدستش را بریده بدست آورده نزد خوش حال چند بردند - * بیت *

ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذري
شادي مکن که بر تو همین ماجرا رود

الحاصل بهنداری پس از موت احمد ابوبکر داماد او را سرگروه دواهیر و سیته کل مقرر ساخته خلعت داد و از متوسلان احمد که بانی امور بودند اجرای کار ابواب نمود - خوش حال چند مدتی در مکان کولیان با میدواری بوده چون هنوز وقت نرسیده بود بر آمد کار ندیده به کهندایت شتافت و چندی در انجا درنگ ورزیده نزد بهرام خان به جونا گدهه رفت *

فوج کشي نمودن جوان مرد خان بنابر انتزاع ایدرو در محاصره افتادن مرهته و دادن زورآور خان برادرش در عوض مقطعي بطریق یرغمال

جوان مرد خان بابی که پرگنه کری و بیجا پور را بالمقطع باجارهٔ گرفته بود و سال آخر گشت در محالات خسارهٔ کلی داشت حسب الطلب بهنداری بنابر سبیل بقایای وجه متعهده باحمد آباد آمد و چندی متوقف گشته بعوض

(۱) ابهارون یعني الحال ۱۲ *

سپاه نمکخواه داران ندادن تمسکات بوعده خود را از تقاضای بهنداری خلاص
ساخت و روانهٔ مونجیو و سمی محال جاگیر خویش گردید و طلب سپاه
علاوهٔ نقصان اجاره داری گذشت که به هیچ قسم عهده برآمدن ازان نه خود نمی
دید ناچار تدبیری با خود اندیشیده که اگر موافق تقدیر باشد پرگنهٔ اندورا از اندند
مهتد و بابی سنگه برادران مهاراجه که قبل از تقرر نظامت او جاگیرش مرحمت
گشته و او در عوض حصه زمینداری آنها داده بود انتزاع نموده اکثر جند را
که گنجایش داشته تاخت در آرد بدین عزم مصمم گردید و اکراجی گولی
موضع ناهوسن را بامیدواری دستبرد و غنیمت با جمعی از گولیان به همراهی
خود دعوت نمود و او به طمع در افتاده اجابت کرده موافقت گزید و در اثنای راه
نر اکوای زمیندار موضع ایلول کانوه معمولهٔ احمد نگر را به همان نهج همراه گرفته
به کوچه ایدر که قلعچه مستحکمی دارد و چهار طرف میدان وسیعی است
او همت ورزیده همت بر تسخیر آن جا و تاخت قریات گماشت - برادران مهاراجه
بمنع و طاقت بمدافعهٔ و مقابله می پرداختند از قضای آسمانی درین ضمن ملهار
هرنکر و رادوجی سندهیه مرهته با انبوه کثیر فرستادهٔ باجیراو که هر سال بصوبهٔ
مالوه از نزدیکی قصبهٔ دوحد بدان صوب می شتافتند بدانجا رسیده بودند راجه
[illegible] سنگه ازان اطلاع یافته چون ازان ناحیت قریب بودند فکر بر اصل نموده
[illegible] سریع السیر به نقل مطلب چون خود از عهدهٔ برآمدن نتوانست
[illegible] ملهار را و فرستاده بمعاونت خویش و برداشتن حریف استمداد و (۱) استنجاد
[illegible] دکهنیان این معنی را از مساعدت بخت و مغتنمات وقت تصور نموده در یک
[illegible] دو منزل شنیده گرفتن وجه مقابله و تاخت و غنیمت بقول آنکه یک گز دو
[illegible] نشسته بودند صوب آوردند و چندی درین ماجرا گذشته بود که یک روز
[illegible] از رسیدن آنها افواه این خبر زبان زد گشته به جوان مرد خان رسید - حمل
[illegible] و شهرت بی اصل دادن طرف ثانی بتدبیر مصلحت و انداختن
[illegible] تفرقه و تذبذب در بنیان عزم خود تصور نمود - چون مشیت ایزدی بنوعی

(۱) استنجاد یاری خواستن وقوی شدن بعد از ضعیفی و دلیر شدن ۱۲ *

دیگر پیوسته بود به غفلت افتاد - روز دیگر که سلطان روز با علم زر تاری تاختن آورده زنگی شب را به تحت الثری محصور ساخت ناگهان گرد عظیم علامت فوج جسیم نمایان گشت - * نظم *

فرو شد درین تیره گرد آفتاب ‌‌ بدان سان که در خاک شوریده آب

زمین در تزلزل ز سم ستور ‌‌ ز گرد سپه آسمان را فتور

که دگهدبان جلوریز مانند مور و ملخ زیاده از چند و چون مانند بلای ناگهانی و فضای مبرم آسمانی رسیده قلعچه را نقطه وار درمیان گرفته حلقه زدند و مانند دریای خون خوار محیط گشته حصاریان را در گرداب حیرت انداختند و حقیقت عذر از حجاب شبه بیرون آمد - * بیت *

ز جوش سواران دران ناحیت ‌‌ گذرگاه شد تنگ بر عافیت

عقل از سرها خیرباد گفت و دست از پا گم گردید اعلی و ادنی مرگ خود را برای العین مشاهده نموده از جان و مال مایوس گشته دماتم دایی خودها نشستند - * نظم *

گرفته یکی مرگ در خویشتن ‌‌ وصیت نوشته بفرزند و زن

هوس داشت آن دیگری داوری ‌‌ ز اندیشهٔ مرد و مدت سری

چون ازان ورطهٔ خونخوار ولجهٔ نا پیدا کنار بر آمدن امکان نداشت لاچار دل نهاد مرگ شده به ضابطه و شعار راجپوتیه که درچنین هنگام کسوت خود را در زعفران رنگین ساخته مي پوشند که باصطلاح کیسریه گویند و این علامت اظهار کمال تهور و شجاعت است و کسی که کیسریه درین وقت شود بجز کشته شدن رهائی ندارد لهذا جوان مرد خان با چندی از مخصوصان و دلیران ملبس بدان لباس شدند مرهٹه از روی پخته کاري و حزم و هوشیاري پنڈتان چند را بدر یافت احوال و کم و کیف لشکر و نام و نشان سردار متحصنان بعنوان گفت و شنود پیغام گزار فرستادند و آنها آمده با جوان مرد خان ملاقی شدند پدران بین بموجب اشاره بغایر نمود فرستادها دو سه اسپ و شتر را بعضی از سپاه پی زده بی زبان چند را از پا در آوردند و این معني را باصطلاح هند جوهر نامند که نیز نشان دل نهاد شدن مرگ است پنڈتان مانع آمده کار پردازان جوانمرد خانرا همراه نزد سر گروههای خویش برده آنچه

دیده و شنیده بودند ظاهر ساختند و معاملت در پیش شد پس آمدن و شد و فیل و قال بسعی تمام یک لک و هفتاد پنج هزار روپیه بطریق مقطعی قرار یافت چون زری درمیان نبود - عجالةً بست و پنجهزار روپیه را اسپ و شتر خود و همراهیان بدادن تمسک قیمت نموده داد و در عوض باقی زورآور خان برادر و عجب سنگه پیشکار و اکرا کولی و امرا کولی را که باجمعیت خودها به طمع بردن غنیمت و تاخت بر فاقت آمده بودند تا ادای آن به عنوان برغمال سپرد و بموجب قرار بدیدن و رخصت سرداران دکهنی و راهی شدن شتافت آنها بتواضع پارچه و اسپ و یک زنجیر فیل ماده پرداخته مرخص ساختند جوان مرد خان بقصبهٔ بدنگر رسیده قرین اندوه و ملال نسبت بتقاضای طلب سپاه از سابق ولا حق و وجه قیمت اسپ و شتر علاوه افکار سپیل وجه باقی خلاصی برادر گشت - * مصرع *

ای وای که به بند دتر شد

و در سال هزار و صد و چهل و هفت محالات انتقالی جاگیر شرف الدوله و دیگران به عهدهٔ برادر راقم که دران اوان به منصب پانصدی ذات پنجاه سوار و خطاب اسمٰعیل محمد خان نو سرافراز شده مقرر گشت و از دفتر خالصه شریفه اسناد و احکام والا بمهر وزیر الممالک رسید چون هفتاد و پنج هزار روپیه منجمله تنخواه بمقداری عوض جاگیر منصبداران بر مومن خان دوعول در آمده و رحیم یاور خان بحضور فرستاده بود حکم شد که از وجه باقی تنخواه محصول سی و چهار لک دام محصولات موصوفه حوالهٔ اسمعیل محمد خان نمایند که ارسال دارد ازانجا که دیگر دامی بمعرض ایصال نرسید به عمل در نیامد •

کشته شدن احمد چلپی تاجر و سید علي واعظ و روانه شدن ملا فخرالدین به مبنيء از بندر سورت

از جمله سوانحات این سال کشته شدن احمد چلپی تاجر و سید علي واعظ در بندر سورت است شرح این حکایت برنهج اختصار آنکه احمد چلپی که پای

دي در امر تجارت از عمدة التجار ملا محمد علي نداشت و پیوسته قریب دو هزار کس از عرب و رومی دلوی بودند و در بر انداختن بهرام خان و عمدة التجار سعی کسته درحین بر آمدن بهرام خان دست اندازی در اموال او نموده چنانچه بالا گذشت بیغ بیگ خان او را بقیة امر شر و مایهٔ فتنه ... تصور نموده مطمئن خاطر نبود و تدبیر دفع او با خود می اندیشید ازانجا که چلبی ... ایام جوانی چنانچه شاعر گوید - * نظم *

جوانی جلـــوه داد دل افـــروز که هر صبحش بود چون عید نوروز
جوانی فصل عیش و کامرانی است نشاط افزای دل فصل جوانی است

به شرب بادهٔ ارغوانی و نمودن جام ریحانی اقدام داشت و ... که ... هم رسانده شیفتهٔ و والهٔ آن نگار و ... آن غزال دلفگار - * بیت *

دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابـــرو دو سرو ...
زمین سوده گیسوی عنبر لعب در آویخته ... دوش

اکثر اوقات با معشوقهٔ خود به ضیافت طبع بمضمون آنکه - * بیت *

دل بی رخ یار خوش نباشد بی باده بهار خوش نباشد

به عیش و طرب و کامرانی و کشیدن ساغر یک شب و دو شب [1] ... داد عشرت می داد - اتفاقاً عمارت باغ مشرف بر لب رود ... واقع ... از راه خشکی جماعهٔ عرب و رومی ملازمان او به [2] کشیک می پرداختند ... خان را تدبیری که با تدبیر موافقت داشت به خاطر آمد و در شبی که ... معهود چلبی سر گرم نشاط بود جمعی را کشتی سوار فرستاد که از ... جانب دریا که از ... خالی است بالا بر آمده او را ... فرستند فریب نصف شب ... بدانجا رسیده ... و چلبی را که مست ... در بغل معشوقه در بغل در محفل ... غفلت یافتند بالا ... نمودند رخم متوالی ...

(۱) ... در خالی بودن *

(۲) کشیک لغة ترکی بمعنی پاسبانی *

خوابها بیدرند که تا دمیدن نفخ صور یوم النشور بیدار نشود و رام حفی چون نمش نسیده بود زخمی گشت و شهرت دادند که او با شاهان یا ازهم شهریان او دا انکار از اعمال نکوهیدهٔ او داشتند بدین امر اقدام نمودند تیغ بیگ خان خانه را بدست آویز بردن مال بهرام خان به ضبط در آورد و بمبلغ خطیر متصرف چون از ممر چاپلی خاطر را پرداخته اطمینان قلب حاصل کرد در عهد ... نیابت قصر حیات سید علی واعظی که اکثر اوقات امور را بتدابیر ... اداره می نمود چنانچه بدفعات سبق ذکر یافت بعد چندماه چون ... سال گشت جمعی از افاغنه مهدویه را که سید ... مذهب آنها ... گذاشت - آنجماعه فرصت نموده ... اش در آمده خون اشام پاره پاره ساختند - تیغ بیگ خان به کلی ... گیران و واقعه طلب جمع نموده مطلع را صاف ساخت و به فراغ بال دم از استقلال ... امر حکومت اشتغال ورزید صفدر محمد خان که نام نیابت می ... چون ... ملا فخرالدین پسر کهتر عمدة التجار شاد و جوهر ساهد می کرد مکرر تیغ بیگ خان را جهت ... ساختن ... و تحریص می نموده و می گفت که افعی ... کشتن و بچه ... شدن کار خردمندان نیست اما تیغ بیگ خان مجوز این معنی نمی ... این که مبادا برادرش بی اطلاع آواسیبی رساند به منزلی رخصت ... او چندی در انجا بوده به دکهن نزد آصف جاه شتافت *

... شدن فوجداری بیرم گانم عرف جهالاوار از ... شریفه به بهرام خان و رسیدن او ... بعزم مداخلت و بمقابله ... بهادری و رویداد جنگ ... کشته شدن بهرام خان

... این سال کشته شدن بهرام خان است بیان این مقال ... بیرم گانم عرف جهالاوار که در عوض دولقه بخالصه

شریفه تعلق پذیرفته بود برهان الملک که مربی بهرام خان و علی رغم امیر الامرا رشد و بیش امد او را منظور و مرعی میداشت سند آنجا بنام او از دفتر خالصه حاصل نموده فرستاد و احکام والا بمهر وزیر الملک در باب امانت و باز داشتن بهنداری دست مهاراجه از مخالفت و تقاضای سه نقدی بنام مومن خان و دیوان صوبه و بخشی وقائع نگار ودیوی درگاه شرف ورود یافت بهرام خان دخل سند را بنام ملاحظهٔ بهنداری فرستاده خود به تهیهٔ گرفتن دخل پرداخت - بهنداری پس از اطلاع این معنی ارانجا که بحسب اتفاق دران سال آمدن موش جوری مزرعات در تمام صوبه و خرابی بسیار رویداده بود آنرا دستاویز نموده به تمهیدی مقدمهٔ عزل بیرم کانم را از ارباب تحریر رسانیده به حضور روانه ساخت و بعرض اقدس رسید حکم والا بشرف صدور پیوست که امیر الامرا را رسد و او بر خلاف برهان الملک حسب الحکم بمهر خود در استقلال و بحالی بیرم کانم بنام مهاراجه نوشت و در ڈاک که نزد راقم ورود یافت به بهنداری رسانیده رسید گرفت بهنداری بمجرد وصول حکم که حسب الخواهش او بود نقل آن را بمهر مستفید خان قاضی نزد بهرام خان فرستاد و از بجنسه پیش برهان الملک ارسال داشته حقیقت حال را نوشت - برهان الملک ازین معنی بر آشفته در حضور اشرف اعلی با امیر الامرا درین مقدمه گفتگوی خسونت آمیز نموده به بهرام خان پاسخ بقلم آورد که بجمع جهات خاطر جمع داشته بهر نوع که داند و تواند در مداخلت بیرم کانم کوشد بهرام خان به پشت گرمی آن در اندک فرصت قریب سه چهار هزار سوار و پیاده از قدیم و جدید بجنبد نموده حذف صرف توپ و لوازمهٔ حرب سرانجام داده صادق علی خان را به نیابت جونا گدهه گزاشته بر آمد بهنداری نیز آگهي یافته فوج مارواري که در پرگنات بود و مومن خان و شیر خان و صفدر خان بابی را طلب داشت و بنگاهداشت سپاه باقی ماندگان گجراتي و مرمت توپ خانه پرداخته بعزم مقابله بر آمد و عبد الحسین خان نائب دیوان صوبه و محمد مجاهد الدین خان بخشی وقائع نگار و راقم حروف و رحیم یاور خان سزاول را بخیال اینکه اگر به گفت و شنود کار انجامد

آمد و رفت نمایند همراه گرفت و محمد اشرف غورنی که عذر لنگ درد زانو مزمن داشت با جمعی مدد خرچ مقرر نموده نزد مهراج نام پیشکار که بجای خود در بلده نصب کرده بود تعیین فرمود که در قلعهٔ ارک به محافظت بپردازد ازانجا که کوابان چاشته خور شده بودند در همان ایام جاسوسی نموده شبی از جانب دیوار به سمت دریا نردبانی از شاخ درختان درست نموده به قلعه در آمدند و از محاذی مکانی که محمد اشرف فرود آمده بود این طرف ماوارى را به غصب درشکافته کیسهٔ چند از زر نقد بردند و احدی مانع و مزاحم آنها نه شد - الحاصل بهداری کوچ نموده به قصبهٔ دهولقه و ازانجا موضع کونهه را بتاخت در آورده ویران کرد - روزی چند بقامر لوه آوری جنس غلهٔ منهوبهٔ مقامات ورزید که خبر رسیدن بهرام خان را به دهددوقه که قریب پانزده کروه فاصله داشت شنیده کوچ نمود و بموضع همرانه متفاوت هفت کروه از بهرام خان دو راه کرد و دلاور ملحق شدن مومن خان و شیرخان و صفدرخان که از مکان خودها در آمده بودند توقف ورزید و آنها در همین منزل پیوستند کوچ نموده بموضع دمولی معمولهٔ ههدوفه چار کروهی فرود آمده باتپاوان و بهنداریان و همراهیان خویش محفل کنکاش آراستند در صلح و جنگ و (۱) مخاونت و (۲) مکاشحت (۳) مطارحه نمود آنها بران قرار یافت که مومن خان و صفدر خان بابی و نائب دیوان بوده و ارباب تحریر را بفاسروع مخاصمت و قرار مصالحت و معاودت مشروط بر اینکه چون حسب الحکم اقدس در باب استقلال مهاراجه ورود فرموده امسال دست از مزاحمت و منازعت بهرام خان باز دارد و در سال آینده هرکه حکم مجدد به شرف صدور پیوندد بی ممانعت بامور مداخلت بپردازد باید فرستاد - حوالی بعد احضار بهرام خان شتافته در بیرون خیمه گاه ملاقی شدند و آنچه آنها حوالة بود بادای رسالت پرداختند ازانجا که فرقهٔ سپاه گجرات از عمر بی

---

(۱) مخاونت با کسی دوستی داشتن *

(۲) مکاشحت با کسی دشمنی کردن *

(۳) مطارحه باول مضموم با کسی سخنی در افگندن *

روزگاري و آوارگي خانمان از بد معاشي مارواريان به ستوه آمده بودند برپا اين معركه را از مساعدت وقت و ياوري بخت تصور مي نمودند از اين سؤال كه باعتبار ظاهر بوي بي دلي وجبن بمشام شان مي رسيد - بجز طرف ثاني نمودة امر موهوم غلبة خود را وقوعي پنداشته متفق بجوش و خروش در آمدند و باظهار تهور و جلادت پرداخته گفتند -

كه باييم گر زين ازين رستخيز	شود خرمن ما همه باد بيز
گريزيم نماييم گر زين بلا	شويم از وطن ها به كلي جدا
جدائي وطن سخت باشد بسي	كجا آورد تاب آن هر كسي
درختي كه شد كنده از جاي خويش	نه بيند در آنجا دگر پاي خويش
جدا گشت هركه كه تير از كمان	شود از كمان دور تر هر زمان

كه هيچ يك ازين مقالات در وقت كار از قوة احدي به فعل نيامد چنانچه از سوق كلام آينده بوضوح مي پيوندد - القصه بهرام خان كه در عين جواني سرد و گرم روزگار نه چشيده و تجربه حاصل نه كرده بود از استماع گفتار واهي بيهودة گويان قوي دل گشته راضي به صلح نه گرديد و قرار بجنگ افتاد فرستادهاي نهنداري معاودت نموده آنچه ديدند و شنيدند گفتند نهنداري نيز دل نهاد رزم و پيكار گشته ازانجا بر خاسته بفاصلة بلكة توپ بمقابل حريف فرود آمد و از هر دو جانب با موجهاي دانة توپ تنور حرب را گرم ساختند بهرام خاني كه پشت به قصبه نهندوقه خيمه زده بود ز روزگار گسستن جنگ بفاصلة سهلي از اردو (۱) شاميانه نصب نموده شب و روز استقامت گزيد و تا سه روز متوالي توپها دمي از آتش افشاني نياسودند كه از عسكر بهرام خان شقة مشتمل بر رسيدن نقل سند نيابت صوبه داري كه فروغي از اصل نداشت رسيد و بدين شهرت دهل بشارت زده كوس شادماني بنوازش در آورد نهنداري آخر شب روز چهار شنبه غرة ماه جمادي الاولي آن سال به كمر بندي فوج امر نموده باتمامي سپاه كه قريب شش هفت هزار سوار مارواري و گجرات بود مكمل و مسلح شده بقصد برداشتن مقابل سوار

(۱) شاميانه لغت تركي بمعني سايه بان ۱۲ *

شد و هنگام تافتن شهسوار زرین سپهر روز و رو بغوار نهادن سیاهائی شب بر مورچال پیش رو دوانید ازانجا که اکثر لشکریان و جماعه دران که بنابر عسرت خرچ برنافت گزیفی مدت عظیم بر بهرام خان داشتند چندان وقعی نبود بگذاشته اطاعت بنابر نبودند مورچال ها را خالی گذاشته بعضی در خانهای قصبه که مورد آمده بودند و برخی در خیمه که نزدیک بود پاره ازان‌ها که طوانف مغنیه برای عسرت همراه داشتند باستراحت می پرداختند و بعضی و ماروایان را کم جرأت پنداشته وقوع اینواقعه بخواب و خیال شان نمیگذشت و چندی از جزائر چیان و پیادگان برفندان که آنها نیز بقول انکه - * مصرع *

آلو چو بآلو نگرد رنگ بر آرد

به غفلت و بیخبری در مورچال بسر می بردند از رسیدن ناگهانی ماروایان سراسیمه از خواب بر جسته حرکته المذبوحی نموده سرپا نهاده بفرار نهادند بهرام خان در بیرون خیمه با چندی از مخصوصان و هم صحبتان اقامت داشت از مشاهدهٔ این سانحه دفعی از روی جلادت و تهور ذاتی از قلت مواقی و کثرت خالف نیندیشیده بلا توقف با معدودی که حضور بودند سوار گشته در میدان مبارزت بجولان در آمده سر راه بر حریف گرفت و بجنگ کوته یراق در پیوست ازانجا که شرذمهٔ قلیل بودند ماروایان مارواز بدورش حلقه زده برد و خورد پرداختند ابو تراب ولد ملتفت خان و پسران مهر علی خان و میر غلام عالم سلاح دار و چندی بدرجهٔ شهادت فائز شدند و خود نیز زخمهای کاری شمشیر برداشت محمد قلی خان که حسب الطلب از کهو که با جزوی سرب باروت و خرچ همان شب وارد شده بنابر هنگام شب و بیگاه در قصبه متوقف شده بود با معدودی از استماع برپا گشتن هنگامه به عجلت در وقتی که بهرام خان بجروحی شد رسید چون کار از کار گزشته و عرصه را تنگ دید او را که امید جان نداشت برداشته به صوب سیهور راهی گشت که پس از یک دو ساعت بعد شباشب او را بدانجا رسانیده بخاک سپرد واحدے از آشنا و بیگانه از ماندن و بردن بهرام خان اطلاع نیافت و از سلسله کاظم بیگ که همه از

معارک شریف با گوار اجل چشیدند بهرام خانی نامی بود که بر طرف شد - * رباعی *

ای چرخ فلک شکار کردی همه را　　دل بردهٔ روزگار کردی همه را
دامی بفهسادی و مرادی دادی　　خوش یک بیک برگزار کردی همه را

سید نور الله و جمله داران و لسکریان که پس از گذشتن آب از سر از نوم غفلت بیدار شده مستعد رزم و پیکار رسیدند عرصهٔ نبرد را از وجود سردار خویش تهی و از مصاحب بدید ده هر کدام بیش و پس بفه و اردو را بر جا گذاشته به فکر سر سلامت بردن اران و رقه دل گسل افتاده بدر رفتند مارواریان را که این گمان نمود چون میدان را یک باره از وجود حریف خالی دیدند دست به نهیب و غارت آوردند از ناطق و صامت در از ساخته مانند خوان یغمای ترکان در ربودند رین ملک بهنداری از روی حزم و احتیاط که لسکر مخالف عطف عنان داشتند مبادا بدین ضمن حیله باشند با پثاوران نامی و مردان کاری در میدان ایستاده در تفحص و تجسس مآل کار بهرام خان که خبری نداشت بود که ناگهان پیده سواری (۱) بلارک هندی آخته - * بیت *

ز نعص و دغافش دورای و دو روی　　زبان آشتی خواه و دل جنگ جوی

چون برق خاطف و ریح عاصف اسپ تازان بصوب رسا مژدهٔ فتح گویان مانند قضای آسمانی برابر بهنداری رسیده چابک دستی بکار برده مرة بعد اخری نه دو زخم منکر نمایان یکی بر ناصیه و دیگری برشانه دوخته به بهشت و مبارکباد پرداخت حاضران او را درمیان گرفته بر خاک هلاک انداختند و معلوم نه شد که چه کس و از کدام فرقه بوده هرچند بیشتر جستند کمتر یافتند گویند که پس از پراگندگی چهرهٔ او را بآتش سوزانیده بودند که تشخیص نه شود بالجمله بهنداری پثاوران را بجای خود نا وا پرداختن مردم از نهیب و غارت گذاشته زخمدار به خیمه برگشت و نزدیک به یک پاس و نیم از روز بر آمده مارواریان

---

(۱) بلارک هندي - شمشیر *

نمی ز (۱) بُنه واردوی بهرام خان دافی به گرانانه بمنزل گاه خویش آمدند ازانجا
که ناتوانان و بهفداریان متمکن گردیدن بهرام خان را در سوزتهء منحص خود
می دانستند و آنچه در مخیلهٔ شان می گذشت باسهل ترین وجهی صورت
گرفت جمعی از آنها از راه دور اندیشی گاو بخرمن موسی خان بسته
تمهید نموده بهفداری را ظاهر ساختند که او نظر بانبای جنسی و همه‌…
ن بند عهده پایبافی را فرستاده کمر بهرام خان بست که تا این ج
نجیده و این معرکه نیز باشارهٔ او سر با گسسته بود صلاح تا این بست که به
به… رمی او را از میان باید برداشت که دیگر کسیکه سر زندهٔ داشته باشد باین
…ه نیست و بدین باب با صرار و مبالغه کوشیدند بو تداری که بهره از عقل و …ک
کرده با موسی خان اتحاد داشت و نیز خبر حیات و ممات بهرام خان مشخص
… بسته بود اندیشی را کار فرموده باین حکایت همداستان و هم آواز به گست
… این راز سربسته نمانده زبان زد خاص و عام گردید چنانچه بعضی از احامره
… … در راسته و بازار باوسانی آن پرداخته باسمه بدین اراده مردم گسته به
… ناشایسته می سرائیدند تا آنکه رفته رفته این نغمه گوش زد موسی خان
… (۲) تشتت خاطر بهم رسانیده (۳) تمارض نموده و از بهفداری … رخصت حاصل
… بصوب … شتافت - بمدرای ایام که امتزاج وصلبی بود راقم …
… مزاج از جادهٔ اعتدال باحمدآباد آمد و بهفداری با اقبال بدیوخن
… قریب … ماه در آنجا مقامات … حصول صحت چون هنگام
… مرحله قریب بود به سمت دیگر متوجه نگردیده به بلده معاودت نمود
… بیشتر از راه نخوت و غروری که در فتح کامیابی بر بهرام خان بهم رسانید
… و گرفت و گیر که بهاراج دائمش در هنگام غیبت … کمی
… بود استیلی ستم بالا شکست بوکنه موندو وا هر مانو وندیاد که ایام اجاره

(۱) بُنه بضم اول بار و جای آن *
(۲) تشتت پراگندگی *
(۳) تمارض بیماری نمودن بی بیماری *

داری مومن خان منقضی گشت صفدر خان بابی بطریق اجاره متعهد شده شناخت چون نهدداری را از طرف بهرام خان اطمیفان قلب حاصل گشت کلال چند نام معروف بکلیا را که در زمرهٔ سائرالناس بود ازانجا که درس (۱) مدالست و (۲) تلبیس را از اندس علیم داشت از تغیر شیر خان به موج داری بنیم گانم جمعی از ساروانان همواره نموده بودند و شیر خان بر آمده باراده بارهٔ سیمور محال جاگیر نموع کهیره آمد و بعد نیابت موجداری سورتهه از انتقال بهرام خان بنام محسن خان خالیی او رسید و مخلص خان جاگیردار محمود آباد بنابر ملاقات مومن خان به کنبهایت شتافته چندی اقامت ورزید *

مقرر نمودن اومان بائي چوتهه این طرف دریای مهي را از تغیر کنتهاجي کدم بنام داماجي گایکوار و آمدن رینکوجي به نیابت او وجنگ نمودن باکنتهاجي و شکست دادن و وقوع جنگ با مومن خان در سواد قصبهٔ پتلاد

همدرین سال اومان بائی چوتهه این طرف دریای مهندری را بعد کنتهاجی کدم به ضمیمهٔ چوتهه آن طرف به داماجي گایکوار مقرر ساخت و رینکوجی نامي به نیابت او با موجی از آب مهندري گزشته باراده مداخلت در آمد و بنابر بندوبست و برداشتن گماشته های کنتهاجي برد و خورد و تاخت مریات پرداخت کنتهاجي نیز جهت ایستادگي دخل بسرعت هرچه تمامتر خود را بموضع انند موگري معمولهٔ پتلاد رسانید و باراده مقابله و سر آوردن

(۱) مدالست داول مضموم فریب دادن *

(۲) تلبیس بحیله کاری کردن *

ریکوجی مستعد گشته راهی شد اتفاقا ریکوجی نیز به همین اراده برا و می آمد که در بدن طریق تلاقی فریقین دست داد ریکوجی از گرد راه رسیده و از کم و بیش نیندیشیده سرکین پرکین خود را بر حریف زد - * نظم *

دو رویه سواران بر انگیختند　　جوانان بهم از دو سو ریختند

به شمشیر هندی و نوک سنان　　بهمدیگر آویختند دکهنیان

مهرا پسر کنتهاجی در حملهٔ نخست از پا در آمد و چندی کشته شده و برخی خسته جسته بر آمدند - کنتهاجی تاب مقاومت نیاورده شکست خورده و افتان و خیزان بپای قلعچهٔ نوجدار دستمن بتلان نظر بر سابقه که با مومن خان داشت آمد - مومن خان که باستماع هنگامهٔ آرائی ریکوجی از دهلیز بدانجا آمده بیرون قصبه اقامت داشت بمقتضای وقت نزل(۱) رسانده به سلوک ظاهری مستمال ساخت و از شب را گرانیده روز دیگر رو بمسکن نهاده رفت و بعضی ریکوجی ده جند نشست - مقدمان و رعایای پرگنات از پی فریاد رجوع آوردند و بنابر تعیین (۲) مکاس دار بتلان بدان صوب آمد مومن خان که از استماع آمد آمد او بعزم مدافعه از خیمه گاه خویش بفاصلهٔ ... ایستاده بود جمعی از سواران خوش اسپه که اول سوار گویند سپاهی ... وقت خان بخشی مومن خان با چندی از گجراتیان در جلوی دویده ... همراه آنها تاختند - تاختن همان بود و جنگ در گرفتن همان ... اسمادی گولهٔ تفنگ بفدوی خان رسیده در غلطید همراهیان لاش او را بر ... نهادند ریکوجی که ملصق در پشت آنها کمین داشت به ... در آمده خود را به مومن خان رسانید - بعضی از بیدلان همراهی ... لاش که از رسیدن مرهته پای استقامت شان به لغزش در آمد ... برخی از انها تا در بندر کهنبایت جلوباز نه کشیدند بالضرورة مومن خان با باقی ماندگان بجنگ تیر و تفنگ در پیوست و جنگ کنان قصد

---

(۱) نزل بضم نون و سکون زای منقوطه آنچه برای مهمان مهیا سازند ۱۲ *

(۲) مکاس بکسر میم جمع کردن خراج و خراج گرفتن و باج گرفتن *

ازروی خویش نمود - چون قریب المسافت بود باندک زد و خورد خود را رسانید - ازانجا که توپی چند فیتله بند در پیش روی منزل گاه چیده بود بر مرهته خالی گشت و سنگ تفرقه در جمعیت آنها افگند و مانند بنات النعش پراگنده ساخت رینکوجی از ظهور این معنی در همان نزدیکی منزل گزیده روز دیگر گذشت و تمهید استقرار نائب چوتهه بمیان آورد - مومن خان بمقتضای وقت از در مصالحه در آمده بریوت و تسلط اقتدار رینکوجی بیش از پیش کردند و چوتهه این طرف ندی مهندری بر داماجی مسلم گشت و او نیز در همان زودی با فوج گران در رسید - صفدر خان بابی که بنابر رویداد هنگامهٔ دکهنیان در پرگنات متعهده به تشخیص و تحصیل مال واجب چنانچه بایست نتوانست پرداخت و خسارت کلی دیده دست کشید و بنابر اظهار احوال باحمدآباد آمد و تنخواه داران بهنداری متقاضی گشتند چون عهده بر آنبود برای حفظ آبرو جمعی از گجراتیان نوکر نموده در خانهٔ خود متقاعد گشت - چندی بوعدهٔ و وعید گذرانیده روزی بدست آویز شکار سوار شده به راه پور شتافت - الحاصل رینکوجی به داماجی راو ملحق گشته بقصبهٔ دهولقه آمد ازانجا که فوجدار پرگنات بدون اذن بهنداری به گماشته های او بر چوتهه دخل نمی دادند مصدر شورش و فساد گشت و اکثر فوجداران از خوف به شهر آمدند *

رفتن قلعه بیرم گانم در تصرف مرهته و بر آمدن بهنداری بمقابلهٔ رینکوجی و تحصن جستن او در حصار بیرم گانم و محاصره نمودن بهنداری آن جارا و برگشتن بی نیل مقصود

مقرر شدن کلیا نام با جماعهٔ مارواریان از تغیر شیر خان بابی به فوج داری بیرم گانم درین اوراق سبق ذکر یافته ازانجا که بهاو سنگه دیسائی از در آمدن

مارواریان بر خود می ترسید روز و شب در اندیشهٔ مآل کار افتاد از استماع تقرر جونپه و آمدن داماجی به دهولقه نهانی معتمدی را فرستاده با او سازش نموده طالب باشد داماجی که خواهشمند این قسم امور بود بدان صوب شتافت و هنگام شب که نزدیک حصار پیوست بهاوسنگه دیوار مکان بودن خود را شکافته جمعیت را باندرون گرفت و دولت محمد نایک قصباتی را که صاحب تمن (۱) و سردار قابل پدرش که در اواخر حکومت مبارز الملک کشته بود گذرانیده بقتل رسانید و قصباتیان دیگر را اخراج نمود و کلیهٔ عمل از فوجدار مارواری را بنابر مصلحت وقت شفاعت نموده بمانید و او آمده آنچه داد و بر سوش رفت بهنداری را ظاهر ساخت . چون حصار بیرمگام بتصرف در آمد داماجی را بخدمتی را بصوابدید دیسائی بمحافظت آنجا گذاشته خود به تاخت سورتهه رفت و ابتدای ایام برگشت به اوطان بلیها به صیغهٔ کهندنی گرفته معاودت کرد و پیموجی را که مصدر نوکریهای نمایان شده بود مورد تحسین و آفرین ساخته نوجی را به همراهی او تعین نمود و بنابر استحکام مداخلت چهار حصه گذاشته به مسکن خویش شتافت و در سال هزار و صد و چهل و هشت بعد از روانه شدن داماجی چون استقرار جونپه بدون اذن بهنداری صورت پذیر نمود رنگوجی در موضع باوله معمولهٔ دهولقه که عمدهٔ پرگنات است اقامت گزیده در گرد و نواح بلده گرد فتنه و فساد بر انگیخت و دست به نهیب و تاراج کشاده هر روز سواران مرهته بقادر قزاقی و ترکتازی در نزدیکی بلده در آمده بردن و بستن و قتل و بردن مترددین پرداختند - بهنداری تنبیه و تادیب او را پیش نهاد همت ساخته بر آنجا تالاب آن طرف دریای سابر دایره کرده نگاهداشت سپاه و سرانجام توپخانه روزی چند متوقف گشت - سواران مرهته تا نزدیکی فرودگاه تاختن آورده بردن و بردن گاهی لشکر بیش از پیش هنگامه آرا گشتند - بهنداری کوچ

---

(۱) تومن باول و ثانی مجهول رسیده و میم معدوم بنون زده قصبهٔ را گویند که صد پارهٔ ده در تحت آن باشد بعضی گویند لغت ترکی است و در اصطلاح مقرر شده که شخصی که جمعی همراه او باشند آن را صاحب تومن گویند و بعضی گفته اند که ده هزار سوار یک تومن است ۱۲ *

کرده باراده مقابله بر سر رینکوجي شتافت ازانجا که با او جمعی قلیل بود به ضابطهٔ مستمرهٔ مرهته جنگ در گریز نموده سواد قصبهٔ دهولقه راهي گشت بهنداري نیز بدنبال او بدانجا پیوست - رینکوجي بصوب بیرم گام رفت - بهنداري دیپ چند مارواری را به فوجداري و عاملی آنجا نصب کرده مقامات مزید و جواسیس بغابر خبر گیری رینکوجي فرستاد و ظاهر گردید که او بموضع مکهاوڑه اقامت دارد - بهنداري روبدانی صوب نهاد او به مقتضای وقت خود را در پناه حصار بیرم گام کشیده تحصن جست بهنداري چند ضرب توپ از بلده طلب داشته متوجه آنجا گردید - رینکوجي باتفاق بهاوسنگه بمحافظت برج و باره پرداخته و توپی را بنزدیکي عیدگاه و تالاب موهن‌سر که سر کوب بنظر در آمد باجمعی از دکهنیان بیرون حصار بطریق مورچال قائم ساخت - نوزدهم شهر جمادی الاول بهنداري رسیده بر تالاب گنگا سر مقابل حصار دائره نموده توپها را بست و تنور حرب به شعله افروزي توپ افروخته گردید درین بین پانصد سوار مرهته از بروده که بعنوان کومک رینکوجي در آمده بودند هنگام آمدن تهانه دار موضع باریجه معمولهٔ پرگنه حویلی رازده بر آوردند و دست اندازي بدانجا نموده بصوب بیرم گام شتافته قابو جسته بحصار در آمدند. چون از صدمهٔ گولهٔ توپ مورچال عیدگاه که بپیوسته بردائره گاه بهنداري کشاده میگشت اکثر زخمي و راه عدم می پیمودند مارواریان رفع شرآن را اهم دانسته یورش نموده ریختند از دکهنیان جمعی کشته گشته و بقیته السیف راه فرار پیش گرفتند و از حدت تیغ خون آشام خود را در تالاب موهن سر انداخته غرق بحرفنا گردیدند و توپ و جزائر و بندوق بدست مارواریان در آمد - بهنداري آنجا را مناسب مورچال دیده خود قائم گشت و به ساختن مرحله و بریدن نقب پرداخت - هدران ایام فوجي از مرهته که در قصبهٔ سر تال عرف تهاسره جا داشتند با کولیان آن صوب اتفاق نموده بر قصبهٔ کپرپنج هجوم آوردند - نائب فوجداري آنجا باندک زدو خورد که تاب مقاومت نیاورد باعانت قصباتیان بر آمد و آن جا بتصرف مرهته در آمد بهندراي هر چند بمومن خان بغابر آمدن بمزید تاکید نوشت او چون از کیدش اطمینان

نداشت بدفع الوقت مي گررانید روزی در ایام محاصره مرهٹه جاسوسی نموده مکان بودن بهنداري را در نظر آورده هنگام نصف النهار که هوا گرم بود و اکثر مورچالیان بخیمه گاه بنابر ضروریات بشری رفته فرصف را غنیمت شمرده قریب پانصد سوار از حصار جلوریز تاختن آوردند بهنداري که با چندي از مخصوصان نشسته از رسیدن این بلای ناگهانی دست از پا خطا کرده بیکی از بتخانهائیکه در دور تالاب موهن سر است متواري گشت جماعهٔ مرهٹه چون او را نیافتند بلا توقف عطف عنان نموده در پناه حصار در آمدند المحاصل قریب یک ماه بامر محاصره آنجا پرداخته نقبها را بزیر برج و دیوار حصار رسانید و در تدبیر انباشتن باروت و زدن آتش بود که نوشته جات مومن خان مخبر بر رسیدن پرتاب راو برادر داماجي و دیوجي ناکیر با جمعیت قریب ۲۰ هزار سوار رسید - بهنداري اولا این معني را حمل بر تمهید او که در عزم خلل اندازد نمود که ثانیا جواسیس او رسیده در تصدیق قول مومن خان گواهي دادند که پرتاب راو عبور دریای مهندري مي نماید دیگر صلاح وقت در توقف و درنگ ندیده دست از محاصره باز داشت و در انتصاف اللیل دفعةً توپ خانه و اراده را دسي و اردو را بسمت احمدآباد کسیل ساخت و خود هنگام زوارو شب تار بیرون آمد روز در دیار رو براه آورده مسارعت را از برق و باد استعاره کرد همراهیانش که او را به عجلت تمام ره نورد شتاب زدگی مشاهده نمودند دست بدامن و یال بارگي زده بگفتن جانم (۱) بور و جانم کهر از یکدیگر گوی سبقت مي ربودند - * بیت *

یکی جامه افگنده تا جان برد کله آن دگر تا سر آسان برد

بیک جاو آخر روز هنگام اصفرار شمس باحمدآباد رسید - رینکوجی چون خبری از رسیدن پرتاب راو نداشت به تصور خدع ماراواریان درنگ در تعاقب نمود بس از محقق شدن ماجرا جمعی از یکه تازان خوش اسپه را بدنبال فرستاد و آنها در

---

(۱) بور و کهر رنگهای اسپ است بور معروف و کهر بفتح اول و ثاني بروزن سفر رنگ کمیت را گویند و لغة ترکی است ۱۲ برهان *

نزدیکی موضع سرکهیج رسیده بعضی از پرتال و عقب ماندگان و امید سنگه تابوت را که زخمی در پالکی می آوردند گرفته بردند بهنداری از رسیدن پرتاب راو باستحکام برج و باره و محافظت دروب حصار پرداخته بگرفتن بیوره و مصادره بنابر حد دقصان ایام محاصره باهتمام تمام بیش از بیش در آمد کافهٔ انام از وضیع و شریف از ظلم و ستم ستوه آمده قلبو خسته دل از مسکن و ماوای آبا و اجداد خویش در کذر راه فرار پیش گرفتند اندران سال شیخ الاسلام خان که در هنگام دعی حامد خان توفیق جبری حج بیت الله الحرام زاد الله شرفا و تعظیما یافته معاودت کرد از وقوع آشوب و فتنی که یوما فیوماً در احمدآباد به ظهور پیوست از خوف ابرو در بندر سورت کناره کسیده گوشهٔ عافیت اختیار نموده بسرمی برد موت شد و لاش او را بنابر بخاک سپردن در صحن مدرسه بنا کردهٔ او باحمدآباد اوردند محمد مجاهد الدین حسن برادر زاده‌اش نائب بخشی و قائع نگار اجازت در آوردن تابوت در بلده از بهنداری حاصل نموده مدفون ساخت - ازانجا که شیخ الاسلام خان از عهد حضرت خلدمکان و بعد آن بخدمات و سپرد جاگیرات امرایان عظام می پرداخت چنانچه مکرر سبق ذکر یافته علاوهٔ آن تمول و زرداری و از قدیم الایام شهرت تمام در خاص و عام داشت - بهنداری بَوا نمود ظاهری تمهید نموده نائب دیوان صوبه و قاضی و ارباب تحریر را طلب داشته و معظم الدین حسین خان همشیره زادهٔ شیخ الاسلام خان را که در هنگام کار پرداز یها رتق و فتق مهمات اکثر با او بوده برهنمونی و کاشنی گل خیر رحیم یاور خان با چندی از معتمدان خود همراه نموده به ضبطی اموال و قلم بند ساختن اثاث البیت فرستاد تا سه روز متوالي که سوای فرش و خیمه و مسی آلات و چینی و کتاب خانه از طلا و نقرهٔ مسکوک و غیر مسکوک چیزی ظاهر نه شد نوشتند - گویند که بهنداری هنگام شب که ملاحظه طومار تفصیل می نمود از ظروف مسی انچه مرغوب او بود در پردهٔ شب منصرف می گست چون در اسباب ظاهری آنچه منظور و مرکوز خاطرش بود به منصهٔ ظهور نیامد بگمان دفینه بحفر یک دو مکان که ظن آن می رفت پرداخت هر چند که بیشتر کاوش کمتر یافت و از

اثبات المبیت که اکثر اندراس یافته چندان مالیت به نظر نیامد بدلالت رحیم پور خان معظم الدین حسین خان را در خانهٔ خودش نشانیده. * بیت *

پاکیزه گهر سرشتهٔ تقدیس است   ناپاک اگر ملک شود ابلیس است

و متحصلان شده و غلاظ برگماشت و به عنف و خشونت تمام به ده هزار روپیه که واصل سازد مخلفات شیخ الاسلام خان حوالهٔ او نمود که بعوض مدعی به آورده آنچه بکار به عمل آمد و مال ساخت تتمه را از خود به دلاسای دیگر تعهد نمود از جمله رنگوجی از قلعهٔ حصار بیرگام در آمده باستقبال پرتاب راو شتافته متحمل گردید و از زمینداران ضلع دربای مهندری بهادری میان به ساحل رود ... کوس دوازده کروهی بلده رسیده مواضع چند را بتاخت در آورد. مهندری چون از مومن خان قطع رشتهٔ امداد و اعانت کرده بود نجم الدین سید خان که از ... گرسنه بغارت عدم ایصال وجه تنخواه داران و خسارت کسبی دکانداران در بلده قرار داشت نوشت که احدی از تنخواه داران مزاحم احوال نخواهد شد بخاطر جمع آمده شریک شود اما او از راه دور اندیشی که قول و فعل مرهتیان اعتماد را نشاید عذر آورد پرتاب را و تمامی ضلع و اترک را به تحصیل در آورد و فوجدار حویلی همرا سیده به بلده پیوست پرتاب راو در پرگنه حویلی احمدآباد در آمده وضع ولاد و از انجا بصوب پتیهاپور و جهاله رفته بدولقه معاودت نمود و پیغام دوستی چون به مصحوب محمد اسمٰعیل ساکن آنجا نزد بهنداری فرستاد و دفعات گفت و شنود بمیان آمد صورت نگرفت لهذا پرتاب راو قریب دو هزار سوار در قصبهٔ ولمد گذاشته به دهندوقه شتافت همدران اوان کنتهاجی که همراهی باجی راو گزیده بود بامله‌هار هولکر دراه ایدر تا سرحد دانته رسیده آن جا را بتاخت در آورد و اکثر سکنه زنارداران و متمولان بدنگر و قصبات دیگر که از چهارمی ایران جا سکونت داشتند از آمد آمد دکنیان که به شعاب جبال گریخته پناه برده بودند رهنمائی رهبران رسیده دست اندازی نمودند و قریب ده لک روپیه از نقد و جنس آنها بتاراج بردند و متوجه پالن پور گشته به نهیب و غارت پرداختند بهادر خان جالوری فوجدار آن جا لک روپیه کهندنی قبول نموده بر عمال داد

و دکهنیان بصوب بهیل‌مال راه ماروار پیش گرفتند و پرتاب راو ور نیکوجي از دهندونه به کولوار و کاتهیا وار راهي گشت - همدرین اوان خدمت کرور محال کتره پارچه بموجب سند حضور بنام نظام الدین خان خلف مولنا نورالدین مقرر گشت بعد اظهار بهنداري نائب او دخیل کار گردید و محمد پناه خان جالوری نه نیابت راجه بخت سنگه به فوجداري بلدهٔ پتن سر گرم کار شد ازانجا که مقدمهٔ چوتهه درست نه شده بود پرتاب راو برگشته به دولقه آمد درین ولا بعد آمد و شد بنا مبران مرة بعد اخری و گفت و شنید قرار چوتهه افتاد و نرهر نام پندت بوکالت راخد چوتهه پرگنه حویلي بموجب قرار در راجپور آمد پرتاب راو و رینکوجي از عمر استقرار چوتهه خاطر وا پرداخته بعزم سروده تا کنار دریای مهندری رسیده بردند درین ضمن دفاتر دوشتهٔ داماجي به ضلع سورتهه شتافتند چون راه سلوک با مرهته مسلوک شد فوجداران و عمالان را بهنداري به تعلقات آنها رخصت نمود - رعایای سنکه دورجات بنا بر ادای وجه بیوره که دران ایام بتازگي مقرر شده بود عملهٔ عمارات را وروخته ادا مي ساختند و اکثری دست از خانمان کشیده جلا سر فرار گردیدند -

* * *

ر خانمان بطریقی جدا شدند که عقل در و ماند بحیرت سپهر را ملی ا

بهنداري منادی بر آورد که احدی عمله خانهٔ خود را بدون حصول اجازت مرود نیاورد و این بدعت نیز از و بیادگاري صورت استمرار یافت - زنار داران با سناد و چهار قوم جمع شد بعضی سرها شکسته و کارد و خنجر گرفته مستعد به خون کشي دفاتر مزاحمت بیوره هنگامه بر پا نمودند بهنداري از بلوای عام اندیشید بیورهٔ زنار داران را دست برداشت همدران اوان شیر خان بابی حسب الطلب بهنداري بموضع کهیره رسیده بود باحمدآباد آمده ملاقي شد ازانجا که با محمد خان سوء مزاجی داشت او را به نیابت تحصیل پیشکش و فوجداری ... بعد مومن خان و پرگنه نریاد وارهر ماتر و مونده مقرر ساخته ... محمد عاقل و میر محمد زمان جماعة داران را با جمعیت پانصد ... نموده بتواضع پارچه و قبضهٔ شمشیر و به شفکر داس پیشکاري ...

پرداخته رخصت کرد و او نوزدهم شهر ذیحجة الحرام در جمعیت پور بغایر فراهم آوردن سپاه و پیوستن تعیناتیان در روز مقام وزیده بموضع کهیره شتافت - مومن خان از استماع این معنی بهنداری را نوشت که پرگنه پتلاد از روزیکه بعهدهٔ من گردیده مبلغ کلی به صرف سپاه و تعمیر قلعچه در آورده از عمدهٔ امت دکهنیان مصون و محروس داشته اکنون که قبل از انقضای مدت متعهده اجارهٔ شیر خان ... نموده است اولی آنست که معتمدی را تعین نمایند که از وجه اخراجات و تحصیل مال واقف شده واصلات بالمواجه رعایا مرتب ساخته دخل بدهاند بهنداری سبها چند نامی مارواری را بدین امر مامور ساخت و عبد الحسین ... نائب دیوان صوبه بتقریب ملاقات مومن خان باتفاق او روانه شد همدران ... خان جالوری که در پتن به نیابت راجه بخت سنگه به فوجداری می ... دمادر امری سید میر و سید محبوب نام قصبتیان آنجا را به دغا کشت ... سوار و صد و چهل و نه پیاده راو برادر داماجی راو ... سورتهه که ... کهندنی را پرداخته به عزم روانگی مسکن خود که ایام در گشت رسیده ... نمود ... طریق بیمار گشته جدری بر آورد و به موضع کانکد معمولهٔ ... بسته رخت هستی در بست بهنداری که در مردم آزاری و خانه بر ... شفارت چست بسته سوای اخذ و جر به تهمت دروغ و بستن افترا ... بانواع متنوعه که گاهی به صیغهٔ سر شماری و قوم به قوم و فرقه بفرقه ... نوعی از انواع مختلفه وضع و اختراع نموده محصلان شداد و غلاظ ... بمعرض ایصال در می آورد - لوحی از سنگ را که باصطلاح گجرات ... منقش به مزخرفات و دروغ چند از ایمان مغلظ که آینده بدین صیغه نخواهد شد در ساحت مانک چوک بغایر فریب مردم نصب می نمود ... حال محل شاشهٔ سکان است و مبلغی بعنوان باندهری بدوره ... جماعه صرافان و تجارت پیشگان و جمعی دیگر را اسم نویسی نموده معین ساخت و عالمی از ظلمش ستوه آمده جلای وطن چون سبیل وجه مصادره بدوره که طاقت عهده برآئی در

خود ندیدند - به کار بردن سم قاتل یا افگندن چاه و آب انبار سپردن نقد زندگانی را می رهانیدند نوعی و اهمه غالب آمد که بعضی بگمان و اندیشه اینکه شاید نوبت گرفت وگیر بدو سرایت کند بسکه درین باب متحیر و متفکر گشت از خور و خواب افتاد منجر به جنون شده در گزشت - * نظم *

رعایای مسکین به تنگ آمدند ز تنگی به کام نهنگ آمدند

ز ظلمش معاین ستم دیدگان شب و روز میرفت بر آسمان

بسکه نالهٔ مظلومان و فریاد ملهوفان بلند گشت گوش کروبیان ملاء اعلی راکر ساخت ظلم جفا پیسگان ماروار بحدی انجامید که هیچ چشمی ندیده و گوشی نه شنیده بود ازان جمله اندکی از بسیار و مشتی از خروار آنکه مسکینی بدست ظلم شان گرفتار آمده قید گشت آن سنگین دلان محصلان فرستاده زن بچه اش را کشیده به قلعه می آوردند - چون آبستنی بود - هنگام بر آمدن سنگ بست در قلعه از خوف اسقاط حمل آن ضعیفه ملهوفه گشت - بعضی از عاقبت اندیشان مارواری که بعنوان تجارت و صرافی وارد این دیار شده بودند از مشاهدهٔ بدمعاشی بهنداری از مآل کار اندیشیده دست از داد و ستد و معامله کشیده در فکر سر بسلامت بردن خودها افتاده قریب دو هزار کس رو به ماروار نهادند بالجمله مومن خان باستماع رسیدن شیر خان به کهیره چشمهٔ نگاهداشت سپاه جاری ساخته باستعداد توپخانه پرداخته باجمعیت قدیم و جدید از کهنبایت به پٹلاد آمد اتفاقاً رینکوجی که به عزم روانگی بروده دران نواح رسیده بود کسان خود را فرستاده با خود موافق ساخت و گفت که چندی در همین ضلع متوقف باشد تا از پس پردهٔ غیب چه به عرصهٔ شهود آید شیر خان که بموضع دهکام کاروه آمده اقامت داشت بانتظاری عبور رینکوجی از دریای مهندری درنگ ورزید - بهنداری نیز بدریافت خبر مومن خان با فوج در پٹلاد استعداد سپاه و توپ خانه نموده عزم مصمم شتافتن بهوپشت گرمی شیر خان گوش بر آواز روانگی رینکوجی می کشید مومن خان باستحکام قلعچهٔ پٹلاد و محافظت قصبه بتعین ساختن مردم کاری خاطر جمع نموده به کهنبایت برگشت و عبد الحسین خان رخصت شده به احمدآباد آمد *

صوبه داري مومن خان که بعد از گرفتن دخل باضافهٔ منصب و عطای خلعت و خطاب بهادر و حکم پالکي جهالردار و در اواخر ایام حکومت به و الارتبه منصب شش هزاري ذات و خطاب نجم الدوله مومن خان بهادر دلاور جنگ و صدور فرامین سر بلندي یافت و دیوانئ طالب علی خان نیابت عبد الحسین خان و محمد اسد الله

بعد رویداد مقدمهٔ بهرام خان آتش ظلم و عدوان ماواران کمال التهاب بدیرفت که خشک و تر رامی سوخت و فریاد و فغان مظلومان ستم دیده و نالهٔ ملهوفان ستم کشیده در گنبد چرخ اثیر پیچید اشرار ماوار از ممر غرور و پندار و استظهار قوت و مکنت مهاراجه که دران اوان بحضور ادور اقامت داشت و مربی بودن امیر الامرا که راتق و فاتق مهمات سلطنت بود تصور عزل و خیال تغیری در مخیله شان نمي گزشت ماوار به (۱) لسع جمهور سکنه بفراغ بال اشتغال داشتند که (۲) لدیغ شان جز جان و مال سپاري تریاقي نداشت و صرافان معتبر و تجارت پیشگان صاحب ثروت گجراتي که در اردوی معلی بسودا و معاملات مي پرداختند به ملاحظهٔ جانب داري امیر الامرا خون دل را خورده جرأت کشودن لب به شکوه و شکایت و تظلم که پیشرفت نخواهد شد نداشتند

---

(۱) لسع باول مفتوح گزیدن مار و کژدم ۱۲ *

(۲) لدیغ بفتح اول و کسر ثاني و غین معجمه مار و کژدم گزیده ۱۲

ازانجا که هر امری در گرو وقت خویش است قضارا بنابر امری که ذکر آن مناسبت بدین او رای ندارد امیر الامراء از مهاراجه رنجیده گشت و مقلب القلوب و الابصار دل و دیده‌اش را از مراعات جانب او بر گردانید در صدد عزلش در آمده مي اندیشید - ستم دیدگان گجرات اردوی معلی ظهور این لطیفهٔ غیبی را از مساعدت وقت و یاوری بخت تصور نموده تیر مراد بهدف اجابت رسیده یافته دکاکین را تخته کرده بستند و دست از داد و ستد سودا و معامله کشیده به هئیت مجموع بدرگاه معدلت پناه تظلم و بیداد نمودند و اذا اراد الله شیئاً فهیئا اسبابه درین ضمن که امیر الامرا در تجویز منصوب بود نوشتهٔ شکایت آمیز مومن خان از بدمعاشی بهنداری و قصد او از سابق ولاحق که کمر بر انداختن او بسته و شیر خان را روکش ساخته رسید امیر الامرا پاسخ نوشت که اگر عهدهٔ برآئي تواند کرد حسب الحکم اعلی در امر نظامت عطا میگردد مومن خان در تدبیر این معنی شده جوان مرد خان را بجهاتي که سبق ذکر یافته از بهنداری که مطمئن خاطر نبود و در اندیشهٔ تقاضای سپاه و استخلاص نادر متحیر در قصبهٔ بدنگر کناره گزین بود به نیابت فوجداری پتن و صدور حکم اقدس مستظهر ساخته و بمواعید دلپذیر امیدواری وعده نموده بموافقت خود در انتزاع حکومت از مارواریان و اخراج آنها دعوت نمود و او که پیوسته مترصد و منتظر چنین لطیفهٔ غیبی بود بقول آنکه کورچه میخواهد دو چشم بینا منت داشته اجابت کرد - مومن خان در باب صدور حسب الحکم در امر نظامت بنام خود و حکم تقرر فوجداري پتن بشرط موافقت و سرانجام مهام بادشاهي بنام جوان مرد خان بمضمونی که التماس نمود در اسرع اوقات مصحوب قاصدان قمر سیر رسید مومن خان از راه پخته کاري حکم موسومهٔ خود را مخفی داشته بنابر خلل انگندن و دو دله ساختن مارواریان حسب الحکم فوجداری را نزد جوان مرد خان فرستاده ترغیب و تحریص بمداخلت پتن نمود و خود گوش بر آواز نشست تاچه صدا برخیزد - جوانمرد خان بمجرد ورود حسب الحکم جمعی را فراهم آورده بسازش محمد جنگ کهوکر قصباتي شبگیر نموده بلدهٔ پتن در آمد و قصباتي شریک او

گردید و پهاڑ خان نائب راجه بخت سنگه را از مضمون حکم آگاه ساخته تکلیف خالی ساختن مکان کرد چون ایستادگی داشت داندک زد و خورد ددر رفت و جوان مرد خان آن جا را قابض گردید ظهور این معنی موجب بی استقلالی موجداران دیگر گشت و بهنداری را خلش هر دو بهم رسید جوان مرد خان تیعت بدست آوردن و مداخلت را به مومن خان نوشته آگهی داد و او که چشم انتظار سر شارع چار داشت حسب الحکم موسومهٔ خود را ظاهر ساخته بدستور معهود و ضابطهٔ معمول به شرائط استقبال و تقدیم اداب برداخته گرفت و مضمون ا. ه سمع حاضران رسانید *

نقل حسب الحکم بمهر امیر الامراء

آنکه شجاعت و عوالی پناه جلادت و معالی دستگاه مومن خان مورد عنایات بادشاهی باشند از چندگاه اقسام و انواع ستم و فراوان اخذ و جبر گوناگون بمیان نائب ناظم صوبهٔ احمدآباد و کندن خانهای مردم برای مال مدفونه تحصیل زر سر مردم از با شندگان شهر بدفعات و کرات معروض جناب والا گردیده هر چند از حضور اقدس با مارت مرتبت مهاراجه الهي سند تاکید بلیغ و بدعن دید بعمل آمد فائده نه کرد لهذا از پیشگاه سطوت و جلال صوبه داری احمد آباد مهاراجه تغیر شد و حکم اعلی بلمعان صدور یافت که آن عوالی پناه تا مقرر شدن صوبدار منصوب از بندوبست صوبه خبردار باشد و نائب مذکور را از شهر بر آرد و نگذارند که بدریافت خبر عزل دست جور و ظلم بیشتر دراز نماید و احدی را اذیت رساند تا رسیدن صوبه دار منصوب محافظت بلده و مردم سکنه بعهدهٔ خود دانسته قرار واقع در حفاظت سعی نمایند و به تسلی و استمالت رعایای ستم دیده و تلافی ما فات پردازند - چندی را نائبان مهاراجه به طمع اخذ و جر مقید کرده اند خلاص گردانند و با مراهتهٔ منتشرهٔ نواح صوبه سلوکی که مناسب وقت است مسلوک دارند بالفعل مصلحت درین است باید که برطبق حکم والا بعمل آرند بتاریخ دهم شهر محرم الحرام سنه هیژدهم جلوس والا ملمي شد و بنابر

اعلان و اعلام و یافتن شهرت به نزدیک و دور به نواخت نوبت شادمانی امر نموده نقل حکم اقدس را بمهر قاضی کهنبایت و نزد عبد الحسین خان نائب دیوان و مستعید خان قاضی و ارباب تحریر ارسال داشته نوشت که باتفاق یکدیگر بهنداری را واقف گردانند - شیر خان از استماع رویداد صدر از دهکانم کاروه تعیناتیان بهنداری را رخصت انصراف داده خود دست از موافقت طرفین کوتاه ساخته در بارهٔ سیفور رفته تقاعد ورزید غرهٔ شهر صفر المظفر مطابق سال هزار و صد و چهل و نه مومن خان بر تالاب ناریکسر در سواد بندر داخل خیمه گردیده مسرعان سریع السیر نزد رینکوجی که دران نواح باشارهٔ او متوقف بود فرستاده نزد خود طلب داشت و فداء الدین خان عمه زاده رانبی و فائق مهمات و محمد مومن برادر زاده را بخشی و محمد زمان بیگ همزلف را داروغهٔ توپ خانه مقرر نموده به نگاهداشت سپاه از سوار و پیاده مامور گردانید و نوشته جات طلب جماعهٔ دارانی با طراف و جوانب فرستاده جوان مرد خان را نوشت که با جمعیت شایسته خود را ملحق سازد و از اتفاقات همدران اوقات چند ضرب توپ هفت جوش ازان جمله دو ضرب بله رس که هریک مقدار بست آثار پخته شاهجهانی تیر داشت و معتمدان مهاراجه از بندر سورت خریده بنابر سهولت بحمل کسی روانهٔ بندر کهنبایت کرده بودند رسید مومن خان این معنی را امداد غیبی و فتوحات لاریبی تصور نموده بساختن ارابه و لوازمهٔ مصالح آنها اشتغال نمود و رینکوجی حسب الطلب آمده ملاقی گشت و گفت وشنید معامله بمیان آورد - قرار برادر بخشی بالمناصفه صوبه سوای محالات بلده و پرگنه حویلی و بندر کهنبایت بشرط رفاقت و اخراج مارواریان به عهد و پیمان و مواثیق مؤکد بایمان افتاد و بصلاح طرفین بجیرام پیشکار مومن خان باتفاق معتبری از رینکوجی نزد داماجی راو بنابر تاسیس و تشئید اساس و استحکام مواد قرار داد مقرره و برای نگاهداشت جمعی از سوار و پیاده دکهنی رخصت شد - بهنداری بمجرد مشاهده نقل حسب الحکم و رسیدن خبر بر آمدن مومن خان حقیقت حال را بانقل مصحوب قاصدان تیر

رفتار فرد مهاراجه که در دارالخلافة بود روانه کرد و خود با پتارتان و بهنداریان و خیر سگالان بمشورت شبانه روزی محفل کنگاش آراسته چندی در اندیشه و تدبیر کار گرائید - چون سرواریان بدو دفعه سابق هنگام عزل به مذلت و خواری بر آمده بودند اکنون نیز نظر بر بدمعاشی خود بیشتر از بیشتر اندیشه ناک بود - هر چند به نظر تامل و تعمق بحال سکنهٔ بلده نگریست احدی از منصداران و اعیان و سپاه پیشه صاحب استعداد که سر زنده و اسمی داشته باشد بر مصدر امری تواند شد سوای چندی از بندهای بادشاهی از نائب دیوان و قاضی و ارباب تحریر و متصدیان محال کهنهٔ پارچه که برای نام بر تعلقات مانده و آنها نیز به علت عدم داری و عدم استطاعت نقل و حرکت به کم و بیش ساخته می گزرانیدند چون صریحا بر آوردن آنها را مناسب ندانست تمهیدی که در ظاهر خوش نما باشد خیال کرده به عنوان گزارش پیام عبد الحسین خان نائب دیوان و مستعید خان قاضي و علي محمد مجاهد الدین خان نائب بخشی وقائع نگار فدوی درگاه و رحیم یاور خان سراول را خواهی نخواهی رخصت نمود و باعتقاد خود خلش را از دل بیرون کرده مطلع را صاف ساخت - بپیغام آنکه مومن خان را فهمانیده بگویند که بالفعل دست از هنگامه آرائی و انداختن خلل در بندوبست کوتاه نموده فسخ عزیمت نماید چون مهاراجه در حضور و حقیقت حال را نوشته است بنوعیکه جواب برسد به عمل خواهد آمد فرستادها که مجبور بودند لاچار به بندر کهنبایت شتافته بقول آنکه نقل کفر کفر نمی باشد پیام گزار شدند و قریب یک هفته درانجا توقف روی داد درین ضمن جواب مهاراجه نزد بهنداری رسید که عوبه از پیشگاه خلافت و جهانبانی بدستور بحال و برقرار است متعاقب احکام استقلال میرسد بهنداري از راه ظاهر بینی این معنی را کمال استقلال پنداشته و مقدمه مومن خان را قیل و قال انگاشته صلاح بودن بندهای بادشاهي را که مصالح امور نظامت دانست بآنها نوشت که اگر جواب با صواب حاصل کرده باشند بهتر والا پای بندان نبوده بزودی عازم این صوب شوند ازانجا که ناموس آنجماعه در شهر بود تقاعد و تخلف را مناسب ندانسته آمدند اما در

باطن نوشته جات امیر الامراء بمومن خان رسید که هرچند بنابر مصلحت وقت در ظاهر احکام سرسد مناط اعتبار ندانسته از عزم خویش باز نماند و سعی موفوره در دست تعدی مارواریان را از سرستم دیدگان احمدآباد کوتاه سازد - الحاصل بعد شیوع خبر تغییر نیابداری و رسیدن نوشته جات طلب مومن خان به نزدیک . دور نزدیک سپاه که در امیدواری چنین روز شبی بروز می آوردند و بنابر پاس آبرو که ، گیر بودند منتظر فرج بعد شدة داشتند شادان و فرحان بدل خوشی رفتن وطن و سدهای مسکن و نوکری با وجود نزول شدت باران و طغیانی رودها و ناله هر روز جوق جوق و موج فوج پیوستند مومن خان قریب یک ماه و نیم بر تالاب درنگسر باستعداد توپ خانه و فراهم آمدن سپاه متوقف بود درین بین محمد علی خان و آقا محمد حسین برادرش که با شجاعت خان و رستم علی خان و بهرام خان مصدر نبودات بودند با جمعی رسیده ملحق گستند و نیز خبر حالت جوانمرد خان که از پتن بر آمده نزدیک رسید کوچ نموده بموضع سوجیتره ده کروهی بعدر نزول نمود و همدران مقامات جوان مرد خان با جمعیت شایسته شامل شد از استماع خبر کوچ مومن خان و رسیدن سوجیتره و اجتماع سپاه بمهداری یقین حاصل کرد که او عزم مصمم دارد عبد الحسین خان را که رشتهٔ قرابت با مومن خان دارد بخیال آنکه مبادا مراعات خویشي نموده در صورت بودن در شهر قابو یافته مصدر کاري شود و از افعال شنیعهٔ خود مي دانست که کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا همه تشنهٔ خون اویند باندک صدائیکه بلند شود بلوای عام در خیزد اوراند ارباب تحریر و رحیم یاور خان دار دیگر تکلیف نموده بعضی از پیامهای بی سروپا که یافته بود زباني حواله کرد - * بیت *

ز نا گفتنیهای بیهوده گفت گهروار خرمهره بسیار سفت

و نزد مومن خان روانه نمود هرچند که نزد ارباب خود واضح ولائح بود که ازین پیغام رساني تحصیل حاصل است چون چاره نداشتند درعین شدت باران به سوجیتره رسیده ظاهر ساختند مومن خان دو روز دیگر مقام ورزیده کوچ نمود بموضع بسو معمولهٔ پتلاد هفده کروهي بلده دائره نمود و فرستادها را رخصت کرد

چون بدروازهٔ جمال پور رسیدند مستحفظان آنجا بدر آمدن اجازت طلب گستند - بالضرورة در بهرام پور توقف نمود بهنداري را آگاه ساختند - رحیم یاور خان را که خیر خواه خود میدانست طلبداشته عبد الحسین خان را گفته فرستاد که بعلت موانست مومن خان بودنش در شهر مناسب نیست - متعلقان خود را گرفته بهر طرف که خواهد برود و او که ایمعنی را خواهش مند بود از مساعدت بخت دانسته متعلقان را به کهنبایت روانه نمود و خود به مومن خان ملحق گشت ازانجا که فرستادن حال متضمن بر آوردن عبد الحسین خان بود از محمد مجاهد الدین خان نائب بخشی و راقم به گرفتن عهد و پیمان که متضرر امری به شوند طلب داشت همدران ایام میر دوست علی نامی به نیابت میر هر بر خان به فوجداري جونا گدهه از تغیر محسن خان نامبرده روانه شد بالجمله مومن خان از موضع بسو کوچ نموده بر ساحل رود و اترک متصل بموضع کهیرة دوازده کروهی بلده بنابر طغیاني دریا و شدت باران که دران سال بافراط بود قریب یک ماه توقف ورزید بهنداري به قطع امید بودن احمدآباد کرده بود در عمر کردن بیورة و انواع مصادرات و کندن خانها و گرفتن و کدر و از قرار واقع اشتغال ورزید که دقیقهٔ از دقائق ظلم و تعدي فوت و فرو گزاشت نمی کرد و چه خانها که به معاونت ساعیان خدانا ترس خانه بر انداز بباد فنا رفت آتش ظلم التهاب یافته و ر حسک را مي سوخت - اگر بتحریر کلیات و جزویات بپردازد از مقصد باز ماند چون بهنداري پیوسته بنگارش حالات و کوچ و مقام و ارادهٔ مومن خان می داشت مهاراجه در حضور استدعاي احکام مشتمل بر استقلال خود و بنام مومن خان از فسخ عزیمت و معاودت بندر کهنبایت مي نمود و ارکان دولت بمراعات خاطر راجه مرطبق خواهش او نوشته مي دادند لیکن ازانجا که امیر الامراء ... خان ا نوشته بود نظر دران از ارادهٔ خودش باز نمي آمد الحاصل چون ... اشکال پر اشکال منقضي گشت و طغیاني رود واترک که موجب توقف ... نشست مومن خان غرهٔ شهر جمادي الاولی باتفاق جوان مرد خان ... وجی با فوج آراسته و توپ خانهٔ پیراسته ازانجا بر خاست و عبور نموده

بدو کوچ متوالی بر کنار تالاب کانکریه که در سواد بلده واقع است رسیده خیمه زد و بارهٔ دیگر روز مکان فوجدار نشین را که مارواریان خالي کرده بودند بتصرف در آورد و موجداران و عمال در پرگنات باتفاق مکاس داران ریدکموجی تعین نموده گشت چون هنگام (۱) ارتفاع و حصاد غلات رسیده بزودی تحصیل مال واجب نموده با تامل جهت مصارف لسکر مي فرستاده باشند و به تقسیم مورچال و محاصره و بستن مرحلهها و اسباب قلعه کشائي در مقابل دروازهٔ کالو پور جوان مرد خان و در مسجدیکه بنام سیدي بشیر اشتهار دارد و محاذی دروازهٔ سارنگ پور میر ابوالقاسم و برابر دروازهٔ اسلوریه سید نور الله و در افضل پور ملک چهاکمو وار دروازهٔ جمال پور تالاب آب سابرمتي بعهدهٔ محمد مومن بخشي وریدکموجی هر کدام را با جمعیت شائسته و مصالح جنگي از توپ و جزائز بندوقچیان و سرب و باروت با ماکن مقرر کرد و آنها قائم گشتند بهنداری نیز پتّاوتانرا به محافظت باروت و برج و بارهٔ ونصب نمودن توپ و گزاشتن (۲) قدرونک چوبي و سنگي در (۳) شروفات (۴) النگ حصار و خشت چین نمودن دروازها گماشت و در همان روز جنگ توپ و تفنگ در دروازهٔ اسلوریه شروع گشت دریں اثنا نجیرام که به سوهنی گدهه بنابر استحکام بنیان امر مصالحه و قرار داد به داماجي راو و آوردن سپاه رفته بود محمد عمر و قادر و چندي جماعة داران با جمعیت شایسته از سوار و پیاده آورده شامل فوج شد و باعث تضعیف سپاهی و انبوهي لسکر گردید و پس از ترتیب یافتن مرحله و ساختن دمدمه توپهای روئین تن را نصب نمود و آن اژدها پیکران آتش فشاني و دیوار افگني آغاز نهاده دمي ازوا ماندگی حرارت نفس سرد بخود نمي کشیدند و کیفیت منع پذیرنه گشتن و رسیدن مومن خان به کهیره از نوشتهٔ بهنداری بمهاراجه بدرجهٔ ایضاح انجامید

(۱) ارتفاع بلند شدن و از جا بر آمدن و غله و دانه که از مزارع بردارند ۱۲ *
(۲) قدرونک بر وزن رندورک سنگیي را گویند که بر کنگورهای قلعه و حصار گزارند چون دشمن بپای دیوار آید بر سرش اندازند بهندي متواله خوانند ۱۲ - برهان *
(۳) شرفات جمع شرفه بمعني کنگرهٔ است ۱۲ *
(۴) النگ بروزن بلنگ بفتح اول بمعني بناء دیوار ۱۲ - برهان *

لهذا رنجیده از حضور پر نور آمد ارکان دولت از راه دور اندیشی که مبادا در احمدآباد رفته غبار انگیز فتنه و فساد شود از پیش گاه مجد و اعتلا مظفر خان شائقة مستمال ساخته بملازمت اقدس فائز گردانید و احکام مجدد مشتمل بر تهدید و تخویف در عدم اطاعت حکم اقدس در معاودت به کهنبایت و دست باز داشتن از هنگامه و استقلال مهاراجه باعتبار ظاهری بنام مومن خان نوشته دادند امیر الامرا از اندیشهٔ اینکه از طلب داشتن مهاراجه بحضور که بنابر مصلحت وقت بود بهنداری بنوعی دیگر ظاهر ساخته مومن خان را بپدید سازد و خلل در عزمش افگند حسب الحکم در استمالت و ترغیب بر ارادهٔ او چنانچه از نقل آن واضح میگردد فرستاد *

نقل حسب الحکم

آنکه شجاعت و عوالی پناه جلادت دستگاه مومن خان مورد عنایات بادشاهی باشند درین ولا کیفیت رسیدن آن عوالی پناه با وفور جمعیت و توپ خانه بر دوازده کروهی بلده و متوقف بودن بر ساحل دریا بسبب طغیانی آب معروض عاکفان عتبهٔ سپهر رتبه گردید ازانجا که امارت و ایالت مرتبت مهاراجه ابهی سنگه از حضور پر نور به آزردگی روانه وطن شده بود بموجب مرضی مقدس معلی امارت مرتبت مظفر خان بهادر او را بملازمت اقدس آورده بنوازشات خسروانه مستمال گردانیده حسب الحکم اعلی قلمی میگردد که اگر احیانا نائب مهاراجه این معنی را دست آویز ساخته شهرت بحالی و استقلال ظاهر کند آن عوالی پناه قابل اعتبار ندانسته بخاطر جمع به عجلت تمام خود را به بادهٔ احمدآباد رسانند و بهر عنوان نائب مهاراجه را بر آورده به مداخلت و بندوبست صوبه موافق واقع پردازند و روبداد مفصل معروض دارند درین باب از پیشگاه عظمت و جلال تاکید اکید شناسند - الحاصل بهنداری بانهدام دکاکین و جدور ودر که قرب و جوار به دیوار حصار داشت باندیشهٔ اینکه چون فوج اسلام محاصره دارد و در پیش آوردن مورچالها ساعی اند مبادا بآنجا رسیده پناهگیر شوند چنانچه دکاکین

بیرون دروازهٔ سارنگ پور را منهدم ساخت و بارادهٔ کندن مسجد سنگی مقبره افضل خان دنبانی گجراتی بیلداران فرستاد - ملک چهانمو متعینهٔ مورچال آن طرف آگاه گشته بسرعت خود را رسانیده مسجد را بتصرف خود در آورد که سالم ماند ازانجا که تجارت پیشگان اقسام اقمشه و انواع امتعه بابت فروش هر دیار و مصر و اطراف - اکناف ممالک در خانها معد و موجود داشتند از مشاهدهٔ هنگامه بپای بندی آن جان و مال خود را در معرض خطر میدیدند به وا نمود انصال وجه بدوره که بدون بیرون فرستادن مال و فروختن صورت نمی گیرد از بهمدایی انان حاصل نموده در محال کثره پارچه محصول ادا ساخته بر آوردند و در بیرون مومن خان عمله و فعله ضبط عشور مقرر ساخته دو باره حاصل میگرفت و خداوندان بضاعت را ازین که مال شان به سلامت میرسد و بر هنگام موسم جهازات بفروش می آید به طیب خاطر محصول دو باره دادن گرانی نمیکرد و باد بی ددین وسیله سدکار گشتند - عمله و فعلهٔ محال دارالضرب از ضرابان و بارکسان از خوف بیوره و گرفت و گیر وابو یافته بدر زدند و مومن خان مستمال ساخته کار خانه را جاری نمود و عوام الناس و اهل حرفه و بازار از مسلم و هنود بمرور ایام بر آمده در پورچات در مساکن آنجا که در انوقت فی الجمله اباد و شکست و ریخت عمارات نشده بود سکونت ورزیده به کسب و پیشهٔ خودها پرداختند چون بنابر طغیانی آب رود سابر مورچال بدان صوب تعین نیافته درین ولا که آب رو به کمی آورد و مزروعات رسید ماوراریان هنگام فرصت در دیده می آوردند مومن خان واقف گشته فوجی را بزدن و بستن آن جماعة مامور ساخت - چندی از انها زخمی و دستگیر شدند دران ایام قریب نصف النهار که هنگام غفلت است مورچالیان بیرون مابین دروازه بند واسلوریه جنوب رودهٔ بلده فرصت یافته مکان را از مستحفظان خالی انگاشته نردبانها بر دیوار حصار گزاشته بالا بر آمده بر شرفات صعود نمودند که حصاریان واقف گشته بمدافعه پیش آمدند و چندی کشته و خسته روی به هبوط نهاده بر گشتند ازانجا که زور آور خان برادر جوادمرد خان بطریق بر عمال نرد مرهٹه بود چنانچه در محل خویش سبق ذکر

یافته و سبیل ادای آن نشده درین ولا مومن خان نظر بموافقت گزیدی برادرش
برگنهٔ پرانیچ را در جاگیر زور آور خان تجویز نمود که تحصیل مال واجب آن جا
را در وجه مقرره می فرستاده باشد و به مردم مورچال گفت که در هرجا که قابل
بریدن نقب و ساختن سلامت کوچه بنظر آید شروع نمایند در دو سه مکان
محاذی دیوار و بروج حصار نزدیکی دروازه بند بدان امر اشتغال ورزیدند
و موجی را آراسته به شب گشت که کولیان کاه و دانه برای جلب منفعت در
پردهٔ ظلمانی شب به بلده می بردند مقرر ساخت که تمام شب پیش روی باغ
شاهی که محل آمد و رفت آنها است خبردار باشند و نگذارند که پر کاهی
و دانهٔ غله به محصوران رسد باوجود آن کولیان که جان گران بها پیش آنها قدری
و منزلتی ندارد نظر بر منافع کلی جان بازی نموده بهر حیله می آوردند و کسی
را که فضای آسمانی گریبان گیر می گشت بدست مستحفظان می افتاد -
مرش را با بار به مشتری اجل داده تنش را سبکبار می ساختند و نرخ غله و کاه
روز بروز بالا رفت که در غرهٔ شهر جمادی الثانی پنسارهٔ کاه که یک اسپ را کافی
باشد بدو روپیه رسید مارواریان در شب های تاریک ماه فراهم آمده مزروعات
حوالی پورجات در دیده می آوردند مومن خان نیز به درویدن داعی امر کرده
میدان را پاک ساخت و فهیم نامی که با جمعی از پیاده نوکر بهنداری در
مورنگ پور آن طرف دریای سابر اقامت گرفته هنگام شب به معاونت کولیان
رسانیدن کاه و دانه می پرداخت مومن خان موجی را تعین فرمود به در آنجا
بوده در انسداد طرق پردازند و آنها بی خبرانه شتافته فهیم را دستگیر ساخته قائم
گشتند - بهنداری بدریافت خبر بریدن نقب و سلامت کوچها بسمتی که گمان
رسیدن نقب بود در اندرون خندق عمیق کنده پر آب نمود ازانجا که قرب
انقضای ایام برشکال بود بنابر نمناکی زمین نقبی چند از خود خراب گشت
و دو سه را که بهنداری سراغ یافت باطل ساخت و یک دو مکانی را که بنظر
آورده در زیر بنیان دیوار حصار سوراخ نموده به خندق بیرون رساندند و دریچه های
مستحکم گزاشته مردم کاری را تعیین کرد که در هنگام فرصت و غفلت طرف ثانی

در مورچال مغال ریخته دست برد نمایند چنانچه مکرر مارواریان چون موش از سوراخ سر بیرون نموده بدان امر اشتغال ورزیدند و جمعی را کشته و مجروح ساختند و میخهای آهني در گوش توپها زده کار نامه‌ها به عرصهٔ ظهور آوردند ازانجا که بمقتضای مصالح امور ملکی باعتبار ظاهر بنابر استمالت و پاس خاطر مهاراجه که در حضور بود از پیشگاه خلافت و جهانداري احکام مطاعه در استقلال و بحالی عهده به مهاراجه و در گزاشتن فداء الدین خان باصد سوار و دو صد پیاده به طریق قلعه دار و معاودت به کهنبایت بنام مومن خان چون از تعدی رتن سنگه بهنداري رعایا نالش داشتند تا مقرر شدن نائب دیگر از طرف مهاراجه در حفظ و حراست بلده و نیابت نظامت بنام ابهي کرن پنّاوت بمهر امیر الامرا مرحمت گشت و مهاراجه فرستاده بود - بهنداري مستفید خان قاضي و ارباب تحریر را طلب داشته نمود و رقعه بمهرابهي کرن با حسب الحکم موسومهٔ مومن خان فرستاد و او در جواب نوشت که حکم ولي نعمت بر سر و چشم هرگاه رتن سنگه که مصدر ایذا و اضرار خلق است از احمدآباد بر آید فدوي درگاه فداء الدین خان را در قلعه گزاشته میرود از استماع این پاسخ که موافق مزاجش نبود سکوت ورزید و شب و روز آتش حرب از هر دو جانب التهاب یافته نخل حیات چندی را از طرفین مي سوخت و یوماً فیوماً تسعیر و غلات حبوبات و (۱) علیق بالا رفت کافهٔ انام از خاص و عام را پای استقامت از جای لغزید اکثری از اناث و ذکور دست عیال و اطفال خورد سال را گرفته جوعان گویان به فغان در آمده بارادهٔ بدرون شتافتن در دروب شهر فراهم آمدند مارواریان این حالت را رفاه حاصل خودها پنداشته سابق برین که مانع بودند وا گزاشتند اما بشرطیکه احدی از نقد و جنس مالیت دار با خود بیرون برد لاکن اکثری از نقد و جنس بنهانی به سازش مستحفظان برده در پورجات سکونت گرفته فارغ از اندیشه می گشتند و هر روز دسته دسته بدین منوال از مضائق شدت و مهلکه و اراسنه بیرون بر آمدند و از مقابل احدی متعرض احوال آنها نشده از ورطهٔ عنا و محنت

---

(۱) علیق جو اسپ و گیاه را گویند ۱۲ *

بر آورده به مقام فراغت و غذا میرسانیدند مارواریان خانها را بی خداوند خالی یافته به بهانهٔ جستجوی غله و کاه چیزها در آمده مال مفت و دل بی رحم آنچه یافتند برده مالک شدند در همان ایام محمد باقر خان ولد معتمد خان که در بندر سورت سکونت داشت با جمعی از سوار و پیاده و چند بیرق برب آمده به مومن خان پیوست و صادق علی خان با محمد طاهر برادرزاده اش با جمعیت خوبی از جوناگده رسیده شریک کار گشتند و کثرت و انبوهی فوج اسلام زیاده و افزون گردید و در انسداد طرق و شوارع که برکاهی وجبه ازحدودات بیرون شهر نرسد بعد و جهد اهتمام ورزیدند و روز بروز کار بر محصوران دشوار و عرصه تنگی پذیرفت اکثر از سواران آفاقی و مارواری ملازم بهنداری نظر بر حال ضیق معاش و اتلاف اسپان بی اجازه به زبردستی از دروازهٔ خان پور بیرون شتافته مورچالیان مقابل را آگاه ساخته نزد مومن خان رفته نوکر گشتند - کار حیوانات بچرانیدن برگ درخت و آخور افگنده شلته(۱) و مرتلها (۲) رسید دیوار حصار سمت مورچال جوان مرد خان که در مقابل سنجان سنگه هزاری داشت و از صدمهٔ گولهای توپها انهدام یافته خراب گشت که مکان جا گرفتن مستحفظان نماند و از افتادن خشت و خاک مانند سر بالای که پیاده توان صعود کرد پدید آمد بهنداری صنادیق چوبی از خانهای مردم طلب داشته بخاک انباشته بجای شکست و ریخت قائم نموده پناهی مرتب ساخت و بدین منوال دیوار متصل دروازه دلی که به همان شکل و صورت شده بود از ان جا که جدور دور مردم نزدیک دیوار حصار منهدمه دلی که ازان در ارتفاع بیشتر به نظر درآمد سوراخها کنده کلوچ انداز ساخته در پشت آن پاسبانانرا جای داد و از تنعم و خواب اجتناب و احتراز نموده شب و روز دقیقه از حزم و هوشیاری و خبرگیری دمی نامرعی و مهمل

(۱) شلته باول مفتوح و سکون ثانی و فتح فوقانی جای مرداز و نابال را گویند یعنی موضع که دران سرگین و پلیدی و خاکروبه و امثال آن ریزند و بهندی او کوله گویند *

(۲) مرتله باول مفتوح آبریز *

به گزاشته غافل و عاطل نبود - جماعهٔ مارواریان که یک گروه و یک ذات بودند سلامتي خود را از چنگال اهل اسلام و دکهنیان در نگاهداشت چار دیوار حصار دانسته در شب‌های تاریک ماه بر بروج دور حصار تمام شب با فروختن چراغان و مسعل و گفتن خبردار باش و هوشیار باش همدیگر را آگاهانیده شب زنده داری مي نمودند و موز چالیان بیرون نامید در آمدن خانهای خود در تدبیر فتح الباب و سیله و چاره جوئي داشتند چندی بیگناه را العلم عند الله به تهمت خدعه و سازش با بیرونیان به سعایت ساعیان و خوشامد گویان از خدا بی خبر دست و پا و گوش و بینی و جان از شکنجهٔ مارواریان برباد رفت و بدین نهج در بیرون بمظنهٔ رسانیدن اخبار و رسد غله باندرون چندی را ره نورد وادی عدم ساختند همدران اوقات قاصدان از نزد مهاراجه با شش قطعه احکام قدسی و مهر اعتمادالدوله وزیرالممالک و امیرالامرا صمصام‌الدوله و مظفر خان در استقلال و بحالي صوبهٔ مهاراجه و گزاشتن فداءالدین خان و معاودت مومن خان به کهندایت سه قطعه بنام ابهی‌کرن و سه لفافه بنام مومن خان رسید بهنداري مستفید خان قاضي و علي محمد خان و محمد مجاهدالدین خان نائب بخشی و فدوی درگاه و رحیم یاور خان سزاول را طلب داشته احکام موسومهٔ ابهي کرن را بمطالعه در آورد - چون همه بیک مضمون بود بتحریر نقل یکی از انها پرداخت *

نقل حسب الحکم بمهر اعتماد الدوله وزیر الممالک

آنکه تهور و جلادت دستگاه ابهی کرن مورد مراحم والا باشند حکم محکم مبرم قدر توام شرف صدور یافت که صوبه داري صوبه احمدآباد بامارت و ایالت مرتبت راج راجیسر مهاراجه ابهي سنگه بدستور سابق بحال و نیابت بدستور اکبرآباد بروعت پناه فداءالدین خان که با یک صد سوار و دو صد پیاده در شهر بوده بمحافظت و استمالت سکنهٔ بلده که بوجهی من الوجوه جور و تعدي

و حیف و میل باحدی عائد نگردد و در امور شریعت غرا ارباب شرع شریف مستقل باشند می پرداخته باشد و شهامت و عوالی دفاه مومن خان از جائیکه رسیده باشد به کهنبایت مکان خدمت معاودت نماید و بسبب استعاثه مردم بلده ایالت مرتبت مومی الیه رتن سنگه را پیش خود طلب داشته بجایش دیگری را مقرر می نماید تا رسیدن او آن دهور پناه به بندوبست امور نظامت پردازند باید که مطابق یرلیغ قضا تبلیغ به عمل آورده از قرار واقع و بندوبست پرداخته در آبادی و پرداخت رعایای آنجا مساعی جمیله به ظهور رسانند اندرین باب تاکید دانسته به عمل آورند و سه قطعه احکام که بنام مومن خان بود سپرد خوانین نموده برسانیدن آن و پیام اطاعت و انقیاد حکم اقدس نزد مومن خان فرستاد آنها که مجبور بودند از راه دریچه دروازه اسلوریه به بیست و چهارم شهر جمادی الثانی قریب دو پهر بر آمده بعد اخبار و رسیدن رخصت گزشتن از امور جان او آخر روز ملاقی شدند و احکام به مطالعه در آمد چنانچه به مطالعه تحریر نقل یکی از آنها که مضمون واحد داشت پرداخت *

نقل حسب الحکم اعلی به مهر وزیرالممالک اعتماد الدوله

آنکه رفعت و عوالی پناه شهامت و معالی دستگاه مومن خان مورد مراحم والا باشند حکم جهان مطاع عالم مطیع پیرایهٔ صدوریافت که صوبه داری احمد آباد با مارت و ایالت مرتبت راج راجیر مهاراجه ابهی سنگه بدستور سابق بحال و نیابت بلده بستور اکبر آباد برفعت پناه فداءالدین خان که با یک صد سوار و دو صد پیاده در شهر به محافظت و استمالت که بوجهی من الوجوه حیف و میل و جور و تعدی نسبت بحال سکنهٔ بلده عائد نگردد پردازد و در اجرای امور شریعت غرا ارباب شرع شریف مستقل باشند و آن معالی پناه بر طبق حکم معلی از جائیکه رسیده باشند به کهنبایت متعلقه خود که مالی است معاودت نمایند مومن خان در پاسخ گفت که سابق به همین مضمون

احکام ورود یافته این ها منتفی آنها است و جواب همان است که احکام ولی نعمت بر سر و چشم تابع امرام هرگاه رفتن سنگه قلعهٔ ارک را که مکان نائب نشین است خالی نموده بر آید و ابهی کرن در امور نظامت سر گرم کار شود و فداء الدین خان داخل شده باستمالت رعایا و برایا پردازد و ارباب شرع شریف مستقل گردند و سکنهٔ بلده که دفا بر جور و ستم بیرون بر آمده اند بخانهٔ خودها به طیب خاطر آباد شده راضی نامه بدهند فدوی درگاه آسمان جاه معاودت نموده به کهنبایت خواهد شتافت درین فکر و مذکور قریب نیم شب گزشت چون معاودت صورت نمی بست همان جا ماندند مومن خان بنابر نیک نامی رحیم یاور خان سزاول جاگیرات را گفت که تمامی جاگیر جاگیرداران واگزاشت است مالیان آنها بر محالات بروند مزاحمت نیست و روز دیگر به فرستادها گفت که بالفعل آنچه در جواب گفته شد بهنداری را نوشته اطلاع دهند تا چه پاسخ رسد از انجا که نورالدین احمد خلف قاضی مستفید خان که داماد محمد مجاهد الدین می شد و محمد پناه پسر رحیم یاور خان که هر دو به طریق نوکری همراه مومن خان بودند بنا بر دیدن آنها و بر آمدن بعضی مطالب توقف را برفتن شهر ترجیح دانسته سکوت ورزیدند راقم حروف از راه دور اندیشی بحضور خوانین بخدمت والد که مدعای نداشت ظاهر ساخت که سابق مکرر این قسم جواب درمیان آمده اکنون به تکرار آن پرداختن و انتظار پاسخ داشتن تحصیل حاصل است و از (۱) مخادلت مادوایان دور نیست که پس از رسیدن رقعه جواب نویسد که همان جا باشند چون ناموس هر یک در شهر و شهریست پرآشوب درین صورت قباحت عظیم و وخامت جسیم متصور است اگر رخصت رفتن شود مناسب خواهد بود این معنی پسند خاطر همه‌ها شد و قرعهٔ حصول اجازت بنام راقم انداختند رحیم یاور خان را که محل اعتماد بهنداری بود بنابر گواهی با خود نبرده ظاهر ساخت که صلاح در رخصت است اگر حسب‌المدعا جواب حاصل خواهد شد بار دیگر آمدن دور نیست مومن

---

(۱) مخادلت با کسی فریب آوردن ۱۲ *

خان که مدعای دیگر مضمر داشت امتناع ورزیده درشتی و تند خوئی آغاز نهاد
راقم حروف را نیز حوصله برداشت نکرده از جا در آمد و در مقابل بجواب پرداخت
و صحبت به (۱) مصارمت انجامیده ممغض گشت درین بین خوشحال چند
سپهٔ که در انجا بود از مشاهدهٔ مکالمات حسب‌الاشارهٔ مومن خان جمعی از رعایا
آورده شروع بداد خواهی و تظلم نموده گفت که رعایان از خانمان برآمده
آوارهٔ و سر گردانیم اکنون که بندهای بادشاهی جادب داری بهنداری را منظور
داشته گفت و شنید می نمایند تا وضع مارا مشخص نه کنند نخواهیم گزاشت
که نزد او روند - الحاصل باکراه تمام تا آخر روز مرخص ساخت و بدروازهٔ اسلوری
رسیده بانتظاری اجازت در آمدن درنگ شد - از اتفاقات معبر انام بساول محل
اعتماد بهنداری که دفتر خبرگیری دروب و برج حصار و غیر مستحفظان
برآمده بود بدانجا پیوست و خالی از ذهن رخصت در آمد داد چون وقت
تنگ بود برای ادای صلوٰة به مسجد دستور خان گجراتی متصل بدروازه
در آمدند درین بین هرکاره فرستادهٔ بهنداری با رقعه رسیده گفت که از کدر بهرامپور
در لشکر رسیده چون ازانجا بر آمده بودند بی را برداشته دریفنجا رسیدم خلاصهٔ
مضمون مرقومه آنکه روز چند نزد مومن خان متوقف باشند که احکام دیگر
که متعاقب میرسد جواب انرا نیز گرفته خواهند آمد و منکشف گردید که چون
یک گرنه از بودن این جماعة خلشی دارد اکنون که بیرون اند همانجا باشند
را منع آمدن نوشت و آنچه را راقم تصور کرده بود از حجاب شبهه بیرون آمد
بالجمله در جواب پیغام نمودند که رقعه پس از در آمدن شهر رسید والا نه هانجا
... ورزیدیم بالضرورة بهنداری طلب داشته بابهی کرن و کهدرام
چند ... از خیر سگالان بکناری نشسته بر سر گرشت مطلع گردید و از وقوف
... ناخوشی که با راقم در باب رخصت بمنطوق ایهٔ کریمه عسی ان تکرهو
... خیر لکم بمنصهٔ ظهور آمد * بیت ؛

... عز و جل را بضمن هرچه کند لطیفها است که کس را ازان خبر نبود

---

(۱) مصارمت از همدیگر بریدن ۱۲ *

و بهنداري را بيک گونه تسلي خاطر گشت همدران اوان کانوجي ناکبير مرهته مسنادة داماجي را و با دو هزار کس از سوار و پياده بموضع بتوه سه کروهي بلده رسيد مومن خان بداءالدين خان و مومن علي خان را باستقبال فرستاد و او آمده شامل ريفکو جي ورود آمد - مومن خان بارسال لوازمهٔ ضيافت از نقد و جنس پرداخت درين بين سه قطعه حسب الحکم اقدس بمهر و زيرالممالک بهمان مضامين احکام سابق بنام مهاراجه و مومن خان و بنام جميع بندهاي پادشاهي که حسب الخواهش مهاراجه نوشته شده بود رسيد چون دفعهٔ نخست فرستادها بحسب اتفاق در شهر آمده بودند پس از ورود احکام بهمان نهج قاضي و ديگران را جمع نموده تکليف رسانيدن احکام نمود از انديشهٔ اينکه درين بار بالجزم باندرون راه نخواهد داد در جواب گفتند که در رفتن مضائقه نيست و آمد و شد مکرر بعمل آمده اين دفعه يکي از معتمدان خود را همراه نمايند که آنچه گفت و شنيد بميان آيد بگوش خود بشنود قرار دافت که رقعه مبني برآمدن و آوردن احکام به مومن خان نويسند جواب رسيد که اگر براي خالي کردن حصار است بيايند والا احتياج نيست - بهنداري از استماع جواب صاف دم بخود کشيد و در انديشهٔ ديگر افتاد بالجمله چون قلت کاه و دانه بيشتر گرديد و برگ سبزي و خشکي بر درخت و پر کاهي بر چپر نماند مارواريان شترانرا به قلبه راني بسته بکنار دريا و سرچاهها کوري که قسمي از غله نامتعارف است کاشت نمودند که بجاي کاه و دانه اسپان کافي باشد و از راه اضطرار بهنداري جماعهٔ کوليان موضع بهوهن و حاجي پور و تپه چنوال را بقول و باندهري طلب داشت که هنگام شب بآوردن غله و کاه پردازند و قابو ديده بعضي از بيدلان مارواړ و اسپان را از مستحفظان بيرون گزرانيده به مامني رسانند - آن گروه شقاوت پژوه که پيوسته خواهشمند فساد و هنگامه و قطاع الطريقي اند اينمعني را از ياوري طالع منحوس انگاشته آمدند و شبها دزدانه کم و بيش بآوردن کاه و دانه و رسانيدن اسپ و شتر بعضي مارواريان مي پرداختند و اکثري بدام طلايه و اهل اسلام افتاده جان و مال را مي سپردند روزانه کوليان به کشاده پيشاني علي رؤس الاشهاد کوچه بکوچه و محله بمحله

در خانهای بی صاحب بفراغ بال سرای خود انگاشته در آمده هرچه بدست شان می افتاد متصرف می گشتند و شبها به نقب زدن و بردن کالا می پرداختند چون ایام زمستان بود بساسقف عمارات را کنده سوختند * بیت *

نظر بر در خانه هم دوختند ببردند زنجیر و در سوختند

عجب حالتی و عجیب و حشتی بر باقی ماندگان بلده که لاچار بودند مدتگذشت - روزانه خوف گرفت و گیر بهنداری و شب هراس کولی از خورد و خواب افتادند و طرفه ترایدکه چون دیدن خانها بنام کولیان اشتهار داشت مالداریان نیز بآن امر اشتغال ورزیدند الحاصل چندی عالمی بدین منوال نه و بالا شده کشتی صبر و قرار شان در چار موجهٔ حوادث و گرداب بلا افتاد بالضروره بهر نوعیکه صورت مقدورت به سازش مورچالیان درون و بیرون آنچه قابل بردن با خود بود گرفته بدستیاری ریسمان از دیوار حصار بدروازه از کشمکش و بیم و هراس شبانه روزی وا می رستند اما آنچه از مسی آلات و ظروف برنجی و اثاث البیت که نقل و تحویل آن دشوار بود برجا می ماند که بهنداری و کولیان خداوندی می نمودند * بیت *

نماند آشکارا ز چیزی نهان نهان دان تهی ماند نیز از نهان

نرخ مس فی من شاه جهانی بدوازده روپیه رسید لیکن خریدار کجا - مسهارا مسکوک نموده به تنخواه سپاه میداد *

بیرون شتافتن خواجه مستفید خان قاضی بدست آویز حسب الحکم بفسون گوی و دمدمه سازي بهنداری

از انجا که بهنداری پیوسته از بودن خواجه مستفید خان قاضی و دو سه کس بندهای بادشاهی که انها بنابر کثرت متعلقان و عیال باری در حرکت و نقل لاچار بودند خاطر او نا جمع و حواس خمسه اش پراگنده و از اندیشهٔ برپا شدن

و بهندداری را یک گونه تسلي خاطر گشت همدران اوان کانوجي داکبیر مرهٹه فرستادهٔ داماجي را و با دو هزار کس از سوار و پیاده بموضع بتوه سه کروهي بلده رسید مومن خان فداء الدین خان و مومن علی خان را باستقبال فرستاد و او آمده شامل رینکو جي فرود آمد - مومن خان بارسال لوازمهٔ ضیافت از نقد و جنس پرداخت درین بین سه قطعه حسب الحکم اقدس بمهر و زیر الممالک بهمان مضامین احکام سابق بنام مهاراجه و مومن خان و بنام جمیع بندهای بادشاهی که حسب الخواهش مهاراجه نوشته شده بود رسید چون دفعهٔ نخست فرستادها بحسب اتفاق در شهر آمده بودند پس از ورود احکام بهمان نهج قاضی و دیگران را جمع نموده تکلیف رسانیدن احکام نمود از اندیشهٔ اینکه درین بار بالجزم باندرون راه نخواهند داد در جواب گفتند که در رفتن مضائقه نیست و آمد و شد مکرر بعمل آمده این دفعه یکی از معتمدان خود را همراه نمایند که آنچه گفت و شنید بمیان آید بگوش خود بشنود قرار یافت که رفعه مبنی برآمدن و آوردن احکام به مومن خان نویسند جواب رسید که اگر برای خالي کردن حصار است بیایند والا احتیاج نیست - بهنداری از استماع جواب صاف دم بخود کشید و در اندیشهٔ دیگر افتاد بالجمله چون قلت کاه و دانه بیشتر گردید و برگ سبزی و خشکي بر درخت و بر کاهی بر چیر نماند مارواریان شترانرا به قلبه راني بسته بکنار دریا و سر چاهها کوري که قسمی از غله نامتعارف است کاشت نمودند که بجای کاه و دانه اسپان کافي باشد و از راه اضطرار بهنداری جماعهٔ کولیان موضع بهوهن و حاجی پور و تبه چنوال را بقول و باندهری طلب داشت که هنگام شب بآوردن غله و کاه پردازند و بلو دیده بعضی از بیدلان ماروار و اسپان را از مستحفظان بیرون گزرانیده به [illegible] [illegible] - این گروه شقاوت پژوه که پیوسته خواهشمند [illegible] و هنگامه [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] طالع منحوس انگاشته آمدند [illegible] [illegible] کم و بیش [illegible] کاه و دانه و رسانیدن اسپ و شتر بعضی [illegible] می پرداختند و اکثری بدام طلایه و اهل اسلام افتاده جان [illegible] سپردند [illegible] [illegible] [illegible] علی [illegible] الشهاد کوچه بکوچه [illegible]

در خانهای بی صاحب بفراغ بال سرای خود انگاشته در آمده هرچه بدست شان می افتاد متصرف مي گشتند و شبها به نقب زدن و بردن کالا مي پرداختند چون ایام زمستان بود بساسقف عمارات را کنده سوختند * * بیت *

نظر بر در خانه هم دوختند ببردند زنجیر و در سوختند

غریب حالتی ز عجیب و حشتی بر باقی ماندگان بلده که لاچار بودند مستولی شد روزانه خوف گرفت و گیر بهنداری و شب هراس کولي از خورد و خواب افتادند و طرفه تر اینکه چون دیدند خانها بنام کولیان استهار داشت مارواریان نیز بآن امر اشتغال ورزیدند الحاصل چندی عالی بدین منوال به و بالا شده کشتی صبر و قرار شان در چار موجهٔ حوادث و گرداب بلا افتاد بالضرورة بهر نوعیکه صورت میگرفت به سازش مورچالیان درون و بیرون آنچه قابل بردن با خود بود گرفته بدستیاری ریسمان از دیوار حصار بدروازه از کشمکش و بیم و هراس شبانه روزی را مي رستند اما آنچه از مسي الات و ظروف برنجي و اثاث البیت که نقل و تحویل آن دشوار بود برجا می ماند که بهنداری و کولیان خداوندی مي نمودند * * بیت *

نماند آشکارا ز چیزی نهان نهان دان تهی ماند نیز از نهان

نرخ مس مي من شاه جهاني بدوازده روپیه رسید لیکن خریدار کجا - مسهارا مسکوک نموده به تنخواه سپاه میداد *

بیرون شتافتن خواجه مستفید خان قاضي بدست آویز حسب الحکم بفسون گری و دمدمه سازي بهنداری

آنجا که بهنداري پیوسته از بودن خواجه مستفید خان قاضي و دو سه کس ... پادشاهي که انها بنابر کثرت متعلقان و عیال باري در حرکت و نقل ... خاطر او نا جمع و حواس خمسه اش پراگنده و از اندیشهٔ برپا شدن

هنگامه صریحا به جبر بیرون کردن را بمقتضای وقت صلاح و فلاح کار نمیدانست و میخواست که از راه مخادعت و مخاتلت و مداملت (۱) این کار صورت گیرد و چندی پیش ازین که دفعهٔ ثانی بدست آویز احکام بیرون می فرستاد آنها دریافت ما فی الضمیر او نموده برقعه نویسی و جواب طلبی از خود رفع کرده بودند درین ولا که خبر بر آمدن داما جیی با فوج گران از سوهن گرهه و رو بدین صوب نهادن رسید نظر بر افعال و اعمال شنیعهٔ خود که صغیر و کبیر و برنا و پیر از و به ستوه آمده‌اند بیشتر از پیشتر از ممر آنها مشوش و پراگنده خاطر گشته در چاره جوئی این کار افتاد و از راه تدلیس و تزویر آن ابلیس تمهید نوی و خیالی تازه بسته و بلباس ظاهری آراسته بر رخ کار آورد که بدان وسیله سنگ تفرقه دران جماعه افتد و هریک را جداگانه باید برآورد * بیت *

فسونگر فسون نوی ساز کرد سر حقهٔ دمدمه باز کرد

و حسب الحکم به مهر امیرالامراء بنام مومن خان که مهاراجه چندین احکام فرستاده بود ظاهر ساخت و قاضی و ارباب تحریر را طلب داشته خواجه مستفید خان را مخاطب ساخته گفت که مهاراجه حکمی فرستاده و بدستخط خود نوشته که مصحوب شما بفرستد و نهانی بسر گوشی * بیت *

فسون دگر خواند در گوش او بدر کرد گوئی ز سر هوش او

دمدمه را به کار برده دمید و گفت که مهاراجه فقره که استشمام بوی مصالحه ازان بمشام توان رسانید مرقوم و حوالهٔ آن مخصوص به شما کرده امروز که مجمع است افشای راز مناسب نیست فردا عند الذهاب گفته خواهد شد و بنابر نمود ظاهری حسب الحکم را سپرده نزد مومن خان رخصت کرد - شریعت پناه از استماع افسون آن افسار که سریع الاثر بود در رگ و پوستش دویده از جادهٔ مآل اندیشی به صد فرسنگ دور انداخت و از خوشی در پوست نه گنجیدهٔ دهان را ... تبسم ساخته انگشت منت بر دیدهٔ قبول نهاد و به شعف تمام و امید ... مرخص گشت ازانجا که در شریعت غرا باثبات مدعا بی گواهی عدلین ...

---

(۱) مداملت با کسی نرمی کردن در کاری *

نبود بهنداری محمد نور الله و محمد شهریار منصبداران را بدین امر مامور ساخت که در رکاب شریعت پناه زبدة القصه هنگام مراجعت بخانه با خود گفتگو داشت که بالجزم و الیقین که مهاراجه از در مصالحه در آمده و برای نسبیت این امر مرا مامور ساخته از مساعدت بخت و موافقت وقت است * لمؤلفه *

اگر صلح گیرد بدستم قرار بسی سود بنگم درین روزگار

و شب را بنظارهٔ طلوع و افول ثوابت و سیار [1] رصدی نسان [2] زیج بندان همه چشم گشته به ستاره شماری و تکرار و تذکار این مصرع زمزمه می نمود * *:مصرع *

امشب عجب شبی است که فردا نمی شود

خواب را حرام ساخته به [3] تلواسه زنده داشته بپایان رسانید و هنگام در آمد پیک صبا در بن طارم اعلی و بر آمدن طارقان مساء از گنبد خضراء که طنطنهٔ زرین کوس خیل خسرو شرق برخاست معد و آماده شده میان را چست بست و چشم انتظار بر شارع طلب بهنداری و امیدواری شفعتی سر مکنون سراپا گوش گسته است * * لمؤلفه *

بسی دامن گوش کرده فراخ که از راز سربسته یابد [4] سماخ

که ناگاه آدم بهنداری با یک راس اسپ که از جور واقه کشی شکمش بر پشت چسپیده خشک و فاو و در فراق علیق مانند کاه کاهیده و از جدائی جو طاقتش طاق و چشم انتظارش سپید گسته اگر بتفریدی از کهکشان و کاه بیز صوتی نه گو

---

(١) رصد اول مفتوح ثانی زده چسم داشتن وراه را نگاه داشتن و در شرفنامه است که چاه ونه به بلندی هفت صد گز که حکما بجهت دانستن اسرار فلکی ساخته اند و جملگی ثوابت را یک هزار و بست و دو کوکب مرصود بوده اند ١٢ *

(٢) زیج بکسر اول و سکون ثانی و جیم ابجد معرب زیک است و آن کتابی باشد که ... جمان احوال و حرکات افلاک و کواکب را ازان معلوم کنند ١٢ *

(٣) تلواسه بر وزن چلپاسه اضطراب و بیقراری و بی آرامی و میل به چیزی ١٢ *

(٤) سماخ و صماخ بکسر اول هردو معنی سوراخ گوش و بر سوراخ گوش رسیدن ١٢ ·

شش رسیدمی یا مهرهٔ کهربا بنظرش در آمدی به مناسبت اسمی تمنا عرق طمع بحرکت آمده دل در سینه اش پرواز نموده تپیدی و گر نقدر جوی نام جو شنیدی خرس خرس بالعده دندان توقع نیز ساختی * * نظم *

بس دمی بینش از گمان دارد — شیرهٔ مرگ در دهان دارد
دستهٔ زانو زدست لاغریش — در کف آئینه سکندریش

یا چار دست و پای رقاق عنکبوتی که از ضعف با یکدیگر می سود کمری دم خبر زمین نیز مانند تصویر تشریح اعصاب و عروق و مفاصل عظام بزیر پوست دقیق نمایان * * لمولفه *

مدور کر کسد تصویر آن شبدیز الاعور را — زبان خامهٔ نقاش دوید زان مجسم را

و از شدت جوع پال و دم خود را جاویده غریب شکلی و عجیب هیئتی بهمرسانید دزین (۱) قربوس شکسته و سر افسار و عنان از هم گسته با بار دم پاره پارد که برای حیوان گرانی میکرد * * نظم *

گرده پستانش که سند صورت زین — تا بگردن فرو رود از برجستن
کس ندیده‌ست خانهٔ زین — زانکه مهمان کش است آئینش
در نیاید ز فرط چسپانی — از تنش تنگ بیرون سادمانی

بهر قدم سکندری خوردی و بهر گامیکه به کار فرمائی مهمیز سر داشتی از در امدی اندک مسافتی که به سعی و دشواری نور دیدی جای گرفته نفس سر در آوردی بزبان حال آن بی زبان بربی مروتی راکب نفرین نمودی دفاتر رکوب قدرهٔ ارباب شرع که اسپ و گاوان سواریش را بیرون کرده بود بهزار جر بندی بمواعید و مواثیق جو و کاه کشان کشان آورده حاضر ساخت و تکلف سواری که اجازت برآمدن از دروازهٔ رای پور داشت نمود شریعت پناه پیغام کرد که اگر بموجب وعده بر مضمون نوشته نهانی که اصل مدعا و علت غائی این حرکت است مطلع سازند بهتر خواهد بود - پاسخ آمد بالفعل ساعت سعد است

---

(۱) قربوس بفتح اول و ضم بای ابجد بر وزن محسوس کوههٔ زین اسپ را گویند و آن بلندي پیش زین اسپ است و با بای فارسی نیز آمده و بضم اول نیز دیده شده ۱۲ برهان *

تسریف باید برد متعاقب باز سر بسته نه رفعه مختومه می رسد هرچند مکر بسیار گذ ـت او کمتر شدهست از استماع وعده اگرچه فی الجمله پنده غفلت از گوشتش . آمد اما بنمان آنکه شاید این دروغ راست باشد و بدون این چاره نداشت من الخوف والرجاء بیسم شهر نعبان سوار گسته سبحان الذی سخر لنا هذا ... لا له مقرنین را بر خواند و رو براه آورد و بمجرد که از دروازه شهر بیرون ... ادم دهنداری که بمشایعت آمده بود وی الدر ... مستحفظان آنجا ... که اگر شریعت پناه باز گشت نمایند در آمدن ره دهند و او بیس ... رسد از انجا که عنکام سحری سورش تیهی ددی ... موده دو چار شدن (۱) مخلاة پرجو و اخور آگنده از کاه بسوط خواجه ... سادی نگوش آن ... بود ... باميد تازه کرده دران مژده جان ... آغاز دهاد ... زران حالی کندن ناکامسی در امد - * بیت *

بود روز کوتاه و منزل دراز   منزل رسم گر کدم ترکتاز

. شوینس اولان و خیزان تکابو نموده لنگان لنگان به اسکر ... مومن خان ... رسید - و لشکر نعمای الهی بجا آورد در تمام شب سر ... سجود گزاشته تا سحر بر نداشت - شریعت پناه چون گل ... با دل شادان با مومن خان ملاقی شده حسب الحکم را رسانده ... تازگی یاد گرفته بود تکرار نمود - چون حسب الحکم خوانده شد ... مضامین سابق که مکرر رسیده ظاهر گشت و چون نیک نگریستند از تاریخ ... صد ... ماه رفته تقویم پارین گشته لهذا اصحاب خبرت و ارباب دانش از ... استنباط فرمودند که بهنداری از راه گریزت تدابیر آوردن و آواره ... شریعت پناه دست آویزی بدستش داده دست بسر نموده و وعده ... رفعه موعوده فروغی از صدق ندارد و حضرت قاضی را باوجود فضل و کمال ... بیابان ماروار (۲) گولش زده از راه برده است الحاصل شریعت پناه مترصد

---

(۱) مخلاة توبره *

(۲) گول با کاف فارسی بر وزن غول بمعنی مکر و فریب *

و منتظر ورود رفعهٔ موعود تا شام نشست اثری پیدا نه شد روز دیگر تا نصف النهار چشم انتظار سر شارع چار ساخت دیده اش شفید گشت چیزی مرئی نگر دید شکی بدلش راه یافت و خواست که خود رفته بیارد بحسب اتفاق در همان روز خبر تولد پسر جوانمرد خان از پتن رسیده و جشنی و طوی و ولیمه بدا نهاده فردای آن روز ضیافت مومن خان داشت و شریعت پناه را نیز[1] بنسالمی وعده گرفت و او به طمع آنکه مدتی در بلده بخوردن نان حوار و باجره و برنج کرر و روغن متعفن که آن هم بدشواری گاه گاهی میسر می شد بتصدیع تمام گزرانیده اکنون ازین مائدهٔ آسمانی حظی وافر و تمتعی متکاثر برای ذخیرهٔ روز نیک و بد وگله و اغاشاشی جهت عیال که رازق العباد از خوان عیبی کرامت فرموده باید برداشت و شکم را که مایهٔ عیش آدمی گفته اند به تناول الوان نعمت اطعمهٔ لذیذ و اقسام مسمنات و مشویات لحم طیر مما یشتهون و شرب انواع اشربهٔ خوش اگوار لذة للشاربین که ضیافت بسی بتکلف خواهد بود یک دفعه از عذاب بر آرد و از جزاء بما کانوا یعملون غافل گشته رقعه مشتمل بر عذر نیامدن خویش بقایبر اجابت دعوت جوان مرد خان نوشته نزد دهقداری فرستاد پاسخ آمد که در همانجا اقامت داشته هر روز ضیافت تناول می نموده باشند احتیاج تصدیعات کشیدن شهر نیست و نخواهند آمد و بالمرهٔ خاطر خود را از ممر اندیشهٔ او فارغ ساخت شریعت پناه ازین جواب از غفلت بیدار گشته دانست که مقصد ازین روباه بازی چه بود در پس زانو فرین تاسف و ندامت مانند مجانین و آدم دیوزده در بحر اندیشه فرو رفته پای درخت چه کنم نشست و برنا بخردی و نا تجربگی خود زبان ملامت و نفرین کشود و نمی داد سود - * بیت *

چنین است رسم سرای دغل — که زهرت دهد چون چشاند عسل

و سرور و شادی واسطه کاری امر مصالحه ماندوه و ماتم داری اهل و عیال و ناموس و ما یعرف که در شهر است چگونه از چنگال ستم پیشگان ماوار سالم خواهد ماند مبدل گشت -

---

(۱) شالم مهمان طفیلی را گویند *

* بیت *

همچنین دست افسوس بر دست سود ... بهر لحظه غم بر غمش مي فزود

متعلقان شریعت پناه که حال بدین منوال دیدند هراسان شده در تدبیر استخلاص و حفظ خودها و رفتن بیرون که برملا نمي توانستند رفت از خانه بر آمده بگوشه و کناره صحرایي گشتند و به سازش موزچالبان در لباس گمنامی شبی نیم شبی چادر بر سر و بقچه در بغل ارزان و ترسان به تدریج بر آمدند - ازانجا که اهل عفت و عصمت گاهی به چنین مصیبتی گرفتار نه شده و کوچه و بازار را ندیده اگر در انثای راه بیباکی از بازاریان دو چار شده اندک تهدید مي نمود بقچه انداخته مي گریختند و او افگنده را غنیمت شمرده متصرف میگشت بالجمله به سعی و مشقت تمام که حق تعالی هیچ دشمنی را نصیب نکناد رفته بشریعت پناه پیوستند *

رسیدن داماجي راو گایکوار با فوج گران در بلده وملاقات نمودن مومن خان وجد و جهد نمودن در تسخیر حصار

همدران اوان داماجی راو گایکوار که از سوهن گرهه بقصد این صوبه بر آمده بود با فوج گران به قصبهٔ نریاد رسید مومن خان بدریافت این خبر بنابر تمهید ملاقات او بحیرام پیشکار خود را بخصمت مومود داماجي بست و هفتم شهر شعبان المعظم بموضع عیسن پور بفاصلهٔ دو کروه دائره نمود مومن خان با فداء الدین خان و قاضی مستفید خان و عبد الحسین خان و مومن علی خان محمد قلي خان و صادق علي خان و چندی دیگر بعزم ملاقات رفت - داماجی هم تا بیرون فرودگاه سواره در رسیده ملاقی گشت و بخیمهٔ خویش برده دو راس اسپ و طرهٔ مروارید و پنج خوان پارچه و یازده دست خلاع به همراهیانش تواضع نموده با مومن خان به تبدیل دستار باصطلاح هند عقد مواخات بسته قرار نمود که

نزدیک مزار حضرت شاه بهیکهن قدس سره بر ساحل رود بار سابر فرود آید مومن خان معاونت نمود - هزار روپیه نقد و اجناس لوزمهٔ ضیافت فرستاد داماجی بنابر انکه مکانیکه مقرر شد آمده نزول نمود - بهنداري از استماع رسیدن داماجی و کیفیت ملاقات و مواخات مومن خان با بهنداریان و پتا و دان و خیر اندیشیان سعتمل کنانش ارادهٔ امری را اندیشید که برهم زن اتفاق مرهته با مومن خان شود و سنگ نفاق بر میدانی و فاق زند لهذا مصحوب معتمدی بداماجی پیغام نمود که مومن خان باریکوجی در صوبه سوای محالات بلده و بندر کهنبایت و پرگنهٔ حویلی بالمناصفه قرار داده اگر جانب‌داری او را فرو گزارد در محالات بلده و امر حکومت تمام صوبه بالمناصفة مرا قبول است و بنابر خاطر جمعی پتاوران نامی را کفیل میدهم که سرمو تفاوت بمیان نیاید داماجی این معنی را به مومن خان ظاهر ساخت، و او به مقتضای وقت تن به قضا در داده بدان موجب راضی گشت و در عوض بندر کهنبایت پرگنهٔ بورم گادم بلا شرکت مالي تمهیته داخت و قریات پرگنهٔ حویلی را با یک دیگر تقسیم نمود و در محال صدط عسور مکاس داران اورا دخیل کار کرد و بدین تدبیر رخنهٔ انگندهٔ بهنداری را مسدود ساخت - روز دیگر داماجی بقادر غسل گرز دودیسه رود سابر مثی نه باعتقاد هنود متدل متبرک است و در نزدیکی شاهی باغ واقع شده سوار گشت و دیوار حصار شهر پناه که بسمت دریا است از دور ملاحظه کنان بدان گزر رسید. و پس از انفراغ غسل هزار روپیه به عنوان خیرات برناز داران تقسیم نموده معاودت کرد و تمامی فوج خود را به همراهی رینکوجی بمورچال مقابل دروازهٔ جمال‌پور د دروازه بند تعیین کرد و بنابر پیش بردن مرحله و انباشتن خندق و انهدام د و حصار قدغن بلیغ فرمود ازانجا که اهل سوق و حرفه و مردم آبرو مناسب اهل و عیال بتدریج از شهر بر آمده در پورجات سکونت گرفته بداد و ستد سودا و معامله و به کسب و پیشه بفراغ بال در آرایش و پرایش دکاکین پرداخته بودند از آمدن دکهنیان بدان کثرت و انبوهی که شیوهٔ غارت و کالا ربائی را معتاداند خوفناک گشتند و این معني به داماجی منکشف گردید لهذا در اردوی خود

مدالتی بر آورد که اگر احدی متصدی امر تعدی و ربودن چیزی خواهد شد خونش (۱) هدر است فی الجمله اطمینانی حاصل گشت ماورایان از آمدن دادخواهی ... امر به بخشیدن افسون بهنداری ... او که رفاقت مومن خان را قائم داشت ... هم آمدن سپاه گجرات نزد مومن خان که من حیث المجموع قریب پنجاه هزار سوار و پیاده خواهد باشد نهایت اندیشه ناک و هراسان گشته بدستیاوری بدرقه ... دفعه بعضی از بندهای ماوراء که قریب سی صد کس از سوار و پیاده ... به سلامت بودن تا وطن سر آمده بودند چون تاب و ... افغانیان بیرون ... تمام بانسداد رسد غله و علف می پرداختند گرفتار شدند و نرخ حبوبات ... آنجا که گندم و جوار یک بها می فروختند رسید بهنداری ابواب آب را به جهت آبگیری خندق حفر کرده بود مسدود ساختند و قحط آب نیز علاوه ... بعد روزی چند داماجی بقلعه باز دید مومن خان ... آمد یک ... و یک راس اسپ و جواهر و چند خوان افشه و چند دست خلاع ... بواقع اورا گرفته مذکور و مشورت تسخیر بلده درمیان آورده به خدمه ... فت ورنیکوجی را امر نمود که باتفاق محمد مومن و متعلقان مومن خان بساختن دمدمه و نصب کردن توپها و بستن ... مورچال تقید ... جانب ... دکاکین دورویه رسته بازار واقع بیرون دروازهٔ جمال پور و بسوی آنجا ... ساخته مورچال را به کنار خندق رسانیدند و شروع به انباشتن نمودند ... برکنده بشتارهای ز قوم و سبدهای پر از خاک و خاشاک برسر کشیده ... چند بمقابل دروازه آورده بگولهٔ افگنی اشتغال ورزیدند ... جنگ سخت در پیوست که شب و روز خورد و خواب پیرامون شان نگشت .

* نظم *

کا ... اسلحه ... زدند　　تن آسودگی را قلم در زدند
... مژگان خودان دو صف رزم ساز　　یکی در نشیب و یکی در فراز

---

(۱) هدر باول و ثانی مفتوح و باول مفتوح و ثانی رده و بدال مهمله باطل و هرزه شدن ... فصاعی شدن ۱۲*

نه کس را مجالی که بیند دلیر | ز پایان ببالا ز بالا بزیر
ز آمد شد سنگ و تیر تفنگ | زمین آسمان هردو گشتند تنگ
کسی کو سر از پاره کردی برون | به تیر تفنگ آمدی سر نگون
وزان سو همه مارواری نژاد | ز غیرت زده آتش اندر نهاد
همی داشتند جای خود استوار | برزم مقابل ز پشت جدار
ز پایان چو سر برزدی از حجر | به سنگی پریشان شدی مغز سر

تا آنکه خندق انباشته شد و مورچال بپای جدار حصار بپیوست - بهنداری آگاه گشته بپاوتان عمده و جوانان کار که نزد او می بودند تعین نموده خود نیز همانجا مستعد به مدافعه نشست - دکهنیان به طمع نهب و غارت زیاده از مقدور و مبسو همت در تسخیر بلده که بپای دیوار رسیده بودند گماشته سعی موفوره به کارمی بردند - مومن خان از چیرهٔ دستی مرهته از راه دور اندیشی که مبادا دکهنیان رخنه یافته به قهر و غلبه در بلده در ایند و قتل و غارت بمیان آید شهر تلف خواهد شد و خدا داند که پس از پردهٔ غیب چه بعرصهٔ ظهور آید و این معنی را در ظاهر بلب آشنا نمی نمود اما در باطن بمردم خود که بموافقت آنها مامور بودند گفت که با انداختن توپ و تفنگ و های و هوی و جوش و خروش ظاهری معرکه گرم داشته از در آمدن بلده پرهیز و احتراز دارند و کار را بدانجا نرسانند که دکهنیان در بلده راه یابند و آمد و شد مردم را از بلده که پیش ازین مسلوک بود مسدود ساخت مارواریان را خیال برداشتن مورچال زیر دیوار بسر افتاد و از راه دریچه پایان بنیان جدار که راه بخندق ببرون ساخته بودند بر آمدند چون آنها غافل نبودند چندی کشتهٔ گشتهٔ و خستهٔ جستهٔ خائب و خاسر منکوب و مخذول برگشتند همدران اوان که کار محاصره به تعسر انجامید وجد و جهد مومن خان و دکهنیان بیشتر از بیشتر واضح گشت بهنداری راکهٔ از طرف مستفید خان قاضی خاطر جمع گشت از والد راقم که بفضل ایزدی نامی و نشانی درین دیار دارد و بخیال اینکه میر محمد زمان جماعهٔ دار نوکر او نسبت سببی دارد و جماعهٔ پر دیسیان و جمعی از گجراتیان که ملازم اویند با ایشان مربوط درین وقت که کار بدشواری پیوسته نظر

بر ابنای جنسی و هم مشربی و تعارف دیرینهٔ مومن خان اگر مصدر هنگامه شود قباحتی عظیم و وقاحت جسیم متصور است خاری به دلش خلیده رنجه داشت اگرچه از سابق همین خیال مرکوز خاطر او بود و موقوف بر وقت می داشت درین ولا که طاقتش ازین اندیشهٔ خطرناک طاق گشت قیاس مستفید خان کرده شعبده بازی آغاز نهاده روزی حسب الحکمی بمهر عمدة الملک امیر خان بر آورده ایشان را طلب داشت که بعضی مشورت در پیش است و موقوف بر حضور شما است اتفاقا یوم پنجشنبه چون صائم بودند عذر آوردند پس از دو روز دیگر که طلب نمود به بهانهٔ خوردن منضج و مسهل گذرانیدند از انجا که از در آوردن قاضی و حواشی بار ماندگان معائنه شده عبرت کلی حاصل نموده بودند از آمد و شد کس بهنداری مهیب به بحر تفکر فرو رفتند - * رباعی *

در دهــر همیشه مـرد دانا زار است
پـیوسـته نصیبش ز فلک آزار است
نیکــو نشــود هنــر بـگیتی آری
خون میخورد آن تیغ که جوهر دار است

احمد التماس نمود که عذر آوری هر روزه موجب زیادتی وحشت و مخاطرهٔ بهنداری میگردد مبادا کار بنا خوشی انجامد - اگر علاج و رخصت باشد رفته از ما فی الضمیر او اطلاع بگیرد و آنچه مناسب وقت باشد جواب دهد * بیت *

اگر زمانه بگرگی دهد ممالک را زبهر روز سلامت سلام باید کرد

این معنی مستحسن افتاد و نزد بهنداری رفته تقریب طلب والد را درمیان آورد بهنداری دیگران را خیال مستفید خان کرده لب بپاسخ به تمهیدی که درین باب اندیشیده و طلسمی که برین امر بسته بود کشوده گفت مرا یقین حاصل است که ایشان رفته مومن خان را بفهمانند البته او ازین هنگامه آرائی دست خواهد کشید و نیز حکمی بمهر عمدة الملک رسیده است درجواب گفت اگر این معنی محقق است ازین چه بهتر که موجب رفاه عالمی است منت بر جان دارد اما خود را منصف ساخته تصور نمایند که درین مدت که محاصره بطول انجامیده

و لشکرها فراهم آورده و اخبار هر روزهٔ بلده از ضیق معاش و فقدان کاه و دانه و بیرون شدن بسیاری از مارواریان و نوکران چگونه عقل باور کند که بمحض گفتن و فرمادادن این همه معرکه را برهم زده خواهد رفت - چون لا جواب بود گفت راست است و مراهم گمان نمی رود چون دید که فریبش اثرپذیر نه گشت و تمهیدش هم بر آمد - بر اندیشهٔ پخته ملتوی گزاشته بدا بر غلط اندازی گفت که بدستخط رهبر ایسان درین باب رقعه بنام مومن خان نویسانیده بفرستند که مضمون آن خود فرستاده جواب طلب خواهم داشت و عذر در پیش آورد که دیست در مورچال بیدار بوده خسته‌ام الحال رخصت شوند و برخاسته بدرون حجره راهی گشت که درین اثنا گو یا ندای غیبی سروشی بگوش هوشم رسانید و او سبحانه تعالی میخواست که از شران ظالم محتال در حفظ و امان خود دارد ملهم ساخت - * بیت *

نبی قفل کانرا نباشد کلید کشاینده ناگاه آید پدید

چون مضمون خاطرش هویدا بود برزبانم جاری شد که در خلوت چیزی گفتن است طبید و در حجره دوید و نشسته - * بیت *

بآواز نشستن ز راه صفا بخواندم برو داستان وفا

که اگر قصد و عزم است که بصورت شریعت بفاه به حیله سازی ما دو گوش و بینی ما را برآرند امری است محال و خیالی است باطل - * مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

و بدون بردن متعلقان و ناموس کشتن و کشته شدن را برخود گوارا ساخته ایم

* رباعی *

گفتم که مکر تخم هوس کاشتنی است
نی نی غلطم که جمله بگزاشتنی است
بگزاشتنی است کار عالم یکسر
الا عزت که آن نگه داشتنی است

و اگر بمظنهٔ اینکه مبادا بجانب داری منصوب ارادهٔ هنگامه درضمیر داشته باشیم

به موجب این همه تشویش خاطر است از در صورت بیرون نیست که پیشرفت مدعا حاصل است صورت داری را دیگری خواهد کرد و اگر تقدیر تابعه نامه بخشد جان و مال در معرض تلف است - * بیت *

کسی رفته سر در سر دشمنی / نباید کشادن در دشمنی

هرگز هوا این هوا در سر و این خیال در خاطر خطور نمی کند چون سررشته کلام سخن به اینجا کشید و حرف اشنا بگوشش رسید - * بیت *

سخنهای سنجیده هوشمند / بیفتاد این بی خرد را پسند

... در پیش روی ایستاده بود از حجره بیرون کرده ... بعمره ... جمله هم ... گفت که اگر آنچه مذکور شد مقرون به صدق است دیدار کردن قسم ... خاطر ... جمع نمایند ... کرد - ... گفت که هر گاه بیاد کردن ایمان که موجب تسکین قلب شما است مارا ... و فعال شما چه اطمینان - ... قسم یاد نموده ... هرگاهی عائد حال شما نخواهد شد ... - چون از طرفین مواد باطنی سر را کرد و خلشهای دیرینه زائل ... اینجا که گفته اند که تا تنور گرم است نان می گیرد گفت ... تصدیع کمال و عهده برآئی نمی تواند شد - اگر رخصت ... را بیرون بمامنی فرستاده خودها باشیم گفت بالفعل داماجی ... در بیرون است و خداوند که چه رخ نماید و مقدمهٔ ناموس نازک - ... لازم که او بطرفی برود رخصت میدهم - سرانجام سواری ... دفعهٔ دست که باصطلاح فول گویند گرفته آمده ماجرا را بخدمت ... نمود - و خلش طلب بهندا ی رفع شد اما بفادر آوردن متعلقان که ... بندی و تشتت خاطر بود بانتظار روانگی داماجی می گزشت ... مورچال بپای دیوار حصار داماجی مکرر پیغام نمود که بیک دفعه ... یورش باید نمرد شاید از سمتی فتح الباب و صورت مراد جلوه گر ... خان به بهانهٔ مرتب شدن مرحلهٔ روان که باصطلاح هند رن کده

گویند از بختها دو طبقه طرح انداخته می ساخت چندی را مهلت خواست چون داماجی را قریب دو ماه از آمدنش منقضی گشته بود رنیکوجی را با جمعی دیگر گذاشته خود روانهٔ ضلع سورتهه گردید راقم بعد از چهار روز رفتن او برای حصول اجازت متعلقان نزد بهنداری شتافت اتفاقا در همان روز خانهٔ یکی از هنود صاحب ثروت را وا نموده اثاث البیت و دفینه را بدست آورده در کمال شغف نشسته یافت باظهار مدعا پرداخت و او بلا توقف در اهمال دستوری دروازهٔ رای پور داد فرا بخانه آمده سواری زنانه را در دولیها که باندازهٔ دریچه دروازهٔ ساخته بود سوار کرده رو بدروازهٔ نهاد از انجا که موسم زمستان از پوشش و ضروریات دیگر که انسان را از ان گریزی نیست همراه بود یکی از مستحفظان دروازه اسباب را بنظر ظاهر بینی مال پنداشته خیرخواهی بهنداری بخاطرش خطور نمود به بهانه گرفتن اجازت بالمواجهه رفته ازان مطلع ساخت و جواب شنید که فلانی یعنی راقم که در انجاست هرکرا برون نماید یا هرچه باشد مانع نه شود منفعل و خجلت زده آمده دریچه را کشود و سواریها و اسباب از خود و دیگران که همراهی را وسیلهٔ نجات و بیرون بر آمدن دانسته آمده بودند از آشنا و بیگانه همه را بر آورد انها همدران اوان متعلقان مومن خان از بندر کنبهایت آمده واکثر سواریها و بار بردار زیادتی ندانجا میرفت بهمان سواریها به کنبهایت نزد اخوی اسمعیل محمد خان که از چندی باقبائل سکونت داشت رفته به فراغ بال نشستند و یک گونه انشراح قلب ازان ممر حاصل گشت بالجمله مومن خان بعد داماجی باهتمام تمام باتمام رسانیدن سلامت کوچه ها بخندق و مشرف ساختن دمدمه ها و انسداد طرق آمدنی کاه و دانه بیش از پیش سرگرم گشته و بجنگ شبانه روزی توپ و تفنگ دمی نمی آسود - متحصنان نیز از پشت جدار پای کمی در مدافعه و خبرداری نمی آوردند و داد مردی و مردانگی میدادند و درین زد و خوردها - * بیت *

تهی شد ز سودا دماغ بسی نماند آتش اندر چراغ بسی

بهنداری بنابر رسانیدن روز مرهٔ لشکریان از هرجا و هر که بود گرفته میرسانید

و حجرهای اموال پادشاهی را وا نموده آنچه از دست حامد خان باقی مانده بود سوای چوب و تختهٔ شکسته - چیزے نگذاشت *

نشانید بنهداری محمد مجاهدالدین خان نائب بخشی و وقائع نگار بمظنهٔ زرداری

از انجا که سراج الدین برادر شیخ الاسلام خان که در اوائل ایام حکومت مدارالملک رخت هستی بر بسته بود و در عهد حضرت خلد مکان مبلغ خطیر سرکار والا را تصرف نموده ملبس به لباس فقرا ساخته و بسیار در امور خیر مانند ساختن مساجد و رباط و چاه صرف نموده بهنداری از تقریب بعضی خانه برانداز در کماهی حالات او واقف گشته بگمان این که از مخلفات او نزد محمد مجاهدالدین خان پسرش مبلغی خواهد بود در اندیشه و تدبیر دستگیر نمودن و مصادره کردن او ماخوذ کنکاش داشت و بتصور اینکه اگر در ظاهر جلدی با فرستاده گیرانیده دوسداق (۱) سازد مبادا غیرت در کار فرموده ایستادگی نماید و جمعی با او مرافقت نموده هنگامه آرا شوند و چه رو دهد و اگر تنها طلب دارد شاید عذر اندیشیده نیارد - آخرالامر رادمش بران قرار گرفت که راقم را و او را به طلبد که او نیز بلا تشویش خواهد آمد و مصحوب یک کس گفته فرستاد که امر ضروری در پیش است باید آمد راقم خالی از ذهن به قلعه رفته بهنداری را که در اندرون بود از آمدن خودش آگاه ساخت و او را که آمدن دیگری منظور بود گفت می آیم که آمدن محمد مجاهدالدین خان هم رسید راقم فقیر اول را که محرم راز بهنداری بود گفت که اکنون ما هردو حاضر ایم آمدن امروز فرصت نباشد وقت دیگر او رفته آمده بدرستم گفت به اندکی صبر نمایند که شمارا رخصت میدهم ازین سخن دریافت نمود که ازین احضار و طلب مطلوبش کیست و قصد مقصودش چیست دریں بین کس بهنداری به طلب راقم آمد و به محلیکه نشسته بود

---

(۱) دوسداق لغت ترکی بمعنی قید است ۱۲ *

رسانید و او در باب طلب تمهیدیکه بافته و پرداخته بود توطیه نموده برداشته گفت که مجاهد الدین خان که با قاضی مستفید خان قرابت دارد و با یک دیگر سازش نموده مستحفظان دریچه زیر بنیان دیوار حصار را بوعدهٔ بذل مال و نوکری پیش قرار موءمن خان خودها متکفل گشته با خود همداستان ساخته بودند که ازان راه جمعی را از بیرون در بلده در آورده معرکه آرا شوند . چون با خبر گشته به تبدیل مستحفظان پرداختم عزم شان باطل و ارادهٔ شان فاسد گردید اکنون اورا بنابر تو بیخ و تسبیع این ادا طلب داشته شما را آگاه ساختم که با وجود بودن در شهر حفظی خیالات دور از کار در سر دارد که موجب خرابی عالمی آنست و بدین کلمات روی اندود و سخنان مفصول بانداب تهمت و افترا پرداخت - راقم در یافت مکنون ضمیرش نموده از راه شوخی و بکتادلی در آمده گفت که داست این همه تکلف در سخن آراستن و معانی پیراستن ندارد عرض مفهوم کند - * بیت *

بر آنی که ترک مدارا کنی * وبش در دشمنی وا کنی

کمانیست بر غلط و نفسی است بر آب - آن دفتر را گاو خورد وجود ظاهرش حبابی است بی مغز و چیزی به عمل نخواهد آمد خود را و دیگری را رنجه ساختن کاریست بی حاصل - چون دانست که به مُنجح مدعا رسیده مانسم گشته گفت که کمتر از لک روپیه چه خواهد داد و شما را بدین کارها کاری نباشد رخصت شده بروند هر چند مطالعه نمود که نهایت بی مروتی و کم وطنی است که او را گذاشته بروم وقت دیگر اورا تنها باید طلبید فائدهٔ نه بخشید - * بیت *

چو از خاره شکست مبدای سست * باستادی کس نگردد درست

بهنداری بر خاسته بدرون رفت و راقم آمده مجاهد الدین خان را از ماجرا آگاه ساخت که در این اثنا فقیرا یساول که بر نقیر و قطمیر گفت و شنید واقف بود راه مدالست آمده گفت که بهنداری می طلبد و بدین سخنان راقم را بر انجا بر آورد و مجاهد الدین خان را به محصلان غلاظ و شداد سپرده بتافیان فرو بر خانه اش فرستاد و پسرش را که در سن هفت هشت سالگی بود آورده برد

پدر باز داشتند و به تهدید و تقید در تشخیص وضع تصدیع آن مرد پرداختند و در خانه اش هرچند بیشتر جستند کمتر یافتند - لهذا چندی دست شقاوت بپشگان مارواړ گفتار ماند گویند که این نیز گل خیر کاشتهٔ رحیم داد خان بوده است بالجمله چون نرخ حبوبات بدو آثار پیوست و کاه بهای زعفران بهم رسانید از سکنهٔ بلده که تصدیعات بعضی بنابر نگاهداشت خانها یا از ممر دیگر مانده بودند از اناث و ذکور یکباره قطع امید کرده و دست طمع از جمیع جهات برداشته رو به بیرون نهادند و چه مستورات صاحب عفت و عصمت که گاهی از مدت العمر پا از دهلیز خانه بیرون نمی‌نهادند صورت و صوت نامحرمی ندیده و نشنیده عاری روس الاشهاد چادر بر سر و طفل در بغل گریان و نعرهٔ کنان جوعان گویان که از جور فاقه کمی طاقت شان طاق گشته بصد تشویش و هزاران تشویر افتان و خیزان بر آمدند و از دست و دهان سگان و گربه که همه از دست می ربودند کجا بتعلق خلق میرسید عجیب حالتی و غریب وحشتی عاید حال گردید مصر بدان عظمت و کثرت خلق بنوعی خالی و بی چراغ گشت که لیس فی الدار غیره دیار صادق آمد - * نظم

در آمد به بغداد مردم کمی   بری شد درون ناحیت آدمی
ز قحط آدمی دیگدانها بمرد   چه قحطی که آتش از انجا نبرد

... اتفاق معدود یکه مانده بودند و مارواریان کم و بیش غله بدست می آورد اگر کسی بسرورت میرسید و استدعا می نمود مروت بکار برده سهیم ... ساخته بدو هم میفروختند والد راقم که تا حال بامید روزه امروز و فردا ... داشت اگرچه از ممر پای بندی ناموس که بر آورد رهائي یافته اما بنابر ... آشنا و بیگانه مسلم و هنود که هزاران را مالیت بود و از خوف ... تمامی حجرات خانهارا مملو و مشحون ساخته هر کدام اسم خود ... نموده بیرون رفته بودند بنابر حفاظت آنها که بعون و حفظ آلهي ... هنگامه بهر کدام سالم رسید توقف داشت از انجا که عرصه بغایت

تنگ گشت از طرف اکل و شرب که موافق مزاج میسر نمي شد و از مشاهده سلوک بهنداري با مجاهدالدین خان هر چند که بحسب ظاهر عهد و ایمان بمیان اورده چون روز بروز کار بر او دشوار مي گشت و رشتهٔ امید بودنش بریده مي شد بر قول و فعل او چه اعتماد و بقول آنکه الغریق یتشبث بکل حشیش - * نظم *

نبودي امید وفا زان دو رنگ   خواص فرشته نجست از پلنگ
نبود ایمن از مکر او یک زمان   نمي داشت از وي امید امان
چو زان زهر طینت نبوده امید   که بر مار افعي که کرد اعتمید

مبادا تهمت و افترای بسته اگر خود نباشد دیگریرا رهنمون گردد خدانخواستد خلل در آبرو و عاقبت کار به کجا انجامد لهذا باظهار کشیدن تصدیعات ماکول و مشروبات درخواست احازهٔ رفتن بیرون نمود و او به کشاده پیشاني گفت که هرگاه اراده نمایند از هر دریکه خواهند رخصت است چون در صورت بر آمدن به علانیه نیز از سگ صفتان ماروار متیقنهٔ دروب چندي خیالات و اندیشهٔ دور و دراز بخاطر میگزشت از انجا که رفتن را گوش زد او نموده و او نیز سر رضا جنبانیده بنابران با مستحفظان دروازه رایکهر که قریب بخانه و یک گونه ربط و اعتماد بهم رسیده بود در هنگام انجمن آرائي انجم برین چرخ طارم برآمدن را مقرر کرد و مومن خان را آگاه ساخته جهت فرستادن دو راس اسپ که در نزدیکي باغ غازی الدین حسین آن طرف جوي سابر بروقت میعاد که شب بیست و چهارم ماه ذی قعدة الحرام بود نوشت والد و راقم حسب القرار برآمده قریب نیم شبي نزد مومن خان رسیدیم - روز دیگر بهنداري واقف گشته رقعه نوشت که عدر رخصت نکرده بیخبرانه رفتن موجب تصدیع شده باشد بهر حال چندي در همین نزدیکي توقف باید داشت تاچه رخ نماید و میر محمد زمان و قریب بیست نفر پیاده که در خانه بودند آنها را بنابر محافظت تاکید نمود *

یورش نمودن موص خان و رینکوجي و به شهادت پیوستن قائم علي خان و میر ابوالقاسم و پیشرفت نشدن کار و تقید نمودن در انسداد طرق رسد و صلح نمودن بهنداري و بیرون بر آمدن او و در آمدن کوتوال موص خان و رینکوجي در بلده

چون ضیق معاش محصوران و تنگي عرصهٔ متحصنان چنانچه سمت گزارش یافت بدرجهٔ کمال پیوست و محاصره پردازان سلامت کوچهها را که بدان اهتمام داشتند بکنار خندق رسانیدند و قواعد بنیان برج و باره و شرفات مابین دروازه بند و اسلوریه بنابر اشراف دمدمه و نصب توپها ضرب گونه متزلزل گشته انهدام یافت و از برافتادن سنگ و کلوخ مانند (۱) کتل راه سربالاي که به گام زدن و پای مردي دلیري و دلاوري بمعراج مراد عروج و به سلم مقصود صعود توان نمود بهم رسید موص خان رینکوجي و سرداران خود و دکهنیان را طلب داشته محفل کنکاش آراست و گفت و شنید چگونگي یورش بمیان آورد - دلاوران و گردن کشان طرفین هر یک بقدر حوصله و مقدار تهور و جلادت خویش رای زد و قرار یافت که جمعي از بهادران اسلام و شجاعان با ننگ و نام با قائم علیخان بخشي رسالهٔ فدائالدین خان و میر ابوالقاسم از یک سلامت کوچه و دکهنیان همراهي رینکوجي از کوچهٔ دوم در آمده بخندق حصار ره گرای شوند و قدم دلاوري پیش نهاده سر فراز پشته بر آمده در آیند و بقوت بازوي شجاعت و جلاوت بقتل و اسیر سیه درونان ماروار پرداخته بلده را مسخر سازند و جوان مرد خان و مورچالیان دیگر از چهار دور حصار که مرکز وار درمیان دارند هنگام سحري مستعد

---

(۱) کتل بر وزن جعل بمعني تل بلند که پشتهٔ خاک باشد ۱۲ *

و آماده برین امر کمر بندی نموده گوش بر آواز صدای شلک توپخانه فراز دمدمه سر سلامت کوچه باشند که بمجرد آن نرد بانهارا پیش انداخته بمقابل خود حمله‌ور گردند اگر توانند بالا بر آیند و در آیند و الا نه حریف را سراسیمه با خود مشغول دارند تا به کومک و معاونت یکدیگر نتوانند پرداخت - * نظم *

ز هر دفتری نکته گفته شد | ز هر لجهٔ گوهری سفته شد
که فردا بود روز ناموس و نام | تن آسودگی باشد آنجا حرام
ز دنیا نمیرد نام و ننگ است و بس | چه به زانکه نامی نماند بکس

و فراهم آمدگان پذیرفته رخصت نشسته فراز گاه خودها شتافته باستعداد آلات و ادوات حرب اشتغال ورزیدند - * نظم *

در اندیشه گردن کسان یک بیک | که فردا به کام که گردد فلک
همه شب هژبران ناموس و ننگ | در اندیشه کار سازی جنگ
ز آئینهٔ تیغ ز نگار گون | به صیقل زدودند ز نگار خون
کسان کیسانی یکی کرد زه | دگر یک صلا داد خود و زره

روز دیگر هنگام صبحگاهی که ترک زرین خود با خنجر گزاران خطوط شعاعی از تکنای سلامت کوچه خط استوا بقصد یورش دژ نشینان شامی حصار فیروزه سر بر آورد موسی خان به پشت گرمی حامیان حوزهٔ اسلام و رینکوجی با دکهنیان و جماعته با ننگ و نام قریب به سلامت کوچه‌ها نشسته امر به شلک توپخانه فراز دمدمه ها نمود - * نظم *

شد از آتش توپ هنگامه گرم | سرو مغز از سنگ عراده نرم
ز دودش جهان ابر آهنگ بود | چه ابری که باران آن سنگ بود

و بر نهجی که مقرر شده بود قائم علی خان و میر ابوالقاسم با جمعی از دلاوران مغلیه و هندوستانی و از یک طرف دکهنیان بسرداری بادو راو علی رغم یکدیگر بطریق معهود در سلامت کوچه ها در آمده برق آسا سرها را در خندق بر آورده بهمه جلدی و چابکی پا بر پشتهای سنگ و کلوخ جدور منهدمه چنگ بحبل المتین عروة الوثقی زده جمعی بر فراز دیوار آمدند و دیگران در کار بر آمدن -

* نظم *

دلیران و شجعان کار آزمائی بر آن دسته بالا نهادند پای

هژبران شایان بسوی فراز همه تیزدندان بکین (۱) گراز

نکردند اندیشه از سنگ و تیر گزشتند چون باد ازانجا دلیر

ماروارپان که بنابر حزم و احتیاط چنین روز چون بر فصیل از صدمهٔ گولهٔ توپ پناهی نمانده بود در پس دیوار خانها بمحافظهٔ می پرداختند بمجرد بالا بر آمدن چندی را به تیر تفنگ غلطانیدند - * بیت *

کسی را که جرأت بود بیشتر شود کشته در معرکه پیشتر

چون توپ اندازی بسبب رسیدن اهل یورش موقوف گشته بود ماروارپان گرم و تیزا در پناه برج هر دو جانب در آمده بر جمعی که مانند مور در کاربالا بر آمدن و (۲) درنا قطار منوجه بودند باندلختن سنگ و تفنگ پرداختند - * بیت *

فرو ریختند از سر باره سنگ نهادند آتش بگوش تفنگ

و قائم علیخان و میر ابوالقاسم آن دو سید عزیز را با چندی از مغلیه و هندوستانی شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و بابو راو نیز در غلطید دیگران را پای از فراز کسته بلغزیدن در آمد و خود داری نتوانستند نمود - در برحال بر آوردن ازان ورطهٔ خونخوار افتادند و بنابر در آمدن به سلامت کوچه‌ها که هر یک بر دیگری سبقت داشت هجوم واقع شد و جمعی کشته و خسته گشتند - * نظم *

یکی را در افتاد از سر کلاه دگر را تن افتاد بر خاک راه

دهل زن فراموش کرد از دهل بگردن دوالش بگردید غل

بسی کشته گشتند ز بالا و زیر همه از یورش جان شان گشته سیر

قائم علی خان و میر ابوالقاسم را در جنب مزار ابراهیم شهید بیش روی بارهٔ نیز بور بخاک سپردند و زوجهٔ بابو راو همراهي شوهر گزیده خود را سوخت -

(۱) گراز بکاف فارسي بضم اول بروزن گواز بمعني خوک نر باشد که جفت خوک ماده است ۱۲ برهان *

(۲) درنا ترنا لغة ترکي کلنگ را گویند ۱۲ *

• بیت •

خسروا در عشق بازی کم ز هندو زن مباش
کز برای مرده سوزد زنده جــان خویش را

و مورچالیان اطراف را توپیو حمله آوری به سمتي نه شد مگر محمد رضا داروغۀ جنسی رسالۀ فدا‌ءالدین خان که بطرف دروازۀ خانجهان تعین بود پای جرأت پیش نهاده خود را بر دیوار احاطه آنجا رسانیده بدرجۀ شهادت فائز گردید - مومن خان را یقین حاصل گشت که بپاي مردی این سپاه فتح حصار به یورش صورت پذیر نیست و کشاد کار را منحصر بر انسداد طرق رسد دانسته باهتمام پرداخت و کوشیدن آغاز نموده به مستحفظان قد غن بلیغ نموده و آنها نیز -
• نظم •

بر فتند از دیدها خواب شب　　بستند آئــین خوردن ز لب
شب و روز را در هم آمیختند　　خسک در ره خواب و خور ریختند

بهنداري هر چند بزجر و تهدید و آزار محمد مجاهدالدین خان پرداخت دامي به عمل نیامد لهذا مرخص ساخت و او با قبائل بیرون بر آمد القصه چون از بیرون تمام اوقات مصروف انسداد رسد بود دانۀ و کاه در بلده و جود عنقا بهم رسانید - باوجود آن مارواریان سگ جان قریب یک ماه و نیم بهر صورت گزرانیدند و کار بر حصاریان به کمال صعوبت پیوست - بهنداری پتاوتان و سرداران را جمع نموده صلاح طلب و چاره جوگسته گفت که نه ماه کامل در نگاهداشت بلده آنچه شرط حصار داري بود بعرصۀ ظهور آمد و از مهاراجه سوای احکام که انقیاد امر نشد کومکي و خزانه سر انجام نیافت و موسم نزول باران نزدیک رسیده و حالت بلده و آذوقه و مصالح جنگی ظاهر است بموجب صلاح پتاوتان و اهل مشورت بیغام صلح مشروط با آنکه چون مبلغي طلب سپاه بالا رفته و نه سر انجام بار بردار که بیشتری چار پایان بچراگاه عدم شتافته اند در اواخر ماه محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاهم بیرون فرستاد و پس از گفت و شنود و آمد و رفت میانجیان لک روپیه نقد و قلیلی از بار بردار تا ایصال نقد و جنس و راه

گشتن مداوالدین خان و محمد مومن نزد بهنداری بطریق کروکان باشند که
بلا وسواس بر آمده بلده را تسلیم نماید مقرر گشت - * نظم *

چو هنگامهٔ آشتی گرم شد   دل سخت کین آوران نرم شد
نکردند شب پاسبانان چراغ   نهادند سرها بخواب فراغ

و قرار داد صلح بمهر و کفالت سرداران طرفین مسجل گردید ازانجا که صوبه
مرهته بالمناصفه منقسم گشته بود سرانجام نقد و جنس نیز بهمان نهج تقسیم
یافت بهنداری در استعداد و سرانجام روانگی در آمده توپهای قدیم و جدید با سرب
و باروت باقی مانده که مبارز الملک فراهم آورده گزاشته رفته بود چه مهاراجه به
جودهپور فرستاد و چه با حال به عرف در آمده و چند ضرب توپ که از جدید مهاراجه
از سورت به کهنایت رسیده و مومن خان آورده بود گرفته و موازی پنجاه ضرب
توپ آهنی و ناکاره را گزاشته ششم شهر صفر اواخر روز بر آمده بیرون دروازهٔ ایدر
متصل بارهٔ حاجی پور روبه جودهپور مبود آمد و مفاتیح دروب را تسلیم نمود در همان
شب محمد یوسف از طرف مومن خان به کوتوالی بلده مقرر شده باتفاق کوتوال
رنگوجی داخل بلده گردید و به حفظ و حراست پرداخته دروازهٔ استوریه رانپور را
بنام آمد و شد مردم مفتوح ساخت - بهنداری روزی چند به سر انجام بار بردار
و ایصال رجه مقرره متوقف گشته با اموال ظاهری فراهم آورده خانهای مردم
را اموال وزاوان و بال و مظلمه در گردن گرفته روی ادبار به ماروار نهاد - * بیت *

نماند ستمکار بد روزگار   بماند برو لعنت کردگار

و مومن خان بمجرد رسیدن ساعت مختار درنگ ورزیده کیفیت را دیا به سویر
حاضر مصیر با نذر عرضداشت و مسوده حالات را بامیر الامراء صمصام الدوله
نوشته بمصحوب مسرعان قمر سیر ارسال داشت و به جمیع فوجداران و عمال فتح
... نوشت - سکنهٔ بلده از روز فتح ابواب درهای شادمانی برروی خودها
... شادان و فرحان بخانه در آمده از بردن اثاث‌البیت و کندن دفینه
... هناک گشته کسانی را که دسترس بود شروع به تعمیر و جبر نقصان کردند *

داخل شدن مومن خان و رینکوجي متعاقب یکدیگر در بلده احمد آباد و فرود آمدن رینکوجي در خانهٔ رستم علي خان

روز مبارک جمعه چهاردهم شهر صفرالمظفر که ساعت مختار انجم شناسان بود مومن خان و فداءالدین خان و جوان مرد خان بر فیلان کوه پیکر باتفاق محمد معین خان قاضي و عبدالحسین خان نائب دیوان صوبه و علي محمد خان و مومن علي خان و محمد قلي خان و باقر محمد خان و محسن خان و صادق علي خان و سید نورالله با دیگر جماعهٔ داران گجراتي و آفاقي و فوج آراسته و توپخانهٔ پیراسته از بارهٔ تین پور که اقامت داشت شادیانه نوازان از راه دروازهٔ رای پور به بلده در آمده در مسجد جامع شتافته نماز جمعه ادا کرده خطبهٔ اسمه شنیده خلعت به خطیب داده داخل قلعهٔ ارک بهدر گردید و فداءالدین خان نائب و بخیرام را به پیشکاري نظامت و حاجي مسعود باتفاق رام سنگه هزاری به فوجداري کرد تجویز نموده منادي امن و امان و ابطال ظلم و عدوان باسم حضرت نذر قدرت بلند آوازه کرده که احدی مرتکب ایذا و اضرار عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا نکردد - اعیان بلده از سادات عظام و مشائخ کرام و بندهای بادشاهي و سر گروهها و سبههٔ هر طائفه و هر قوم فراخور حالت به پیش آوردن نذورات تهنیت و مبارکباد گفته لب بدعای توفیق کشوده مرخص شدند - رینکوجي که از روزی چند پیش ازین بنابر ملاقات داماجي راو که از ضلع سورته معاودت نموده به مسکن خودمي شتافت رفته و او را تا دریای مهندری رسانیده به دولقه آمده و بنابر بعضی جهات دران‌جا متوقف بود - مومن خان فداءالدین خان را باستمالت و عنوان استقبال فرستاد و او نیز با فوج دکهنیان با آراستگي تمام به بلده در آمده بخانهٔ رستم علي خان که بر لب آب جوي سابر و براي بودنش مقرر گشته بود فرود آمد و بموجب قرار داد تقسیم دروب شهر پناه بر دروازهٔ رایکهر و خان جهان و جمال پور و دروازهٔ بند و استوریه و راي پور کسان خودرا نشانیده بست و کشود ابها را

بکف اختیار خویش گرفت و در محالات کهنه پارچه و سایر پته نخاس و دار الضرب و جواهری بازار و دریبهٔ برگ تنبول و روغن ... و سدری مندری و کروها و چکلات نائبان و حواله داران و فوجداران و نهانه داران بود و نواح ... نموده ... که در جمیع محالات با نائبان ناظم که رانق و فاتق مهمات اند در مهمات مجموعه مالی و ملکی بعنوان حکومت بالمناصفة می ... داخله ... باشند - از انجا که از هنگام ابتدای توجه شی بادشاهزادها و امرایان عظام به مکهن دکهنیان آنها را معل می نامند اکنون سیک و سهیم ... حصهٔ مول و حصهٔ مرهته زبان زد گویند و این ابتدای دخل مرهته در بلده است - * مصرع *

خوب ... بود دو ... بادشه اندر ولایتی

رویداد خانه جنگی فرقه سپاه اهل گجرات با رینکوجي بنابر تعدی و زیاده سري مرهته بر مساکن آنها

دکهنیان را که هرگز این روز در مخیلهٔ شان نمی گذشت و در خواب ندیده ... ناگهان رخ نمود - از راه تعجب هر زمان از جائی جسته و هر یک چشمها ... می گفت - * مصرع *

اینکه می بینم به بیداری است یا رب یا بخواب

... و خود سری و غرور برای ورود آمدن هر جا و مکانیکه پسند خاطر شان ... به ... و غلبه در آمده قبض می نمودند و از ممانعت صاحب خانها منع ... کسنند و ... از گفتگوی زبانی به سنگ و چوب و مست و بیشانی ... انجامید سیم دید کانی که هنوز از صدمه بیدادی مارواریان و آوارگی خادمان ... خودها نیاسوده و نفسی راست نه کرده بودند بدین بلیهٔ ناگهانی گرفتار ... انجا که خانهٔ سید مظفر عرف سید مستو که مکان با وسعت و عمارت ... عالی سید افضل و سید نصرالله برادران سید مد ثر داشت آنها تاب تعدی

و غضب مرهٹه را نیا ورده یک دو کس را مجروح ساختند دکهنیان به هنگامه آرائی فراهم امدند -

* نظم *

ز یک فتنه انگیز شوریده کار ... بسی فتنه برخاست از هر کنار
ز هر سو سپاهی بجوش آمده ... چو سیل دمان در خروش امده
بگفتند با هم ببانگ بلند ... تحمل ز مرگ ستمگار چند
وگر سر به شمشیر خونی دهیم ... ازان به که تن در زبونی دهیم

خویش و اقوام سید افضل و اکثر از جماعهٔ داران گجراتی و آفاقی و کسانیکه به همین درد مبتلا و گرفتار بودند دست از خانمان شسته شریک گشتند - دکهنیان نیز چون کلاغ به یک صدا جمع شده بجنگ تیر و تفنگ در پیوستند - درین زد و خورد سید صدر جهان برادر سید فیاض خان و محمد همت داؤد زئی به نیر بندوق بدرجهٔ شهادت فائز و جمعی دیگر کشته و زخمی گشتند و از دکهنیان جماعهٔ معطورهٔ دیستی شناختند و آتش فتنه مشتعل گردید - مومن خان اگر چه صریحا سخن را به لب آشنا نمی کرد و خود را بری الذمه میداشت لیکن کسان مرد را که بقدر قرابت یا ارتباط آشنائی و شرم هم وطنی که چون حوف به معاونت رفته شریک شده بودند مانع نبود بلکه برمز وکنایه بترغیب و تحریص آنها می پرداخت بخیال آنکه هر چند خدرهٔ سران مرهٹه مغلوب و منکوب شوند و چشم شان بترسد اولی است که آینده بیرامون بی حرمتی و این چنین جرأت و جسارت نگردند و از مردم آزاری که خاصهٔ آنهاست سر حساب بوده محترز باشد در کوچه و بازار مورچال بندی و صفوف آرائی پدید آمد و این معامله تا سه شبانه روز بطول انجامید و جمعی از طرفین بمغاک هلاک افتادند و خانهای مظلومان و ملهوفان که قرب و جوار معرکه بود بغارت رفت و آنچه از دست مارواریان باقی در بساط داشتند در باختند بقول آنکه هر چه از درد ماند فال گیر برد - بالجمله چون جنگ مرهٹه در اسپ تازی و میدان داری و فراواست و در کوچه و بازار که ترکتاز نمی توانستند کرد و از هر طرف هجوم عام گسست خیریت خود را در بر آمدن از شهر دیده خانها را خالی نموده و درب شهر پناه را که تعلق

بآنها داشت واگراشته بیرون رفتند ریفکوجي با معدودی از مخصوصان که درخانهٔ رستم علي خان بود در اندیشه آنکه اگر کار بدینجا رسد بیرون بر آمده بتلافی و تدارک پردازد مومن خان از عاقبت بیني و مآل اندیشی که از بیرون رفتن او فساد عظیم متصور است فداءالدین خان و معتمدان صلاح اندیش را فرستاده دمفتضلي وقت به سخنان دلپذیر استمالت داده گفت که باشندگان شهر اکثر سپاهی و از اعیان‌اند از خوف بیحرمتي خود این معرکه برپا نمودند و مارا با شما نزاعی نیست - آینده به دکهنیان تقید داشته باشد که مصدر ایذا و اضرار کسی نگردند و رفع هنگامه شد - دکهنیان که بی محابا بخانهٔ هر کسی در می آمدند تجربه حاصل نموده پارا بدروازهٔ گلیم خویش دراز ساخته بخانهای دور و دواخ خانه رستم علي خان قانع شدند و دروازهٔ خانجهان و دروازهٔ جمال پور بنادر قرب جوار بتصرف خود نگاهد اشته ما بقي را وا گزاشته همدران اوان راقم که بعد عاشوراء بنابر دیدن برادران به کهنبایت رفته بود به همراهي مخلص خان که از چندی دران جا توقف داشت ببلده رسیده سعادت اندوز خدمت با برکت والد گردید - از اتفاقات ایشان را عارضهٔ جسماني که مقتضای بشریت است روی نمود بعدا متعلقان را از کهنبایت طلب داشت و در اندک فرصتي با خوشي طبع به صحت مبدل گشت جوان مرد خان که قریب یک سال در رفاقت مومن خان بود دربن ولا رخصت روانگي پٹن و درخواست پرگنهٔ کهوالو که ازانجا قرب وجوار بود در عوض پرگنهٔ پرانیتج در جاگیر زبر آور خان برادرش نمود مومن خان سند و تجویز نامه بمهر خود داده رخصت فرمود چون خبر بر آمدن مارواریان و در آمدن مومن خان به دور و نزدیک رسید گروه گروه از اطراف و اکناف رعایا و برایا و تجارت پیشگان که از جور و تعدی آنها بتدریج امده در قریات و پرگنات و بندر سورت و کهنبایت و نا خجسته بنیاد هرکسی به مامنی پناه جسته متربص و منتظر وقت بسر می بردند حب‌الوطن گریبان گیر شان گردید و روبه احمد آباد و مسکن آبا و اجداد خویش آوردند -

* رباعی *

حب الوطن از ملک سلیمان خوشتر — خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر
یوسف که بمصر بادشاهي میکرد — میگفت گدا بودن کنعان خوشتر

هر روز قافله های تازه بتازه دسته بدسته با امیدواری تمام و شغف مالا کلام که بعد این فرج شدتی و بعد ازین فرح کدورتی و پس ازین عسر یسری نخواهد بود - غافل ازین که چه مصیبتها و رنجها و ضیق مقدر شده شاد و خندان رسیده به کسب و پیشهٔ خودها اشتغال ورزیدند و باز از سرنو رو نقی و نزهتی در بلده پدید آمد - مخفی نماند که باوجود رویداد حوادثات متواتره که برین دیار وارد گشته اگر مکانی دیگر باشد و کسی که از تصدیعات آنجا رهائی یافته و به مامنی چندی بسر برده باشد کمتر خواهش رجوع آن جامی نماید بر خلاف اهل گجرات که شب و روز بیاد آنجا متذکر می باشند و علت غائیش اینکه اکثر بل بیشتر اهل کسب و حرفه شعر با فند و بنابر عدم موافقت آب و هوا از قرب و بعید بحرارت و صفائت خویش که به دیبا و رونق احمد آباد از قسم نمخاب قطنی و الجه بجای دیگر نمی توانند برداخت لاچار اند حتی المقدور بر آمدن از احمد آباد گویا درع روح آنها است و در ایام سابقه که اقمشه و امتعهٔ الکوک خرید و فروخت می شد آن جماعت مرفه و آسوده حال و از گرفت و گیر مصادره و تفریق بدوره فارغ البال بودند و بتجارت پیشگان صاحب ثروت از هر جنس مبلغهارا در خانه نقد و آماده داشتند - از سنوح سانحات و رویداد حوادثات که مشروحاً سبق ذکر یافته با امیدواری بهبود امروز و فردا اندوخته های آبا و اجداد شان برباد رفته و بمرور ایام کار شان به فلاکت و افلاس انجامید اکثری بر طرف شدند - * بیت *

هر کسی روز بهی می طلبد از ایام مشکل اینست که هر روز بتر می بینم

و فرقهٔ سپاه پیشه که جمع کثیر و جم غفیر در بلده و آن طرف جوی در سایر و قصبات سکنی داشتند و در همین ملک در ز قوم زارها و کریوه باکولیان مصدر تردد می توانستند شد و در تاخت قری و راندن مواشی و رهبری و تعهد وجه پیشکش زمینداران به همراهی ناظمان به علوفهٔ کم فرار هنگام فوج کسی که روزی چند نگاه میداشت و با فوجداران و تهانه داران بوده پارچهٔ نانی بهم می رسانیدند و بعضی به علف و دانهٔ مزروعات خویش مدار گزاری

میکردند و چون در صوبه جات دیگر اکثر جنگ صف و میدان به تخصیص
محاربه دکهنیان دارد و آنها نه ور زیده عهده برآئي مقدور شان نشود اگرچه اکنون
از آنها یک گونه نامی و نشاني داشتند بمرور ایام از ممر بیکاری و ضبطی مزارع
و به قتل و غارت در آمدن بر طرف شدند و معدودی که مانده اند از اسباب
ظاهری عاری بنان شب محتاج نظر بر چرخه های زنان و کنیزان
دارند و بجای آنها اراذل و گمنامی چند که سپاه گیری را بد نام
ساخته برسر پا آمده و از ننگ و نام بی خبر بعنوان باز گیری نوکری می
نمایند - * بیت *

در کسوت خاص آمده عامي چند   بد نام کنندهٔ نکو نامی چند

بعضی از آنها که به ضرورت جرأت را کار فرموده بغارت و موات بطراف رفته
نصیب آزمائی کردند بحال تباه پریشان گسسته آمدند - * بیت *

گر زمین را بآسمان دوزی   نتوانیت زیاده از روزی

از اطمینان خاطر از حکام جفاکار و بندوبست وامینت طرق و شوارع بهم رسد
... روزگار و اجرای کسب و صنعت خدا بدهد در اندک فرصت احتمال
آبادی متصور است یمحو الله مایشاء و یثبت و ویراني و خرابی بحدی انجامید
... در سورهٔ رسول اباد مکان مزار حضرت شاه عالم قدس سره که مسکن سادات شاهیه
... که شهری آباد بود شیری آمده مصدر ایذا و اضرار آدم و حیوان گسته جای
... موسی خان آگاه گشته با فوج سوار شده شکار نمود و شرآن سمع را کفایت
اکنون در اباده چون بیشتری عمارات درین مدت آفات خصوصاً به تجدید
... گردند و بر روی یک دیگر غلطیده حرابه‌ها گسته شغال و روباه و جکا شه
... و طیر جنگلي مغاره و آشیان ساخته اند - چنانچه اکثر اوقات برای اعلی
... شود - * رباعی *

آن قصر که جمشید دران جام گرفت   روبه بچه کرد و شیر آرام گرفت
بهرام که گور میگرفتی دائم   بنگر که چگونه گور بهرام گرفت

گزشتن عرضداشت با نذر مرسولهٔ مومن خان از نظر اشرف اقدس اعلی و سرافراز شدن او باضافهٔ منصب و خطاب بهادر و عطای خلعت و سرپیچ مرصع و علم و نقاره و صدور حکم پالکی جهالردار و برآمدن مومن خان بنابر بندوبست و اخذ پیشکش زمینداران ضلع دریای سابرمتی

چون عرض داشت با نذر مرسولهٔ مومن خان مبنی بر فتح احمداباد معروض عاکفان پایه سریر خلافت مصیر گشت از پیشگاه فضل و عطا باضافهٔ یک هزاری ذات هزار سوار که از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار باشد و خطاب بهادر و علم و نقاره و مرحمت خلعت خاصه و سرپیچ و جیغهٔ مرصع و شمشیر قبضهٔ ده نشان و یکزنجیر فیل و حکم پالکی جهالردار و صدور دستخط الحکم والا در تحسین و آفرین و بندوبست نمودن صوبهٔ احمدآباد سر افراز ساخت و عطیات موصوفه با چند دست خلاع فاخره جهت جوانمرد خان و همراهیان درین (۱) یساق مصدر تردد شده باشند مصحوب زین العابدین خان گرز دار مرحمت گردید و امیرالامراء صمصام الدوله پس از تحسین فراوان نوشت * مصرع *

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

ازان جاکه ایام باران منقضی گشت و هنگام ارتفاع غلات (۲) و حصاد (۳) و خصاد

---

(۱) یساق لغة ترکی بمعنی مهم است ۱۲ *

(۲) حصاد بفتح اول بمعنی درودن *

(۳) خصاد بفتح خاء معجمه بمعنی پاک کردن درخت است از خار ۱۲ جامع *

مزروعات در رسید مومن خان به عزم بندوبست و تشخیص مال واجب مال گزاری و پیشکش زمینداران و ضامنی عدم تمرد و عصیان کولیان ضلع دریای سابر سر انجام لوازمهٔ توپخانه و نگاهداشت فوج سپاه پرداخته به شیر خان و جوان مرد خان بابی نوشت که آمده شریک کار بادشاهی گردند و سجان سنگه هزاری گرد سنگه را با جمعیت هفت صد سوار و شیخ عاقل و دیو محمد زمان را با دو صد سوار و جمعی از مارواریان را که از بهنداری جدائی گزیده در احمدآباد بوطن گزیده بودند نوکر ساخت و رینکوجی را تکلیف مرافقت با فوج دکهنیان نموده غرهٔ ... دیوالی متصل باغ محمد امین خان بر ساحل جوید سابر معسکر آراست رینکوجی ... تالاب کانکریه فرود آمد و جوانمرد خان که حسب الطلب از ... آمده بود بعد از انجا که رینکوجی در رفاقت گزیدن تعلل و تساهل ... مومن خان فداء الدین خان را فرستاده به صفائی قلب پرداخت و او ... تالاب متصل موضع رکهیال داخل نمود و پنج هزار روپیه بابت آوردن امری ... معنه محصل دارالضرب مقرر ساخته به نقدی تمام نمعوض تحصیل در آورد ... جمعیت خود را به موضع ادالیج معمول حویلی پنج کروهی بلده ... دلگا داس سرگروه ابریشم فروشان را که از وقت بودن مهاراجه گرادی ... نیز بنابر اظهار خوش حالی چند نگرسته گفت که در احمدآباد نماند ... بصوب اودیپور شتافت بالجمله مومن خان روز دیگر باتفاق فداء الدین ... دیدن رینکوجی رفت و او یک راس اسپ تواضع کرد چون ذکر ملحق ... لشکر درمیان آورد دوروز مهلت در خواست - مومن خان سوار شده ... سابر نموده در پیش خیمه داخل گشت و جوانمرد خان را به هراولی ... مال پیشکش مقرر ساخت و شیر خان بابی که از باره سینور آمده ... که باتفاق جوانمرد خان در هراولی باشد - رینکوجی دو روز ... جمعیت دو هزار سوار و پیاده بموجب وعده به مومن خان ... سنگه زمیندار پتهاپور که قریب بود رجوع آورده وجه پیشکش ... ادالیج فداءالدین خان به نیابت بلده و رینکوجی راماجی را

که به نیابت خود مقرر کرده بود رخصت گردیدند همدران اوان قاضی مستفید خان
که بمنصب هزاری ذات یک صد سوار و از چندی پهلو بر بستر نا توانی داشت
بیستم شهر جمادی‌الثانی روبه محکمهٔ عقبی نهاد و در جنب آبار اجداد خویش
در باغ مدفون گردید مومن خان خبر رحلت او را شنیده تجویز نامهٔ منصب
قضا ا انتقال او موافق ضابطه بنام خواجه نورالدین احمد پسرش فرستاده دخیل
کار گشت و کوچ نموده بموضع مانسر دائرهٔ کرد و زمیندار آنجا رجوع گشت اگرچه
روزی چند بیر طالع و اختر بخت اهل گجرات از حضیض نکبت باوج عزت
صعود کرده از وبال و محاق گرفت و گیر رهائی داشت درین ولا کم و بیش در
چبوترهٔ کوتوالی بدعت مصادره و مواخذه احیا پذیرفت و هر شب کولیان سر
عصیان برداشته در بورجات دست اندازی و بردن کالا و اسیر روزانه به قطع طریق
متمرد دین دراز ساختند مومن خان پیشکش گیران بموضع سوجا معمولهٔ کری
رسیده بنابر تشخیص پرگنهٔ بیجاپور معاملات نمود - رنگوجی جهت ستم شریکی
که اهل کاران مومن خان در حصهٔ مغل نهادی زیاده از نصف متصرف می
شدند و او در ظاهر بدست آویز ایام دسهره را ادوجی برادر خود را با جمعی
گماشته به بلده آمد همدران اوان راماجی بتی از سنگ خارا برا شیده در سلطان‌پور
بتخانه برایش احداث نموده نصب کرد و فرقهٔ هنود هنگامهٔ پرستش را آراستند
و یک گونه کاوش فیمابین موجداران و عمال مغل و مرهته در زیاده و کمی حصه
در پرگنات بمیان آمد - رنگوجی بدستور سابق راماجی را به نیابت بلده گماشته
باراده ایکه علیحده سر خود پیشکش گیرد بصوب بیرم گام و ضلع سورتهه برآمد
و آکوجی برادرش چندی نزد مومن خان بوده جدائی گزیده بر نیکوجی
ملحق گشت مومن خان پس از انفراغ معاملت بیجاپور روبه سمت پرگنهٔ
ایدر نهاده از زمینداران موهن‌پور در تسن که آنهارا رهبران گویند به تشخیص
پیشکش پرداخت و پرتهی زمیندار موضع مانسه که در موج بود بیست و سه
هزار روپیه و زمیندار برسوره ده هزار روپیه پیشکش قبول نموده یرغمال داده
رخصت شدند مومن خان چون به نواحی ایدر رسید اندند سنگه و رای سنگه

سرادران مهاراجه ابهی سنگه آمده ملاقي شده پیشکش زمینداران موهن‌پور در دستی که تعلق ایدر دارد انفصال داده تا سرحد تعلقهٔ خودها همراهی گزیدند اننذ سنگه رخصت شده بایدر شتافت و رای سنگه دادیش بنابر تکلیف مومن خان به فراخور حالت مدد خرچ برایش مقرر کرد همراهی اختیار نمود همدران ایام سید محمد خان نامي از تغیر میر دوست علي به نیابت فوجداري جونا گدهه از طرف میرهزبر خان به بلده رسید فداء الدین خان نائب صوبه را دید از انجا که راماجي نائب پنکوجي بر دیهات و اراضي مدد معاش سادات بتوه و رسول اباد و دیگران کاوش و درخواست چیزی داشت - آنها بروز جمعه در مسجد جامع فراهم آمده به ممانعت ادای صلوة و خطبه برخاستند فدا الدین خان واقف شده باستمالت پرداخته گفت که راماجي را از حرکت بیجا باز میدارم نماز و خطبه خوانده شد و صیغهٔ گرفتن وجه مقاطع که بدعت ناظمان بنشین بود جاری گردید و میمابین کوتوال طرفین برزیاده و کمي حصهٔ مصادرات گفتگو واقع شد و سه چهار کس از جانبین زخمی گستند و منصب قضای بلده از انتقال مستعید خان به محمد نظام‌الدین خان خلف فضیلت و کمالات دستگاه مولانا نورالدین که دران اوان در حضور بود مرحمت گشت و صدرالحق خان برادر زاده اش دخیل کار گردید چون مومن خان پیشکش گیران به ضلع پالن پور پیوست بهاد خان فوجدار انجا بذریعهٔ شیر خان بابی ملاقي شد که دران اوان خبر آمدن دیوجي نا کبیر با جمعیت دو هزار سوار در نواحي بروده بوضوح پیوست لهذا معاودت نموده بموضع بسی دابله بست کروهی بلده رسید و بهاد خان را رخصت انصراف داد و جوان مرد خان بنابر بندوبست پتن بهادر جود صفدر خان را گزاشته اجازت گرفته رفت و معمور خان نامي به فوجداری جونا گدهه به نیابت میر هزبر خان به بلده رسید - سند را بنام خود ظاهر ساخت و دیوجي نا کبیر از دریای مهندري عبور نمود و مومن خان چهار دهم شهر شعبان از موضع حاجي پور بزاوی هفت کروهي کوچیده به سواد بلده در باغ سید حسین خان عرف سید خان متصل بهرام پور فرود آمد و به

مستحفظان درون حصار و کوتوال قدغن نمود که احدی از لشکریان را بی اجازت
در بلده نه گزارد و فداءالدین خان و اعیان بلده رفته ملاقات نموده آمدند دیوجی
به عزم روانگی ضلع سورتهه به دولقه رسیده بیش راهی گشت ازانجا که هنوز
شیر محمد خان نائب فوجداری جونا گدهه بنابر سرانجام روانگی توقف
داشت که معمول خان سند آنجا را آورده بانبان نزد مومن خان دالش این
معنی نمودند در جواب گفت که هر دو به صاحب خدمت نویسند سند
سجدد هر که برسد دخیل شود چون دیوجی از دولقه به سورتهه شتافت
مومن خان به عزم بندوبست کنار دریای واترک در موضع عیسن پور دو کروهی
بلده رو بحذف مهمات ورزیده به موضع کیولیج بر کنار آن رود فرود آمد و کولیان آن
ضلع بنابر ادای پیشکش و ضامنی رجوع آوردند همدران اوان بیست و هشتم
شهر شعبان المعظم سید محمد سجاده نسینی حضرت شاه عالم قدس سره رحلت
نمود و در جنب مزار آباد اجداد خویش مدفون گردید مومن خان صاحب
سجادگی آن جا را به سید حسین نمودی او تجویز کرد و بعد چندی که سند
نویسد از حضور به سید عبدالشکور برادرزادهٔ سید محمد رسید سجاده نسینی دیر
بر او قرار گرفت و مومن خان به دریافت خبر رسیدن داماجی از سوهن گذشته
و عبور دریای مهندری و پیوستن بموضع اراس از موضع کیولیج طبل عود کوفته
داخل بلده گشت و داماجی بدولقه رسیده به صوب اولکه سورتهه شتافت
و شیر خان بابی بدستوری مومن خان بکهوکهه محال جاگیر روانه گردید ازانجا
که میر دوست علی به نیابت میر هزبر خان در جونا گدهه اقامت داشت
و جمعی از گجراتیان را که طلب آنها افزوده بود و در تقدیم نوکری محیلی
داشتند تقاضا درپیش کردند آن بیچاره که بدام حیلهٔ حوالهٔ آنها گرفتار آمد به
رهنمائی بعضی که در باطن با شیر خان دست یکی بودند بفرار بالمناصفه
او را طلب داشت که باتفاق تشخیص و تحصیل نموده از دست سپاه خلاص
شود او بدین معنی راضی شده آمد و چندی به مقتضای وقت گزرانید
نوعی سلوک در نشست و برخاست در پیش نمود که آن مرد ساده لوح بریشان

و بسبمل گشته خود را خود مغرول ساخته بیرون رفت و چونا گدهه بی ممانعت و شرکت غیر در تصرف شیر خان در آمد ادغانا درانی اوان میر هزبر خان در حضور نعصابی ا ی در گزشت و شیر محمد خان و معمور خان که در امیدواری مداخلت و رسیدن سند مجدد متوقف بودند بتصدیعات گزرانیده به دارالخلافه بر گستغند و فوجداری سورتهه از انتقال هزبر خان در بیشگاه عز و جلال به همت علی خان برادر زادهٔ مومن خان که در حضور بود مرحمت گردید و او برای فرستادن نائب به عم خویش نوشت نظر بر هنگامه هر ساله مرهته دران ضلع و گمان ایستادگی شیر خان موقوف بر وقت ساخت - داماجی بر هنگام برگشت از سورتهه معاودت نمود چون کولیان بته چنوال که بر فسدانی مفرور اند تنبیه ندست آنها را لازم شمردند بر موضع چهنیار مسکن کانجی بر گروه آنها شتافت کولیان فراهم آمده بجنگ پیوستند دکهنیان نیز به بیش بردن مراحل حد و جهد موفور به کار برده روزی چند بشور حرب را گرم ساختند و تواخت بر نیامد لهدا ... داجی مومن خان را بنابر فرستاده کومک ناجفد ضرب توپ نوشت و او ... الدین خان را با جمعیت شائسته و توپ خانه تعین فرموده دو روز دیگر ... پای استقامت فشرده هنگام شب جا را خالی ساختند بدر رفتند و آن ... آتش قهر سوخته گردید و فداءالدین خان رخصت شده به احمدآباد آمد داماجی به وطن رفت و رنگوجی را از دریای مهندری عبور ساخته ... ساده حایت برگشت داد *

میدان عطیات بارگاه والا مصحوب زین‌العابدین خان گرزبردار و استقبال نمودن مومن خان بهادر و سوانحات دیگر

در سال هزار و صد و پنجاه و یک خلاع و عطیات بارگاه والا که سابق مرحمت ... بود درین ولا مصحوب زین‌العابدین خان گرزبردار بیرون بلده رسید مومن

خان به ضابطه و قانون مقرره مستمره به لوازم استقبال پرداخته و رو به دارالخلافت
آداب تقدیم رسانیده گرفت و عبدالحسین خان نائب دیوان و چندی دیگر
را که مصدر تردوات بودند مخلع ساخته شادیانه نوازان داخل بهدر گردید اعیان
و اشراف و سر گروهان و رئیسان هر گروه و هر فرقه آمده رسم تهنیت بجا
آوردند - خلعت جوانمرد خان چون در پتن بود مصحوب همان گرز بردار
روانه نمود و به تمشیت مهام و انتظام امر نظامت متوجه گشته صادق علي
خان را از تغیر حاجی مسعود و زام سنگه سی هفت هزار روپیه سالانه سه
بندی بالمقطع مقرر نموده به فوجداری کرد تعین ساخت و پرگنهٔ موهله را
در وجه سه بندی دلخواه کرد - چون هنگام ارتفاع غلات و حبوبات رسیده
بود چون در بلده اقامت ورزیده فداءالدین خان را بامر تشخیص و تحصیل
پیشکش و گرفتن ضامنی عدم تمرد و عصیان کولیان مخلع رود سابر مامور
ساخت و جوان مرد خان که حسب الطلب از پتن آمده بود راجه رای سنگه
را با فوج آراسته به همراهی او رخصت فرمود فداءالدین خان تشخیص کنان
و پیش کش گیران به موضع چراره رسید اتفاقا دران ایان موضع پان مول
معمولهٔ بیجا پور در جاگیر راقم تجویز یافته بود - به تقریب تشخیص ان جا دران
مقام به لشکر ملحق گشت و فداءالدین خان بهمراهی خویش تا هنگام معاودت
نگهداشته رخصت انصراف نداد و از معاملات پرگنه بیجاپور وا پرداخته
بصوب احمدنگر کوچ نمود و ازانجا در سرحد سنگه زمیندار موهن پور رناسن رهبر
رسیده بعزم تاخت آنجا متوجه گشت و جنگ در پیوست و از هنگام صبا تا غروب
مسا نائره افروزی توپ و تفنگ تنور حرب مشتعل گردید و قریب دو صد کس
از سوار و پیاده کشته و زخمی گشتند و بنابر قلبیت مکان ازان طرف چهرهٔ فتح
در آئینهٔ ظفر نمودار نگردید روز دیگر که خسرو شرقی برین قبهٔ زبرجدی خیمهٔ
زر نگاری بر افراشت فداءالدین خان جهتِ غربی آن جا را که احتمال پیشرفت
کار در نظر اورده بود فرود آمده توپها را نصب کرد - زمیندار سوای ادای وجه
پیشکش مخلص و مفری در خود ندیده بوساطت جوان مرد خان و راجه

رای سنگه رجوع آورده بده هزار روپیه انفصال داد فداءالدین خان ازانجا کوچ نموده بفاصلهٔ چهار کروهی ایدر دائره نمود راجه رای سنگه رخصت ایدر و وعدهٔ ضیافت گرفته روز دیگر فداءالدین خان و جوان مرد خان و محمد مومن برادر زادهٔ مومن خان باعیان همراهیان به ایدر شتافته بعد ضیافت رای سنگه یک راس اسپ به فداءالدین خان و یک راس به جوان مرد خان و یک راس به محمد مومن تواضع نموده بخیمه گاه بر گشتند و ازانجا به دو کوچ به قصبه بد نگر که به جوان مرد خان تعلق دارد رسید او نیز به لوازم ضیافت و مهمانداری و تواضعات اسپان پرداخت و کوچ نموده به قصبه بیسلنگر پیوست - چون جاما سر گروه کولیان تا کریج که بوفور کولیان معمور اشتهار داشت دم نخوت زده از جوان مرد خان نمي اندیشید و به سر حودي و خيرة سري دست تطاول به قریات پتن دراز ساخته به موضع بالیسا نه افتاده بود بنابر درخواست جوان مرد خان متوجه تنبیه و تا دیب او گشت و او تاب مقاومت نیاورده رو به مسکن خود نهاده رفت و آن جا را تاراخت در آورده معاودت نمود و از نزدیکی قصبهٔ کری جوان مرد خان رخصت پتن شد . فداءالدین خان با حمدآباد مراجعت کرد همدران اوان قاضي نظام الدين خان ·· يک زنجير فيل عطيات بارگاه والا داخل بلده گشته مومن خان را دید *

مقرر گشتن بیوره برسکنهٔ بلده و احیای بدعت مصادره و رویداد خانه جنگي با رینکوجي بنابر ستم شریکي زیاده وکمي حصه و طغیانی رود سابرمتی و اتفاق نوروز جهان افروز بروز عیداضحی و به سکه رسیدن روپیه و اشرفي بنام نادر شاه

چون نیر بخت عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا در حضیض هبوط مدلت از کسف عقده ذنب و راس مارواریان بد اساس باوج عزت و فرح اقبال ناظم نو روزي

چند صعودی و عروجی بهم رسانیده بود ازانجا که هنود از کلف و زر و وبال اعمال نکوهیده بر نیامده و به سهم السعادة نه پیوسته استقامت داشت و جرم جرم تیرهٔ سخنی پرتو صفا و انجلا نپذیرفته که به نحوست راجع گشته در حجاب محاق افتاد و بتدریج در برج نکبت بدرجهٔ احتراق و تقاطع پیوست که تاثیرش احیای بدعت سابقه ولاحقه بعرصهٔ ظهور آمد و لک روپیه را بیوره مقرر گشت و بازار ساعیان چغل و خبیث طغیتان جعل که فی الجمله کسادی داشت رواج گرفت و چه خانه بر اندازیها که نکردند و چه برجس تهمت و افترا دامن شان را آلوده نساخته رخنه در بیت‌المال انداختند ستم‌دیدگان که هنوز از صدمهٔ اولی و رنج آوارگی نخست در بیوت خودها نیاسوده و نفس راست نه کرده بودند که محصلان شداد و غلاظ وجه تحصیل بیوره تعین گشته جبرا قهرا در اندک فرصتی بمعرض ایصال در آمد و بنای اخذ و جر و گرفت و گیر گزاشته شد و فرح و شادی رعایا به اندوه و عنا مبدل گشت این همه از شامت اعمال ز شست ما است أَعْمَالُكُمْ عُمَّالُكُمْ - * نظم *

نماند اندرین شهر بخشایشی ‌‌ ‌ ‌ نه در شهر و در شهری آسایشی
خراشیده از کینها سینه‌ها ‌ ‌ ‌ شده عصمت از قفل گنجینه‌ها

بالجمله چون در تقسیم بالمناصفه وجه بیوره و مصادرات که ستم شریکی به عمل آمد رینکوجی محصلان تعین نموده از بعضی مظلومان و جه تفاوت را به ضرب چوب و شکنجه باز خواست نمود آن‌ها از ادای در باره به فریاد و فغان آمدند و کار پردازان مومن خان به ممانعت پرداختند بنابران از طرفین کار بنا خوشی انجامیده منجربه خانه جنگی گشت و در شهر مورچال بسته نائرهٔ توپ و تفنگ التهاب یافت و قریب بیست روز بخرمن سوزی اجل رسیدگان و به غارت رفتن خانهای دور و حوالی معرکه ستم دیدگانرا داغ بر بالای داغ سوخت مصلحان خیراندیش میانجی کاری نموده در عوض تفاوت یک چیزی قرار داده اطفای آن نمودند و برای رفع مناقشهٔ آینده و استحکام مواد مصالحه رینکوجی به طریق قرار نامه که مشتمل بر شروط چند مندرج بدفعات ساخته بود درخواست کرد چنانچه از نقل آن واضح و لائح میگردد *

نقل قرار نامه

آنکه اول در تمام شهر و پورجات محصول وغیره به قرار نصفانصف باید گرفت بوجهی من الوجوه تفاوت و تجاوز بمیان نیاید شرح دستخط مومن خان آنکه ان شاء الله تفاوت نخواهد شد پنڈت هم در بیرون بکنند دوم آنچه شد آمد در شهر آدم این جانب بود قائم باشد و بر دروازهٔ حمال پور و دروازهٔ خان جهان چوکی هر دو نباشد شرح دستخط آنکه چوکی ما نخواهد بود سوم آنکه سوداگران و اهل حرفه شهر و پورجات از ابتدای عمل در هر دو طرف آمد رفت میداشتند چند روز است بموجب منع ناظم درین اینجانب نمی آیند چنانچه بدستور قدیم پیش متصدیان این جانب آمد و رفت داشته و اگر احیانا کسی در پیش آرد عمله‌های این جانب طلبیده بدارند کسان نظامت متعرض نباشند شرح دستخط آنکه کسی مزاحم نه خواهد شد بدستور آمد و رفت خواهند کرد ضرورت نیست چهارم آنکه بر چبوترهٔ کوتوالی هر کارکه بابت فروعی وغیره باشد در دیوانی هر دو سرکار باتفاق انفصال دهند تفاوت یک دام نه نمایند اگر تفاوت ظاهر شود تحقیق نموده به عمل آرند و بر پنڈت خانه مردمان هر دو سرکار برابر بودند املاکی را به ضبط داشته ضامنی و مچلکا وغیره موافق نصفا نصف به عمل آرند شرح دستخط آنچه باثبات برسد البته به ضامنی به هر دو بدهند و پنڈت خانه بدستور مردم باشند پنجم آنکه در کچهری نظامت و عدالت داروغه‌های هر دو طرف یک جا نشسته تشخیص معاملات فروعی وغیره بلا تفاوت به عمل آرند و کسی را که بطلبند از هر دو طرف آدم برود و بر پنڈت خانه مردمان هر دو جانب باشند شرح دستخط هر دو داروغه یکجا کار نمایند ششم آنکه این جانب از شهر به ملک‌گیری برود نظر بر قلیل جمعیت بر نائب این جانب بسببی شرارت کرده با نائب جز و کل عمله و فعله کاوش نه نمایند و احیانا اگر برای جواب و سوال معاملات پرگنات از عاملان طرفین فساد شود در شهر با نائب بدسلوکی به عمل نیارند مفصلهٔ ذیل را درین باب درمیان بدهند ضیاءالدین خان عبدالحسین خان علی محمد خان صادق علی خان روز آور

خان بابي شرح دستخط البته نوشته بدهند اما بموجب قرار داد روزي چند گزرانيده در بيرون و اندرون همان آش در كاسه شد كه بود راجه راي سنگه كه از چندي در احمدآباد بود - بعزم روانگي ايدر رخصت شد - مومن خان بتواضع پارچه و جواهر و اسپ پرداخته مرخص ساخت و همدران اوان محمد مومن بخشي و برادرزادهٔ مومن خان به منصب و خطاب نظر عليخان سر افراز گرديد *

طغياني رود سابر

همدرين سال رود سابرمتي طغياني نموده در معمورهٔ بلده در آمد و موج حادثه دندان صخرت استيلا يافت كه انديشه بدفع آن محيط نمي شد از تحرير اكثر معمرين واضح گشت كه از طغياني ايام حكومت مهابت خان در عهد حضرت خلد مكان كه بدان افراط در ايام ماضيه و قرون خاليه گاهي اتفاق نه افتاده بود ازان يك درجه بيشتر است و بعضي جا فصيل شهرا ربا در آمد و اكثري از حيطان و جداران عمارات تزلزل پذيرفته چون شهرستان سبا از سيل عرم قواعد بناها منهدم شد و عاليها سافلها مرئي گشت و چندين قريات سواحل را ويراني رسانيده و در شهر ذيحجة الحرام آن سال كه از اتفاق گردش فلكي و مرور ايام و ليالي و تصاريف شهور و سنين نو روز جهان افروز در روز عيدالاضحي جلوهٔ ظهور نموده مجمع عيدين در محفل بهاري دست داد و بريد صبا اين مژده را ببوستان رسانيد نرگس كه همواره در انتظار اين بشارت چشم امدد كشوده بود جامهٔ طشت زر بدو بخشيد و شاهنشاه نادر شاه كه از ايران ديار به سير بهارستان هندوستان با فوج گران بر چهل كروهي دارالخلافت رسيد و بعد از وقوع جنگ سلطاني كار به مصالحه انجاميد - مخاصمت به مخادنت گرفت و دو بادشاه را چون شمس و قمر اجتماع واقع گشت و باتفاق يكديگر بدارالخلافة وارد گشته در اسد برج قلعه ارك چندي قران السعدين به عرصه ظهور آمد اگرچه سوانحات آنجا و ممالك ديگر را مدخلي به تسويد اين اوراق كه منحصر بر روئداد صوبهٔ گجرات است نداشت بنابر تقريب سخن

نادر شاه که تا بودنش در دارالخلافة در بعضی بلاد هند بدین مضمون موزون وجوه در اهم و دنانیر زده بودند - * سکّه *

هست سلطان بر سلاطین جهان   شاه شاهان نادر صاحب قران

از ح دیگر خلد الله ملکه ضرب فلان مکان در دار الضرب احمدآباد شاه‌ان هم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه و دو نیز روپیه و اشرفی چندی مسکوک گردید *

وقوع خانه جنگي با سجان سنگه هزاري و بر آمدن او از بلده

همدران اوان فلک شعبده باز معرکه تازه آراست خلاصهٔ کلام آنکه سجان سنگه هزاری و رام سنگه و گودر سنگه همراهیان بهنداری رتن سنگه که از جدائی در احمدآباد مانده با جمعیت قریب هزار سوار نزد مومن خان به شرح ... قرار نوکر شدند ازانجا که مبلغها طلب آنها افزوده بالا رفته به سبب ... کثرت برادری و جمعی دیگر که گروه اور امشاهده نموده شامل او گشته ... از راه غرور و پندار خود را فراموش ساخته پا را از اندرهٔ گلیم فراتر نهاده ... و سخت گوئی به تقاضای آن میپرداخت - * بیت *

کسی گر نهد پای ز اندازه پیش   نه بیند سر خویش در پی خویش

... به مقتضای وقت به ملایمت و ملاطفت استمالت داده به ... می گزرانید - * بیت *

... شود سهل کار درشت   توان شعلهٔ آتش از آب کشت

... ظرفی روزي در بهدر برادری خودرا مستعد ساخته به هنگامه آرائی ... کار را بجائی رسانید که آتش فتنه در گیرد مومن خان از راه ... به قسمي که او راضي گشت میعاد و اقساط ادای طلب او مقرر ... بآب یاری زبان شیرین و سخنان سحر آفرین رخصت نمود و در تدبیر دفع آمده می اندیشید و بهانه جوئی داشت و با خود مي گفت -

* بیت *

بقصدش گرم سعی سستی کند مبادا که او پیشدستی کند

اتفاقاً روزی بر سر خانهٔ شخصی بایکی از برادری هزاری گفتگو واقع شد و او نزد مومن خان داد خواه گشت مومن خان به سجان سنگه گفته فرستاد که مردم خود ز تعدی و ستم بی چارگان باز دارد که دست از مزاحمت خانه کوتاه سازند و او از راه نخوت که دود پندار در کاخ دماغ بی مغزش پیچیده و حدت جوانی که شعبهٔ از جنون است از نیک و بد نیندیشیده جواب بی موقع داد که حوصله اش برداشت نکرد -

* نظم *

چو دانست کان زخم خورده حریر نباشد رفو را ندارک پذیر

جفا دیده از خار خارش بسی چرا خار در پا گذارد کسی

چون ماده از سابق پخته شده بود سر وا نمود و (۱) کنجه کل کرد بجماعهٔ عرب و بارگیر بردن و بستن متعدیان امر کرد و کسان هزاری به حمایت او پیش آمدند و چندی از طرفین زخمی گشتند و جنگ و منازعت از انها سرایت به سجان سنگه نمود کسان مومن خان زور آورده در خانه‌اش که در میرزا پور می باشد محصور ساختند و جنگ توپ و تفنگ در پیوست زام سنگه هزاری کشته افتاد و یک شبانه روز نبرد و خورد گذشت و بر سجان سنگه عرصه تنگی در نوشت -

* بیت *

بد اندیش دیده را خار گزند که شد بند در حلقهٔ شهر بند

در چاره جوئی بدست آوردن (۲) مناصی تا آخر روز دوم استقامت بجنگ ورزیده چون کار از کار گذشت و کار دلش با ستخوان رسید عهده بر آیی را بخود ندیده با جمعی از سواران خویش اسپه با شمشیر های آخته از یک جانب بر آمده همه جا تازان خود را بخانهٔ رینکوجی رسانیده دخیل او گشت و اثاث البیت سابق و لاحق از صامت و ناطق بتاراج رفت - رینکوجی ان

---

(۱) کنجه کل کردن کنایه از ظاهر شدن و فاش گردیدن خبرهای نهانی باشد ۱۲ *

(۲) مناصی باول و فتح گریزگاه *

شب او را در کنف حمایت خویش جای داده صباح روز دیگر از دروازهٔ خانی جهان متعلقهٔ مرهٹه بیرون نمود و او به ایدر شتافت و این واقعه در بست و سوم شهر صفرالمظفر رو نمود ازانجا که نادر شاه در بستم شهر صفر آن سال روانهٔ ایران دیار گشت و سلطنت بذات حضرت اقدس استقرار پذیرفت احکام قدسی مشتمل بر روانگی او و استقلال بنام ناظمان و دیوانیان ممالک محروسه صادر گردید مومن خان پس از ورود حسب الحکم موسومهٔ خویش روز جمعهٔ بمسجد جامع شتافت خطیب خطبهٔ طیبه را موشح بالقاب اقدس اشرف اعلی به سمع اعلی و ادانی رسانیده مخلع گشت و در دارالضرب سکه بنام همایون مسکوک نموده چهرهٔ اشرفی و روپیه تازه رونی پیدا کرد زرهائی مسکوک نادر شاه چون در احمدآباد چندانی به سکه نرسید بود شکسته شد اما در زرهای ارکاتی که اکنون از سمت دکهن آورده رائج ساخته اند و بانضمام سکه قدیم و جدید هم دربازار مخلوط است به عنوان ندرت ازان بنظر می آید همدران اوان محمد باقر خان داماد مومن خان دیوان پیشین که در ایام حکومت مهاراجه بدارالخلافة شتافته بود آمد و مومن خان فوجداری کره را از تغیر صادق علی خان به محمد حسین برادر زادهٔ فداء الدین خان مقرر ساخت *

معاودت نمودن داماجي راوگایکوار از ضلع سورتهه بارادهٔ مسکن خویش و مقرر ساختن به نیابت بلده بملهار خوني از تغیر رینکوجي

همدران سال که داماجي از جندی به ضلع سورتهه شتافته به گرفتن پیشکش اشتغال داشت درین ولا که ازان وادي وا پرداخت بارادهٔ مسکن معاودت نمود رینکوجي که بنابر ملاقات رفت به همراهي خویش برد و ملهار خوني را از تغیر او بر دروده به نیابت مقرر نمود و او به موضع عیسن پور دو کروهی بلده رسید

مومن خان فداءالدين خان و بجيرام پيشكار را پيشوا فرستاد و او بسيت و پنجم شهر جمادی الاولی آمده با مومن خان ملاقي گشته خلعت و سر پيچ مرصع و اسپ با سه افسار نقره و قريب پنجاه دست خلاع به همراهيان تواضع گرفته به خانهٔ رستم علی خان که محل اقامت نائب مرهته قرار گرفته فرود آمد مومن خان که پس از روز چند باز دید نمود او نيز بتواضع اسپ و پارچه پرداخت چون هنگام ارتفاع غلات قريب رسيده بود ملهار چندی در بلده توقف نموده مادهو نام پندت را نائب مقرر ساخته بنابر تشخيص پرگنات حصهٔ خود بر آمد چون در مقدمات بيوره و مصادرات و قطع و وصل معاملات کار پردازان مومن خان حصه قرار واقع به گماشتهٔ مرهته نمي دادند کش مکش و گفتگو واقع شد - مادهو پندت چون از خود جميعتی نداشت محمد اله دين غورني و جمعی از گجراتيان را نوکر گرفته به گرفت و گيرکسانيکه مقدمات شان انفصال يافته بود بنابر تحقيقات مقدار کم و بيش حصهٔ خود پرداخت - کسان مغل به ممانعت پيش آمدند و از طرفين کار بمورچال بندی و خانه جنگی منجر گشت چندی از جانبين آماده و مستعد رزم و پيکار بودند که مصلحان خير انديش رفع هنگامه نمودند و کار بجنگ و جدال نرسيد اما در ضمن اين هنگامهٔ چند روزه خانه واقعه بدنس بازار قلعهٔ ارک که منسوب بجگديو کوتوال مهاراجه که او زمينی را از شارع گرفته عمارت کرده و در روز داخل شدن مومن خان بدست مرهته افتاده بهاسکر نام وکيل آنها در انجا مي بود چون قريب به چبوترهٔ کوتوالي بدروازهٔ بهدر بود مومن خان داشتن آن را مناسب ندانسته مضمار ساخت همدران سال زور آور خان برادر جوان مرد خان که بطريق يرغمال ملهار نزد جماعه گوسائين ضلع اوديپور بوده درين ولا که ادای وجه ذمه شد خلاص گشت و به پتن رسيده و ازانجا بنابر ملاقات با حمدآباد آمد چون در ايام حکومت مهاراجه کار پردازان او در محال دارالضرب طلا و نقره را مس آميز نموده به سکه رسانيده بودند اشرفي و روپيهٔ ضرب احمدآباد بد نام و تاراج گشته درين ولا مومن خان صرافان و عمله و فعلهٔ آن محال را گفت که رهای مغشوش را گداز نموده تمام عيار

ساخته بکسهٔ مبارک رسانند تا رفع بد نامی گردد آنها در باب غش و محصول دارالضرب ظاهر نمودند لهذا تا مدت یک سال محصول از مغشوشه معاف و مرفوع القلم ساخت با وجود آن تا حال در بیرونات بالمرة رفع بد نامی ضرب احمداباد نه شده و خدمت امینی و فوجداری پرگنهٔ ندیاد از تغیر محمد هادی خان به صادق علی خان و فوجداری کره از تغیر محمد حسین به محمد باقر خان تفویض نمود *

تعیین نمودن مومن خان فداءالدین خان را با فوج بنابر تشخیص پرگنات و اخذ پیشکش زمینداران وگرفتن ضامني کولیان و سوانحات دیگر که دران سال روی داد

ازانجا که هنگام ارتفاع غلات و حصاد و حساد مزروعات و موسم فوج کسی تشخیص و گرفتن پیشکش و ضامنی زمینداران رسید مومن خان فداءالدین خان و نظر علیخان را بدین امر مامور ساخت چون هر سال جوانمرد خان با وجود تصریف پرگنهٔ پٹن و پرگنات دیگر هرگاه حسب الطلب می آمد مبلغی بعنوان مدد خرچ همراهیان روزمرة میگرفت و این اخراجات گرانی مینمود - درین ولا زور آور خان برادرش را به قرار مدد خرچ قلیل مقرر نموده به همراهی فداءالدین خان رخصت فرمود - فداءالدین خان کوچ نموده بر موضع دبهوره معمولهٔ چوراسي دهیل دائرة کرد کولیان آنجا سپر ممانعت برسر و دست مدافعت در پیش نموده تا دو روز بجنگ تیر و تفنگ پرداخته وجه پیشکش و ضامنی دادند و ازانجا بر موضع اتر سونبه منزل گزید و سه روز به گفت و شنید انفصال پیشکش متوقف گشت در اثنای آن شبی کولیان بر مقدمهٔ عسکر بر توپخانه آمده شوخي آغاز نمودند - نظر علي خان با همراهیان خویش بکمک رسید اتفاقاً تیر بندوق پوست مال روی سینهٔ او را خراشیده رفت

و کولیان نیز برگشته رفتند روز دیگر وجه پیش کش و ضامنی فیصل گشت و در
ضلع مذکوره کوچ نموده مقام کرد و وکلای زمیندار آنجا رجوع آورده به کم و بیش
دمهٔ خود را بری ساختند چون قصبهٔ کهیر بدنج قریب بود رفاه دائره نمود
و تشخیص مال واجب به عمل آمد باراده تنبیه و عادت قریات برگنهٔ نیز بود که
زمیندار لونا واره متصرف بود نهضت نموده به باره سنبهر و ازانجا بدو کوچ بر
ساحل رود بار مهندری دائره گشت و چندی بنابر آمدن سلطان سنگه مدارکار
زمیندار لونا واره توقف روی داد که در این اثنا نوشته جات مومن خان مضمون
رسیده ملهار خونی تمامی غلات برگنات را زیر فرق داشته از رعایا درخواست اضافه
دارد چون بدون علاج و استرضای عمال طرفین تشخیص صورت نمی گیرد کار
تحصیل بنداست و ارادهٔ پرخاش مکنون ضمیر دارد لهذا بزودی مراجعت نموده
خود را تا حمدآباد رسانند ازانجا که مقدمهٔ زمیندار لونا واره فیصل نه گشته انتظار
آمدن سلطان سنگه داشت دو روز دیگر درنگ ورزید که او نیز آمده دو راس
اسپ و سه هزار روپیه به صیغهٔ نذر خاطر نشان نمود و فداء الدین خان به موجب
مزید تاکید به تعجیل تمام به کوچ طولانی به باره سنبهر و ازانجا به قصبهٔ کهیر بدنج
آمد و تکسان اینکه پس از ورود انجا گماشتهٔ ملهار که در کهیر بدنج است بمجرد
وصول لشکر بجهت اطلاع او نوشته باشد و او که سر پرخاش دارد اگر بدین طریق
دو چار شود چه رخ نماید از راه حزم و احتیاط داروغهٔ توپخانه حضور را قدغن
نمود که آخر شب توپها را از دریای مهور که در زیر قصبه جریان دارد بگذارند
وحسبنا زمیندار اندر سونیه و کولیان مادهوه را نوشت که بر گرد کهلواره ساحل رود
وارک مذبور محافظت و گردانیدن اردو حاضر شوند و خود دو ساعت به شب
مانده بی آنکه صدائی از کوس رحیل بر آید که مخالف آگاه شود کوچ نموده
گرم روان گردیده به قصبهٔ دیهل پیوست در بین راه نوشتهٔ مومن خان مبنی بر
آنکه چندان اضطراب نیست به خاطر جمع از جانیکه رسیده باشد به صوب پرگنهٔ
ینلاد که دران نزدیک ملهار اقامت دارد رفته به قطع و وصل تشخیص باتفاق او
بپردازند لهذا اطمینان قلب حاصل کرده به دو کوچ بموضع کهیرا آمد و در اثنای

راه نزدیکی موضع کینج محمد قلی خان از احمدآباد با بعضی از پیامهای زبانی مومن خان رسیده همراه گشت محمد حسین برادر زادهٔ فداءالدین خان را که بعد روانگی او مومن خان نظر بر قصد هنگامه آرائی ملهار با جمعیت قریب هزار نفر از سوار و پیاده با سه چهار ضرب توپها و بعد رسیدن قبل تعینات نموده اند براه ... فوج کشی ... سرش افتاده بود ... نمودند فرستاد و ... قبل از ورود فداءالدین خان بموضع کهیره آمده مقام داشت ملحق گشت چون ملهار خوبی در موضع دهوج که ازانجا قریب است رسیده بود فداءالدین خان از ... خود به کهیره و خوالمش ملاقات پیغام نمود روز دیگر بانداز محمد قلی خان به ملهار نیز از فرودگاه خود پیش آمده بود برخورد نمودند و قرار یافت که در ... قصبهٔ بتلاد ... و ... را طلب داشته به صلاح یکدیگر به قطع و فصل ... معاملات بپردازند فداءالدین خان کوچ نموده به ساخت زیر قلعه فوجدار ... دائره نمود و صادق علی خان فوجدار آنجا مهمان ... گشت ملهار نذر ... وعده پرداخته رسید و گفت و شنید در پیش گردید و بنابر گرایش بعضی ... بجبرام نزد مومن خان رخصت شد اتفاقاً دران اوان کولیان خلع برگشته ... سر بفساد برداشته مصدر شورش بودند مومن خان عبدالحسین خان ... بجبرام را با یک زنجیر فیل و فوجی همراه داده بنابر تنبیه و تادیب آنها رخصت فرمود و یک دو مکان را آتش دادند ازانجا که جمعیت قلیل بود ... فراهم آمده به خیرگی و زد و خورد پیش آمدند بجبرام اندک زخم ... برداشت چون بیسروست کار ازان شر دفعهٔ قلیل بنظر ... تیاه ... با حمدآباد ... سمت و نظر علی خان حسب الطلب مومن خان از بتلاد جریده آمد ... محمد حسین با فوج همراهی خویش بصوب برگنهٔ موندره و ازانجا به سمت ... شتافته بمقتضای حالت وقت تشخیص و پیشکش گرفته بعد ورود فداءالدین خان با حمدآباد وارد گردید و فوجداری کرد از تغیر محمد باقر خان به محمد زمان خان ... فداءالدین خان مقرر گشت ازانجا که ... سالی یک دو دفعه با بابیان مرهته خانه جنگی رو میداد مومن خان برج پهلوی دروازهٔ جمال

پور را دو طبقه بسرکاری عبدالوهاب کوتوال مرتفع ساخت که سر کوب خانهٔ رستم علي خان باشد و توپی پلهرس بر فراز آن نصب فرمود القصه قریب یک ماه و نیم فداء الدین خان و ملهار مکرر ملاقات نمودند چون تنقیح بعضی جهات تعلق بحضور مومن خان داشت فداءالدین خان و مادهو پندت نائب ملهار که همدران روزها از بلده آمده بود در اواخر ماه صیام باحمدآباد آمد و انفصال معاملات شد همدران سال مومن خان صبیهٔ محمد باقر خان خلف مومن خان دیوان ببیشین را جهت مفتخر خان پسرش خواستگاری نموده بزیب و زینت تمام کدخدا ساخت بلیداس مقدم نریاد که دران اوان در انجاح معاملات و بنای امور بیوره و مصادرات و واسطه کاری مرهته بیش آمد نموده مبلغها را دعوت و رعایت داشت صد اشرفی بعنوان نذر مبارکباد شادی به مومن خان بدست آورد از راه خوش امد و بیس آمد رهنمون گسته بر کار پردازان دیگر فراخور حالت و بدین صیغه اشرفی بیوره در سائر فرق سکنهٔ بلده از صرافان و تجارت پیسگان و گروه گروه و فرقه فرقه و بر قریات پرگنه حویلي و عمال پرگنات مقرر و محصلان تعین شده بمعرض ایصال در آورد و این بدعت کار خیر علاوه بدعات سابق گردید و فوجداری کرد از تغیر محمد زمان خان به مفتخر خان تفویض شد *

شتافتن مومن خان به صوب بندر کهنبایت و رسیدن رینکوجي از تغیر ملهار خوني به نیابت داماجي بدستور سابق و روانه گشتن مومن خان باتفاق رینکوجي بعزم بیرم گانم و معاودت نمودن باحمدآباد

چون هنگام نزول باران منقضی گشت و طغیاني رود بارها فرونشست در سال هزار و پنجاه و سه مومن خان بنابر بعضی مصالح امور ملکی و اصلاح کار

بندر کهنبایت در باغ موضع غیاث پور سه کروهي بلده منزل نمود دریں اثنا خبر تغیری ملهار و تقرر نیابت داماجي به ریفکوجي بدستور سابق واقع گشت بنابران گماشتههای ملهار را از محالات بلده بی دخل ساخته گفت که بچه حصهٔ مرهته را بامانت نگاه دارند و بهاء الدین خان را به نیابت گزاشته راهی و اسمعیل محمد خان برادر راقم را به موافقت همراه گرفته به کهنبایت رسید و به تمشیت مهام پرداخت چون از نارسائی داروغه در محصول فرضه کمی فاحش روی داده بود اسمعیل محمد خان را بداروغگي مقرر نموده که نظر بر حسن سلوک دیرینه تجار را مستمال ساخته بتجبر نقصان پردازد و در واقع درست دیده بود که در اندک مدت بمرکز اصلي در آمد و قریب دو ماه که در آنجا مقام داشت ریفکوجي مسارعت را از برق و باد استعاره نموده به پالاد ده کروهي کهنبایت رسیده از آمدن خویش با بعضی پیغام معاملت معتمدی را بدلیل اخبار و اظهار اختیار کرده نزد مومن خان فرستاد و مکرر پیام آوران طرفین آمد و رفت نمودند و کار بناخوشي انجامید مومن خان روزی چند بر تالاب نارنسر متوقف گشته بریفکوجي نوشت که رفع کدورت و تنقیح معاملات موقوف بر حضور و مواجهه و ملاقاتها است و او بلا توقف آمده و مخاصمت بمخادنت مبدل گردید چون در بین عزل ملهار و نصب ریفکوجي بهادر سنگه دیسائی بیرم گانم که از حد معاشی کروه مرهته بستوه آمده آنجا را به تصرف خود در آورده و جمعی از عرب و روهیله را نوکر ساخته در حصار را بروی دیگری بسته باستحکام برج و باره پرداخته مستعد به مقابله و مدافعه نشسته بود قرار یافت که مومن خان و ریفکوجي باتفاق بدو شتافته آن جا را مستخلص سازند و برج دو طبقه متصل دروازهٔ جمال پور مشرف بر مکان بودن نائب مرهته نواحدات گشته طبقهٔ بالا را برداشته بدستور سابق نگاه دارند گوپال سنگه کوتوال ریفکوجي با نوشتهٔ مومن خان رسیده دخیل کار گشت و بموجب قرار داد طبقهٔ اعلی برج برداشته شد جوان مرد خان و راجه رای سنگه که حسب الطلب مومن خان نظر بر نا چاقي صحبت با ریفکوجي تا حمدآباد آمده توقف داشتند چون صورت التیام

و مواهب مرئي گشت با جازه به تعلقهٔ خودها رفتند مومن خان و رینکوجي از بندر کهنبایت به عزم بیرم کانم کوچ نمودند والد راقم از عوض راه رخصت شده با حمدآباد آمده پس از پیوستن بیرم کانم تعیین مورچال و بستن مرحله و دمدمه اشتعال ورزیده جنگ توپ و تفنگ در گرفت و فوت یکماه که بدین و تیره بسر آمده و صورت تسخیر آنجا در مراد . مقتی الباب مرئی نگشت مومن خان را که طالب سبان بالا دست دیگر پیش ازین توقف را صلاح حال خود ندانسته جدائی گزید و به سمت پرگنهٔ کری و بیجابور به تشخص و تحصیل مال واجب و پیشکش راهي گشت - رینکوجي بامر محاصره قیام داشته حد و جهد بیش از پیش بکار برد محصوران که با وجود روانگی مومن خان خللی در اساس ثبات عزم او مشاهده نکردند جماعهٔ عرب و رو هیله ار و خامت عاقبت اندیشیده متقاضی طلب گردیدند اگرچه دهادو سنگه از روی حزم و احتیاط دور بیني با کار مردوده از جنس غله و کاه و آنچه مایحتاج بشورت باشد آذوقه فراهم آورده آنچه مایجب مقدار آنها را که بهانه جوئی منظور بود خواهش زر نقد که دران وقت سرانجام نمي توانست شد کرده هنگامه در پیش نمودند - بالضرورة فارغ باب مصالحه گشت مشروط باینکه قلعچهٔ پاتری را با چند قریه باو وا گزارند تا بیرم کانم را تسلیم نماید رینکوجي راضي گشت - دیسائي باندهران معمر را کفیل گرفته بر آمده به پاتری شتافت و بیرم کانم بدستور سابق به تصرف مرهته در آمد مومن خان تشخیص و تحصیل کنان بموضع مانسه هفده کروهي بلده رسیده بود که خبر آمدن داماجي با فوج ده هزار سوار بر ساحل رود مهندري شنید لهذا ازانجا بکوچ طولاني دوازدهم شهر رمضان بباغ شاهي خود را رسانید فداءالدین خان و اعیان بلده ملاقي شدند دو روز درانجا اقامت ورزیده ببلده در آمد همدران اوان شخصی ظاهر نمود که در چاه واقعهٔ محمود آباد که آنرا چاه دوکهار مي نامند گنجي از آن سلاطین گجراتیه چون آب حیوان دران چاه ظلمانی پنهان و مستور است مومن خان جمعي را به جستجو و کندن و بدست آوردن آن تعیین فرمود هر چند بیشتر جستند و کاوتند کمتر یافتند داماجي عبور رود

بدری نموده رو به ضلع کنار جویبار سابر در اراده موضع مانسه را محاصره کرد منفذار آنجا بمتانت انبوهی زموم زار و حصانت جنگل و کثرت راجپوتان کواذن سپر مصاحبت بر سر کسیده دست مدافعة در پیش نمود و بجنگ توپ تفنگ از هر سو برداختند ازانجا که در حوالی آبادی و دایرهٔ سکر آب نمی داشت داماجی بحفر چاه امر نمود در اندک فرصت چاه متعدد کنده شد و اقدام کاری در ساحت آنجا پیش نهاد همت ساختند بار جنگل سوی پیش بردن مراحل و مورچال نمود و فرصت یک ماه بنداد بلی استطاعت بسته جوی نیشکر حوا تاب مقاومت ندیده مکان را خالی نموده بدر رفت . ... آنجا را آتش قهر سرخته و موم زارها را از بیخ بکنده حیطان و جدران مسکن سکان آنجا را مسمار ساخت و به صنع سورتهه اهی کنده به قصد پیشکش ... امداوان این صوب برداخت .

معاودت نمودن داماجي به سوهن گذهه و محاصره نمودن بهروچ و سوانحاتی که دران سال روی داده

چون داماجي از ضلع سورتهه را پرداخته متوجه سوهن گذه مسکن خویش شد ازانجا که بهروچ سر راه واقع شده و از دیر باز بیلاجی را تمنای بدست آوردن آن مکمون ضمیر بوده ازرو را با خود برد و داماجي پیشتر را که مکنت قدرت کمال دارین صوبه بهم رسید ارادهٔ تسخیر آنجا را بخود مصمم ساخته هنگام ... امر محاصره قیام نمود چون قلعهٔ آن جا بر فراز تپه خاک بسیار ... که - * بیت *

از بلندیش فرق داوان کرد … آتش دیده بان ز دور زحل

... بلند همتان به حضیض آن نمي رسید و وهم دور بینان از ادراک ... قاصر دارهٔ ... منخیم غمام جهان پیمای و دامن شور منیعش ملتمع برق ... پای -

* قطعه *

توان دراز مساهده کردن بچشم سر   کیفیت کواکب و اشکال آسمان
جاسوس احوال شود و ناظر ملک   بر سطح او بمدت نزدیک دیده بان

بزرگ جانبش دریای نربده که به بحر عمان بپیوسته و در شبانه روزی دو دفعه جزرش مدمی انجامد و بی یاوری مرکب خشبي گزشتن ازان متعذر بل نا ممکن داماجی به بدش بردن موچال و بریدن نقب اشتغال ورزید نیک عالم خان که اکنون از مدتی آصف جاه به فوجداری آنجا مي پرداخت بجنگ توپ و تفنگ بمدافعه پرداخته بحقیقت حال را بآصف جاه نوشت و ایام محاصره مدت سه ماه با متداد کشید درین بین دوله خان نامي از نزد آصف جاه با نوشته جات دفاتر ممانعت رسید داماجي را که بدست آمدن حصار بجنگ و قتال میسّر بزیر نبود پاس خاطر داشت آصفجاه را مقدم داشته دست کشید و به مسکن خود شتافت همدران سال مومن خان عاملی و فوجداری پتلاد را از تغیر صادق علیخان بمحمد هادیخان مقرر ساخت و همدرین [illegible] قلي خان فوجدار دهولقه و نائب رینکوجی خانه جنگی واقع شد لیکن فاتحان غالب آمد و مرهته را دستگیر نمود که بموجب اظهار رینکوجی مومن خان نوشته با یکدیگر التیام داده بدست دخیل کار گردید ازانجا که علي حامد خان داروغهٔ داک کوکهٔ حضرت اقدس جنگ نادر شاه به همراهي امیر الامراء جان نثار گشت داروغگي بحکم [illegible] مالک معصوم علی خان مرحمت شد و لهر اسپ خان خالوی عبدالحسین خان [illegible] رشتهٔ قرابت با مومن خان داشت از تغیر رافم تعلقهٔ سوانح نویسی [illegible] رسید همدران اوان از پیشگاه فضل و عطا مومن خان بارسال فرمان والا شان [illegible] خربزه و فداء الدین خان تهانه دار صندل پور و خان پور از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و خلعت فاخره و شمشیر و عطای علم و [illegible] و خطاب بهادر امتیاز یافتند و عطیات که مصحوب خواجه اسد الله خان گرز بردار ارسال یافته بود رسید خوانین بشرائط استقبال و تقدیم آداب رو بدرگاه عرش اشتباه پرداخته گرفتند و از باغ شاهي شادیانه نوازان داخل قلعهٔ ارک شدند *

نقل فرمان والا شان

... شجاعت پناه بسالت دستگاه مورد اعطاف مطرح الطاف لائق ... قابل انمرحمت مومن خان بهادر بنوازش بادشاهي امیدوار بوده بدانند ... متضمن شورش و فساد اشقیا که ببارگاه عظمت و اعلا ارسال داشته بود ... اطهر ضیاگستر گذشت و فرمان والا شان بنام نامی ... سلطنت ... اسرار خلافت ... سرخیل یکرنگان ووفادار سالار ... حمیان ... دوادین منبع السامی قدوة امرایی بلند مکان ... مخلص یکرنگ ... عمده ... نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار اصف جاه ... باعث ... است در باب اعانت و امداد این مورد اعطاف ... باید که ... در تقدیم خدمت بکوشد و این معنی را ... داند ۰

نقل فرمان والا بمهر وزیر الممالک درباب مرحمت الوش و صدور فرمان والا شان

... نشان سمی المکان گرامي قدر مورد مراحم والا شدند ... حضرت شاهنشاه افاق خربوزهای ولایتی برای بندگان حضرت قدر قدرت ... حضرت خدیو دین و دولت به مقتضای بنده نوازی و یاد فرمائی طریق الوش مع فرمان والا شان بآن بسالت نشان تفضل فرموده اند که آداب و استقبال عظیم بر قانون قاعده بجا آورده عرضداشت متضمن ... در جواب منشور قدر توام ببارگاه فلک جاه مرسل دارد در سال هزار ... پنجاه و چهار مومن خان به قصد فوج کسی و تشخیص پرگنات ... و گرفتن پیشکش و ضامني زمینداران و کولیان بباغ شاهي در آمد ... سرانجام توپخانه و بر آمدن سپاه روزی چند متوقف گشته فدا‌الدین ... و همراهي نمود - و فدا‌الدین خان کوچ نموده بموضع دبهورهٔ وارد ... آراست کولیان آنجا باستظهار ز قوم زار و کریوه بجنگ تیر و تفنگ ... آمدند روز دیگر مومن خان از استماع خیرگي کولیان خود

متوجه گشته رسید و جنگ سخت در پیوست و چندی از طرفین کشته و خسته گردید آخر الامر آقا محمد حسن بخشی رسالهٔ فداء الدین خان قدم جلادت و تهور پیش نهاده این وحشی صفتان را بدر ساخته مساکن آنها را آتش داد * ابیات *

گریزان ازان جایگه کولیان گرفتند از بیم خس در دهان

خبر زد و خورد هم دیر بنزدیک بدگوش آقا رسید چون کولیان فرار نموده بودند فوج بی خان به چراندن و دیدن مزروعات رسیده و تا رسیده آنها نمود آنها زینهار خواه گشته رجوع آورده پیشکش و صاحبی عدم تمرد دادند ازانجا ده دیهه بیسبی نهاده دار در انجا می بود محمد شفاف و مهتاب جماعه داران را باتعمیر ده انجا تهانه دار ساخته فداء الدین خان را پیش رخصت فرموده خود بعد مراجعت نمود فداء الدین خان بصوب پرگنهٔ هرسول روانه شده بسعت کنان بموضع سانیمه و ازانجا به بازه سیدپور و در ضلع پرگنه تهانسره بگرفتن پیشکش اشتغال داشت که از نوشته محمد هادی خان فوجدار پتلاد واضح گردید که در مابین او و ریدکوجی که دران هنگام در قلعچه دوریسد بنا نهادهٔ خویش بودوباش داشت چند روز پیش ازین در مقدمهٔ معاملات پرگنه گفتگو واقع شده و جمعی از طرفین کشته و زخمی شده اند و اکنون فوجی را فرستاده کار تسخیر و تحصیل را بند ساخته و انبر نوشتهٔ مومن خان بعدش رسید که بدان صوب شتافته آنچه مقتضای وقت دانند به عمل آرند لهذا بآن سمت متوجه گشته و از راه مونده در نواح بتلاد رسید - ظاهر شد که ملهار نامی با فوج فرود آمده مصدر شورش است محمد هادی خان فوجدار آنجا محمد جعفر پسر خود را در قلعه به محافظت گراشته بنابر ملاقات و گزارش احوال آمد - ازانجا که ملهار سبقت نموده از اندیشهٔ فرت رسیدن فداء الدین خان جمعی را مستعد نبرد داشته بود محمد هادی خان و بنارسی مهدم که بجهت بعضی مصالح جدا کرده بود و بموضع مهلا و رسیده چندی برای استراحت و خوردن آب دانه توقف داشت همراهیان غافل و پراگنده هر یک سایهٔ درختی گرفته بعضی بدفع احتیاج بشری اشتغال داشتند دفعی فوج مرهته رسیده حمله آور

[illegible] محمد هادی خان را مضطرب [illegible] بجنگ [illegible] چون فرصت بود
[illegible] خان متحیر شده دفعهٔ هیچ نوازش در آورد باوفادی خدمه و بار تقدیم
نمود راقم حروف که از حدود خویش و از موضوع و معمول قضیه اطلاع
[illegible] شنیده [illegible] نمود و کاشف به عمل آمد به مقتضای وقت که
[illegible] و رو براه [illegible] کار محمد هادی خان [illegible] هنگام مقتضی کوچ
[illegible] کومک تعیین شود اولی است که اورا ازان معرکهٔ هولناک رهائی
[illegible] هنگام هرگاه کوچ نمایند محمد اف بجیرام پسکر [illegible] معنی
[illegible] شد آقا محمد حسین که بدلیر خود [illegible] جوان فوج مرهته
[illegible] با جمعی بیرون دائره که [illegible] امیر بود که به سرعت به
[illegible] بودند جواب آمد که همراهیان از صدای [illegible] حرو بار
[illegible] به عسکر [illegible] اند آنها را معدودی [illegible] بهاء الدین خان
[illegible] کردای [illegible] پرداخته فوج را به کومک [illegible] کوس کوچ
[illegible] اکبرآباد و بازیدن به سردار را مضطرب حال دیدند [illegible] هر چند بعضی
[illegible] و [illegible] به موجیده که موجب بود مامن طلب کشادند [illegible] بعد
[illegible] و حسین در سه ذکر قصابیان همراهی حمزه کاکر که او نیز زخمی شده بود
[illegible] رفتند محمد هادی خان در بین طریق به نوبان ملحق گشته رسید [illegible]
[illegible] ورزنده بموضع سوجیده دائره نمود و نریمکوجی نوشت که رسیدن
[illegible] هادی خان بنام بعضی مطالب بود که در راه این ماجرا گذشت جواب
[illegible] از نادانستگی امری واقع شده به مدیار نوشته ام بلا وسواس [illegible]
[illegible] محمد هادی خان بجهات چند راضی رفتن نمی شد و کار به خسوت
[illegible] انجامید - آخر الامر راقم و بجیرام را همراه داده رخصت کرد
[illegible] که مالهار سر راه بود اتفاق ملاقات شد و بعضی گفت و شنید معاملات
[illegible] - بجیرام صلاح رفتن خود ندیده از همانجا برگشت و محمد هادی
[illegible] به پتلاد رسید و متعلقان خود را که در انجا داشت در پردهٔ ظلمانی
[illegible] چشم اغیار پوشیده شد به کنبهایت فرستاد روز دیگر رفتن خود را فرد
[illegible] صلاح ندانسته راقم را تکلیف نمود لاچار بخاطر پاس خاطرها به بورسد

شتافته به او ملاقي گشت و قرار يافت كه در يک مكاني كه مناسب باشد رينكوجي و فداءالدين خان به خورد نموده بالمواجهه به تنقيح معاملات بپردازند و مرخص گشته نيم شبي به پتلاد آمد و روز ديگر باتفاق محمد هادي خان به مقام سوجيتره رسيده كيفيت را ظاهر ساخت چون رينكوجي را خيال هنگامه آرائي در سر بود برامجي نائب بلده نوشته كه نگاهداشت سوار و پياده پرداخته فساد برپا كند مومن خان از قصد او واقف گشته فداءالدين خان را آگاه ساخت لهذا از سوجيتره حركت را بر توقف راجح دانسته بي آنكه صدائي و ندائي از كوس رحيل بر آيد كوچه غلطي داده به صوب كهنبايت رايت عزيمت برافراشت ملهار كه دران نزديكي بود آگاه گشته جمعي را مامور ساخت كه جلوريز به تعاقب دارند و آنها نزديك موضع نار نمودار شده بجنگ در پيوستند چون شر ذمة قليل بودند باندك زد و خورد عطف عنان نموده رفتند و فداءالدين خان بر تالاب نارنگسر واقعة سواد بندر كهنبايت ورود آمد و خود جريده داخل گشت روز ديگر ملهار بر موضع جله موبه در كروهي بندر بقصد معركه آرائي آمد فداءالدين خان محمد حسين برادر زادهاش و زور آور خان و آقا محمد حسين بخشي را با لوازمة توپ خانه بمقابلة و برداشتن آنها مامور ساخت و بجنگ توپ و تفنگ با آنها همه جا جنگ كنان به قصبة پتلاد رسيدند درين ضمن رامجي نائب رينكوجي دربلده شورجي آغاز نهاده بهانه جوئي مي نمود مومن خان نيز مورچال بسته مستعد بود و از راه نائره افروزي كوتوال رينكوجي در آمده با يوسف كوتوال مومن خان گفتگو نموده و معدودي از طرفين زخمي شدند يوسف اورا دستگير ساخته در بهدر فرستاد - رينكوجي ازين ماجرا واقف گشته باتمامي فوج رو با حمدآباد نهاده در اكرم پور بيرون بلده ورود آمد و بموجب نوشتة مومن خان فوجيكه بتعاقب دكهنيان به پتلاد رسيده بود در يک شب خود را به شهر رسانيد مومن خان از رينكوجي دريافت ما به الغزاع نموده روز دوم خود رفته او را مستمال ساخت و با خود بر يک حوزة فيل سوار كرده در بهدر آورد و تكلفات و تواضعات متعارفي بجا آورده رخصت فرمود و او به خيمة خويش شتافت فداءالدين خان كه در بهدر كهنبايت متوقف بود عزم داد

گردیده بیستم شهر رمضان رسید همدران سال از پیش گاه فضل و عطا مومن خان ... سال خلعت و یک رنجیر فیل مصحوب موسوی خان کرز بردار مفتخر ... مباهي گشت - تا بیرون بلده باستقبال و آداب پرداخته آورد و فوجداری پتلاد ... میر محمد هادي خان به مفتخر خان مفوض نمود - شهر رجب المرجب ... سال مخلص خان که بمنصب سه هزاری ذات دو هزار سوار و جاگیر ... محمود آباد سرفرازی داشت در گذشت و سید ناصر خان که به منصب ... دو صد سوار و فوجدار جاگیرداد احمد نگر ممتاز بود بیست و ششم شهر ... رخت هستی بر بست *

روئداد خانه جنگي با رنگوجي

از انجا که رنگوجي به مقتضاي وقت دست از هنگامه آرایی و معرکه ... کوتاه ساخته در ظاهر از راه مخالفت گرگ آشتي بميان آورده بود اما ... که غبار آلود بعضي جهات ماند به تدبیر فراهم آوردن سپاه و زمینه ساختن ... در باده در آمده مي پرداخت سبحان سنگه هزاری را که از چندي ... نوکر دسته بود به سلسله جنبانی رفاقت گویندي راجه رای سنگه بمواعید ... رخصت نمود و او که مرض کدهٔ دیرینه در سینه کین داشت به ... داعوای و اضلال او پرداخته بجمعیت شایسته آورده در اکرم پور ورود آمده ... ظهور این معنی را عظم شان خود پنداشته باستقبال شتافت و در کمال ... و توفیر بر خورد و بنابر بودنش خانهٔ سید مظفر عرف سید مستو را که سر ... و در معنی مورچال بود معین ساخته به همراهي خویش بدانجا آورده ... از دقیقهٔ از احترام و اعزاز مهمان عزیز خود معاف نداشته مبلغی روز مره ... مدد خرچ سپاه همراهیش مقرر ساخته میرسانید و انتظاری آمدن ... پوار مرهته که با فوج داماجي حسب الطلب او رخصت کرده بود ... مومن خان نیز بر ارادهاش آگاه گشته از راه حزم و احتیاط ها بجا در ... و سر کوچها کسان خود را تعین ساخت و از طرفین به طریق مورچال ... به ظهور آمد و شبانه روز نظر بر یکدیگر دوخته پاس میداشتند قریب یک

ماه و نیم منقضی شد ازانجا که در اوائل وجه معینه بلاناغه براجه مبرسبد بس از چندی امروز را بعرداکم و زیاد گردید راجه سنگه که اخراجات بیستر داشت کفاف نمی شد و دیر چسمش از گران خواب غفلت بیدار گردید که مجانبت و مخاذلت ناظم صوبه و جادت داری رینکوجی شایان شان او نبوده است نادم و پسیمان گشت و در چارد جوئی این امر در آمده به نظر علی خان برادر زادهٔ مومن خان که مربوط بود از مافی الضمیر آگاه ساخت و اوعم خود را ظاهر نمود و میرز سلامات بمیان آمد بهفدهم شهر ذیحجة الحرام مومن خان در باغ جگدیو کوتوال مهاراجه ابهی سنگه که متصل دروازه سارنکپور اندرون بلده واقع است رفت و راجه رای سنگه در کمال خجالت سرشوم ساری دیر اندا جاه ملاقی گشت مومن خان بدلجوئی و گرم جوشی از حجاب نسوار بر آورده به همراهی خود اورد و بر تواضع پارچه و جواهر و یک زنجیر فیل ماده و نجود بهانه داری انمبداره پرگنه موراسه و مدکریج و احمد نگر و هرسو رو برابیج در جاگیر مشروط داده پروانهٔ مهر از دفتر دیوانی به دادن مچلکای رجوع اسناد دیگاهی به میعاد دو سال نهاندند در خانهٔ نظر علی خان ورود آورد دربن اثنا جگ جیون دوار در رسید بیست و سوم آن ماه کسان مومن خان بر مورچال رینکوجی (۱) معادات نموده ریختند و جنگ در گرفت فرست ده روز از هر دو جادت بآدش فشانی توپ و تفنگ تنور حرب افروخته ماند و جمعی هر روز از طرفین کشته و خسته گشتند و اکثر خانهای مردم درین حادثه بباد فنا به غارت رفت رینکوجی صوبه در جنگ شهر ندیده باظهار رنجیدگی غرهٔ محرم الحرام سال هزار و صد بفنجاه و بنج راماجی را بدستور سابق به نیابت بلده گراشته بیرون بر آمد و دو روز متوقف گشته باتفاق جگ جیون بوار روانهٔ بورسد که قلعچه دران جا بنا نهاده و مصالح جنگی فراهم داشت بخیال اینکه در پرگنات تلافی برداره همدران اوان جیونداس نام بدست آویز سند عاملی و فوجداری پرگنهٔ دهولقه بمهر آصف جاه که بیش ازین از حضور بدستور سابق بجاگیرش بحال

---

(۱) معادات صلح کردن ۱۲ *

بسته آمد چون صورت مداخلت ندید بی نیل مقصود (۱) رجعت قهقری نموده
است و راجه اننت سنگه برادر رای سنگه را در اینجا مرهته جنگ شد و او کشته
افتاد و رای سنگه برادرش رخصت گشته بدان جا شتافت *

روانه شدن عبد الحسین خان نائب دیوان صوبه بنابر رنجش با مومن خان و سپرد شدن نیابت دیوانی به محمد اسدالله به نیابت طالب علي خان و متوقف گشتن عبد الحسین خان در بروسه نزد رینکوجي و بر آمدن مومن خان و ملاقات نمودن با رینکوجي وراهي گشتن بعزم گرفتن پیشکش ضلع سورتهه باتفاق یکدیگر و معاودت نمودن رینکوجي بموجب نوشتهٔ داماجي و پیشواهي گشتن مومن خان و سوانحاتی که دران سال رو داده

سابقا تفویض دیوانی صوبه از انتقال عبدالغنی خان در بهشتگاه ذوالجلال به
طالب علي خان نسبت او و دخیل کار بودن عبدالحسین خان خالویش رقم زدهٔ

(۱) رجعت قهقری او را گویند که چون آفتاب در سه ماه سه برج طی کرده باز
مراجعت نماید آن را رجعت قهقری گویند ۱۲ *

ماه و نیم منقضی شد ازانجا که در اوایل وجه معینه بلاباعث براجه میرسید پس
از چندی امروز را بهرداکم و زیاد گردید رای سنگه که اخراجات بیستر داشت
کفاف دهی شد و نیز چشمش از گران خواب غفلت بیدار گردید که متجاوز
و متخلف ناظم صوبه جانب داری رینکوجی شایان شان او نبوده است نادم
و پشیمان گشت و در چاره جوئی این امر در آمده به نظر علی خان برادر
زادهٔ مومن خان که مربوط بود از مافی الضمیر آگاه ساخت و اوعم خود را ظاهر
نمود و قرار ملاقات بمیان آمد بهفدهم شهر ذیحجة الحرام مومن خان در باغ
جکدیو کوتوال مهاراجه ابهی سنگه که متصل دیوار سارنگپور اندرون بلده واقع
است رفت راجه رای سنگه در کمال خجالت سر شام ساری دیر انداخته
ملاقی گشت مومن خان دلجوئی و گرم جوشی از حجاب دستوری بر آورده به
همراهی خود آورد و در تواضع پارچه و جواهر و یک زنجیر فیل ماده و تصویر
بهانه دای اندازه بهگدهه مواسه و سکدیب و احمد نگر و هرسو رو بوابیی در جاگیر
مشروط داده پروانهٔ عهدهٔ از دفتر دیوانی به دادن محلکای رجوع انداد درگاهی
به میعاد در سال دهانیده در خانهٔ نظر علی خان فرود آورد درین اثنا جگ
جیون بهار در رسید بیست و سوم این ماه کسان مومن خان از مورچال رینکوجی
(۱) معادات نموده ریختند و جنگ در گرفت قریب ده روز از هر دو جانب
بآتش فسادی توپ و تفنگ تنور حرب افروخته ماند و جمعی هر روز از طرفین
کشته و خسته گشتند و اکثر خانهای مردم درین حادثه بباد فنا ده غارت رفت
رینکوجی صرفه در جنگ شهر ندیده باظهار رنجیدگی غرهٔ محرم الحرام سال
هزار و صد پنجاه و پنج راماجی را بدستور سابق به نیابت بلده گذاشته بیرون
بر آمد و دو روز متوقف گشته باتفاق جگ جیون دوار روانهٔ دورسد که قلعچه دران
جا بنا نهاده و مصالح جنگی فراهم داشت بخیال اینکه در پرگنات تلافی برداره
همداران اوان جیونداس نام بدست آوید پسند عاملی و فوجداری پرگنهٔ
دهولقه بمهر آصف جاه که بیش ازین از حضور بدستور سابق بجاگیرش بحال

(۱) مفادات صبح کردن ۱۲ *

شکسته آمد چون صورت مداخلت ندید بی نیل مقصود[1] رجعت قهقری نموده رفت و راجه اننذ سنگه برادر رای سنگه را در ایدر با مرهته جنگ شد و او کشته افتاد و رای سنگه برادرش رخصت گسته بدان جا شتافت *

روانه شدن عبد الحسين خان نائب ديوان صوبه بنابر رنجش با مومن خان و سپرد شدن نيابت ديواني به محمد اسدالله به نيابت طالب علي خان و متوقف گشتن عبد الحسين خان در بورسد نزد رينکوجي و بر آمدن مومن خان و ملاقات نمودن با رينکوجي و راهي گشتن بعزم گرفتن پيشکش ضلع سورتهه باتفاق يکديگر و معاودت نمودن رينکوجي بموجب نوشتهٔ داماجي و پيشراهي گشتن مومن خان و سوانحاتی که دران سال روداده

ابتدا تعویض دیوانی صوبه از انتقال عبدالغنی خان در بهشتگاه عزوجلال به طالب علی خان نبسه او و دخیل کار بودن عبدالحسین خان خالویش رقم زدهٔ

(۱) رجعت قهقری او را گویند که چون آهو در سه ماه سه ... طی کرده باز مراجعت نماید آن را رجعت قهقری گویند ۱۲ ؛

ملک بیان گشته اگرچه بنابر بعضی امور احکام بیاضی بنام عبدالحسین خان نیز ورود یافته اما هرگاه پرو انچات ثبتی ضبطی جاگیرات با امور دیگر موافق ضابطه از دفتر خالصه شریفه به صدور می پیوست بنام طالب علی خان بوده . در حسب الحکم اقدس دیوانی که بنام راقم ورود یافته چنانچه در محل خویش اندراج خواهد یافت ان شاء الله تعالی - از انتقال او ثبت گشته لهذا عبد الحسین خان را دیوان مستقل ممدرج نه ساخت درین ولا بنابر بعضی جهات کرد رنجشی و غبار کدورتی فیما بین او و مومن خان مرتفع گردید باوجود بده موجب بیست هزار روپیه را در سانی مداخل داشت بازاد بی فائده و خیالات دور از کار از احمدآباد بر آمده در باره نبن پور در ظاهر به عزم روانگی حجسته بنیاد ورود آمد مومن خان محمد اسد الله پسر عم خود را به نیابت طالب علی خان در امور دیوانی دخیل کار ساخت عبد الحسین خان پیش راهی گشته بموضع بورسد که سر راه واقع است بپیوست و با رنگوجی ملاقی گردید ازانجا که هر دو بد مغز و از مومن خان دل گرانی داشتند شکوه و شکایت آغاز نهاده خیالات بوده داری در دستند رنگوجی دستاویزی بدست آورده بنابر بر امد و حصول مرام خویش چندی بعنوان مدد خرج عاجز نموده متوقف ساخت و از سلوک این جاده را بپای همت آسان شمرده و سهل انگاشته باکسانی که در حضور راه نوشت و خواند داشت درین باب نوشته بانتظاری جواب نشست و قال قال این مقال در افواه زبان زد خاص و عام گشت مومن خان نظر بر مآل اندیشی که - * بیت *

زمانه به نیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمن است

بعنوان سیر و شکار نزهتگاه محمودآباد جریده فداءالدین خان مفتخر خان و مومن علی خان را همراه گرفته نظر علی خان را دربلده گذاشته بر آمده و ازانجا بنابر تالیف قلوب به جوان مرد خان که برای شادی برادرش به احمدآباد آمده بود تجویز اضافهٔ منصب و خطاب بهادر و علم و نقاره و مهر کنده بهادری مصحوب به جیرام که تعینات شهر شده فرستاد و او بباغ شاهي باستقبال و تقدیم

آداب رفته شادیانه نوازان بخانه آمد و زور آور خان برادرش را چندی در احمدآباد گذاشته به پٹن شتافت بالجمله مومن خان از محمود آباد کوچ نموده به قصبهٔ دیاد رسیده به تمشیت مهام آنجا مقامات کرده به پٹلاد راهی گشت همدران اوان از پیشگاه خلافت و جهانبانی مومن خان باضافه منصب که از اصل و اضافه شش هزاری ذات شش هزار سوار و خطاب نجم الدوله مومن خان بهادر دلاور جنگ و عطای خلعت خاصه شش پارچه و سر پیچ مرصع و یک زنجیر فیل و ماهی مراتب سر فرازي یافت و درین باب فرمان والا شان که بشرف صدور پیوسته بود مصحوب قاصدان قمر سیر فرستاده حکیم الممالک معصوم علي خان رسید مومن خان خیمه بیرون قصبه نصب نمود ازانجا که ضابطه معین است که سوانح نویس که هم داروغهٔ ڈاک است فرامین و احکام والا را مي رساند چون از حرکت عبد الحسین خان که باغوای میرزا لهراسپ خان سوانح نگار خالوی او میدانست خدمت سوانح نگاری را به محمد قلی خان تجویز نموده خلعت داد و فرمان را بدو سپرده پیش فرستاده و خود بعاجز استقبال و تقدیم آداب شتافته گرفت ٭

نقل فرمان والا شان

آنکه شجاعت پناه بسالت دستگاه مورد اعطاف مظهر الطاف لائق العنایت قابل المرحمت مومن خان بهادر بنوازش بادشاهی امیدوار بوده بداند که درین زمان میمنت قرین بهجت افزا فضل و کرم خسروانه از راه بنده نوازی و عاطفت گیری آن قابل المرحمت را به عطای خطاب نجم الدوله دلاور جنگ و ماهی مراتب و خلعت و فیل و بعنایت اضافهٔ منصب که از اصل و اضافه شش هزاري ذات شش هزار سوار که ازان جمله دو هزار سوار دو اسپه باشد سرمایه اندوز مفاخرت و مباهات ساخت شکر این نوازش مقدس معلی بجا آورده در تنبیه و تادیب مفسدان شقاوت نشان سعي و کوشش به کار برد و این معني را باعث مجرا در جناب خلافت عظمی شناسد تحریر یازدهم شهر ربیع الثاني

سال بیست و پنجم جلوس معلی فلمی شد بالجمله مومن خان روزی چند در پتلاد مقامات ورزیده به رینکوجی از در مصالحه در آمده نوشت و پس از آمد و شد سفرا و چون نوربسد مکان بودن او که از پتلاد به فاصلهٔ پنج کروه واقع شده فداءالدین خان و مفتخر خان بنابر ملاقات و رسانیدن پیام زدانی فرستاد و آنها در خورد نموده قرار ملاقات نجم الدوله گزاشته همان روز معاودت کردند نجم الدوله روز دیگر از پتلاد روانهٔ بورسد گردید رینکوجی که دو کروه باستقبال بیرون آمده ملاقی شد او را با خود در حوزهٔ نسانیده بر تالات آنجا فرود آمد ازانجا که خیمه و سرانجام جریده همراه داشت رینکوجی چند منزل خیمه و بعضی از اسباب ضروریات فرستاده درخواست نمود که تا هنگام توقف درین محل مهمان خواهند بود و روز مره در وجه مصارف آن معین ساخته فرستاد و هر روز دو وقت صبا و مسا ملاقات نموده مجانبت را به مخادنت مبدل گردانید روزی حسب الخواهش رینکوجی برای ملاحظهٔ قلعچه بنا نهادهٔ او رفت رینکوجی بتواضعات پارچه و اسپ با سر افسار نقره به همین نهج به فداءالدین خان پرداخت و چند کس دیگر را پارچه به ضابطهٔ دکهن داد نجم الدوله بنابر استمالت و جذب قلوب قریات چند که رینکوجی خواهش داشت از چوراسی بقدر کهنبایت و پرگنهٔ پتلاد در بست بلا شرکت غیرها و نوشته داد و قرار یافت که در هنگام حصاد و خصاد مزروعات باتفاق یکدیگر بد ضابع سورتهه شتافته باخذ پیشکش پردازند و ازانجا کوچ نموده به کهنبایت آمد حاجی مسعود را از تغیر یوسف به کوتوالی بلده رخصت کرد همدران اوان عارضه مرض جسمانی عارض حالش گردید بالضرورة قریب یک ماه و نیم دران جا اقامت ورزیده چون فی الجمله مزاجش بسرحد اعتدال گرائید کوچ نموده بموضع بسو آمد و رینکوجی بموجب وعده در انجا با فوج خود ملحق گشت و چندی بنابر[1] نکس وعود کسالت مقام نموده بکوچهای متواتر به دولقه آمد و یک زنجیر فیل ماده بابت خرید نجم الدوله که از اودیپور آورده بودند برینکوجی داده به تشخیص پرگنهٔ دهولقه متوجه گشته

---

(۱) نکس باول معصوم عود کردن بیماری *

قریب یکماه درنگ نمود چون دولقه به قایم قلي خان تعلق داشت در بین گفت و شنید معاملت پرگنهٔ او رنجیده هنگام شب بیخبرانه بر خاسته د حمدآباد شتافت مرزالهر اسپ خان باستماع خبر تغیری تعلقه از بلده آمده بدریافت انحراف مزاج نجم الدوله بنابر مظنهٔ رهنمونی عبد الحسین خان را که دریافت نمود از بیحرمتی خویش اندیشیده پناه به رینکوجی برد - عبد الحسین خان که در بوریسد بود از رینکوجی مایوس گشته روانهٔ سوهن گدهه نزد داماجي گردید همدران سال بجیرام پیشکار نجم الدوله بنابر آسایش رفاه خلق الله ما بین دروازهٔ جمالپور و دروازه ... که در انجا نیز مثل پنج کوه سبب مجاورت اب خندق آب چاها فی الجمله خوب است باولی احداث نموده مرتب ساخته شد -

* بیت *

نمرد آنکه ماند پس از وی بجای ‌ ‌ ‌ پل و مسجد و چاه و مهمانسرای

بالجمله نجم الدوله و رینکوجی باتفاق یکدیگر از مقامات دولقه بکوچهای متواتر بالمری بپیوستند چون آنجا تعلق بیرم کام داشت رینکوجی انفصال تشخیص قریات متعلقهٔ زمیندار آنجا در پیش کرد و گفت و شنید درمیان بود که نوشتجات داماجي بمزید تاکید و قدغن شدید بنابر هنگامه آرائي بابو نایک که بر او موجکسي نموده مي آمد رسید و او به عجلت تمام کار را معطل و مهمل گذاشته از نجم الدوله رخصت گشته راهی گردید نجم‌الدوله با کار پردازان خویش محفل کنکاش آراسته گفت که امسال بنابر امساک باران نقصان کلي در مزروعات و گراني حبوبات در بلده رویداده که فی‌روبیه بهفت هشت آثار بدوسته است و طلب و تنخواه سپاه را عهده برآئي نیست و از اتفاقات حسنه امسال میدان از خلل وجود مرهٹه چون سینهٔ صافی دلان خالي و مصفا است نه داماجي بحال خود در مانده فرصت را از مغتنمات وقت باید شمرد و کمر همت چست بسته چندی در ضلع سورتهه که از ابتدای حکومت اتفاق نشده باشد گزرانید و چیزی بهمرسانیده به سپاه باید داد بنابران محمد قلي خان را که

از وفت بهرام خان وافف کار این مرز بوم است هراول و [1] صارف مصروف انفصال معاملات مقرر ساخته بصواب دید به صوب کولوار و کهوکهه بارة کوچ کرد و موجدارمی پرگنهٔ پتلاد را از تغیر مفتخر خان به فداء الدین خان تعویض بود و او آفا محمد حسین را به نیابت خویش فرستاد الحاصل عرهٔ شهر رمضان به اولیانه دائره شد و ازانجا بکوچهای متواتر نکهوکهه رسیده پیشکش بهاوسنگه زمیندار و چندی دیگر سهور را انفصال داد ازانجا که شیر خان بندر کهوکهه ۱۰ که تابع بندر کهنبایت است متصرف گشته بود نائب نصب نموده بقیهٔ ماه صیام را در انجا مقام ورزید دوم شهر شوال المکرم متوجه کاتهیاوار شده پیشکش گیران بصوب هالار و اسلام نگر عرف نوانگر روی آورد قریب بیست روز با زمیندار آنجا جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد آخرالامر پنجاه هزار روپیه پیشکش مقرر گشت و سلخ شهر ذیقعدة الحرام کوچ نموده رایت مراجعت باحمدآباد افراشت ازانجا که از سابق عارضهٔ جسمانی نجم الدوله بالمرة بصحت مبدل نگشته بود روزه اشتداد نهاده منجر بمرض استسقا گردید در هنگام غیبت او نظر علي خان و بجیرام زور آور خان را همراه گرفته بصوب کولیان پرگنهٔ بهیل بر آمدند و چندی در آن طرف بگرفتن ضامنی و پیشکش قیام داشتند روزی کولیان در اثنای طریق بشوخي پیش آمده دست اندازی بر اردو بازاریان نموده آنچه بقابوی آنها در آمد کشیده بردند شهاب الدین خان خانوزادهٔ زور آور خان که بکومک برداخت کشته افتاد و چیر دستي شان بیش از بیش گشت لهذا العود احمد بر خود خوانده باحمدآباد آمدند نجم الدوله در هنگام مراجعت از زمینداران سر راه پیشکش گیران هجدهم شهر ذیحجة الحرام که مرض بدرجهٔ [2] چهارم پیوسته بود داخل بلده گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده صاحب فراش گردید - رینکوجي که به عزم روانگي نزد داماجي جدائی گزیده رفته بود پیش از عبور دریای مهندری فیما بین بابو نایک و او جنگ بوقوع آمده و نایک برگشته

(۱) صارف مصروف یعني مختار دخل و خرج ۱۲ *

(۲) هرگاه مرض بدرجهٔ چهارم رسد مهلک است ۱۲ *

بود لهذا در بورسد توقف داشت از استماع آمدن و بیماري نجم الدوله در ظاهر بعنوان عیادت به احمدآباد آمد و دو دفعه اتفاق ملاقات شد همدرین سال قدوهٔ رباب کمال و اسوهٔ اصحاب مقال - * بیت *

خرد به مکتب او همچو طفل در ابجد

هنر بحضرت او همچو بچه در مکتب

مولانا نور الدین بعد طی نود و یک مرحله از مراحل زندگانی نهم شهر شعبان روز سه شنبه وقت زوال روی به عالم قدس نهاد شخصی از طلبه وارث اهل بیت تاریخ یافته *

ارتحال نجم الدوله از سپنجي سرا به دارالبقا و رسیدن حسب الحکم اقدس بنام فداءالدین خان و مفتخر خان و بهم رسیدن مخالفت با یکدیگر و جنگ رینکوجي

در سال هزار و صد و پنجاه و شش چون مرض نجم الدوله از تداوی و معالجه در گذشت - * نظم *

نبود اندران درد امید شفا ندانند اجل را طبیبان دوا

چو ز اندازه بگزشت سوء المزاج فرو ماند عاجز طبیب از علاج

هستم شهر محرم الحرام رخت هستي بدیار نیستی فریب یکپاس و نیم از روز بر آمده بربست و در اوائل شب در مقبرهٔ رستم علي خان که در بلده واقع است مدفون گردید - * قطعه *

تا یار گر آرمیده باشي همه عمر لذات جهان چشیده باشي همه عمر

در آخر عمر وقت رفتن ز جهان خوابی بود آن که دیده باشي همه عمر

فداءالدین خان و مفتخر خان این سانحه را به حکیم الممالک معصوم علي خان نوشته عرضی بجناب اقدس نمودند و بامر ماتم و سوگواری قیام ورزیدند روز سوم

که باصطلاح هند زیارت گویند اعیان و اشراف بلده و ارکان فرق سپاه از نوکر و بر طرفی از سیاه تا سفید فراهم آمدند پس انفراغ فاتحه سرداران جماعته داران که نوکر بودند فداءالدین خان و مفتخر خان هریک را فراخور رتبه باستمالت و دلدهی پرداخته بنوید بحالی بدستور سابق خوشدل ساخته رخصت نمودند اما روز بروز تسلط و رعبی که از نجم الدوله در دلها جا داشت رو بانحطاط آورده یکباره از میان برخاست و هر فردی از احادالناس حسب المدعای خویش نقشی بسته بی محابا باظهار پرداخته در انجاح آن کار بلجاجت و سماجت میرسانید طلب کاران سنواتی سابق ولاحق که مهابت نجم الدوله سر بگریبان گمنامی فرو برده در انتهاز فرصت و فالو چنین روز میگزرانیدند به طمع اخذ مرسومات ماضیه خیال بسته جابجا فراهم آمدند فداءالدین خان که در حین حیات نجم الدوله صاحب اختیار و صارف مصروف مهام مالی و ملکی بود درین ولا نیز باقتدار تمام بانصرام مهمام متوجه گشت بعضی خدمات و تعلقات را که تغیر و تبدیل نموده به منتسبان خود مقرر کرد ظهور این معنی بر اکثری گران آمده تخم نفاق در مزارع وفاق کشته شد ازانجا که بالفعل مبلغی در وجه مصارف مطلوب بود و بنابر خشک سالی از پرگنات چندانی به عمل در نیامده فداءالدین و مفتخر خان گاهی بخیال گرفتن چیزی از قایم قلی خان و همشیرهٔ اش کوچ نجم الدوله و گاهی بتفریق پیش کاران و اهل کاران که اسم نویسی آنها را بقید مبلغ مرسوم می ساختند و هرروز گنگاش به عمل می آمد تا آنکه کار پردازان ازین تمهید واقف گشته اتفاق نموده بخانهٔ ریاکوجی پناه برده بهاندهر طلب گشتند چون کاری آنها بند بود لاچار والد راقم و صادق علی خان را کفیل گرفته آمدند ظهور این معنی نیز علاوه بیدلیهای آنها گردید همشیرهٔ قایم قلیخان از مشاهدهٔ این اطوار بر مآل کار خود اندیشیده ما یعرف خود را از نقد سوای پیرایه بتدریج بخانهٔ محمد زمان بیگ شوهر همشیره‌اش فرستاده بیکبار شد الحاصل چون خبر رحلت نجم الدوله بذریعهٔ حکیم الممالک معروض بارگاه فلک اشتباه گردید ازانجا که خانه زاد پروری شیوهٔ این دودمان والا شان است حسب الحکم اشرف اقدس به مهر وزیر

الممالک در استمالت و بحفظ حراست صوبه پرداختن باتفاق بنام فداءالدین خان و مفتخر خان شرف صدور یافت و هفتم شهر صفر المظفر رسید حوانین بشرائط استقبال پرداخته موافق ضابطه رو به درگاه معلی آداب بجا آورده گرفته مضمون انرا به گوش خاص و عام رسانیدند ●

نقل حسب الحکم

آنکه شهامت و امارت پناهان بسالت دستگاهان فداءالدین خان بهادر و مفتخر خان بهادر مورد مراحم والا باشند عرضی مرسله از نظر انور گذشت . کیفیت رحلت نجم‌الدوله بهادر مرحوم معروض مقدس گردید چون رضای الهی است چه چاره در هر حال سلامتی بندگان حضرت را خواهان باشند الاحجا که تفضل و عنایات جناب سلاطین مآب شامل حال مدیان و دولت خواهان است به مقتضاي خانه زاد پروری و تفضلات بی پایان و تعهدات نمایان نسبت بحال آن شهامت پناه و خلف الصدق عوالی نسان مفتخر خان مرعی و مبذول گردید - حکم والا صادر شد که آن بسالت دستگاه در مقام مربوست و دلداری خلف الصدق آن مرحوم بوده مراسم کمال دلبری و دل جوئی بتقدیم رسانیده عنایات جناب خاقانی را نسبت بحال خودها روز افزون دانند و با صدور حکم مجدد باتفاق یکدیگر از قرار واقع در حفظ و حراست ملک مستشرقی پردازند لهذا قلمی میگردد که حسب‌الحکم اعلی در جمیع امور تعلقه صوبه مذکوره از دقائق حزم و کار پردازی فرو نگزارند چون اسم فداءالدین خان مقدم بر نام مفتخر خان مندرج و در ظاهر به سن و سال و رتبه بمنزله عموی مفتخر خان مي شد لهذا فداءالدین خان حکم را بر سر خود بسته باتفاق یکدیگر سوار حوضهٔ فیل سوار گشته شادیانه نوازان داخل بلده گردیدند و این معني باعث آبیاری تخم نفاق که کاشته شده بود گردید و روز بروز رو به سر سبزی آورد و فیما بین به سوء مراجی و مخالفت نهاني خوشه بست و در افواه و السنه خاص و عام افتاد اندرام که در نزد نجم‌الدوله در اکثر امور خیر و شر مدخل

کلی داشت و در سال گزشته او را مورد تقصیری ساخته نظر انداز نموده و او خوف برداشته فرار بر قرار گزیده رفت خانه‌اش را نجم‌الدوله منهدم گردانید ازانجا که عجب مایه فتنه و فساد فطرتي داشت درین وقت قابو یافته با ریفکوجی سازش نموده نزد او آمد و از مشاهده اوضاع و اطوار و بیدلی اهل کاران و نفاق خوانین باغوای ریفکوجی پرداخته دیو کردار در رگ و پوست او دویده بانتزاع ملک از راه برد و به تمهیدات و تسویلات دو راز کار رهنمون گردیده او را با خود همداستانی ساخت - * نظم *

زنا بخردی راه طغیـــان سپرد رهی آن چنان مرد نادان سپرد
کسی را که بر گشت روز بهی نــگردد نصیبش بجز گمرهی

ریفکوجی به طمع افتاده شب و روز سر گرم تدبیر گشت و باعتبار ظاهر بانداختن مغلطه در ارتحال و تاسف نجم‌الدوله و دلداری و خیر سگالی فداءالدین خان و مفتخر خان افزود و در باطن بتالیف قلوب آشنا و بیگانه بجانب داری خود اوقات شبانه روزی را مصروف ساخت خوانین نیز به مقتضای وقت طریق سلوک و مدارا می پیمودند که - * بیت *

درشتي نه بیند ز کس نرم گوی بغیـــر از ره نرم گوئـــي مپوي

و مي اندیشیدند که - * بیت *

ازان سهمگین اژدهـــای دمـــان بـافسون بـیا بیم شـاید امـــان

ازانجا که سینه اش از بغض و نفاق ممتلي گشته بود از او جز ظاهر داری که رایحهٔ وفاق به مشام اهل خبرت ازان نمي رسید به ظهور نمي آمد و [1] مسامحت و [2] مسالمت خوانین را که از راه [3] مساهلت اکثر براي دیدنش میرفتند حمل بر اقتدار خود و ضعف طرف ثاني پنداشته دور دوران فلک را به مرام خود مي اندیشید -

---

(۱) مسامحت فرو گزار کردن و نرمی کردن *
(۲) مسالمت با کسے آشتي کردن *
(۳) مساهلت آسان گرفتن *

* بیت *

نه بیند مدعی جز خویشتن را　　که دارد پردهٔ پندار در پیش

سجان سنگه را که نزد او نوکر بود بدست آویز درخواست طلب سوخته سنواتي به فراهم آوردن سوار و پیاده و بی اسپه فرقه سپاه گجراتی و آفاقی مامور نموده (۱) چوب پشت در دسک روی یخ ساختن و از جربزت خاطر نشان فداء الدین خان و مفتخر خان مي نمود که اگرچه او را ارادهٔ فاسد و خیال باطل تقاضای طلب در سر است اما من نخواهم گزاشت که از قوه به فعل آورد - رینکوجی - اندد رام را که باني مباني این امر بود پالکی و اسپ و خلعت و آفتابی داده پیشکار و راتق و فاتق مهمات گردانیدند و او به استقلال و نوک تمام به کشاده پیشاني دو وقته نزد خوانین آمد و رفت نموده دریافت اوضاع و اطوار میکرد ازانجا که روز بروز شجر نفاق را به ثمر عدم و فاق بار وردید ابلیس صفت بگوش هریکی عندالفرصت افسونی تازه میخواند و رینکوجي را خیر خواه بقلم میداد و گاهي سبب نگاهداشت را بدین ترانه مترنم گشته زمزمه مي نمود که بنابر خوف داماجی است که هنگام طلب بر وقت نرسیده شریک کار نه شده و مبلغها بر ذمهٔ او باقي است بلکه استظهار و استمداد از شما چشمداشت دارد و هر صبح فصلی تازه انشا نموده میخواند و هر شام تصنیف نوبی در آهنگ دو گاه بر بسته در یک پرده دو نوامي سرائید ازانجا که بین العوام از اجتماع مردم مکنون ضمیر رینکوجي اشتهار یافته بود خوانین شبهه ناک گشته چندي پای خود را از آمد و رفت خانهٔ او کشیده داشتند اندد رام بتفرس دریافته از راه حیله انگیزی و دمدمه سازی دو سه دفعه غول کردار از راه برده با رینکوجي ملاقي ساخت و او نیز نقشی که منسوج و بر بستهٔ اندد رام بود بر خ کار آورده در اطمینان خاطر و برنگ زدائي مرآت ضمیر از غبار وحشت و بیگانگی به ایمان زور پرداخته اندد رام از اندیشهٔ اینکه مبادا بار

---

(۱) چوب پست در دسک روی یخ کنایه است بمعنی انکه به نام دیگری باشد و مدعای خود حاصل سازد چنانچه در محاورات متعارفی مصطلح است ۱۲ *

دیگر صید بدام افتاده رمیده شود روزی چند به دل جوئی و گرم جوشی گزرانیده رام ساخت و با رینکوجی قرار نموده جمعي را در خانه مسلح ساخته در کمین بار داشت و تبهر یکه بعض مشورت در پیش است خوانین را بخانه اش برد و آنها خالي از ذهن رفتند اتفاقا رام نیز دران محفل بروافت حاضر بود چون خدا نمی خواست دران روز جرأت نکرد و خوانین برگسته آمدند ازانجا که مردم گجرات که از قدیم الایام با والد مخلوط و مربوط بودند بعضي ازان کمین نشستگان بر تدبیر او آگاه ساختند و صوبی ازین معنی گوش زد خوادین کرد به مقتضای وقت در ظاهر خودها را بآن آشنا نساخته قرار دادند که من بعد هر دو یکجا بخانهٔ او نیابد روب انند رام که پیوسته آمد و رفت داشت دریافت نموده از سر نو بنیاد رام نمودن صید رمیده و آوردن به [1] تله نهاد رینکوجی از دست برداشتن صید بدام افتاده دست ندامت بدست تاسف می سود تمهیدی دیگر بست و پیغام نمود که بغایر فراهم آمدن مردم که نه پاس آبروی خود است ظاهر بدنان را دست آویزی شده که هر روز صوتي تازه که موجب ملال و خدشهٔ خاطرها ست بر می آرند - * بیت *

بعذر تو نه توان رستن از عذاب خدای و لیک می نتوان از زبان مردم رست

داندیشهٔ اینکه مبادا از استماع این اراجیف و شهرت بی اصل خللی و رخنهٔ در بنیان مصادقت افتد و موجب نفرت و وحشت یگانگت گردد لهذا تمامی سپاه نو نگهداشت را بیرون رخصت می نمایم و در باطن بخیال این که راماجي با جمعي بیرون رفته بر هفت هست کروهی بلده اقامت گزینند و بخاطر جمع به نگاهداشت فصباتیان پرداخته گوش بر آواز باشد که هنگام طلب بلا توقف خود را رساند او را بیرون فرستاد و رینکوجي به صوابدید انند رام دو دفعه در بهدر آمده بالمسافهه مجدداً به مصقل زبان باعتقاد خود موریانهٔ سجنجل قلوب را ز دوده مصفا ساخته گفت که از تقاعد ور زیدن دید و باز دید که باعث

---

(۱) تله بفتح اول و ثانی غیر مشدد مطلق آنچه جانوران دران بقید در آیند و در هندی پهانده گویند ۱۲ - برهان *

ـست آویز سخن چنیان است در قواعد یک جهتی تزلزل نباید افکند و خانهٔ
مرا خانهٔ خود دانسته بدستور سابق از آمد و رفت مغور و از ملاقاتها مسرور
دارند و رخصت شده رفت و با خود قرار داد که این دفعه اگر فلک به کام دل نگردد
کید آنها به مقام ما افتد بی تامل مدام خویش حاصل نموده فارغ البال گردم
خوبی را که با و یک رو کردن و (۱) مجاهرت نمودن فوری صلاح نبود چون قرار
یافته بود که هر دو یکجا بخانه اش نباید رفت مفتخر خان به تنهائی سوار
گشته عازم خانهٔ او گردید و از زبانی جاسوسان خبر آمدن او را بوحدت شنیده
عذر ملاقات گفته فرستاد مفتخر خان از عرض راه برگشت و مکنون ضمیرش
اینکه فداءالدین خان و او هر دو یکجا خواهند آمد قضا را همدران اوان حاجی
ـم جماعه دار عرب که او نیز از جمله طلبگاران سمواتی نجم الدوله بود
حسب الاشاره رینکوجی از نزد شیر خان بابی بلطایار برصرفی و تلاش نوکری
با چهار صد عرب رسیده در بهرام پور فرود آمد فداءالدین خان آگاه گشته بر
رینکوجی بیغام نمود که او را از راه دروازهای متعلقهٔ خود رخصت در آمدن نداده
بدهد اما او منع پزیر نگشته از دروازهٔ جمال پور در آورده به حسب ظاهر در خانهٔ
شیر خان فرود آورد و در ضمن مورچال قایم ساخت و در جواب فداءالدین خان
عذری که بدتر از گناه باشد گفته فرستاده که چون متعلقان حاجی بکر در شهر
و پس از مدتی وارد گشته مچلکا گرفته‌ام که تقاضای طلب از شما نکنند بایشان
راه داده‌ام روزی چند بطرفی خواهد رفت اگر بر خلاف ظاهر شود به عنف
می توان دبیرون ساخت خاطر را جمع دارند هر چند که نزد بعضی از اصحاب
بینش و ارباب دانش آغاز صدور اطوار ناهنجار و تحکم و گرفت و گیر مردم
مصادره که بخود سری و خود رائی میکرد و چه از تحریر کسانیکه درین هنگامه
مذکور شده بودند و دریافت مدعاء او نموده زمانه سازی او را روباه بازی می
انگاشتند و صریحا به کرات و مرات که او نرد دغا می بازد و بخوانین از راه
خیر سگالی ظاهر می ساختند ازانجا که بچرب زبانی افسون انداز رام مسحور

(۱) مجاهرت باکسے دشمني آشکارا کردن ۱۲ *

گشته و نزد تدبیر شان در مردار خانه افتاده بود چندان اثری سوای نرفتن باتفاق
بطانهٔ او مترتب نمی گشت - * مصرع *

چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال

اننند رام در ظاهر قارع باب خیر خواهی و دل سوزی گشته شعبدهٔ تازه برپا کرده
در لباس دوستی به دشمنی پرداخت و در یک پرده دو نوا سرائیدن آغاز
نهاده به فداءالدین خان و مفتخر خان گفت که چون درین ایام بنابر رفع
تقاضای سپاه و اخراجات زر مطلوب است خوش حال چند سینه و بلیداس
مقدم نرپاد که در وقت نجم‌الدوله در جمیع امورات جزوی و کلی و باب دادن
کل خیر بیوره و مصادره مدخل کلی داشت در معرض بیان در آورد که اگر
بدست رینکوجی گیرانیده شوند آنچه به صیغهٔ مصادره از انها به عمل آید
بموجب قرار مستمره برادر بخشی قسمت شود بد نامی عاید حال رینکوجی
میگردد و باغهای سبز نموده خاصر نشان کرد که آنها حسن و قبح این کار را نه فهمیده
با او همداستان گشتند و او که در ضمن این عمل اقتدار و وا نمود غلبهٔ خود
اندیشیده بود هر دو را رینکوجی طلب داشته قید نموده محصلان غلاظ و شداد
بر گماشت و از هر یک صد روپیه بطریق محصلانه جبراً قسراً میگرفت و محمد
هادی خان که دران ایام در سر انجام مهام می پرداخت هر شب کسان
خود را فرستاده نیمه وجه محصلانه باز خواست می نمود تا آنکه رفته رفته
پردهٔ حیلت رینکوجی دریدن آغاز نهاد و (۱) بخیهٔ تزویرش بر روی کار افتادن
شروع گردید و خوانین را مظنه بدرجهٔ یقین پیوستن گرفت - اننند رام تفرس
این معنی نموده به چاره جوئی انسداد رخنهٔ عذر و درز دوزی چاک گریبان
مکر رینکوجی را او اخر روز در قلعه بهدر آورده خیمه شب بازی برپا کرده
با فداءالدین خان و مفتخر خان محفل خاص آراست و خلوت را از غیر
بپرداخت و تا یک پاس از شب گزشته ده شعبدهای گونا گون و انواع
تسویلات و عهد و پیمان موکد و موطد بایمان زور درمیان آورد و بدمیدن

---

(۱) بخیه بر روی کار افتادن کنایه از رسوائی است ۱۲ *

دمدمه عزایم عقداللسان چشم گوش و هوش را بست و حسب‌المدعای خویش رهنمون گشت و عول صفت کول زده بخانه اش رفت فداءالدین خان از ساده لوحی بالکل مطمئن خاطر گردیده آن گندم نمای جو فروش و آن دشمن بظاهر دوست را در پردهٔ ظلمانی شب سپیده فجر کاذب دمیدن صبح صادق انگاشته ازان غافل گشت که گفته اند - * نظم *

حذر کن زانچه دشمن گوید آن کن — که بر زانو زنی دست تغابن
گرت راهی نماید راست چون تیر — ازان برگرد و راه دست چپ گیر

الحاصل روز دیگر هنگامیکه شبرنگ عیار پیشه شب از مکر و حیلت خود را پرداخته در نهانخانه حجاب (۱) نطع شب روی را از بر کنده متواری گشت و یکه سوار صباح به عزم ره نوردی عرصه روزگار هودج زرین برناقهٔ فلک دسته رو براه آورد فداءالدین خان با جمعی از سپاه بر طرفی و تعالی بارادهٔ بقدر کهذبایست روانه شد و بدر خانهٔ صادق علی خان و سید نورالله که سرزده بود رسیده گفت که تا مراجعت در بهدر شب و روز پیش مفتخر خان بوده با خبر باشند آنها که معطل نشسته بودند هر کدامین با شاگرد پیشه و برادر و برادرزاده بنابر پاس حقوق نمک خوارگی رفته اقامت گرفتند ارباب بصیرت و اصحاب خبرت از ملاقات دوشینه و خلوت طولانی که دیگریرا اطلاع حاصل نه گشت و روانه شدن دفعی فداءالدین خان را در گرداب حیرت فرو رفته بمکیال مرینه و فیلس تمهید و تدبیر غفلت اندازی و خالی ساختن میدان را سنجیدند - القصه زمانیکه تیر تدبیر خویش را بهدف مرام رسیده دید بتازگی (۲) معاونت و (۳) مدالست را در پیش نموده دکان فریب و تزویر کشود و اجناس اقسام حیله وری و افمشه انواع دمدمه سازی منسوج و منقوش که برای چنین روز آماده و مهیا داشت بآمد و شد صبا و مسا در خلا و ملا تازه بتازه و رنگ برنگ

---

(۱) نطع جامهٔ چرمین که عیاران و دزدان پوشند ۱۲ *

(۲) معاونت روباه بازی کردن و حیلت کردن ۱۲ *

(۳) مدالست فریب دادن ۱۲ *

نزد مفتخر خان بجلوه در آورد و او را فریفتهٔ متاع خود ساخت و بنوعی مایل و راغب گردانید که به تعمیر خانهٔ او که نجم‌الدوله مسمار ساخته بود کار پردازان خود را امر فرمود رینکوجي بساط خدیعت و مکیدت گسترده گاهی دا قایم قلی خان و گاهی با بجیرام با ظهار اخلاص و یک جهتی اختلاط گرم جوشیها پرداخته به مواعید تعین مکان چون صحبت با خوانین موافق نیست سوی خود می کشید و بدین حیل رخ آفتاب را به گل اندودی و ماهتاب را به گریبه‌ردی که درین بین شیر خان بابی بموجب نوشته رینکوجي که امیدوار نیابت صوبه ساخته بود با جمعیت شایسته از جونه کده بر آمده در نواحي دولقه رسیده بانتظاري طلب ثاني توقف نموده دو قریه چوراسی کهنبایت را بتاخت در آورد رینکوجي را بجمیع جهات خاطر جمع گشت و جمعیت خوبی فراهم آمد و بنابر رفتن اکثر سپاه بحالی و بر طرفی که به همراهی خود فداء الدین خان با میدرابی تدبیر طلب به کهنبایت برده و درآن جاجنس ابریشم تجارت بیسنگان را به ضبط در آورده و در سکنهٔ آنجا بصیغهٔ بیوره و مصادره وجهی معین ساخته بدان امر اشتغال داشت فرصت را غنیمت شمرده کسان خود را اشاره نمود که در امکنه سر کوچها و راسته بعنوان مورچال فرود آیند و تدبیری اندیشید که چون بتازگی عهد و پیمان درمیان آمده و صفای قلوب حاصل گشته مفتخر خان و قایم قلی خان و محمد هادی خان را بدست آویز مشورت طلب داشته دستگیر سازد که بلا درد سر بی صدا و ندا کار صورت خواهد گرفت و فی‌الواقع درست دیده بود اما چون تقدیر با تدبیرش مساعدت نداشت پیشرفت نه شد - بالجمله بنابر تکلیف و خواهشمندی او که مکرر گشت پاس خاطر او را مقدم داشته او اخر روز غرهٔ شهر ربیع الثاني مفتخر خان و محمد هادي خان مستعد گشته به مکان قایم علي خان که مشرف بر ساحل جویبار سابر متي بود آمده به انتظاري کمر بستن او به تفرج دریا می پرداختند اتفاقاً فیلان را بآب دادن آورده بودند که سواران یکه تاز رینکوجي رسیده فیلبان را کشته یک زنجیر فیل را پیش انداخته بردند و مفتخر خان

و دیگران برای العین معاینه نمودند ظهور این امر موجب توقف در سواری شد و حقیقت عذر و مکیدت از حجاب شبهه بر آمده نتیجه کل کرد و آنچه در سینهٔ رینکوجی مستور بود بروز نمود و تا حال که این معنی روایت بود بالعیان منجر گردید در فکر محافظت خویش و سرانجام حراست قلعه بیش افتادند رینکوجی که پیوسته جاسوسان در بهدر داشت که از نقیر و قطمیر او خبر می رسانیدند همان دم حقیقت عزم آمدن و موقوف گردیدن از کوتلی فیل بدو رسانیدند و او ازین حرکت بی موقع نادم و پشیمان گشت که صید در دام آمده رمید و فی الفور فیل را واپس فرستاده گفت که کسان سجاول سنگه که داعیهٔ فساد در سر دارد از او این فعل ناشایسته به عمل آمده او را مورد عتاب و خطاب ساخته برطرف نمودم و بیرون می نمایم اصلا و قطعا غبار ملال را بپیرامون ببدن خیال نگذارند که من بر عهد و پیمان خود قائم هستم چون طشت تفضیح از بام افتاده بود فائدهٔ مترتب نه گشت رینکوجی نیز دانست که اکنون این درز رفو پذیر نیست و این زخم بخیه پذیر نه توقف . تامل درین کار در کار نیست - * مصرع *

که آفتها ست در تا خیر و طالب را زیان دارد

الحال که حریف با خبر گشت فرصت دم کشیدن و مجال سر خاریدن نباید داد در شب دوم سرب و باروت بمردم تقسیم نموده مقرر ساخت که هنگام طلوع صبح و نمایش پیکر نور بخش روز همین که دروازهٔ بهدر کشایند بی خبرانه یورش نموده درآیند و قریب دو پاس از شب رفته مخبر صحیح القول و متنخر حق را خبردار نمود و او به مستحفظان درون بهدر قدغن کرد که بی حصت دروازها را نکشایند و جمعی را که حاضر بودند بمحافظت ابواب تعین کرد نه آگاه - * بیت *

دم صبح کین قاتل بی دریغ ز مشرق بر آمد بکف طشت و تیغ

کسان رینکوجی بموجب قرار یورش آوردند و در میدان پیش روی قلعه در آمده سر چبوترهٔ کوتوالی ریختند حاجی مسعود کوتوال با همراهیان بمقابله و مدافعه

پرداخته نگزاشت که چبوترهٔ را تصرف نمایند آنها عمارت کاریز را قائم نموده بجنگ تفنگ با او و بر دروازهٔ بهدر دائرهٔ حرب را مشتعل ساختند - کسان رینکوجی دست به غارت دکاکین راسته بازار کشوده بابنوه سیری و دروازهٔ سلاح فروش جابجا در آمدند - و سجان سنگه با همراهیان خویش بخانهٔ سید عقیل خان متصل میدان بازار به پشت گرمی آنها مورچال کرده نشست و از هر دو طرف جنگ توپ و تفنگ در گرفت - اتفاقاً چندی از جزایر چیان که نجم الدوله از روی حزم و احتیاط اینچنین روز که اکثر با مرهته خانه جنگی روی میداد بر بام سه دروازه تعین نموده بود که شب و روز در انجا اقامت داشته باشند چون کسان رینکوجی ارادهٔ بام نمودند بجنگ پیش آمدند ازانجا که تمام میدان و عمارات و دکاکین پیش روی بهدر را گرفته بودند مشروط بایین که تا یکسو شدن هنگامه آنها بانداختن جزایر نپردازند و اینها نیز متعرض نگردند از یک دیگر خاطر جمع ساختند بالجمله رینکوجی سواران و پیادگان را بجهت ضبط دروب حصار شهر پناه و برداشتن مستحفظان آنجا تعین نمود و دروازهٔ اسلوریه و رایپور را بتصرف در آورد محمد عاقل جماعدار که بر طرف بود و جمعی دیگر از فرقهٔ سپاه که همدرد او با میدواری گرفتن طلب نشسته بودند شریک مفتخر خان گشته فراهم آمدند و باسط الله پسر محمد عاقل با همراهیان بر چار سوی راسته نکود آمده ایستاد که درین بین جمعی از سواران گجراتی که نزد رینکوجی نوکر شده بودند و وقت کار آمد از خانهای خویش مسلح شده بارادهٔ رسانیدن پیش او بدانجا رسید و باسط الله سر راه بر آنها گرفته نگزاشت که ازانجا قدم فراتر نهند و صادق علی خان و سید نور الله با چندی از قلعهٔ بهدر بر آمده بر دروازه سلاح فروش که کسان رینکوجی داشتند ریخته بدر ساخته خودها قایم گشتند و نظر علی خان با همراهیان بر چبوترهٔ نخاس به پشت گرمی حاجی مسعود کوتوال رسیده توپها را کشیده بمقابل بست و بتوپ اندازی آتش تنور حرب را افروخت محمد جعفر خلف محمد هاشم خان که به محافظت دروازه بهدر می پرداخت از شگاف در تیربندوقی بر

پیش رسیده عذر لنگی بهم رسانید درین وقت راماجي که سابق رینکوجي از راه حیله او را براي چندین روز بیرون فرستاده بود و او بموضع جبپور در هفت دیهی اقامت داشت از استماع در گرفتن آتش پیکار در بلده با فوج جلو ریز خود را رسانید و میر محمد زمان جماعه دار که او نیز داخل سر طرفی ها بود سر راه سرای خیاطان را گرفته نمي گزاشت که احدی مخالف ازان سو بگذرد ازانجا که مشیت ایزدی بنوع دیگر پیوسته بود بمضمون اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه درین وقت محمد شهباز رو هیله با دو صد سوار از افاغنه که سابق دست از نوکری نجم الدوله کشیده چندی در سوربهه و اندر گردانیده دریغوقت حسب الطلب رینکوجی در بهرام پور آمد و بنابر زیاده و کمی علوفه نوکری او صورت نه بست و رینکوجی تصور باطل انکه جمعیت بسیار فراهم امده و اکثر دروب حصار بلده در تصرف است و مفتخر خان داشر ذمهٔ قلیل در قلعهٔ ارک است تا چند قلعه گیر خواهد ماند اغماض نمود نه همین خیال محال شیر خان را که بدهولقه رسیده و انتظاری طلب ثاني داشت بصوابدید انند رام که اکنون در بدست آمدن چه باقي مانده که بیگانه را سهیم و شریک باید ساخت لهذا منع نوشت بالجمله مفتخر خان از رسیدن محمد شهباز خان و صورت نه بستن نوکري او آگاه گشته ابراهیم نام روهیله را که نزدش نوکر بود نزد او فرستاده بقسمي که او راضی گشت نوکر ساخت و عجالةً هزار روپیه نقد داده قرار گرفت که فردا پگاهی چون دروب این ضلع بلده بتصرف رینکوجی رفته از دروازهٔ دریا پور که دست مخالف ازان کوتاه است در آید و او بدان موجب عمل نموده گرم و گیرا از گرد راه رسیده مورچال بثوه سیریرا که داشته در مورچال عمارت کاریز مانند بلاي ناگهاني و قضاي آسماني ریخت جمعي را کشته و خسته دریغوقت جزایر چیان بام سه دروازه فرصت یافته بانداختن جزایر دست را کشادند و میدان پیش رو را از خس و خاشاک مخالف پاک رفتند - و محمد شهباز عمارت کاریز را بدست آورده قایم گشت - کسان رینکوجي مدرسهٔ سیف خان و دروازهٔ خارو و خانهٔ سید عقیل خان را گرفته از

پشت جدور و حیطان بامگذدن توپ و تفنگ پرداختند - شیر خان بابی که جواب بر خلاف مدعا از ریفکوجي یافت قطع امید از و نموده به سلسله جنبانی طرف ثانی پرداخته محمد فرید کرانی معتمد خود را نزد معتخر خان فرستاد که اگر قرار مدد خرچ سپاه معین شود درین وقت آمده شریک شوم - چون معتخر خان از روز بد و این سانحه مسرعي به طلب فداءالدین خان فرستاده بود و او شباشب عازم این صوب گشته جواب داد که درین وقت شریک کار بادشاهي شدن موجب نتائج نیک است باید آمد و قرار داد اخراجات هرگاه بر سند بصوابدید فداءالدین خان که بر آمده و مبرسد بالمشافهه منفصل خواهد یافت شیر خان با جمعیت قریب چهار صد کس از سوار و پیاده از دوازده هفتم آن ماه بموضع اکوچرب آن طرف دریاي سابر فرود آمد - صبح روز دیگر که نطعي پوش زرین کلاه باهنگ مملکت نیم روز توسن شتاب روي بر انگیخت فداءالدین خان با فوج متعینه بندر کهنبایت و آقا محمد حسین نائب فوجداري پتلاد مسارعت را از برق و باد استعاره نموده در رسید و تدبیر آوردن شیر خان در پیش گشت نظر بر سابقه روابط دیرینه والد راقم حروف را تکلیف نمود که رفته بیارد و قایم قلی خان را همراه کرد احقر که حاضر بود به مقتضای وقت مجوز تصدیع ایشان نشده باتفاق قایم قلی خان رفت و شیر خان را دید قایم قلیخان باظهار اشتیاق و انتظار خوانین پرداخت ازانجا که او از در آمدن بلده بنابر بعضی امور درنگی داشت اشاره براقم نموده به پیشگاه خود گفت که اگر ایشان متکفل شوند مضایقه نیست درین بین والد راقم را که فداءالدین خان بار دیگر بجد و باعث شده فرستاده بود رسیدند چون آب آمد تیمم برخاست و شیر خان بلا و نعم لب نگشوده سوار گردید راقم پیشتر ازو که از دروازهٔ خانپور مي آمد از دریچهٔ باغ به قلعه در آمده باخبر نمود ازانجا که ریفکوجی از رسیدن فداءالدین خان و آمدن شیر خان بطرف ثانی و درین دوسه روز جنگ که پیشرفت کار بنظر نیامد و خیر سگالیهاي انقد رام نتیجه بالعکس بخشید در فکر مآل کار افتاد و از گران خواب غفلت بیدار گشته چشم

عاقبت بینی کشود (۱) لاشهٔ تدبیرش را از هم پاشیده دید و اوضاع اندیشه را مختل و پراگنده یافت بالضرورة (۲) نندی ازان به کار پردازان دکهنی که تا غایت حال در پیش انند رام رنگی نداشتند ظاهر نموده چارهٔ جو گشت کشناجی نراین زادهٔ بهاسکر که بعد از کشته شدن او بامر وکالت و آمد و رفت ... پرداخت بوساطت نجبرام از راه ریگ جویبار ساید در بهدر آمد که باصلاح ذات البین کوشیده رفع هنگامه نماید و رسیدن او و رام فریب بیکدیگر بوده و با فداءالدین خان ملاقات نکرده انتظاری خلوت داشت که درین بین شد خان اسد و در مکان بودن قایم قلی خان ... محفل کنکاش و تد بیر انعقاد ... و عهد و پیمان موکد بایمان ... ... خان درمیان آمد درین ... خبر آمد که کسان رینکوجی پیش قد ... نموده دروازهٔ مارنگ پور را گرفته و به چبوترهٔ کدر کهاریه را مورچال قایم مي نمایند فداءالدین خان آقا محمد حسین را با فوج مامور ساخت که بر آنها شتافته برآرد چون کشناجي که با رام ربط داشت و فریب دو پاس در انتظاری فرصت مانده پیغام نمود که گر اتفاق ملاقات با فداءالدین خان در خلوت رو دهد بعضي مراتب که موجب رفع فساد است گفته شود - احقر بعد اظهار در محل غیر از اغیار او را طلب داشته ملاقي ساخت و او زبان به عذر خواهي کشود که هرگز رینکوجی را خیال باطل در دل و سودای این کار در سر نبوده انند رام مانند ابلیس بوسوسه و اغواي او پرداخته از راه برده بود اکنون از کردهٔ خویش نادم ... پشیمان ... بهر نوع که مرکوز خاطر و اطمینان حاصل شود عهد و پیمان را به تجدید درمیان آورده روانهٔ پورسد مي شود و آشتی به همه حال بهتر از جنگ است هرچند او مبالغه و فروتنی (۳) دندان سفید کرده بیشتر گفت کمتر شنید

---

(۱) لاشهٔ بر وزن ماشه آدم و اسپ و خر لاغر و بیرزور و مردهٔ جمیع حیوانات هم گفته اند ۱۲ برهان *

(۲) نند باول مفتوح چیز اندک و بعضی گدرندگی ۱۲ *

(۳) دندان سفید کردن کنایه از عاجزی و فروتنی نمودن است ۱۲ برهان *

چون تقدیر آسمانی بنوع دیگر پیوسته بود در جواب گفت   * مصرع *

عهد کردم که دگر عهد تو باور نه کنم

و بر خاست - و کشفاچی قرین یاس از راهی که آمده بوده برگشت بالجمله آقا محمد حسین که قریب سه ساعت بروز مانده سوار گشته رو به صوب کهارده نهاد عوام الناس تماشا بین از هر کوچه و محله قریب هزار کس به دنبال سر آمده روان گشتند هنگام چراغ شام نزدیک بچبوتره کدر کهارید رسیدند - * نظم *

شبا نگاه لین مهر فرخنده چهر   فرو شد به گرداب نیلی سپهر

حروش یلان نبرد آزمای   ز سر هوش می برد و قوت ز پای

تزلزل بجان مخالف فتاد   گریزان خس و خار از تند باد

مورچالداران آنجا کثرت عظیم و شور و غوغای جسیم را دیده و شنیده تشخیص و امتیاز سپاهی و تماشائیان نکرده آب ندیده موزه کشیدند و فرار را بر قرار گزیدند - حامیان بیضهٔ اسلام بهمان گرمی و های و هوی باشنه کوب به تعاقب پرداختند - پاسی مستحفظان دروازهٔ سارنگپور نیز بر جاماند بفراریان چبوتره پیوستند و باستماع خبر غلبه جمع کثیر از سپاهی و اجامره ورجاله شهر به توقع دست برد و عنوان تماشا رسیده ملحق گشتند و رو بدروازه راس پور و اسلوریه نهادند ازانجا که پردهٔ ظلمانی شب جهان را تیره و تار ساخت مخالفان از سایهٔ خویش هراسان گشته و آشنا و بیگانه را نشناخته بی جنگ و درنگ بدر رفتند و بی ممانعت اهل اسلام به دروازهٔ جمال پور پیوستند و از جانب میدان بازار پیش روی قلعه بر خانه سید عقیل خان و دروازهٔ خارو به توپ اندازی نائرهٔ حرب را مشتعل ساختند - سجان سنگه هرارى و دیگران از اطلاع رسیدن فوج بدروازهٔ جمال پور که قریب بمکان رینکوجی بود پاي ثبات و قرار شان در لغزش در آمد روی اقبال را بادبار مبدل ساخته رفتند و کسان خوانین تعاقب کنان تا خانه التفات خان رسیدند و از هر دو سو غلبه نموده کار به محاصرهٔ رینکوجی انجامید و اکثر خانهاي منسوبان او که دران نواح بود به غارت رفت و قریب به صبح بعضی از دکهنیان که فرصت یافتند آنچه توانستند گرفته از دروازهٔ خان جهان مشرف جویبار

ساحر منی بر آمده بدر زدند درین بین - * بیت *

شبی را که روزش نبوده پدید به یکبار صبح سعـادت دمیـد

و جهان از پرتو شعاع پرچم زر تاری شاه کشور نهاری مجلی و محلی گشت خوش حال چند سیٹهه و بلیداس مقدم که در قید رینکوجي بودند درین وقت که او بحال خویش در مانده بود فرصت را غنیمت شمرده بر آمدند و فداءالدین خان با شیر خان نزدیک دیوار خانه محمد بیگ خان که بخانهٔ رستم علی خان که رینکوجي بود اتصال داشت و بدست کسان او مانده از پناه جدور بانداختن تفنگ مي پرداختند رسیده امر به شگافتن دیوار و یورش نمود و جا بجا رخنه افگنده باندرون در آمدند - رینکوجی در خانهٔ رستم علي خان محصور گشته بجنگ تیر و تفنگ در پیوست ازانجا که مرزا لهر اسپ خان بامبر اسمعیل پسرش بنادر ناخوشی نجم‌الدوله در پناه او بسر مي برد و او به مراعات و خبر گیری می پرداخت و در رفاقت بود - رینکوجی چون عرصه را بر خود تنگ دید بنادر گفت و شنید پیام مصالحه بیرون فرستاد - مدارالدین خان او را رخصت انصراف نداده نزد خود نگاهداشت - الحاصل دو ضرب توپ را از طرف دریاي ساحر بمقابل خانه اش بسته درلزل در بنیان استقامت محصوران افگندند - رینکوجي با همراهیان بر سر دروازه و بامش که بیک کنار بود کناره گیر شده بجنگ در پیوست - * نظم *

بلا چون در آید ز دیوار و بام به دروازه بستن چه سود اهتمام

فرود آمد از آسمان چون گزند چه حاصل که دیوار باشد بلند

. اجا مره و او باش از دیوار و بام سرا بالا آمدند - * نظم *

ز هر گوشه چندی ز چابک روان بدیـوار آن خـانه بـالا دوان

گـرفتند پـی کا و دیوار و در باین دست مَتّه بـآن یک تبر

یکی کرده از رخنه دیوار پست زده در گـریبان آنرخنه دست

دو پنجه یکی در هم انـداخته و زان پـایهٔ نردبـان سـاخته

چو کار بدین جا انجامید والد راقم از راه دور اندیشی و عاقبت بینی که

مرد گرم و سرد روزگار چشیده و بقول آنکه آنچه پیر در خشت پخته می بیند جوان را در آئینه معاینه نمی شود احقر را خوانده فداء الدین خان را پیغام داد که اکنون صلاح کار دران است که با رینکوجی از در مصالحه در آمده بنوعی که خاطر به همه ابواب جمع کرده عهد و پیمان گرفته او را ممنون و مرهون احسان خود سازند - * نظم *

به من نکوئی کن ای نیک کیش   که آخر نکوئی کند کار خویش
چو عاجز شود خصم پیش کسی   به از انتقـــام است عفوش بسی
چو دشمن شود زیر پـای تو پست   به شکـــرانهٔ آن بگیـــریش دست

و از خدمت عاقبت خصومت با داماجی که اختر بخت مرهته گر اوج است و ازان عهده بر آئی متصور نیست باید اندیشید که این عداوت و مجاهدت یکجا سوایت میکند و زیاده برین مجوز خرابی و اهلاک او و برباد دادن خانه اش بتاراج غارت گران نیا شد که آن ها می برند و [1] رنج بد نامی حاصل می شود - * بیت *

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر خـــواه ملال

مسود او راق حسب الامر ایشان در عین هنگامه خود را رسانیده به تبلیغ رسالت پرداخت که ماعلی الرسول الا البلاغ چون مقدر نبود بخاطرش نرسید بالجمله فداء الدین خان انقد راه مابهٔ فساد را به گمان اینکه نگریزد از رینکوجی طلب داشت و او مروت را کار فرموده جواب داد که کسته شد اما پندتان دکهنی که از دل برداشتند گرفته سپردند و فداء الدین خان دستش را بر کتفش چنبر ساخته به خدمت و اهانت تمام کشان کشان در بهدر فرستاد - * قطعه *

زمانه چو باد است و باد از نخست   دهـــاب از رخ گل بعـــزت کنـــد
پـــس از هفتهٔ همـــدران انجمـــن   تنش را بخـــاک مذلت کنـــد

انجام کار رینکوجی بران قرار یافت که حوالهٔ شیر خان باشد و او ضامن بهر

---

(۱) رنج بمعنی سوداست ۱۲ *

خود نوشته بدهد که قلعه بیرم کانم و نورسد دسان او خالی نموده سپارند -
رینکوجی به مقتضای وقت که احد مرة و او باشی از چهار طرف در آمده دست
به تاراج کشوده اند مبادا کشته یا دستگیر شود آنچه گفتند شنیده از شیر خان
نوشانیده داد و او رینکوجی را با قبائل و پندتان . بار کنان بخانهٔ خویش
برد - کشفا جی با متعلقان خود از راه اخلاص که داشت بخانهٔ راقم
که قرب جوار با مسکن شیر خان است آمده سکونت گرفت و خانهٔ
رنکوجی و منسوبانش را کسان حواشی و عوام الناس خران یغما ساخته بردند
سنجان سنگه هرای که بداه به شیر خان آورده به دها نیدن عمص طلب بود
نجم الدوله او را مرخص ساخت و آتش هنگامه فرو نشستن گرفت
علاءالدین خان هم از استقلال و استعداد بده محالات داده برگنهٔ حویلی حصهٔ
بهته به ضبط در آورده به محمد هادی خان سپرد و فوجداری کرد و نابم
منیخان داده یوسف را از تعیر حاجی مسعود بدستور سابق کوتوال ساخت میرزا
بر اسپ خان را به تعلقه سوانح نویسی بحال فرموده و بلا شرکت غیر بامر
حکومت و تمشیت نظامت پرداخته اما محمد حسن را بفوجداری پنڈد
رخصت نمود و چهار صد روپیه روز مرة همراهیان شیر خان مقرر ساخت و روزی
چند رسید همدران ایام عطیات بارگاه والا که قبل ازین برای نجم الدوله مصحوب
زین العابدین خان گرز بردار مرحمت شده بود چون باودیپور رسید خبر انتقال
نجم الدوله را شنیده متوقف گشته حقیقت را بحکیم الممالک نوشت بعد
عرض قدسی حکم شد که به مفتخر خان پسرش برساند او ازانجا راهی گشته
بیرون بلده رسید مفتخر خان اطلاع یافته بدست و دوم آن ماه باتفاق علاءالدین
خان و شیر خان و اعیان بآراستگی تمام بعزم استقبال شتافته رو به درگاه گیتی پناه
موافق ضابطه آداب بجا آورده گرفت و شادیانه نوازان داخل بلده گشته اند
آنچه که حوالهٔ نجیدام شده بود قریب پنجاه هزار روپیه از نقد و جنس که در مدت
نشو آمد خود با نجم الدوله از ممر رشوت فراهم آورده بود به تهدید و زجر
تو دنیم از او به عمل در آمد ازانجا که مفتخر خان شیر خان را که جانب داری

فداءالدین خان مرعی میداشت و فیما بین شجر مخالفت که از پیشتر در ضمیر ریشه دوانیده بود بر خلاف خود تصور نموده بخیال امر موهوم بالعل داس و کیل جوان مرد خان نظر بر آنکه او چون مرهون احسان و عواطف نجم الدوله است جانب داري او را و مراعات او را منظور و ملحوظ داشته ندانچه استقامت و استقرار حکومتش باشد ممدومعاون خواهد بود و ندانست - * مصرع *

کریار جفا به که از اغیار حمایت

منخفي بارسال رسل و رسائل پرداخت و قرار یافت که یک زنجیر فیل و اسپ تواضعانی که با شیر خان به عمل آمده بود بمیان آمد - * بیت *

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینهٔ تصور ماست

و او با زور آور خان برادر و قبایل باظهار فاتحه و تعزیهٔ نجم الدوله از بتّی راهی گشته بیست و ششم شهر ربیع الثاني بلده در آمد و باخوانین ملاقات نموده بخانهٔ شیخ الاسلام خان نزول کرد و بموجب قرار غرهٔ جمادي الاولی او را به ضیافت موعود ساختند و تواضعات و عقد عهد و میثاق با خوانین از طرفین برداشتن قرآن پیمان را موکد و موطد گردانیدند - * بیت *

از عهدهٔ عهد اگر برون آیدمرد از هرچه گمان بری فزون آید مرد

و هنگام رخصت پارچه پوشیدنی و یک زنجیرفیل ماده و یک راس اسپ به جوان مردخان و پارچه پوشیدنی و یک سراسپ به برادرش تواضع به عمل آمد - همدران ایام عبد الحسین خان که سابق به سونگده رفته و با داماجي ملحق گشته و در جنگ بابو نایک شریک شده بود چون بعد ازان داماجی بصوب ستاره گدهه روانه شد او برگسته کهنبایت آمد و روزی چند در آنجا بوده درینولا به احمد آباد بنابر فاتحه نزد مفتخر خان رسید همدران اوان سید راجو صاحب سجادهٔ حضرت قطب العالم قدس سره راقع موضع بتّوه از سرای فانی ... دار باقی انتقال نمود *

بر آمدن فداءالدین خان به عزم تشخیص پرگنات وگرفتن پشکش در باغ شاهي و رفتن رینکوجي در پردهٔ خفا ببورسد و روانه شدن شیر خان ببارهٔ سینور و سرانحات دیگر

چون میمابین فداء الدین خان و مفتخر خان و جوان مرد خان عهد و پیمان مؤکد بآیمان بمیان آمد دوم شهر جمادی الاولی فداءالدین خان به عزم تشخیص پرگنات وگرفتن پشکش و بندوبست زمینداران و کولیان که هنگام ارتفاع غلات و حصاد مزروعات رسید و میدان را از خلل اغیار خالی و بیخار دیده گفت - * بیت *

جهان گشت گیتی که ما خواستیم
خـــدایـــا تـــو از چشم بد دور دار

* رباعی *

تا گردش گردون فلک گردان است بس عاقل پرهیز که سرگردان است
تو عزم مکـــن ز شـــادی که داری در هر شادی هزار غم پنهان اســـت

ساعت را از مغتنمات وقت و یاوری بخت دانسته به باغ شاهی فرود آمد و دفاتر سرانجام توپ خانه و بر آمد سپاه چندی توقف ورزید شیر خان مکرر در باب رینکوجي گفت که چه باید کرد جواب شافی حاصل نه گشت رینکوجي از استماع این معنی از انجا که جوان مرد خان از وفت نجم الدوله از و گرانی خاطر مضمر داشت در بحر اندیشه مآل کارخویش در گرداب تدبیر افتاده چاره جو گردید و تصور آنکه بر شیر خان هم چه اعتماد شاید بمراعات جوان مرد خان ... عمش با فداءالدین خان دست یکی شده امری را اندیشند که در معرض هلاک افتد بیش از بیش خوفناک گشت - هر چند به نظر[1] تعمق و[2] تنوق

---

(۱) تعمق در شدن در چیزي ۱۲ *

(۲) تنوق نیک نگریستن در کاری ۱۲ *

دگربست ابواب مفر و(۱) مناص را مغلق یافت با لضروره دست ضراعت و استکانت بدامن زوجهٔ شیر خان که صبیهٔ سردار محمد خان عوزنی بود زد که مکر او مردانه در استخلاصش قدم گزارد و به تطمیع حال و مواعید استقبال و بگردن افگندن قلادهٔ امتنان و احسان پرداخت و آن مخدّره بزیرا گشته انگشت قبول بر دیده نهاد و به تدبیر این کار در آمد قضا را دران ایام عرس بابا علی شیر قدس سره که در موضع سر کیچ آسوده اند اتفاق افتاد و اهل گجرات از باله اعتقاد از زن و مرد بعزم زیارت ، فاتحه روز عرس بدانجا شتافته بسیاری بیتوتت می نمایند آن مستور بدست آویز رفتن آنجا ریگوجی را در حجاب رتهه زنانه با خود بیرون برد و از آنجا بیش راهی کرد و معالمش را در محلی که غیرش را اطلاع نباشد پنهان ساخت و نوعی این عمل نمود که شوهرش واحدی بدان راه نبرد و مصداق ان کید کن عظیم جلوهٔ ظهور نمود - * ابیات *

ز کید زن دل مردان دو نیم است زنان را کید هائی بس عظیم است
عزیزان را کند کید زنان خوار نه کید زن بود دانا گرفتار
ز مکر زن کسی عاجز مبادا زن مکاره هرگز خود مبادا

روز دوم که دوازدهم آن ماه بود این راز سر بسته کشوده گشت و شیر خان و دیگران آگاه شدند قضا را در همان روز فداء الدین خان در باغ ضیافت جوان مرد خان داشت و از شیر خان نیز وعده گرفته بود اما او بنابر تفحص و تجسس چگونگی رفتن ریگوجی و از ممر خجالت از غفلت خویش متقاعد نشته متردد خاطر بود بر وقت وعده نیامد و آخر روز با جمعیت همراهی آمده ظاهر ساخت و خدا را بگواه میگرفت که از رفتنش مخبر نبودم و به گفت شنید بعضی تفریعات برای بدست آوردن قبائل ریگوجی بخانه آمد فداء الدین خان نیز فریب یکپاس از شب گذشته در بهدر آمده بوساطت جوان مرد خان پیامهای خشونت آمیز داده گفت که البته قبائل ریگوجی باید سپرد او هر چند بیشتر جست کمتر یافت فداء الدین خان بدمان ... از

---

(۱) مناص گریز گاه ۱۲ *

' پنهان ساخته اند یوسف کوتوال را با فوج مقرر نمود که تمام شب کوچه بندی نموده محلهٔ او را پاس دارد و تا بامدادی که زاغ شب تاریک چهره را نموده جرهٔ باز مهر پریدن گیرد . شعشعهٔ روز جهان افروز عرصهٔ روزگار را محیط گردید دور خانه و محله شیر خان کوچه بندی نموده قائم کردند که شاید از کم شدها نشانی یابند و به مکان شان پی برند شیر خان تمام شب در اندیشه که شخص مقام به چشمش آشنائی نمی گرفت و از(۱) نلواسه پهلویش از بساط استراحت کناره داشت بنابر حفظ ابرو مردم خود را مستعد ساخته شب زنده داری نمود نزدیک بود که آتش جنگ در گرفته خسک و در را باهم سوزد والد راقم که بندی فداء الدین خان رفته و احمر در خانهٔ که در یک محله واقع است آگاه شده ازین سانحه والد را اطلاع داد و ایشان فداء الدین خان را ازین حرکت ... مانع آمدند و به تصدیق قول شیر خان پرداختند که می الواقع ازین واقعه اورا خبری نبوده و محمد هادی خان همراه خود گونه برای استمالت ... شر نزد شیر خان آمدند و جماعة که کوچه بندی نموده بودند برداشتند ... دست شیر خان را گرفته بخانهٔ خویش آوردند و این فتنه فرو نشست و شیر خان تا شام متوقف بوده بخانهٔ خود رفت اما مقرر گشت که بندقان ریلکوچی ... سپارد و بار گیران و سپاه پیشهٔ او را از شهر بیرون نماید چنانچه قریب شصت نفر بندقان را کسان فداء الدین خان گرفته در خانه سید ... خان بار ... و بار گیران را بیرون کردند و از بندقان نیز راماچی و کسناچی را با ... هر کس که معتبر بودند در بهدر طلب داشته قید نموده دیگران را از شهر ... برساختند بحسب اتفاق قریب بیست کس از دکور و اناث دکهنی منسوبان ... کسناجی در خانهٔ راقم بودند کسان فداء الدین خان که برای بردن آنها آمدند ... ممانعت که راقم متکفل شد وا گرشتند و زوجهٔ شیر خان زنان ریلکوچی ... و ... به تبدیل لباس بر آورده به نوبت فرستاد و شیر خان قریب ده روز در خوف و رجا در حجاب تسویر گرائیده صلاح بودن را ندیده بهانهٔ شکار نموده

---

(۱) نلواسه بر وزن چلپاسه و نلوسه بر وزن وسوسه اضطراب و بی قراری و بی آرامی *

بصوب باره سیفور بدر زد و متعاقب او حلیله اش باجازت فداءالدین خان با چند منزل رتهه و پالکی رینکوجی بر آمد - گویند که مبلغها ظروف طلا و نقره و اسباب دیگر از آن از که بطریق حق الاعانت داده با خود متصرف گشته در تحتش ماند و العهدة علی الراوی - رینکوجی که از موضع سر کهیچ چون مرغی که از تنگنای قفس رهائی یابد بیا وری بال بخاتش پرداز نموده یک راست خود را با شبانهٔ دورسد رسانید و مکتوبی بنام فداء الدین خان و مفتخر خان و بعضی اعیان مشتمل بر این که کوک را نقد و جنس خانه به غارت برده اند و این همه از آن دامه جی است باز خواست آنرا بر ذمهٔ خودش دانند و فراهم آورند اما از خوانین جواب نرفت بالجمله تا مقدور به ضرب و شتم و شکنجه و شلاق از اندرام بد سر انجام که ماده و مصدر این مفسده بود انچه بعمل آمد گرفته بنابر عبرت و با داش کردار نا هنجارش چار ضرب بریش و بروتش زده گوش و بینی را بکز لک سیاست از صفحهٔ رویش حک ساخته خر سوارش کردند - * مصرعه *

وان گنده را این عقوبت همچنان بسیار نیست

و بکوچه و محلات شهر تشهیر نموده در پیش چبوترهٔ کوتوالی شکمش را پاره ساختند و از فتنه انگیزیش رستند - * نظم *

جرا ناسزا گوی را ناسزا ست ز کس هرچه آید همانش سزا است
به بد طینتان نیک خوئی مکن با فعی و عقرب نکوئی مکن
به عبرت مکاسی ز رویش سترد دران انجمن آبرویش ببرد
میان در کس آتش افروختن نه عقل ست خود درمیان سوختن
پس از پرسش جرم دیرینه اش بکشتند و رستند از کینه اش

یازدهم شهر جمادی الثانی فداءالدین خان باتفاق جوان مرد خان خان را جهت تمشیت مهام بلده گزاشته به عزم تشخیص و تحصیل ... و کروتی پیشکش بصوب برگنه سهیل بر آمده قریب یکماه بدان امر اشتغال ... که خبر وصول کهاند یراو برادر داماجی و عبور نمودن دریای مهندری و ... گشتن رینکوجی را شنیده معاودت نموده بر تالاب کانکریه واقعه سواد بلده ...

آگهی یافت که کهاندیراو و رینکوجی بمحاصرهٔ قلعه یتلاد پرداخته و جنگ توپ و تفنگ در گرفته است بموجب درخواست آقا محمد حسین فوجدار آنجا بد و دفعه سرب و باروت مصحوب کهاران بدانجا فرستاد و بلیداس معتمد را بعابر گفت و شنید امر مصالحه و شکوه و شکایت رینکوجی نزد کهاندیراو رخصت فرمود و مبلغی به صیغه بهوره و مصادره بر تجارت پیشگان بلده مزبور بهر تنخواه سپاه کرد ازانجا که دولت‌الدین خان مرد آرام طلب بود تدبیر پدید آنجا مش روی بهبود نداشت بخاطرش خطور نمود . * بیت *

بسا دولت که آید بر گذرگاه   چو صاحب آگه نباشد گم کند راه

گفت و شنید نیابت صوبه با جوان مرد خان به پدش کرد . بجدوام پیسکار با بعیت سدگه مدار کاروبار بدل بمیان آورد - خلاصهٔ مدعا آمده محالات باده پرگنهٔ حویلی را در وجه مصارف خوانین وا گذاشته طلب سپاه از سایر الحوق و تشخیص و تحصیل پرگنات و پیسکش و موج کسی را بر ذمهٔ خود گرفته مختار گردید - * بیت *

بدست تو شاید عنان را سپرد

همت پای مردی ست وهم دست برد

غافل ازین که در مکمن غیبی چه مستور است روزی چند به تعویق دیر مهلت بسر آمد - * قطعه *

همی خواست تا کند ضربی   نیکنش مکفت و مجال نشود

فی الامر انچه خواست نکرد   بر طریقی که در خیال به بود

... خبر صوبه داری عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم شهرت یافت - ازانجا که دو ... دارالخلافت فروغی از صدق نداشت از جمله اراجیف تصور ... و چاهی ازین نه گذشته بود که دو نفر ملازم مقبول عالم با مکتوب او ... حسب الحکم تقرر صوبه نزد جوان مرد خان فرستاده بود رسیدند و در بیرون ... حزم ، احتیاط متوقف گشته جوان مرد خان را از آمدن خودها اعلام دادند *

رسیدن نوشته عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم در باب نیابت صوبه با نقل حسب الحکم والا بمهر قاضی جنیر مشتمل بر تقرر صوبهٔ گجرات نزد جوان مرد خان بابی و هنگامه نمودن سپاه و نشانیدن فداء الدین خان مفتخر خان و قایم قلی خان را جهت طلب خودها و تصرف نمودن جوان مرد خان صوبه را

عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم که از جانب آصف جاه به قلعه داری قلعهٔ جنیر قیام داشت از دریافت خبر ارتحال نجم‌الدوله و اختلال اوضاع این دیار بمهیدی نموده نقل حسب الحکم بمهر وزیرالممالک اعتماد الدوله بمهر قاضی جنیر مرتب ساخته و نیابت صوبه را بنام جوان مرد خان تجویز نموده نوشت و مصحوب دو نفر ملازم خویش فرستاد و او آنها را بعد در آوردن بلده و اطلاع بر مضمون مرقومه بنابر مصلحت و تقاضای وقت چندی در یکی از خانهایش باز داشته از در آمد و بر آمد و در خورد مردم منع فرمود و بتدبیر و گنگاش دخل با خیر اندیشان پرداخته و برای فراهم آمدن جمعی شهرت داد که زمیندار کهج با رساله سوار و پیاده به معاونت خود خوانده بدین دست آویز جهت نگاهداشت مردم را خبر نموده و باظهار نرسیدن مدد خرج معین از سرکار فداءالدین خان در شهر آمده تقاعد ورزید اما رسیدن فرستاده های مقبول عالم در افواه جمهور والسنهٔ عوام افتاد ازانجا که عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا از دادن بیوره

و مصادرات متنوعه به ستوه آمده بودند .

* رباعی *

شنـــم مکن که بدیـــن کشته زار زود زوال
بداس دهر همـــان بدروی که می کاری
دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
کای جان نازنیـــن بجـــز از کشته ند روی

همدکار و نکوار آن محاول پرداخته در نمات عیر مکرر سرائیدن اغاز نهادند تا انکه قال قال زین نغمه نوائی و ازان سرود صدائی گوش زد فداءالدین خان و مفتخر خان گشت و از نقاعد ورزیدن جوان مرد خان شبهه ناک گسته معتمد خان بخانه اش امده او را نزد فداءالدین خان که در نکمة باغ فرود امده بود برد چون عذر درسیدن وجه مدد خرچ درمیان آورد مبلغی از نزد محمد هادی خان دهانید و او بظاهر بهانه تا ایصال آن رخصت شده باز به شهر در آمد و از گفتار بعضی که نقل حسب الحکم و نوشتهٔ مقبول عالم را رای العین معاینه کرده بودند و تقریر علی رؤس الا شهاد که به شدّ و مد آب داده مردم میگفتند و بهانه جوئی جوان مرد خان را دیده فداءالدین خان بنابر التزام و تشخیص صدق و کذب این معنی جریده داخل بهدر گشت مسود اوراق را نظر بر ارتباط قدیم وهم محلتی خیال استکشاف این امر مبهم و استعلام راست و دروغ گفتار مردم در سر افتاد صبح روز یکشنبه شهر شعبان المعظم سال هزار و صد و پنجاه و شش بعنوان دیدن رفته ملاقی گشت و تقریب نمود و او نقل را با نوشتهٔ مقبول عالم ظاهر ساخت - راقم از راه یگانگت باظهار اینکه نوشتجات را به نظر والد رساند و باز فرستد گرفته با خود آورده نمود و از راه خلوص اتحاد نبجهت را به فداءالدین خان اعلام کرد و او گویا که منتظر و مشتاق بوده بلا توقف بآمدن و آوردن اشاره فرمود فورت به نصف النهاری رفته ظاهر ساخت که نوشته و نقل را به بهانهٔ نمودن والد آورده است اگر او را گفت و شنید مد نظر بوده باشد مصحوب کسان خود خواهد فرستاد و نیز آگاه ساخت که از مضمون نقل حکم صریحاً ساخته و جعلش پیدا و هویدا است که به ضابطهٔ مستمرهٔ درگاه والا ثبت

رسیدن نوشته عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم در باب نیابت صوبه با نقل حسب الحکم والا بمهر قاضي جنیر مشتمل بر تقرر صوبهٔ گجرات نزد جوان مرد خان بابی و هنگامه نمودن سپاه و نشانیدن فداء الدین خان مفتخر خان و قایم قلی خان را جهت طلب خودها و تصرف نمودن جوان مرد خان صوبه را

عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم که از جانب آصف جاه به قلعه داری قلعهٔ جنیر قیام داشت از دریافت خبر ارتحال نجم الدوله و اختلال اوضاع این دیار تمهیدی نموده نقل حسب الحکم بمهر وزیرالممالک اعتماد الدوله بمهر قاضي جنیر مرتب ساخته و نیابت صوبه را بنام جوان مرد خان تجویز نموده نوشت و مصحوب دو نفر ملازم خویش فرستاد و او آنها را بعد در آوردن بلده و اطلاع بر مضمون مرقومه بنابر مصلحت و تقاضاي وقت چندی در یکی از خانهایش باز داشته از در آمد و بر آمد و بر خورد مردم منع نمود و بتدبیر و گنگاش دخل با خیر اندیشان پرداخته و براي فراهم آمدن جمعی شهرت داد که زمیندار کهج با رساله سوار و پیاده به معاونت خود خوانده بدین دست اویز جهت نگاهداشت مردم را خبر نموده و باظهار نرسیدن مدد خرج معین از سرکار فداء الدین خان در شهر آمده تقاعد ورزید اما رسیدن فرستاده هاي مقبول عالم در افواه جمهور والسنهٔ عوام افتاد ازانجا که عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا از دادن بیوره

و مصادرات متنوعه به ستوه آمده بودند. * رباعی *

ستم مکن که بدین کشت زار زود زوال
بداس دهر همان بدروی که می کاری
دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
کای جان نازنین بجز از کشته ندروی

بعد کار و تکرار آن محافل پرداخته تتر نمات غیر مکرر سرائیدن آغاز نهادند تا آنکه فال فال ازین نغمه نوائی و ازان سرود صدائی گوش زد فداء الدین خان و مفتخر خان گشت و از تقاعد ورزیدن جوان مرد خان شبهه ناک گشته مفتخر خان بخانه اش آمده او را نزد فداء الدین خان که در تکیهٔ باغ فرود آمده بود برد چون عذر نرسیدن وجه مدد خرچ درمیان آورد مبلغی از نزد محمد هادی خان دهانید و او بظاهر بهانه تا ایصال آن رخصت شده باز به شهر در آمد و از گفتار بعضی که نقل حسب الحکم و نوشتهٔ مقبول عالم را برای العین معاینه کرده بودند و تقریر علی رؤس الاشهاد که به شد و مد آب داده مردم میگفتند و بهانه جوئی جوان مرد خان را دیده فداء الدین خان بنابر دریافت و تشخیص صدق و کذب این معنی جریده داخل شهر گشت مسود اوراق را نظر بر ارتباط قدیم وهم محلتی خیال استکشاف این امر مبهم و استعلام راست و دروغ گفتار مردم در سر افتاد صبح روز یکشنبه شهر شعبان المعظم سال هزار و صد و پنجاه و شش بعنوان دیدن رفته ملاقی گشت و تعریت نمود و او نقل را با نوشتهٔ مقبول عالم ظاهر ساخت - راقم از راه یگانگت باظهار اینهمه نوشتجات را به نظر والد رساند و باز فرستد گرفته با خود آورده نمود و از راه خلوص اتحاد کیفیت را به فداء الدین خان اعلام کرد و او گویا که منتظر و مشتاق بوده بلا توقف باَمدن و آوردن اشاره فرمود فرستادن به نصف النهاری رفته ظاهر ساخت که نوشته و نقل را به بهانهٔ نمودن والد آورده است اگر او را گفت و شنید مد نظر بوده باشد مصحوب اسان خود خواهد فرستاد و نیز آگاه ساخت که از مضمون نقل حکم صریحاً ساخته و جعلش پیدا و هویدا است که به ضابطهٔ مستمرهٔ درگاه والا ثبت

نشده چه از مقرر شدن صوبه از انتقال نجم‌الدوله یا از تغیر معرا است و محل سخن و اندیشه است چون در هنگام تسوید این اوراق نقل آن موجود نبود که بجنسه مندرج می ساخت تا ارباب بصیرت و اصحاب دانش در یابند - بالجمله باوجود اظهار این مراتب ازانجا که فداء الدین خان تا غایت حال به یاوری اقبال دیگری کار میکرد و او از میان رفت و دست قضا ناپل از مشاهدهٔ چهرهٔ صواب اورا مکفوف البصر ساخت * بیت *

ملک را هنگام آن آمد که چون مو از خمیر
از کف نا مستعدش زود بیـــرون می برند

و فوراً مفتخر خان و علی محمد خان و محمد هادی خان و نظر علی خان و محمد قلی خان و صادق علی خان و قایم قلی خان و بجیرام پیشکار را طلب داشت و به راقم گفت که تا فراهم آمدن آنها متوقف باشند و مضطربانه سرور حبشی جماعه دار عرب و دفعه دار شهباز روهیله و پیشکار محال دار الضرب را که مدار کارش بود خوانده ساعتی به سرگوشی پرداخت احقر قیاس کرد که شاید جماعهٔ عرب و روهیله را مستعد ساخته جوان مرد خان را پیغام بیرون بر آمدن از بلده خواهد داد و فی‌الواقع اگر چنین به عمل می آورد او میرفت که آخر روز دفعهٔ جوان مرد خان براقم رسید که سرور حبشی و روهیله در دارالضرب رفته قریب سه هزار روپیه که امروز مسکوک شده بود جبراً قسراً متصرف گشتند و تمامی عمله و فعلهٔ آنجا باستغاثه و تظلم آمده اند باید گفت که این امر مناسب نیست آن وقت کاشف به عمل آمد که سرگوشی چه بوده و بجنسه رقعه را به فداء الدین خان و مفتخر خان و محمد هادی خان که حاضر بودند نموده گفت که همین حرکت بیجا خود را بدست خود معزول ساختن و تیشه برپای خود زدن است مفتخر خان نیز تصدیق قول نمود اما فداء الدین خان را بخاطر نه گزشت و از وقوع این واقعه بر خاص و عام رفع شبهه عزل گشت * * بیت *

چو خواهـــد قضا ســـر نگونت کند بکـــردار بـــد رهـنمـونت کنـــد

بالجمله آخر روز که طلب شد گان گرد آمدند نقل حسب الحکم را نقل مجلس

ساخته کنکاش درمیان آوردند چون قضا کار خود را کرده بود در پیش فداء الدین که همه چشم را بر و دوخته و گوش را بد گفتارش کشیده بودند احدی به لا و نعم لب نکشاد * * نظم *

قضا دستی است پنج انگشت دارد چو خواهد از کسی کاری بر آرد
دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش یکی بر لب نهد گوید که خاموش

و او که خود را از دست تقاضای سپاه عاجز میدید و پیوسته گوشهٔ عافیت می جست و اندیشه اینکه آنچه دارد به فراغ بال به صرف آرد - * بیت *

به نیک و بد بسر آید جهان همان بهتر که زندگانی با طبع شادمانه کنند

. نظر به همین پیش از ورود نوشتهجات گفت و شنید نیابت با جوان مرد خان چنانچه سبق ذکر یافت درمیان داشت تصور باطل و خیال محال * مصرع *

تدبیر چند بین بود چه تدبیر او نه کرد

گفت که در صوبه چه حلاوت است و ملک به تصرف مرهته رفته اگر جوان مرد خان تدبیر طلب سپاه بر ذمهٔ خود گیرد ما از خدا میخواهیم که این بلا از سر ما رفع شود * * بیت *

برداشتیم دل ز امیدی که داشتیم برنداشتیم ز تخمی که کاشتیم

چون فداء الدین خان را همه کس بزرگ خود می پنداشتند هرچند که این معنی بر خلاف رای مردم بعدد الفکر بود عین صلاح و فلاح کار دانسته مهر خموشی بر لب نهادند * * بیت *

خدای عز و جل را به ضمن هرچه کند لطیفها است که کس را ازان خبر نه بود

بر قریب به شام هنگام عزل روهت روز و نصب زنگی شب علی محمد خان محمد قلی خان و زافم و بجیرام با .ظهار این معنی نزد جوان مرد خان خصت فرمود * بیت *

ز آنچه مهیا بود دولتی را اگر او نجوید بجویدش دولت

اد) رفته با او گفت و شنید درمیان داشتند که رقعه بدستخط فداء الدین خان که ام اشخاص اربعه مندرج ساخته بود رسید که ازین چه بهتر که صوبه با جوان مرد

خان که دوستدار و رفیق است تعلق پدید و لیکن طلب سپاه را که جماعه داران جمع آمده اند تدبیر نمایند و رایها برآن قرار گرفت که فردا جوان مرد خان در قلعهٔ مهدر آید و خبر اندیشان فراهم آمده چون مبلغهای خطیر است عهده برآئی معلوم مگر به تدبیر که عقلا دران خوض نموده وضعی مشخص و معین سازند . این معنی را مصحوب بجیرام پیغام نموده هر کسی بوثاق خویش شتافت که شب آبستن تا سحر چه زاید - جوان مرد خان ازین گفت و شنید که در مخیله اش نمی گزشت شجر امیدش را مثمر دید و غنچهٔ گل مرادش را متبسم یافته استشمام رائحهٔ مرام به مشام جان رسانید و گفت * بیت *

آن وعده که تقدیر همی داد ادا شد آن کار که ایام نمی خواست برآمد

الحاصل صباح روز دیگر بموجب وعدهٔ دوشینه راقم حروف چون جوان مرد خان را دید و او مستعد گسته گفت که من بر سواره در انتظام هرگاه عالی محمد خان بیاید همراهی می نمایم راقم معاودت نمود و نزدیک بخانه فداء الدین خان که فی الجمله در مزاجش اضطراب مضمر بود می آمد و دو چار شد و او نزد والد آمده گفت که بالتحقیق بخانهٔ جوان مرد خان رفته بنائی گزاریم - راقم گفت که رفتن بخانه اش صلاح و مناسبت ندارد پاسخ داد که همین جا هم خوب است چون اصرارش را مشاهده کرد بجوان مرد خان پیغام نمود و از آمدن جوان جماعه داران و دیگران از رفتن فداء الدین خان و آمدن جوان مرد خان آگاه گشته جمعی از انها بقاصد استطلاع انجام کار حاضر آمدند و فداء الدین خان و والد و محمد علیخان با جوان مرد خان علحده نشست و گفت و شنید تدبیر کار سپاه در پیش گشت ازانجا که مبلغ کلی بود از جوان مرد خان که به ... ظاهر نائب شخص دیگر است عهده برآئی معلوم بعد گفت و شنود قرار یافت که باتفاق یکدیگر مواضع چند از قرب و جوار که گنجایش داشته باشد ... در آورده ناطق وصامت آنها گرفته به طلب کاران بدهند و سی هزار ... بر پرگنهٔ حویلی که هنگام حصاد و ارتفاع غلات است تنخواه نمایند و ... که فردا صبحی فوج از هر دو جانب بدین امر پردازند و بر خاسته بمنازل خو...

...متفند * * بیت *

که داند که فردا چه آید پدید مگر آنکه فردا هم او آفرید

فداء الدین خان قهر درویش بر جان درویش انگاشته فوج خودرا که بر تالاب کانکریه فتاده بود به (۱) باشلیقي محمد حسین برادر زاده مستعد ساخته بر موضع ...پور سه کروهي بلده که از ابتدای حکومت در تعلق خود داشته و باغی حداث کرده بود فرستاده مواشي آن جا را رانده آورد مزارعان و رعایا بدحال ...یده گریبان چاک برسر ریزان به بلده در آمده نزد جوان مرد خان مستغاثی ...شدند و او ظهور این معنی را از مساعدت وقت و یاوری بخت تصور نموده ...در آمدنها را به هدف مقصود رسیده یافت و خود از تعیین فوج و تاخت مواضعات ...در تغافل زد * * مصرع *

همان رسم دیرینه را کار بست

...حاصل جماعه داران از خلوت دیروزه و آوردن مواشي به شهر افتاده از فداء ...الدین خان استفسار قرار مدعا نمودند و او ارساله لوحی آنچه بیان واقع بود ...کرده و به یقین پیوست که ایشان دست از صوبه کشیدند و بعضی از متوسلان ...جوان مرد خان که با آن جماعه قرابت یا اخلاص داشتند از خلوت دیروزه از راه ...کاری بنابر حصول مدعا و انداختن سنگ تفرقه و از راه بردن بدین تمهید ...باب دادند که فداء الدین خان اراده نموده که از راه دریچه باغ واقعهٔ پهدر ...وایل به کنهٔ دایت برود و جوان مرد خان متکفل رسانیدن شده است یا فردا ...مال خواهد آمد و نیز چندی را نوید نوکری و بیش قراري دادند و بخاطر ...سم نشست یکدیگر را آگاه ساخته او اخر روز جماعداران سایر و توپ خانه ...رته فراهم آمدند و قریب دو ساعت از روز مانده که فداء الدین خان بر ...متقاضي گشته سختی در پیش کردند چنانچه حوصله اش برداشت ...جواب درشت پرداخت * * بیت *

...و بد خوئی آغاز کرد در فتنه بر روی خود باز کرد

(۱) باشلیق لغة ترکي سردار را گویند *

وعدهٔ فردا نموده میخواست باندرون رود از استماع وعدهٔ فردا گمان شان بحد یقین پیوست که انچه خبر سگالان جوان مرد خان شنیده‌اند مقرون به صدق است و پیش ازان که شب تیره در آید کاری باید کرد یکی ازا نهادست به کمر فداء الدین خان زده به گزاشت که برود و آورده نشانید برین قال مقال مفتخر خان و قایم قلی خان که بنابر دریافت هنگامه مضطربانه بیرون امدند آنهانرا نیز در پهلو نشانیدند و مابقی جماعه داران و عرب و روهیله سوار و پیاده بحالی و سر طرزی از رویداد آگاه گشته رو به قلعه نهاده هجوم واقع شد و عجب هنگامه برپا گشت جمعی برای آوردن نظر علی خان بخانه‌اش شتافتند و او فرصت یافته بجوان مرد خان پناه برد و محمد زمان خلف فداء الدین خان را باز گیران در خانه اش باز داشته جماعداران پنج زنجیر فیل از آن نجم الدولهٔ و فداء الدین خان و بارگیران اسپان را کشیده بخانهای خویش برده بستند بالجمله قریب پاسی از شب گذشته جوان مرد خان که وقوع این واقعه را بر وفق مراد و خواهش خود دید بحسب ظاهر بنابر محافظت بلده که مبادا درین هنگامه که مستحفظان دروب و گذرها و چبوترهٔ کوتوالی برخاسته رفته اند اجامره و اوباش قابو یافته دست اندازی نمایند سلیم جماعدار عرب نوکر خود را به عمارت کاریز واقعه میدان بازار فرستاد و او جمعی را بر در سرای اعظم خان که سرب و باروت در انجا بود تعین نموده به قبض در آورد - از اطلاع این معنی فداء الدین خان نزدیک نیم شبی راقم را طلب داشت رفته ملاحظه نمود که طرفه هنگامه حشر و نشر برپا شده و فوقهٔ عرب نهایت به شدت پیش آمده الحاصل که جوان مرد خان بدون اذن و بجا آوردن قرار داد کوتوال تعین نموده منع باید کرد. چون گفت او متمسک به محافظت بلده گشت از انجا که کار تمام شده بود آخر همان شب سلیم منادی بنام مقبول عالم گردانیده خود در چبوترهٔ کوتوالی نشست و گذرهای و مستحفظان جابجا تعین نمود ٭ ٭ رباعی ٭

امشب که فلک شعلهٔ داغش مرده است

نور مه و مهر در دماغش مرده است

دستـــی بدر آر و هرچه خواهـــی بربا
وین خانهٔ تاریک چراغـش مرده اســـت

روز دیگر هنگامه بیشتر گردید درین ضمن راماجی. وغیره پندتان رینکوجی که در حبس بودند رهائی یافته بر آمدند چون رویداد صدر به نهاددیر او که بامر محاصره قلعهٔ پنّاله و جنگ آوا محمد حسین می پرداخت رسید به فداء الدین خان و معتضر خان بر جناح استعجال نوشت که بالفعل بجهت سپردن قلعهٔ پنّاله که در محاصره داریم نوشته نفرستند و خود داری نمایند که به سرعت رسیده رفع هنگامه نمود مستقل می گردانیم چون آنها بی اختیار شده بودند بعضی جماعه داران این معنی راضی نبودند جواب درست درین اثنا همشیرهٔ قائم قلي خان اوج نجم الدوله که از چندی بیمار بود محتضر گشت و قایم قلی خان بنابر وداع اخیرین و دیدار واپسین از جماعداران رخصت درخواست نمود اول راضی بدین معنی نگشتند آخر قرار دادند که سید مهر علی جماعه‌دار و ماورایان بطور ... سر در حاضر باشند که او اندرون رفته بیاید اتفاقاً قبل از رسیدن این ضعیفه رشتهٔ حیات مستعار سپرد و قایم قلی خان بنابر تجهیز و تکفین بیرون بر آمده ادای امر قیام نمود و قریب باشی از شب گذشته در جنب نجم الدوله به خاک سپرده معاودت کرد و بر دروازهٔ محل سرا مبانی مستحفظان نشسته به امر ... داری پرداخت و در همان شب ازان جا به گمان ملوک بود جماعداران به قائم قلی خان گفتند که طلب از وقت نجم الدوله و مال اوست بالفعل ... آن مرحومه را قلم بند نموده زیر مهر مایان نگاهدارید و او بلا عذر بعد ملاحظه صنادیق و حجرات را مقفل ساخته مهر آنها نمود و پیرایه را بحصول ... سپرد قایم قلی خان کردند همدرین شب او طریق مخلصی برای خود ... به تکفل ادای رجه طلب آنچه از روی حساب بر آید با سید مهر علی ... داری درساخت و قرار کرد که تا رفع هنگامه فی نفرچی از انه روز مره ... نباشد و عهد و پیمان را مؤکد و موثق بایمان ساخته با خود رفیق ... نمود روز دیگر که جماعداران بنابر آوردن قایم قلی خان پیغام فرستادند علی رغیره بجواب پرداختند که شما و ما ها همه طلب گارادیم فداء الدین

خان و[۴] مفتخر خان نزد آنها قایم قلیخان بدست ما باشد و نخواهیم آورد و مستعد پر خاش گردیدند القصه جوان مرد خان گردش چرخ را بحسب مرام خود دیده دم از استقلال و استبداد زده گفت * • بیت *

هر شادیی که چرخ ز ما فوت کرده بود ‌ ‌ ‌ آنرا بیــک لطـیفه قضــا کرد روزگار

و کسان خود را همراه رعایای موضع غیاث پور داده از هر جا که مواشی آنها بود مسترد گردانید و جمعی را بر دروازهٔ بهدر قائم ساخت و بغابر خالی نمودن قلعه پیغام و باد بردار فرستاد بالضرورة فداء الدین خان و مفتخر خان بموجب تکلیف فرقهٔ سپاه بر آوردن احمال و اثقال را آغاز نهادند و بودن قبایل و اسباب فداء الدین خان در خانهٔ محمد بیگ خان واقعهٔ خان پور که خریده بود و متعلقانهم اثاثه مفتخر خان بخانه حاجی امیر حسن که بخم الدوله از وقت بهداری در گرو داشت و متصل بخانهٔ فداء الدین خان است و قایم قلی خان اشیاء و وابسته های خود را بخانهٔ محمد زمان بیگ شوهر همشیرهٔ اش که در خانه مهر علی خان می بود مقرر نمودند جماعداران کسان خود را همراه داده رسانیدند و هم شهره مذکور هر یک از خوانین را فرقه سپاه برده فداء الدین خان را در بنگله باغی که درپیش خانهٔ خود ساخته بود و مفتخر خان را بخانهٔ حاجی امیر حسین و قایم قلیخان را پس از بر آمدن آنها به مخاطرهٔ هنگامه آرائی دیگران که دندان طمع بر او تیز داشتند سید مهر علی و ماروایان قریب پانصد کس از سوار و پیاده مسلح و مستعد شده قریب دو پاس از روز نقاره نوازان از راه میدان بازار بخانه محمد زمان بیگ رسانیدند و کسان جوان مرد خان بلا وسواس در قلعه در آمده به رفت و روب پرداختند و مستحفظان بر دروب قایم گشتند قایم قلی خان بموجب قرار داد وجه طلب مهر علی و مارواریان را اقساط بندی نموده در سرانجام رسانیدن پرداخت و آنها بر دور خانه مهر علی خان به طریق مور چال شب و روز قائم گشتند و جوان مرد خان در باطن اینکه چون صحبت با خوانین موافق نیست در رفاقت او خواهد بود و انچه لازمهٔ[۴] خدمت گزاری است بجا آورده عذرها خواسته خواهد شد پیغام نموده حامی و با خود متفق ساخت که احیانا اگر

امری رو دهد بحمایت پردازد شیر خان بابی که در بارهٔ سیفور اقامت داشت از استماع سوانحات صدر قصبه کپر و نج و پرگنه نهامهٔ را متصرف گشته یکسان خود سپرد و با قبائل باحمد آباد آمد ازانجا که فرقهٔ سپاه را امید قوی بر قایم قلبی خلق نه مرغ زرین می پنداشتند بود و از دست شان رفت و حالت قدرت مفتخر خان که در عنفوان جوانی سوای فیل و اسپ و گاو و شتر اسباب و پشکخانه و فراش خانه اثاثهٔ ظاهری نجم الدوله دسترس نه داشت بر فداء الدین خان تعهد و تسدد بیش از بیش در پیش نمودند چون حوصله اش برداشت نمی کرد او نیز درشتی از جا در می آمد * بیت *

نه آن کرد با مردم از مردمی که آید در اندیشهٔ آدمی

و روزی چند به سختی که نصیب هیچ دشمنی مباد گذرانیده تدبیری با خود اندیشیده به جوان مرد خان پیغام نمود بدین نوع نه فرصت آب خوردن و دم کشیدن و سر خاریدن ندارد عهده برانی نیست اگر نظر بر روابط سابق درمیان امده وضعی قرار دهند که تواند تدبیر و سرانجام نمود اولی خواهد بود * بیت *

چنین است تدبیر این زال پیر که زهرت دهد چون چشاید شیر

جوان مرد خان او اخر روز آمده بعد گفت و شنود و قیل و قال با جماعداران مقرر گشت که به عوض فداء الدین خان محمد هدی خان را به طریق یرغمال نگاه دارند و اورا رخصت رفتن اندرون بدهند که رفته تدبیر نماید چنانچه باندرون شتافته روز دیگر پارهٔ پیرایهٔ طلائی مرصع و نقرهٔ آلات و قمشهٔ زر بافی وغیره فراهم آورده در معرض تشخیص قیمت در آورده نمود روزی چند بدین منوال گذشت جوان مرد خان نیابت دیوانی صوبه را به عبد الحسین خان بدستور سابق سپرده محمد اسد الله را بی دخل ساخت و بروز جمعه پانزدهم شهر صدر که ساعت مختار بود با تجمل و آراستگی سوار شده بمسجد جامع شتافته نماز جمعه ادا نموده خطبهٔ طیبه شنیده بخطیب خلعت داده بلا تعب و عنا که هرگز در مخیلهٔ اش نمی گذشت شادیانه نوازان داخل قلعه بهدر

گردید : * بیت *

نه خاکی بخون کس آغشته شد نه یک مور در زیر پا کشته شد

اعیان بلده از سادات عظام و مشائخ کرام و سرگروهان دواهیر و هنود فرقه به فرقه آمده به تهنیت پرداختند سکنهٔ بلده عموماً نه تصور و خیال اینکه الحال ناظم هم وطنی شده خوشیها نموده به کسب و پیشهٔ خودها مشغول گشتند و خصوصاً جمعی که از خوف گرفت و گیر در پردهٔ خفا مستور و محجوب می بودند بر آمده شکرها بجا آوردند که آینده از دادن تنوره و مصادره رهائی یافتند * مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

ناجماله فداء الدین خان قریب ده دوازده یوم در اندرون خانه نشسته در فکر ده تدبیر وجه طلب سپاه و در ضمن که نه تنها اسم عهده دار نخواهد شد در کنار گرفتن و نجات خویش وسیله هامی انگیخت زوجهٔ شیر خان که با برادر فداء الدین خان اخلاصمندی داشت درین وقت روزی بجهت ملاقات آمد فوقهٔ سپاه نقول آنکه بازگردیده از دستان الجمعی ترسد بگمان اینکه مبادا مثل رنگکوجی به عمل آرد نه گذاشتند که فرود آید و او برگشته رفت شاید در خفیهٔ پیغام شده باشد - القصه شب پانزدهم شهر مذکور فداء الدین خان به قصد بر آمدن از کلبهٔ خویش و رفتن به خانهٔ شیر خان که پردهٔ نیلگون شب جهان را تیره و تار ساخت دیوار خانه را شگافته انتظاری فرو نشستن هنگامهٔ آمد و رفت مردم داشت زوجهٔ محمد هادی خان که مادرزن فداء الدین خان باشد و او نیز در اندرون بود ازین معامله که تا صبح دم نخواهد ماند شوهر خود را نهانی آگاه گردانید که او نیز تدبیر خلاصی خود اندیشیده کناره گشت هادی خان شیخ محمد عاقل جماعه دار را نزد خوانده مکنون ضمیر را درمیان آورد و وجه طلب او که قریب بیست هزار روپیه می شد ادای آن بر ذمه خود گرفت که ازین ورطه برآورده بخانه خود نگاهدارد و پس از نشان وجه مذکور مرخص سازد و عهد و پیمان برین معنی بسته شد فداء الدین خان قابو دیده از راه نقب با قبائل در آمده بخانهٔ صادق علي که قریب بود رفت و به رتبهٔ سواری او قبائل

را سوار ساخته یک راست بخانهٔ شیرخان آمده جا گرفت و در اواخر شب که مردم به خواب غفلت غنوده بودند کسان شیخ عاقل هادی خان را بر آورده بردند منحی که سپاه سواز بالین برداشت از فداء الدین خان و محمد هادی خان نشانی نیافتند به بحر تحیر فرو رفته به تجسس و تفحص در آمدند هرچند [..] جستند کمتر یافتند و بعد سه روز که سراغ یافتند چون دست نمی رسید . مفتخر خان جمع شدند بغدر خان بادر جوان مرد خان حسب الطلب ا[..] [..] بور آمد راماجی وتیمه پندتان بلکوجی چون از جوان مرد خان اطمینان خاطر نه داشتند از والد راقم درخواست نمودند که آنها را زاده سازد بهرا به [..] جوان مرد خان هر کدام را پارچهٔ پوشیدنی به ضابطهٔ دکهن داده یک [..] زنجیر و یک راس اسپ برای سواری عنایت کرده مرخص ساخت و اینها [..] بلکوجی ملحق گشته سرگذشت را ظاهر نمودند آن محمد حسین که [..] قلعه داری بتلاد و جنگ با مرهته داشت بلکوجی چون رخنه نمی یافت به [..] و افشاندن باروت زیر دیوار قلعه و بیده مورچال ساخت که بزین بین [..] داخل شدن جوان مرد خان در بیجاپور به آمدن خواندن رسید چون با آقای • [..] تعارف داشت پیغام نمود که این همه ایستادگی و مردم تلفی برای [..]ی که بود در میان نیست مقدمهٔ احمدآباد آن صورت یافت صواب است [..] دست جنگ کوتاه ساخته بخاطر جمع با اهل و عیال هر جا که خواهند [..] و قلعه را تسلیم نمایند باوجود این معنی به محمد علی خان برادر خویش [..] در دیده بود نوشت که اگر کومک و مصالح جوان مرد خان بفرستد استقامت می تواند ورنه چون به عمل در نیامد الصلح احسن برخوانده باستقلال تمام بر [..]ده به کهنبایت شتافت و قلعهٔ بتلاد بتصرف مرهته رفت بلکوجی جهت [..] که قصد انهدام قلعچه در نظر داشت نقب را آتش داده پرانند و ما [..]ی را منهدم ساخت و به سرعت تمام برای استحکام امور خود به عزم احمدآباد کوچ نموده بموضع بتوته سه کروهی دولقه رسید و مصحوب کسداجی بجوان مرد خان پیغام فرستادن معتمدی از خود و راقم و صادق علی خان برادر

معاونت نمود - لهذا عجب سنگه پیسکار را همراه راقم و صادق علي خان رخصت کرد - محمدعلی بیگموجی از طلب راقم بنابر سلوکی که با او و پیشتر و نموده بود، میخواست که درین معاملت واسطه باشد القصه دران مقام ملاقات دست داد و گفت و شنید استقرار بالمناصفه صوبه با عجب سنگه که مدار کار بود درمیان آورد *

رسیدن حسب الحکم اعلی درباب استقلال صوبه بنام مفتخر خان و وقوع خانه جنگي با جوان مرد خان و بر آمدن مفتخر خان از احمد آباد

پس از کناره گیری فداء الدین خان و بجرام پیسکار که او دیر دخیل شده شده و باز داشته هنگامه شدی به تبدیل لباس به دار الخلافت شتافت تمامی [illegible] مفتخر خان هنگامه آرا شدند به صورت از ناظم و صاحب آنچه در [illegible] او حواله سپرده نمود که درین امر چون واقعات در تدریجة حکم الممالک [illegible] اقدس رسید احکام والا بنام مفتخر خان بمهر وزیر الممالک معان [illegible] که از پیشگاه خلافت و جهانبانی صوبه به عبدالعزیز خان مرحمت [illegible] باستقلال تمام باو نظامت قیام نمایند و بنام جوان مرد خان در باب [illegible] داشتن مصحوب قاصدان سریع السیر رسید مفتخر خان از وقوف این معنی با چندی مشورت درمیان آورد قرار یافت که چون در مکانی که می [illegible] قریب به قلعهٔ بهدر و جای مستحکمي نیست اگر احیانا از اظهار احکام [illegible] ثانی انقیاد امر نه نماید کار به نا خوشی انجامد توان خود داری نمود [illegible] شجاعت خان که بالفعل عبدالحسین خان مي باشد و جلی باوسعت و [illegible] است انتقال نموده به تدبیر کار باید پرداخت و بدان جا آمده محمد [illegible] رو هیله و جمعی دیگر را که با خود موافق میدانست طلب داشته بر مضا[illegible]

احکام واقعه گردانیده نوکر ساخت و احکام قدسی را نزد جوان مرد خان
فرستاده از راه ملاطفت سلسله جنبان مصادقت شده پیغام نمود که اکثری
لاپذیر که اکنون صلاح و فلاح کار دران است که بدستور قدیم از راه دوستی
[illegible] آمده سهد را خالی نمایند و برادر وار موافقت گزیده باعث
استقلال باشند جواب حسب تمنا حاصل نه گشته [illegible] سوال و جواب
[illegible] گردید و عهد و پیمان موکد بایمان بر طاق نسیان نهاده آماده
پیکار [illegible] گشت [illegible] بیت

کسانی که را خود برانداختی [illegible] جهان تیره بر وی [illegible] ساختی

[illegible] شهر [illegible] الملک کسان را [illegible] نمود و جنگ در
[illegible] درین هنگامه خانه محمد [illegible] خان و [illegible] و محمد [illegible]
[illegible] که سپاه و نزدیک بود بغارت [illegible] مفتخر خان قائم علی
[illegible] هم [illegible] اتفاق و موافقت نموده فوج [illegible] آتش شده
[illegible] که بالفعل آب رفته بجو می آید تا جمعه که [illegible] ساخته شریک
[illegible] بدستور گفت تصور آنکه [illegible] نخواهد
[illegible] شده [illegible] ور زید - کسان جوان مرد خان از چهار طرف هجوم
[illegible] را مرکز وار محیط گشته بجنگ در پیوستند - مفتخر خان نیز بقدر
و مقدور به مدافعه می پرداخت بعضی از کج اندیشان که درین [illegible]
[illegible] شده بودند از طرف ثانی متوهم گشته جدائی گزیدند محمد شهد
[illegible] و جمعی از مخصوصان پای استقامت فشرده زد و خورد داشتند
[illegible] پریوقت مصلحان خیر اندیش درمیان آمده [illegible] را از
[illegible] داشتند و قرار یافت که مفتخر خان از قلعه بر آمده در رحمت پور
[illegible] توقف نموده برود و او بر آمده به رینکوجی کیفیت سرگذشت
[illegible] جمعی را طلب داشت که همراهی گزیده بیاید درین ضمن بعضی از
مخصوصان جوان مرد خان دور اندیشی را کار فرموده خاطر نشان او نمودند که
[illegible] هنوز عهد و میثاق و معاملت با مرهته صورت نه گرفته اگر مفتخر خان
[illegible] او و رینکوجی ملحق گشته احکام استقلال خود را ظاهر سازد یحتمل

که فتنه برپا شود - چون پردهٔ ظلماني شب مانع بود - جوان مرد خان فوجي را مقرر ساخت که قبل از دمیدن تباشیر سفیدهٔ صبح رفته به ممانعت پردازند و در شهر آورده تا هنگام انفصال معاملت مرهته نگاهدارند ازانجا که او اخر شب فرمناد هاي رینکوجي رسیده و او با قبائل و محمد شهباز که رفاقت ورزیده بود روانه گشت این معني صورت نه بست - مفتخر خان قریب شامی وارد لشکر مرهته شد و رینکوجی به مراعات برداخته خیمه علحده برپا نموده فرود آورد و بعضی گفت و شنید با او کرده روز دیگر جمعی را همراه نموده بصوب کهنبایت کسیل ساخت باجمه ازان مقام مرهته کوچ نموده بموضع دو کلیج منزل کرد و رخصت صادق علی خان و دیگران درمیان آمد - رینکوجي بدوافع پارچهٔ پوشیدنی به ضابطهٔ دکهن پرداخته نرهر پنڈت و کشناجی و هری پنڈت را همراه داد و هنگام وداع از راه خصوصیت به گوش راقم گفت که در پرگنهٔ پتلاد حلاوتی نه مانده چنانچه سال گزشته پرگنهٔ عمده به هشتاد هزار روپیه که آن نیز در وجه مصارف سه بندی صرف شد رسیده نوعی نمایند که در وبست به ما وا گزارند که مقدمهٔ صلح صورت گیرد راقم پاسخ داد که هر چند کمي مداخل باشد لیکن عمدگی پرگنه که مشهور و معروف است نرفته همین که یک دستی شد باز همان است که بود اگر در عوض نصف پرگنه حویلی احمدآباد حصهٔ مرهته را وا گزارند که در و بست به حصهٔ مغل قرار یابد سعی می تواند نمود و شاید صورت گیرد - گفت هر گاه جمیع مقدمات درست شود من از گفته بیرون نخواهم رفت از اتفاقات دایداس بد اساس خناس که از وقت نجم‌الدوله چاشته خور معاملات مرهته بود و مطلعها را از هر دو جانب مواضعات چند بصیغهٔ خدمتانه در انعام داشت و بموجب گفتهٔ فداءالدین خان بنابر گفت و شنید با کهاندیراو به پتلاد شتافته بود چنانچه سمت ذکر یافته هنگام مراجعت بموضع کهیره رسیده رویداد احمدآباد شنیده متوقف بود از استماع امدن راقم و دیگران چون ماهی بی آب بیتاب [illegible] همراه به احمدآباد [illegible] [illegible] امده به گفتگوی معاملت پرداخت [illegible]

نهادند پسر او و رینکوجی کوچ نموده بموضع سخرسه از وهی بلده سراب دیپالی
سایر منزل گردیدند چون میر خان بر تالاب کادریه داخل خیمه گشت و شاه
ملک خان با جمعی بموافقت در آمد روز دیگر شاه میر جوان میر خان بیست
معلوم نمود که بلیداس خانه بدش آمد خود امور چند خاطر نشان او کرده
مزاحش را بجانب خویش مایل ساخته تا در هر وقت و استفاده تاعهد در
جانب آمد چون از آمدن شاه میر آگهی یافت بفته فرستاد که اندک تمهید نمایند
می آیم دانست که چه آش در کاسه شده و واسطه کاری این قسم مقدمات
به مناسب حال خود نمی دید و هم گر خواهش مند بود بقاء نام حاکم
رینکوجی که خواهد نخواهد بجد و ناحق کسته بود بنابر این معنی را
خدا خواسته پای خود را کشید و مقدمه نصف بکده حوری که دیگری اطلاع
نشده خود را آشنا به ساخت بلیداس در سه دهه در بین مهلت آمد و بیعت
نموده قرار مصالحه را بر آن گذاشت که برگشته بتلاد بلا عوض به سپت نموده در این اثنا شاه میر
خان دلی به رینکوجی حسب التخواهش علاءالدین حسن ترغیب نمود که میخواهند
نزد او بیاید اگر بموضع سر کهچه خود بیایند من او را آورده می رسانم و ملاقات
میسر دیر نمی آید رینکوجی بنابرآن گسسته به میعاد گاه آمد و شاه میر خان
علاءالدین خان را با خود بر فیل سوار ساخته و نیمه های زنانه همراه گرفته در
ساعت از شب گذشته بست و چهارم شهر رمضان از دروازه را یکجا بیست سابر در آمد
مستحفظان که ایستادگی داشتند منع بر بر نگشته رینکوجی رسانیده معروض
نمود رینکوجی علاءالدین خان را به فرود گاه خویش آورد و از سلوک گذشته
عذر اغاز نمود

* نظم *

چو شد مدد شد طعنه بروی مزن	بیک جادو خنجر بپایی مزن
بازردگان وحشت انگیختن	بود بر جراحت نمک ریختن
مزن طعنه شرمندهٔ خویش را	به نشتر مکن بیشتر ریش را

گفت که اگر چه من بد کرده بودم اما از شما بد تربه وقوع آمد عاقبت
بینی را با وجود عجز و الحاح به خاطر نیاوردند اگر اتفاق می بود کار

نایفجا نمی انجامید اکنون آنچه خدمت گزاری از دست من بر آید کوتاهی نخواهم نمود - * بیت *

بدی را بدی سهل باشد جـزا اگر مردی احسن الی من اسا

حیمه و سر انجام ضیافت فرستاده فرود آورد ازانجا که معاملت صوبه با مرهته درست شد صفدر خان یک زنجیر فیل ماده بابت تواضع مفتخر خان را همراه گرفته با رینکوجی ملاقات نموده داد و مُرار نایک نامی به نیابت مرهته در بلده مقرر شد. آمدن شیر خان روانهٔ داره سیفور گردید و کهاندیراو وکاناجی از بفیجه کوچ نموده دولتقد رفت و رینکوجی را رخصت پهلاد نموده به تملغ سورتهه شتافت فداءالدین خان به رینکوجی ظاهر ساخت که از حضور صوبه تعیین نه شده و احکام دیگر هم مجدداً در استقلال و زور فرموده اند اگر موافقت نمایند و اب رفته بجو آرند می تواند شد او گفت آنچه ما یعرف من بود به طفیل شما به غارت رفت اگر برای خرچ سرانجام نمایند حاضرم و او بفابر تدبیر این معنی به کهنبایت روانه گردید چون رینکوجی را گرفتن نیمه حصهٔ آنجا که در عوض بیرم گام نجم الدوله در و بست داشت در پیش بود دآنجا شتافته بر تالاب نارنگسر فرود آمد مفتخر خان و نجم خان ملاقی شده نائب او را دخیل کار نمودند و بفابر تمشیت مداخلت صوده که فداءالدین خان سلسله جنبان شده بود محفل کنکاش آراستند پس از گفت و شنید قرار یافت که عجالة لک روپیه اگر سرانجام یابد کمر بسته می کرد و خوانین در تدبیر آن شده انچه نه بساط نجم خان و جمع دیگر از منسوبان و افربا و از گرفتن نقد و جنس تجارت پیشگان بهر نوعی که توانست شد در عرض یک ماه هشتاد هزار روپیه و اصل ساخته در تدبیر باقی ساعي بودند - رینکوجی را که مدعا از مداخلت حصهٔ بندر کهنبایت و گرفتن زر بود گفت که من نه بورسد که ده کروه از کهنبایت است رفته باستعداد مهم مي پردازم هرگاه بقیه وجه مقرره را گرفته بیایند باتفاق بدان امر قیام نموده شود و خود به بورسد شتافت و منکشف گشت که گفتار و کردار فروغی از صدق نه دارد چون فداءالدین خان باعث ربائی

این امر بود حمل بر نفاق او نموده منجر بآزردگی ساختند و او رنجیده بافبائل موضع دهوان که مسکن ظالم حالده کولی است رفته سکونت گرفت جوان مرد خان پس از انفصال معاملت مبهمه و کوچ دهاندیر از دایره باغ داخل بلده گشته به تمشیت مهام پرداخته زورآور خان برادر خود را به نیابت بلدهٔ پتن فرستاده ..ه سپاه نجم الدوله که اسباب و اثاث البیت او را در دخول طلب خودها گرفته بودند بعضی از راه دوشامی که امیدواری نوکری داشتند و از اکثری آنچه را خواهش نمود از خیمه و فرش طلب داشته گرفت و از همان خیام در سرنیز ساخته و بساط در زیر پوش گسترده گست و خدم و حشم بخدمت قیام نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار ۔ * بیت *

چنین است آئین گردنده دهر   که بخشد به مهر و ستاند به قهر

.. اسباب و اموال در زنجیر فیل یکی مدنه و دوم ماده فیل شیر خان و یک زنجیر جوان مرد خان و یک زنجیر زور آور خان از جماعه داران به نیمه بها خریدند قریب سی صد جزائر که جزائر جیان در عوض خونها نگاه داشته بودند آنهارا ..ساخت و در آخرکار جزائرها را کشیده گرفت و هفتاد یعنی ضرب توپ از خورد و بزرگ و مصالح توپ و باروت از آن نجم الدوله را به تصرف خود در آورد .. خان برادرش را نائب مناب و رانق و فاتق مهمات مالی و ملکی ساخته ..بعد تشخیص و گرفتن پیشکش با فوج به تعلق پرگنهٔ کری رخصت نمود ـ نظر ..ی خان و محمد زمان بیگ و مومن علی خان و محمد قلی خان صلاح ..صلاح حال خود را در ماندن احمدآباد ندیده دو از دهم شهر ذیقعده احرام به ..رم دارالخلافه روانه شدند و طالب علی خان دیوان صوبه که در حضور بود همراهان ایشان باجل موعود در گذشت *

روانه شدن عبدالعزیز خان از قلعهٔ جنیر به عزم احمدآباد و کشته شدن او در بین طریق

چون نوشته‌جات جوان مرد خان مبنی بر مداخلت صوبه و بر آمدن

مدار الدین خان و مفتخر خان به عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم که به قلعه داری جنجیرہ می پرداخت رسید باستعداد فراهم اوردن سپاه و لوازم توپ خانه همت گماشته چند ضرب توپ و مصالح از قلعه فرود اورد و به نگاهداشت پرداخته رستم راو داماجی از جماعت مرهته را نیز نوکر گرفت و متصدی خان قلعه دار ملهیر را به اخلاص مدد نمود برفاقت دعوت نموده باتفاق و سر انجام رو براه آورد ٭ بیت ٭

کبوتری که دگر آشیـــان نخواهد دیـد
قضــا همی بردش تا بسوی دانهٔ و دام

القصه آن عزم بدست آوردن بندر سورت را پیش نهاد همت خود ساخت - متصدی آنجا از وقوف این معنی به حفظ و حراست و استحکام برج و باره پرداخته مستعد ممانعت نشست باوجودیکه از ضلع سوهن گده بالمست گرفته مخافظ مرهته را بخاطر نیاورده و طریق مصالحه و التیام به آنها که در صوبه اقتدار دارند نه پیموده باستقلال تمام ازان ضلع گزشته به موضع براچه رسید دیوجی با ندبر دابت داماجی را که از سابقه زوری از واقف و به عنوان خودسری زمین او دیده به خود اندیشید که اگر به احمدآباد رسیده متمکن گردد چه سلوک درپیش خواهد نمود - لهذا به متصدی بندر سورت نوشت که به استقلال به ممانعه کوشد که از بیرون به مقابله می رسم عبدالعزیز خان از وقوف این معنی گرفتن بندر را بوقت دیگر موقوف داشته عنان عزیمت به سمت احمدآباد معطوف ساخت - دیوجی تا کبیر سر راه گسته به مقابله پیش آمد و او جنگ کنان از سپاهی مخالف نیندیشیده قطع طریق می نمود هر روز جمعی از طرفین کشته و خسته می گشتند از نجا که رستم راو در ایام سابق مکرر به صیغهٔ نوکری نزد داماجی بوده دیوجی او را تطمیع نموده بجانب خود مائل ساخت ازینکه مقبول عالم متوجه منزل موضع کهیم کهتودره گردید جنگ صعب بوقوع آمد - کمی آذوقه و مصالح سرب و باروت و کشته شدن جمعی از جماعه داران و علی محمد نام که هراول بود زخم کاری برداشته در همان شب در گزشت رستم راو که دیوجی ساخته بود چندی از جماعهٔ داران دیگر را اغوا نموده رو گردا

گشت و به دیوجی پیوست . باوجود این حالت به حضور آمده خود را به بهروچ به فرودگاه اسب رساند کوچ نموده به موضع مالوی جهار دیوهی بهروچ رسید . . . بر او تنگ گردید زخمی شده از فیل به اسب سوار گشت و . . . . . . را بهم شکانید تا محدودی به ساحل رود تا . . . خود را رسانید چون بدون کشتی عبور امکان نداشت . . . و کشتی ها را . . . که . . . ت . . . و چه باشد ؟ دیوجی بعد داشتن اینها . . . آمد . . . که . . . . . . شدنش در و حل فرماند که جماعة . . . . حال که دستگاه . . . . به قتل . . . . این سال روی نمود و . . . این سانحه . . . جوان مرد خان . . . . . . گردید ازانجا که . . . . سلطنت . . . . به تسلط بود . . . آن که خود اندیشیده خیال مهد و . . . . خان . . . . خواهند بود . . . نائب مستقل باشد بیت ٭

٭ بیت ٭

. . . . . ست و دوستی و ارادت . . . شرط . . . . حکایت

. . . گفته . . . گویان . . . و چه اطمینان . . . شد . . . . ساخته گفتن ٭

٭ بیت ٭

. . . . ایمن ز آفات . . . . . . شد طبیعت را . . . .

چون آن دو سه دفعه نوشت و خواند این معنی درمیان آمد که . . . .

. . . . از نوشتجات دارالخلافة رسید و . . . و شنیدند موقوف . . . .

صوبه داری فخر الدوله فخر الدین خان بهادر شجاعت جنگ و مقرر شدن نیابت به جوان مرد خان و دیوانی عبد الحسین و قایم قلي خان

چون رویداد صدر از معروضة اخبار نویسان و عرائض . . . . خان به عرض . . . بارگاه سلاطین پناه رسید از پیشگاه عظمت و جلال صوبه داري احمدآباد

به معتمر الدوله فخر الدین خان بهادر شجاعت جنگ که به منصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار سر افرازی داشت به گزرانیدن دو لک روپیه نه عنوان پیشکش سرکار والا مقرر و مفوض گردید و به مرحمت خلعت خاصه و سر پیچ وجیغه مرصع و یک زنجیر فیل مفتخر و مباهی گشت ازانجا که کیفیت کسده شدن مقبول عالم به حضور نرسیده بود او سند نیابت بلا قید اسم نزد سیتا رام نام صراف که از سابق با او معرفتی داشت فرستاده نوشت که از منصب داران متعینه هرکه لیاقت نیابت داشته باشد و عهده بر آ تواند شد نام اورا درج ساخته برساند و رسیدن سند به جوان مرد خان که متردد خاطر بود واضح گشت و غیر کسی که مصدر این امر تواند شد نه بود لهذا جوان مرد خان که با حال نائب مقبول عالم بود این معنی را از مساعدت وقت تصور نموده سند را گرفته بنام خویش مرقوم نمود هرچند که ضابطه استعمال این قسم نوشته جات معمول نبود اما نقاره اعلان و اشتهار بیست و چهارم شهر ذیحجة الحرام بدماغ شاهی رفته بر سر بسته داخل بلده گردیده منادی باسم فخر الدوله بر آورد و وکیل را با سوانح روانه کرد ازانجا که در عهد حضرت فردوس مکانی و ایام حکومت و نظامت وکلای حضرت خلد مکان بتخانه چنتا من احداث نموده ستیداس جوهری را بامر آنحضرت آثار شرکی گزاشته مسجد ساختند و موسوم به قوة الاسلام گشت چنانچه در محل خویش سبق ذکر یافته اصنامی چند که منصوب بپارس ناتهه معبود قوم سراوکان از سنگ مرمر مرتب کرده در انتظاری روز معین نصب آنها بود که از تقدیرات فلکی بیت الصنم بیت الصمد گردید ازانجمله دو بت را که هر یک بقدر صد من باشد به حیلهٔ شکستن ... داشته در زمین دفن نمود درین وقت ورثهٔ او ضعف اسلام و حمیت دین را قلوب زائل و طبائع را بحطام دنیوی راغب و مائل دیده به ایثار رشوت رخصت حاصل کرده بر آوردند علی رؤس الاشهاد به حمل عرا بهادر بلده آورده در بتخانه که در زیر زمین از قدیم داشتند و از خوف اهل اسلام نهانی دران بتخانه پرستش اشتغال می ورزیدند نصب نموده بت پرستی را آشکار ساختند

در سال هزار و صد و پنجاه و هفت صفدر خان بعد تشخیص پرگنات و پیشکش
زمینداران ملع دریای سابر معاودت نموده به بلده در آمد و کماندیر او نیز از سوتهه
که هنگام بر گشت رسید ریلموجی را نائب مستقل گذاشته به مسکن خویش
شتافت ریلموجی به قصبه ارهر مانند بر ساحل جوینار و ابک دوازده کروهی بلده
آمده تفاوت بعضی گفت و شنید ملاوت بجوان مرد خان نوشت و از قدیم علی
خان رانام را همراه به موضع کهیر که از مرودگان ریلموجی فرود سود رفت و یکدیگر
را دیده به ندوین دستار عقد مواخات بسته آمد و کنناجی از بعد مدار ملک به
... حصه مرهته به بلده رسیده دخیل کار گردید همدران اوان فخر الدوله پس
از رسیدن نوشته جات و دنبال جوان مرد خان خلعت شش پارچه که مصحوب
حسن محمد خان و وکیل او فرستاده بود رسید و به ثبت نموده که چندی ربع کشته
... دریں و لا به عنوان سر شماری ذکور اهل حرفه و قوم به قوم مسلم و هنود می
... سه نیم روپیه که ازان مبلغی به عمل آمد گرفته شد و حسن ظن عامه رعایا
دوه سرپا بد ان بعض الظن سوء مبدل گشت و جسم دانشت هم ملطفی که
... نتیجه العکس بخشید و خوشی به اندوه ادجامید * * نظم *

چنین است دستور چرخ کهن   که چون سر بر آری برآرد ...
درین لاجوردی سرای دو در   ز دنبال مطرب رسد نوحه گر

... انچه فرست چهل هزار روپیه به دو دفعه از سید فاضل سجاده نشین امام الدین
... موضع کرمته اسوده اند و به دو دفعه از محمد عبدالواحد بازرگان قوم
... شصت هفتاد هزار روپیه جبرا قسرا حبس نموده گرفت ازانجا که
... نجم الدوله آن مظلوم مبلغی به طریق مصادره داده و درین ایام
... همه بیشتر شادان و فرحان بود گریان و نالان به ذکر هی اکبر من اختها متذکر
... نموده به بندر سورت شتافت و ده هزار روپیه جنس ابریشم شیخ
... زورقی تجارت پیشه را که در خانه اش گزاشته به کهنبایت رفته بود
... ده گرفت و بنیاد گرفت و گیر و اخذ و جر گزاشته گردید *

ارتحال خان مغفرت نشان علي محمد خان امير كتهره پارچه ازين خاكدان بروضهٔ رضوان

از جمله سانحات غم فزای این سال که عام الحزن راقم بود رحلت والد مرحوم مغفور است ازانجا که او سبحانه تعالی اورا رقیق القلب و خدا ترس آفریده بود از مشاهده حوادثات زمانه و اطوار ادوار دوران و خرابی این ملک تاب ستقامت درین دیار در خود ندیده دل کنده شد و ارادهٔ عاقبت بخیری مخاطرش خطور نمود که متعلقان صغیر و کبیر را در بندر سورت به حفظ و حمایت حافظ حقیقی سپرده خود را شرف اندوز کونین اماکن متبرکه سازد چون از مدتی احمدآباد مسکن قرار یافته بود پیوسته در تدبیر این معنی اندیشیده اسباب رواحلی بر طرف ساخت و سرانجام و استعداد سواریها و بار برداری پرداخت و بنابر حصول دستکا راهداری مرهته از دیوجی تا کبیر نائب داماجی و آگهی عزم خویش به میغ بیگ خان متصدی بندر سورت نوشت و جواب با صواب از هر دو رسید و قصد ایشان تصمیم یافت و ارادة الله که بر همه غالب است بنوع دیگر تعلق پذیرفت جوان مرد خان آگاه گشته با صفدر خان برادرش و قایم قلی خان آمده به دل جوئی و فسخ عزیمت به مبالغه تمام پیش گشت و راضی نه شده مقرر فرمودند که راقم با قسمت باشد به تعاقب امیدی نماند و بیعانه به مکاریان داده دهم شهر جمادی الاولی حرکت را معین کردند - اتفاقا صبیهٔ خورد سال راقم که ایشان الفت تمام باو داشتند تب نموده جدری بر آورد و ارادهٔ لایق را عائق گشت چون بماده عمرش اخیر شده بود در ایام معدود در گذشت و غم شدید عارض حال ایشان گردید که روز سوم او خود تب کردند و روز بروز مرض اشتداد پذیرفت از دریافت حالت خویش اسمعیل محمد خان برادر راقم را که در کهنبایت بود طلب داشتند آخر الامر کار حیطهٔ تدبیر و تداوی و معالجه بیرون رفت دوم شهر جمادی الثانی بروز دوشنبه قریب دو ساعت از روز بر آمده که در دیوان قضا اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة

. لا یستقدمون ثبت گشته بود ازینخاکدان بریاض روضهٔ جنان انتقال فرمودند
و بازماندگان را بدرد فراق و بوعدهٔ دیدار بقیامت مبتلا ساختند * * بیت *

بر آمدا برار دریای اندوه فرو بارید سیلی کوه تا کوه

چون امری نا گزیر بود زبان به کلمهٔ ترجیع انا لله و انا الیه راجعون گشوده بامر
تجهیز و تکفین پرداخته بخاک سپرد امید که او سبحانه تعالی بنور مغفرت
بنوازد چنانچه اینشان نسبت بحال فرزندان شفقت پدری مبذول داشتند
لله الحمد که ازانها راضی ازین سه پنجی سرای انتقال فرمودند واهب بی
منت اولاد و احفاد ما را نعم توفیق رفیق دارد و عواقب امور شان را بخیر گرداند
بمنه بجوده * * بیت *

بماناد آن فرخ آئین پسر که سازد فروزان چراغ پدر

الحق که غمخوار و خیر خواه خلائق و محجوز ابدا . اضرار احدی نبود سکنهٔ بلده
عموماً اشنا و بیگانه قرین اندوه و ملال گشتند * * بیت *

نیک و بد چون همه بباید مرد خنک آن کس که گوی نیکی برد

بعد فاتحه و بسوم روز سوم راقم که بحسب حال سبقت داشت برادران را جمع
نموده به دلاسا و تسلی پرداخته گفت * * رباعی *

دنیا چو رباط و مادر و مهمانیم تا ظن نبری که ما درو می مانیم
آن خالق ذوالجلال میماند و بس باقی همه کل من علیها فانیم

و به یقین که هر ذی حیاتی را شربت ناگوار مرگ چشیدنی و رخت هستی به
بام نیستی بستنی است و این غم و اندوه تا بقیهٔ حیات مستعار فراموش
شدنی نیست * * بیت *

ن ابرم گرفته ز دریای بیکران دود دل من است ابر و اشک من نهان
کنون تدبیری باید اندیشید و چارهٔ باید جست که نام و نشان آن مرحوم بر صفحهٔ
. لیل و نهار به نیکی ثبت و یادگار بماند * * بیت *

روانش روشن و فرخنده بادا اگرچه مرد نامش زنده بادا

فرزند خلف را که باقیات صالحات است مردم از درگاه مجیب الدعوات بالعدو

و آلاصال مسئلت مي نمائيد - برای چنين روز است ارادۀ او بزيارت اما کن مشرفه و رسانيدن متعلقان به بندر سورت بوده و خواهش الهی باین قسم به ظهور آمد بالفعل صلاح و فلاح کار دران است که وقوع این واقعه را به معرب الحضرة و الخاقان بهروز خان که واسطۀ حضور بر دور است اطلاع باید تا چه جواب رسد همهها را این معني پسند آمد و کیفیت نوشته شد بهروز خان آگاه گشته نظر باتحاد و اخلاص آن مرحوم داشته حقیقت را معروض بارگاه والا گردانیده منصب و خطاب و خدمت امینی و جاگیر خان مغفور را بنام راقم و دو دست خلعت ماتمی یکی ازان به اسمعیل محمد خان که از پیشگاه فضل و عطا مرحمت گشت با اسفاد خدمت و جاگیر و اضافه و خطاب حوالۀ وکیل فرموده بدل گرمی تمام که شیوۀ بزرگان است تعزیة نوشت چون داروغگی فرضه بندر کهنبایت از وقت نجم الدوله به اسمعیل محمد خان مقرر بود بالضرورة بعد اربعین بدانجا شتافت همدران سال پهاد خان جالوری فوجدار پالن پور رخت هستي بر بست و محمد بهادر عمویش مکان را متصرف گشت • • بیت •

یکی چون رود دیگر آید بجای جهانرا نمانند بی کد خدای

و کهاندیر او که نزد او مان بابي شتافته بود به برادرش داماجی بدین صوب مقرر شد و از طرف او رامچندر نامی به نیابت بلده رسید درین ضمن خبر آمد آمد فخر الدوله اشتهار یافت و فرقۀ سپاه بی روزگار بنابر تلاش نوکري دسته بدسته و گروه گروه رو براه آورده روانه شدند •

رسیدن فخر الدوله بسرحد صوبه و ملاقي گشتن شیر خان بابي و راجه رای سنگهه و پیوستن او ببارۀ نین پور در سواد بلده و گرفتار شدن بدست مرهته

از پیشگاه خلافت و جهانباني فخر الدوله دستوری یافته به عزم احمدآباد بر آمد و پس از قطع منازل و طی مراحل بسرحد صوبه پیوست شیر خان که

سر راه دربارهٔ سیدور اقامت داشت با جمعیت موجودی باستقبال شتافته در بیر پور ملاقی گشت فخر الدوله بنابر تالیف قلوب خلعت شش پارچه و سرپیچ مرصّع و یک زنجیر فیل تواضع نموده با خود رفیق ساخت ازانجا که غرور و پندار و درشتی طبع و بدمعاشی او که اشتهار تمام داشت نظر بر مراعات سبقی روشن الدوله برادرش که صبیهٔ او با ناصر جنگ خلف آصف جاه منسوب بود با کهاندیر او راه سلوک نه پیموده به سینه زوری متوجه این صوب شده به سعی خیر اندیشان که مکتوبی به او نوشته مبنی بر اظهار سرکشی و تهور و جلادت خود بود چون مرهته را که درین صوبه اقتدار بیشتر گسته از وقوف این معنی اندیشیده غبار - کدرت و وحشت بردلش پاشیده گردید * نظم *

درشتي همه نیش چون خار بن سراپاش مانند چو زشن کهن
ز یک گفتنش جمله شورنده کار بسی فتنه بر خاست از هر کنار

جوان مرد خان که از و اطمینان نداشت در تدبیر مآل کار خود محفل کنکاش آراسته در ظاهر بنابر استقبال و در ضمن به تهیه و استعداد مدافعت و ممانعت بست و چهارم شعبان در فضاي موضع اساروه یک کروهی بلده داخل خیمه گشت و قایم قلیخان را فرد گنگاجي مدار کار کهاندیر او که در نواح پتلاد با فوج دکهنان رسیده بود رخصت نموده از و امداد خواست قائم قلي خان با و گفت و شنید درمیان آورده به مقرر داشتن هزار روپیه روز مره خرچ سپاه گرفته غرهٔ شهر رمضان رسید و در موضع عیسن پور فرود آورده - جوان مرد خان از موافقت مرهته قوی دل گشته کمر همت بست و جمعی دیگر از گجراتیان را فراهم آورده امادهٔ مدافعت گردید - فخر الدوله از بارهٔ سینور شیر خان را نه هراولی با پسر خویش تعین ساخته عازم پیش گردید و راجه رای سنگه را از ایدر طلب داشت و او در نزدیکی قصبهٔ کپرنج ملاقي شده خلعت شش پارچه و یک زنجیر فیل تواضع یافت و بروافت شیر خان در هر اولی مقرر گشت و ازانجا کوچیده به قصبه بهیل دوازده کروهی بلده رسید و هفتم به عزم احمدآباد رایت عزیمت بر افراشت جوان مرد خان داخل بلده گشته صفدر خان برادرش را با فوج باتفاق

گدگانهڑ و جماعهٔ دکهنیان با چند ضرب توپ و آلات و ادوات حرب تعین ساخت که پیش شتافته در بین طریق قابو یافته بمقابله پردازد او باستعداد تمام رو براه آورد و در سه چهار کروهی نموداری کرده جنگ در انداخت فخر الدوله به پا مردی و استقامت بسینه زوری رو براه آورد و میگفت * نظم *

من امروز کاری کنم بی گمان | که بر نامداران سراید جهان
بر آدم که گردن فرازی کنم | به شمشیر با شیر بازی کنم

همه جا بمدافعه پرداخته زد و خورد کنان براجپور در سواد بلده پیوسته مکان مناسبی بنظر در آورده مور چال بندی نموده فرود آمد و صفدر خان پردهٔ ظلمانی شب را پیش رو دیده معاودت کرد و دکهنیان به فرودگاه خود ها برگشتند تا فردا از پس حجاب غیب چه رخ نماید روز دیگر چون زورق آفتاب بر روی سپهر آب گون روان شد و مهر بلند رایت را بادبان ساخته از ساحل مشرق بر کشید چون باره نیز پور مکان موجدار نشین را کسان جوان مرد خان قایم داشتند و براجپور اتصال داشت فخر الدوله مور چال را پیش انداخته عزم بدست آوردن آنجا نمود و نائرهٔ حرب در گرفت صفدر خان و قاسم قلیخان به کمک پرداختند و دکهنیان نیز به ترک و تاز در آمدند ازانجا که حیطان مساکن پور جات به یکدیگر پیوسته کسان فخر الدوله در پناه آنها همه جا در آمده به توپ اندازی و بندوق اندازی مورچال را بباره رسانیده او اخر روز به تصرف خود آوردند و فخر الدوله درانجا در آمده با فنائل استقامت گرفت و تدبیر بستن مور چال بر حصار شهر پناه در پیش نمود مقابر درب بلده مسدود گردید و جنگ توپ و تفنگ از فراز برج و باره سمت دروازهٔ اسلوریه و راجپور در پیوست و تا پنج شبانه روز با حصار و فوج دکهنیان بآتش افروزی جدال و معرکه آرای قتال بسر آمد راجه رای سنگه به غلطهٔ نجم الدوله درخواست مدد خرچ همراهیان نمود فخر الدوله نظر بر ضوابطه پادشاهی گفت که پرگنات در جاگیردار و بر کار سرکار والا درخواست مدد خرچ بی حساب است و ندانست که از مدتی آن قانون تقویم پارین گشته و آن دفتر را گاو خورده رای سنگه از استدعا جواب صاف بیدلی آغاز نهاده دل

از رفاقت کند و جوان مرد خان را بر ارادهٔ خویش آگاه ساخته هنگامی که سپاه شام بر لشکر مملکت نیم روز تاختن آورد قریب نصف شب جدائی گزیده دروازهٔ سارنگپور آمد - جوان مرد خان بدانجا شتافته در خورد و اورا بوعدهٔ فرستادن یک زنجیر فیل در پاداش این عمل مسرور ساخته رخصت نمود فخر الدوله چون چندان فوجی از خود نداشت و اکثر سپاه بی روزگار فراهم آمده نوکر شده بودند و بآنها خرچ نمی رسید که به حالت ماندن و نه روی باز گشتن داشتند در گرداب حیرت فرو ماندند * نظم *

بهر لشکری چون بلائی رسد . ز نادانی بی نوائی رسد
اگر بایدت شوکت خسروی دل و دست شمشیرزن کن قوی
کسی کو ندارد ز تو سر دریغ تو باید نداری ازو زر دریغ
بتو روز رزم ار نگه کم بود تو گر جهانی دهی کم بود
دل ایشان تهی دست هنگام کار چو بازی است بی بال و پر در شکار

جوان مرد خان جدائی گزیدن راجه و بیدلی دیگران از مساعدت رفت و یاوری بخت یافته بنابر بودن شیر خان که اکثر جماعداران نو فراهم آمدگان چشم بر و داشتند تهیدتی که سنگ تفرقه در آنها افتد اندیشیده از راه برادری به شیر خان نامه فرستاد که کهاندیر او با فوج گران متوجه این صوب است عنقریب میرسد - حسن معاشرت فخر الدوله را معاینه نمودند ترک مرافقت او اولی است - اینجا که از شنیدن پاسخ رای سنگه که همان مثل در بتو میگویم دیوار تو گوش دار قطع رشته امید یافتن مدد خرچ کرده در کار خود متحیر بود این ترانه را شنیده نهادن منت بر بنی عم اندیشیده عذر عسر اخراجات را بگوش فخر الدوله رسانده روزانه با همراهیان خویش و اکثری جماعداران که مرافقت اورا گزیدند به پناه حصار بلده آورد و از رویداد این سانحه فخر الدوله آگاه گشته خود سوار شده خواست که بدلبری پرداخته اوران حرکت باز دارد چون او از مکان خود رفته بود پی برداشته به سرعت به تاختن در آمد چون ناواقف بود به غلطی با دردیک دروازهٔ اسلوریه یکه تاز آمد و اورا ندانست درین بین شخصی از حصاریان

که درانجا بود بیگانه را دیده شمشیری انداخت و اندک جراحتی به گردنش رسانید بالضرورة برگشته بباره در آمد و گفت * * رباعي *

دیروز چنـــان وصال جان افروزی و امروز چنیـن فراق عالم سوزی

افسوس که مستـوفی دیوان قضا آنرا روزی نویسد و این را روزی

شیر خان تا هنگام فرو هشتن نقاب نیلی برخ روز در باغی که یوسف کوتوال نجم الدوله در پای دیوار حصار مابین دروازهٔ اسلوپیه و رای پور احداث کرده توقف ورزیده روانهٔ باره سیفور گشت و سپاه متفرق که تازه جمع شده بودند طریق مخلصی جسته کناره کشیدند فخر الدوله با جمعیت همراهي خویش باره را قایم نموده نشست صفدر خان که از سمت پورجات با فوج به جنگ توپ و تفنگ مي پرداخت و از طرف دیگر دکهنیان معرکه آرائی داشتند از سنوح این سانحه جرات کرده پیش آمدند و مرکز وار احاطه کرده بجنگ در پیوستند تا وقت شام که طلیعهٔ سپاه زنگ نمودار گشت نائرهٔ جدال و قتال ساعة بساعة زبانه مي کشید و محصوران در مدافعه باقصی الغایات بانداختن بندوق و شُهب بان بجان می کوشیدند چون طرف ثاني جمع کثیر و آنها شرذمهٔ قلیل بودند قریب پاسی از شب گزشته شب چهاردهم ماه رمضان عرصه تنگي پذیرفت و دست تطاول دکهنیان بغارت ناطق و صامت دراز گشت و چهار طرف ریخته دستگیر ساختند * * مصرع *

شیری که اسیر سگ شود هم ز قضا است * بیت *

چو ماهي به کام نهنگ اوفتاد ضرورت دل و جان بمردن نهد

ازانجا که قبائل خود و متعلقان پسران جمع کثیر از اناث و ذکور صغیر و کبیر همراه داشت و بدین قسم گرفتار مصیبتی نه شده بودند از خدا بی خبران مرهته بیرایهٔ زنان را از دست و گردن آنها گرفتند و طرفه حالي که خدا نصیب هیچ دشمنان نکناد بر آنها گزشت دران هنگامهٔ داروگیر یکی از ازواج فخر الدوله نیم جان با طفل هفت ساله از دیگران جدا افتاد و بخانهٔ یکی از ساکنان سبد پور که دران نزدیکی بود پناه گرفته متواری گشت * * بیت *

بریحـــان و ریحـــانی دل فروز بسر برده با خوشدلی چند روز

که اکنون انجام کارش بدینجا کشید بالجمله روز دیگر که زنگی شب از شبخون را پرداخته رو برتافت میرفقیر الله بخشی فخر الدوله با جماعهٔ کثیر از مردم سپاه و تجارت پیشگان غارت زده زخمی عریان و نالان رو به شهر نهاده در آمدند و در مسجد جامع بدان حال اقامت گرفتند سکنهٔ بلده از راه خدا ترسی و خبر گیری و تیمار حال پرداخته برسانیدن نان و کسوت و مایحتاج بشری کسب نکو نامی دنیوی و ثواب و اجر اخروی حاصل نمودند - زوجه و طفل فخر الدوله جوان مرد خان آگاه گشته حاجی نور الله را با رتهه سواری فرستاده آورده بحضور داشت درین بین فرستادهٔ گنگادهر با خواجه سرای فخر الدوله که بنابر تفحص و تجسس او بر آمده بود به بلده آمد و اورا برد و مبلغهای هائی از زر و جواهر و امتعه و اسپان ترکی و فیلان کوه پیکر و تمامی ساز و سامان امارت و ایالت که لکوک را ارزش داشت با اسپ و شتر همراهیان و بعضی تجارت پیشگان که بامید منافعه تخته هائی شال برداشته آورده بودند بدست مرهته افتاد و حرفی به جوان مرد خان رسید * بیت *

سنگ بد گوهر اگر کاسهٔ زرین شکند قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نه شود

شاخ تدر هرچند دست در دامن سرو سهی زند آسمان داند که کدام سر سزاوار سرزی است ، گیاه اگرچه با ر مرد دعوی برابری کند و لیکن * مصرع *

این یکی را نه نگین دان برند و آن را بجوال *

آمدن کهاندیرو اوبنا بو فراهم اوردن مال مغروته فخر الدوله و قید نمودن رینکوجی و ملاقات نمودن با جوان مرد خان و همراه بردن فخر الدوله و نگاه داشتن او در قلچهٔ غیاث پور

کهاندی را و برادر داماجی را که او مان بائی به نیابت او مقرر کرده بود

از مدتی با ارادهٔ اینصوب بر آمده درین ولا به بروده رسید و گرفتاری فخر الدوله و عاقبت اندیشی را شنیده بلا توقف و اهمال بتدابیر فراهم آوردن اسباب مقصوده از آب رود بار مهندری گذشت و رینکوجی را که در قلعهٔ بورسد بود همراه گرفته هیجدهم شهر رمضان بر تالاب چندوله در سواد بلده رسید و تمامی اموال و اثاثهٔ متروکه را تبرا نموده به تصرف در آورد ازانجا که از رینکوجی خاطرش غبار آلود کدورت بود بدست آویز باز خواست محاسبه با چندی از پیلدار و کار پرداران اورا دستگیر ساخت و چون قرار ملاقات با جوان مرد خان داشت در باغ دیغه واقع تالاب کانکریه از هر دو جانب آمده عهد و پیمان و تواضعات متعارفه به عمل آورده بوداع یکدیگر پرداختند و روز دیگر کهاندیراو مغلی وزیده فخر الدوله را با متعلقان به سواریهای بی حفاظ همراه گرده روانه گشت * نظم *

چنین است رسم سرای فریب — گهی در فراز و گهی در نشیب
ازو شادمانی و زو مستمند — گهی بر زمین و گهی بر بلند

و از قلعهٔ بورسد ناطق و صامت رینکوجی ضبط نموده نائب خود نصب کرده رینکوجی را بدو سپرد که محبوس دارد و فخر الدوله را در قلعچهٔ تهانه دار نشین موضع غیاث پور که بر ساحل دریای مهندری واقع و مکان متین است مستحفظان گماشته باز داشت و خود کوچ نموده به ضلع سورته شتافت جوان مرد خان پس از کوچ کهاندیراو دروب حصار را کشاده دم از استقلال و استعداد زده شاد و خندان به فراغ بال به تمشیت مهام سرگرم کار گشت * بیت *

زمان خوشدلی دریاب دریاب — که دائم در صدف گوهر نباشد

ازانجا که با عبد الحسین خان نائب دیوان صوبه بسبب نوشتن بعضی امور با فخر الدوله که بر خلاف مرضیش بود و بجنسه بدست آورده نیابت دیوانی و جاگیرات را از تغییر او به قائم قلی خان سپرد و پس از چندی محمد خان برادرش بتدبیر امری رنجیده برادهن پور شتافت جوان مرد خان جهت نسخ درکنات و تحصیل پیشکش و گرفتن ضامنی زمینداران و کولیان قائم قلیخان به نیابت بلده گذاشته بیست و یکم شهر شوال در آمد و عادل علی

و محمد هادی خان و راقم را همراه گرفته از ضلع دربندی و اترک و سایر را پرداختند
نواب مصدر بیلذگر که در تصرف روز آور خان و ادنیش بود روزی چند معاملات
رسید و بعد اوراق از استماع کسل مددی اخوی اسمعیل محمد خان در
کرمانیت بود عازم اردو گردید و نزدیک موضع پیتابا بور تا کوهان قطاع الطریق
حمله رو نمود و چندی کشته و خسته گشتند چند نفر بقرار رسید از جمله که حفظ
سبحانه تعالی شامل حال بود کاری نبرده * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای — نبرد رگی تا نخواهد خدای

روز عید الضحی داخل بلده گشت و برادر او را در کرمانیت علمدار
حوالی خان بستر گوری سپرده تا اسمعیل بود محمد خان مستقل سلطنت
رسم کدورت نمود و هفدهم شهر ربیع الثانی سال هزار و ... بدیدگاه و هست
... آمد و صفدر خان نیز همان ایام رسید کماندار او که ضلع سوریه شتافته
معاودت نموده وارد قصبهٔ دهوانه گشت و ریاست آنجا را از تدبیر امور و چندت
... کمک بعدت امور کرده روانهٔ ... گردید از آنجا که ... عمر اخوی اسمعیل
محمد خان ... گذشت سوم شهر شعبان ... رحمت ایزدی پیوست هدم
... و الم والد مرحوم ... بود که این داغ بالای داغ سوخت و جگرها
... ساخت * بیت *

هر دم زمانه داغ غمی بر جگر نهد — یکداغ نیک نا شده داغ دگر نهد

افسوس از جوانی او چون امر نا گزیر را چاره و در مادی ... صبر و ... شکیبائی
... لاجرم بدعای طلب مغفرت اشتغال ورزید * بیت *

... کابیم و فلک لعبت باز — از روی حقیقت نه از روی مجاز
... بازیچه همی کنیم بر نطع وجود — رفتیم بصندوق عدم یک یک باز

... ایام نجم الدوله بداروغگی ... بدر کهندبات می پرداخت و از حسن
... تجار را راضی و شاکر و نجم خان را نقش خیر خواهی او برلوح سینه
... نقش بود و پیوسته صلاح و صوابدید او کار میکرد از استماع این قصهٔ
موحشه متاثر گشته برسم متعارف تعزیه برافم نوشته استدعا نمود که یکی از

دادران را بجای او رخصت نماید لهذا قاسم علی را مقرر نمود که بعد اربعین روانه گشت و نجم خان فرصه را بدو سپرد همدرین سال شدت نزول باران تزلزل به بوانید اکثر عمارات افگند و جوان مرد خان نیابت فوجداری دهولقه را از تغیر نام قلی خان به محمد عظمت کرانی تفویض کرد و محمد شهباز روهیله را با سه صد نفر از سوار و پیاده نوکر ساخت و کسان او مان بائی رینکوجی را از حبس بر آورده بآوردش بردند و کهاندیرا او نیز متعاقب او نزد او مان دائی شتافت *

برپا نمودن پوتاجي پتیل فخر الدوله را بنابر رنجش جوان مرد خان و مقرر گشتن نیابت داماجي بر رینکوجي بدستور سابق و رویداد جنگ شیر خان با فخر الدوله و رسیدن رینکوجي

ازانجا که بنابر مقدمه تفاوت حصه وجه بوره که دران ایام بر اقوام سدنه بلده تفریق یافته بود و زیاده و کمی بخشش مصادرات فیمابین جوان مرد خان و دائب مرهته کار به خسونت و ناخوشی انجامیده بود و او شکوهٔ این معنی به بوتاجي پتیل که دران اوان سر فوج و راتق و فاتق مهمات کهاندیرا او ... صلع پرگنه پتلاد رسیده مدام داشت تمهیدی نموده فخر الدولهرا که در ملاحظه غیاث پور باز داشته بودند پالکی سواری و فیل نشان و خیمه تعین ساخته ... نمود جوان مرد خان و حصول مرام خویش مانند (۱) مترس و (۲) خو... برپا نمود و درین ضمن خبر بحالی رینکوجي به دستور سابق شایع گشت ...

---

(۱) مترس بفتح اول و ثاني و سکون را و سین بی نقطه صورتی را گویند که ... در کشت زار سازند بجهت دفع جانوران زبان کارهٔ ۱۲ برهان *

(۲) خواسه بفتح اول بروزن نواسه صورتی باشد که در فالیز و زراعتها نصب تا وحوش و طیور ازان ترسیده آسیبی به کشت نرسانند ۱۲ برهان *

مرد خان ظهور این معنی را به فال نیک گرفته علی رغم پوتاجی نائب کهاندی او را از قلعه بی دخل ساخت و آمدنی محالات برگنه جونی به ضبط در اورد پوتاجی بر صوابدید آمده گوساجی و گنگادهر با فوج دکهنی و جمعی از مصداتیان را که بنام فخر الدوله مذکور گردید بود برای تشخیص و تحصیل و بدر ساختن عمال جوان مرد خان برگنهٔ مذکور و امدهٔ دیگر که در چهار طرف متصرف شده رخصت نمود و فخر الدوله را مانند (۱) عروس کج آراسته سر فوج گردانید پنکوجی را که با شیر خان اخلاص بهم رسیده بود نوشت که تا رسیدن فوجی را فراهم آورده منتظر و مترصد باشد شیر خان از اطراف و جوانب سپاه را طلب داشته مذکور ساخت و عزم ادبار بر شارع آمدن بنکوجی چار کرده در سواد قصبهٔ کپر بنج نشست اراده که از راه خاندیس ... این صوب شده بود یک گروه آن طرف رو داد و شیر خان بنابر ... سپاه مضطرب گشته قریات چند برگنه سوخته و دیار را بتاخت در ... چون هنوز خبر واقعی پیوستن پنکوجی نداشت به مقتضای وقت از ... اندیشی محمد امام بدیع را جهت سلسله جنبانی امر موافقت ... پتیل فرستاد و خود بعزم کپر بنج معاودت نموده بموضع ... آمد - فخر الدوله که با فوج مرهته بدان نواح رسیده بود بطریق ... چون بر شیر خان رسیده بجنگ تیر و تفنگ در پیوست و معدودی از ... کشته و خسته گشتند چون صبح قریب بود دست از جنگ کشیده ... فرود آمد درین بین محمد امام بدیع که با پوتاجی ملاقی گشته ابواب ... شیر خان مفتوح ساخته با معتمدی از او رسید و فخر الدوله ... سرداران مرهته را ازان واقف ساخته سرداران هر دو جانب را ملاقات داد ... الدوله به شیر خان گفت که الماضی لایذکر اکنون بمددگاری ... مرهته طریق موافقت و مرافقت پیموده ممد و معاون است کمر ... چست بسته بتدارک مافات پردازند و آب رفته بجو باز آرند - خلاصهٔ

---

(۱) عروس کج کنایه از صورتی باشد زشت و مهیب که طفلان را بدان ترسانند ۱۲ برهان

مدعا آنکه پرگنات را بتصرف در آورده باحمد آباد باید پرداخت و از جوان مرد خان داد دل باید خواست * * مصرع *

تا درمیان خواسته کردگار چیست

دو روز گفت و شنید و عهد و پیمان سپری شد شیر خان در مرافقت و مجانبت متردد خاطر و دودله بود که نوشتهٔ رینکوجی مشعر بر رسیدن خود در نواح بارهٔ سینور دفعة رسید و شیر خان از نورد بر آمده در کتمان این راز کوشید چون قصبهٔ کپر بنج که در تصرفش بود ازانجا قریب المسافة واقع شده هنگامی که چشم و گوش طرف دانی در نوم غفلت غنود * * بیت *

جهان خفت از روی غفلت خراب که بیداری خود ندیدی بخواب

بی خبرانه خود را به کپر بنج رسانید صبحگاهی که حاجب سلطان روز حجاب دخان را از رخ شب تاری برداشت و شخص مدام از کاشانهٔ دماغ غنودگان بستر بی خبری کناره کشید فخر الدوله و دیگران از شب روی شیر خان و رسیدن رینکوجی با خبر گشتند و پاشنه کوب به تعاقب پرداختند اما بگردش نرسیدند و در سواد قصبهٔ کپر بنج که شیر خان معسکر آراسته بود آمده بجنگ تیر و تفنگ دائرهٔ جدال و نیران قتال بار دیگر بر افروختند روز دیگر رینکوجی نیز رسیده شامل شیر خان گردید و از پی دخل ساختن کماشتهٔ کهاندی را و واقف گشته بنابر مداخلت نائب خویش مرار نمی را که در بلده اقامت داشت بمواعد دلپذیر بجوان مرد خان نوشت ازانجا که بتفریبی از (۱) حاوی اوراق معاملات نصف پرگنهٔ حویلی حصهٔ ...هته در عوض پرگنهٔ بتلاد شنیده بخاطر داشت دربن ... غالو یافته درخواست نموده باسم نوشت رینکوجی را که بهر نوع در ملک پای خود را قائم کردن مد نظر بود بالضرورة بر پروانه را گزاشت و جوان مرد خان مرار را به نیابت او در محالات بلده دخیل کار ساخت تا چه

رینکوجی باستظهار و اتفاق شیر خان روز دوم * * بیت *

دم صبح کین شاه زرین حشم ز مشرق بر آورد طبل و علم

---

(۱) حاوی گرد کننده و فرد گیرنده *

به مقابل فخر الدوله به صفوف پردازی و معرکه آرائی پرداخت * * بیت *

در صف را مسافت چو نزدیک شد   ازان چشم خورشید تاریک شد

و مبارزان و رزم طلبان هر دو جانب بر روی یکدیگر بترکتازی میدان دلیری به جولان در آمدند * * بیت *

دواندند بر یکدیگر بارگی   صلاح از میان رفت یکبارگی

و در حملهٔ نخست باندک زد و خورد قواعد استقامت مصاحبان همراهی شیر خان متزلزل گشت و رخنه در بنیان پایداری دیگران افکند و تاب مقاومت نیاورده رو گردان شده میدان را به حریف سپردند * * نظم *

گریزندگان برفتند زان رستخیز   نبود رستم قصد ایشان در گریز

ستور که زینسان را شد از کار دست   ز هم چرم بگسست و چو بک شکست

سم هر دو لشکر در آویختند   شب و روز را در هم آمیختند

از مشاهدهٔ این حال عرق حمیت شیر خان بحرکت آمده عار فرار را بخود روا نداشته - * بیت *

بپیچیده بر خود چو پیچیده مار   برآورد شمشیر ز هر آب دار

و در عرصهٔ کارزار استقامت ورزیده بپا مردی تهور و جلادت قدم جرأت پیش نهاده بمدافعت پرداخت اما از تن تنها چه خیزد اگرچه رستم وقت باشد و از که چه آید هرچند که روئین تن بود درین بین مرکبش به تیر تفنگ از پا در آمد و او که زره پوش عرق آهن بود پیاده رو براه آورده حریف از کمین و یسار نزدیک بود که از پشت بارکی هستیش نیز فرود آرند که سقای او جرعهٔ دیدنی که سرمایهٔ زندگیش بود رسانید یعنی اسپ خود را پیش کشیده جوانمردی وفایهٔ را ساخت و با آبرو کشته افتاد شیر خان سوار گشته ازان ورطهٔ خونخوار و مهلکهٔ جان سپار بیرون آمده باتفاق رینکوجی در چار دیوار حصار بتحصن جست و از طرفین به مورچال بندی پرداخته بجنگ توپ تفنگ در پیوستند در سال هزار و صد و پنجاه و نه ازانجا که چندی محاصره کپرینچ بطول انجامید و از هیچ ممری پیشرفت کار درونیان و بیرونیان

میسوبور مقدور نمی گشت هرکدامي به چاره جوئی ملجاء گشتند قضا را ملهار هولکر فرستادهٔ باجي راو بنابر تشخیص و تحصیل صوبهٔ مالوه فوج کشي نموده از نواح پرگنه کودهره و دوحد میگزشت دریفوقت که رسیده بود و زمیندار لونا واره که با قصبهٔ بیرپور نزاعی درمیان داشت جهت حصول مرام خویش او را آورده بیرپور را تاخت چون از کپرپنج قریب المسافت بود رینکوجی واقف گشته سرگزشت خود را به ملهار هولکر نوشته استمداد نمود و او پاسخ داد که اگر دو لک روپیه نقد و دو زنجیر فیل بشرط بودن یک ماه بطریق حق الاعانه سپاه منظور خاطر نشان نماید می آیم - رینکوجی پذیرفته آکوجی برادر خود را با چندی از معتمدان شیر خان به صیغهٔ یرغمال فرستاده طلب داشت فخرالدوله و گنگا دهر و گوساجی ازین بهمبد آگاه گشته چون تاب مقاومت آن فوج گران نداشتند دست از محاصره باز داشته آب ندیده موزه کشیده دوازدهم شهر صفر طدل باز گشت کوفته رفتند - اتفاقاً پیش از رسیدن فرستاده های رینکوجی ملهار کوچ نموده رفته بود و اتفاق ملاقات دست بهم نداد - رینکوجی ظهور این معني را از فتوحات غیبی و امداد لاریبی پنداشته از تنگنای چار دیوار بر آمده متوجه کار خویش گردید. فخرالدوله را دکهنیان برداشته راه دهولقه پیش گرفته آمدند و محمد عظمت فوجدار آنجا را بیرون ساخته متصرف گشتند - چون از هنگامه آرائی کسان کهاندی راو و برپا نمودن فخرالدوله داماجي آگاه گشت بنابر رفع منافسه و نیز از چند سال اتفاق آمدن این صوبه نه شده بود کهاندیر او را همراه گرفته به برودہ آمد و رینکوجي را نزد خود طلب داشت - گنگادهر و گوساجی از رسیدن داماجی باتفاق کهاندی راو شنیده فخرالدوله را همراه گرفته از دهولقه بموضع جتبلپور معموله پرگنه حویلی هفت کروهی بلده که قلعچه دارد و در حصه مرهته بود و درین ولا به تصرف جوان مرد خان در آمده و عمله حبشی از جانب او باجمعی از سوار و پیاده تعین کرده بود منزل گزیدند. شدند و حبشي تاب استقامت در خود ندیده بر آمد و گنگا دهر کسان خود را به محافظت آنجا تعین نمود درین بین داماجي از برودہ کوچ نموده به موضع

بسو معمولهٔ پنلاد هفده کروهی باده رسید و گفتگوهر با فخرالدوله رفته بدو پیوستند و داماجی چندی درانجا مقامات ورزیده کهاندیر او برادر خود را به دادن برگنهٔ نرپاد و نیابت بوده راضی و مستمال ساخت و بموجب درخواست او قلعهٔ نورسد را نیز بدو وا گزاشت و رفع مدارعت و خصومت کشت بدادالدین خان که از روز ناخوشی با مفتخر خان از کهنمایت بر آمده در دهوان اقامت داشت درین ولا که داماجی و دیگران فراهم آمدند برای حصول بعضی مرام خویش آمد و فائدهٔ نه بخشند داماجی از بسو کوچ نموده بموضع ذو کلیج ده کروهی باده امد بعضی گفت و شنید معامدت با جوان مرد خان نموده کا نوجی تاکبیر را با فوج مرهتّه فخرالدوله را همراه داده بصوب غلع سورتهه خصت کرده خود بعزم مسکن برگشت و رنگوجی و بدادالدین خان تا دریای مهندری به (۱) مشایعت پرداختند و بدادالدین خان به دهوان شتافت و رنگوجی بامر مامورهٔ اشتغال ورزید ازانجا که قلعهٔ بورسد مکان بودن رنگوجی در بحت کهاندیر راو ماند قصبهٔ امرتهه را که بر سی کروهی دانده واقع است برای سکنای خویش در نظر آورده اساس قلعچه طرح انداخته به تعمیر آن جمعی را گزاشته بعامر تشخیص به دهولقه آمد *

ارتحال تیغ بیگ خان متصدی بندر مبارک سورت ازین خاکدان و تقرر متصدیگری آنجا به صفدر محمد خان برادرش

اندرین سال کشتی هستی مشحون متاع عیش و کامرانی تیغ بیگ خان متصدی بندر سورت روز سه شنبه بیست و یکم شهر شعبان المعظم از تند باد مخالف پیش روی اجل طوفانی شده درهم شکست و طناب باد بان املش گسسته در گرداب محیط فنا افتاد - * بیت *

درین ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نه شد تخته بر کنار

---

(۱) مشایعت پی روی کردن و در اصطلاح بجهت رسانیدن مسافر است ۱۲ *

و (۱) طاحونهٔ فلک که چندی بمرامش گردش نمود در آخر کار دانهٔ وجودش را در هم سائید - * نظم *

جهان آسیائی است مردم ربا | که در خون همي گردد این آسیا
دو سنگ زبر زیر آن ا ته سبـن | یکی آسمان است و دیگر زمین
تو اندر میـانه یکـی دانهٔ | بخود باش گر مـرد فـرزانهٔ
که ناگه بگـردد همین آسیـا | کند استخـوان تـرا توتیـا

و صفدر محمد خان برادرش که دامر نیابت مي پرداخت بعد انفراغ مادم و سوگواری به حفظ و حراست و استمالت سکنه آنجا کیفیت واقعه دا گزیر را معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردانید و هفت سر اسپ عربی نژاد باد رفتار و ده هزار اشرفی تمام عیار بطور پیشکش بارگاه والا راونه نمود - و محمد هادی وکیل او بدریعهٔ صفدر جنگ میرانش از نظر اقدس گزرانید خلعت و فیل و اضافهٔ منصب و خطاب بهادر و سند متصدیگری بندر از پیشگاه فضل و عطا مرحمت شده حوالهٔ وکیل گشت *

تعلق پزیرفتن دیوانئ صوبه به راقم از انتقال طالب علي خان

اندرین سال دیوانی صوبه از انتقال طالب علي خان بنابر تقریبی براقم تعلق پدیرفت مفصل این مجمل آنکه برهنموني و اغوای ملعون دیو خصلتی ابلیس فطرتی - عفریت طلعتی - دون همتي - غول کرداری مردم آزاری از فرقهٔ هنود کم اصلی - بد نسلی - شعبدة بازی - دمدمه سازی - * نظم *

کافر بد خصـال بی پیـری | همه مکـری تمـام تزویری
همچون غولی دراز با لائی | زشت روئی کریه سیمائی
بد کنش بد گهر عجب ملعون | همه چیزش حرام الا خـون

ازانجا که جربزت جبلی در طینت *خبیثش آغشته بود در هر امری از امور به

---

(۱) طاحونهٔ آسیا را گویند ۱۲ *

شیادی از هم کاران گوی سبقت می ربود و از سالهای دراز در سر انجام مهام پیش والد راقم پیش آمد نموده بامر پسندستی می پرداخت و در اعیان و هم چشمان رُشد و آبروئی پیدا نموده معروف و روشناس گشته - • نظم •

سر ناکسان را بر افـــراشتـــن و زیشان امـــید بهی داشتـــن
سر رشتهٔ خویش کم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است

از آنجا که کار فرما را بداته نیک ذات دید بازار بد داتی را کاسد و بضاعت مدانست را فاسد ساخته بمدامت طریق سلامت می پیمود اما گاه بیگاه که حوصله اش تنگی می نمود به مضمون کل شیئ یرجع الی اصله رجوع نموده موشکی می دوانید - • بیت •

پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیــادش بــد است
تربیت نا اهل را چون گردگان بر گنبد است

و بمقتضای کژ طبعی به نیشکی میرنجانید - • بیت •

نیش عقرب نه از ره کین است مقتضای طبیعتش این است

و با راقم که برداشت نمیکرد موافقت نمود بالجمله پس از عزل مدار الملک والد مغفور چون کاریکه فراخور حال او باشد نداشت سفارش نموده در سرکار نجم‌الدوله نوکر ساخت تا آنکه نوبت حکومت و امر نظامت به نجم الدوله رسید و او به کروڑائی نظامت کهنره پارچه و سایر ماموور گشت و از بد افعالی و زشت اعمالیش عالمی متنفر به حسب اتفاق فداءالدین خان بنابر امری با او (۱) چپ افتاد و نجم‌الدوله در معرض باز پرس و صدد گرفتن مصادره در آمده بمحصلان غلاظ و شداد سرهنگی عبدالوهاب بیگ سپرد و کار به شکنجه و زدن و بستن انجامید آن کفتار مکار به عجز و انکسار دست افتقار بدامن استشفاع خان مغفور زد و ایشان نظر بر آنکه از من گفته می شود و بنام من شناخته اند به شفاعت پرداخته منت پذیر گشت و نجم‌الدوله و فداءالدین خان بپاسداری خاطر ایشان از سر جریمه اش در گزشتند اما از خدمت معزول

(۱) چپ افتادن کنایه از بد شدن است ۱۲ *

گست - * بیت *

آن سر که سزای تیغ باشد شربت دهیش دریغ باشد

و آن گندم نمای جو فروش معرفتي با زوجۀ نجم‌الدوله بهم رسانیده به نمودن نانهای سیر کفایت بتصور حمایت متکفل سرانجام قربات تعلقۀ او شد پس ارتحال نجم‌الدوله و آن مرحومه فداءالدین خان و مفتخر خان در کروت و تیرش تنگاش داشتند قضا را حاوی اوراق که در انجا حاضر بود به تفرس دریافته او را آگاه ساخت و او عیال خود را کنار نموده خود در (۱) کنف خان مرحوم پناه گزیست -

* بیت *

نکوئی با بدان کردن چنان است که بد کردن به جای نیک مردان

تا این که مقدمۀ خوانین بخویکه سبق ذکر یافت انفصل گشت و بساط حکومت شاهی در نو دیده شد و فراش روزگار فرش امر نظامت برای جوان مرد خان گسترانید و صفدر خان برادرش بر چار بالش نیابت تکیه زده به رتق و فتق مهمات مالی و ملکی مامور گردید ان (۲) محتال (۳) مختال در مآل کار خود اندیشید که هم وسیلۀ روزی و از ممر مواخذه و مصادره محفوظ و مصون بوده باشد چون در ایام حکومت مبارزالملک و دیوانی خان مغفور مبرور از تغیر و تطهیر امور نظامت واقف و صفدر خان و کار پردازانش ازین معامله عاری -

* مصرع *

گیرم که خدا جامه دهد کو اندام

* بیت *

هر نظری را که بر افروختند جامه باندازۀ تن دوختند

بایکی از اخوان شیاطین در ساخت و او پیش صفدر خان تقریب کار پردازی و واقف کاری او را به کوشش کوشید ازانجا که او خواهشمند این چنین کس

---

(۱) کنف جانب و پناه ۱۲ *

(۲) محتال مکر کننده ۱۲ *

(۳) مختال متکبر و فریبند ۱۲ *

که رهنما باشد بود طلب داشت و او از و خاصت عافیت متامل گسته از راه معاونت که آینده بالمره خاطر منحوسش مطمئن باشد گفت که بدون اجازت ر خصت علي محمد خان که قدیمي ایشانم و د پیش نجم‌الدوله نیز به سفارش ایشان بودم براین کار اقدام نمي توانم کرد دربن ضمن منظور نظر دیده بصیرتش آنکه اگر احیانا صمدت در نگیرد و در سیاه (۱) چال بلائی افتد ا سکمان شتر بچه به سخره گرفتار آید بدستیاری حمایت براید و برهد - صفدر خان تعلیم آن معلم ابالسه بپیغام کرد و خان مرحوم او را که برین تمهید حاضر آمده بود و ستاد -

* بیت *

...ن ...وییب ...دگی... زاده را به بدمست هفـ...در صـ...ده باده را

. . به کساده پیشاني در سرانجام امور خیر و شر یده رفته پیش امد کرد و تصرف ... مزاج صفدر خان بهم رسانید سر به شورش خاریدن ... - * بیت *

...وراز نحوف جـ...اه ...ر شـود چو کردد ...وی مـ...ار از در شود

... (۲) لسع صغدر و کبیر قدیم و جدید کار پردازان صفدر خان در آمد و در خانه ...اندازی سکنهٔ بلده هادی طریق ...ل ... و گمراهی گردید و کار بجائی رسانید که ... ار اخر جمیع حقوق سابق و حق را نسیاً منسیاً و هباء منثوراً انگاشته ... یک دو امر سهلی خان مغفور را آزرده و مکدر ساخت و ... راهم ... ساخت ...وری در مواد اخلاص و اتحاد باجوان مرد خان و برادرش انداخت * رباعی *

بد اصل و گدا چو خواجه کردد به نکو است
مغرور شـ...ود ندانـ...د از دشمـ...ن و دوسـ...ت
کـ...ر دانـ...هٔ کـ...وزه ز د...وهـ...ر ســ...ازی
بر کوزه همـ...ـان بـ...ـرون براود که در و است

...بجمله پس ارتحال والد مغفور بیش از پیش متوجه حال باز ماندگان شده ... نمک خواری دیرینه پرداخت -

---

(۱) چال بروزن شال مغاک را کویند ۱۲ *

(۲) لسع گزیدن مارو کژدم ۱۲ *

* نظم *

برسرم لشکر جفا آورد حق نان و نمک بجا آورد
نیست بد اصل را وفا و تمیز اصل پاک است مایهٔ همه چیز

ز کمر عداوت به نطاق شقاوت و (۱) حشانت چست بسته در صدد عزل خدمت امینی که با راقم بود در آمده تمهید راست مانندی بسته باغ سبزی به صفدر خان نموده به صمع درانداخت که از محال کثره پارچه که کرورائی نظامت آنجا از طرف سرکار به شیخ رضی مقرر است تغلب و تصرف او معلوم نمی شود و در سلطنت چه اقتدار باقی مانده که با متصدیان بادشاهی باشد دیوانی صوبه و داروغگی کهنره پارچه را که از عبدالحسین خان انتزاع شد که پرسید اگر خدمتگی و امینی و کرورائی و مسروی و تحویلداری و مقیمی که با مردم است ضبط نموده یکی از آن خود حواله شود از وجه لوازمه مبلغی عاید و از معاملات شیخ رضی خاطر جمع میگردد اگرچه صفدر خان پاسخ داد که امینی از مدت ها با خان مرحوم و اکنون با فلانی یعنی راقم تعلق دارد و کرورائی که به محسن خان و او در حضور و در سپرد ایشان امینی را نمی توان گرفت و مناسب نیست ازانجا که آن ملعون (۲) افسار اهرمن کردار را اصل مدعا (۳) معارفت و معطل ساختن و کشیدن انتقام کینهٔ دیرینهٔ راقم بود شعبدهٔ به کار بردن به دمیدن دمدمه و افسون عقداللسان پرداخته چسم و هوشش را بسته گفت که اگر به ضبط در نیاید دیگران آزرده میگردند اگر بخاطر برسد آینده وا گزاشت می توان کرد و بدین وسوسه آن (۴) خناس (۵) کناس (۶) نسناس بصورت ناس او را از راه

(۱) حشانت بکسر اول کینه ۱۲ *

(۲) افسار بر وزن رفتار بمعنی افسون *

(۳) معارفت باول مضموم کسی را بیروی کردن و معاش بر کسی سخت کردن ۱۲ *

(۴) خناس بالفتح و التشدید دیو سر در کننده و وسوسه کننده ۱۲ *

(۵) کناس - جاروب کش ۱۲ *

(۶) نسناس باول مفتوح ثانی زده نوعی از خلق که به یک پای بر میجهند ۱۲ *

بدیده اجازت حاصل ساخته از روی تزویر صورت عذری اندیشیده و قصهٔ مکری پیش نهاد ضمیر خود نموده رخسارهٔ حیا را به نیل حرام حواری مخضوب کرده و دیدهٔ احول بی بصیرتش را به میل بیوفائی مکحول و معیوب داشته - * بیت *

نه از خلق شرم و نه ترس از خدا   نه اندیشه کرده ز روز جزا

تا جودیکه تا خلف مهینش را پیشکار به تعلقهٔ کروزانی مقرر داشته بود یعنی بقول آنکه - * مصرع *

گدای دوربین فرزند خود را کوره‌ی سازد

خود پیام گزار این معنی شده جغد صفت و بوم کردار برقع حیا دریده دروازه‌ی آرزمی سرخ رسوائی مالیده امده چون خروس بی هنگام به بانگ برداشته . تمهید بستهٔ خودش بصوت ان انکر الاصوات لصوت الحمیر شهیق و نهیق بلند کرده سرائیدن و رنجانیدن سامعه آغاز نهاده ظاهر ساخت که مقدر خان با قائم ملی خان نقاری دارد و نه میخواهد که مکنون ضمیرش بر ملا افتد و این عقده بکشاید اراده دارد که داورنگی کهنهٔ پارچه را از تحتش بر آرد بنابر مصلحت کروزانی که ازان دیگریست و در سپرد شما و از دیگر تعلقات نفعی و ضرری متصور نیست امیدی ؟ که از قدیم دارند بعد انقضای یک ماه را گزاشت خواهد کرد چون چاره بجز اذعان نداشت سکوت ورزید و آن (۱) همّاز مشاء (۲) بنمیم موجب رضا دانسته رفت و روز دیگر که غرهٔ شهر جمادی الاولی بود جمیع تعلقات را ضبط نموده تا خلف دویمی را پیشکار ساخت که پیوسته با شینم رغی در مقابل دکانی چیند - مسور اوراق تا یک ماه و نیم مهر خموشی بر لب زده بانتظاری ایفای وعده گزرایند روزی او را طلب داشته گفت که چرا بموجب قرار به عمل در نمی آید (۳) مُهمل و نا مربوط چند از رطب و یابس گفته رفت و ظنّم به یقین پیوست که گفتار واهی بریسان بی معرش را برجا نیست

(۱) همّاز باول مفتوح و تشدید ثانی از بس مردم عیب کننده و سخن چینی کننده ۱۲ *

(۲) نمیم سخن چین ۱۲ *

(۳) مُهمل باول مضموم و میم ثانی مفتوح ضائع بیکار و بیهوده ۱۲ *

و فروغی از صدق نه دارد * * رباعي *

مرد تمام آنکه نگفت و بکرد وانگه بگفت و بکند نیم مرد
وانکه بگفت و نکند زن بود زن به اران کس که نگفت و نکرد

بالضرورة رویداد اورا به مقرب الحضرت بهروز خان نوشت فضارا پیش از رسیدن این سانحه اورا شخصی در حضور گشت ازانجا که اکثر خدمات حضوری در تعلق داشت حکم معلّی صادر شد که از دفتر خالصه نوشته از نظر اقدس بگذرانند محرر آن بعد ترقیم تعلقات حضوری امدنی و کروزانی کهتره نارچه احمد آباد را که او واسطهٔ عرض معروض بود نیز درج کرده گذرانیدند و حضرت ظل سبحاني هر یک از تعلقات را منصوب بیکی از بچگانه های او بدستخط مزین فرمودند چون بنام احقر رسیدند حکم شد که بدیگری تجویز نمایند مقرب الحضرت و الخاقان جاوید خان و رای رایان داگرمل که شرف اندوز حضور بودند بدروه عرض رسانیدند که امیدی بنام علی محمد خان مرحوم و درین ولا به پسرش که بخطاب پدر سرفراز است مرحمت گشته تعلق به بهروز خان ندارد مگر واسطهٔ او بوده و از خانه زادان موروثی شاه اعلی رضوان جایگاه است و کروزانی که به محسن خان است چون هنگام تقرر خدمت پیشکش سرکار والا قبول کرده و برعایت بهروز خان واصل به ساخته محرران نوشته اند هرچه حکم بصاد خاص مزین فرمودند و حکم والا به شرف نفاذ پیوست که حکم استقلال امیدی بدهند و کروزانی را نیز در سپرد امین نمایند که وجه پیشکش را از لوازمهٔ خدمت به ضبط در آورده ارسال حضور نماید و دو قطعه احکام قدسي بمهر وزیر الممالک از دفتر خالصه که مرحمت شده بود درین وقت رسید ازانجا که ان پیر کفتار غدار و آن (١) دیوث (٢) لئیم (٣) عتل (۴) ختار از راه خدیعت و مکاري به مراعات

---

(١) دیوث بفتح و یای مشدد مرد بی غیرت و بی ننگ و بی حمیت ١٢ *

(٢) لئیم بخیل و ناکس ١٢ *

(٣) عُتُلّ - باول و ثانی مضموم و لام مشدد سِتم گر و سخت گو ١٢ *

(۴) خَتّار - بالفتح مع تشدید نا عذر کننده یعني بیوفائي کننده ١٢ *

ظاهري و ضمنا بدریافت اینکه درچه خیال و اندیشه است آمد و رفت داشت احکامی که ورود فرموده بود نموده گفت که بنابر اتمام حجت صفدر خان را از احکام آگاه باید ساخت و تقریب را گزاشت باید کرد آن شقي که از در کوشتن بهروز خان واقف گشت ازانجا که موش خانگي و از جمع جهات مطلع بود و خاریکه از ممر امداد و اعانت بهروز خان در سینهٔ پر کینه اش می خلید دفعة بر آمد و سهام مرام را به هدف مراد پیوسته یافت بحسب ظاهر همراهی نموده نزد صفدر خان امد و احکام را ظاهر ساخت و او نفت که نه جوان مرد خان گفته جواب خواهم داد حیاله درپیش آورد و آن کم ظرف بد اندیش که درپیش رویش نشسته احکام در دست داشت بخوش آمد گویی لب را کشود و از روي طنز و استخفاف گفت که درین وقت سلطنت کجا مانده و احکام شاهي را که مي پرسد نقدات خان را درخواست نمایند از استماع این گفتار ناهنجار زیاد از دهنش راقم را عنان حوصله از دست رفت و عالم را در چشم تیره و تار دید احکام را از دست واجب القطعش کشیده گوفت و گفت که اگر در نزد چون دونا اهلی اعتبار ندارد اما ما را بعادت عزیز و موجب افتخار است * • قطعه •

گر نه بیند بروز شپره چشم ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چشمهٔ آفتاب را چه گناه
راست خواهي هزار چشم چنان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کور بهتر که آفتاب سیاه

، بر خاست و اخر روز جوان مرد خان را دیده از احکام واقف ساخت و گفت

مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند
ترا چه شد که همه قلب دوستان شکني

ازانجا که اورا نیز از وجوهات چند خاطر نشان نموده رخنه در قواعد مصادقت و مخالفت افگنده حقوق دیرینه اسلاف و اخلاف را به عقوق مبدل ساخته بود اثر پدیر نگشت و جوابی که مطابق سوال باشد حاصل نه شد و آن مرور مد بر از ممر شماتت با کار پردازان دیگر که پاس نمک خواری داشته با راقم بودند سراً و جهراً میگفت که اکنون بچه توقع و کدام امید مانده اید کسی که محل اعتماد و اعتبار بود از میان رفته بحالی خدمات را مگر در خواب دریا بید هیهات هیهات

امیرسفت دامکن که صورت بستنی نیست و در فقایم میخندید از استماع این مقالات که آتش در نهادم می انداخت بآبیاری مضمون این منظومه منطقی میساخت - * نظم *

به هنگام سختي مشو نا امید کز ابـــر سیه بارد آب سفیـــد
در چارۀ سازی بخـود درمبند که بسیار تلخی بود سود مند

و آن ابلیس سراپا تلبیس سالوس [1] لاحوس بعد چندی به عذر خواهی ملبس به بباس مکر و نز و پر شده از در خیر سگالی در آمده به طنازی گفت که اگر چیزی به عنوان رشوت برای صفدر خان متعهد شوند شاید بدین وسیله امینی را بدهادم و کرورانی که ازان دیگریست و سپرد دارند نمی تواند شد پاسخ داد که حق کسی را غصب نه کرده ام و عاریتی نپیدیرفته ام جای پدر خود را گرفته ام بحالی که بدادن رشوت و منت باشد گردن باین مدلت نخواهم نهاد واهب العطایا که رازق العباد است بهتر ازین را عطا خواهد فرمود * صاحب *
ده در شود کشاده اگر بسته شد دری انگشت ترجمـان زبان است لال را
و در اندیشۀ کار معامل گشته با خود گفت - * بیت *

گرد دیوار خانه گشتن چند فتح در را کلید باید جست

و هاتف عیبي و سروش لاریبی بگوشم میخواند - * بیت *

گر بشد گل ز چمن بیش منال ای بلبل
که درین هفته بصـد برگ و نوا باز آیـد

و تمهیدی به خیال آورده سوید نموده برای رام نارایین وکیل دربار جهان ... و بسنت خان محلی بچگانه بهروز خان را نوشته قاصد را رخصت کرد ... که تدبیر موافق تقدیر بود بمجرد رسیدن رقایم سابق ولاحق که آنها چسم ... بر شارع چار داشتند محلّی فرد حقیقت را بنظر اقدس گزرانید و بخط ... مزین گشت و حکم محکم شرف صدور یافت که ندیوان صوبه نیز نه قدغن ... یرلیغ نویسند و احکام والا بنام تیغ بیگ خان متصدی بندر سورت و ...

---

(۱) لاحوس - شوم نا مبارک ۱۲ *

متصدی بندر کهنبایت و سیاهه بداروغهٔ کهتره پارچه رکاب سعادت به لمعان ظهور رسید که روبه مال بوپاریان و تجارت پیسگان که بدین مهر علی محمد خان امین باشد منظور نه کنند و محصول دوباره باز یافت نمایند و احکام صدر به راهم رسید چون موسم روانگی امتعه تجارت پیسگان دارالخلافت و بنادر فریب بود باظهار این معنی نپرداخته با خود گفت که هر گاه ابلاغ حکم مقدس بداروغهٔ کهتره پارچه رکاب سعادت شده گماشته های تجاران آنجا نوشته باشند بخودی خود سر خواهد کرد ازانجا که به خط خاص مزین شده بود که بدیوان صوبه نیز بنویسند مهران دفتر خالصه شریفه حقیقت دیوانی را که طالب علی خان بدیوانی سر افراز بود و از شروع خدمت به تعلقه نرفته و در حضور فوت شد دیوانی آنجا به کسی مقرر نیست از نظر انور گذرانیده چون خواهش ایزدی بدان پیوسته بود که بدین تقریب این کار سرانجام تعلق پذیرد حکم شد که به عهدهٔ امین نمایند و حسب الحکم اشرف اعلی بمهر وزیر الممالک در تمسیت امور دیوانی حوالهٔ وکلا گردید و سرآیهٔ وافی هدایه عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیرلکم - * منظومه *

ای بسا کارها که در عالم ... رود و عالمی زند برهم
در نظر آن بد و گران باشد ... خیر کلی همه دران باشد

خیر و مضمون - * مصرع *

عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد به ظهور پیوست

چون در عرض شدن مقدمه دیوانی و مرتب گشتن حسب الحکم فریب سه ماه رسید هنگام روانه شدن قافله دارالخلافت در رسید و از نوشته جات آنجا کیفیت ... احکام بداروغهٔ کهتره پارچه حضور و متصدیان بنادر مشروحاً به تجارت پیسگان ... وداران بضاعت احمدآباد منکشف گشت و آنها به جوان مرد خان ظاهر ... چاره جو شدند سوای را گزاشت تعلقات علاجی و درمانی ندید میثها ... دویمی را بنابر تحقیقات صدق و کذب احکام فرستاد درین بین حسب الحکم ... ود فرمود - * نظم *

... شب روز روشن رسید ... شب آهنگ را صبح صادق دمید
آغاز بختم سبک خیز شد ... نشاط سخن بر دام تیز شد

او احکام را بجوان مرد خان ظاهر ساخت و نظر بر قدم ارتباط که مکرر سبق ذکر یافته گله این امر بقول آنکه گله از دوستان می باشد آغاز نهاده گفت * قطعه *

جوانمردی دو چیز است ای جوان مرد
به سویم گوش ده تا گویمت راست
یکی آن کز رفیقان در گزاری
اگر هر لحظه بینی صد کم و راست
دوم کز تو نیابد هیچ گاهی
چنان کاری که باید عذر شان خواست

اخوین قسم مغلظه یاد نموده عذر خواه گشتند که مارا هرگز سودای این کار در سر و خیال این عمل در دل نبود قدیمی و نمک پرودهٔ شما بدین امر نا بالیست رهزن شده از راه برد پاسخ داد که ان شاء الله تعالی در اسرع اوقات سزای کردار و پاداش این کار خواهد یافت - * بیت *

این تلافی فلک با و بکند نکند گر فلک نمک بکند

ازانجا که او سبحانه تعالی منتقم حقیقی در اندک فرصتی انتقام از و کشید که در اواخر واصل گردیدن بدرکات جحیم مرگ دختر و ناخلف سپیدش و پسرزادها و دخترزادها یتیم بی پدر و مادر بدیدهٔ بی بصیرتش دید و اندوخته های کسب حرامش بباد رفته پریشان شده بآنها ملحق گشت - * وحید *

نمک و سودهٔ الماس شبیه اند بهم به غلط هرکه نمک خورد سر از عمر برد

* قطعه *

جهان بیمانه را ماند بعینه
که چون پر شد تهی گردد به هر بار
کنون کز مرگ آن ملعون تهی گشت
نه پندارم که پر گردد دگر بار

هرچند که این همه در از نفسی موجب ملال خاطر ناظران گشته و با صداع سامعان شده چون دل پر داشت بدین وسیله خالی نمود و نیز

عبرت است که کرد که نیافت - * قطعه *

تـــا بـــدانی که دادهٔ ایـــزد کس نیارد بکـــوشش از تو ربود
ور نخواهنـــد عالمی چه شـــود خواست او بی خلاف خواهد بود

بالجمله مدبران دیوانی را با دفتر از خانهٔ قایم قلی خان طلب داشت و وا
گذاشت جمع خدمات بدین رساله شده هشتم ذی الحجه که یوم الترویه بود
به تمشد ت امور متعلقهٔ خویش سرگرم گردید و معاند سه بخت و حاسد
بسـت فطرت اسود الوجه فی الدارین گشت - * قطعه *

نمیه ... برهی ای حسود کین رنجی است
که از مشقت آن جز بمرگ نتـــوان رست
پنداشت ستمگـــر که ستـــم برما کـــرد
در گـــردن او بماند و بـــرما بگـــذشت

اتفاقا همدران اوان روزنه مال که بمهر احمد و محمود مرده داده بودند در نقد
سوت منظور نه گشته چون کالای بی پرسش خداوند برگشت مجدسه آن را
... بمقر خانهٔ والا سپرد که یاد کار باشد و روزنه دیگ بمهر خود کرده داد و در سال
... و ... و ... سعست جوان مرد خان بدست آویز بر آوردن حسب الحکم احیای
... فی بیوه نموده بمعرض ایصال در آورد و ریفکوجی بنابر بعضی امو
... نزدیکی موضع اسلالی چهار کروهی بلده آمد و جوان مرد خان قایم قلیخان
... او را همراه گرفته رفته ملاقی شده معاودت کرد و ریفکوجی رفت - الله ...
... نایب فوجداری دولقه که بایکی از قصباتیان آنجا رنجشی داشت
... و قصباتیان قصبه گربی نائب فوجداری آنجا را نیزند و ملحق ساختند
... که فوجداری گربی به صفدر خان تعلق داشت باجمعیت شایسته بد آنجا
... بقیه پرداخته اخراج نمود و محمد مفور الدین خان صدر صوبه از ممر
... و عدم مداخلت روانهٔ دکهن گردید چون خللی از فساد کولیان در پرگنهٔ
... و محمود اباد رویدا ده بود محمد شهباز روهیله بر آنها تعین گشت و او
... بود ... نموده آمد *

درگذشتن بیلگر خان عرف گدا بیگ خان قلعه دار بندر مبارک سورت ازین فیروزه حصار و غرق شدن زورق وجود نجم خان متصدی بندر کهنبایت در گرداب فنا و سوانحاتی که دران اوان رو داده

همدرین سال که ایبک خان که پس از ارتحال بیلکر خان برادرش از پیشگاه خلافت و جهانبانی از انتقال او بخطاب و قلعه داری آهنی اساس بندر مبارک سورت سر افراز بود چندیکه بدان امر اشتغال نمود ناگاه سنگ قضا از منجنیق فلک دوار بر شرفهٔ اساس وجود خاکیش رسید و حارس هادم اللذات فرمان قدر توامان عزل دز نشینی پیکر هیولائی آورده بیست و یکم شهر صفر از دربند عناصر اربعه بیرون ساخته به کوتوالی تنگنای لحد نصب نموده فرستاد و مصداق آیهٔ کریمهٔ یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة هویدا گشت - * منظومه *

فضا بر نگردد ز در بستنت ... بود فی المثل گر در از آهنت

چو تقدیر از عرش آید فرود ... ندارد بلندی دیوار سود

ازانجا که درحین حیات و ثبات عقل چون ایام ارذل العمر را دریافت و روز اسقاط قوای جسمانی و استیلای ضعف و ناتوانی را در خود مشاهده نمود از راه عاقبت اندیشی - کیاست و دانشمندی را به کار برده بارسال پیشدش بارگاه فلک اشتباه پرداخته قلعه داری را پس از ارتحال خود بنام وقار محمد خان ولد صفدر محمد دامادش التماس نموده سند درگاهی حاصل ساخته بنابران او به حراست و محافظت قلعه سرگرم کار گشت و نیز دران اوان (۱) سنبک آمال و امانی نجم خان متصدی بندر کهنبایت به لنگرگاه محیط نا پیدا کنار ادرکه الغرق عدم دهم شهر ربیع الاول پیوست و از چار موجهٔ تلاطم حوادثات روزگار به ساحل ممات رسید و بار خانهٔ اعمال و افعال را در فرضهٔ جزآء بما کانوا یعملون

(۱) سنبک بضم اول و سکون ثانی وضم ثالث کشتی کوچک را گویند *

ورود آورد مفتخر خان خلف نجم الدوله که بخطاب موءمن خان مفتخر و مباهی گشته بود باراده دارالخلافت نقل مکان داشت از سنوح این سانحه فسخ عزیمت نموده به حفظ و حراست معمورهٔ بلدهٔ پرداخته واقعه نا گزیر را به پایه سریر خلافت مصیر معروض داشت - فداء الدین خان که از سابق رنجیده در موضع دهوان مسکن ظالم جالیه کولی اقامت داشت از استماع این قضیه نا مرضیه بلدهٔ مانده تعزیه باز ماندگان که آمده بود از ممانعت در آمدن رجعت قهقری نموده دوست و بیش از پیش بر آزردگیها افزود - * بیت *

نماند یک نفس زخم سنان دشمنم بر دل
ولی از دوست گر خاری خلد بسیار می رنجم

پس از چندی که از بودن دهوان و مصاحبت کولیان دل تنگ و متنفر گشت به رینکوجی نوشته با قبائل به قصبهٔ امرتهه آمده جائی گرفت و او به مراعات و دلجوئی بسر میبرد و همدران ایام شقهٔ حضور پرنور متضمن فرمایش روغن وی زور ساردین و روغن د اسپیک [1] که از بلاد فرنگ می آرند حواله وکیل قدوی درگاه آسمانجاه شده بود ورود فرمود بتلاش تمام روغن و اسپیک بقدر قلیل که میسر آمد با سرمداشت فرستاد و از نظر اقدس گزشت و از راه فضل و عطا بمرحمت خلعت فاخره سرفراز شد و جوان مرد خان بنابر بندوبست ضلع دریای میسوه که باسردار نامی کولی متمرد سر به شورش برداشته مصدر فساد بود محمد شهباز روهیله را با فوج تعین فرمود و او چندی با او به زد و خورد پرداخت و تا سردار کشته افتاد *

معاودت نمودن کاناجي تا کبير با فخرالدوله از ضلع سورهته و وقوع ناخوشي في مابين جوان مرد خان و رينکوجي بنابر تفاوت حصه و مصدر هنگامه شدن او و بدست آوردن قلعهٔ بورسد

کاناجي تا کبير که با فخرالدوله بصوب سورهته رفته تشخیص و تحصیل

(۱) د آسپیک لغت فرانسه بمعنی سنبل که در هندی بالچهر می گویند *

کهدنیپی آن ضلع نموده به قصبهٔ بن تهلی پیوست و آنجا را محاصر نموده به سعی و کوشش مفتوح ساخته غارت کرد فخرالدوله از تنگ ظرفی تسخیر آنجا را بر خود بسته بنابر شهرت و آوازه کامیابی از طلا و مروارید داشت با بیست و یک اشرفی نذر درگاه والا ارسال داشت و از نظر اشرف گزشت بالجمله چون هنگام باز گشت مرهته رسیده بود کاناجی او را به دهولهه رسانید محمد جانباز قصدانی آنجا که به نیابت موجداری می پرداخت بی دخل شده به بلده آمد و کسان فخرالدوله باتفاق مرهته قابض و متصرف گستند رینکوجی از امرایه خود را به سرعت تمام سانیده ملحق گشت چون دران ایام در تفاوت حصه بیوره و مصادرات با جوان مرد خان گفت و شنید داشت و کار بناخوشی انجامیده بود رسیدن کاناجی و فخرالدوله را از مغتنمات وقت و مساعدت بخت شمرده اتفاق موضع سادنی معمولهٔ دهولهه شش کروهی بلده را بتاخت در آورد و ناطق و صامت آنجا را غارت نموده منزل گزید - جوان مرد خان بدریافت این خبر با فوج آراسته و لوازمهٔ توپ خانه به قصد شبخون از زود با سابر گزشته بر آمد و پاسی از شب گزشته چون صلاح کار ندید عنان عزیمت را به بلده معطوف ساخته در آمد کاناجی فخرالدوله را سپرد رینکوجی کرده خود روانهٔ مسکن شد و از فخرالدوله را همراه گرفته بموضع بنجر چهار کروهی بلده بر ساحل دریایی سابر فرود آمد ازانجا که قریات پرگنهٔ حویلی حصهٔ مرهته بموجب قرار که سبق ذکر یافته در تحت جوان مرد خان بود - اکنون مصادفت به مخاصمت تبدیل یافت محصلان شداد و غلاظ بر تمام پرگنه تعین نموده چشمهٔ تحصیل هر چهار حصه جاری ساخت و ازانجا به موضع عیسن پور دو کروهی دائره کرد جوان مرد خان نیز به ارادهٔ مقابله و مدافعه در بارهٔ نیین پوره اقامت ورزید و هر روز فوجی از طرفین به مقابل یک دیگر نمودار کرده به جنگ توپ و تفنگ می پرداختند ازانجا که رینکوجی را از بدست آمدن فخرالدوله خیال نصب در سر بود در تدبیر آن در آمده تشخیص و تحصیل کنان به قریات دیگر آورد - جوان مرد خان از مکنون ضمیرش آگاه گشته محمد شهباز روهیله را نظر برسانده

که او نزد راجه رای سنگه در ایدر نوکر بوده رخصت نموده که او را مستمال ساخته به معاونت و شریک کار گشتن آورد - شهباز بنه معتمد راجه را برای تعین مدد خرچ و گفت و شنید همراه آورد چون هنگام جدائی گزیدن از فخرالدوله وعده دادن یک زنجیر فیل بمیان آمده و به عمل درنیامده ایفای آن . رسانیدن روز مره را جوان مرد خان متعهد گشته فرستادها را بدست فرموده ریمکوجی که در ضلع مرضع ولاد در اندیشهٔ دخیل کار ساختن فخرالدوله که دست نهادهٔ او باشد چاره جو بود راجه رای سنگه حسب الطلب جوان مرد خان می آمد کسان خود را بسر راه از فرستاده به مواعید سال پدر بسوی خود دعوت نمود و او اجابت کرده شامل گشت از ظهور این معنی قوی دل شده عزم را تصمیم داد و شیر خان را دیر طلب داشت و او هم آمده ملحق گردید و کمر به محاصرهٔ بلده چست بست - * مصرع *

هر چه تدبیر است جز بازیچهٔ تقدیر نیست

درین خبر کشته شدن نائب او که در پتلاد بود رسید که هریا نام پسر خوانده راندیواو که دامن قلعه داری بورسد می پرداخت در سواد قصبهٔ پتلاد آمده دست تطاول دراز ساخت نائب ریمکوجی که به مقابله و مدافعهٔ او برآمد بضرب تیر تفنگ بادیه پیمای وادی عدم گشت چون مشیت ازلی پیوسته اراده‌های نالایق او را عائق گشت و به عزم گرفتن قلعهٔ بورسد بعد نائب دیگر رو بدانصوب نهاد و قلعهٔ بورسد را محاصره نمود هریا تحصن جسته بجنگ توپ و تفنگ اشتغال ورزید ازانجا که بعضی از متحصنان با ریمکوجی موافق بودند در ایام معدود کسان او به سازش آنها نردبانها گزاشته برآمدند و قلعه مفتوح گشت . هریا بدر رفت چون زبانی خبر تقرر نیابت مرهٹه بدستور سابق به کهاندیراو ستهار داشت جوان مرد خان علی رغم ریمکوجی جدا کردن پتلاد را که بدیانت قلعه آباد از طرف او می پرداخت طلب داشته در بلده دخیل کار ساخت ماته به ریمکوجی را بیرون کرد - * بیت *

طاس حمام است این دنیای دون هر زمان در دست نا پاک دگر

وقوع هنگامه بندر سورت و بر آمدن صفدر محمد خان متصدی آنجا و مداخلت سید معین الدین خان عرف سید اچهن

همدرین سال شطرنج باز فلک دوار و شاطر روزگار غدّار بساط خصومت و منازعت فیمابین صفدر محمد خان متصدی بندر سورت و سید معین الدین خان عرف سید اچهن گسترده طرح جنگ انداخت و عرصهٔ نبرد آراست تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه چون صفدر محمد خان از انتقال تیغ بیگ خان از پیشگاه خلافت و جهانبانی بامر حکومت بندر سورت مفتخر گشت سید اچهن را که در حین حیات تیغ بیگ خان به مهمات بخشی گری مقرر بود بدستور سابق مستقل داشت چندیکه قلم تقدیر بر اتفاق شان رقم زده بود بسر بردند - * بیت *

این مردم پر دغای چون روغن و آب   خوشند به یک جا و نه سازند بهم

ازانجا که در حین حیات تیغ بیگ خان بنابر بعضی جهات و مصالح ملکی نظام الملک آصف جاه را نظر به نظام عمدة التجار و امور دیگر بیدخل ساختن او بخاطر خطور نمود و این معنی را در پردهٔ خفا میخواست بجلوهٔ ظهور در آرد پیوسته با خود کنکاش داشت سید مثهن برادر مهین سید اچهن را که در اصل متوطن دارالسرور برهان پور و در زمرهٔ اصحاب عمایم - * بیت *

با ریش و فش و پشم و عصای مسواک
اینها همه بود و انچه می باید نیست

منسلک بود در نظر آورده چون از قرابت سببی برادرش با تیغ بیگ خان و بخشی بودن او آگهی داشت این راز سربسته را بدو سپرد و در کتمان آن مبالغه فرمود - * مصرع *

مصلحت نیست که از پرده برون آید راز

خود را به تقدیم این کار ترتیب و تحریص نماید سید مثهن سمعا و اطعنا گفته و بالراس و العین خوانده بحسب ظاهر اشتیاق ملاقات برادر را دست آویز ساخته براه آورد . وازین مقدر صورت گشت تیغ بیگ خان نظر بر اخوت سید اچهن در تکریم و تعظیم پرداخته مهمان پذیر گردید و او در خلوت مضمون ضمیر مرکوز خاطر آصف جاه را با برادر درمیان آورده چندی متوقف بود انجا که هر امری در گرو وقت خویش است سید اچهن را حرأت نشد و هر چند در این امر بتأییر پاس خاطر برادر و فرمودهٔ آصف جاه در بحر اندیشه دست و پا زد ساحلی بدست نیاورد سید مثهن چون پیشرفت کار بنظرش نیامد معاودت بمرکز اصلی نموده کیفیت را بآصف جاه ظاهر ساخت و مضمون لکل اجل کتاب بر خواند و گفت - * منظومه *

برآیـــد در زمانی خویش هر کار   دوقت خود دهد هر میـــوهٔ بار

تـــوان شد بر همه مقصود پیروز   مگـــر روزی فردا خـــورد امروز

آصف جاه را که این حکایت خلاف خواهش و مرضی بگوش رسید مرا عادی که سابق با سید مثهن مرعی بوده خلل پذیرفت تا آنکه (۱) برید اجل تیغ بیگ خان در رسید و نامهٔ طلب حضور رسانیده از شهرستان هستی بیرون برد - و صفدر محمد خان بامر حکومت متمکن گردید و بدستور پیش در امر بخشی گری صاحب اقتداری سید اچهن مستقل ماند آصف جاه کرّة دوم سید مثهن را تکلیف نمود و او بنابر تقدیم رسم فاتحه و تعزیه متمسک گشته آمد و برادر او را انصرام فرموده آصف جاه به مبالغهٔ تمام می گفت چون هنوز چندی در امضای تقدیر آسمانی و مشیت یزدانی در مکمن غیب (۲) لبت و درنگ منتسب بود کشش و کوشش را فائده نداشت . * بیت *

تا در نرسد وعـدهٔ هـــر کار که هست   سودی نه دهد یاری هر یار که هست

سید مثهن که روی باز گشت نداشت لاچار متوقف مانده پهلو بر بستر ناتوانی

(۱) برید باول مفتوح و رای مکسور قاصد و رسول ۱۲ *

(۲) لبت باول مفتوح درنگ کردن ۱۲ *

نهاده در گزشت و این تمنا را با خود بخاک برد - گویند که از ممر شر مساری از آصف جاه که نه چشم دیدن رویش در خود میدید و نه زبان عذر خواهی را با خویش می یافت سمّی قاتلی به کار برده از خجالت برآمد سید اچهن نظر بر امتداد آصف جاه و حصول رضامندی او پیوسته در انبهاز فرصت و قابو میگزرانید تا آنکه بشامت افعال ناپسندیده و اعمال نکوهیده مردم امر مرهونه از کرو هفت بر آمد و مشیت ایزدی با تلاف جان و مال سکنهٔ انجا تعلق پزیرفت و قضا (۱) امضا یافت - بروز موعود سید اچهن با جمعی از مخصوصان رو به قلعه آورد ازانجا که پیوسته بقادر قرابت و تقریب امر دهشتی گری بی مانعت و مزاحمت آمد و رفت داشت در آمده دروازهٔ قلعه را به کسان خود سپرد و کرم وگیرا رفته وفادار محمد خان قلعه دار را گرفته حبس فرمود * مصرع *

دران قلعه کین کهن تازه کرد

و روبه مکان حاکم نشین که به دربار اشتهار دارد توپ اندازی آغاز نهاد - صفدر محمد خان را که ظهور این واقعه هرگز در مخیله اش دمی گزشت در بحر تحیر افتاده لاچار به بستن مورچال و (۲) سیبه و جنگ امر نمود و از راه اتحاد پیغام فرستاد - * بیت *

حق فرامُش مکن بدولت نو زانکه در دست کافر است گرو

و قریب سه ماه بآتش فشانی شبانه روزی چار دیوار بقدر سورت مانند کورهٔ حدادی التهاب پزیرفت چون پیشرفت کار از هیچ سو بنظر در نیامد سید اچهن تدبیری اندیشیده ملهار نام مرهته را که از قِبَل داماجی به نیابت برودہ قیام داشت بقرار دادن یازده لک روپیه به صیغهٔ حق الاعانه و با ایصال آن وجه از آمدنی محصول سوم حصه میگرفته باشد بمعاودت خویش دعوت نمود ازانجا که آن جماعته واقعه طلب و خواهشمند این قسم امور اند اجابت کرده آمد و از راه رود تپتی و دریچه با چهار صد سوار جرار دکهنی به قلعه در آورده سید

---

(۱) امضا بکسر اول روان گردایندن فرمان ۱۲ *

(۲) سیبه بکسر اول بمعنی مورچال و دمدمه است ۱۲ *

چون جمعی از شجعان و مخصوصان را همراه نموده باراده گرفتن دربار و زدن مورچالها بر آورد متعینان که از کوچه و محلات واقف جماعت مرهته را همراه گرفته بکوچهٔ که سر دیگرش به دربار اتصال داشت در آمدند اتفاقاً در وسط کوچه خانهٔ که محمد بیگ نام فرستادهٔ نادر شاه بخاطر ابتیاع و ساختن چند منزل جهاز بهمین ایران وارد گشته با قریب چهار صد نفر مغلیه همراهی نمود آمده و از مشاهده هنگامه پیوسته مردم خود را مستعد داشته به محافظت خانهٔ خویش می پرداخت و کاری از ممانعت عمرو و زید نه داشت درین وقت که این گروه بنابر عادت مستمرهٔ مرهته که در اکثر خانها سر راه دست اندازی نموده می آمدند رسیدند و او ممانعت برخاست و جنگ تیر و تفنگ در پیوست قضا را تیر و تفنگ از کمین گاه اجل به ملهار سردار مرهته رسید رسیدن همان بود و تسلیم شدن همان - تکهنیان لاش او را برداشته رجعت قهقری نمودند چون جماعهٔ مرهته بی سردار شد بمکان اصلی شتافتند و از طول انجامیدن این واقعه چه خانه خرابیها از اتلاف مال و جان تجار و سکنه رو نمود و چه عمارات دلکش که از صدمات گولهٔ توپ با خاک ره یکسان نگشت و چه دکاکین و انبارها مشحون از امتعه واقمشه اطراف و جوانب بلاد متعدده بغارت و سوختن در نیامد نامی ماندها بزبان حال این مقال می گفتند - * نظم *

نه صلح از فروزند شاهان چراغ بسوز شهری باستینی را فراغ
وگر رو بمیدان کین آورند بلا ز آسمان بر زمین آورند

جمهور شدند از صغیر و کبیر و ضیع و شریف به ستوه آمدند صفدر محمد خان از مشاهدهٔ این حالت چون بدست آوردن قلعه بالقوه حوصله ندید از و خاصه عاید ـ که تجار و اعیان بندر از هنگام نیابت تیغ بیگ خان با او غبار آلود خاطر اند و درین مدت هنگامه احدی به معاونت نپرداخته تقاعد دارند اندیشید که مبادا در بلای بلوای عام نیفتد بالضروره پیام گرگ آشتی درمیان آورده متعلقان را بخانهٔ دیگر گزاشته دربار را خالی نمود و خود با جمعی از مخصوصان در محمدی باغ احداث کرد تیغ بیگ خان واقعه اندرون حصار عال

بنابر عزم روانگی نزول کرد و به سرانجام سفر و ادای وجه مرسومات سپاه اشتغال ورزید سید اچهن در از استقلال و استعداد رده علی نواز خان خواهر زادهٔ خود را که هم داماد صفدر محمد خان بود به نیابت متصدیگری معز ساخته به دار ویسان و نو بمحافظت برج و بارو و درون شهر پناه پرداخته به معتمدان مردم کابی میبرد و دنبالهٔ خالوپسر بنامی باسم آصف جاه بر آورده سید اچهن به فراغ بال در قلعه جای گرفت صفدر محمد خان بنابر اخراجات لابدی ما یعرف خود را انچه همراه آورده بود در معرض بیع و تنخواه سپاه در آورد و اموال سید اچهن خریداری نموده گرفت باوجود آن عُهده برآئی نداشت و آنچه نقد متعلقانش بود دستش نمیرسید بنا برین اندوه و ملال گردید مفتاح دار خدمتی غلام تیغ بیگ خان که معتمد و محرم راز بود و در رفاقت نبودن برامدی به صفدر محمد خان ظاهر ساخت که در هنگام تعمیر این باغ از فرط کیاست و عاقبت بینی تیغ بیگ خان در تحت فلان حوض مبلغ کلی را بر سرح ودیعت نهاده چون چشمهٔ آبحیوان در ظلمات ارضی پنهان است و من ازان مطلع ام ازانجا که گفته اند که زر سفید برای روز سیاه است کدام وقت زیاده ازین متقاضی صرف آن خواهد بود صفدر محمد خان بدلالت او حفر نمود و گفتار او را مقرون به صدق یافت ظهور این معنی آبی بر روی کار آورد و فسخ عزیمت سفر نموده کمر همت بر استقرار مرکز اصلی خویش چست بسته بفراهم آوردن سپاه و بستن مورچال بر حصار شهر پناه اشتغال ورزید - * منظومه *

دگر باره آهنگ جنگ ساز کرد در بستهٔ فتنه را باز کرد
فرو برد سر در گریبان فراغ فرو مرد آسودگی را چراغ
سوی باره جنگ آوران تاختند به تدبیر دیوار پرداختند

و از هر دو جانب آتش در نهاد توپ های روئین تن افتاد سکنهٔ بندر را که هنو از صدمهٔ اولی آسایشی و از سوگواری در گذشتگان معرکهٔ نخست آرامشی پیدا نه شده بود که بار دیگر فتنهٔ خفته که چشمش گرم نگشته سر از بالین برداشت و نائرهٔ حرب را مشتعل ساخته هوش از کلهٔ شان خیر باد گفت و هر روز جمعی

از طرفین بی‌لاه موردی شده به کابل درآمدند حافظ مسعود خان حبشی و ایل ناموس خان دندان‌اجپوری و تجارت پیشگان عرب و رومی و جماعهٔ کلاه پوشان انگلیس و ولندیس و فرنکیس به اندیشهٔ این که خوبی سید احمد را هم جدائی در کار خویش اقتدائی است [illegible] دهد و پاس مقامی که آصف جاه که بگوش شان رسیده بود ملحوظ داشته مراعات آن را نظر در آوردند و از مخاطرهٔ آنکه اگر حدا صفدر محمد خان را دیگر تمکن یابد چه سلوک با پیش نماید و سید احمد نیز از ایشان مساعدت و اعانت درخواسته داشت لهذا باتفاق یکدیگر عهد و پیمان را به عهود و غلاظ موکد و موطد ساخته قرار دادند که من بعد صفدر محمد خان را [illegible] حکومت نگزارند و صفدر معذور میسور و به منافع [illegible] نمیدارند و این معنی را مسجّل ساخته اسامی خودها را ثبت نمودند چون مستر لام کپتان انگلیس که در (۱) تختیم دست و درنگ داشت بنابر احتمال تکالیف و مواخذهٔ جمهور که تخلف نتوانست نمود متختم ساخت و هر کدامین با مصالح جنگی ادوات و آلات حرب اندک و برج حصار را قسمت نموده به عهده و اهتمام خویش گرفته به محافظت و جنگ در پیوستند و در عرض حال که محصور بودند مشعر بر رضامندی حکومت به سید احمد بدربار آسمان بارگاه والا عرضی ساخته سپردند و او روانه نمود آصف جاه که از نوشتهٔ سید احمد و [illegible] بجدائی هیچ از رویداد شد آگهی یافت عمدة التجار ملا فخرالدین که از بعدم موافقت با تیغ بیگ خان و صفدر محمد خان که از چندی [illegible] خان و ملان آواره بشده ناکامی نامرادی برگشته بوطن مالوف به همراهی او [illegible] بود خلعت و یک زنجیر فیل داده با اجمیری خان نام جمعدار رخصت فرمود و به سید احمد خصوصاً در استقلال و نوید معروض داشتن درباب عطای اسناد درگاهی و به سادات عظام و مشائخ کرام و اعیان و اشراف و حافظ مسعود خان و تجاران و کلاه پوشان عموما در امداد و اعانت و مراعات سید احمد

---

(۱) تختیم مهر کردن ۱۲ *

نوشته عمدة التجار با اجمیری خان دستوری یافته در عین گرمی هنگامه آرائی صفدر محمد خان که بار دوم برپا نموده بود رسیده شریک آن معرکه گشتند بالجمله چند ماه که بجنگ توپ اندازی و معرکه آرائی منقضی گردید و صورت وقت الباب صورت چشم ده کسود چون جمعی از مردم کاری و اعتمادی همراهی صفدر محمد خان مثل حسین بیگ خان و میر سید لصمد ره نورد شهرستان عدم گشته بودند و موافقت تجار و عموم سکنه بممانعت مشاهده گردید بیشرفت کار ندیده نسبت مفارقت کوتاه ساخته در کوت جهاز نمدنی و ازانجا به عوبه تهته راهی گشت همداران اران چون متواتر و متوالی واقعات صدراز معروضة اخبار نویسان و دیگران بعرض اقدس اعلی رسید بذریعه صفدر جنگ میر آتش که از هنگام آمدن از وطن مالوف وارد بندر سورت گشته از صادق علی خان واقف بود حسب الحکم اعلی متصدیگری آنجا بنام او که در احمد آباد اقامت داشت فرستاد - صادق علی خان نظر بر حسن معاشرت و قدم ارتباط به حافظ مسعود خان و دیگران کیفیت را نوشت جواب رسید که چون عهد و پیمان با سید اچهن موکد به ایمان گشته است معذوریم دریں باب محضر و عرضی آصف جاه و مهم سازی سید اچهن بارکان دولت عائد گشت سند متصدیگری بنام سید معین الدین خان عرف سید اچهن باضافه منصب و خطاب بهادر و عطیات بارگاه والا و سند قلعه داری به سید حفیظ الدین خان پسرش مرحمت گشت پس از چندی اجمیری خان فرستادهٔ آصف جاه باجل طبیعی در گذشت و همراهیانش به دکهن شتافتند روزی چند ویمابین سید اچهن و عمدة التجار صحبت به موافقت و [1] مخاونت که بسر امد بقابر امری غبار کدورت از بعاج یافته به عداوت و مخاصمت مبدل گردید سید اچهن عمدة التجار را به تمهیدی در قلعه طلب داشته باز داشت مستر لام کپتان انگلیس نظر بر هم بینشگی واسطهٔ گفت و شنید او شده تدبیری اندیشیده برای بعضی مقدمات که بالمشافهه عمدة التجار در دربار تنقیح نماید حضور او را مستدعی گشت سید اچهن فریبش را خورده بیرون

(۱) مخاونت با یکدیگر دوستی کردن ۱۲ *

میسان مسعود لام که پیش روی قلعه مترصد آمدن عمدة التجار بود به مجرد بیرون آوردن بلا توقف به خانهٔ خویش فرستاد خود به دربار آمد و با علی نواز خان نایب متصدی رفته به مقتضای وقت گفت و شنیدی نموده برگشت و خانهٔ خود را استحکام داده نشست و روزی چند نتوانند عمدة التجار را به تبدیل لباس برده کشتی نشینی رسانند و او تا جده سکونت ورزیده از اندیشه حیف و گیر وا رست •

قرار گرفتن حصهٔ مرهتّه در بندر مبارک سورت

چون در زمان ایالت مرهتّه درین صوبه که در نواحی بندر سورت سه کروهی بالاجی گایکوار به عمده ظهور آمد از آنجا که چندان قدرت و مکنتی نداشت متصدیان آنجا به معامله و مدافعه وی نپرداختند چنانچه در محل خویش ذکر یافته تا آنکه به مرور شهور و سنین که جمعیتی بهم رسانید دست تطاول به تاخت و تاراج پرگنات آن ملک دراز ساخت که رستم علی خان در وقت آراسته در ایام حکومت خود سال به سال به معامله و مدافعه او بر آمده تلافی می نمود پس از شهادت رستم علی خان که خان سرزاده پیلاجی بود تمامی پرگنات آن طرف دریای مهندری و سرکار بندر سورت بلا شرکت غیر به تصرفش بی تشویش در آمد و سهراب خان را قدرت و مکنت مدافعه و معاملهٔ او دست بهم نداد اما چون غلّات پرگنات سورت که سوای آنجا به فروخت نمی رفت و رعایا از خوف متصدی خائف و هراسان بودند به صلاح و تکلیف آنها با متصدی طریق سلوک و سلوک ساخته قرار داد حصه نمود که رعایا میرسانیده باشند و به فراغ بال و جمعیت خاطر در مساکن خودها آباد بوده بفاسر معاملات و فروخت غلّات به کشاده پیشانی در بندر آمد و رفت نمایند و این صورت تا روداد نزاع سید اچهن و صفدر محمد خان کرّت دوم که کج دار مریز استمرار داشت و نظر بر متانت حصار و وفور مصالح توپ خانه مداخلت مرهتّه در بندر نمیتوانست شد چون سید اچهن ملهار نامی را از بروده بقرار حق الاعانة به شرط اخراج صفدر محمد خان بمعاونت طلب داشت و او گسسته افتاد و صفدر محمد خان خزانهٔ شرفی بدست آورده در حصار عالم پناه مورچال بشهر پناه بجنگ در پیوست

چنانچه گزارش یافت - کیدار را و بهی عم داماجی گایکوار تعلق دار پرگنات سرکار بندر سورت را بقرار دادن سه لک روپیه بجهت داری خویش طلبداشته برد و انجام کار صفدر محمد خان به نهجی که نگارش پذیروت به عرصهٔ ظهور در آمد و سبب اجهی در امر حکومت مستقل گست کیدار را و مادو بامده مصدر شورش و فساد گردیده پیغام داد که اگر صفدر محمد خان دخل می یافت وجه قرار داد میداد اکنون که امر حکومت بر او قرار یافته آن وجه را بدهد و چندی درین هنگامه طرق و شوارع آمد و روت تجار و متردین مسدود ماند چون از سبد اچهن تدارک به عمل در نمی آمد لاچار تن به قضا داده سوم حصه آمدنی محصول بندر را تا ایصال آن وجه تنخواه نوشته نائب کیدار را و طلب داشته دخیل و سهیم کار ساخت و پس از استقرار و باوجود ایصال زر بسبب بعضی حوادثات که روی نمود بیدخل نتوانست شد و مجموع حاصل بندر به سه قسمت منقسم گردید حصه ازان متصدی و بخشی در وجه تنخواه حافظ مسعود خان نائب پذیروت خان ننداراجیپوری و بهرهٔ سوم از مرهته مقرر گست همدران ایام پروانهٔ بمهر وزیر الملک اعتماد الدوله در باب دخیل کار ساختن گماشته بدیع الدین خان وقائع نگار کهنتره پارچه و سایر بنام فدوی درگاه و رود نمود و به عمل در آورد همدرین سال در عشرهٔ دوم ماه شعبان المعظم قریب به نصف النهار زمین لرزه که درین مدت اقامت راقم دریندیار گاهی نشده بود واقع گشت و مانند وزیدن نسیم در گذشت که بعضی را محسوس نگست *

وقوع قحط سالی شدید که در عوام گجرات به تر لوتره اشتهار یافته

از جمله سوانحات عبرت افزای این سال که به شامت افعال و بدود ما مردم مانع نزول [1] غیث السماء گشته وقوع قحط شدید که در افواه اهل گجرات به تر لوتره که عبارت از سنوت هزار و هشت صد و سه بکر ماجیت

---

(۱) غیث باران و باران باریدن ۱۲ *

... است و ملکیاگان یعنی قحط گرده که رعایا [illegible] خشک [illegible] ... از مذلهٔ (۱) بالیه و [illegible] خانه و مُتَّحدلهٔ [illegible] جان [illegible] انفاق [illegible] شده ... قطرهٔ آبی از اسمان [illegible] و برگ گیاهی از زمین سبز [illegible] مزروعات [illegible] علاوه حوادثات و (۲) عاهات دیگر گشت * مولفه *

چنان خشکسالی در آمد پدید — که هوش از سر خلق عالم پرید

در آسمان [illegible] بسته شد — نه بیخ گیاه از زمین رسته شد

وحوش از که و مه [illegible] — [illegible]

جوان و پیر خان با جمهور انام از خرد و بزرگ [illegible] و متوالی (۳) استسقا [illegible] ند و جویهای اشک از چشمه سار چشم روان ساخت و در عرق (۴) انفعال و ندامت اثر اجابت ظاهر نشد و هرچند نظر [illegible] به چشم [illegible] آبی جز [illegible] سوای سواد دود آه حسرت اکثر [illegible] نعره علاوه کنان صدای رعدی بگوش نمیشد [illegible] تسعیر غلات و کثرت [illegible] حبوبات بالا رفت [illegible] آثار و چهار آثار به میزان [illegible] گرسنگی [illegible] حالی [illegible] و وحشت [illegible] بدیدار گشت عوام الناس [illegible] که نخوردن [illegible] گرسنگی اطفالی [illegible] می نمودند گروه گروه ره [illegible] وادی [illegible] می گشتند حیوان [illegible] زبان [illegible] انسان گرفتار آمده از بی کاهی [illegible] گله گاه چراگاه [illegible] می [illegible] اکل میته مباح و حلال گشت تالاب ها و آبیار جوی کاسه [illegible] خشک و خالی ماند فقط [illegible] گرانی غلات [illegible] بیش نماند که [illegible] ز جان شستن به [illegible] ادا می گشت [illegible] کرده یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء جلوهٔ ظهور نمود [illegible] رعایا و عامهٔ برایای [illegible] و قریات خصوصاً از ضلع پتن از [illegible] آبی

(۱) مذله [illegible] خالیه گرسنه [illegible] باول مضموم و دال مکسور سال تنگ معیشت [illegible] قحط ۱۲ *

(۲) عاهات جمع عاهت بمعنی آفت است ۱۲ *

(۳) استسقا طلب آب نمودن یعنی باران خواستن *

(۴) انفعال شرمنده شدن ۱۲ *

چون ماهی بی آب بی تاب شده به قطع علائق مساکن آبا و اجداد جلای وطن گزیده آوارهٔ بادیهٔ ناکامی گشتند و فاوله بقاوله بصوب مالوا و اطراف و اکناف راهی شدند و حسابی و شماری از رهروان عالم وادی نه ماند قریاتی که ازان وقت ویران و بی چراغ گشته تا حال صورت آبادی نه گرفت و احدی از رفتگان باوطان بر نه گشت و این حالت تا هنگام نزول رحمت سال آینده امتداد یافت تا آنکه ارحم الراحمین فضل خود را شامل حال باقی ماندگان فرموده به مصداق مضمون عنایت مشحون و الله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها فرمان داد و آب حیاتی به حلق تشنه کامان و جان بلب رسیدگان وادی حرمان چکانیده ازین بلیه رهائی بخشیدند -

* رباعی *

هر چند بدیم ما نکوکاری تو هر چند گنه کنیم غفاری تو

از باطن زشت ما کسی آگه نیست اینها کل آنست که ستّاری تو

و در سال هزار و صد و شصت و یک چون خبر ارتحال نجم خان منصدی بندر کهنبایت معروض پایه سریر خلافت مصیر گشت از پیشگاه فضل و عطا حسب الحکم بنام مومن خان بهمن وزیر الممالک مرحمت شد و او بامر حکومت آن جا اشتغال ورزید *

تعین نمودن جوان مرد خان شیخ عبد الواسع بخشي را با فوج جهت استخلاص قلعچه جتیلپور و برگشتن او بی نیل مقصود

سابقاً به تصرف رونق قلعچه موضع جتیلپور معموله برگنهٔ حویلی بدست کسان مرهته و بر آمدن عنبر حبشي رقم زدهٔ کلک بدیع سلک گردیده درین ولا جوان مرد خان جهت انتزاع و استخلاص آنجا عبد الواسع بخشی را با فوج و چند ضرب زنبورک و جزایر تعین نمود و او بدانجا شتافته بامر محاصره و بستن مورچال اشتغال ورزید رینکوجی که بتقریبی در سواد قصبهٔ پتلاد آمده بود ازین معنی آگاه گشته بهگوان نامی را با جمعی از دکهنیان رخصت کرد که به

ورمک محصوران پردازد و او شکیبر نموده بیخبرانه هنگام درخشندگی علم شکامی روز از افق شرقی کوه و کیرا رسیده بر فرودگاه آنها ریخته بجنگ در دست عبد الواسع و همراهیانش که از وقوع این واقعه و هجوم این سانحه غافل بیشتری در مورچال محکانی ملعدة معین و بکاری هدور ا حوات خود هوش مرده نداشته و برخی بنوع احتیاج نسبی می پرداختند که این نائره دگرگونی مانند قضای آسمانی فرود آمد - سید میتهن ولد سید نور الله و سید عبد الله ولد سید قاسم که از روی تهور و جلادت عار فرار را بر خود روا نداشته چون فرصت اسپ سواری نه یافتند پیاده قدم جرأت بپیش نهاده تا یکدیگر کشتند - * بیت *

یا سر مراد بر سر گردون نهیم پا یا مردوار در سر همت کنیم سر

به مدافعه و مقابله در آمده سرِ پالا بر حریف گروه بجنگ کوته پیرای داد مردمی و مردانگی داده عرصهٔ نبرد را بخون رنگین ساخته بسر خ روی چهرهها برافروخته از پا در آمدند و دست تطاول مرهته بر غارت بنه و ادوات حرب چیره گشت - چون عبد الواسع را توفیق فراهم آمدن و به مقابله پرداختن روی نه نشست و معرکه هر جا بود می نجاتاسه فقدرتی در حوادثه ازان معرکهٔ هولناک رو به بلده نهاده هنگام ...ام (۱) باعنق منکسره و عنان گسسته و دهل شکسته در آمدند - * بیت *

بود مرگ خوشتر ازان زندگی که آرد سوی تو شرمندگی

و این واقعه هجدهم ماه صفر المظفر روی داد و بهکوان با غنیمت طبل خود کوته بزینکوجی پیوست *

مفرور شدن کهاندیرا و از تغیر رینکوجی و رسیدن او و محاصره نمودن بورسد و دستگیر شدن رینکوجی

ازانجا که آرمان بائی باجل طبیعی در گزشت انداکا بائی زوجهٔ دادو راو سیفاپتی پسر او مان متکفل امور گسنته بود کهاندی را و بدو توسل جست

(۱) عنق گردن ۱۲ *

را او چهار حصهٔ صوبه گجرات را به نیابت داماجي برادرش از تغیر رینکوجي بدو تفویض نموده مرخص گردانید - کهاندي راو از هنگامه آرائي رینکوجي و انتزاع قلعچه بورسد از هریا پسر خوانده‌اش و دخیل کار گشتن جنارد پندت به مددت او در بلده واقف گشته مسارعت را از برق و باد استعاره نموده عازم این صوب گردید رینکوجي بر قصدش اطلاع یافته با فخرالدوله و شیر خان و راجه ابی سنگه با فوج آراسته مقابله و مدافعه را با خود تصمیم داده در سواد قصبهٔ پتلاد رزم طلب آمد و از و خامت عاقبت صلاح کار در جنگ میدان علی رؤس الاشهاد و به ظاهر با او هم چهره شدن را انبار پاس ادب داماجي مناسب حال ندانسته معاودت به چهار دیوار حصار بورسد نموده در آمد کهاندیر او جاد و چسپان در رسید چون جمعیت چندانی با او نرسیده بود از مومن خان متصدي بندر کهنبایت که از رینکوجي غبار آلود خاطر بود و جوان مرد خان استمداد و استعانت خواسته نوشت مومن خان آقا محمد حسین را با چند ضرب توپ و حرائر با جمعیت سوار و پیاده فرستاد و جوان مرد خان محمد شهباز روهیله را با همراهیان و جمعی دیگر مصحوب جنارد پندت رخصت فرمود کهاندیر او به عزم بورسد آمده به محاصره پرداخت و رینکوجي را محصور ساخت و قریب پنج ماه متوالي بجنگ توپ و تفنگ بسر آمد روزی دران ایام آکوجي برادر رینکوجي با جماعه دکهنیان از یک جانب و از سمت دیگر راجه رای سنگه با مارواریان و همراهیان بارادهٔ میدان داری و جنگ صف از دنکنای قلعچه بر آمدند کهاندیر او نیز کمر مقابله و مدافعه و سر راه گرفتن حریف را چست بسته به تسویهٔ صفوف پرداخت و جماعه از یکه تازان و جوانان رزم طلبان بار گیران خوش اسپه را بتاختن مقابل آکوجي مامور ساخت و انها دفعةً جلوریز به ترکتازی در آمده رو بدو آوردند آکوجي بنابر عادت مستمرهٔ دکهنیان که جنگ در گریز دارند رو گردان شد بار گیرانْ دست از تعاقب او باز داشته بر سر راجه رای سنگه که فیل نشان را در پیش انداخته به تجمل و آراستگي از یک جانب می آمد عطف عنان نموده ریختند و فیل نشنش را در حملهٔ نخست گرفته

در پرداختند و پای استقامت او از جای رفت به سعی و کوشش تمام ابان واطهٔ جوق خوار رو به پناه حصار آورد تا کیوان به دنبال شتافته چندی را کشته و خسته تا دروازه همراهی نموده رسانیدند بالجمله چون مدت محاصره بطول انجامیده بود و در آذوقه و مصالحه جنگی فتور راه یافته جماعهٔ ماواریان همراهی راجه رای سنگه و کچوابیان و رفقای شد حانی و مردم مددیه پیادگان و عمله و فعله توپ خانه ببدی آغاز نهاده بدرخواست مرسومات زیاده از مقدمی کار به سماجت و لجاجت رسانیدند لاچار رینکوجی ملتجی گشته بنای آشتی و سپرد آن قلعچه بیرون شتافته - شیر خان و راجه رای سنگه به تعاقب محمد شرما بقبیله که عبارت از پهلدهوری باشد بر آمدند و شیر خان به پناه سهور و راجه بدر شتافت و رینکوجی و مخبرالدوله با کمالدینان ملاقی گشتند و او مخبرالدوله را ... خرچ بدر ملبل معرور داشته رایت پتلاد نمود و رینکوجی را دستگیر ساخته نگاهداشت و آقا محمد حسین و محمد شهباز کومکدی را علاج داده حصه نمود از سنوح این سانحه فدا الدین خان که در قصبهٔ امرتبه به دلگرمی رینکوجی اقامت داشت توقف را علاج حال ندانسته به کهرنج انتقال نمود . از اینجا بموضع انتر سونده مسکن جتنا زمیندار آمده سکونت گرفت *

افراشته شدن رایت ظفر آیت بادشاهزاده جوان بخت وارث تاج و تخت احمد شاه بهادر بمقابلهٔ احمد شاه ابدالی و رحلت حضرت فردوس آرام گاه محمد شاه بادشاه ازین سپنجي سرا به مملکت جاوداني

چون در عالم کون و فساد مشیت ایزدی بدان تعلق پذیرفته و عادت الله بران جاري گشته که هر ذی حیاتی را جهان فانی پدرود کردنی و این سپنجي

سوا گزاشتنی و شربت ناگوار مرگ از پیمانهٔ اجل چشیدنی و درین قضیه تا مرضعه شاه و گدا و غنی و فقیر مساوی و چاره و درمانی ندارد - * منظومه رباعی *

این خورد و بزرگی که بنام اسادند   در دست زمانه همچو انگشتانند
امروز اگر بلند و پستی دارند   فردا چو بخوابند همه یکسانند

و شاه راهی است مسلوک که هیچ آنی از آنات و وقتی از اوقات شمانه روزی نیست که از رهروان ملک عدم از عبور و کمر خالی و حالی داشته باشد *

* منظومه *

ز مادر نزاد آنکه آخر نمرد   نخود هیچ ناورد و چیزی نبرد
اگر مدت نوح خویش آیدت   بآخر همین حال پیش آیدت
نزوت آفتابی بر اوج کمال   کز انجا بیفگندش آخر زوال
همین منزل است این منقش رباط   که گسترد انجا فریدون بساط
همان است این بر کشیده رواق   که بنشست داراش در زیر طاق

غرض ازین تمهید نم اندوز و بیان جگر سوز وقوع واقعهٔ ناگزیر ارتحال خدیو تخت و تاج و انتقال ستانندهٔ باج و خراج محمد شاه بادشاه است که چون آن حضرت آخرین سواری بدابر تنبیه و تادیب علی محمد روهیله که از جادهٔ فرمان پذیری منحرف گشته بادیه پیمای طریق ضلالت شده بود فرموده رایت ظفر آیت بر افراشته تا مسکن او مدم رنجه داشته حلقهٔ اطاعت در گوشش افگنده به شاه راه هدایت رسانیدند و هم عنان فتح و ظفر چون خورشید خاوری رجوع به بیت الشرف دارالخلافت شاه جهان آباد فرمودند ازانجا که هنگام نوازش طبل رحیل ازین دارفانی بملک جاودانی قریب رسیده بود و هواتف غیبی جهة انتقال آنحضرت در عالم قدس سریر آرائی می نمود فتوری در مملکت وجود شریف و آشوبی در عنصر لطیف بوجود آمده انحرافی از جادهٔ اعتدال در مزاج همایون طاری گشت - * قطعه *

کوس رحلت چو کوفت دست اجل   ای دو چشمم وداع سر بکنید
ای کف دست و ساعد و بازو   همه تو دیع یکدگر بکنید

در چنین هنگامه از معروضهٔ منهیان دارالسلطنت لاهور بدروه عرض بار یافتگان حضور فیض گنجور رسید که احمد شاه ابدالی با فوج گران از دارالملک کابل گرفته بتوجه این صوب است حکم معلی شرف نفاذ یافت که افواج ظفره بسرکردگی وزیر الممالک قمرالدین خان و ابو المنصور خان صفدر جنگ میر آتش و سادات خان ذوالفقار جنگ و امیرالامرا و بخشیان عظام و راجه ایسر سنگه متعدد آمدند با ارابهٔ توپ خانه و ادوات و آلات نبرد مقابله و مدافعه شتابند ارکان دولت فرمان بردند گشتند بد ساز و سامان پیکار اشتغال ورزیدند و در ادراک وداعی از پیشگاه حضرت خلافت مآب دستوری یافته متوجه شدند و چون بمقام رسیده بنابر دعوی همسری و همچشمی که اغلب بیکدیگر می بود بمحفل کنگاش آراستند و بایشان قرار دادند که از حضرت اقدس درخواست اجازت بادشاهزادهٔ جوان و جهانبان احمد شاه بهادر نمایند که در رکاب ظفر انتساب بوده بالضرام مهم بپردازند - سادات خان بدارالخلافه آمده التماس مذکور بعرض رسانید درجهٔ استحسان و پذیرائی یافت و بادشاهزاده را رخصت فرمودند از آنجا که طبع اشرف مائل و راغب سیر مملکت فارس نشسته بود هر چند اطبا حاذق به تدابیر لائق مداوا نمودند سودمند نیفتاد - بیت -

چون قضا آید طبیب ابله شود — آن دوا در دفع خود گمره شود

چون شب بیست و ششم شهر ربیع الثانی سال هزار و صد و شصت و یک هجری اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون در رسید داعی حق را لبیک گویان طائر روح مقدس بآشیانهٔ فردوس برین پرواز نموده پوشیدگان الطاف عزت و سعادت مقیمت برعایت سیاست ملک و مال ارتحال آن حضرت را تا ورود رایت ظفر آیات بادشاهزاده جوان بخت مخفی داشته مسرع سریع السیر برق رفتار بحضرت ولیعهد روانه ساختند و این داعی در هنگامی رسید که در نواح سرهند با فوج شاه ابدالی تلاقی فریقین دست بهم داده و بدفعات معارک جنگ عظیم آراسته گشته و بقضای الهی گولهٔ توپ وزیر الممالک جان نثار شده رو بدیگر ابدالیان شکست خورده رفته بودند بادشاهزاده ارادهٔ تعاقب داشت چون این

خبر موحش بعرض رسید فسخ عزیمت فرموده به ماتم و سوگواری پرداخته عنان موکب ظفر توامان را بصوب دارالخلافت معطوف داشتند و در مقام اوندره تعلقهٔ پانی پت بروز مبارک سه شنبه غرهٔ شهر جمادی الاولی بر تخت موروثی جلوس اول فرموده برهان الملک صفدر جنگ چتر سلطنت بر سر آنحضرت افراشته آداب بجا آورد و متوجه پیش گردیدند پس از ورود به سواد دارالخلافت لاش آن مغفور رحمت الهی را متصل مزار حضرت نظام الدین اولیا بخاک سپردند و بموجب حکم اشرف آن حضرت را فردوس آرام گاه در صفحهٔ روزگار منعت ساختند - * بیت *

دوام ملک و بقای قدیم کس را نیست
خدای راست بقای قدیم و ملک دوام

سلطنت حضرت ابو النصر مجاهد الدین احمد شاه بهادر بادشاه غازی و صوبه داری فخر الدوله و تمشیت بامور نظامت جوان مرد خان و دیوانی فدوی درگاه

چون سواد دارالخلافت مضرب خیام فلک احتشام حضرت قدر قدرت کیوان رفعت ظل ظلیل اله احمد شاه بادشاه گردید امرایان عظام و ارکان دولت و روز افزون خان ناظر و مقرب الحضرت جاوید خان با تخت روان و چتر و سائبان رنگارنگ و افیال کوه پیکر و اسپان باد رفتار بعزم آستان بوس و استقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشتند و آنحضرت بسواری تخت روان و از چتر سلطنت و جهانداری بر فرق همایون افراشته تا کوکبهٔ و حشمت متوجه قلعهٔ ارک دارالخلافة و دولت خانهٔ مبارک شدند و بروز فرخنده پنجشنبه ششم شهر جمادی الاولی که ساعت مختار انجم شناسان بود بر اورنگ خلافت و فرمان روائی آبا و اجداد بالارث و الاستحقاق جلوس ثانی چون حق بمرکز و سکه بر زر

قرار یافت امرایان ذوی الاحترام و کافهٔ انام از لشکری و شهری پیشکشهای لائق پیش کشیدند و نثارها بر فرق فائق از زر و جواهر بخته زبان بحمد و سپاس الهی و تهنیت کشاده رطب اللسان وعذب البیان گشتند و آداب بجا آورده بموقف عرض رسانیدند - * منظومه *

که شایستهٔ تخت شاهی توئی سزاوار ظل الهی توئی
گل طرف باغ جهانبان توئی چراغ فروز جهان دودمان توئی
پدر بر پدر شاه و شهزادهٔ جوان و جوان بخت فرزانهٔ
بود دست با جمله در دامنت همه بندگانیم پیرامنت
دوتا دست بندیم بهر نیاز یکی پیش تو دیگری در نماز

تفضلات خسروانه شامل حال باریابان محفل قدس گشت و نواب الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ را بخلعت خاصه و چهار قب و سرپیچ وجیغه با پر کلگی و قلمدان مرصع تفویض وزارت اعظم و دستوری معظم سر بلند ساخته وزیر الممالک ساختند و بموجب خلعت خاصه و سرپیچ وجیغه و شمشیر قبضهٔ مرصع و سپر دیگر میر بخشی و امیر الامرائی سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ سرفرازی یافت و رتق و فتق مهام سلطنت برای عالی بود افتاد مقرب الحضرت جاوید خان بتجویز مرقومه بخلعت خاصه فاخره قابلیتش را سربلندی بخشیدند و به رای رایان ناگرمل خلعت ناحیه سرانجام مهام دیوانی خالصه شریفه و دیوانی تن عطا گردید و سایر بندگان درگاه معلی فراخور رتبه و منزلت به عنایات بادشاهی از خلاع و جواهر و اسپ و فیل بهره‌ور و کامیاب گشتند چون خبر سریر آرائی به احمد آباد رسید جوان مرد خان بنواخت نوبت شادمانی امر نمود و منادی امن و امان بنام نامی بلند آوازه ساخته رعایا و برایا را آگاه گردانید و خطباء بلاغت شعار پایهٔ منبر را بالقاب همایون مرتبهٔ برتری دادند و در دارالضرب وجوه اشرفی و روپیه بعبارت سکهٔ مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی تازه روئی گرفت *

صوبه داري مهاراجه بخت سنگه و به تمشيت امور نظامت جوان مرد خان و ديواني فدوي درگاه آسمان جاه

مهاراجه بخت سنگه برادر مهاراجه ابهی سنگه متوفی زمیندار جودهپور که چندی پیش ازین بموجب حکم حضرت فردوس آرام گاه با جمعیت همراهی خویش بحضور آمده در بندگي درگاه والا حاضر بود پس از ارتحال آن حضرت بملازمت اقدس فائز گشت چون در ایام حکومت برادرش در احمد آباد آمده و از صوبه واقف گشته بود درین ولا بذریعهٔ امیر الامراء سادات خان التماس بهر صوبه بنام خویش کرد ازانجا که امیر الامراء از جور و تعدی مارواریان که دران وقت به عرصهٔ ظهور آمده اطلاع داشت مشروط بشرط چند که بطریق مچلکا نوشته بحضور اقدس سپارد برسانیدن درجه پذیرائی را متعهد گشت و او نوشته داد .

شرح مچلکا

آنکه فدوی درگاه از راه فضل و کرم بخدمت نظامت صوبهٔ گجرات سرفراز شده اقرار می نمایم که بشرح ذیل در تقدیم خدمات بادشاهی موافق ضابطه پردازم و خلاف آن به عمل نیارم . **اول** محالات خالصه شریفه را بتصرف نکنم عاملان را دخیل داشته امداد و اعانت می نموده باشم . **دوم** اهل خدمات بادشاهي را موافق ضابطه متعلقهٔ خدمات دخیل و از حسن سلوک خود هرکس را راضي دارم . **سوم** منصب داران که جاگیر در صوبهٔ گجرات تنخواه دارند تصرف جاگیر آنها نکنم و راضی نامه بحضور والا ارسال میداشته باشم . **چهارم** مسلمانان سکنهٔ صوبهٔ گجرات را از حسن سلوک خود راضی داشته باشم بی موجب کسی را آزار و ایذا نرسانم . **پنجم** آنچه در عهد حضرت خلد مکان صوبه

دارای بچه بخشکش و نذرانه بحضور پر نور ارسال میداشته باشد دیوی نیز بندوبست صوبه نموده ارسال می داشته باشم . **ششم** برای انفصال مقدمات و معاملات شرعی داروغهٔ عدالت مسلمان نگاهدارم یا از حضور مقرر شود امیر الامرا مجملا را بجناب اقدس از نظر انور گذرانند و چهاردهم به پیشگاه عظمت و جلال مهاراجه بخت سنگه بعطای خلعت شش پارچه بطور خاص و سر پیچ و شمشیر قبضه مرصع تفویض صوبه داری احمد آباد از تغیر فخرالدوله سربلندی یافت و به همراهی امیر الامراء بنابر بندوبست صوبهٔ دارالخیر اجمیر و جودهپور رخصت گشت و بعضی معتمدان را بنابر دریافت حقیقت و حالت صوبه و مرهته و فساد و آنها به تعین و تطمیر واقف گشته رفته ظاهر ساختند . * مصرع *

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

* بیت *

دران چمن که تو دیدی گلی به بار نماند
خزان در آمد و سر سبزی بهار نماند

چون طاقت عهده برآئی در خود ندید ارادهٔ این صوب نکرد همدران اوان جون مرد خان محمد شهباز روهیله را که مصدر بدذات گشته خلعت و یکزنجیر فیل در عوض طلب داده بنابر بندوبست پرگنهٔ کری رخصت فرمود در همان روزها در بین راه قبل سقط گشت و خوشحال چند نگر سیته که پیمانهٔ عمرش لبریز شده بود ودیعت حیات مستعار به قابض ارواح سپرد و محمد شهباز از ضلع کری فراغ حاصل نموده آمد چون ایام نزول حصاد مزروعات رسیده بود صفدر خان بنابر تشخیص و گرفتن پیشکش ضلع دریای سابرمتی آمد و راگهو شدکر دمی به نیابت کهاندی راو در بلده در آمد و از دکهن خبر رسید که آصف جاه نظام الملک رخت هستی از جهان فانی به عالم جاودانی برد و بسرداری دکهن ناصر جنگ خلف ارشدش تمکن یافت و فخر الدوله از استماع تقرر صوبه بمهاراجه بخت سنگه درنگ و توقف را مناسب حال ندیده رشتهٔ امید امر موهوم را منقطع ساخته براه گودهره عازم خجسته بنیاد گردید ازانجا که بالاجی راو ولد باجی

راو مدار علیه راجه ساهو بجای پدرش بتعلقهٔ پیشوائی مستقل گشت بسان خود را فرستاده ریفکوجی را که کهاندی راو باز داشته بود خلاص کرده بردند و مرزا لهر اسپ حال سوانح نویس از ممر بیحاصلی تعلقه که ارباب تحریر را کسی نمی پرسید پریشان حال بود باستماع خبر وصول امیر الامراء به جودهپور نظر برسانقه و معرفتی که با او داشت مواد بیگ را بجای نام نائب مقرر ساخته روانه گشت . جوان مرد خان از نفوذ صوبه دمهاراجه بخت سنگه از راه عاقبت اندیشی علاج واقعه را پیش از وقوع بخاطر آورده صورت حال و محضری بمهر و دستخط سادات عظام و مشایخ کرام و اعیان و اشراف و سرگروه تجارت بیستگان مسلم و هنود مرتب ساخته بدرگاه معلی ارسال داشت *

نقل محضر

آنکه حضرت ظل الله خلد الله ملکه التماس جمهور مسلمین از سادات عظام و علمای ذوی الاحترام و متصدیان خدمات بادشاه دین پناه آنکه در عمل صوبه داری مهاراجه ابهی سنگه در بلدهٔ احمد آباد و پرگنات مضاف صوبهٔ گجرات انچه از نهیب و غارات امتعه و اموال غربا و حفر خانها به خیال دوینه و هتک حرمت اسلام و ناموس مسلمانان و تخریب مساجد و اماکن بزرگان و امساء مراسم نفر و طلاق و خرید و فروخت خمور خنازیر در هر کوچه و بازار بر سبیل اعلان بظهور رسیده بر احدی از ادانی و اعاصی مخفی و پوشیده نیست و راجپوتان همراهی ایشان بعضی از نساء مسلمات را به طمع و ترغیب و بعضی را با کراه و ترهیب از دین متین سد المسلمین بارتداد گرفتار کرده بماروار برده اند و عظیمه مصیبت در اسلام آن است که آن زنان مسلمه تا حال دران دیار زنده اند و مسلمین چارهٔ استخلاص انها از دست این کفره ندارند در هنگام محاصرهٔ بلده وضیع و شریف مسلمین دل از خدمت برداشته و مال و متاع بآنها وا گزاشته بامتثال حکم بادشاهی و حمیت دین خیر الانام علیه السلام از شهر بر آمده شریک جهاد با لشکر اسلام شده ازین جهت

آنها با مسلمین در مقام انتقام اند و عناد کلی دارند بتایید الهی و اقبال
بادشاهی از ارادهٔ باطلهٔ آنها که این شهر اسلام را چون تاکو و جاو نمونهٔ
معبدداری ماروار نمایند و مسلمین را مستأصل گردانند مصون و محفوظ مانده
دین ولا از اشتهار باوقات صوبه داری عوض گجرات از پیشگاه خلافت و جهانداری
به نجبت سکه برادر ایشان سکهٔ مسلمین و عمده سکنهٔ شهر بر برات جهت
افتاده اند و دل بر ترک وطن ماوف نهاده اند امید که [illegible] که بنای
رضای ارحم الراحمین و حاکم الحاکمین بهم بر احوال مرجوعهٔ مساکین عمده سکنهٔ
این شهر نموده امن ملتمس بار شهر و شهادت خود مزین سازند که محصور
تا بنیان درگاه سلاطین سجده گاه برتهٔ اعتقاد [illegible] الاثر [illegible] نصیحهٔ [illegible]
نماند که ما بین باطمینان خاطر در شهر اسلام سکنی ورزیده بدعای دوام دولت ابد مدت
حضرت فدوی شاهنشاه دین بزرگ [illegible] گستاخی مواظب [illegible] نموده [illegible]
انتهی - اما مهاراجه پیش از رسیدن محضر مسطور ترجمت بی نوبت نموده [illegible]
سال هزار و صد و شصت و دو عدد سرآمد عربی و [illegible] تعلقات از بلد
[illegible] که سرای و [illegible] الممالک می بردند [illegible] بوده کهاندیر او کسپده [illegible] هر جنس
[illegible] این باب نوشته [illegible] وزیر مقام او و پیشوا بالاجی راو رسید [illegible] ده بخشیدند *

به قتل رسیدن محمد شهباز روهیله

از جملهٔ سوانحات این سال به قتل رسیدن شهباز روهیله است مختصر این
که بر سبیل اختصار آنکه او در ایام حکومت نجم الدوله [illegible] نوبه سر اسب
جمعی از پیادگان افاغنه وارد این دیار گشته در زمرهٔ سایر ملازمان [illegible] انخورش
شد [illegible] مانده بر طرف گشت و در همین ملک در ادوار و امکنهٔ دیگر نوکری
نموده چند راس اسپ و سرانجامی بهم رسانید و در هنگامه آرائی رینکوجی
[illegible] خان آمد و شریک کار گشته مصدر تردد گردید و با او جمعی رفاقت
[illegible] آبرو و مکنتی از حطام دنیوی بدست آورد به حسب اتفاق ناسی
[illegible] از سوار و پیاده وارد احمد آباد شده بود در اندک فرصتی و کمتر
[illegible] سامان حوصله اش از بادهٔ مائی و منی لب ریز و از شراب نخوت مالا مال

... بنیاد بدمستی و خود ستی آغاز نهاده از خود حسابی برگرفت * بیت *

بادهٔ پر خوردن و هشیار نشستن سهل است
گر بدولت رسی و مست نگردی مردی

و ... اسباب تجمل ، تکبر افزوده در آراستگی دکان خود نمائی می ... افزود ... در مجمر قلب فلدش در اخگر پندار ... سخت و رایحهٔ ... [1] خیلا گردید ، ... بسام ... خان می رسانید تا آینه زاج اسود سودا در کاخ ... آشنائی ... و معرفتش را پریشان ساخته بفضله ... که ... خصائل ... دیده و ... شیوهٔ نکوهید است ملوث ساخت و ... متحاول ... و بالا دستی را ... * بیت *

کل از بالا نشینی رتبهٔ حاصل نه کرد ... از ... بیهوده ... شد و بلفظ حقارت در همراهیان جوان مرد خان از اعالی و ادانی ... و در محاورات و مکالمات ... زبان بیهوده گویش در کف اختیار نماند و از ... طریق ادب دور افتاده پا را از اندازهٔ گلیم فرا ترک نهاد * ... *

هر آنکو ... را اندازه ... بروی ... ایام ...

از آنجا که مبلغهای رسوم ... بالا ... جوان مرد خان ... وجه ... معاشرت او را گوارا ساخته تحمل می ورزید و موقوف ... داشته ... و کردار ناهنجارش را نادیده و ناشنیده می انگاشت و بدر تغافل ... سیرش میداد و این معنی ... اقتدار خود تصور می نمود * بیت *

شراب غرورش چنان برد هوش که بودی یکی نرد او ... و دوش

و کارش بحدی انجامید و سر خود سریش بنوعی خارید که هنگام بر آمدن ... خان بنابر بندوبست که او را تکلیف همراهی شد سر باز زده امتناع ورزید و ... که اگر مرا به سر خودی به این کار مامور سازند فرمان پزیرام و گرنه ... همراهی نمی نمایم و نظام خواهر زاده اش را باهمراهیان تعین ساخته ... با معدودی بامر فوجداری اقامت کرد جوان مرد خان که او را تنها یاف...

---

(۱) خیلا بالفتح تکبر کردن ۱۲ *

[illegible] انتقام و دفعش در آمد و با مخصوصان [illegible] که [illegible] معاشی او داعیان
[illegible] طرح [illegible] انداخت و [illegible] • منظومه •

[illegible] که [illegible] [illegible] آشکارا [illegible]

[illegible] از [illegible] چه [illegible] کسی

[illegible] هنگام [illegible] [illegible] سقای [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] را [illegible] و رایها [illegible] او را [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] نعم [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] بسته [illegible] که
[illegible] گریبان [illegible] آورد و [illegible] و او جمعی را
[illegible] و [illegible] [illegible] معلوم نمود که
[illegible] اند و او [illegible]
[illegible] نمود و [illegible] که [illegible] خواهد
چون [illegible] دوستان [illegible] همراهی [illegible]
[illegible] که [illegible] آمد [illegible]
[illegible] آمد [illegible] انداخته مجروح ساخت و او [illegible]
[illegible] شمشیریکه در دست ملازمش بود [illegible] آورد و او [illegible]
[illegible] اینکه جوان مرد خان بیرون است آمده [illegible] مخصوصان
[illegible] حالت [illegible] نهاد جارح و مجروح متعاقب یکدیگر [illegible]
[illegible] جمعی [illegible] را مستعد و آماده مشاهده نمود و جوان مرد خان را دران
[illegible] دغدغه بخاطرش خطور نمود به تصور اینکه شاید همین جماعه
[illegible] او هنگامه آرا شده باشند خود داری نمود تا در [illegible] که با او
[illegible] حجره در آمده در [illegible] ازانجا که جوان مرد خان از روی حرم
[illegible] پشت بام با چندی نشسته ترغیب و تحریص مردم به قتلش می
[illegible] و [illegible] چند سر در حجره خالی گشت چون تختهٔ در نازک بود گزاره
[illegible] را به مطمورهٔ نیستی فرستاد شهباز از مشاهدهٔ این حالت که رایگان

کشته می شود و استماع آواز جوان مرد خان که اصرار بالنهدام قصر و جودش داشت نموده از حجاب شبهه بر آمد و گمانش به یقین پیوست و دانست که مطلبش چیست و مقصودش کیست در را کشوده با شمشیر آخته دست بر جان شیرین شسته بر آمد و سخت گوئی آغاز نهاد - هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید و رو بسوی فراهم آمدگان که نظیر از پا در آوردن او جمع شده بودند آورد و آنها یکدفعه از هول جان کوچه داده درمیان گرفتند و بکاوئی نرحمی مجروح گستند که از هر چهار طرف هجوم آورده از پا در آوردند -

* بیت *

پشه چو پر شد بزند پیل را با همه مردی و صلابت که اوست

و لاش او را کشیده از دریچهٔ باغ در ریگ رود بار سابرمتی انداختند و هنگام دفن در بیرون دروازهٔ خان پور مدفون گردید جمعی که در بارهٔ نیز پور بودند این واقعه را شنیده هر کسی راه خود گرفته کناره کشید و اسب و یراق و مالتی تا ازانه آنچه بود جوان مرد خان به ضبط در آورده از روی حزم و احتیاط مسرعی فرستاده صفدر خان و زور آور خان برادران را که بموضع اونجه اقارهٔ معمولهٔ پتن رسیده بودند از صورت رویداد آگاه ساخت و نوشت که چون نظام خواهر زاده شهباز مقتول با همراهیان در اردو است مبادا ازین سانحه واقف گشته مصدر امری شود آنها به مجرد اطلاع به محافظت خویش پرداخته در همان قریه جاگرفته نظام را گفته فرستادند که جدائی گزیده بهرجا که خواسته باشد برود و او از وقوف این معنی هراسیده رفت و صفدر خان و زور آور خان بیلده در آمد *

ورود احکام والا در باب ابتیاع جنس ملبوس خاص و ارسال سررشته‌ها و سوانحات آن سال

همدران سال از پیشگاه عظمت و جلال احکام قدسی بمهر وزیر الممالک در باب ابتیاع جنس ملبوس خاص بیست هزار روپیه بنام فدوی درگاه و حسب الحکم در باب رسانیدن ده هزار روپیه منجمله آمدنی محالات

این بلده موسومهٔ جوان مرد خان و بنام نیک عالم خان ده هزار روپیه از محصول پرگنهٔ بهروچ ورود فرمود جوان مرد خان را از سبب این احکام والا آگاه ساخت لیکن
چون از ابتدای سریر آرائی حضرت قدر قدرت حکمی بنام او شرف نفاذ نیافته بود
در شهر جمادی الاولی به عنوان تعظیم و تکریم به خدمهٔ راقم آمده گرفت و داده
داشت که به انقیاد حکم اشرف پرداخته آن وجه را بدهاند می بندر اعلای
جوانی شیاطین الانس به عمل در نیامد و حسب الحکم به نمودن نیک عالم
خان رود فرستاد جواب رسید که بس انتقال آصف جاه در کار بعلم دادن حکم
بدون اجازت او مطابق است چون بنام دو رکن ارکان دولت که با خودها تن
داشتند کار به خون یکدیگر می ستانند سلطنت مرهٹه رو داد بجز عظیم و ضعف
بهم در تسلط سلطنت بهم رسید این احکام والا بکار او پیوند برخاست و بر
زبان به شد همدران اوان جوان مرد خان شادی خدمه سوری پسران خویش
را تعین نموده به لوازم شادی پرداخته بهم معاونت باز دیگر اعدای ندهست
برای ثبوت نمود و محصلان تعین فرموده بعرض ایصال رسانید و محمود خان
که قصابی در بلدهٔ پتن بصدر و امداد گشته انجا را قبض نمود جوان مرد خان
از استماع بدان صوب شتافته بدو دست کرده درست و بهاء الدین خان که از
چندی در موضع اندر سوبنهه قیام داشت از بودن آنجا و صحبت با جاسوس
به تدابیر است البدم ملول گشته از جوان مرد خان استدعای آمدن بلده نمود
چون او راضی نه گشت وحق دیرینه را فراموش کرد لاچار به بهروچ رفته سکونت
ورزید و سیوکرام نامی به نیابت کماندی زاو در بلده آمد و جگاردن پیدت
نوحی بموضع کهیره رسیده دو هزار روپیه به صیغهٔ کاه و دانه گرفت و به صوب
پرگنهٔ نهیل را مدتهٔ دیگر به تشخیص و تحصیل حصهٔ مرهٹه راهی گشت جوان
مرد خان بنابر اظهار بعضی متاع التجبر محال نوایه دکاکین را که از ابتدای
آبادی بلده در تنخواه فقرا و مساکین مقرر بود موقوف ساخت و منادی بر
آورده سدّ ابواب خیرات مبرّات نموده که دیگر مفتوح نه گشت و عبد الحسین
خان چون معطل بود بسبب امری از احمد آباد بر آمده به صوب بروده و از انجا
تا بهروچ رفته روانهٔ دارالخلافت گردید *

بر انگیخته شدن گرد باد فتنه و فساد در بندر سورت فیمابین سید اچهن و علي نواز خان و طلب داشتن صفدر محمد خان بامر حکومت و متصرف شدن حافظ مسعود خان حبشي قعلة راو رفتن سید اچهن به مبنئ

سابقاً روانه شدن صفدر محمد خان به صوبهٔ تهته و متمکن گردیدن سید اچهن در امر حکومت بندر مبارک سورت و مقرر گشتن علی نواز خان به نیابت و وا یافتن سوم حصه در آمدنی حاصل در عوض تنخواه به حافظ مسعود خان حبشی مسبوقاً رقم زدهٔ کلک بدایع سلک گشته چندیکه روزگار ناپایدار مساعدت نموده سکنهٔ آنجا فراغ و آرامشی از صدمهٔ هنگامه قتال و جدال بی قیل و قال دست بهم داد فلک دوار و گردون دون کجرفتار را رشک گریبان گیر گشت و از راه حسد سپند آسا بیقراری نموده در بام فیروزه حصار منجنیق شوخی مرتب ساخته سنگ فتنه در آرامش سکان آن گل زمین انداخت و برنگ خویش به سرگردانی مبتلا گردانید - * بیت *

فلک را نیز ازین خود نیست کاری که یاری را جدا سازد ز یاری

و هر کجا مجمعی دید پراگنده ساخت شاهد این مقال آنکه سید اچهن بنا و فتق مهمات متصدی گری را بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار علی نواز خان نهاده خود در قلعه به عیش و کامرانی بسر می نمود جمعی از خوشامد گویان تازه روزگار و نیرنگ سازان غدار بنابر پیش آمد خود بهبودی بسته از در خیر سگالی در آمده سهیم و شریک بودن حافظ مسعود خان را که بنابر موافقت گذرانی در آوردن صفدر محمد خان و ممد و معاون بودن او رشدی پیدا کرده . جمعیتی گرد آورده از ننگ ظرفی مدتی می نهاد بنوعی دیگر ملبس ساخته خاطرش را از و منحرف کرده و دشمنش بقلم دادند سید اچهن اظهار امر موعودی ادا

موجی پیداشته در چاره جوئی و بهانه سازی افتاده با خود میگفت • منظومه •

بداش ایمن ز دشمن کینه جوی　　اگر چه بود خورد خوردش مگوی

اگر خصم خاری شود در رهی　　نخواهد که ره با جلد ناگهی

ناگاه روزی حافظ مسعود خان با جماعت افغانان ... و ... شهر ... به هنگام رسیدن ... نوبت ... و خوردن ... که ... باصطلاح اهل گجرات ... جماعۀ حبشیان و ... سید احمد ظهور این معنی را از مساعدت ... و ... نمود ... صلاح و صواب‌دید ... خان خرم و احتیاط ... مستحفظین بیرون حصار شهر پناه را به انسداد ابواب و منع در آمدن ... نمود و او همه جا از ... دروازه ... به تعلیم ... نمود ... حافظ مسعود خان آگهی یافته ... جون بدروازه رسید ... خویش بسته یافت ... بود که در کارستان ... حود ... بیرون آمده از سید احمد استفسار ... این حرکت نمود و ... دامی را ... حافظ مسعود خان جا گرفته بود زائل ... گشت و در ... پس از پیش برداخت و بهای تخم ... در مزرع سینه ... کاشت ... اعمال سید احمد رو ... داشت و روزگار ... طریق ... ننمود ... تدبیری که می اندیشید نتیجه بالعکس می بخشید و هر ... می ... معنی ... بر خلاف خواهش او می ... و مهرۀ مقصودش را به ... بود و حال ... گاهی به چهرۀ مقصودش می نشست • بیت •

تدبیر جو کمانی و تقدیر جو نقش

در دست و ... یک در دست تو نیست

... به خاطرش خطور نمود که ولی الله و کالی دامی را که در ایام حکومت ... خان مصدر امور خیر و شر بود دستگاهی ... اند در معرض

تا پرس در آورده مصادره نماید و آنها بتفرس دریافت ما فی الضمیرش را نموده به خانقاه سید عیدروسی رفته دخیل آن جا شدند چون در بقدر سورت بنابر کثرت مریدان و حرمت آنجا مقرر شده که دخیل آنجا را احدی متعرض نمی تواند شد و کوتا ⁽¹⁾ نستی فرارنافته سید اچهن کفاره گیری آنها برهنمونی علی نوا خان که آنها متوسل او بودند حمل نموده بدطن گشت و پیغام کرد که بالفعل حمدی نه دارالسرور برهان پور که وطن اصلی و مسقط راس است بود و در بقدر سورت نباشد از استماع این خبر موحش که در مخیله اش نمی گزشت درکار خود متحیر گشت چون چاره نداشت ملتجی بعذر عدم سرانجام سفر گشت مائدهٔ مترتب نه گردید و پاسخ آمد که بیرون بر آمده در باغ نقل مکان نماید که ما یحتاج خواهد رسید بالضرورة رفته فرود آمد و کمر عداوت در انتزاع حکومت خالو جست بست چون ندانست خزینه که بی ان این امور صورت پذیر نبود که گفته اند * منظومه *

چو خواهی مسخر کنی کشوری ز گنجی کن آراسته لشکری
دلاور بهر دست هنگام کار چو بازی است بی بال و پر در شکار
هر بریده چنگال و دندانش نیست نبیان روز میدانش نیست

در بحر اندیشه غواص فکرت را غوطه ور ساخت مشیت ایزدی یاوری نمود و در همین تدبیر که هم سنگ و جنس لولوء تقدیر تواند شد بدستش افتاد یعنی وفادار محمد خان ولد صفدر محمد خان که برادر زنش می شد و او دامان دیگر خان نور والده و مادر زنش از اندوختهای آنها واقف بود مصحوب معتمدی گفته فرستاد که اگر اتفاق نماید سید اچهن را بر آورده صفدر محمد خان را که در صوبهٔ تهته اوارهٔ دشت ناکامی است طلب داشته بدستور سابق بحکومت مستقل سازیم - وفادار محمد خان که خجالت زده از دست رفتن قلعه و محکوم دیگری بین الخوف و الرجا زندگانی می نمود و متعلقان صفدر محمد خان که نوید آوردن او را شنیدند با او همداستان گشته تعهد سرانجام اخراجات که درین کار صرف شود نموده قوی دل ساختند چون علي نواز خان ازین ممر

(۱) نَست بفتح اول و سکون سین مهمله بمعنی سدّ است ۱۲ - برهان *

خاطر خود را جمع ساخت با حافظ مسعود خان که بنابر استعداد درون بر رویش از سید اچهن متوحش بود بر ما فی الضمیر خویش آگاه ساخته بضیافت دعوت نمود و او اجابت کرد و به صوابدید یکدیگر علی نواز خان بیگاهی به تبدیل لباس با سید عبد الله عیدروسی صاحب سجاده به پیشکش نذر و هدیه به سجاده بخانقاه آمده تحلیل وار گشته به پیوستن سپاه سرانجام مرام در خانه کمان اندیشه در کمین نشست و حافظ مسعود خان که بنابر مناسبت خویش جمعی را بزرگی از جمعیت قدیمی افزوده با خود داشت حامی او گشت سید اچهن ازین سانحه آگاهی یافت. * بیت *

تنگ شد بردلش جهان فراخ   قفس زری شد آسمان فراخ

در صدد مدافعه و اطفای نائرۀ فتنه در آمده محمد هاشم داعی بخشی خود را به نگاهداشت مامور ساخته با جمعیت سابق ولا حق به محافظت دربار مقرر نموده خلعت داد. * بیت *

ای که بی تازه می پوشی لباس عافیت
اول از تقویم چاک سینه ساعت را ببین

مفتاح و قاسم و ظفر غلامان حبشی میغ بیگ خان که خانی از رشد نمودند رفاقت دین محمد خان برادر زادۀ آقای خود را راجح دانسته و مژدۀ ازین صعود محمد خان را شنیده مراقبت گزیدند و جمعی دیگر که توسل با علی نواز خان داشتند از سید اچهن جدائی گزیده بدو پیوستند علی نواز خان پرده از رخ کار برداشته بر سبیل اعلان علی رؤس الاشهاد بفراهم آوردن سپاه اشتغال ورزید و حسب الطلب حافظ مسعود خان جماعۀ حبوش از بندر راجپوری که به معاونت طلب داشته بود رسیدند گروه تجارت پیشگان بنابر حفظ جان و مال که از رویداد هنگامۀ سابق از اتلاف خانمان عبرت گرفته بودند بقول آنکه مار گزیده از ریسمان می ترسد بقدر حالت نوکر گرفته در بر روی خودها بسته نشستند حافظ مسعود خان اگرچه به عهد و پیمان مؤکد بایمان با علی نواز خان دست یکی شده بود اما باندیشۀ آنکه مآل‌النهائی سید اچهن و او سازش نموده باعتبار ظاهر این معرکه آرائی جنگ

ز گریی نباشد که در ضمن او را بدام بلا اندازند پراگنده خاطر بود - * مصراع *

در کارم و بیکارم چون مد بحساب اندر

دار و مدد و میگررایید تا آنکه قریب ده هزار از سوار و پیاده نزد بخشی در دار راهم آمد و بیست هزار روپیه سید اچهن برسم علی الحساب که فوت افراز نداختن طرح جنگ معین گسته بود برای تقسیم سپاه فرستاد علی نواز خان گهی یافته بقول آنکه دست پیش زوال ندارد پیشدستی را کار فرمود و نوازدهم جمادی الاولی - * نظم *

دم صبحگیـــن فهرمـــان سپهـــر   همه کینه کردید و بگزاشتی مهر

بر آمد بریـــن توسن تبـــرگام   بر آورد رخشنده تیغ از نیـــام

طع رشته صله رحم نموده مسارعت و مسابقت کرده به عزم برداشتن مستحفظان روب حصار و بدست آوردن دربار سوار گشت و جنگ کنان دروازهٔ چند بدست ورده به معتمدان خود سپرد چون جمعی درین هنگامه از طرفین کشته و خسته شدند حجاب شبهه و اندیشهٔ عذر از پیش روی حافظ مسعود خان بر خاسته دیدید کسان خویش را به مددگاری و بستن مورچال فرستاده مستعد رزم و امادهٔ پیکار نشست و بموجب تلقین و اشارهٔ او تجارت پیشگان اتفاق نموده نوکران خودها را شریک کار ساختند و از هر طرف دائرهٔ فتنه زیاده کشیدن آغاز نهاد - * بیت *

ز یک فتنه انگیز شوریـده کار   بسی فتنه برخاست از هر کنار

وج سید اچهن که به سرداری و با شلیقی بخشی بذابر اطفالی بیران مسند لمربندی نموده بودند بانسداد طرق و کوچه بندی سیل بلا راه در امد آنجماعه حدبا پرداختند و تدبیری بکار برده دکاکین مساکین راسته بازار جهنی را که گمان رخنهٔ یورش مخالف میرفت آتش دادند که مگر سد آتشین مانع شود ازنجا که اکثر خانهای بندر حیطان و سقفش نی بست است به یک لمحه در گرفت و از همسایه بهمسایهٔ دیگر سرایت نموده بهرجا که رسید تر و خشک را سوخت -
* بیت *

گفته اند آفت همسایه به همسایه رسد   ز گریبان چه زبانها که نه شد دامان را

صادق آمد با وجودیکه عالمی سوخت و حملهای بی حاکان تمام گشت تنگ شجاعت شان را گرم نه کرد و عرق حمیت شان بجوش در نیامد مجاهت افسوس یکباره دلهای شان را بر گردانید بی جنگ و نزاع پیش ازانکه نوبت باینجا رسد و کار باستعمال آلات حرب انجامد رو گردان شدند تخمینی دفعه و دفعه مبلغی بمحافظ مسعود خان گشته منجمله وجهی که شب برای خرچ سپاه بعد نبود باینکه سر اسب تواضع نموده ما بقی را توشهٔ سفر ... ... ساخته آمد و سر خود را بسلامت که پهلوان زنده خوش است نه بهیچ بساده پیاده می شدند چون گاه بی شمار و تن بی سر در کمی ... عاقبت بدست ... موصل و شریک علی نواز خان گشت و او روز دیگر بی ممانعت به دربار ... اصطبل و فیل خانه و اثاثه را ضبط نموده منادی نام صفدر محمد خان ... و مورچال به قلعه بست و ازان آهنی اساس - * منظومه *

که سر سفند در دش از ستیر ... فلک همچو گردش ... خاک زیر

... ده معمار ... اشتیره ... دو وصلش ... ماه

که توپ های رویین تن اژدها پیکر سه طبقه چیده شده است آتش در نهاد شان ... و بر دربار و خانهٔ حافظ مسعود خان و مورچال گرد و بیش کوه سان ... آتشین باریدن گرفت - * منظومه *

شد از آتش نفط هنگامه گرم ... سر و مغز از سنگ عراده نرم

پریشان شده مغزها از دماغ ... ز سودای تن دیده ها فراغ

ز مه تا بماهی تباهی گرفت ... تو گوئی جهان را سیاهی گرفت

شده آتش توپ ریزان شرار ... جهنم شده از شرارش حصار

مستوفی کپتان انگلیس از استماع منادی نام صفدر محمد خان بمحافظ مسعود خان که درین هنگامه شمشیرش نابر میخورد پیغام نمود که وقت بر آوردن صفدر محمد خان سجائی که به مهور جمهور بجار مسجل و دامان موکد و مثبت

---

(۱) خاک ریز بشته به پشت حصار را گویند ۱۲ *

گشته متضمن آن بود که آینده او را به حکومت نیارند و من بنابر تخنم درنگ داشتم ثانی الحال بر اصرار تخلف اجماع نکرده مهر نمودم اکنون که منادی دغام او بر آمده و ارادهٔ آوردنش در پیش است بر چه حمل توان نمود قطع نظر از عهد شکنی که نزد ما جماعهٔ انگلیسان مذموم ترین خصائل نکوهیده است کسي را که بآن صورت بر آورده آواره ساخته باشند و بر عزلش اهتمام داشته و عهود و مواثیق بسته شده باشد هرگاه تمکن یابد توقع نیکوئی نمی توان داشت و چشم داشت بهبودی را نشاید و من مجوز این معنی و با شما هم داستان نیستم و مورچال در حالهٔ ولاتیء خویش قائم کرد ولاتی باصطلاح آنجماعه مکانی را گویند که امتعه وامشه خرید و فروخت در انجا می شود الحاصل مسترلام جانب داری سید اجهن را بر ذمهٔ همت خود گرفت و کمر معاونت او چست بست -

* بیت *

نه کین خواهی مهان را دنگ بسته   دل چون سنگ را بر جنگ بسته

و جنگ توپ و تفنگ با مسعود خان و مورچال علي نواز خان آغاز نهاد علي - نواز خان با و قار محمد خان و حافظ مسعود خان محفل کنگاش طلب داشتن صفدر محمد خان آرسته گفت -

* بیت *

چنان نقش آریم بر روی کار   که حیران شود دیدهٔ روزگار

و رایها بران قرار گرفت که چون کپتان انگلیس مخالفت گزیده است جماعه و لندیسان را که باوی دعوی هم چشمي دارند با خود موافق ساخته بدین کار مامور سازیم و آنها این معنی را بزیرا گسته کشتئی چند روانه تهته نمودند که صفدر خان را در پردهٔ خفا که انگلیس وغیره اطلاع نیابد بیارند و علی نواز خان عجالةً بریدی بنابر رسانیدن این نوید از راه برارى روانه فرمود و بر کماهی حالات و رویداد آگهی داده نوشت -

* بیت *

چو نامه بخوانی سبک بر نشین   که بی روی تو هستم اندوهگین

مسترلام برین تمهید و تدبیر واقف گشته (۱) غرابی چند مشحون از مردم کاری

---

(۱) غراب نوعی از کشتي را گویند ۱۲ *

به محافظت (۱) بارهٔ دریا تعین ساخت که بر سر (۲) خور لنگر انداخته (۳) زوارق آمدني اطراف را ملاحظه نموده وا گرارند بالجمله جنگ توپ و تفنگ از قلعه و خانه ولاتي انگلیس در گرفته عالمي را ته و بالا ساخت و جمع کثیر از سپاه و رعیت از صدمات گوله ره نورد وادی عدم می گشتند و اموال وا متعهٔ تجارت پیشگان و اهل حرفه و بیوت و دکاکین راسته بازارها به غارت و سوخت در می آمد - * بیت *

جهـــاني شد از کشتـــه بالا وزیر
کسنده و کشتن دمی گشت سیـــر

و سلامت کوچه و مراحل به محاذی قلعه تاب خندق سید ازانجا که خانه حافظ مسعود خان بالاني انگلیس قرب و جوار واقع شده بود از دشمن در نعل اندیشه داشت و نظر به متانت و استحکام عمارات لاتی که از ضرب گولهٔ توپ یا نقب رخنه پزیر نبود مستحفظان انجا را که جماعهٔ بندگان هندي بودند ببذل نقد حال و امیدواری آینده و استقبال رهزنی نموده یورش دو و آدها بدر رفتند و مبلغ خطیر نقد و جنس بغارت و آتش مهر تلف گشت باوجود این سانحه مسررشتهٔ استقلال از دست نداده بجنگ و رسانیدن کومک و بعضی ضروریات وقت بی وقت قابو یافته به سید اچهن می پرداخت چون گرفتن قلعه بجنگ و یورش صورت بزیر نبود معرکهٔ جدال و قتال بامتداد انجامید و مبلغهای کلي هر روزه مصارف این هنگامه را و فار محمد خان سرانجام می نمود و فریاد و فغان مظلومان ستم دیده و آه و نالهٔ ملهوفان غم دیده به عَیُّوق رسیده گوش ساکنان ملاء اعلی را کرساخت ازانجا که موسم آمدنی جهازات نبود چندی در حرکت عزیمت صفدر محمد خان تا خیری رو داد تا آنکه در ماه ذیحجة

---

(۱) بارهٔ عبارت ازان است از خشکي تا آنجا که جهازات کلان لنگر اندازند دوازده کروه است و بهندي دروازه را بارهٔ گویند ۱۲ *

(۲) خور لنگرگاه *

(۳) زوارق جمع زورق که نوع کشتي است ۱۲ *

الحرام که قریب هشت ماه ازین قضیه منقضی گشته بود جماعه و لندیس بنوعی در نذر سورت رسانیدند که احدی با خبر نگردید - * بیت *

عجب مردم آبی اند این گروه
که دریا بود نزد شان بی شکوه

و دمعهٔ ظاهر شده - * منظومه *

جهان در جهان فتنه انگیز دید
بسی آتش فتنه را تیز دید
بسی خاندانها نوی و کهن
ز آسیب افتاد از بیخ و بُن

از مشاهدهٔ این حالت و دریافت حقیقت که پسر و دامادش مبلغ خطیر بصرف این فتنه انگیزی در آورده اند به توبیخ و تشنیع آنها پرداخت اما چون تیر قضا از شصت جسته بود فائده مترتب نه گشت سید اچهن قریب دو ماه دیگری پایداری نمود ازانجا که آذوق قلعه منحصر بر برنج کهنه شده بود عارضهٔ [1] زحیر در متحصنان افتاد اکثری ره نورد مطمورهٔ نیستی گردیدند و باقی ماندگان آماس کردند بالضرورة با حافظ مسعود خان چون جمعیت وافر فراهم داشت سلسله جنبان امر مصالحه گشت و او بجمیع جهات خاطرش مطمئن ساخته احمد پسر خود را با جمعی به قلعه فرستاد و سید اچهن از تنگنای چار دیوار بر آمده بخانهٔ او آمد - حافظ مسعود خان قلعه را متصرف گشت و سید اچهن را روزی چند در کنف حمایت داشته با متعلقان براه کشتی روانهٔ مبئی نمود و او ازانجا نزد پیشوا بالاجی راو به پونه شتافت و این واقعه در محرم سال هزار و صد و شصت و سه بپایان رسید و بساط فساد در نوردیده شد [2] جنذ رال انگلیس که در مبئی بود به مسترلام گماشتهٔ خویش نگاشت که جانب داری سید اچهن نمودن و برباد دادن لاتی و در منازعت حکام ما تجارت پیشگان را در آمدن مناسبت

(۱) زحیر شکم رفتن با پیچش ۱۲ *

(۲) جنذ رال به لغت انگلیس ناظم آنجا را گویند ۱۲ *

بدنشت بسیار بد واقع شد - مستلزم به تصور اینکه پرورش عهد نموده مورد تحسین و آفرین خواهد گشت نتیجه بالعکس دید از راه غیرت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در گزشت گویند که خود را مسموم ساخت الحاصل صفدر محمد خان به رتق وفتق مهمات حکومت متوجه گشته فارسخان را که به تعلقه اتباع اسپان عربی سرکار والا و داروغگی (۱) آرمار بادشاهی مفتخر بود نائب مقرر ساخت و چندیکه او بدین امر قیام نمود علی نواز خان که بانی مبانی این همه معرکه آرائي شده توقع نیابت داشت اظهار رنجش نمود - بنابر پاس خاطر صفدر محمد خان فارس خان را موقوف داشته بدو سپرد و او فارس خان را از بندر سورت بر آورده که به سمت بسئي متعلقهٔ پیشوا رفته اقامت گرفت و مترصد وقت و قابو نشست - همدران اوان در نقد جاسوس فرستاده پیسوا بالاجی راو با نوشته نامرد جوان مرد خان مُشعر بر این که چهارم حصه مرهته صوبهٔ گجرات باو تعلق بریرفته و پندل سکهدیو را بدین امر مامور ساخته ام باید که گماشته های داماجی گایکوا را از مداخلت و برگذات بی دخل سازند و مددومعاون او باشند ازانجا که دران هنگام فیمابین پیشوا و صلابت جنگ بهادر سردار دکهن نائرهٔ قتال و جدال افروخته گشت و کار به صفوف پرد زی و معرکه آرائي انجامید این معنی در حیز توقف ماند چون دران ایام بنابر غلبهٔ کفر اهل اسلام از حمایت دین حضرت خیر الانام به مداهنه و مساهله می پرداختند عَبَدَهٔ اصنام اکثر جا تمرده باسب کرده بت پرستی آغاز نهادند چنانچه در شاهپور اندرون بلده در پهلوی مسجدی این معرکه برپا شد و هنگام اذان و اقامهٔ صلوة چون خروس بی محل ناقوس و جرس ناله و فغان بر میداشت خلل کلی به حالت مصلیان بهم رسید لهذا خَدَمَهٔ آنجا نزد قاضي محمد نظام الدین خان حقیقت حال را ظاهر ساختند شریعت پناه را درد دین دامنگیر گشت روز جمعه بعد ادای صلوة با جماعهٔ مسلمین حاضرین پیاده پا متوجه آن جا شده خراب ساخت *

---

(۱) آرمار جهازی را گویند که مردم سپاه بسته با مصالح جنگي بران سوار شده در دریا بنابر محافظت جهازات تجار از مخاطر دزدان میگردند *

استدعا نمودن راجهٔ گهناتهه داس دیوان صلابت جنگ بهادر سردار دکن متصدی گری بندر سورت را بنام هرپرشاد خواهر زادهٔ خویش وکشته شدن راجه با خواهر زاده بر دست عبدالغفور رساله دار و سوانحاتی که دران سال رو داده

ازانجا که هنگامهٔ و فتنهٔ و فساد بندر سورت چنانچه سمت ذکر یافت به طول انجامید جمهور انام عموماً و تجار پیشگان خصوصاً از اتلاف جان و مال به ستوه آمده به چاره جوئی و طریق مخلصی هر چند پیک خیال و برید اندیشه را به اطراف و اکناف دوانیدند غیر از التجا بردن به صاحب شوکتی که قلع و قمع بنیان فتنه انگیزان تواند نمود بازگشت نکرد لهذا شطری از درد (۱) تال و شرح حال خسران مال به راجه رگهناتهه داس دیوان صلابت جنگ بهادر سردار دکهن نوشتند از اتفاقات رای کدگا داس پیشکار دیوانی صوبهٔ احمدآباد چون دران کار بنابر هرج و مرج که در دیوانی جز نامی و نشانی نمانده معطل و ما حصلی که اوقات گزاری تواند نمود نداشت از چندی به دکهن شتافته با راجه ملاقی شده از راه خیرخواهی به تقریبی برخی از نوبه سلامت روی راقم را ظاهر ساخته مستمال گردانیدند و ابواب رسائل فیمابین مفتوح گشت راجه رگهناتهه داس بندر التماس تمکان بندر سورت و رفع فساد بذریعهٔ مقرب الحضرت و الخاقان جاوید خان که راتق و فاتق مهمات سلطنت بود حقیقت هنگامه و خرابی و درخواست سندهٔ آنجا به پایه سریر خلافت مصیر معروض داشت که ما دامیکه پای معدر محمد حسن و سید اچهن و این جماعه در آنجا برپا است تفاعد ورزیدن شخص فتنه محمد

(۱) تال بمعنی دل *

است - * منظومه *

خرابی این ملک از بشان شود و زیشان جهانی پریشان شود
اگر رفع ایشان کند شهریار شود ایمن از فتنه ها این دیار

و به معروض حضرت نوشت که اگر از پیشگاه فضل و عطا متصدی کری آنجا
هام هر پرشاد خواهر زاده اش مرحمت شود چون باب بیت الله است در باب
تجا را به عهده و اهتمام علی محمد خان که نامزد وی عوض احمدآباد مامور
است و از حسن سلوک رعایا و برایا راضی و شاکر نهاده بها که امداد و اعانت
بجا آورده دخل کارمی نماید و اطفای این نائره میگردد و این معنی ا
موقع رای گنگا داس به رام راجه گفت - سه چهار روز نه گذشته بود که خود
حقیقت مرسوله راجه را که معروض حضرت حواله راجه رام دادین وکیل کرده
فرموده بود که موکل او محل اعتماد است و از احوال و اوضاع این ملک
واقف بفرو پسند که اگر مقدر را متعلق ساختن به دکهن فرمان صلاح داند برنگارد
و او مجموعه فرد را که از سال داشته بود رسید پاسخ نوشت که اطفای نائره آتش
عام سوز آنجا بدون آب یاری معاونت سردار دکهن درین وقت به نظر نمی آید
و این که نام فدوی درگاه را مندرج ساخته ازین اطلاعی نه دارد و ساده و نفریب
عاقلانه نوشته است بالجمله سند متصدیگری به نام هر پرشاد شرف صدور یافت
و راجه رگهناتهه داس دیانت را به قم و بدسکاری برای گنگا داس و دو هزار سوار
و همان قدر پیاده با یک زنجیر فیل تجویز نموده انتظاری انقضای ایام باران که
پیش نهاد بود داشت و نوشته رای گنگا داس رسید که مستعد باشد که بمجرد
سدن موج به سوهن کده خود را ملحق سازد ازانجا که مشیت ایزدی بدان
ده پیوسته بود با عبد الغفور نامی رساله دار و راجه گفتگو واقع شد و راجه با خواهر
زاده کشته افتاد و این معنی صورت نه بست همدران سال جوان مرد خان شیخی
... از تغیر سلیم به کوتوالی بلده مقرر ساخت و خلعت و یک زنجیر فیل
... اعتماد قاضی نظام الدین خان که از حضور مرحمت گشته بود رسید و در قطعه
پرواز بمهر وزیر الممالک در تاکید جنس ملبوس خاص و دخیل کار ساختن

متوني درگاه شیخ احمد کتهو گنج بخش قدس سره بمقام راقم ورود فرمود حقائق و معارف آگاه شاه پیر محمد که در مسجد جامع اقامت داشته بارشاد خلق می پرداخت بیست و هفتم شهر جمادی الاولی رخت هستی به خانقاه نیستی برد و مریدانش نعشش بر مضجع او بنا نهادند و فداء الدین خان که به منصب سه هزاری ذات دو هزار سوار سرفراز بود در بهروچ از چندی سکونت داشت چهاردهم جمادی الثانی نخل حیاتش از پا در آمده و از کشاکش زمانه وارست - * بیت *

از بهر قطع نخل حیات تو روز و شب
چون ارهٔ دو سر نفس اندر کشاکش است

و بیست و دوم شهر رمضان راجه رای سنگه درایدر رخت هستی به عالم نیستی برد - و دهم شهر شوال چون بقدوست کوتوالی از شیخن سرانجام نه شد بدستور سابق سلیم به حال گردید و در شهرستان وجود صفدر خان برادر جوان مرد خان فساد اخلاط اربعه حادث و طاری گشت و طبیعت به دفع آن متوجه گردید چون تاب مقاومت نیاورد پهلو بر بستر ناتونی نهاد و هفدهم شهر شوال یکی از بی باکان عناصر چهار گانه غالب آمده پیکر خاکیش را از پا در آورد * منظومه *

چار طبع مخالف و سرکش چند روزی بوند باهم خوش
گر یکی زین چهار شد غالب جان شیرین بر آید از قالب

جوان مرد خان قرین اندوه و ملال بماتم داری پرداخت و این مقال به گوشش رسید - * بیت *

گر پیر دو صد ساله بمیرد عجبی نیست
این ماتم سخت است که گویند جوان مرد

و زور آور خان برادرش از بیسلنگر بنابر تعزیه به بلده آمد و بعد اربعین جوان مرد خان جهت بند و بست و تشخیص پرگنات و گرفتن پیشکش زمیندران ضلع رود سابرمتي برآمد و قایم قلي خان را به نیابت بلده مقرر ساخت و در سال هزار و صد و شصت و چهار پس از انفراغ آن پانزدهم ماه ربیع الاول

مراجعت نموده نسبت امورات مرجوعهٔ بلده پرداخت و منگل جی جهارا که مدار کارش بود به گفتهٔ اهل غرض باز داشته مبلغی مصادره گرفته خلعت و پالکی داده به دستور سابق مستقل گردانید دوازدهم شهر رجب المرجب بهمنونی جیو بثیل گماشته براؤ سنگه دیسائی بیرمکام بموضع ندود معموله آنجا شتافت چون دران ایام پناهی از دیوار خانه بدانجا بنا نهاده بودند جنگ توپ و تفنگ در گرفت جوان مرد خان که بر پشته فوج ایستاده تحریص و ترغیب بر تاخت آنجا می نمود - عبد الواسع بخشی که با پیش گراشت بزخم تیر بندوق در غلطید و چندی دیگر کشتند و خسته گردیدند اتفاقاً گولهٔ بعضی در پهلوی راست متصل ناف بجوان مرد خان رسید پوست مال گذشت و آنجا را تاخت در آورده به بلده آمد ●

ورود عطیات بارگاه فلک اشتباه و اضافهٔ منصب و خطاب بهادر به فدوی درگاه آسمان جاه

همدران سال وحفده مآل از پیشگاه عظمت و جلال بموجب عرض معروض الحضرت و الخاقان جاوید خان که به خطاب نواب بهادر سر بلند گشته ازانجا که از قدیم متوجه الحال این نیازمند بود چنانچه مکرر سابق ذکر یافته به حسب خلعت جامه چهار پارچه و سر پیچ مرصع و شمشیر بقبضه ته نشان و عطای اضافهٔ منصب که از اصل و اضافه ده هزاری ذات یک هزار سوار و خطاب بهادر و حکم علم و نقاره و مناصب مناسب برادر و فدوی زادها مفتخر و مباهی گشت و این نوید مسرت جاوید از نگارش راجه رام نارایین وکیل دربار جهان مدار پیرایهٔ انکشاف یافت و نیز نوشت که این مراتب را به حسب ظاهر ساز و سامانی مطلوب و حالت صوبه و کار پوشیده نیست توجهات نواب بهادر که سبب تعال رام است کافی است از کیفیت مرقومه را ظاهر ساخت جواب شد که امیدوار اسباب ظاهری نیز باشند علم و نقاره نروفت موقوف خلعت و سرپیچ و شمشیر با نوشته مهر خود که بمنزلهٔ سند بود حوالهٔ وکیل گردید و در اسرع اوقات باحمدآباد رسیده

نقل پروانه بمهر مقرب الحضرت و الخاقان جاوید خان نواب بهادر و باقی سوانحات آن سال

آنکه وزارت و عوالی پناه شهامت و معالی دستگاه علي محمد خان بهادر مشمول مراحم والا باشند درین ولا از پیشگاه خلافت و جهانداری خلعت فاخره و سرپیچ مرصع و قبضهٔ شمشیر بابت استقلال دیوانی احمدآباد و اضافهٔ یک هزاری ذات و هشت صد سوار و خطاب بهادر و منصب پانصدی ذات پنجاه سوار و خطاب خانی به محمد ربیع و محمد شفیع پسران و پانصدی ذات و پنجاه سوار و خطاب کاظم علي خان به محمد عبد الله برادر آن وزارت پناه از حضور پرنور مرحمت گشته باید که شکر تفضلات و عنایات بارگاه والا بجا آورده بحضور لامع النور عرضداشت نمایند و باستقلال تمام از کارهای تعلقه سرگرم و خبردار باشند که حسن مجرا به ظهور آید - رافم به شرائط آداب پرداخته کرفت و جوان مرد خان را دید و او یک سر اسپ ترکی تواضع نمود - حاوی اوراق عرضداشت با پنج مهر نیاز بپایه سریر خلافت مصیر و عریضه به مقرب الحضرت و الخاقان در ادای شکر تفضلات ارسال نمود چون در مهر خطاب بهادر را درج نه ساخته بود مقرب الحضرت بوکیل تاکید فرموده در دارالخلافت مهر دیگر مرتب ساخته بر عرضداشت زده از نظر اقدس گذرانید بالضرورة تبدیل مهرها کرد بحسب اتفاق دران اوان راجه بیتی بهادر متلاشی صوبهٔ احمدآباد گشته برد پنجاه هزار روپیه پیشکش بذریعهٔ مقرب الحضرت داده بود بجنسه حوالهٔ وکیل فرموده گفت که نزد موکل خود فرستاده بنویسد که اسباب نقاره و علم بهم رسیده اگر خواسته باشد بالفعل او را تکلیف پیشکش نیست هرگاه باشد خوب است ازانجا که از گردش فلک دوار حالت این دیار از تغلب مرهته بحدی انجامیده که اکثر پرگنات و محالات در دست در تحت و تصرف آنها رفته و در بعضی که با جوان مرد خان بطریق بالمناصفه قرار یافته شریک و سهیم غالب با وجود گرفتن بیوره متعدده و مصادرات متنوعه قریب چهار لک روپیه به جهت داخل صوبه رسیده

و بنابر افزونی اخراجات و خلل مرهته که تهاده بندی و بند و بست کولیان متمرد به واقعی نمی شد شبی سرسنده بلده و پورجات نمی گرشت که بی دکان کولیان به هئیت اجتماع در آمده به شگافتن دروب و نقب زنی جدور مساکن و بریدن دکاکین اسواق پرداخته از بردن کالا و اسر کد خدا و کدبانو و اطفال خورد سال معان و دانه بیچارگان ستم دیده به عیوق نمی رسانیدند - * نظم *

درون و برون فتنــهٔ کولیــان رعایای مسکین به آه و معان
نبــوده شبی از شفق تا سحر که ناید ز درها صدای تبــر

و تا امنی شوارع و طرق بجائی رسیده که پیک صبا را خطر و برید نسیم را حذر تانه متردّدین و مسافرین چه رسد و بدون دستیاری بدرقهٔ انفسهٔ ضاله طریق قوافل مسدود بی رهبری آنها جادهٔ این معنی مفقود اگر احیاناً باجل گرفته دو چار شوند - * نظم *

دست ناسازگر دراز کنند بمثــل کرسوی پیــار کنند
یک بنک جامهاش ستانند همچو سیرش برهنه گردانند

و بنوعی برهم خوردگی بوقوع آمده و سررشتهٔ تدبیر گسیخته که اصلاح پذیر نبود و خبرهٔ سری آنها بجائی رسیده که از خوف سواران قزاق آن گروه کافران به کنار جوی بار سابرمتی به انفراغ خاطر گاذری نمی توانستند نمود و مکرر اتفاق شده که بسروقت شان رسیده بسته رختوت را می بردند لهذا درین وقت مرتکب این امر شدن را مناسب حال خویش ندیده از اقبال آن امتناع ورزید جوان مرد خان از حقیقت آگاه گسته راقم را تکلیف نموده که برای او سلسله جنبان توسل به مقرب الحضرت شده مربوط سازد فرمان تقرر صوبه داری برای او حاصل کند چون خواهش این کار جهت خود نداشت نوشت که اگر او را مقرب الحضرت دستگرفتهٔ خود سازند و به عطیات بارگاه والا و صدور فرمان والا شان امتیاز بخشند از دل و جان در خدمت کرابی قاصر نخواهد بود و هرگاه یاد فرمایند با جمعیت موجودی حاضر خواهد شد چون این معنی از اظهار وکیل بمقرب الحضرت رسید گفت که مارا موکل او منظور بود هرگاه او این قسم نوشته بنابر پاس خاطرش چون با جوان مرد خان سابقه نیست اگر او کفالت امور مرقومه نوشته بدهد قبول است همدران اوان چندی از مکس بران که باصطلاح هند جوتری گویند

از صندل و چوب آبنوس منقش بطلا که حسب الفرمایش مقرب الحضرت مرتب نموده با برخی تحائف و یک جفت مورچهل صندل طلا کاری که بسیار به تکلف بود و بحضور ارسال داشته رسید چون بغایت مرغوب و مطبوع بود مقرب الحضرت نظر بر پیش آمد داشته بنام فدوی درگاه آسمان جاه بجناب اقدس گزرانید و پسند طبع دشوار بسند گشت از راه فضل و عطا حکم خلعت چهار پارچه ملبوس خاص و سرپیچ مرصع شرف صدوریافت و حوالهٔ وکیل شد که بفرستد ازآنجا که درین مدت به سبب حلل هرسالهٔ مرهٹه که به ضلع سورٹهه فوج کشی می نمود جوان مرد خان را اتفاق گرفتن پیشکش آن صوبه نشده بود درین ایام که بنابر بعضی امور و تقسیم صوبه میان داماجی گایکوار و پیشوا بالاجی را و گفت و شنید درمیان آمده و موجبی بدین سمت رخصت شده فرصت را غنیمت شمرده قایم قلیخان را به نیابت بلده مقرر ساخته بیست و هفتم شهر ذیقعدة الحرام بدان صوب بر آمد و پروانه بمهر وزیر الممالک در باب استقلال ابوالمحسن خان کروره محال کهٹره پارچه بنام راقم ورود فرمود و در سال هزار و صدو شصت و پنج جوان مرد خان اول به سمت تهوکهه باره و کولوار پیشکش گیران به کاٹهیاوار شتافت و به اسلام نگر عرف نوانگر رسیده بقدر حالت و تقاضای وقت پیشکش گرفته بیست و سوم شهر ربیع الاول معاودت نموده به بلده در آمد - چون مومن خان متصدی بندر کهنبایت را با گماشته گایکوار پیوستهٔ مناقسه رو میداد از استماع تقسیم مرهٹه صوبه فیمابین پیشوا بالاجی راو و داماجی گایکوار مرج لعل پیوسته خود را نزد پیشوا فرستاده استدعا نمود که حصهٔ بندر کهنبایت بطرف پیشوا قرار دهد و نائب او را بیارد چنانچه حسب الخواهش او به عمل در آمد و نائب پیشوا رسیده دخیل کار مقرر گشت *

مقرر شدن فوجداری و عاملی پرگنه بهروچ از خالصهٔ شریفه نیک عالم خان

سابقاً در ضمن ایام حکومت مهاراجه ابهی سنگه کیفیت توسل جستن عبد الله بیگ فوجدار پرگنهٔ بهروچ و جمو سرباصف جاه نظام الملک و تجویز

منصب و خطاب نیک عالم خان و تقدیم امور ماموره معوض گشت و مرده کلک بدائع سلک شده پس از سپری شدن مدت حیات مستعار عبد الله بیگ میرزا بیگ پسرش بخطاب و منصب فوجداری از انتقال پدرش و بارسال خلعت استقلال و معل بیگ برادر او بتجویز منصب مناسب و خطاب خیر طلب خان بدستور سابق مقرر گردید بعد ارتحال آصف جاه که ناصر جنگ به سرداری دکهن مستقل گشت مجددا نوشته استقرار و تعیین وقائع نگار و خوطه داد پرداخت و چندیکه دورهٔ فلکی گردش نمود ناصر جنگ بدغا کشته افتاد و اختلالی در اوضاع سرداری دکهن پدیدار گشت و دیر هر سال بعد وضع اخراجات کلی صوبه از حاصل پرگنات می بالیست فرستاد - نیک عالم خان درین وقت قابو یافته تدبیر بر اصل اندیشیدند که آینده وامی به کسی نه دهد و بلا شرکت جمیع محصول را در تحت تصرف خود آرد تا ارکان حضور مهم سازی نموده به ذریعهٔ مقرب الحضرت نواب بهادر به منصب دو هزاری ذات پانصد سوار و خطاب نیک عالم خان بهادر و سند پرگنات از دفتر خالصه شریفه حاصل نمود و بدست آویز سه بندی و حصهٔ مرهته جمع و خرچ را برابر ساخته فارغ البال گردید ●

سوار گرفتن حصهٔ پیشوا بالاجي راو در بخش داماجي گایکوار در صوبه و آمدن رگهناتهه راو برادر پیشوا تا بندر سورت و دخیل کار شدن نایب او در بلده و باقي سوانحات آن سال

همدرین سال در حصه مرهته صوبه میمابین پیشوا بالاجي راو و داماجي قرار دالمناصفه افتاد و رگهناتهه راو برادر پیشوا با فوج گران و داماجي عازم صوبه گشته بر چهار کروهي بندر سورت رسید و مورچال بر حصار بست صفدر محمد خان متصدی آنجا بمحافظت برج و باره پرداخت و دست مدافعت

در پیش و سپر ممانعت بر سر کشیده مستعد رزم و پیکار گشت - رگهناتهه راو در پرگنات سورت و آن طرف دریا نیده ورود بار مهندری که بلا شرکت غیر در و بست در تحت و تصرف داماجی بود به قراریکه تقسیم یافته در پرگنات رسد خویش عمال و فوجداران تعین فرمود و بنابر فرستادن وکلا برای گفت و شنید معاملت بلده و پرگنات دیگر که به شرکت مغل بوده و دخیل کار نمودن دنکر پندت در نیمهٔ حصه گایکوار بجوان مرد خان نوشت جوان مرد خان بموجب نوشته هیجدهم شهر جمادی الاولی او را در معاملت مرهته شریک کار سیوک رام نائب داماجی در محالات بلده و پرگنهٔ حویلی ساخت و در تدبیر فرستادن وکلا بود که درین بین خبر معاودت رگهناتهه راو بنابر بعضی امور به صوب مسکن خویش دریافت نموده موقوف داشت و سیاجی دهانکر از تغیر سیوک رام به نیابت داماجی مقرر شده آمد جوان مرد خان جیون رام و منگل جی کار پردازان خود را به استقبال فرستاده در بلده در آورد هفدهم شهر شعبان المعظم به تعین گماشتگان و نائبان پرداخته و چندی توقف ورزیده پسر خود را نائب گذاشته به بروده شتافت و کشناجی به (۱) مکاس درای حصهٔ پیشوا رسیده در راجپور تا رسیدن ساعت اقامت گرفت و یازدهم شهر رمضان آمده جوان مرد خان را دید و خلعت و حلقهٔ طلا و پالکی تواضع او را گرفته به امر ماموره سرگرم کار گشت و محمد منور الدین خان صدر صوبه که سابق بدین (۱) بهن شتافته بود برگشته آمد ازانجا که با مقرب الحضرت چنانچه سبق ذکر یافته گفت و شنید تقرر صوبه به جوان مرد خان درست شد و هفدویات وجه اخراجات به حضور رسیده اجازت تحریر فرمان والا شان به دارالانشاء وسیاهه تعلیقات ثبت گردیده چون در کارخانهٔ غیبی حکم محکم بنوع دیگر رقم زدهٔ کلک تقدیر شده بود هیجدهم شهر ذیقعده الحرام وزیر الممالک صفدر جنگ مقرب الحضرت نواب بهادر رابه دهانهٔ مشورت امور سلطنت بخانهٔ خود طلب داشته به دغا کشت و ترقیم فرمان و عطای تعلیقات در حیز توقف در آمد چون کار پردازان بارگاه والا بنابر اعتماد راجه رام نارایین وجه اخراجات را نه

---

(۱) مَکاس - بکسر اول جمع کردن خراج و خراج گرفتن و باج گرفتن ۱۲ *

گرفته بودند هندویان سالم برگشت که به جوان مرد خان رسانده شد یازدهم ذیقعده قاضی نظام الدین خان به محکمهٔ عقمی زودبار جوان مرد خان برای اجرای امور شرعیه به روز عیداضحی فضل الله خواهرزادهٔ او را خلعت داده دخیل کار فرمود و خدمت بخشی گری و وقائع نگاری نمونه که نه منصب داری باقی مانده که رجوع به بخشی نماید و نه جاگیرداری و نه خوفی از بادشاه که کسی اخبارنویسان را پرسد بحز نامی که آن نیز مندرس گشته از انتقال غلام حسین خان به عزیزالدین محمد خان خلف مهرعلی خان مهر شد و در سال هزار و صد و شصت و شش پاندرو رنگ پندت از طرف بیشوا بالاجی راو بافوج بعادر بندوبست واخذ پیشکش زمینداران متعلقهٔ حصهٔ پیشوا عبور دریای مهندری نموده به کهنبایت روآورد مومن خان متصدی آنجا از روی حزم و احتیاط به محافظت برج و باره پرداخته مستعد مدافعت و ممانعت گردید پاندرو مصلحان خیراندیش فرستاده گفت - * لمؤلفه *

مرا نیست با تو سر دشمنی — تو سامان جنگم چرا میکنی

پس آمد و رفت و گفت و شنید مخاصمت را به مخالفت مبدل ساختند و بایکدیگر ملاقات کردند هفت هزار روپیه به صیغهٔ کاه و دانه بر برگنهٔ چوراسی قرار گرفت تواضعات متعارفی پارچه از طرفین به عمل آورده به وداع یکدیگر پرداختند مومن خان به موجب درخواست پاندرو پندت چهار ضرب زنبورک و تقی بیگ خان که از همراهیان فخرالدوله در کهنبایت اقامت داشت با جمعی از سوار و پیاده تعینات او ساخت پاندرو رنگ ازانجا کوچ نموده در سواد بلده متصل تالاب کانکریه فرود آمد جوان مرد خان دروب حصار مسدود ساخته به حفظ و حراست برج و باره و تعین مورچال سرگرم گشته باره نفس پور را که در مقابل آنها بود به مردم کاری سپرده آمادهٔ رزم و پیکار گشت دکهنیان توپ ها را که از کهنبایت آورده بودند پیش انداخته به جنگ توپ و تفنگ و ترکتازی در آمدند - * بیت *

فراوان سواران آئین نبرد — شدند از سر کینه میدان سپرد

و روزی چند آسیای حرب در گردش در آمده بعضی کشته و خسته گردیدند

پاندورپنڈت از تالاب کانکریه کوچ نموده بر موضع نیکول چهار کروهی که در جاگیر شرطی دیوانی صوبه و برافم تعلق داشت فرود آمد و دست تطاول مرهته بدانجا دراز شده بعضی به غارت رفت و یکدو مقام دران جا ورزیده به فرودگاه سابق آمد و پیام آشتی درمیان آورد جوان مرد خان جیون رام و منگل جی جها را فرستاد و آنها دو شبانه روز توقف گزیده پیکر مصالحه را بدادن قلیل به عنوان ضیافت و یک سر اسپ مادیه نمودار ساختند و او به صوب او لکه سورهته شتافت *

بر آمدن جوان مرد خان به عزم تشخیص و اخذ پیشکش و آمدن رگهناتهه راو برادر بالاجی راو و داماجی گایکوار و محاصره نمودن بلده و رسیدن جوان مرد خان بطریق ایلغار و بجنگ پرداختن و تسلیم کردن شهر و تعلق پذیرفتن صوبه با پیشوا

جوان مرد خان پس از روانه شدن پاندرو پنڈت که از ممر او خاطر را جمع ساخت چون هنگام ارتفاع غلات و (۱) حصاد و (۲) خضاد مزروعات رسیده بود به عزم تشخیص پرگنات و گرفتن پیشکش زمینداران ضلع رود بار سابر محمد مبارز شروانی همراهی خود را به محافظت قلعهٔ بهدر گذاشته باتفاق زورآور خان برادرش بالوازمهٔ توپ خانه متصل باغ شاهی داخل خیمه گشت ازانجا که دران اوان صوتی از ارادهٔ رگهناتهه راو برادر بالاجی راو بافوج گران باین سمت به گوش میر سید بعضی مردم بعیدالفکر دور اندیش از استماع این خبر که احتمال صدق و کذب میرفت ظاهر ساختند که اگر بمقتضای وقت خود در بلده

(۱) حصاد درودن غله ۱۲ کنز *

(۲) خضاد بفتح اول و ضاد معجمه بیراسدن درختان است ۱۲ *

توقف ورزیده زورآور خان را بدین امر مامور سازد اولی و انسب خواهد بود چون ارادهٔ الله بنوع دیگر پیوسته و در دیوان قضا رقم عزلش بامضا رسیده بود بخاطرش نیامد پاسخ داد که در همین سی چهل کروهی خواهم بود اگر دوز تو را اتفاق شود برادر را رخصت نموده معاودت می نمایم - * بیت *

دیده را گفتم که در هجران چرا بینی ده

گفت نشنیدی اذا جاء القضاء عمی البصر

و کوچ کرده و پیسکش گیران به سرحد پالن پور پنجاه کروهی پیوست بحسب اتفاق محمد بهادر بوحدار آنجا ملاقی گشته با بهلی سیر تاخت برای صلح سیروهی ... در نظرش جلوه داده به طمع در انداخت و تقدیر عنان حزم و احتیاط را از کف جوان مرد خان ربوده کشان کشان به فاصله صد کروه دور برد رگهناتهه راو بادعای داماجی گایکوار با فوج سنگین که از طریق غیر مسلوک عازم این صوب گشته بود رسید و ناگهانی خبر وصول و عبور دریای نربده در بلده آمد و مسرعان سریع السیر به تعاقب یکدیگر متوالی و متواتر رسانیدن این خبر برد جوان مرد خان روانه گشتند و دروب حصار را بسته خشت چین نمودند - * بیت *

به بستند دروازهای حصار   گشادند بر خود در کارزار

رعایا و برایای سکنهٔ پورجات و قریات قرب و جوار با احمال و اثقال و اهل و عیال ترسان و لرزان رو به بلده نهاده در پناه چهار دیوار حصار در آمدند قایم قلی خان نظر بر قلت جمعیت متعینه شروع به نگاهداشت نموده بمحافظت برج و باره و نصب (۱) فدرونگ بر شرفات پرداخت و جمعی از سواران را به طلایه شب گشت بیرون حصار مقرر فرمود و صداهای بیدار باش و هوشدار باش از فراز فصیل بلند گشت رگهناتهه راو از اطلاع خالی بودن شهر از جوان مرد خان و سپاه مساعدت وقت و یاوری بخت پنداشته بفال نیک گرفت و مانند ریح عاصف برق خاطف روبدین صوب نهاده به دو منزل یکی از رودبار مهندری عبور نمود و فوجی را بسرکردگی پتیل سکهدیو به طریق منقلا رخصت فرمود و بموجب

---

(۱) فدرونگ بهندی متواله گویند ۱۲ *

نوشته داماجی گایکوار کوساجی تعلق دار نریاد به عزم بلده ایلغار نموده هنگام شام شب هفتم شهر ربیع الثانی موضع محمود آباد لهوکری دو کروهی شهر را تاخته فرود آمد روز دیگر دست اندازی بر راجپور و بهرام پور نموده به موضع کوچرب که ز بلده بفاصله جوی آب سابرمتي واقع است رسیده غارت کرد و بدان اکتفا نکرده بآتش مهر سوخته خیمه زد - پتیل سکهدیو که بموضع کهیره پیوست محمد دوران ولد محمد دبی وطن دار آنجا آمده ملاقي گشت و همراهی گزید - ورگهناتهه راو نیز ملحق گردید و باتفاق روز دوشنبه هشتم رفت اصفرار شمس باسی چهل هزار سوار بر تالاب کانکریه نزول نمود و روز دیگر متصل مزار حضرت شاه بهیکهن قدس سره جنوبی بلده بر ساحل رودبار سابر فرود آمده افواج را بمحاصره تقسیم نمود - * بیت *

زمین در تــزلزل ز سُمّ ستــور ز گـــرد سپه آسمان را فتــور

سمت شمالی بلده به عهده و اهتمام داماجی گایکوار مقرر گشت و او به پوره داهمی عبد الله اقامت گرفت و جهت شرقی از کنار تالاب کانکریه و پور جانب آن طرف سپرد گوپال هری و جانب غربی و جنوبی بذمهٔ خود و سرداران دیگر تعلق پذیرفت - * بیت *

بگرد بلند حلقه بست آن سپاه چو هاله که زد دایره گرد ماه

و به بستن مورچال و سیبه و ساختن دمدمه و حفر نقب امر فرمود جماعهٔ دکهنیان مانند مور و ملخ در اطراف و جوانب پراگنده گشته بامر مامورہ به شغف تمام دندان غارت بلده را تیز کرده شب و روز خورد و خواب و آسودگی بر خود حرام ساخته در چاره جوئي فتح الباب سرگرم گشتند چون هنوز مکانی را استحکام نداده و پناهی مرتب نه گشته بود از دور که نموداری میکردند برسیدن گولهٔ توپ از فراز بروج سنگ تفرقه میان شان می افتاد * بیت *

فرو برد سر در گریبان فراغ فرو مرد آسودگی را چراغ

قاصداني که برسانیدن خبر نزد جوان مرد خان بتکامشی در آمده بودند بنابر بعد مسافت که از چندی مکان معین بودن او خبری نرسیده هر کدامین براهی

و معبری درپی جوی افتادند ازانجا که او از ضلع سیر وهی معاودت نموده و
راه بالا به صوب پرگنهٔ تهراد و ازانجا باد فریب هستاد لوهی بلده [illegible] داشت
ماندن دامی از متعینهٔ بلده که بر ره نوردی و [illegible] طاق بود و پس از وصول
کهناتهه راو بر بالاب کانکریه روانه شده سراغ یافته ملحق گردید و حقیقت توجه
انجامید جوان مرد خان بمجرد استماع نکوچ طولانی به رادهن پور آمد و موجب
خانه و جماعهٔ عرب و روهیله و بعد گان دیگر و سوارانی که امینی شان [illegible]
یلغار نداشتند با اسباب و بنه اردو و پسران مصحوب روزآور خان بولادمی به بلدهٔ
پاتن رخصت کرد و موجب نوعد سوار جرار حوشی اسپه باد رفتار را رنده و [illegible]
نموده شتاب روی و مسافت را از بادصبا استعاره کرده رو براه آورد [illegible] *

عرپو روزاو [illegible] آمد به ماه [illegible] اول در آمد به بی [illegible] و راه

و واحد روز به قصبهٔ کری پیوست و بعد از استراحت و آسودگی چرپایان و [illegible]
[illegible] بسوی نانکناس شب توقف ورزیده امر به [1] [illegible] بوشی نموده [illegible]
[illegible] گست و [illegible] شبدیز را سبک ساخته چون سیل راه [illegible] بود
و جمعه دوازدهم هنگامی که هنوز پاسبانان [illegible] بعضی بخواب
و [illegible] بیدار بودند رسید * * منظومه *

[illegible] کد [illegible] شده ز زرین حسم   ز مسرق [illegible] طدل و تیم
[illegible] شب [illegible] داران چراغ   برون رفت سودای خواب از دماغ
[illegible] آن شتا [illegible] سیل دمان   [illegible] ساعتی ناگهان

و [illegible] محاذی قلعه [illegible] با وجودیکه مورچال مخالف نزدیک باغ
[illegible] الدین حسین ولیم بود عمره شده [illegible] تفوت نسبت گرمی
[illegible] جمعیت [illegible] خاطر سکنه گردید و از در آمدن جوان مرد خان رگهناتهه
[2] سر حساب شده متعینان مورچال آن صوب را بر غفلت و [illegible] و تغافل
[illegible] مورد عتاب و خطاب ساخت - شب دیگر که شب سیزدهم بود شر ذمهٔ

---

(۱) جبنه ره لعت ترکی ۱۲ *

(۲) سر حساب شدن کنایه از با خبر گشتن است ۱۲ *

قلیل نونگاهداشت - قایم قلی خان که به محافظت و حصانت برج و باره می پرداختند از رسیدن جوان مرد خان اطمینان قلب حاصل نموده چون از شب زنده داری و قیام لیالی گزشته ملالت و کسالت طاری حال شان گشته بود به نیت فضاء نماز خفتن و تدارک مافات قعود و رقود را بجا آورده به سجود سجدهٔ سهو در آمدند انتباه و ایقاظ را فراموش ساخته بررو افتاده بخواب غفلت غنودند -

* منظومه *

چو شمع شبستان گردون نشست | عسان شب تار آمد به دست
فرو هشت خورشید زرین رکاب | سر پاسبانان گران شد بخواب
شبی چون[1] شبه روی شسته به قیر[2] | نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

و جوان مرد خان خستگی ره نوردی همراهیان را بخاطر گزرانیده کسی را به حفظ و حراست تعین نه ساخته بود جماعهٔ دکهنیان که پیوسته در انتهاز فرصت و کمین قابو در جستجوی رخنه مانند صُوَر فانوس خیال به گرد شمع حصار می گردیدند نزدیک به دروازهٔ کالو پور شرقی بلده رسیده چون محلهٔ خاموشان بی صدا و ندای بیدار باش یافتند از روی حزم و احتیاط هرچند استراق سمع نمودند صوتی جز نفیر خواب از مناخر دماغ به سماخ گوش شان نرسید ظهور این لطیفهٔ غیبی را از بیداری بخت و یاوری وقت دانسته بر سه برج نرد بانها زاشتند ازانجا که درجهٔ چند مانند معراج عمرشان کوتاهی کرد به کندن و افگندن شرفات اشتغال ورزیدند -

* بیت *

یکی کرده از رخنه دیوار پست | زده در گریبان آن رخنه دست

و مبشر مُسرع را بجهت رسانیدن این ابشارت نزد رکهناتهه راو اشارت کردند و افواج مرهتّه از استماع این مژده متعاقب یکدیگر هر کس از جائیکه شنید بی تحاشی رو بدانصوب نهاد و چون طوفان بلا موج زنان به پای جدار حصار پیوست جماعهٔ که به سُلّم مراد عروج کرده بودند کنگرهارا هموار نموده راه در آمد

---

(۱) شبه نام سنگی باشد براق و سیاه *

(۲) قیر بر وزن میر روغنی باشد سیاه که بر کشتی مالند *

ساختند - * بیت *

ز هر سو بران باره پر خطر شد از نردبان شاه راه دگر

و از انتصاف اللیل که بدین کار پرداختند هنگام سحر به دو ساعت از شب مانده قریب هفت صد نفر با نشان خاص‌ای رگهناتهه راو دست به دامن جرأت زده سر از چاک کنگرها بر آورده بر فصیل جمع شدند * بیت *

کشیدند صف بر فراز فصیـــل بمصر اندرون شد یکی سیل نیل

و جمعی بپائین ورود بمده انتظاری نزول دیگران داشتند قضا را راجپوتی از دسبانان دروازه کالو پور که ماندند کلّهم باسط ذراعیه بالوصید خفته بود ناگاه چشم جهان بینش وا گشت و بران جماعه افتاد و دانست که حقیقت چیست و این جمعیت از کیست حریفان دستوری خبری را ببدا و خبردار نمود ـ آنها بندوقی چند خالی کردند سواران طلا به که دران نزدیکی گشت کنان رسیده بودند آواز بندوق را شنیده جلو ریز خود را رسانیدند مستحفظان آنجا به پشت گرمی انها قدم جرأت بپیش نهاده از بالا و پائین بجنگ در پیوستند که محمد مبارز سوانی با چندی از طرف دیگر رسید و قریب بیست و پنج نفر مرهته را بر خاک هلاک افگندند از مشاهدهٔ این حالت که طشت رسوائی از بام افتاد پای استقامت دکهنیان به لغزش در آمد و از طریقی که صعود کرده بودند رو به هبوط نهادند و از هول جان بعضی دست از پا خطا کرده بر روی یکدیگر افتادند افواج مرهته که درین وقت رسیده انتظاری فتح الباب داشتند قرین یاس جلوکشیده بر گشتند درین ضمن (۱) طنطنهٔ (۲) طلیعهٔ شاه خاوری از بام افق مشرقی بلنده آوازه گشت جوان مرد خان خبردار شده گرم گیرا خود را رسانید و آتش جنگ توپ و تفنگ از هر دو جانب زبانه کشیده در گرفت - * بیت *

دها ده بـــر آمـــد ز دیوار و بام بجنگ از دو سو شد بسی اهتمام

و تا نصف النهار از نشیب و فراز در کوشش و کشش کوتاهی نرفت چون پیشرفت

---

(۱) طنطنه بمعنی کرو فراست ۱۲ -

(۲) طلیعه باول مفتوح مقدمهٔ لشکر ۱۲ *

کار ببود طرفین دست از نایرهٔ افروزی باز داشته بمحافظت مورچال پرداختند اتفاقاً یکی از ان اجل گرفته ها که از فصیل پائین آمده بودند به قصد دست برد و ربودن کالا بخانهٔ میدنیا لعل صوبه نویس دفتر دیوانی که متصل به فصیل آن جا است در آمد چون قضیه را مانند بخت خویش برگشته دید ورق بر گردانیده فسخ عزیمت کذا نموده زبان معذرت به عجز و نیاز کشود و سر انکسار بخاک سوده زینهار خواه و امان طلب گشت - * بیت *

بجـــای نباید درون آمـــدن که نتوان ازانجا برون آمـــدن

میدنیا لعل مطمئن خاطر ساخته در جوار خود نگاه داشته به راقم که دران معرکه حاضر بود ظاهر ساخت - جوان مرد خان را ازین معنی آگاه نموده او را بخانهٔ خویش آورد - روز دیگر اجازت رخصت او را گرفته یک دستار داده مصحوب چوبدار خود از دروازهٔ را یکهر بیرون فرستاد و او چوبدار را همراه نزد رگهناتهه راو رفت و سرگرشت را بیان نمود رگهناته راو چوبدار را بحضور طلب داشته از احوال راقم و تعلقه استفسار فرموده واقف گشت و گفت که جمعی دیگر نیز مفقود الخبر و در گوشه و کنار انزوا دارند اگر از کنج خفا بر آورده بفرستند خوب است - ظاهر کرد که از گم شدها اطلاعی و خبری نیست مگر لاش جمعی که بر خاک هلاک غلطیده بمطمورهٔ نیستی خزیده اند افتاده - گفت چندی را همراه برده آنها را بر آورده بیرون بفرست - پاسخ داد که بردن جمعی که درین وقت که از هر دو طرف مستعد به رزم و پیکار اند صورتی ندارد مگر لاشها را از بالای دیوار حصار به خندق اندازند و معدودیکه برای برداشتن آنها در بیرون آمده باشند گرفته ببرند و تا بردن آنها توپ و بندوق سر نه دهند و متعرض آنها نگردیده ممکن است رگهناتهه راو را این معنی مستحسن آمد و یک دستار به چوبدار داده مکتوبی بنام جوان مرد خان و راقم مبنی بر سلسله جنبانی امر مصالحه بقلم آورده جاسوسی ازان خود را با هر دو خریطه رخصت کرد - راقم پس از اطلاع مضمون مرقومه نزد جوان مرد خان رفته کسان را برای انداختن لاشها در بیرون و نیفگندن توپ و بندوق فرستاد و جمعی که بموجب قرار بیرون آمده پناهی را گرفته مترصد و منتظر

افتادن لاشها بودند برداشته بردند و روز دیگر جاسوس را با جواب جوان مرد خان و خود مرخص ساخت که دفعهٔ دوم دو نفر جاسوس با جواب رسیدند و نزدیک بود که چهرهٔ صلح نموداری نماید اما بنابر بعضی امور و بدنامی اندیشده دست ازین گفت و شنید باز کشید جوان مرد خان دن کرپندت گماشتهٔ کسناجی مکلس دار پیشوا و پسر سیاجی دهانکر نائب داماجی را از بلده بر آورد و کرت سوم دوشتهٔ رگهناتهه راو بجوان مرد خان رسید که صوبه از پیشگاه خلافت و جهانبانی بما تعلق پزیرفته است ایستادگی او بی حساب است اگر دست آویزی داشته باشد ظاهر سازد درین عرصه در بیرون دمدمه‌ها بسته و توپهائیکه از بندر سورت و بروده رسید بود بر فراز آن نصب گردید و نقب‌ها را که در سوراخ کردن و حفرش جماعهٔ مرهته چون موش دراز ناخن و مانند گراز تیز دندان و طرفه جماعتی و غریب امّتی اند که بصورت آدمی و ادمیت را بونکرده و دیوخصلتا بیکه آسودگی و خستگی را نفهمیده از مطعومات بنان جوار و (۱) قانق چتنی ذائقه را آشنائی داده و از ملبوسات به لنگوتی ستر عورتین گزیده حلال و حرام را نشناخته چشم مروت را از آب بی آزرمی شسته باندوختن ذخائر دنیوی طاق و در گرد آوریش یگانهٔ آفاق -

* منظومه *

گروهی نه بر صورت آدمی — ز مردم جدا دور از مردمی
نه دردل نه رحم نه در دیده شرم — زبان هم نگردد به گفتار نرم
ز سرما و گرما ندارند باک — ز سنگ اند و آهن نه از آب و خاک
بچنگ اندر آیند خورد و بزرگ — بچنگال و دندان چو درنده گرگ

در اندک فرصتی و کمتر مدتی نقبی چند را بریده زیر بنیان حصار مابین دروازهٔ جمالپور و دروازه بند رسانیده باروت انباشته آتش دادند و یک برج با قدری دیوار از شرفات جدا شده افتاد و شکست و ریختگی بهم رسانید و نوعی نه شد که به یورش و سهولت توان صعود کرد دکهنیان به هنگامه آرائی قدم جرأت پیش نهادند و جنگ توپ و تفنگ از طرفین در پیوست چون دست

(۱) قانق بزبان ترکی نان خورش را گویند ۱۲*

تصرف .ا از کنگرهٔ مراد کوتاه دیدند باز داشته به تدبیر ترتیب نقب دیگر پرداختند و به فاصلهٔ یکروز و دو روز وگاهی روزی دو بار هر نقبی که مترتب می شد میپرید ازانجا که جدار حصار مرتفع و پهناور واقع شده راهی کشوده نمی گشت دروازهٔ جمال بود که از صدمات گولهٔ توپ و بریدن نقب خراب گردید چون از درون خشت چین عریض کرده بودند فائده نه بخشید بالجمله تا روز انفصال که چندان طولی نه کشید بیست و دو نقب زده بودند که بعضی ازان از کندن این طرف و بستن آب معطل گست و یک دو دفعه سنبهو رام نائب فوجدار کرد با جمعی از راه دریچه بیفان دیوار حصار که از مار واریان یاد گرفته ساخته بودند بر مدد بر مورچال بیرونیان ریخت و چندی از طرفین کشته و خسته شدند - کار پردازان و پیاد گان عرب و روهیله و سواران که جوان مرد خان در پتن فرستاده بود به تدریج هنگام ظلام لیالی که شخص باصرهٔ از مشاهده عاری و معطل بود مابو یافته به بلده آمدند و چندی دیگر آسیای حرب بگردش مانده دانهٔ وجود اجل رسید گان طرفین را خورد و خمیر می ساخت ازانجا که بنابر سفوح این سانحه راه آمدنی محالات بلده و پرگنات مسدود بود و از سکنهٔ شهر که از دادن بیورهٔ و مصادرات به ستوه آمده طاقت شان طاق گشته جوان مرد خان از آئینه ناصیهٔ شان صورت سرکشی و امتناع معاینه می نمود و از سوق گفتار شان خواهشمندی حکومت مرهٹه مفهوم می شد بتکلیف بیورهٔ و درخواست نسیه مکلف ساختن را درین وقت خانهٔ زنبور شوریدن تصور میکرد و دست بکیسهٔ اندوختهٔ خرد زدن گوارا نبود - * بیت *

زند بر هر رگی فصاد صد نیش ولی دستش بلغزد بر رگ خویش

چون بنابر خرج سپاه که هنگام کار بود لاچار قرعهٔ سر انجام پنجاه هزار روپیه بنام کار پردازان انداخت آنها به حسب ظاهر به هان و هون دفع الوقت داشته چارهٔ رفع آن را در نوردیدن بساط حکومتش دیده با مخصوصان خیراندیش در لبلس دوستی و مآل اندیشی به اظهار وجوهات چند درچند که عهده برآئی با این موج گران و غلبه و تسلط پیشوا بالاجي راو که درین جزو زمان است امکان

نمانْد و هر که با او در افتاد بر افتاد پرداخته بترنمات هوش ربا سرائیدن آغاز کردند و تزلزل در ارکان بنیان استقلال انداختند و طومار ابواب صلاح و فلاح کار را تن به مصالحه در دادن و تسلیم بلده نمودن و قلادهٔ متابعت پیشوا به گردن افکندن و اقتدا بدو کردن را رهبر و رهنمون گشته به شد و مد نقوش العجائب آب و تاب داده فصل بفصل بدلائل عقلی و نقلی مدلل و مبرهن ساخته قرأت نمودند بالضروره جوان مرد خان قارع باب آشتی و سلسله جنبان امر مصالحه شد و پتیل سکهه دیو را واسطه ساخت و او رگهناتهه راو را که منتظر لطیفهٔ غیبی و شنیدن ندای لاریبی بود و گمان ظهور پیدا این معنی که در مخیله اش وجودی نداشت نمی برد و معاینهٔ صورت این نوید که در مرآت ضمیر نمی دید آگاه ساخت و در واقع چنین بود که اگر یک ماه دیگر بیداری می شد به استقرار حویلیه و چیزی بطریق مال امانی بلده انفصال می یافت اما چون مشیت ایزدی آنچه به عرصهٔ ظهور آمد تمام پیوسته بود چه سود - عنچه مراد رگهناتهه راو از اهتزاز نسیم این پیام زرنه شگفتن آورد و مانند گل خندان شده در خود نالید برای تسئید مبانی و اظهار مدعا و مافی الضمیر اجازت آمدن معتمدین و کارپردازان جوان مرد خان داد و قایم قلی خان و جیون رام پیشکار و منکلجی مدار کار و لعل داس یازدهم شهر جمادی اولی بیرون شتافته یک شبانه روز توقف ورزیده بعد گفت و شنید لک روپیه نقد بنابر رفع تقاضای سپاه و هنگام ملاقات جوان مرد خان یک زنجیر فیل که داخل تواضعات دیگر باشد و تسوید قرار نامه مقرر نموده معاودت کردند ازانجا که چندی در رسیدن روز موعود مقدر بالیست انصرام این امر در حیز توقف و تعویق افتاده و چون وقتش رسید رگهناتهه راو محمد دوران ولد محمد نابی خالو زاده جوان مرد خان که به همراهی پتیل سکهدیو بود کیسهٔ اشرفی وجه مقرره را سپرد و او را ببلده فرستاد که رفته خاطر نشان نموده بیاید و قرار گرفت که پتیل سکهه دیو و سکهارام دیوان رگهناتهه راو با جوان مرد خان ملاقات کرده بالمواجهه عهد و پیمان را موکد و موطد بایمان سازند اتفاقاً در همان روز چون معروضهٔ فدوی درگاه که مشتمل

بر قصد و پیوستن رگهناتهه راو بر دریای نربده و شهرت استقرار صوبه از دربار جهان مدار با و بدرگاه فلک بارگاه فرستاده بود از نظر اقدس گزشته و در جواب حسب الحکم اعلی بمهر وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر که شرف صدور یافته بود ورود فرمود *

نقل حسب الحکم اشرف اعلی

آنکه رفعت و عوالی پناه کفایت و معالی دستگاه علی محمد خان بهادر مورد مراحم والا باشند عرضی متضمن انتشار مرهٹه رسید و مفصل معروض بار گاه عظمت و جاه گردید بر طبق حکم جهان مطاع در باب استقلال صوبهٔ احمدآباد به شهامت و عوالی پناه جوان مرد خان مرقوم گشته آن عوالی پناه نیز باتفاق بسالت دستگاه در بندوبست و ضبط و ربط آن جا پرداخته به خاطر جمع و استقلال تمام باشند و احوال آنجا بی کم و کاست معروض میداشته باشند درین باب تاکید اکید دانند بتاریخ غرهٔ جمادی الاولی سال ششم جلوس معلی قلمی گشت - بمجرد وصول نزد جوان مرد خان رفت و دید که * بیت *

یک چراغ است دران خانهٔ و از پرتوان
هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند

و کار پردازان و محفل آرایان در هر گوشه و کناری سرها بهم آورده به شغف تمام به تذکار و تکرار قرار مدار صلح متفق اللفظ و المعنی می پردازند و از راه شوخی و مزاح آن یکی بدیگری می گوید - * بیت *

هر چه داری فروش و گوش بخر   کز لبم تا بآسمان خبر است

راقم قایم قلی خان را از رسیدن و مضمون حسب الحکم که دست آویزی بود قوی آگاه ساخت او را نیز چون در ضمن واسطه کاری امر مصالحه بندوبست کار خود و مدعا حاصل کرده بود با دیگران موافق یافت و گفت که * بیت *

لب مکشا گرچه در و نوشها ست   کز پس دیوار بسی گوشها است

دانست که تیر از شصت قضا جسته و قدر کار خود کرد اکنون اظهار حکم والا علی رؤس الاشهاد سوای وحشت حاضران وحشت غائبان ماحصلی ندارد واز آهن

سرد کوفتن و گرہ برباد زدن چه سود با وجود این مراتب بغابرا تمام حجت که ثانی الحال سخنی لازم نیاید بگوش جوان مرد خان شطری ازان مقال فرو خواند ازانجا که هوش و گوشش را بسته بودند موثر نه گشت و در پاسخ گفت که فردا آخر روز قرار ملاقات پنهل سکهه دیو و سکهارام مقرر است باید آمد که باتفاق دیدن شود روز دیگر بیست و پنجم جوان مرد خان و قایم قلی خان و راقم را معدودی از مخصوصان و کار پردازان از راه دریچهٔ باغ در فضایی بود دار سادر محلاتی قلعه که شامیانه جهت ملاقات و انعقاد محفل طرفین برپا کرده بودند رفته قرار گرفت - قایم قلی خان راقم را تکلیف همراهی نموده بغابر آوردن پنهل سکهدیو و سکهارام که در پناه درختان متصل باغ غازی الدین حسین خان آمده در پلی درخت انتظاری نشسته بودند شتافته آورد و بالمشافهه مجدداً عهد و پیمان ریربرائی را گزاشت بلدهٔ پتن و محالات دیگر بلا شرکت و مزاحمت غیر و مطالب چند که به دفعات مرقوم کرده بود بکفالت و باندهری چنانچه از سواد نقل آن واضح مي گردد موکد و موطد بایمان ساخته به وداع یک دیگر پرداختند *

نقل قرارنامه به مهر بالاجي راو

آنکه یاد داشت قرار داد که با شهامت و عوالی مرتبت جوان مرد خان بابی مقرر نموده شد ازان سرمو تفاوت نخواهد شد تا عمل سرکار و هر کس از برادران و از اولاد این جانب باشد ازین قرار داد عدول نه کند پرگنهٔ پتن وغیره در و بست بلاشرکت نه محال جاگیر قدیم پرگنه پتن محال پرگنه بدنگر محال پرگنه سمی محال پرگنه مونجپور محال پرگنه بیسلنگر محال پرگنه تهراد محال پرگنه کهرالو محال پرگنه رادهن پور معه تهرواره محال پرگنه بیجا پور در و بست محال درین ولا به جاگیر مقرر نموده شد بلا شرکت در عوض جاگیرات متفرقات از موضع کترار وغیره فوج سرکار و نائب با فوجدار دیگر در پرگنات جاگیر مز بوره نرود و به هیچ وجه مزاحمت نرسد واحدی به علت دانه و کاه مزاحم نه شود از برادران خان بهادر با جمعیت سه صد سوار و پانصد پیاده مدامي نوکر باشد

از روز داخلای سوار و پیاده در سر رشتهٔ حضور وجه سه بندي داده شود در حویلیهای قدیم و جدید تعلقه خان بهادر و برادران و وابستگان و نوکران کسی از سرکار فرود نیاید، موضع کهیرة مع پورة کهریا اله بابت سیم قصبه ماتر و موضع باسنه موندة در و بست و دیهات جاگیر محمد خان و خان دوران و عابد خان بعوار نصف محال و با قایم قلی خان و زورآور خان و متصدیان و نوکران و وابستگان مزاحمت نخواهد شد هر جا باشند در شهر و پورجات و قصبات بمانند و آمد و شد داشته یا بروند کسی مزاحم نشود به تفصیل صدر قرار نامه به عمل آمده برای پرورش این قرار نامه باندهوان ذیل تا عمل سرکار داده شد و از طرف داماجي راو گایکوار که نصف حصه دار است نیز باند هری این جانب است منهارجی هولکرجی آپا سند یه و رامچندر بتّهل سکهدیو سکها رام بهگونت و مادهو راو و گوپال راو بمضمون شرح صدر نوشته دادند و صباح آن که صراف روزگار طبق مهر زر نگار بکنار گرفته در چار سوی بازار عالم آباد دکان معاملات داد و ستد کشوده چون سکه سر زر نشست و بحرکات انامل پنجهٔ شعاعي سرة و نا سرة را از هم جدا کردن آغاز نهاد ذرات کائنات چشم انتفاع برکف سیمین پرورش از هر سو دوختند که کیسه های زر سرخ لک روپیه سفید مرسوله رگهناتهه راو با پیام تسلیم مفاتیح درون به جوانمرد خان رسید و فرقه سپاه قدیم و جدید از سوار و پیاده و عمله و فعله چون مگس شیرینی بگردش جمع آمدند جماعه عرب که شدت تقاضای شان از دیگران زیادتي داشت انجام کار را به سماجت و لجاجت رسانیده وجه طلب خودها شمرده گرفتند و به قدر حال بعضی را که لابد دانست بخشي داد جماعداران و سواران سایر با محمد عظمت کرانی که مبلغی طلب می شد و به سختی و درشتی پیش آمده بودند چون عهده برآئی نه داشت به مقتضای وقت که هنگام برهم زنی را گنجائش نبود موقوف بر قابو داشته به گفت و شنید و وعدة و وعید و سخنان چرب و نرم تمسک به میعاد و اقساط نوشته داد و بست و هفتم شهر جمادی الاولی قلعهٔ بهدر را خالی ساخته رجوع به بیت الاصل آباد و اجداد نموده نزول کرد و رگهناتهه راو از مکان قدیم

تبدیل جا کرده پشت باغ غازی الدین حسین خان فرود آمد و راگهو شنکر را باتفاق کهندو پیشکار بتّهل سکهدیو با جمعی به کوتوالی بلده مقرر ساخت و او قریب نصف شب از دروازه را یکهو داخل گشته در قلعه بهدر نشست و دروب حصار را که خشت چین بود امر کشودن فرمود و صوبه به تحت و تصرف مرهته رفت - * بیت *

سلطنت دارا گر بماندی پایدار اندر جهان
نام شاهی از سکندر کس نه بودی بر زبان

و روز سلخ بتّهل سکهدیو با همراهیان خویش در بهدر در آمد و چون نواب ملازمت جوان مرد خان با رگهناتهه راو در آن روز مقرر بود آخر روز بخانه اش آمده با خود برد رگهناتهه راو که سواره شده بود در آن طرف جوی سابر در یک با یک دیگر دو چار شده ملاقی گشتند و رگهناتهه او را به خیمهٔ خویش طلب داشت و سه سر اسپ تچاق و برخی افمشه و یک رقم دندکی مرصع تواضعش را گرفته پارچه پوشیدنی به ضابطهٔ دکهن ویک زنجیر فیل داده رخصت فرمود و بموجب اظهار جوان مرد خان تمسکی که محمد عظمت کرانی دست طلب نوشته بود بتّهل سکهدیو محصلان شداد و غلاظ جماعه مرهته را گماشته به جد و عنف واپس گرفته بد و سپرد و او به سرانجام بار بردار و روانه ساختن متعلقان و اناث البیت اشتغال ورزید چون از گردش فلکی صوبه به تحت و تصرف پیشوا بالاجی راو رفت شیرازهٔ ضوابط و روابط بادشاهی که از مدتی تحلل داشت از سنوح این سانحه دفعةً رشته امیدواری بهبود و جمعیت و پریشانی امروز و فردا گسست و دفتر توقع از هم پاشید حاوی اوراق در حرکت و سکون متردد و متامل گشت و در مآل کار هر چند پیک خیال و برید اندیشه را به اطراف و اکناف چار دانگ ممالک هندوستان در ایند درین جز و زمان مکانی و مأمنی که خالی از خلل باشد نیافت دانست که هنوز آب و خورد درین دیار باقی است چون سر و کار با مردم نو در آمده بود - * بیت *

با همین مرد مان باید ساخت چه توان کرد مردمان این اند

گفته سوم شهر جمادی الثانیه باتفاق محمد منور الدین خان صدر صوبه و قاضی فضل الله و عزیز الدین محمد خان بخشی و قائع نگار و محتسب که برای نام امورات بادشاهی منحصر بر اینها گشته و نتهو ساه نکر سیتهه و محمد ابابکر و محمد عظمت رئیسان قوم بواهیر و جمعی از صرافان و تجارت پیشگان مسلم و هنود که بنابر ملاقات راقم انتظاری داشتند رفته رگهناتهه راو را دید و بعد الاستفسار اندکی از بسیار گفت و شنید امور مالی و ملکی صوبه درمیان آمد به استمالت و دل جوئی پرداخته پارچهٔ پوشیدنی فراخور رتبه و منزلت هر کس داده مرخص کرد و روز دیگر حسب الطلب قانون و ضوابطی که در عهد حضرت خلد مکان در محال کهتوهٔ پارچه و سایر وغیرهما محالات بلده معمول و مستمر بود بدعات و رسومات احداثی ناظمان پیشین را در حشو منها نموده با زر بمهر خود مرتب ساخته مصحوب محرران دفتر دیوانی فرستاد رگهناتهه راو از روی آن طوماری بخط هندی و زبان مرهتّی درست کرده بکار پردازان و سرشته داران خود سپرد که بدان موجب باموراتِ مرجوعهٔ هر محل و مکان طریق معاملت را مسلوک دارند و روز دیگر باتفاق داماجی گایکوار بسواری فیل و آراستگی افواج دکهنیان از دروازهٔ ایدر که به دهلی دروازه اشتهار یافته داخل بلده گشته تفرج کنان در قلعهٔ بهدر در آمد و تا هنگام اصفرار شمس توقف ورزیده براه دریچهٔ باغ به خیمه گاه رفت و صباح آن کوچ نموده متصل گذر دودیسه ساحل رود سابر نزول کرد راقم نیز خیمهٔ خود را در آنجا فرستاده رفت و گفت و شنید خدمات و جاگیر درپیش گشت همدران اوان پاندر و بندت که سابق برین بصوب سورتهه شتافته برد پیشکش آن ضلع را گرفته آمده با رگهناتهه راو پیوست و جوان مردخان متعلقان و اسباب خود را روانهٔ بلدهٔ پتّن ساخت و فوجی ازان بتّهل سکهدیو بعنوان بدرقه رفته تا سد نکر رسانید و چون با رگهناتهه راو قرار کرده بود که (۱) قایدی لشکر نموده پیشکش از محمد بهادر فوجدار پالن پور بدهاند بر آمده در جنب مزار راجو شهید بیرون بلده فرود آمد و به انتظاری بتّهل سکهدیو که تا

(۱) قاید لشکر کش ۱۲ *

فوج بامِن امر مامور شده بود چندی متوقف گشته باتفاق او بدان صوب روانه شد . داماجی گایکوار جهت بندوبست پرگنات حصهٔ خویش بسمت بهیل کوچ کرد از انجا که بنابر نارسائی کار پردازان که از معاملات دکهنیان عاری بودند مقدمهٔ تعلقات و جاگیر که حسب الخواهش رافم صورت نه بست و کوچ رگهناتهه راو به زمیندار لیمری مقرر بود (۱) اعراض نموده به بلده در آمد و متقاعد گشت •

کوچ نمودن رگهناتهه راو به صوب لیمري معمولهٔ جهالاوار و مقرر نمودن سری پت راو به نیابت بلده و امور نظامت و معاودت نمودن بعد گرفتن پیشکش زمیندار آنجا به عزم مسکن به سمت دکهن و طلب داشتن فدوي درگاه

رگهناتهه راو از مقامات گذر دودیسر به عزم گرفتن پیشکش زمیندار لیمری معمولهٔ جهالاوار عرف بیرم کانم کوچ نموده متصل موضع کوچرب یک کروهی بلده فرود آمد و سری پت راو بندت نامی از همراهیان خود را به نیابت بلده رونق و فتق مهمات نظامت مقرر فرمود - و سفبوحی مرهته را با جماعه اش به فوج ساخته تعینات او کرد و عمال در محلات بلده و پرگنه حویلی نصب نموده روبراه آورد و به لیمری پیوسته به تعین مورچال و انداختن طرح جنگ پرداخت ازانجا که از ممر کثرت و انبوهی فوج و بتازه مسخر گشتن بلده از بهدران و کولیان و متمردان مغلوب واهمه و هراس گشته سبر ممانعت را در

---

(۱) اعراض بکسر اول روي ار چیزي گردانیدن ۱۲ *

پشت سر انداخته و تیغ مدافعت و مخالفت را در غلاف تقاعد کرده دم بخود کشیده بودند هریم زمیندار لیمری رجوع آورده چهل هزار روپیه را متعهد ادا گشت چون موسم نزول باران قریب بود به سمت دیگر متوجه نه گشته طبل عود فرا کوفته به دولقه آمد و سری پت راو حسب الطلب رفت و به راقم که دست از جمیع امور کشیده متقاعد بود و کار داخلای ادای محصول تجاران کهتره پارچه که بدون مهر دیوانی و متصدیان ۵ ورتی نه داشت نوشتهٔ رگهناتهه راو رسید که آمده ملاقی شود اتفاقاً بتّهل سکهدیو که برهنمائی جوانمرد خان به پالن پور شتافته و یک لک و پانزده هزار روپیه به همه جهت بر محمد بهادر موجداد آنجا بطریق پیشکش مشخص نموده و تعهد ایصال آن را بر ذمهٔ جوان مرد خان گزاشته معاودت کرد و از نزدیکی قصبه ندنکر یک زنجیر فیل و پارچهٔ پوشیدنی باو داده رخصت پتن نموده به کوچهای متوالی باراده الحاق با رگهناتهه راو به باغ شاهی رسید قایم قلی خان و راقم و عزیز الدین محمد خان و حاجی نور الله به اتفاق به قصد ملاقات روانه شدند اتفاقاً رگهناتهه راو از دهولقه سری پت راو را رخصت انصراف داده به موضع تارا پور معمولهٔ پرگنه چوراسی بندر کهنبایت که از بندر به فاصلهٔ هفت کروه واقع است رفت و گفت و شنید بعضی مقدمات با مومن خان متصدی آنجا درمیان آورده ده هزار روپیه به صیغهٔ کاه و دانه در چوراسی مقرر نمود چون مظفر علي و زاهد علي جمعي از تجارت پیشگان مسلم و هنود سکنهٔ بندر بنابر امور چند از مومن خان نالشی نزد رگهناتهه راو آمده تالیمری همراهی گزیده بودند به مقتضای وقت که تعجیل روا روی درپیش و (۱) نعل در آتش داشت به استمالت آنها پرداخته مومن خان را سفارش عدم تعرض نموده فرستاد و خود کوچ نموده به قصبهٔ پتلاد پیوست قضا را راقم نیز همان روز بروفاق بتّهل سکهدیو وارد آنجا گشت و سر شام ملاقات سرسری بهم دست داد چون ایام تموز و عین شدت گرما و سورت هوا که مرغ در روغن خود برشته میکردند و نیلوفر از بیم حدت خورشید سر از آب بیرون نمي آورد -

---

(۱) نعل در آتش کنایه از اضطراب و بیقراری باشد ۱۲ برهان *

* قطعه *

گرما آن چنـــان مي شد نفس گرم
که لب از تاب آن چون شمع مي سوخت
ز باد گـــرم بغـــدادي که تعـــديد
به دنيــــا دوزخي ديگـر بر افروخت

دماير آسايش انام و انعام در ظل سائبان ظلام شب ره دوري را اختيار کرده بود قريب به نصف شب محمل بر ناقهٔ رحيل بسته بر ساحل رود بار مهندري کشود . بالصورة راقم و ديگران که رخصت انصراف حاصل نه شده بود موافقت نموده بدانجا رسيدند در اواخر روز حسب الطلب رفتند و بنابر استمالت مسدود ابواب زبان عذر خواهي و دل جوئي را کشاد و قايم قلي خان را واسطهٔ حصول خاطرخواهي ساخت و گفت که بالفعل به قسمتي که تعين يافته و مقرر کرده است قبول نمايند سال اينده که سر وصل خواهد آمد باقي مدعا و مقاصد بانتجاح مي رسانم ازانجا که مقدمهٔ سلطنت نوع ديگر شده و اختلال کلي در اوضاع ممالک راه يافته مدار پشت گرمي زياده برين ابا و امتناع نمايد و طاقت حرکت و انتقال با اهل و عيال در خود نمي ديد جز اذعان مفري و مناصي نيافت سکوت ورزيد منجملهٔ لوازمهٔ ديواني و خدمات محال کهنهٔ پارچه جبري بالمقطع قرار گرفت و موضع بيد پور و موضع کوچا و معمولهٔ پرگنه حويلي و موضع پادمول عمله پرگنه بيجا پور را گذاشت و عدم مزاحمت نوشته داد و موضع نيکول معموله نهاننه معرف ماند و مرخص ساخته خود کوچ نمود و راقم باديگران معاودت کرده در هم شهر رجب المرجب وارد احمدآباد گشتند و نوشتهٔ وا گزاشت موضع پادمول را نجابت مرد خان فرستاد و او باظهار اينکه پرگنه بيجا پور در بست بمن تعلق دارد جسم از حقوق ديرينه پوشيده به عقوق مبدل ساخت * مصرع *

اشنا را حال اين است واي بر بيگانهٔ

* بيت *

ما زياران چشم ياري داشتيم خود غلط بود آنچه ما پنداشتيم

داماجي[۹] گايكوار كه نصوف بهيل و ضلع رود ميسوه و اترك بنابر بندوبست پرگنات حصهٔ خود راهي گشته بود تشخيص كنان و ضامني عدم تمرد كوليان گرفته قصبه كپربنج را كه كسان شير خان بابي در تصرف داشتند محاصره نموده مفتوح ساخت و براه نرياد عازم برودره گرديده سيوك رام را به نيابت حصهٔ بلده مقرر نمود چون تمام صوبه بقرار بالمناصفه با او تقسيم يافته جهت اخراجات سپاه متعينهٔ بلده كه با نائب پشيوا متعلق بود شش هزار روپيه درماهه بر حصهٔ گايكوار مقرر گشت كه نائب او ميرسانيده باشد بالجمله سري پت راو كه از دهولقه مرخص گشته ببلده در آمد به تمشيت مهام امور نظامت سر گرم گشته بيرقهاي پيش روي چبوترهٔ كوتوالي كه از قديم الايام برنگ سرخ كه مخصوص سركار والاجاست برطرف ساخته برنگ گل ارمني كه گيروه و بهگوه گويند و تعلق به جوگيان و مهاديو دارد و مرهته علامت خود اختيار كرده مرتب نموده نصب كرد - كاركنسي موقوف و جاموش و كاميش را كه در بعضي امور او هم ضرور داشت برخصت و اجازت پوست كني آنها را منوط و مربوط فرمود و بزو گوسفند كه جماعهٔ مرهته را نيز مطلوب و مرغوب است در روز دوشنبه و اگيارش و ايام مخصوصي ديگر كه تعلق به هنود دارو منع كرده در باقي ايام سلاّخي آنها متعين گشت و در دار الضرب در وسط دائرهٔ سين جلوس شكل كچك فيل بمناسبت گنيس معبود شان‌ا كنده نمود در باغ واقعه بهدر كه پيوسته بگل و لاله و رياحين سبز و خورم بآراستگي تمام و نزهتگاه باصفا بود نظر بر انتفاع به كاشت بقولات و فروش بطرح مقرر ساخت چون از قديم الايام و ضوابط مستمرهٔ و قانون معينه بارگاه سلطاني در منع ساختن بندوق و گرفتن مچلكاء آهنگران مقرر است چنانچه در شرح اسناد ناظمان و فوجداران ثبت و مرقوم مي شود و سابق برين از خوف ناظمان در بلده دو سه نفري از انها كه بودند در كنف حمايت در كنج خانهاي بعضي اكابر و اعيان بعنوان خفا بدان شغل بموجب فرمايش آنها اشتغال داشتند درين اوان في ضرب بندوق نو ساخت نيم روپيه بطريق محصول ناظم قرار داده رخصت ساختن علي رؤس الاشهاد شد كه قدب بيست دكان بندوق

سازی در راسته و بازار بهمرسیده و از بیرونات مشتری آمده به کشاده پیشانی حریده و علامت ادای حاصل بر او زده می برد و هر کوره دیهی از دیهات کولیان متمرد و قطاع الطریقان مفسد چندینی برقنداز دارد ازانجا که قبل از اصابت عین الکمال و وقوع اختلال در ارکان معموری و رو آوردن آبادی بانحطاط و زوال ایندیار اطراف و جوانب بلده پورجات بمثابه شهری دیگر به دورش بود و در هریکی ازانها بقدر ضرور و کار جمعی از پیاده و سوار به حفظ و حراست معین و منصوب و در بندهای بست و کشاد رصین و مضبوط که مانع دخول و خروج بیگانه و دزدان فرو مایه و کولیان شقاوت پیشه تواند شد داشت و بنابر بهانه بندی و ضامنی عدم تمرد متمردان که یارای پا از اندازهٔ گلیم فرا تر نهادن و جرأت و جسارت سرقه و قطع طریق را نداشتند و اگر احیاناً در یکی از پورجات بر سبیل ندرت و شاذ مصدر شورش و فساد می گشتند فوجداران گرد بارهٔ نیین پور و حاجی پور و فیروز پور که بهر کدامین حفاظت پورهٔ چند تعلق داشت به کومک رسیده با سر و قتل می پرداختند و روزانه گشت محافظت طرق اشتغال می نمودند پناه عظیم و وقایهٔ جسیم بلده بود اکنون که به مرور ایام نازله حوادث و مضي شهور و سنین و ورود محن و فتن که سمت گزارش یافته و سبق ذکر پذیرفته پورجات ویران بی چراغ نه از جدار خشتی و از سقف علامتی و از بیوت اثری و نه از خداوندش خبری که لیس فی الدار غیره دیار صادق آمده هباءً منثوراً و خرابه گشته بلکه حد و حدود منازل و مساکن از خواطر ساکنانش محو و نسیاً منسیاً شده و کسانیکه ازین سرای دژم رو به نها تخانهٔ عدم نهاده اند بزبان حال خشت و کلوخ منهدمه و برروی یکدیگر غلطیده جُدور دور آنها مضمون این مقال به سمع اهل کمال و اصحاب خبرت و ارباب حیرت میرساند ٭ مصرع ٭

آنکو بنا نهاد مرا در جهان کجا است

و نام و نشان اکثر پورجات از ضمائر محو و زائل شده بسان جنگل که روباه و شغال و چکاشه و حشرات الارض جا گرفته و انواع گیاه و اشجار صحرائی روئیده چغد و بوم آشیانه بسته سوای چار دیوار حصار شهر پناه پناهی و مانعی و حائلی

نماند و تهانه بندی و ضامنی کولیان از میان برخاسته بیم و هراس را زائل ساخت در ایام حکومت سابق برین پیوسته آن گروه شقاوت پژوه به هئیت اجتماع میدان را بروفق مراد خالی از اغیار دیده بی مزاحمت و دهشت در بلده در آمده کوچه بندی نموده دست تطاول و تصرف دراز ساختند و به ضرب تیر درو دکان را شگافته مشاعل افروخته به بردن کالا و اسیر می پرداختند و مکرر اتفاق داعسس هم چهره شده از طرفین کشته و خسته گشتند لهذا سری پت راو بدستور و ضابطهٔ قلاع دکهن دو جرس کلانی در قالب تدبیر ریخته به کشکچیان (۱) و محافظان بروج و النگ که حفاظت و حراست منحصر بران شده سپرد که هر شب از شام تا بام نوبه بنوبه از دو جانب حصار دو نفر از برجی به برجی جرس نوازان بنابر انتباه و ایقاظ پاسبانان انتقال نموده دست بدست می سپرده باشند و از غسق دا فلق جرس را به فغان در آورده بر فصیل دور شهر پناه گشت نمایند باوجود این معنی شبی چندی از کولیان بسر وقت جرس نواز بر فراز جدار حصار حاضر آمده یکی را کشته و دیگری را خسته زنگ را کر ساختند و بدر رفتند و بدعات مفصلهٔ صدر به تدریج و دفعات نواحداث گشت چون دروازهٔ جمالپور با ده برج جنببن (۲) به صدمات گوله و توپ و آتش گرفتن نفب خراب گشته از تفتیح و تغلیق معطل مانده بود به تعمیر آن پرداخته در اندک ورصتی و فلبل مدتی با دو برج از سنگ خارا و تخته هاي ضخیم استوار از آهن استحکام داده مرتب ساخت و در بیرون دروازهٔ رامی پور که در ایام ماضیه و روزگار سالفه پوره بوده آن ویرانه را آباد کرده بنام رگهناتهه پور موسوم نموده سبنوجی سر فوج را باتفاق سنکراجي فوجدار بیرم گانم بنابر گرفتن پیشکش ضلع سورتهه رخصت فرمود همدران اوان صادق علي خان از ممر بیکاری از بودن احمد آباد بیزاري جسته روانهٔ بندر سورت گشت و دهرم چند نامی که به پیشکاري مومن خان متصدي بندر کهنبایت مقرر شده بود چندیکه بدان امر

---

(۱) کشک لغه ترکي بمعنی پاسدانی *

(۲) جنببن پهلو به پهلو *

اشتغال داشت بنابر امری در معرض باز پرس در آمد و مبلغی بصیغهٔ جریمه واصل ساخته در آخر کار خود را بزخم جمدهر از گرفت و گیر روزگار خلاص کرد و محمد هادي خان خُسر فداء الدین خان باجل طبیعی در گزشت و محمد رکن الحق برادر زادهٔ قاضي نظام الدین خان از پیشگاه خلافت و جهانداري ده منصب قضاي بلدهٔ سرافرازي یافته آمد و راقم که کار خیر از دواج فرزندي رفیع محمد خان در پیش داشت و طرف ثاني در بندر کهنبایت از سري پت راو اجازت گرفته سوم شهر ذي الحجة الحرام روانه گشت و هجدهم که ساعت سعید این امر بود کدخدا کرد و بنابر بعضي رسمیات متعارفي روزي چند توقف داشت ٭

شتافتن سري‌پت راو بعزم گرفتن بندر کهنبایت و معاودت نمودن

چون بنابر شدت پشکال که دران سال بافراط نازل گشته تزلزل در قواعد بعین عمارات اکثر معمورهٔ جات افگنده بود شکست و ریختگی بجدار حصار بندر کهنبایت در بعضي جا راه یافت و به سبب قرب عهد انقضاي ایام باران ترمیم و تعمیر آن نشده سري‌پت راو از تقریر صادرین و واردین ازین خرابي واقف شد در چنین وقتي ظهور حسن خدمتي را بخاطر آورده تدبیر انتزاع آنجا را با خود مي اندیشید سروهر راو نامي وکیل و سرگروه جماعه پیادگان ما وله دکهني را بر مکنون ضمیر آگاه نموده سر حقهٔ راز سربسته را کشوده محرم ساخت و در کتمان آن کوشیده گفت که اول بنوعیکه کسي او را نشناسد و معروف احدي نه گردد و بي بارادهٔ نبرد به کهنبایت رفته از شکست و ریخت و کیف و کم سیاه مطلع شده راه در آمد و بر آمد را بنظر تامل و تعمق نگریسته بیاید اگر بجهد برآئي تواند شد به تمشیت این کار نطاق عزم را استوار بسته برود و او صورت بي سیرت را به شکل و شمایل جوگیان سیاح جهان نورد و هامون پیما آراسته حمار وار در خاکستر تلبیس غلطیده رو به راه آورد و روزي چند بدان هیئت مُضحک در هر

گوشه و کنار درون و بیرون بسر برد و چون شخص دیوزده (۱) کو بکو و محله بمحله گشته بر کماهی حالات واقف شده بر گشت و بدست آوردن آن جا را با سهل ترین وجهی و آسان ترطریقی در نظر سری‌پت راو بجلوه در آورده ترغیب و تحریص نمود و انصرام این مهم را به عهدهٔ و اهتمام خویش و جماعهٔ ماوله گرفت سری‌پت راو در تدبیر آن در آمده بنابر انداختن مغلطه دست آویز بهانه می جست که اگر طرف ثانی برقصدش مُطلع نگردد و غفلت ورزد شاید که شاهد مقصود در کنارش آید و دست تمنا بر گردنش حمایل گردد اتفاقاً یک منزل رتهه دو منزله که اختراع نموده و بتکلف نقاشی و پوشش زردوزی پرداخته برای رگهناتهه راو مرتب ساخته بود روانه کرد و جمیعت خوبی از سوار و پیاده عرب و سندهی به عنوان بدرقه تعین نموده پیش رخصت فرمود و خود با جماعهٔ ماوله که قریب پانصد شش صد نفر برقنداز و سواران و مجدّده چند نو نگاهداشت باظهار رسانیدن رتهه تا پنلاد بر آمد و به سرعت تمام بدانجا پیوست قضارا مومن خان برج لعل پیشکار را برای انجاح بعضی مطالب نزد پیشوا مالجی راو که فرستاده و او در پنلاد رسیده بود از آمدن سری‌پت راو واقف شده ملاقی گشت و از راه فراست و کیاست از گفت و شنید دریافت که بدرقه رتهه بهانه و اراده اش چیست از روی حزم و احتیاط همان ساعت مومن خان را آگاه ساخته نوشت که از مکان خود با خبرباشد و قریب دو پاسی از شب فرستاده او به کهنبایت رسید از آنجا که بنابر کمی مداخل و افزونی مخارج جمعیت قلیل بقدر حالت داشت و جمعی را روزی چند پیش ازین جهت بدرقه بهگوان نوکر پیشوا بصوب دهندوقه فرستاده بود در صدد حفظ و حراست در آمده آقا محمد حسین را که درانجا سکونت داشت از راه اخلاص و ارتباط قدیم با همراهیانش به معاونت طلبید و محمد رشید بیگ جماعدار مغلیه نادر شاهی را که بر طرف بود نیز خوانده بر حقیقت حال واقف ساخت و کمربندی نمود در مکان حاکم نشین گوش بر آواز نشست که هرگاه از طرفی صدائی بلند

---

(۱) دیوزده جن گرفته را گویند ۱۲ *

شود رسیده بمدافعت پردازد سري پت راو هنگامي که شب سیاه چرده مانند تیره در و نان بد باطن نمودار گشت * * بیت *

شبی گفتي یکی دریای ژرف است
ز یک جانب محیط نقطهٔ کل

به قصد بندر کهنبایت رهبري را پیش کرده رو براه آورد و در تاریکی شب که تشخیص و تمیز جادهٔ راه و بیراه شخص باصره را معطل ساخته بود دلیل گمراه در نزدیکی بندر راه را گم کرد و در وادي گمراهی و ضلالت افتاد قریب بدو ساعت از شب مانده بیست و ششم شهر دیحجة وقتیکه سیاه پوش شب رو عیار پیشه بفراهم آوردن نقد انجم آستیں با لا شکسته به نهانخانهٔ مغرب مي رسانید رسید و دیوار منهدمه را که راه در آمد نعیں یافته قضارا در همان روزها تعمیر شده مانع دخول گشت چون برج و بارهٔ متصل دروازهٔ کوارهٔ شرق رویه را از مستحفظان خالي و مانند خانهٔ مفلسان (۱) باهي یافتند جماعهٔ ماوله بدست یاوري کمند برفراز بر آمدند و سواران * * بیت *

دران وقت رایت بر افراختند بدروازها بی خبر تاختند

سه چهار کسی بر بام دروازه بودند آگاه گشته بندوق چند سر دادند آنها که بنزدیک شرفات رسیده و بعضي در راه و نیمه راه در کار بالا بر آمدن بودند باندیشهٔ اینکه شاید پاسبانان زیاد باشند از مقدمه در آمدن بحصار احمد آباد که چشم و دل شان ترسیده بود درنگ ورزیده هرچند سري پت راو بر پشت سر رسیده بضرب چوب شانه و اکتاف شان را نرم ساخته بیشتر گفت کمتر شنیدند مومن خان که مستعد مُعد بود به مجرد شنیدن آواز بندوق بلا توقف جلد و چسپان با جماعهٔ حاضران خود را رسانید * * بیت *

دویدند بر بارهٔ جنگ آوران بهم از پی کار کین یاوران

ر بر سر دیوار رسیدگان را زده زده بپایان انداخت و آتش جنگ توپ و تفنگ را افروخت راقم که درانجا بود آمده صورت حال را معاینه نمود و قریب یک

---

(۱) باهی خانهٔ خالي را گویند ۱۲ *

پلس و نیم از روز بر آمده تنور حرب گرم ماند و چندی از طرفین کشته و خسته گردیدند و ازانجا که بیرونیان شب روي نموده خسته و کوفته بودند دست از محاربه باز داشته در پناه عمارت اکبر پور و مکان بودن گماشته مرهته به ضروریات بشري و استراحت مشغول گشتند او اخر روز رافم به اشارهٔ مومن خان رفعهٔ به سري پت راو نوشت که امروز قرار بر آمدن خود داشت بنابر وقوع هنگامه متوقف گشت در جواب راقم را نزد خود طلبید و رفته اورا دید و او تمهیدی و تقریري اندیشیده به سخنان رو اندود ظاهر ساخت که نوشتهٔ رگهناتهه راو ورود یافته که مومن خان دفتر کهنمایت را تسلیم نماید در عوض مکان دیگر برایش تجویز کرده خواهد شد فردا متعهد اورا همراه بیارند که بالمشافهه باو نیز گفته شود و همدران شب محاذي دروازه تخته بندي نموده مورچال بست روز دیگر که * بیت *

مرو رفت دوران بجاروب مهر غبار شب از کار گاه سپهر

از طرفین بفرستادن شعلهء گولهٔ توپ و تیر تفنگ زبان گیري یکدیگر پرداختند آخر روز که شعله دایرهٔ انوري شان فرو نشست و تردد آمد و شد پیام بران موقوف گشت رافم عظمت الله را بموجب اشارهٔ گنگادهر نائب بهکوت راو حصه دار آنجا که او خود به پونه شتافته بود از طرف مومن خان همراه برد و سري پت راو تکرار و تذکار بر یافته ما سبق با او نمود چون بمومن خان واضح شد ابا و امتناع ورزیده سرباز زد و برج لعل پیشکار از پتلاد و سوارانیکه براي بدرقهٔ بهگوان رفته بودند متعاقب یکدیگر رسیدند و یک هفته ایام معدودات جنگ طرفین که بهانه از پا در آمدن نخل حیات بعضی اجل رسیدگان مقدر بود به سر آمد - سري پت راو چون پیشرفت کار ندید باستصواب و رهنموني گنگادهر بر قریات پرگنه چوراسي که هنگام ارتفاع غلات و حصاد حبوبات رسیده بود تشخیص و تحصیل مالوجهات را در پیش نموده محصلان گماشت و پرگنه را به ضبط در آورد غرهٔ شهر محرالحرام سال هزار و صد شصت و هفت بموجب ایمای سري پت راو رافم عظمت الله و برج لعل را همراه برد و گفت و شنید رفع مفازعت درمیان آورد و پس از

رد و بدل سوای آنچه رگهناتهه راو در سال گزشته گرفته بود هفت هزار روپیه به صیغهٔ کاه و دانه را افزوده در خواست کرد و راقم ایستادگی داشت که عظمت الله ظاهر نموده لب کشاد که آن وجه هر ساله بر پرگنه مقرر و مستمر است ناچار سکوت ورزید و برای خاطر نشان گنگادهر را با خود نزد مومن خان آورد و او بر پرگنه تنخواه نوشته داد سوم شهر مذکور سوی پت راو به احمد آباد راهی گشت و راقم به سبب ایام عاشورا توقف ورزید که ناگاه روز هشتم غضب به صورت رحمت نازل گشت و بلیهٔ عامی از آسمان فرود آمد یعنی بارش بی هنگام به شدت تمام شروع گردید * لمؤلفه *

گشوده در خویش را آسمان | به سوی زمین کرد سیلی روان
که یک شعبه اش رود نیلاب بود | وزان قطره اش موج و سیلاب بود
زمین و زمان گشت پُر ولوله | بیفتاد در شش جهت زلزله
فلک داشت دیرینه درد نهان | بیکبار خالی نمود آنچنان
دو روز و دو شب بی تحاشی گریست | که بر کس دود است امید زیست
نه از گریه یک لمحه چشمی کشود | برون کرد گویا ز دل هرچه بود

و در روز تاسوعا و شب عاشورا بادهای تند که یاد از صرصر عاد و ثمود می داد در وزیدن در آمده ممد و معاون آن نازله شد و مصداق کریمهٔ ففتحنا ابواب السماء ماء مُنهمر به ظهور آمد طوفان نوح را آشکار ساخت و دران شب تار فار که تا شب یلدا به درازی همسر و از دیجور سیه فام تر و ماشب روز رستخیز نسبت آخید داشت دل هی اکبر من اختبا بوده که مردی از افراد انسان و حیوان بی زبان را رسانیدن شمع زندگانی به صبح جان بری ازین بلیه گمان نبود اکثر ابنیهٔ عمارات و هی خاویهٔ علی عروشها لازم آمد و تزلزل در بنیانش افتاد و سکانش را جز خزیدن به نهانخانهٔ عدم و گو نیستی چاره نماند و اشجار کهن سال تنومند بلند بالا که سر خود سوی گنبد اخضر می سودند از بیخ و بن مانند خس گلبن کنده شده تن ندامت و خاکساری و پیکر فروتنی و شرمساری بر خاک راه نهادند قریب به زوال یوم عاشورا او سبحانه تعالی فضل خود را شامل حال ساخته بر

باقي ماندگان بخشود و باد و باران باتفاق یک دیگر فرو نشستند و در بر روي خود بستند و خسرو خاوري تیغ زرنگاری آخته بر لشکر غمامي تاختن آورده از بی اعتدالی باز داشت و صفوف سحابی را برهم شکافت و بقیة السیف بغي انسان را در کنف حمایت خویش گرفت و مژگان ترشده گریه اهل حرمان را باکمام (۱) شعاعی خشک ساخت چون طرق و شوارع آمد و شد از خلل قطاع الطریق سیل که سر راه گرفته و در کمینگاه معبر و ناله نسسته شورش داشت بالضرورة راقم را توقف لازم شد تا در بست و سوم با بدرقهٔ امداد ایزدي وارد احمد آباد گردید *

سر به فساد برداشتن کولیان شقاوت نشان پس از معاودت سري پت راو از بندر کهنبایت و سوانحاتي که دران اوان رو داده

چون خبر برگشتن سري‌پت راو از بندر کهنبایت و پیشرفت نشدن کار و کمیت جمیعت او به سمع دور و نزدیک رسید خلل کلي در بندوبستي که بخودی خود از رعب و تسلط آوازهٔ دکهنیان نشسته بود بیکباره برخاست و هر مفسد متمردي از گوشه و کنار سر به سورش برداشت و چندي از بے باکان کولیان در هنگام مراجعت او بر عقب ماندگان همراهیش دست اندازی نمودند و اغماض واقع شد موجب جرأت و جسارت دیگران گردید و طریقهٔ جبلي و شیوهٔ فطرتی را پیش گرفته از چهار طرف گریبان خمول را چاک زده خودسري سر آورند و دست تغابن از باز داشتن سرقه ایام گزشته بر کف افسوس سوده به تدارک مافات به تطاول دراز ساختند و به جبر نقصان ماضیه بدستور روزگار حکومت سابقه به بریدن بیوتات و شکافتن دکاکین بلده و پورجات پرداختند

---

(۱) اکمام جمع کم است بمعني آستین ۱۲ *

سری پنت راو تنبیه و تادیب آن گروه شقاوت پژوه را پیش نهاد همت ساخته را گهوشنکر کوتوال را با جمعی از سوار و پیادهٔ نو نگاهداشت و جماعهٔ ماوله تجنید نموده بر موضع اوهار پور معمولهٔ بهیل که قریهٔ محقری از مسکن کولیان است تعین فرمود که آن جارا به تاخت در آورده به قتل وا سر آنها پردازد کولیان بی بنیان به مجرد آگهی رسیدن فوج مکان را خالی گزاشته در بیشه و زقوم زار و [1] کروه قرب و جوار خزیده کمین نمودند جماعهٔ غارت گر ماوله حلوای بی دود و انگبین بی مگس انگاشته آنچه یافتند گرفته بر آمدند که از چهار طرف کولیان کمین را کشاده هجوم آورده بجنگ تیر و تفنگ به مشایعت رسیدند و چندی را بر خاک هلاک انداختند و نگذاشتند که پای استقامت شان قایم گردد لاچار رو به گریز نهادند کولیان سگ صفت به دنبال افتاده همه جا تعاقب کنان جمعی را خسته تا موضع ولاد رسانیدند و این صورت بنامردی جماعهٔ ماوله ضاله که این منظومه مناسب حال خسران مآل آنها است روی داد *

* منظومه *

چو سگ جیفه خوارند و گنده دهن	همه یاوه گو همچو زاغ و زغن
بود هرچه جنبنده از آب و خاک	خورند و ندارند زان هیچ باک
نهان زیر مویند چون دام و دد	لباس جسد رسته هم از جسد
چو در پیش گیرند راه گریز	بخندند بر توسن تیز خیز
چو خر جارح آواز و کوته قدم	چو افعی و ارقم سراسر شکم

بالضروره راگهو شنکر با بقیة السیف در لباس عار و خسار هنگام شام برگشته آمد و ظهور این سانحه کمال بد نفسی و چیره دستی کولیان گشت و بیش از پیش به سرقه و قطع طریق دلیر شدند ازانجا که درین دیار در چنین وقتی بی بدرقهٔ انها که شوارع مخوف و طرق ماؤف [2] است و سر به سلامت بردن دشوار حتی ازانها بدین صیغه با اسباب تجارت پیشگان و عرابه غلات غربیات تا پوره آمده

---

(۱) کروه بهندی کوتر ۱۲ *

(۲) ماؤف آفت زده ۱۲ *

مي رسانند و بنابر بردن قوافل شب باش مي شوند سري‌پت را و به مظنهٔ اینکه ازان جماعة که بدین وسیله در پورجات مي مانند هنگام شب قابو کرده ببلده در آمده بسرقه و نقب زني مي پردازند لهدا بیست و هفت نفر آنها که در پوره نوایاس وارد شده بودند جمعی را فرستاده به قتل در آورد چون بی بدرقه پیش رفت کار نبود آنها تا موضع بتّوه و چهار کروهی رسانیده از همانجا معاودت می نمودند سنبوجی سر فوج متعینهٔ بلده که چندگاه پیش ازین باتفاق سنکراجی فوجدار بیرم گام بصوب ضلع سورتهه شتافته بود تا بجگت عرف دوارکا رفته پرستش معبد آنجا را کرده بقدر حالت از همه جا پیشکش گرفته مراجعت نمود و با سنکراجی به سواد بلده آمد چون عصیان و طغیان فساد کولیان شقاوت نشان از سرحد اعتدال گزشته بود سری پت راو آنها را بصوب ضلع رود میسوه و پرگنهٔ نهیل رخصت فرمود که بندوبست نمایند و ضامنی عدم تمرد متمردان بگیرند نام بردها بدان سمت شتافته چندیکه بدان امر قیام داشتند دکهنیان عهده برآئی از کولیان نتوانستند کرد و آنچه باید از قوه بفعل نتوانست آمد بلکه نتیجه بالعکس بخشید و موجب از دیار و فتنه و خیره سری آن فئه ضاله گردید و معاودت کرده سنکراجی بصوب بیرم گام و سنبوجی بوطن خود شتافت و به عوض او دهند و دنتانری سر فوج متعینهٔ احمدآباد مقرر شده آمد همدران سال که از چندی بنابر امری وزیر الممالک صفدر جنگ بی مرضی و اجازت حضرت اقدس از حضور بر آمده و سورج مل جات را بمعاونت خویش طلب داشته در سواد دارالخلافت مصدر شورش گردید و اکثر امرایان عظام بدو پیوستند و امیر الامرا عماد الملک بمقابله بر آمده چند ماه بصفوف آرائي و معرکه پردازی که بسر آمد امیر الامراء گهنداتهه راو را با فوج گران مبلغي را بطریق حق الاعانة متعهد شد باستمداد استنجاد (۱) طلب داشت و صفدر جنگ دست از محاربه باز داشته بصوبهٔ او دیهه متعلقه خویش و سورج مل با مکنهٔ خود راهی گشت و امر جلیل القدر وزارت اعظم به امام الملک خانخانان بخلف قمرالدین خان دستور معظم حضرت

---

(۱) استنجاد - یاری خواستن ۱۲ *

فردوس آرام گاه تفویض یافت حسب الحکم اشرف اعلی به مهر خان خانان در باب استقلال امور دیوانی و خدمات دیگر شرف ورود افگند *

نقل حسب الحکم اعلی

آن که رفعت و عوالی پناه کفایت دستگاه علی محمد خان بهادر مورد مراحم والا باشند چون خدمت دیوانی صوبهٔ احمدآباد و غیره بدستور سابق بآن رفعت و عوالی پناه بحال و برقرار است باید که بخاطر جمع و استقلال تمام به دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری مهمل و نا مرعی نه گزارند و نسخهٔ دیوانی و طوا میر دیگر سررشتهٔ کاعد موافق ضابطه و معمول فصل بفصل به قاعدهٔ معینه و ضابطهٔ مقرره تیار ساخته به دفتر معلّی می رسانیده باشند دریں باب تاکید دانند چون مقدمهٔ بی دخل بودن متصدیان بادشاهی از ابتدای عمل مرهٹه در محال کنهوره بارچه و سایر بارکان درگاه فلک بارگاه رسید دو قطعه حسب الحکم اقدس در باب دخیل کار ساختن متصدیان بنام مدوی درگاه و نا مرد تجار و بازرگان مسلم و هنود مشتمل بر تهدید و وعید غضب سلطانی در رجوع بودن به ضابطهٔ متعینه و معمول قدیم و رسانیدن لوازمه نیز ورود یافت ازانجا که تسلط سلطنت بر جانمانده و اذعان احکام والا بر طرف شده و مرهٹه غالب و آنها را پروای اجرای حکم اقدس نبود در اظهار آن که اثری سوای اهانت و ذلت امثالهٔ جایله سودی نه داشت موقوف داشته نقول آن را به مهر خود به دفتر دیوانی سپرد - همدران اوان سری پت راو داتخانه بهرم چارلیشور منسوب به مهادیو که در برج واقعهٔ بهدر متصل گزر کهرکی ساحل رود سابرمتی از سالهای در از بخاک انباشته بودند به رهنمونی برهمان و عَبَدَهٔ اوثان کنده و از مسجد سنگها آورده تعمیر نمود و لنگی را بهم رسانیده نصب کرد و (۱) وثنیان پرستش آغاز نهادند و در همان روز ها کیشو راو عامل و فوج دار پرگنهٔ پر انتیج را به علت دشنام چند چاوره قصبانی انجا به یک ضرب

---

(۱) وثني بت پرست را گویند ۱۲ *

سرش از تن جدا ساخت و مصداق - • مصرع •

زبان سرخ سر سبز می دهد برباد

صادق آمد هم درین سال قایم قلي خان که از همراهی جوان مرد خان تخلف ورزیده در هنگام آمد و رفت وگفت و شنید امر مصالحه از رکهفانهه راو پانزده هزار روپیه سالانه به شرط بیست سوار تا بنیان تعینات بلده شده بود شب دوازدهم شهر رجب المرجب باجل موعودی رخت زندگانی از جهان فاني به عالم جاوداني برد - • بیت •

چون دانه دل به مرزع هستی که بسته است

کاخـــر برنگ خوشـــه نه در هم شکستـه است

چون مرد عیاش خوش باش بود اخراجات زیاده و مخارج افزون از مداخل داشت و مبلغي بنابر حفظ آبرو بعد ارتحال نجم‌الدوله در عزل و نصب صوبه به صرف درآورد و در سرانجام کارهای جوان مرد خان فاضل مانده گمان زر داری که مردم به او داشتند و ضرب المثل شده بود عُشر عشیر آن بر نیامد • بیت •

بر احوال آن شخص باید گریست که دخلش بود نوزده خرج بیست

و نیک عالم خان فوجدار بهروچ که از چندی به عارضهٔ جسمانی مبتلا بود - هرچند اطباء حاذق به معالجه کوشیدند سود مند نیامد چون پیمانهٔ عمرش لب ریز شد در گرداب غمرات الموت افتاده ته نشین گردید- • منظومه •

طبیبان را مگر این نکته حل نیست که در نه شیشه داروی اجل نیست

اگر خود علم جالینوس خـــوانی چو مرگ آید به جالینـــوس مانی

و خیر طلب خان برادرش قایم مقام گشت حامد بیگ برادر زاده اش را که در امر حکومت منازعت داشت بیرون نمود و او با منسوبان خویش در بندر سورت رفته استقامت گرفت و در انتهاز فرصت و قابو نشست - خدمت داروغکي محال کتهرهٔ پارچه بفرزندی رفیع محمد خان تعلق پرورت و سند درگاهی رسید ازانجا که از ابتدای دخل مرهتّه متصدیان بی دخل و منحصر بر مهر رونه جات واخلاي اداي محصول و ملیل در ماده که بالمقطع مقرر شده و اجرای مهر باختیار خود داشته بود لهذا مهر او را جاری نمود •

متقاعد گشتن احمد شاه بهادر بادشاه از امر سلطنت مجازی بیاری امیرالامراء عماد الملک

چون منصب جلیل القدر وزارت اعظم بامام الملک خان خانان خلف قمرالدین خان خالوی امیر الامراو عماد الملک مفوض گشت امیرا لامراو که خود متوقع این امر بود بر خاطرش گرانی آورد حضرت اقدس دریافت ما فی الضمیر فرموده مکرر به حضور خاص با یکدیگر آشتي را موکد بایمان فرمودند ازانجا که سورج مل جاٹ در مرافقت صفدر جنگ آمده مصدر شورش و فساد غارت گر بعضي عمرانات سواد دار الخلافته بوده جنگهای نمایان کرده چون گهنگانهه راو برادر پیشوا بالاجي راو با انبوهی و کثرت دکهنیان حسب الطلب امیرالامراو رسید استیصال بنیان جاٹ و قلع و قمع قلاع او را پیش نهاد همت ساخته بالوازمهٔ توپ خانه و ادوات و آلات حربی و فوج جنگیي رگهناتهه راو را همعنان گرفته بر سر او لشکر کشید و قلعهٔ کمیر که به حصانت و رصانت سر آمد امکنهٔ دیگر بود محاصره نموده به جنگ توپ و تفنگ نایرهٔ افروز قتال و جدال گشت افواج مرهٹه دست تطاول به تاخت و تاراج قریات و معمورهٔ متعلقه جات کشوده اثری و علامتی باقي نمي گزاشت - خانخانان بنابر امور مصالح ملکی ظهور این سانحه را خلاف رای اندیشید که بیگانه را در مملکت در آوردن و از گذر و معبر واقف ساختن و باستعانت و استنصار او غلبه کردن ضعف و کم استعدادی و ناتوانائي خود ظاهر نمودن است به عرض اقدس رسانیده و از پیشگاه خلافت مکرر طغرای غرا به دستخط خاص در باز داشتن دست ازین کار بشرف صدور پیوست اثر عاید نه شد بالضرورة به صواب دید خان خانان رایات عالیات به عزم رفع نزاع بر افراشته شد که شاید بدین وسیله وحشت به الفت مبدل گردد و مشیت ایزدی بنوع دیگر تعلق پزیرفت قضا مقدمهٔ لشکررا کشید و قدر بر ساقه سائق گردیده به سکندره و کول جلالي رسانید امیرا لامراو که قریب ازانجا بود آگاه گشته چون با خالوی خویش نیز خشنتی درجعهٔ سینه مضمر داشت

و باعث حرکت الویهٔ عالیه او را می انگاشت تمهید بسته و تدبیر اندیشیده عاقبت محمود خان را که در جمیع امور خیر و شر مشیر و مدبر بود بجناب اقدس رخصت کرد و او باریاب محفل قدس گشته از طریق مخالفت و معاندت بنوعی ارادهٔ باطلهٔ مرهته را به عرض همایون رسانید و دمدمه ساز کرد که خاطر دریا مقاطر و ضمیر انور وحشتناک گردید - * بیت *

خاطر آلوده ز صدق است دور هیزم تر دود برآرد نه نور

* منظومه *

مده راه صاحب عرض پیش خویش که آمیخت با یکدگر نوش و نیش
بصورت دهد نوش و یاری کند بمعنی زند نیش و خواری کند

و در نیمه شب جریده با خانخانان به طریق ایلغار گلگون عزم بر انگیخته متوجه دارالخلافت گشتند امیر الامرا که تدبیرش را موافق تقدیر یافت صبح آن شب با افواج غارت گر دکهنیان باردوی معلّی رسید و بی ادبان مرهته پاس ادب و حرمت نداشته غارت نمودند و اهل بنه و معسکر را چون حروف تهجی پراگنده و منتشر ساختند و به همان جلدی و چابکی پاشنه کوب عنان توسن تیز رفتار را به تعاقب رها کرده گرم و گیرا به دارالخلافت پیوست و افواج مرهته را در گرد و نواح فرود آورده بندوبست خود را در قلعهٔ مبارک نموده در آمد و بملازمت اقدس رسید چون بر مرآت ضمیر منیر پر توایضاح داشت که باعث این همه آشوب را سببی و مقصودی به جز امر وزارت نه دارد بنابر اطفای نایرهٔ فتنه و فساد دریای مرحمت به جوش آمده به عطای خلعت آن رتبهٔ اعلی مفتخر ساختند ازانجا که کلک تقدیر بر امر دیگر جاری گشته بود فرو نشنین نه گشت و جمعی از بی باکان جماعه بدخشانیان همراهیان را فرستاده آن حضرت را آورده معتکف ساخت و این واقعه در روز یکشنبه دهم شهر شعبان المعظم روی نمود و روز دوم عاقبت محمود خان چشم مروت از آب بی آزرمی شسته بکشیدن میل دیدهٔ نور العین خلافت را از اورنگ مشاهده معزول گردانید فاعتبروا یا اولی الابصار -

* رباعی *

گل صبح دمی بخود بر آشفت و بریخت
با باد صبا حکایتی گفت و بریخت
بد عهدی دهر بین که گل در ده روز
سر بر زد و غنچه کرد و بشگفت و بریخت

سلطنت حضرت ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر بادشاه غازی ابن ابو الفتح جهاندار شاه بادشاه بن حضرت خلد منزل

روز مبارک یکشنبه دهم شهر شعبان المعظم سال هزار و صد و شصت و هفت قریب به نصف النهار اورنگ سلطنت و جهانداری و سریر خلافت مصیر کشور ستانی به جلوس میمنت مانوس حضرت قدر قدرت کیوان رفعت ملک قباب مالک رقاب عزیز الدوله ابن ابو الفتح جهاندار شاه بادشاه بن خلد منزل بهادر شاه زیب و زینت یافت - * منظومه *

فریدون حشمتی جمشید جاهی   سکندر شوکتی دارا پناهی
ز عدلش چون رخ خوبان مه وش   بیک جا جمع گشته آب و آتش

حکم مقدس معلّی لمعان ظهور و به شرف صدور پیوست که من بعد لقب اشرف همایون را ابو العدل عالمگیر بادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت مینموده باشند و مبدأ سنین جلوس مبارک از غرهٔ شهر صدر اعتبار نموده محسوب و مرقوم نمایند امیر الامراء عماد الملک که بانی مبانی سریر آرائي آن حضرت شده مخاطب بخطاب جدش آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار و به و الارتبهٔ منصب جلیل القدر وزارت اعظم و مرحمت خلعت خاصه و چارقب و سر پیچ و جیغه و قلمدان مرصع دیوانی اعلی سرفراز گردید چون هنوز مهر وزارت مرتب نه شده بود عجالةً پروانجات سریر آرائی حضرت و تفویض وزارت خویش

را به مهر دستي بنام ديوانيان ممالكِ محروسه مرقوم ساخته سپرد و كلاى دربار جهان مدار فرمود چنانچه پروانه نامزد فدوى درگاه نيز ورود نمود *

نقل پروانه

انكه رفعت و عوالى پناها مراتب فدويت و دولت خواهي و كار طلبي آن عوالى پناه از سابق مرتسم خاطر است و مكرر به عرض رسيده بود اعتماد تمام بر دولت خواهي و فدويت بهم رسيد بهمه جهت بفضل الهى حالا بادشاه صاحب داعيه رونق افروز تخت سلطنت شده و وزارت بما تعلق يافته وقت جلوه افروزى مقاصد دولت خواهان صادق و خير انديشان موافق است بهمه جهت خاطر جمع داشته مستعد فدويت و دولت خواهي به كار بادشاهي بايد بود ان شاء الله ترقيات دل خواه رو خواهد نمود و ما را متوجه دانسته به ترسيل عرائض و تحرير احوال بايد پرداخت راقم پنجم شهر رمضان كه پروانه ورود فرمود سرى پت را و را آگاه ساخته بنابر اعلان و اخبار جمهور انام رخصت نواخت نوبت شادمانى داد و جهت خواندن خطبهٔ طيبه بالقاب همايون چون فرداى آن ششم و روز جمعه بود قرار داد كه سرى پت راو خود در صحن مسجد جامع حاضر شود كه خطيب به انشاء خطبه بر منبر صعود نمايد چنانچه بروز موعود سرى پت راو آمده خطيب را بعد انفراغ از خطبه مخلع ساخت و فرد اجازت و مضمون سكه كه رسيده بود به كار پردازان محال دارالضرب بمهر خود نوشته داد كه چهرهٔ اشرفي و روپيه بدين مضمون سكهٔ مبارك عالمگير بادشاه غازي بر افروزند پس از چندى كه مهر وزارت مرتب گشت پروانه موافق ضابطه در باب استقلال ديواني و خدمات ديگر بنام فدوي درگاه رسيد همدران سال شير خان بابى كه جونه گدهه را به تصرف داشت و عبد الله زبيرى و چندى جماعداران فرقهٔ عرب را نوكر ساخته حفاظت و حراست بالاحصار را كه بر فراز قلهٔ جبل واقع است سپرده بود و بتدريج كه مرسوم و مشاهرهٔ آنها مبلغى بالا رفت و دسترس اداى آن بيك دفعه نداشت آنهٔ جماعه پا از اندازهٔ گليم فراتر نهاده در تقديم نوكرى و فرمان پزيرى چنانچه بايست نمي پرداختند و پيوسته به

سختي و درشتي منقاضي مي گشتند چون جمع كثير فراهم آمده بودند و بالا حصار در قبضه و تصرف داشتند بدفع و اخراج آنها نمي توانست پرداخت لهذا تدبيري با خود انديشيد كه گفته اند - * بيت *

به شمشير از يكي تا صد توان كشت
برائي لشكري را بشكني پشت

چون هنگام تشخيص و تحصيل و فوج كشي رسيده بود بيرون آمده جماعداران عرب را با همراهيان بوعدهٔ آن كه آنچه در معرض تشخيص در آيد بلا شركت غير در طلب آنها تنخواه نمايد همراه گرفت و شردمهٔ قليل از آنها در بالا حصار مانده باميدواري مرافقت گزيدند و به فاصله قريب سي كروه از جونه گدهه رفعه بنابر مغلطه مكاني را نام برده فرار تاخت بردن بر سر آن درميان آورد از انجا كه بيشتري عرب پياده مي باشند عبد الله و ديگران را به محافظت اردو گزاشته سواران خوش اسپه را انتخاب و زبده نموده شبي ايلغار كرده تا درون شهر پداه جونه گدهه جلو بارگي را نه كشيد و نه بر پشت سر نگريست و دروب را مسدود ساخته به مردم كاري سپرد روز دوم كه اعراب ازين تدبير واقف گشتند سواران پاشنه كوبان و همه جا تا زان رسيده از راهيكه گمان و مظنه بدان جا نمي رفت شبي بپاي بالاي حصار آمدند و جماعهٔ خود را آگاه كرده بدستياري ريسمان بالا بر آمدند و بتدريج پيادگان نيز پيوستند و نائيرهٔ جنگ را افروخته آتش در نهاد تفنگ انداخته شعله افروز ساختند ازانجا كه از وقوع اين واقعه ناگهاني آگهي نداشتند كه براي روز نيك و بد ذخيره داشته باشند روزي چند كه در آمد آذوقه بقدر قليل بود بصرف در آمد و كار شان به تعسر انجاميد تمهيدي بسته پيغام مصالحه درميان آوردند و جنگ موقوف گشت از راه خديعت تعلل در گفت و شنود نموده جمعي به پايان آمده دكاكين و خانهاي قرب و جوار دروازه را غارت كرده انچه بدست شان آمد از جنس ماكول و مايحتاج بشري زاد چند روزه را برداشته تا واقف شدن و سر حساب گشتن بدر زده سپر ممانعت را بر سر كشيدند و چندي ديگر كه بدان امر قيام نمودند مصلحان

خیر اندیش را درمیان آورده به تخفیف کم و بیش وجه طلب گرفته بر آمدند و شیر خان از شر آنها رهائي یافته در کار خود مستقل گشت و در سال هزار و شصت و هشت خدمت کرورائی محال کتهر پارچه به فرزندي طاهر محمد خان مقرر شد و به دستور داروغگي مُهر اورا بر داخلی جاري ساخت *

دستگیر نمودن مومن خان متصدي بندر کهنبایت بهگونت راو نائب پیشوا بالاجی راو و تعین شدن سنکراجی و دیگران جهت استخلاص او و فرستادن سري پت راو راقم را جهت رفع مناقشه و رهائي یافتن بهگونت راو

چون سری پت راو چنانچه سبق ذکر یافته و سمت گزارش پزیرفته از بندر کهنبایت مراجعت نمود اگرچه پیشتر از وقوع این معنی مومن خان متصدی آنجا بنابر بعضی امور برج لعل پیشکار خود را نزد پیشوا بالاجي راو مقرر کرده بود دریں ولا شکوه و شکایت بی اعتدالی سری پت راو بران افزوده رخصت فرمود او بدانجا شتافته ملاقي گشت بهگونت راو که مکاس حصهٔ مرهته بندر بدو تعلق داشت و در پونه بود نظر به ظاهر بیني کمي مداخل و افزوني مخارج مومن خان داشته و از کیف و کم جمیع مراتب که به رای العین معاینه کرده واقف بود از راه نا تجربه کاري انتزاع و به تصرف آوردن آن جا را با سهل وجهی در خلا و ملا ذهن نشین پیشوا مي نمود و الضرام این مُهم را بر ذمهٔ خود گرفته رخصتی حاصل ساخته رو به صوب کهنبایت آورد و برج لعل که دران جا بود بر ماجرا و قصد او واقف گشته مومن خان را آگاه ساخت * * بیت *

دور نگــر کز سر نا مــردمي　　　پرحذر است آدمي از آدمي

چون بهگونت راو وارد کهنبایت گشت مومن خان طریق سلوک را مسلوک

داشته بیرون بر آمده اورا آورد و یک منزل پالکي و یک سر اسپ براق نقره و پارچه پوشیدني داده بمکان بودنش که در اکبر پور مقرر بود رخصت کرد •

• منظومه •

همی تا بر آید به تدبیر کار مدارای دشمن به از کار زار
چو نتوان عدورا به قوت شکست به نعمت ببـاید در فتنه بست

باوجود این معني او از راه غرور جواني که شعبهٔ از جنون است در وادی غوایت و ناداني افتاده در تدبیر کاریکه اندیشیده و عزمي که براں کمر بسته بود در آمده دستگاهداشت و فراهم آوردن مردم اشتغال ورزید و در انتهاز فرصت و فاو شمی را سروز و روزی را به شب مي رسانید - سلیم جماعهدار عرب را که از جوان مرد خان جدائی گزیده در بلده اقامت داشت مبلغی پیشگي فرستاده تا دو صد نفر عرب غائبانه نوکر ساخته طلب داشت . او استعداد خود نموده بر چند گروهی کهندیت رسیده از آمدن خویش بدو اطلاع داده مترصد جواب نشست او پاسخ نوشت که در فلان روز که برای هنگامه آرائي اختیار کرده بود بروز موعود و وقت موقوت خود را برساند چون مشیت ایزدی بر خلاف رای ناصوابش بود این مرقومه به گیر مومن خان در آمد و بر سر مکنون آگاه گردید اگرچه از سابق بر ارادهٔ بی فائده اش مطلع بود بدست آوردن دست آویز حجاب شبهه از رخ عذر برداشته شد و با مشیران و کار پردازان محفل کنکاش آراسته گفت که باوجود ملاطفت و ملایمت بهگونت راو را • • منظومه •

بجز کین من نیستش پیشهٔ ندارد بجـز قصـد اندیشهٔ
ببرم ازان پیش دستش ز تن کزو در گریبانم آید گزند

کاریکه به عقل راست نیاید اندک دیوانگي را شاید بالضرورة علاج واقعه قبل از وقوع بخاطر آورده قریب به هنگامیکه حجاب شب گون از رخ کذاب عذار روزگار ناهنجار برداشته مي شد و نزدیک بوقتیکه صبح صادق القول برحیله اندوزی مکر مکار زمانه نابکار گواهي مي داد مومن خان با جمیعت موجودي خود پیش دستي نموده بسروقت بهگونت راو رسید و مکان سکناش را چون نگین در

حلقهٔ انگشتري فرا گرفت و اورا در گران خواب غفلت بی خبری مانند بخت خفته بر بام خانه غنودہ یافت * بیت *

گرفتند در خواب خرگوش شان بدر رفت ناگه ز سر هوش شان

بهگونت راو و گنگادهر نائب و نتمل نویسندهٔ گجراتي نوکر او که به صیغهٔ وکالت مي پرداخت و دران روزها که از ارادهٔ باطله اش آگهی داشت از کم حوصلگي و دون فطرتی سنگش (۱) کم بود پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده سرّاً و جهراً زبان یاوه گوئي و هرزه درائي کشاده به طنز (۲) حکایتی میگفت و به (۳) غمز (۴) لغزی مي جست و به (۵) لمز معمائي حل مي نمود و به همر چیستاني مي پرسید و به رمزگاهی شرح اشارات خوانده شماتت کنان وعده بوعید مي داد و به طعن سنان زبان جنان حاضران را مي رنجانید دستگیر نمود -

* بیت *

جراحتي که به تیغ زبان رسد به دلی به هیچ مرهم راحت نکو نخواهد شد

و اثاث البیت را به غارت داد و در مکان حاکم نشین آورده محبوس ساخت و چاهی که برای دیگری مي کند قضا اورا افگند * بیت *

پر از مهر و کین است چرخ کهن گهت سرکشد گه بر آرد ز بن

مومن خان محصول جهازات و مالوجهات پرگنه را بلا شرکت غیر قبض نموده جمعی از سوار و پیادهٔ نو نگاهداشت کرد و برج و باره را استحکام داده نشست سلیم جماعدار عرب این ماجرا را شنیده عنان عزیمت پیچیده به دولقه آمد و با دهوماجي که از طرف داماجي گایکوار بر ضلع سورتهه تعین شده بود نوکر شده رفت چون برین سانحه بالاجي راو مطلع گشت به شنکراجي فوجدار بیرم گام

---

(۱) سَنگ بفتح اول بروزن زنگ معروف و بمعني نمکدن و وقار و اعتبار هم گفته‌اند *

(۲) طَنز خوشي کردن و خندن و بناز خرامیدن ۱۲ *

(۳) غَمز باول مفتوح بچشم اشارت کردن ۱۲ *

(۴) لُغز باول مضموم سخن پوشیدہ معني ۱۲ *

(۵) لَمز باول مفتوح بثانی زده عیب کردن و بچشم اشارت کردن *

و کنیش آپا فوجدار جموسر و مقبول آباد و فوجداران دبهوئی و دهندوقه به تاکید اکید و قدغن شدید نوشت که باتفاق یکدیگر بر بندر کهنبایت فوج کشی نموده باستخلاص محبوسان کمر جهد و اجتهاد چست بندند بنابران سنکراجی - سفیهورام - و محمد لعل روهیله و جماعه داران دیگر را نوکر نموده با جمیعت قدیم و جدید رو به کهنبایت نهاد و فوجداران اطراف و جوانب که بدین یساق تعین گشته بودند آمده بدو پیوستند و قریب به دوازده هزار سوار و پیاده را تجنید کرده بدانجا رسید و مورچال قایم ساخته کندن نقب و بستن دمدمه آغاز نمود و از طرفین آتش جنگ توپ و تفنگ در گرفته هر روز خرمن هستی چندی به سوخت میرفت و قریب سه ماه متوالی بدین و تیره سپری گشت دریں بین مصلحت قارع باب صلح شدند چون هنوز وقتش نه رسیده بود سودمند نیامد - * بیت *

تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست   سودی ندهد یاری هر یار که هست

سنکراجی به سری پت راو نائب صوبه مرة بعد اخری جهت کومک نوشت و او در دفعه به فرستادن سرب و باروت گزرانیده از تعین سوار و پیاده تقاعد داشت و به دفع الوقت از سروامی نمود چون آمد و شد سفراء از حد اعتدال تجاوز کرد به اندیشهٔ اینکه ثانی الحال بدنامی عاید حالش نه گردد فوجی از سوار و پیاده عرب و هندی و ماوله با دو ضرب توپ با دهندو هری پیشکار خود بدین کار تعین کرده راقم را نظر برآنکه با مومنخان راهی دارد اگر مصالحه قرارباید بانی و باعث تواند شد تکلیف نموده فوج را همراه کرد و نهم شهر جمادی الثانی رخصت فرمود چون به سنکراجی ملحق گشت اتفاقاً در همان روز امر مصالحه به سلسله جنبانی نانا رتن صراف تجارت پیشه ساکن جموسر که به همراهی گنیش آپا فوج دار آنجا آمده بود و پنی مقدم امین پرگنهٔ پتلاد صورت گرفته و قرار یافته که بهگونت راو آینده مرتکب حرکت بیجا و مصدر امر فساد نه شود - و به کفالت سنکراجی و دیگران این معنی مُسَجَّل گردید - مومن خان روز دوم محبوسان را بر آورده بهگونت راو را پارچهٔ پوشیدنی و پالکی اورا که آورده بود داده بیرون فرستاد و مقرر شد که فیمابین ملاقات واقع شود - روز سوم در فضای سواد معمورهٔ بقدر سنکراجی با سرداران شتافت و مومن خان نیز آمده یکدیگر را دیدند و نه

تواضعات متعارفی از طرفین پرداختند - راقم را که شامل آنها بود مومن خان هنگام وداع برخصت سنکراجي با خود برد و دو شبانه روز در آنجا بوده به سنکراجي که بر موضع کتهوته معمولۀ پتلاد مقامات داشت پیوسته باحمد آباد معاودت نمود همدران ایام محمد منور الدین خان صدر صوبه از ممر بیکاري روانۀ بندر سورت شد و محمد پناه ولد رحیم یاور خان سزاول که بعلت و تهمت دزد افشاری گرفتار آمد سري‌پشت راو به قتل رسانید و چندی از کولیان که با بر که بدست افتادند به دهن توپ بسته پرانید و محمد بابی وطن دار موضع کهیره که از چندی بیمار بود ودیعت حیات سپرد و خیر طلب خان که از انتقال نیک عالم خان برادرش بامر حکومت بهروچ مي پرداخت دامن از گرد هستی بر افشانده متوجه دیار بی گرد و غبار نیستی گردید و در وادی خاموشان اقامت گزید * بیت *

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغلـه در گنبـد افلاک انداز

متصوف گشتن حامد بیگ که آینده بخطاب نیک نام خان بهادر مخاطب گشته حصار بهروچ را

خیر طلب خان که از انتقال برادرش قایم مقام گردید روزگاری چند که در اجل موعودی باقي داشت بامر حکومت بهروچ تمکن یافت چون هنگام رحیل در رسید پهلو بر بستر ناتواني نهاده صاحب فراش گردید و از استیلای مرض جسماني آثار و علامات پد رود کردن جهان فاني را با خود دریافت و به هیچ وجهی ازین سفر نا گزیر که در پیش آمد هرچند فرصتی و مهلتی را چارۀ جوگشت سودی نه بخشید * سعدي *

سکنـدر که برعالمی حکم داشت در آن دم که میـرفت عالم گزاشـت
میسـر نبـودش کـزو عالمـی ۱ ستـانند و مهلت دهندش دمی

محمد هاشم که با محمد رضا برادرش و متعلقان از بندر سورت وارد بهرو چ گردید

چنانچه سبق ذکر یافته با خیر طلب خان کمال ارتباط بهم رسانیده محل اعتماد و مناط اعتبار شد چون او خود مرد عیاش و مدام به پیمودن جام مدام از دست ساقیان گل فام سیم اندام کام مرام را چاشنیی عشرت می چشانید و کنیزان مغنیه خوش الحان و نغمه سرایان غارت گر دین و ایمان در کمال حسن و جمال و مه طلعتان باغنج و دلال ٭ ٭ بیت ٭

نهان در گیسوان شان لیلة القدر ❊ عیان از نور او شان مطلع الفجر

فراهم آورده پیوسته روح را روحی و دل را فرحتی می بخشید و تمتعی از چیدن گل رخسار گل رخان بر می داشت و حظّی از کامرانی مهوشان می اندوخت ٭

٭ بیت ٭

کنار عاشق و معشوق آباد ❊ ز بادام در مغزی یاد می داد

مشغول و مشغوف بوده رتق و فتق مهمات مالی و ملکی به ید اقتدار و قبضهٔ اختیار او سپرده نایب مناب کرده بود - حسن علی بسر خورد سال خود را بدامنش انداخته سفارش نموده در گزشت بولن نامی مدخولهٔ عبد الله بیگ که بجلی ما دندر خیر طلب خان می شد متکفل مهام و متعهد حفظ مکان و مقام گشته بسرانجام مهم سازی به وکلای دربار جهان مدار برای حصول منصب و خطاب نیک عالم خان جهت حسن علی با سند فوجداری بهروچ از دفتر خالصه شریفه بمهر دیوان اعلی نوشته طلب داشت و محمد هاشم به امر نیابت بست و کشاد معاملات به صلاح و صواب دید بولن به تمشیت امور مرجوعه می پرداخت حامد بیگ که بنابر عدم موافقت با خیر طلب خان بر آمده در بندر سورت بسر می برد در گزشتن عم را مساعدت وقت و فوت نخت خود دانسته منسوبان و متوسلان را که در وادی سرگردانی هم قرین حرمان و حیرانی مانند بنات النعش متفرق و پراگنده بودند پروین مثال به گرد خویش فراهم اورده و جمعی را نوکر ساخت و چندی را به عنوان کومک از صفدر محمد خان متصدی بندر سورت با خود گرفته چون طُرُق برای را بنابر مخاطرهٔ (۱) دَدّ

(۱) دَدّ بفتح اول و سکون ثانی سبع را گویند که جانوران درنده باشند ٭

و[۱] دام مرحلهٔ خطرناک دید ماهچهٔ[۲] عزیمت را براه بحاری به شناوری در آورد و با لوازمهٔ توپ خانه و مصالح جنگی کشتی چند ترتیب داده باد بان قصد بصوب بهروچ بر افراشت و از ارادهٔ اش بولی واقف گشته کنکاش مداومه بمیان آورد و اندیشه‌ها برای قرار گرفت که سر مقابل نیز زورق چند مشحون از مردم کاری و آلات و ادوات حربی بحرکت در آمده متوجه شوند تا از مکمن غیبی باد شرط کشتی کدام یک را بر ساحل نجات رساند و زورق هستی کدام اجل گرفته در گرداب بلای نیستی فرو نشیند و بنام محمد هاشم که نائب و مدار کار بود قرعهٔ ناخدائی افگنده تکلیف شد و او به معلمی خرد دوربین از روی حزم و احتیاط و امور چند باندیشهٔ فریفه و قیاس که گفته اند * بیت *

بدریا در منافع بی شمار است اگر خواهی سلامت بر کنار است

عذر پیش آورده لنگر تقاعد انداخت چون وقت کار بود بالضرورة غلام علی بیگ نامی را که او نیز از اقربای سلسلهٔ نیک عالم خان و کوکب بختش بدرجهٔ ارتفاع رسیده بدین کار تجویز نمود و او توکلت علی الله بسم الله مجریها و مرسها خوانده سوار گشت و اعلام پردها را کشود و باد مراد ظفر در وزیدن آمد درین ضمن غرابهای طرف ثانی نمودار شد و از طرفین مراکب خشبی را به جولان در آوردند و ستوران باد پیمای حطبی بماوی یکدیگر تاختند نائرهٔ آتش جنگ توپ و تفنگ بر سطح آب بر افروخت و از دود باروت ابری از روی دریا برخاست تگرگ اتشین باریدن آغاز نموده تا و حیات جمعی را در لجهٔ ممات غرق ساخت و موجهٔ طوفان فنا هوش از بقیة السیف سواران آبی می برد ازانجا که هر امر در گرو وقت خویش است حامد بیگ پیشرفت کار ندیده عنان سکان را معطوف ساخته از چهار موجهٔ حوادث بر آمد و براهی که آمده بود برگشت * بیت *

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد

(۱) دام سرورن رام نقض دد که آن و خوش غبر درنده است ۱۲ برهان *

(۲) بر وزن باغچه سر علمی را گویند که بصورت ماه ساخته باشند یعنی کوی طلا و نقرهٔ ۱۲ برهان *

غلام علي سر افتخار بر افراخته مراجعت نموده به جودي ساحل پیوست و امر نیابت بدو تفویض یافت و مصداق فضل الله المجاهدین علی القاعدین بجلوهٔ ظهور پیوست و محمد هاشم مرخص گشته با متعلقان از بهروچ بر آمد چون روی باز گشت بندر سورت صورتی نداشت به کهنبایت آمده نزد مومن خان متصدی آنجا با برادرش نوکر گردید و چندیکه گزشت بنابر امیدی بولی آنها را طلب داشت حامد بیگ که بی دیل مقصود به سورت رسید نظر بر متانت و صلابت حصار بهروچ که به جنگ و نزاع بدست آوردنش امکان نبود طرح سازش با بهگوان متوسل جماعهٔ مرهته که از چندی متعلقان خود را در کنف حمایت و پناه آن مکان داشت و با بعضی از قصباتیان انداخته به تبدیل هیئت و لباس در پردهٔ خفا که کسی او را نشناسد در آمده متواری گردید و در تدبیر بهم رسانیدن اعوان و انصار و خروج اشتغال ورزید و این راز سر بسته نهفته فال قال برملا افتاد و پرده از رخ کار برداشته شد بولی پی بمکانش برد و جمعی را به کوفتن و بستن او تعیین فرمود حامد بیگ که هنوز اقتداری و تمکنی دست بهم نداده بود احتراز را لازم دانسته بخانه بهگوان رفت و او واسطه شده بیرون کرد و بار دیگر بدان صورت به سورت بر گشت و پیوسته در اندیشه و خیال روزگار میگزارانید تا آنکه رفته رفته هنگام وزیدن نسیم عنبر شمیم ابتسام از هار مرادات در آمد و شگوفهٔ گل بختش شگفته خندان گردید * * بیت *

بخت گر خندان بود سندان بدندان بشکند
بخت گر گریان بود پالوده دندان بشکند

و پیر خرد عصای تدبیری بدستش داده خضر وار هادي طریقی که بمنزل مطلوب رساند و پی بمقام مقصود برد رهنمون گشت و بدر خانقاه سید محمد عید روسي رسانید سید عبد الله صاحب سجادهٔ آنجا را که نایب ایشان جا نشین مزار سید احمد عید روسي که در بهروچ آسوده‌اند قرابت قریبه بود و فرقهٔ عرب مرید و معتقد این خاندان اند باظهار ما في الضمیر و مرکوز خاطر پرداخته عقدهٔ دل خود را نشوده استدعای مدد نمود و بشرط انجاح مدعا نذری بر خود لازم و منحتم

ساخت سید محمد عید روسی دربن باب به نائب خود نوشت و او جماعهٔ عرب را که در انجا نوکر بودند طلب داشته سر حقه راز سربسته باز کرد چون مبلغی طلب آنها بالا رفته بود بشرط ادای آن ارشاد مرشد سمعنا و اطعنا گفته بالراس و العین فرمان پزیر گشتند -

* بیت *

همت درویش چوهمرہ شـود خواجه ز اسرار دل آگه شـود

حامد بیگ این مژده را شنیده کرت دوم تن تنها نهان از چشم اعیار هنگام شب تار باندرون حصار بهروچ رسیده دخیل وار در خانقاه عید روسی نشست و طرف ثانی با خبر گشته جز و ناریش بحرکت آمد موجی را به گرفت و گیرش تعین ساخت عربان بظاهر بنابر پاس حرمت خانقاه به ممانعت بر خاستند و او به پشت گرمي اعراب پای مردی و مردانگی فشرد جماعه دیگر که از سابق با او موافق شده بودند بپوستند و آتش جنگ تیر و تفیگ در گرفت و تا سه شبانه روز افروخته گشت و چندی از طرفین کشته و خسته شدند حامد بیگ غلبه نمودہ خود را تا مکان حاکم نشین رسانید درین ضمن مصلحان خیراندیش به میانجي کاری و رفع فتنه و فساد و قدم سعی پیش نهاده به صلح و صفا پیش آمدند و بآب یاری گفتار آبدار اطفای نایرہ نمودند و به ادلهٔ بارعه و براهین قاطعه مدلل و مبرهن ساخته گفتند که حامد بیگ نبیرهٔ عبد الله بیگ است که سال یک سلسله درین جز و زمان که مرهٹه همه جا مسلط گشته مگر این پسند که سال حق شامل است نتوانست تصرف نمود مصون و محروس مانده مبادا حکومت خورد سالی که هنوز بوی شیر از دهانش مي آید بنظر کم دیده و دفای حال را که خرابی متصور است اگر نوع دیگر اندیشند تا چه از پس پرده غیب به شهود ظهور کند حامد بیگ که صاحب داعیه و جرأت و بالارث و الاستحقاق شایان این کا راست اگر مستقل و موافق باشد مضایقه ندارد اگرچه کسانیکه عقل شان کامل بود تصدیق این قول نموده مستحسن شمردند اما بولن باغوای عقل ناقص سر فرود نمي آورد تا آنکه تیر تفگ بآماجگاه محل سرا رسیدن گرفت و از اتفاق مردم بدان طرف هراسیده به اکراه تن بمصالحه در داد و قرار یافت

له بدستور غلام علی بیگ به نیابت حسن علی بر تق و فتق مهات پرداید و گفت و شنید درمیان آورد حامد بیگ را که بهرقسم پای خود قایم کردن مدنظر بود پریرفته صلح نمود - * مصرع *

زمانه با تو نه سازد تو با زمانه بساز

و مادر بخش و عنایت بخش و جمعی از منسوبان خود را از معدر سورت طلب داشته چندی برونق و مدارا به کج دارو مریز زمانه سازی کرده مستقل شد و در صدد بر آوردن کسانیکه با خود مخالف می دانست در آمده به تدبیر بر طرف ساخت - و اعوان و انصار موافق جمع کرد - محمد هاشم را که سر و سرگروه اهل خلاف تصور نمود نیز رخصت نمود و او با برادر و متعلقان به میان گام تعلقهٔ رنمل زمیدار کولی که با او یک گونه ربط اخلاص بهم رسانیده بود و از سورت بمسافهٔ دوازده کروه واقع است رفته اقامت گزید سوای از مشاهدهٔ این امور در مآل کار خویش اندیشه مند گردیده در تدبیر علاج واقعه قبل از وقوع درآمد و با دو در انهدام قصر وجود حامد بیگ حیله اندوزی مخمر ساخت - * بیت *

وارث ملک تا رسرتن است تن - اک را فتنه پیدا می است

بهو بیگ نامی از اقربای عبد الله بیگ که از چندی در کعبهٔ معظمه و مدینهٔ منوره زاد الله شرفهما و تعظیمها مجاور آن مقام متبرک بود و درین ایام معاودت به امده او را بامیدواری و تطمیع امر نیابت با خود هم داستان ساخت - اتفاقا روزی پسر حامد بیگ هنگامه هولی بازی آراسته بود بعلت ریختن رنگ بر او از بالا آمده به زخم شمشیر او را مجروح کرد و حامد بیگ که نیز از اطوار و اقوال در قصدش آگاهی داشت ازان جا که اعوان و انصار موافق گرد و پیش خود در ارادهٔ کوتاه ساختن دست بولی که سر خود سریش می خارید نمود و کار و مورچال و جنگ انجامید بولی محمد هاشم را که درمیان گام بود آگاه ساخته نوشت که جمعی از کولیان را بطریق معاونت با خود گرفته نکبه این لطیفهٔ غیبی را اوج نیر بخت و اقبال و حضیض کوکب و برجناح استعجال کولیان را همراه گرفته رو براه آورده برد و

گروهی بهروچ رسید خبر غلبهٔ حامد بیگ و معطل گشتن بولن را شنیده رجعت قهقری نموده برگشت حامد بیگ ما یعرف و اندوخته هاي عبد الله بیگ را که در نزد بولن و توابعانش بود بضبط در آورده او را بطریق نظربند نگاهداشت و باستقلال و استبداد تمام بی ممانعت و شرکت غیر در امر حکومت مستقل گشت و بو کلای دربار جهان مدار مهم سازی نموده منصب و خطاب نیک نام خان بهادر و سند درگاهی فوجداری بهروچ بنام خود حاصل نمود و مکهو بیگ را که مصدر جرأت شده بود جمعی را بر و گماشت که بهانه نموده بیرون برده به قتل آوردند و نعش را در رود نربدا غرق کردند و العهدة علي الراوي همدران اوان عرابهای جنس ابریشم که از بندر سورت باحمدآباد می آمد و گذر بهروچ را گزاشته راهی گشتند گرفته نگاهداشت و مورد تقصیر ساخته مبلغی بصیغهٔ مصادره گرفت *

هنگامه آرائي بهگونت راو مکاس دار بندر کهنبایت با مومن خان و روانه شدن سوی پت راو حسب الطلب رگهناتهه راو

سابقا رهائی یافتن بهگونت راو مکا سدار بندر کهنبایت رقم زدهٔ کلک بدایع سلک گشته چندیکه او در قلچهٔ موضع ناپاد معمولهٔ چوراسی کهنبایت اقامت گزیده نائبان خود را در محالات تعین ساخته بقرار بالمناصفه حاصلات را میگرفت چون سنکراجي و دیگران که کفیل و متعهد حرکت بیجا و هنگامه آرائی او شده بودند روانهٔ پونه گشتند در سال هزار و صد و شصت و نه بگهونت راو عرق حمیت بحرکت در آمد و دست غیرت گریبان گیر گشت در صدد تدارک مافات و آوردن آب رفته آبروی ریخته بجو در آمده به نگاهداشت جماعداران عرب و روهیله پرداخت همدران اوان سداشیو دامورد با جمعیت هزار سوار و پیاده با سه زنجیر فیل که بسر فوجی احمدآباد از پونه تعین شده بود ببلده رسید در خانهای جوان مرد خان و آباء و اجداد و اقربای او فرود آمد بهگونت راو

به سری پت راو بفایر فرستادن کومک نوشت و او تکوجی نامی مدار کار سداشیو
دامودر را با چهار صد سوار و جمعی از سواران گجراتی متعینهٔ باره را بدین
کار مامور ساخت و حسب الطلب بهگونت راو سنبهو رام و محمد لعل
با جمعیت شایسته به فرار داد نوکری رفته ملحق گشتند بهگونت راو که بحسب
ظاهر فوجی آماده دید به سواد بندر کهنبایت آمده سر به شورش و فساد
بر داشت و دست تطاول دراز ساخته پرگنهٔ چوراسی را در دست ضبط نمود و به
تشخیص و تحصیل محصلان گماشت مومن خان نیز فوجی را از قدیم وجدید
که بدریافت ارادهٔ او معد و آماده داشت به مدافعه و مقابله تعین فرموده فیمابین
دفعات جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد گاهی ازین طرف و ازان سو غلبه رو می
نمود درین بین نوشته طلب رگهناتهه راو به سری پت راو به رسید و او بیستم شهر
صفر راگهو نام از همراهیان خود را به نیابت بلده مقرر ساخته روانه شد • بیت •
درختی که شد کنده از جای خویش   نه بیند در انجا دگـر پای خویش
و همدران اوان واقعهٔ ناگزیر اخوی قاسم علی که از چندی از بندر کهنبایت
با متعلقان به احمدآباد آمده بود چهاردهم شهر صفر روداد و داغ دیگر بر
داغهای سابق سوخت - • رباعی •

فـریاد ز دست فلک بی بنیاد   هرگز گره دستهٔ کس را نه کشاد
هرجا که دلی دید که داغی دارد   صد داغ دگـر بر سر آن داغ نهاد

بالجمله پس از روانگی سری پت راو تا مدت دو ماه دیگر بهگونت راو نه زد و
خورد دست پائی زد و مبلغی طلب سپاه بالا رفت و پیشرفت کار بنظرش
در نیامد از طرفین تن بمصالحه در دادند بمیانجی کاری سنبهو رام و محمد لعل
که مرة بعد اخری آمد و رفت و گفت و شنید نمودند قرار یافت که آنچه از
محصول فرضه و محالات دیگر از حصهٔ مرهته درین ایام هنگامه به تصرف مومن
خان در آمده باشد مسترد سازد و ده هزار روپیه بالمقطع بدین صیغه تعین یافت
و نائرهٔ قتال و جدال اطفا پزیرفت چون بالفعل زر نقد وجودی نداشت
تکوجی مدار کار سداشیو دامودر نظر بر رفع مناقشه وجه مقررة را کفیل و متعهد

گفت و یکی را از طرف خود جهت ایصال آن بر آمدنی محالات و میعادی
که قرار گرفته بود گزاشته باحمدآباد امد و بهگونت راو نائبان را در بندر نصب
نموده بموضع نا پاد شتافت و فرقهٔ سپاه متقاضی طلب و مرسومات خود شدند
چون عهده برآئی نداشت به سازش بعضی خود را در پناه قلعچه کشید و در
بروی غیر بسته گفت و شنید انفصال سپاه در پیش کرد بعضی را بدادن کم
و بیش نقد و گاو خر راضي ساخته قبض الوصول گرفت سنبهو رام و محمد لعل
و عبد الله زبیری جماعه دار عرب با وجود تخفیف مبلغی که از انها بر آمد
تنخواه بر تکوجي و وجه متعهده مقرر نوشته داد و خود را اخلاص ساخته به پونه
رفت تنخواه داران بعد انقضای میعاد با تکوجي تقاضا در پیش نمودند و از
کهفبایت دامي نرسیده به سختي و درشتي کار را رسانیده گرفتند و تکوجي
هر چند بنابر ایصال زر به مومن خان بیشتر نوشت کمتر پاسخ آمد و به لیت
و لعل امروز و فردا پرداخت ثاني الحال بهکاریداس نام نویسنده نوکر خود را
در ظاهر به استمالت و عذر خواهی نرسیدن زر و وعدهٔ رسانیدن در اندک فرصتی
و در ضمن جهت دریافت کمیت جمعیت اوضاع و احوال بلده که خیالات دیگر
در سر داشت فرستاد و آن گندم نمای جو فروش به چاپلوسی و سالوسی وعدهٔ
بی فروغي پرداخته هیزم تری فروخته رفت *

شتافتن مومن خان به گهوگهه و به تصرف درآوردن آنجا و تعین ساختن فوج بسرکردگي محمد زمان خان به صوب سورهته و آمدن خود بتاخت مواضعات پتلاد و رفتن به جموسر و غارت نمودن آن جا

ازان جا که مومن خان درین هنگامه آرائی به نگاهداشت سپاه زیاده
از اندازه نظر بر حفظ آبرو و مکان پرداخته مبلغی طلب آنها بالا رفت و عهده

برآئی در خود نمي دید و میدان را خالی از خلل اغیار و فوجدار یافت و از نائب بلده و فوج سداشیو دامودر که به همراهی بهگونت راو آمده بود جرأت و جلادت شانرا آزموده و دیده ۰ مصراع ۰

شنیده کی بـــود مانـنـد دیده

درین وقت فرصت یافته تدبیر رفع تقاضای سپاه را چارهٔ جو گشت و بنابر امتحان فوج را بتاخت موضع پچهم متعلقهٔ لیمری دستاده ناطق و صامت آنجا آورده به دلخواه داد و از هیچ جهتي و سمتي صدائی و ندائی بگوشش نرسید جرأتش بیشتر گردید و ارادهٔ بدست آوردن بندر گهوگه که از قدیم الایام ازمنهٔ سالفه تعلق بندر کهنبایت و نائب متصدی درانجا مي باشد و از چندی دفابر افراط و تفریط شیر خان بابی متصرف و درین ایام در تحت کسان پیشوا در آمده بود با خود تصمیم داده شتافت و آن جا را بدست آورده ابراهیم قلي خان را باصد نفر عرب به نیابت گزاشته معاودت نمود و دربین راه از هرجا که رسید چیزی به طریق پیشکش گرفته به کهنبایت آمد و محمد زمان خان ولد فداء الدین خان و برج لعل پیشکار را با تمامي فوج از سوار و پیاده به سمت کولواړ و کاتهیاواړ رخصت فرمود آنها بدان صوب رفته دست به تاخت و تاراج کشادند بالضرورة زمینداران رجوع آورده به قدر حالت و قدرت پیشکش قبول نموده حفاظت و حراست قریات متعلقهٔ خودها کردند و قریب دو ماه که فوج بدان امر قیام ورزیده وجه طلب سابق ولاحق سپاه ادا گشت و حسب الطلب مومن خان به کهنبایت آمد چون فوجي آراسته و تقاضای شان ساقط گشته بنظر در آمد از فوجدار پتلاد که مستاجری بود و چندان جمعیتي نداشت حسابی نگرفته خود بیرون بر آمد و دیهات چند که قرب و جوار و بقریات چوراسي پیوسته بود بتاخت آورد مقدمان و رعایای مواضعات دیگر از مشاهدهٔ این حال پند گرفته چون از فوجدار پتلاد تدارکي به عمل در نیامد رجوع آورده به تشخیص مالوجهات پرداخته یرغمال سپرده جان و مال خودها را مصون و محروس داشتند مومن خان رو به قریات دور دست نهاد و همه جای جنگ و نزاع از خوف و هراس

پیش آمده بیغمال می سپردند تا موضع اندذ موکری رفته معاودت نمود و وجه متشخصه نموجب اقساط و میعاد به معرض ایصال رسانید ازانجا که از چندی اکثر تجارت پیشگان بندر سورت و کهنبایت امتعه واقمشه بازرگانی را در قصبهٔ جموسر براه کشتی اورده به سودا و معامله می پرداختند و کفایت تامی از برای آنها در اخراجات عشور که درانجا از قدیم معمول نیست و به صیغهٔ را هداری بطریق مقاطع چیزی مقرر است داشت و حدوث این معنی موجب کمی محاصل حاصل بندر کهنبایت شده بود و هم از مدتی زرداری نانا رتن صراف تجارت پیشه که درانجا سکنا گرفته و باقی و باعث این امربود در نظر آورده درین وقت که گنیش آپا فوجدار جموسر که از جمله متکفلان هنگامه آرائی بهگونت راو بود نه پوده شتافته و آن جا از وجود جمعیتی که بممانعت پردازد خالی بود ظالم جالیه سردار کولیان موضع دهوان را به طمع تاخت و غارت با خود متفق ساخت و ان گروه شقاوت پژوه که پیوسته خواهان و جویای چنین امرند بشارت غارت را شنیده انگشت قبول بردیدهٔ منت نهادند - * بیت *

شنیدند غارت چو برناو پیر   همه سینه کردند آماج تیر

مومن خان با فوج آراسته از سوار و پیاده کولیان را که از طریق و معبر واقف بودند پیش انداخته راهی گشت و چون قضای آسمانی رسیده خانهٔ نا نارتن را که مطمح نظرش بود و او بمجرد استماع رسیدن فوج با جمعی از دکهنیان که درانجا بودند فرار نموده بدر رفته ها له وار قبل نمود و اثاث البیت را بتصرف در آورد و در پنج روزه توقف نقد و جنس آنچه توانست بار بردار از کهنبایت طلب داشته روانه کرد و فرقهٔ سپاه و کولیان دست غارت بمساکن و بیوتات آنجا کشادند مال مفت و دل بیرحم را پرسیدن نداشت و بدست آویز بدرقه عرابهای جنس مغروقه به دفعات به مکان خود رسانیدند و بدست اکثر سپاه پیرایهٔ طلا و نقرهٔ زنان افتاد که متمول شدند درین بین محمد هاشم با محمد رضا برادرش که درمیان کانم اقامت داشت و ازانجا قریب بود خبر دروغی را که شنیده بودند خبر سگالی بکار برده آمده ظاهر ساختند که فوج مرهته باراده‌ٔ این طرف در او کلیسر

فراهم مي آيد لهذا مومن خان العود احمد بر خوانده طبل رحيل باز گشت فرو کوفت و هر دو برادران رفاقت گزيدند سالماً غانما به کهنبايت آمد از سنوح اين سانحه رعب و تسلط مومن خان ده چند گشت و رعايائی و برايائی پرگنات خائف و هراسان شدند مقدمان پرگنهٔ پتلاد که از همه اقرب بودند نائبان مرهته را راضي ساخته بطوع رغبت آمده به قرار دادن چهارم حصه مالوجهات تمام پرگنه اطمينان خاطر حاصل نمودند ●

آتش گرفتن محله دهنجي پنچان واقعهٔ بلده و سوانحاتي که دران اوان سانح گشته

ازانجا که به شامت عصيان و طغيان اهل اين ديار و اعمال و کردار ناهنجار مشيت ايزدي و ارادهٔ لم يزلي به خرابيش تعلق پذيرفته درين جزو زمان فرمان بحرکت جزو ناري عالم امکان به صدور پيوست و عنصر آتشي از اختلاط اربعهٔ عناصر منفک گشت (۱) و قبسي ازان به محلهٔ دهنجي پنچان واقعه راسته بازار کالو پور بلده که مشتملبر عمارات دلکش عاليه و ابنيهٔ مسرت بخش شامخه کانهم بنيان مرصوص منقش به نقش و نگار ارژنگي دل فريب و آراستگي با زينت و زيب لم يخلق مثلها في البلاد که بصرف مبلغهاي خطير صرافان تجارت پيشه صاحب ثروت و متمولان با قدر و قدرت که در ممالک محروسه با نام و نشان اشتهار داشتند و داد و ستدلکوک ميکردند قبل از حدوث محن و رخنه نمودن فتن بدين معمورهٔ بمرور شهور و دهور عمارت کرده و اوقات صرف نموده بودند و مالکان و موسسان به تدريج در اداي بيورهٔ و مصادرهٔ ناظمان بيدادگر مايعرف خودها را از دست داده و نقد زندگاني را بدست

---

(۱) قبس باول و ثاني بمفتوح شعلهٔ آتش ۱۲ ●

اجل بکر و کفني عمل نهاده چنانچه تهی دست و پا در عالم وجود گزاشته بودند رفتند * * بیت *

هر که آمد عمارت نو ساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت

وزثه باقي مانده بنان شب محتاج و پریشان و آن عمارات خالي وا مکنة باهی (۱) چوں کشکول گدایان بی چیز و بسان کلبهٔ بی نوایان وحشت خیز بنابر رصانت و متانت شسکت و ریختی که بدان راه نیافته بود مانند چغد و بوم ویرانه ازان کاشانه بسر مي بردند از نا بخردی یکی از سکنهٔ ستاره سوخته آنجا که آتش را کشته و اخگر را گزاشته در خانی را قفل زده بر آمده بود آن جذوه افروخته گشت و ناگهانی التهاب یافت و از وزیدن باد حادثه زبانه کشید و آفت همسایه به هم سایه رسید که هر شعله اش در تفسیر نار الله الموقدة با زبانیه همزبان و دیوه‌اش در تقریر علیهم نار مؤصدة با مالک دوزخ هم بیان هر اخگرش خشک و تر را لا تبقي و لا تذر میگفت و از هر شررش کالقصر کانه جمالة صفر آشکار میگشت * * بیت *

آتشی را که سوخت خلقی ازان جز به کشتن علاج نتوان کرد

ازانجا که مرغ نگاه را پر و بال سوخته می گشت و طائر اندیشه بمحض خیال کباب می شد * * لمؤلفه *

جهان آتشی شد بر افروخته که مرغ نگه اندران سوخته

هر چند بنابر اطفای آن بآب یاری تدبیر سعي و کوشش به عمل آوردند چون ارادة الله نبود سردی نداد و تمامی محله که چندین خانه متعدده مسکونه و غیر مسکونه بود سوخته مانند کورهٔ اجر پزان پدید آمده خاکستر گشت و عالیها سافلها نموداري نمود * * بیت *

هر آتش که دست قضا بر فروخت همه فکر و تدبیر ما را بسوخت

و بنیان مرصوص از پا در آمده بر روی یکدیگر غلطید و تا روزی چند از شدت حدت در گرد و پیش متنفسی نفس سرد بخود نمي توانست کشید پس از فرو

(۱) باهی نیز عمارت خالي را گویند ۱۲

نشستن حرارت از خانهٔ بلیداس جهانبرهٔ سوای آنچه مرده برده و در ته پشتههای کلوخ و سنگ که نقل و حرکت نتوانست شد قریب هزار روپیه را میم و پنجهٔ اهنی بر آمد همدران اوان جمی از بارگیران سدا شیو داموددر که بر اسپان خانگی او نوکر و بخابر آوردن کاه آن طرف رود سابرمتی بر دو کروهی رفته بودند کولیان چنوالیه قابو کرده ریختند و چند سر اسپ خوب کار آمدنی را به زبردستی کشیده بردند و بعضی ازانها یراق را از خود کشیده سپرده سر به سلامت که پهلوان زنده خوش است بی اسپ و یراق در بلده ده و ثاق آمدند • بیت •

نه هر جای مرکب توان تاختن / که جاها سپر باید انداختن

چون فساد کولیان بیشتر بود راگهو نائب صوبه سنبهو رام • محمد لعل و گنگا دات را که هر سه باتفاق یکدیگر نوکری می نمودند تا صد و پنجاه سوار نگاهداشته تعینات نارهٔ و موحدار کرده ساخت و چندیکه آنها به گشت بیرونات و آوردن مواشی ویات کولیان ترکتازی و دوندگی کردند چون خرچ شان زیاده از دخل بود و کفایتی نداشت بر طرف کرد •

شتافتن مومن خان متصدی بندر کهنبایت به عزم تسخیر قلچهٔ بورسد و برگشتن بی نیل مقصود

مومن خان متصدی بندر کهنبایت را فی الجمله قدرت و مکنت ظاهری و باطنی بهم رسید ارادهٔ بدست آوردن قلچهٔ بورسد معمولهٔ پلاد را که رنکوجی (...)لس نهاده و از بندر کهنبایت به فاصلهٔ ده کروه واقع است پیش نهاد همت ساخته رایت عزیمت بر افراشت و با خیمه و بند و چند ضرب توپ بر آمده بدانجا پیوست و به یک جانب معسکر آراسته بتعین مور چال و قسمت مراحل پرداخت و بجنگ توپ و تفنگ اشتغال ورزید تا آنکه شبی بقصد صعود بمعراج مرام نردبانی چند ترتیب داده در پای جدار حصار بدور و کنار در انتهاز فرصت

و کمین رفت نشسته شب زنده داری نمود ازانجا که پاسبانان فراز برج و باره مانند انجم آرایان بام پیروزه تمام چشم گشته به پایان می نگریستند مترصدان را اتفاق سر براه نمودن ده شد * * بیت *

چو صبح در برگردون کشید خلعت نور جهان کشاد ز رخ پردهٔ شب دیجور

شب نشینان انصرام این مهم را در شب آینده گزاشته بعزم استراحت رو به خیمه‌گاه نهاده بر بستر منام غنودند سیاجي ولد داماجي گایکوار که در برودهٔ استقامت داشت از ارادهٔ و رسیدن مومن خان واقف گشته با جمیعت موجودی مسارعت نموده قریب یکپاس و نیم از روز بر آمده بی خبرانه که احدی را گمان نمي رفت ناگهان تازان * * بیت *

در آمد بدان وادی فتنه خیز بآهنگ جنگ و بقصد ستیز

جمعی از لشکریان که از روی حزم و احتیاط بیرون دائره جا داشتند از مشاهدهٔ رسیدن حریف بی آنکه تشخیص کم و کیف جمیعت نمایند متزلزل شده برهم خوردند و اکثر بیدلان را عنان استقامت و اختیار از دست رفت و به صوب کهبایت جلو گردانیده تا در آمدن آنجا باز نه کشیدند طرف ثانی از دریافت پا لغزش آنها قدم جرأت پیش نهاده جمعی یکه تازان بار گیر دلیرانه بارگی بر انگیخته در اردو بازار در آمده بجنگ کوته یراق بزد و خورد پرداختند مومن خان که سر ببالین نهاده را قد بود از شور و غوغای داروگیر و بده و بستان افاقه نموده از ماجرا واقف گشته با گروهی که حاضر بودند چابک دستی بکار برده سر راه مخالف گرفت - * بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

درین بین جمعی دیگر بدو پیوسته به مدافعه پرداختند و چندی از اجل گرفتگان که بپای خود بگورستان در آمده بودند بر خاک هلاک افگنده اسپ و یراق گرفتند سیاجي گایکوار که در مدد تاختن پر آمد از رسیدن گولهٔ توپ که متیله بدد بود سبقت نتوانست کرد ازانجا که با شرذمهٔ قلیل رسیده بود عنان تاب شده باز گشت و مومن خان فسخ عزم خود نموده بنه را بار کرده به کهنبایت رفت *

نزول باران شدید و شکست و ریخت بهم رسانیدن جدار حصار شهرپناه احمد آباد و آشکارا شدن ارادهٔ مومن خان در گرفتن بلده و اخراج دکهنیان

همدرین سال به حسب تقدیر ایزد متعال بنابر اطفای حرارت و برودت حدت آتش سوزان متحاه دهنجی پنهجان که چندی برین افروخته شده بود بر هنگام نزول باران به سیرابی مزارع و بستان و موسم چمن آرائی ریاض دل افروز جهان و جهانیان نسبت سالهای پیشین از حد اعتدال تجاوز کرده و از سر اندازه و مقدار در گذشته و تفریطش بدرجهٔ افراط پیوست قواعد بنیان اکثر ابنیه را لرزانیده از جا بر افگند و پای استقامت جدور را لغزانیده به سر در آورد و شکست و ریختی در احاطهٔ حصار شهرپناه جابجا بهم رسید و در شبی که شدتش شدید بود و از هیبت و صلابتش آسمان می لرزید - • بیت •

سینهٔ کوه از سنان برق می شد چاک چاک

از صدای رعد می لرزید بر خود جرم خاک

تلواسه در وجود قصور عالیه رصینه انداخت و پای ستون و استقرار اسطوانات استوار زایل ساخت و جمعی از اجل رسیدگان را در گونیستی فرو برد و برخی را بزیر سقف و حیطان بمرگ خود نشانید و بنابر بسته شدن فرخور واقعه دروازه را یکهر که بهندی کهر داله گویند و فاضل آب بلده ازانجا به رود سابر می ریزد بروج مشیده چند که در هنگام رفاه اعیان و متمولان جهت آب کشی بصرف مبلغهای خطیر دولاب و منبعهای متعدده ساخته به خانهای خویش برده بودند سیلی از درون بلده بپا بوس شان رسید و آنها به پاس ادب ازجا برخاسته به فروتنی در افتادند و از مشاهدهٔ سطوت و ممر تفد خوئیش اندیشیده راه بر آمدنش کشودند چون از مالکان و موسسان کسی نمانده و ورثه را استطاعت

ترمیم نبوده بمضمون بیر معطلة ماند بیوت آبا و اجداد و اعمام جوان مرد خان که بسبب عدم خبر گیری و سکنای جماعهٔ مرهته که درین صدمه بعضی خراب گشت چوب و عملهاش را آنها بردند و قراریکه در قرار نامه درج با رگهناتهه راو درست نموده بود زایل گردید اکنون جمیع خانهای اورا که چندی به صورت خرابه مانده جماعهٔ مرهته نشسته و چوب و تخته را بجای هیزم بمصرف می رسانند و می فروشند بالجمله مومن خان متصدی بندر کهنبایت را که انتزاع حکومت از دست دکهنیان مدنظر بود از استماع رخنه پزیری حصار بلده استواری دیوار عزم و کساد اندیشهٔ خود تصور نموده با راز داران و مشیران شب و روز محفل کنکاش و تدبیر کار می آراست - * مصرع *

نهن کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها

و رفته رفته و گفته گفته این مقال در قیل وقال در آمده زبان زد خاص و عام گشت و از خبر واحد تجاوز کرده به حد تواتر انجامید و این نوا از پس پردهٔ مقام به مقام از هر گوشه رنگی و از هر شعبه آوازهٔ بگوش راگهو نائب صوبه رسید و او بتدارک و تدبیر ساز رفع آهنگ مخالف قانون قکرت راست کرد و سر به دایرهٔ اندیشه در آورد و بدرگاه صبا و مسا بگرد حصار سیر معرز نمود درین بین سلیم جماعدار عرب که از نزد دهومناجی بر طرف شده ببلده آمده چندی توقف ورزید بنابر امری که به دهولقه رفته بود آمد و در بیرون دروازهٔ جمال پور رسیده اجازت در آمدن بخانهٔ خویش که در ایام حکومت جوان مرد خان با دو برج سنگی مرتفع ساخته و متعلقانش درانجا بودند درخواست نمود چون از بندر کهنبایت اخبار متوحش می رسید راگهو از راه خرم و احتیاط بودن اورا درین وقت در بلده مناسب ندانسته پاسخ داد که او چندی در بیروفات بسر برد سنبورام و محمد لعل و کنکاجات باتفاق شاه عبد الرزاق که جماعهٔ دکهنیان اعتقادی با و دارند به شفاعت سلیم نزد راگهو رفتند و او پاس خاطرها را مرعی داشته گفت که در خانهٔ او که متصل بدروازهٔ جمال پور است نباشد و در بلده بجای دیگر اقامت گیرد اگر خواهش بودن مکان خود منظور است بروج را منهدم سازد والا اهل

و عیالش را گرفته تا یک سر شدن مقدمه بجائی که خواهد برود و اوشق ثالث
را اختیار نموده با متعلقان بدهولقه رخت موصن خلی که پیوسته در تدبیر و اندیشهٔ
بدست آوردن شاهد مقصود میگزرانید و در عشق نگار مطلوب شب را بروز
میرسانید بعضی از مردم بیدار مغز آگاه دل دور اندیش عاقبت بین از در
خیرخواهی و مصلحت بینی در نصیحت را به مثقب زبان سفته به گوش
پر هوشش کشیدند و گفتند * * بیت *

در همـــه کار مشورت باید کار بی مشـورت نکو ناید

هرچند که با نائب صوبه باعتبار ظاهر جمعیتی و قوتی نیست امّا نظر بر اقتدار
پیشوا بالاجي راو که درین روزگار بدرجهٔ کمال پیوسته و کوکب اقبالش به منتهای
علو رسیده بالعرض و التقدیر که احمد اباد به اندک همتی و کمتر فرصتی مفتوح
گشت او چگونه دست بردار خواهد بود مبادا * * بیت *

چون نهال شتاب بنشانی بر دهد میوهٔ پشیمـــانی

از انجا که کلک تقدیر بنوع دیگر جاری گشته و قضای آسمانی بامر دیگر به امضا
رسیده بود اثری نه بخشید * * بیت *

آنجا که قضا خیمهٔ تقدیر زند کس نتواند که لاف تدبیر زند

او که فریفته و شیفته عروس ملک بود نصیحت ناصحان مشفق و یاران موافق
سودمند نه گشت * * بیت

نصیحـــت همه عالم چو باد در قفس است
به پیـــش مردم عاشـــق چو آب در غربال

امر موهومی را که با خود خیال بسته و اندیشهٔ تقدیری را وقوعی پنداشته بر
ـب نه پلسنم کشاد که آنچه از راه اتحاد و محبت و مواد اخلاص و مودت
معرض بیان آمد راست است چون رگنهاته راو با فوج سنگین در مدت دو
خرچ لکوک از جوان مرد خان ملک را انتزاع نموده و درین مدت از ج
و خرچ صوبه پیشوا واقف گشته و نفع و نقصان را دریافته برای کدام منفعت
هیچ عاقلی بار دیگر لکوک را بصرف خواهد آورد و کار بمصالحه خواهد انجا

* قطعه *

مدار پند خود از هیچ کس دریغ و بگو　　اگرچه از طرف مستمـــع بود تقصیـــر
سحاب قطرهٔ باران ز کوه را نه گرفت　　اگرچه در دل خارا نمي کنـــد تاثیر

ازانجا که مشیت الله غالب آمد مومن خان میر شمس الدین نامی که از قدیم در رفاقت او بود و سابق بامر بخشیی گری مي پرداخت در باطن با او تمهیدی بسته متقاضی مرسومات ساخت و در ظاهر بحنگ زرگری کار را به خشونت رسانید و او اظهار رنجیدگی برای نمود و مغلطه کرده ازانجا بر آمد و باحمد آباد در آمد و به دریافت اوضاع و احوال بلده و تجدید عهد و پیمان که با سنبهو رام و محمد لعل و گنگاجات که متکفل و متعهد الضرام این امر شده به ذمهٔ خود ها گرفته و چند هزار روپیه جهت خرچ مردم همراهیان آنها واصل گشته پیش خور نموده بودند پرداخت و به دعوت دیگران اشتغال داشت که از آمدنش راگهو را خبر گشت چون باو رسیده که از رفقای قدیم مومن خان است تو همی بخاطرش گذشت طلبداشته برسید که مقصود ازین آمدن چیست و مطلوب و مدعایت درین بلده کیست او رنجیدگي خود را دست آویز نهاده ساخت باور نکرده از شهر بیرون فرستاد و سید هنّی نام فصباتی پنلاد که از جانب مومن خان در بلده آمده در پردهٔ خفا باتفاق بهائی چند نامی صراف پیشه سرانجام خرچ کم و بیش نموده داعی سیاه بی روزگار بود به سعایت بعضی گرفتار آمده محبوس گشت - زین العابدین قاضي قصبهٔ کري که بنابر عدم موافقت هریا رام فوجدار آنجا درتیه سرگرداني آوارهٔ دشت نا کامي میگردند دریافت عزم مومن خان نموده ازانجا که گفته‌اند دشمن دشمن دوست این کس است آمده بدو پیوست و به صوابدید و معرفت او هندویات وجه خرچ برسم علی الحساب به محمد هاشم عرف آنبا و جانباز عرف جانمو برادرش فصباتیان قصبهٔ کری روانه شد که مردم را فراهم آورده دران ضلع هنگامه آرا شوند و گوش بر آوازه بوده هنگام کار رسیده ملحق گردند و آنها بدان امر پرداختند سنبهو رام کولیان موضع و بهورا که بفاصله ده کروهی بلده واقع است به فرستادن رسل و رسائل تطمیع

نموده با خود متفق و همداستان ساخت - راگهو نائب صوبه از استماع ارادهٔ مومن خان که -

• بیت •

هردم ازین درخبری می رسید تازه تر از تازه تری می رسید

جمعیت غنچهٔ خاطرش چون گل پریشانی و مشوش گردید و ترمیم حصار که هنوز بالکل ایام باران منقضی نگشته بود صورتی نمی بست علاوه آشفته بهاش شد بالضرورة راگهو شنکر کوتوال را مامور نمود که به نصب شهتیر از تخته رخنه بندی نماید و از هرجا و خانه آباد و خراب داشت (۱) و بالار (۲) و در و تخته به جبر و عنف گرفته شهر را تخته بند نمود •

• بیت •

بهر کی سد ره گریهٔ بی زنهار است مانع سیل کجا خار سر دیوار است

و اقفال دروب را که از سالهای دراز از بست و کشود کهنگی دریافته و تخلخل در ملاع و او ضایع وجودش مهم رسیده بود از سرنو استوار و مضبوط ساخته زد -

• بیت •

قضا چون به سر بند آرد شکست چه سود ازده با قفل رومیش بست

همدران اوان غلام حسین خان ولد عبد الحمید خان دیوان پیشین که از چندی در بندر سورت سکونت داشت وارد احمد آباد گشت قضا را به حسب اتفاق ملک کلاب نامی سپاه پیشه که با ده بیست سوار بنوکری میگزرانید و در زمرهٔ در زمرهٔ مترصدان وقت و قابو که با مومن خان دست یکی شده بودند در آمده بعلت نگاه داشتن عورت کاه فروش که ورثه اش نزد راگهو استغاثه نموده بودند در معرض باز پرس در آمد و مورد عتاب و خطاب شد چون انکار نمود به محصلان سپرد که عورت را حاضر سازد هرچند مردم لب به شفاعت و ضمانت استخلاص کشودند سودی نداد •

---

(۱) داشت با تای قرشت بروزن چاشت چوب بزرگی را گویند که سقف خانه بدان پوشند ۱۲ •

(۲) بالار بروزن تالار شاه تیر را گویند و آن چوب بزرگی هست که بر دو سر بر بالای دیوار عمارت باشد و سر چوبهای دیگر را بر بالای آن گزارند و تخته و پوشش دیگر را بالای آن بگسترانند ۱۲ •

کشته شدن راگهو نائب صوبه بر دست محمد لعل روهیله و باقي سوانحات آن سال

چون از ابتدای حکومت پیشوا بالاجي راو درین دیار کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا از گرفتاري دار و گیر بیوره و مصادره وا رسته به فراغ بال به کسب و پیشه به کشادهٔ پیشانیي که بنابر جذب قلوب و تالیف ضمائر مرهوب احدی به گمان زرداری یا امر دیگر متعرض و مانع احوال و مشتت خاطر غائب و حاضر و مجوز ایذا و اضرار و کسی را با کسی سروکار نبود - * بیت *

بهشت آنجا که آزاری نه باشد　　کسی را با کسی کاری نباشد

به امید تدارک خسارتهای گزشته و جبر نقصانهای ماضیه که از بی مروتان جفا پیشه کشیده بودند هر یک بقدر حال و توسعه و بقرض و وام در حرفت و تجارت افزوده اشتغال ورزیدند و کسانیکه از وا دید بیدادی حکام جلای وطن گزیده رفته بودند بمرکز اصلی و مسقط راس رجوع کردند چه مشهور است که ملک با کفر و انصاف جمع مي تواند شد و با اسلام و ظلم نه - بالجمله یک گونه رونقی و بهای در بلده پدید آمد ازانجا که گردش فلک کج رفتار و اختلال اوضاع روزگار در هر شهر و دیار اقالیم سبعه رو داده و بلیه خرابی عامی در عالم افتاده و هر مردی از افراد به حال خود در مانده مشتریانی که در ایام سالفه از اقصی بلاد هندوستان و روم و شام و عرب و فرنگ بجهت ابتیاع انواع اقمشه و اقسام امتعه گجراتی که در آفاق طاق و با نام و نشان است مي آمدند و مبلغهای خطیر را بیع و شرامي شد رو به کمي فاحش نهاده و بضاعت شان چون کالای بد بریش خداوندان مانده از کسادی بازار و فقدان خریدار در هر راسته و بازار دکان بدکان لب به شکوه و شکایت کشوده به تذکار و تکرار آن پرداختند و از شکر منعم حقیقی که از گرفتاری مصادر و دادن بیوره وا رهانیده و در عهد امن و امان در خانمان نشانده غافل و ذاهل گشتند * * بیت *

در همه حال شکر باید کرد　　که مبادا ازین بتر گردد

چون به شامت و بال و مکافات اعمال هنوز گرفتار بودند مظهر این عذابی شدید به کفران احسانی شدند و مشیت ایزدی بدان تعلق گرفت که چندی به انواع عقوبت مواخذه و مصادره و اقسام تهمت و اقتدا به نوایب و مصائب گرفتار گردند تا قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید و شخصی را برگمارد تا دمار از روزگار شان بر آرد مومن خان را بدین امر مامور ساخت و رغبت گرفتن بلده در دلش انداخت و اسبابش را مهیا و آماده کرده اعوان و انصار تعین فرمود و تدبیر تسخیرش را القا نمود چنانچه شمهٔ ازان سبق ذکر یافت الحاصل چون محمد هاشم قصباتی کری را به هنگامه آرائی اشارهٔ رفته بود و ایام باران منقضی گشت او به اتفاق سادات متوطن موضع دنداسن معمولهٔ پرگنه کری سر به شورش و فساد برداشت و معرکهٔ هنگامه آرائی آراست هر با نام نائب فوجداری آنجا متوجه تنبیه و تا دیب آنها گشته دو هزار روپیه پیشکی برسم علی الحساب با قرار داد نوکری دو صد سوار نزد سنبهو رام فرستادهٔ طلب داشت و او که در اندیشه و تدبیر امر دیگر که با مومن خان قرار داشت می بود رسیدن نقد را (۱) دست لاف ارادهٔ خویش پنداشته گفت * مصرع *

هرچه از غیب رسد بی عیب است

و به فال نیک گرفته به سرانجام روانگی در امد و خود قرار داد که بدین دست آویز از بلده بر آمده چون با کولیان موضع دبهوره اتفاق است فراهم آورده فوجی از بقدر کهنبایت طلبداشته مکنون ضمیرش را ظاهر سازد و شخص مدعا را در کاخ مرام نشاند باجازت راگهو نائب صوبه اسباب ضروریات را بیرون فرستاد خود با لعل محمد روهیله و گنگاجات که هر سه به اتفاق بودند بنابر وداع با معدودی هنگام زوال یازدهم شهر ذیحجة الحرام نزد راگهو رفت و در حینی که رخصت می شد محمد لعل که زره پوش و برخچی در دست بپا خاسته لب به سفارش ملک گلاب کشاد و خلاصی و رهائی اورا درخواست نمود پاسخ شنید

---

(۱) دست لاف بفتح اول و لام بروزن شعرباف سودای اولی که استادان حرفت و اصاف کنند و آنرا متیمن و مبارک دانند ۱۲ - برهان *

که خلاص خواهم ساخت اگرچه آنها را ارادهٔ نوع دیگر بخاطر نبود چون بیگاه و خلوت که هر کسی بجائی و شغلی رفته بود سوای چندی از پندتان دیگری بنظر نیامد قضا اشاره کرده که فرصت را از دست مده و قدر گفت که مقدمة الفتح همین است که ناگاه محمد لعل سنان برخچ را بر سینهٔ راگهو آشنا ساخت که در رو در افتاد به همان چابکی که سر برخچ بر نیامد نه شمشیر خونریز کارش را تمام کرد و عبد الله بارگیر نیز شمشیری حواله دهند و هری نمود کارگر نیامد و به سرعت تمام خودها را باسپان رسانیده رو به دروازهٔ خان پور بتاختن در آوردند چون برق شمشیرهای آخته و گرد اسپان تاخته را دربان مشاهده نمود در بر روی شان دست و به ممانعت پیش آمد بر دست انوپ رام پسر سنبهو رام مجروح گشت در را کشوده بدر رفتند و راه موضع دبهوره را جستند و آوازهٔ قتل راگهو در شهر افتاد جمعی از همراهیان سنبهو رام که ازین معامله آگهی نه داشتند در صدد بر آمدن بودند از وقوف ماجرا جلو کشیده متفرق گشتند و هر کسی به کنج عافیت خغا در آمد راگهو شنکر کوتوال که در خانه اش بود از وقوع این واقعه بلا توقف خود را به راقم رسانید و سانحه را ظاهر ساخته به سداشیو دامودر که سر فوج بود و از پس بر آمدن سلیم در وثاق او فرود آمده و سیوکرام نائب داماجی گایکوار رویداد را گفته فرستاد ازانجا که دکهنیان را اندیشه و گمان بود که هرگاه مصدر این امر شده‌اند گروهی را با خود یار و مددگار ساخته باشند شاید از طرفی هنگامه بر خیزد و جنگ در گیرد از سایهٔ خویش هراسان گشته دروازهٔ قلعهٔ ارک را بر روی آشنا و بیگانه بستند و سداشیو دامودر و سیوکرام با همراهیان خودها رسیده پیش دراوزهٔ بهدر صف کشیده ایستادند راگهو شنکر که پیش راقم بود پس از اطلاع استعداد فوج و حصول اطمینان قلب گفت تا میدان پیش چبوترهٔ کوتوالی همراهی نماید بالضرورة رفته رسانید چون صدائی و ندائی از گوشهٔ و کنار بر نیامد و کسی هم نبود که مصدر کاری تواند شد به اندیشهٔ بی اعتدالی اجامرهٔ و او باش که فرصت دانسته در شهر دست اندازی نماید منادی بر آمد کسان راگهو مقتول ملک گلاب را علت و باعث ریختن خون او دانسته به قتل

رسانیدند و سدا شیو دامودر از خانهٔ سلیم انتقال نموده در بهدر رفت و دکهنیان بر خانهٔ سنبهو رام و محمد لعل و گنگا جات رفته اسپ و شتر که هنوز بیرون نه برده بودند با اثاث البیت آنها کشیده آوردند و قدم سعی و تلاش در بدست آوردن عیال شان نهاده زن و برادر زن محمد لعل را که یافتند در حبس نشانیدند و دیگران را که هرچند بیشتر جستند کمتر یافتند و خانه ملک گلاب را چون حار از بیخ کندند وجها مهته که بنابر اوقات گزاری که واسطه گفت و شنید سنبهو رام بود و کالیداس پسرش در برادری او نوکری می نمود شریک و انباز این کار تصور کرده مایعرفش را آورده در صدد انهدام خانهٔ اش بودند او چون خود را ازین تهمت بری میدانست سدا شیو دامودر را کفیل و دادهر گرفته حاضر آمد و برای ابراء ذمهٔ مستور قسم گردید منظور نداشته مبلغی به صیغهٔ مصادره درخواست نمودند عهده برائی را در خود ندیده سم قاتلی به کار برده هلاک گشت ازانجا که بدستور جمعیت نگاهداشت گجرات از فرقهٔ عرب و روهیله نوکر بود بر آنها در مظنه شدند * بیت *

چو از قومی یکی بیدانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را

چون لاچار بودند و بدون داشتن آنها چاره نبود بر بعضی که احتمال سازش و نفاق گمان کردند از خود جدا ساختند بهادر روهیله را به فلچهٔ کالی و باودان عرب را بعلیات بارهٔ نیین پور نمودند هربا رام نائب فوجداری کری و نائب فوجدار بیرم گانم از استماع هنگامه متعاقب یکدیگر با جمعیت موجودی خودها به دادہ رسیدند و هربا در میدان پیش عمارت کاریر خیمه زده فرود آمد و دلّت نام نویسنده که در یک وقتی بوکالت سنبهو رام می پرداخت بدست آورده جبرا قسراً بضرب و شکنجه دو هزار روپیهٔ خود را گرفت بروز چهارم این سرگزشت سدا شیو دامودر سر فوج که مرد دیرینه گرم و سرد روزگار چشیده بود اعیان پنڈتان و کار پردازان مهمات و معاملات فراهم آورده بنابر تعین نائب صوبه محفل کنگاش آراست و دهندوهری را که از دست عبد الله بار گبر اندک جراحتی رسیده بود و سابق به حضور سری‌پت راو به نیابت پهه نویس که به اصطلاح آنها

سر رشته‌دار حضوري را گويند و محل اعتماد او بود تجويز نموده دستار و دوپته داد و رام را طلب داشته دران مجمع مخاطب ساخته باظهار نصب دهند و هري پرداخته گفت که بدانچه قضاء آسماني به امضا رفته بود شدني شد اکنون به استمالت رعايا و برايا بايد کوشيد رام نيز به ضابطهٔ دکنيان دستار و دوپته به دهند و هري داد و او به تمشيت مهام اشتغال ورزيد * * منظومه *

مثل آدمي بسي نادان مثل مورچه است در ميدان

آن يکي کشته زير پاي دوان وان دگر دانه مي برد به شتاب

ازانجا که او کم ظرف واقع شده بود و کمند حوصله اش از مدارج علیا کوتاهي مي نمود در دو روزهٔ حکومت به تغير سلوک و بدمعاشي خود را متعين ساخت که طبايع دکهنيان هم متنفر گشتند تا بديگران چه رسد و رانهو مقتول در مدت ده ماه نيابت بخوش خلقي و حسن سلوک نوعي بسر برد که به نيکوئي ياد مي نمايند و او سزاوار ستايش بوده * * بيت *

مردن کس به نيک فرجامي بهتر از زندگي بدنامي

بالجمله سنبهو رام که از بلده بر آمده عبد الله بار گير شبگير نموده برسانيدن مستمع قدم سعي به کهنبايت نهاد و مومن خان را از ماجرا واقف ساخت و او فوجي را ترتيب داده به با شليقي محمد زمان خان ولد فداء الدين خان و بعضي جمعي تعين کرد که باتفاق سنبهو رام بانصرام مهم پردازند و آنها با قصبهٔ دوده آمده بنابر طغياني رو ديار سابرجرأت پيش قدمي نکرده رجعت قهقري نمودند استماع اين خبر وحشت اثر دکهنيان را دل از جاي رفت و به صواب ديد حزم انديشان جوان مرد خان را به معاونت خوانده نوشتند و در حفاظت و حراست حصار متوجه شده دروب را بمردم کاري سپردند و سيو کرام نائب داماجي گايکه با همراهيان خويش و جمعي از نو نگاهداشت سپاه بي روزگار گجرات متصل دروازهٔ سارنگ پور فرود آمد و (۱) النگ آن ضلع را خبردار گشت * * بيت *

خروش جرسهاي روئين زبان برون برد خواب از سر پاسبان

---

(۱) النگ بفتح اول بر وزن پلنگ بمعني پناه و ديوار است ۱۲ برهان *

و **طلایه** به شب گشت در اندرون حصار مقرر شد و صدای بیدار باش از برج و باره بر گنبد اثیر رسید و ندانستند که * بیت *

با فضل کار راز نتوان کرد — چون فضل الهی اید پیش

شتافتن محمد لعل روهیله به کهنبایت و آوردن فوج به سرکردگی محمد رشید بیگ و درآمدن به بلده و بیرون رفتن دکهنیان

سنبهو رام که در موضع دبهوره بانوسه به فراهم آوردن کولیان اشتغال ورزیده بنظر رسیدن فوج از کهنبایت دست از استماع بر کشید محمد زمان خان بدستور مزید تاکید و آوردن فوج محمد لعل روهیله را رخصت نمود و مومن خان را دیده دهست که فی التاخیر آفة هرچند به زودی آنچه کردنی است اگر کرده شود اولی است مبادا فرصت از دست برود و رنج ما ضایع گردد چون به مقتضای وقت در کهیرد قرار گرفته بود و رود بار و ادرک هنوز قد نمیداد روزی چند توقف واقع شد چون خبر پایاب شدن رسید مومن خان با محمد رشید بیگ همراه خود میر شمس الدین و شعور حبسي و مبارک بن جگر جماعداران عرب و فرقهٔ روهیله و گروه سندیان قریب پانصد کس از سوار و پیاده را تجهیز نمود و پنجهزار روپیه نقد جهت خرچ سپاه و روز مرهٔ کولیان که سر سوار هشت آنه و پیاده دو آنه سنبهو رام مقرر کرده نوشته بود با مصالح سرب و باروت و بان و جزائر دوازدهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و هفتادم رخصت فرمود و آنها شب درمیان بموضع کهیره رسیده ساعتی چند بنابر استراحت و آسودگی دواب وقفه نموده گرم رفتار گشتند و این معني از روی نوشته محمد دوران وطن دار آنجا بر دهند و هري واضع ولایع گشت او نیز فوجی را ترتیب داده بگرفتن سر راه حریف بر آورد و در نزدیکی موضع بنجول سه کروهی بلده تلاقی فریقین رویداد و بجنگ توپ و جزایر

حرکت مدبوحی کرده معدودی خسته کشته برگشتند و محمد رشید بموضع نهر واله چهار کروهی بلده که سر راه دبهور واقع است فرود آمده معسکر آراست و سنبهو رام که چشم انتظار بر شارع چار داشت با هری کوتوال سردار کولیان آمده ملحق گشت و سه چهار روز بنابر فراهم آمدن کولیان و دیگران در تدبیر و کنکاش تمهید راه در آمد بلده بفرستادن جواسیس توقف ورزید درین بین دهند و هری نائب صوبه روزی فوج را فرستاد و آنها مانند بازی طفلانه جنگ قزاقانه نموده سر مامک (۱) گفته باز آمدند تا آنکه در شب بیست و یکم * * منظومه *

روز چو در پرده بپوشید راز | راز بردن داد شب پرده ساز
صوفی خورشید بخلوت نشست | کرد فلک سبحهٔ پروین بدست

سنبهو رام مردمانی چند ترتیب داده روبه شهر نهاد و از راه پخته کاری طرف شکست و ریخت دیوار حصار که چوب بست محکم کرده و حصاریان رخنه پای بیرونیان را از جانب اندیشیده به حفظ و حراستش اهتمام و التزام داشتند گزاشته سمت جنوبی ما بین دروازه بند و اسلوریه که در جدارش خللی و رخنهٔ ساخت و طرف ثانی را گمان امری ازان وادی نمیرفت برجی را منظر در آورده نردبان را نهاد و جمعی از کولیان و سندیان پا به سُلّم مراد گزاشته بالا بر آمدند پاسبانان آنجا را که مخاطرهٔ خطری بخاطر خطور نمی کرد و شب بآخر رسید عصا پنبهٔ غفلت در گوش شان گزاشت و قدر سرمهٔ خواب را با میل بی حدی در چشم کشید سپاه سلطان منام که تاختن آورد مغلوب ساخت تن به عجز و فروتنی داده پهلو بزمین نهادند و نسیم عیار پیشهٔ سحری چادر بیهوشی بر سر انداخت و مانند گورستانی بنظر در می آمد نکیر وار بی پرسش و سوال بگرز تیغ آتش بار یک دورا پرسیدند * * بیت *

چو غافل بخسپد درنده پلنگ | توان کوفت آسان سرش را به سنگ

که درین اثنا جماعهٔ عرب با طاسه و دهل صعود نموده بیرقها را کشودند و طاسه و مرفع را نواخته چوب بر دهل کوفتند *

---

(۱) سرمامک نام بازي است که طفلان بازند و بهندی آنکهه مچانی کویند *

* بیت *

زبانگ دهل و تنبه بیدار گشت ... بر آسودگان کار دشوار گشت

و بر فراز فصیل رو به دروازهٔ اسلوریه آوردند و مستحفظان برج و بارهٔ سر راه سخن بیچ برا سه مغز ریچ گفته بگوشه و کنارها خزیده بدر رفتند و بی ممانعت اغیار دهل زنان و طاسه نوازان به دروازه بپیوستند - حلیم بمقابلهٔ مشاهدهٔ دروازه عذر فرار را حتیار نکرده بمدافعه پا پیش گذاشت و سر خود را در نظر دید * بیت *

پس آنگه به دروازه تاختند ... ز دروازه شان هم سر انداختند

و قفل را به ضرب تبر شکسته فتح ابواب ساختند - محمد شفیع بیگ و ... و محمد لعل و گنگا جات که به سواران متوجه و منتظر چشم را چون حلقه بر در داشتند جلوریز به درون در آمدند * منظومه *

که سیلی زنجیر و بکسود در ... در آمد به دروازه موج دگر

فروشت از سر بارهٔ طوفان قهر ... فرو ریخت دریای غارت به شهر

بالا بر آمدگان و بدرون در آمدگان بسان دو سیل دمان مجمع البحرین بلا شده موج زنان طوفان برانگیخته و بازار انداختند و کولیان غارت گر دست بغارت دکاکین بیوتات سر راه کشادند - * بیت *

بغارت شتابنده کولی همه ... چو گرگان درنده سوی رمه

و غوغا و فریاد غارت زدگان بلند شد از استماع این صدا و ندای موحش و سفوح ... هوش ربای دل گسل جماعه که بعنوان کومکیان مستحفظان بروج و باره و طلایه ... گشتی معین بودند مغلوب واهمه و هراس گشته بی آنکه از کیف و کم ... اگاه شوند و از چند و چون واقف گردند و تحقیق صدق و کذب نمایند و به حقیقت کار وارسند از هر جا و مکانی که بودند [1] دم را علم ساختند دکهنیان روبه قلعهٔ ارک آوردند و گجراتیان کوچه و محلهٔ خودها جستند واحدی ... توفیق سر راه گرفتن بر حریف رفیق نه گشت و آنها پیش روی خود را کشاده

(۱) دم را علم ساختن مراد از گریختن است چه وحوش هنگام گریزدم را علم می ... ۱۲ *

و میدان را از غبار اغیار خالي دیده تا راسته بازار مسجد جامع و خانه و لقدیمی
رسیدند جماعهٔ کلاه پوشان بنابر حفظ خود که به سردادن بندوق چند از پست بام
دست کشودند سنبهو رام پیش آمده منع نموده گفت که با شما کسی را کاری
نیست ازین حرکت بیجا دست باز دارند چون مانعی دیگر در پیش نبود به
عمارت کاریز مقابل دروازهٔ بهدر در آمده قایم گشتند و بجنگ بندوق و جدا
و افگندن بان پرداختند و ازان طرف عبد الله زبیری و صالح جماعدار عرب از
بام دروازهٔ نقار خانه به مدافعت جای گرفتند چون هنوز صبح خوب روشن نـ
بود سنبهو رام و محمد لعل بگرد کوچه و محلات گرد و پدش اسپ نشان
آمده خانه بخانه سپاه به روزگار و آنهائی که برای چنین روزی مبلغی
خور کرده بودند رسیده از مژدهٔ در آمدن خودها با خبر کردند و بهواخـ
فرمودند جمعی بامید واری نوکری اجابت کرده چون -

بر افراخت رایت سپهدار شرق ... شه عرب در بحر ...

فراهم آمدند دکهنیان را که اعتماد بر نوکران خود نه ...
مخالف و موافق طرف بادی دانسته باوجودیکه ...
و پیاده بود از سایهٔ خویش هراسیده دست از باکم ...

بآخر ز گردون گردنده حال ... فتاد ...

ز بام و ز در فتنه آمد درون ... بر آمد ...

و چاره بجز بدر رفتن نیافتند و مضطربانه به ...
برداشته براه دریچه باغ طرف رود ساتیمتی ... بر آمدن ...
که بر یکدیگر سبقت می جستند هجوم واقع شد ...
براهنموئی بعضی شهریان از جانب مزار شاه و جیه الدین ...
حصار شهر براه بجدار قلعهٔ ارک پیوسته است از بالای ... چون ...
رسیدند و با فگندن بندوق چندی را مجروح ساختند دکهنیان ...
ماندند دیو از لا حول گریزان سه زنجیر فیل سداشیو داموده که از دریچه
دشوار بود و باقی اسپ و شتر و گاو و خر با بار گذاشته بدر رفتند و بالا ...

[illegible] در آمده دست تطاول دراز ساخته هرچه بدست هر که آمد با خیمه
[illegible] ایشنی رکهغانهه راو و نقد و جنس بغارت بردند - * بیت *

دامداران که صبح سیم اندود از در کنج لعل زر بکشود

[illegible] از شعاع نقد زرین روز صدور ساحت عبد الله ریوی از بدر رفتن دکهنیان
[illegible] از جنگ باز کشند و دروازهٔ دهدر بر روی دو آمدگان کشوده
[illegible] بیدی با همراهیان در آمد و شعور حسی را به کوتوالی چبوتره
[illegible] باسم مومن خان بر آورد - * بیت *

[illegible] گوشمال کرد کسان را ازان کار آگاه کرد

[illegible] آمده که کولیان جفا پیشه دکاکین صرافان و بز ازان
[illegible] شگافته از نقد و جنس پشتارها بسته بودند و خسارت
[illegible] و کم تصیدن سارہ سوخته رسید دست کسیدند
[illegible] اکثر باشندگان محلات دور دست [illegible]
[illegible] طرا دیگران [illegible]
* بیت *

[illegible] احوال عام
[illegible] آمدند و بعضی
[illegible] گسته بهنگام [illegible]
[illegible] از چاه زندان بر آورده
[illegible] چندر ارهانی
[illegible] و چندین اجامره و اوباش
[illegible] از کاران [illegible] اندیشیده معلم به
[illegible] زنان چند را از پا در آوردند و پاره
[illegible] مدعی دکهنیان [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] دست و بعضی
[illegible] و علی [illegible] روزگار گوشته به [illegible]



قضای ایام ماضیه اضحیه مادهٔ گاوی را قربان ساخته آرایش دکان نمود و جمعی
از سندهیان تتخانهٔ نواحداثی کهن سینه کورهٔ کهتری پارچه برگزر کهوکی را منهدم
ساختند رویداد صدر را که از واقعات عمده بلده بود راقم عرضداشت نموده
مصحوب قاصدان سریع السیر روانهٔ بارگاه فلک اشتباه نمود که در عرض دوازده یوم
از نظر ایستادگان پایهٔ سریر اعلی گزشت - بالجمله دکهنیان از رود بار سابر چون
باد بر آب گرشته افتان و خیزان سداشیو دامودر و دهند و هری با دیگران بصوب
بیرم گانم که حصاری دارد و سیوکرام نائب داماجی گایکوار بدولقه و هر با رام به
کری جدا شده رفتند و جمعی از پندتان و کار پردازان تعلقه دار محال کتهره پارچه
و سایر و دارالضرب و نخاس که در بیرون قلعهٔ ارک در شهر خانهای احمد
و محمود را تصرف کرده نشسته بودند از نزول بلای ناگهانی و فضای آسمانی که
که خودها را نتوانستند جمع کرد و عوارضات ظاهری شان به تاراج رفت با دو
گوش و بینی بیرون جسته بعضی به شاه عبد الرزاق و چندیکه از سابق با سنبهو
رام تعارفی داشتند زنهار خواه گشتند محمد زمان خان ولد فداء الدین خان که
با جمعی از بغدر کهنبایت بر آمده بموضع دبهوره پیوسته بود از حقیقت کار واقف
گشته به بلده آمد رشید بیگ باستصواب سنبهو رام صلای عام داده به نگاهداشت
سوار و پیاده متوجه گشت و سپاهی و ناسپاهی را فرقی نماند هر بی سر و پای
سپر و شمشیری از خود یا به عاریهٔ گرفته نوکر شد و بجماعداران فرقهٔ عرب و گروه
روهیله که با مرهتّه بودند استمالت داده نوید نوکری رسانید و بدستور سابق به
حفاظت دروب و حراست برج و باره تعین فرمود اتفاقاً جوان مرد خان که
بموجب طلب دکهنیان از پتن بر آمده می آمد مابین موضع مانسه و پتیها پور
سنوح سانحهٔ بلده را شنید و بموضع پیتها پور آمده با هربا رام که در کلول بود روز
دیگر ملاقی گشت و در تدبیر کار گفت و شنید بمیان آورد و مُسرعی نزد
سداشیو دامودر روانه ساخته باتفاق هر با رام رو بدان صوب نهاد و زور آور خان
برادرش را برای آوردن سداشیو دامودر رخصت فرموده در انتظاری سر سر راه
بیرم گانم نشست *

آگاه شدن مومن خان از رویداد و رسیدن باحمدآباد بطریق ایلغار و سوانحاتی که تا رسیدن سداشیو رام چندر روی داده

محمد رشید بیگ بمجرد داخل گردیدن دروازهٔ استوریه و بآندرون نهادن بنده چون وقت نگارش احوال را گنجایش نداشت عجالةً سواری یکه باری خوش اسپه را از همراهیان انتخاب نموده برسانیدن مژده فتح الباب نزد مومن خان رخصت نمود و او از همانجا عنان عزیمت بصوب صدر کهنبایت معطوف ساخته رو براه آورد و چون نسیم سحری یابند بدی گل و خار نگسته و دمی مانند روش فلکی قرار نگرفته همه جا اسپ تازان بالب خندان و دل شادان بمام آفروز بترکتازی بشام رسانیده به آسودگی بپرداخت و در تتمه شب عنسمی آن طارق وارد گشت و مومن خان را که در عالم رویا برای مشاهدهٔ چنین روزی در خواب بود بیدار ساخته نوید بدست آوردن شاهد مقصود رسانیده گفت * * بیت *

صبح ظفر از مشرق اقبال بر آمد اصحاب غرض را شب سودا بسر امد

از استماع این خبر فرحت اثر بلا توقف و درنگ ازجا جسته آهنگ روانگی نموده بدین مضمون زبان کشاد - * بیت *

امروز بخت نیک بشارت رسان ما است

عهدی است اینکه جان بهزار آرزو خوش است

و امر به کمر بندی نموده مستعد سواری گردید بعضی از اصحاب خبرت و ارباب بصیرت سرد و گرم روزگار دیده و حلو و مُر ایام چشیده خرد مند تجربه کار دانشمند کرده کار از راه خیر اندیشی و طریق دور بینی ظاهر ساختند که خبر واحد که احتمال صدق و کذب میرود عجلت را کار فرمودن خلاف عقل و فرزانگی است و مبشری که در آمده در وقتی بر آمده که پا به اندرون دروازه گذاشته بود از انجام کار که بکجا منتهی شد و چگونه انجامید آگهی و اطلاعی ندارد -

* بیت *

بکار خویش تامل نمای کز تعجیل   زیان کنی و کسی را زیان ندارد سود

تصدیق قول نموده آنچه از راه فطانت وزیرکی باوجود عنفوان جوانی که بزرگی بعقل است نه بسال با خود اندیشیده بود گفت که تا موضع کهوره معمولۀ چوراسی که بر شش کروهی دولقه واقعست سرحد کهنبایت است و تعلق بما دارد رفتن را مضایقه نیست و تا رسیدن آنجا خبریکه مقرون بصدق باشد خواهد رسید و بدان موجب بعمل خواهد آمد و میرزا محمد زمان شاهزادۀ ایرانی دیار را که از چندی در رفاقت او بود به نیابت مقرر ساخته با جماعۀ که اسپان شان بایلغار دوانده رسید سوار گشته رایت عزیمت بر افراشت و فریب به صبح کاذب بموضع کهوره پیوست و رویداد احمدآباد بسان سفیدۀ صبح صادق واضح و روشن گردید بر رای صائب خود آفرین بر خوانده گلگون عزم را گرم رفتار ساخت و بدولقه رسید فتح محمد پرمار و قصباتیان آنجا و سلیم جماعدار عرب که درانجا اقامت داشت برسم استقبال بر آمده ملاقی گشتند و ساعتی چند بنابر استراحت مکث نموده بعضی از قصباتیان را بامیدواری نوکری و سلیم را باوجود عذر عارضۀ جسمانی تکلیف همراهی نموده رو براه آورد و یک پاس و نیم از روز بر آمد روز یکشنبه بیست و دوم بباغ نین نور بیرون بلده نزول کرد - و بانتظاری رسیدن ساعت مختار انجم شناس جهت در آمدن قلعۀ ارک چون روزی چند درمیان بود بخانۀ مهر علی خان بودن را مقرر کرده داخل بلده گشت حاجی مبارک جماعدار عرب که در روز در آمدن رشید بیگ اندک جراحتی برداشته بود فیلان را عماری بسته در نزدیکی میدان سه دروازه رسید و مومن خان را سوار فیل ساخته رسانید روز دیگر که ساعت مختار سنبهو رام بود با محمد رشید بیگ و محمد لعل و گنگا جات و هری کوتوال سر گروه کولیان با پسرش آمده مومن خان را دید و لب به تهنیت کشاده گفت - * بیت *

الحمد لله که اگر رنج کشیدیم   دیدیم ترا روز نو به مقصود رسیدیم

مومن خان در فراخور رتبه و منزلت هریکی را مورد تحسین و آفرین گردانیده

سنود و به استمالت و دادن خلاع دل شاد و خوش دل ساخت و او اخر روز به سواری فیل با تجمل و حشمت و جمعیت سوار و پیاده قدیم و جدید بغایر ملاحظهٔ شکست و ریخت جدار حصار از دروازهٔ خاپیور بیرون بر آمده بدور شهر بنظر تامل و تعمق نگریسته بقطع اکثر اشجار و انهدام حیطان بیوت منهدمه آبادی سابق که در جوار و گرد و پیش بود و حفر خندق امر فرمود و معماران چابک دست و بنایان شتاب کار جهت تعمیر و رخنه بندی تعیین نمود که بنوفیای استادی نشیب و فراز را برابر سازند و شب و روز چون (۱) شاغول خاطر را به تعمیر این متعلق ساخته بانجام رسانند ازانجا که برج لعل پیسکار برتق و فتق امور نظامت و کفت و شنید بعضی مهام مرجوعه در امد سنبهو رام که خود متوقع این کار بود ابنازی (۲) انباغ را گوارا نه ساخته اظهار رنجیدگی نموده گفت - * مصرع *

ما رنج بریم و دیگری گنج

مومن خان بمقتضای وقت به دلبری پرداخته انصرام جمیع مهام مالی و ملکی به عهده و اهتمام او گزاشته نائب دار مختار و مدارکار ساخت و برج لعل را بپاس خاطرش به کهدبایت رخصت فرمود مخفی نماند که سنبهو رام از قوم برهمن ناگر بیسلنگره است در ابتدا در زمرهٔ فرقهٔ سپاه و بوکالت میر ابوالقاسم که نانجم الدوله بود نوکری می نمود ازانجا که نیر بختش روبه سمت السعادت داشت درجه بدرجه در ایام حکومت جوان مرد خان در رفاقت شهباز روهیله پیش آمد کرد و پس از کشته شدن او چون با جوهر ذاتی آراسته و بفنساء شجاعت پیراسته بود بفوجداری کرد مقرر گشت و روشناس که وقت گردید و در هنگام محاصرهٔ رتنپانیه راو به ظهور نوردات نمایان علم شد و نام و آوازه بهم رسانید و پس ازان بسر خود پانصد دو صد سوار نوکری می نمود چنانچه شمهٔ ازان در محل

(۱) شاغول ریسمانی باشد که بر سرش سنگی بندند و بنّایان از دیوار آویخته کجی و راستی دیوار در یابند ۱۲*

(۲) انباغ دو زن را گویند که در نکاح یک مرد باشند و هر یکی از ایشان هر دیگری را انباغ باشد - برهان ۱۲ *

مختلف سبق ذکر یافته و باقي احوال از سوق کلام آینده بوضوح مي پیوندد بالجمله چون سنبهو رام از رقابت رقیب خاطر جمع ساخت بتعین خدمات و تعلقات متوجه گشته محمد لعل روهیله را بفوجداري کرد تعین فرمود و محال نخاس را بد و سپرد و محالات دیگر را سوای کتهرؤ پارچه که مومن خان به میر نجم الدین ولد سید عقیل خان مقرر کرده بود به متوسلان و منسوبان خویش تجویز کرد ازانجا که هنگام ارتفاع غلات و حصاد و خساد مزروعات رسیده بالفعل که پرگنهٔ حویلي در قبضه در آمده کار تشخیص و چشمهٔ تحصیل بالواجب را جاری ساخت مومن خان حقیقت حال از اخراج دکهنیان و در آمدن خود در بلده را به شرح و بسط به جناب اقدس اعلی عرضه داشت و نوشت - * منظومه *

که آتش ز دشمن بر انگیختیم باقبال شه خون او ریختیم

بیک زخم کردیم کارش تباه سپردیم جانش به فتراک شاه

جوان مرد خان که بر سر راه بیرمگانم به انتظاري سداشیو داموذر و فوج دکهنیان نشسته بود آنها به پست گرمي و دلدهي او قوی دل شده آمده پیوستند چون چشم شان را از صدمهٔ نخست ترسیده دید و از خود جمعیت چندانی نداشت جرأت امر دیگر نیافت پس از مشاوره و کنکاشها رای ها بران قرار گرفت که در نواحي بلده تا رسیدن کومک از پیشوا اقامت باید داشت تا طرف ثاني دست تطاول بر پرگنات دور دست دراز نتواند ساخت و از مریات پرگنهٔ حویلي وامکنهٔ دیگر بعذر مغدور و تقاضای وقت تحصیل نموده بصرف لشکر در آرند و بدین دست آویز برای مدد خرچ همراهیان خود و زورآور خان هزار و پانصد روپیه روز مره معین کرد و کیفیت آمدن و تدبیر یکه اندیشیده بود با شرح و بسط بنابر اثبات حق و ظهور حسن خدمت به نالاجي راو نوشت و از دکهنیان نویسایندة مسرعان سریع السیر راهي کرد و کوچ نموده بموضع سانند شش کروهي بلده آمد هر با رام ازانجا جدائي گزیده به کری رفت جوان مرد خان باتفاق دکهنیان موضع جیتلپور هشت کروهي بلده که قلعچه دارد پناهي بنظر آورده آمد و مقامات چند ورزید و از هر جا که

دست رسید چیزی به تحصیل در آورد شاه عبدالرزاق جمعی از پندتان را که در جوار او و سدنهو رام در آمده بودند شفاعت نموده برخصت بیرون کرد چون خبر در آمدن مومن خان به بلده و در آمدن دکهنیان باطراف و اکناف صوبه نزدیک و دور رسید فرقهٔ سپاه را روزی پیدا شد از قصبات قریب و بعید تا پالن پور و جونه گده و نندر سورت تا مارواڑ هر روز گروه گروه و موج موج تازه تازه و دسته بدسته از سوار و پیاده گجراتی و عرب و روهیله و سندهی اکثری از راه طمع استماع نوکری پیش قرار دست از نوکری دیگران کشیده و دم گاوی که بدست شان بود رها کرده دان چربی گمان نموده از گردهٔ حسک رو گردانیده رسیدند -

* بیت *

بگردش ز هر بوم و هر کشوری
باندک زمان جمع شد لشکری

جوان مرد خان و دکهنیان از احتماع سپاه گران اندیشیده تاخت و تاراج قریات پرگنهٔ چوراسی را بنظر در آورده رفتند مومن خان برین تدبیر واقف شد محمد رشید بیگ و سدنهو رام و محمد لعل را با هزار سوار جرار به کهنبایت رخصت فرمود و گفت که هنگام مراجعت قابو دیده متعلقان را با چند نفر شتر و حمالان سرباری سرب و باروت آنچه تواند همراه بیارد و خدمت بخشی گری را از تغیر رشید بیگ به محمد هاشم مقرر ساخت و به قلعچه موضع کالی و ولاد تهانه داران فرستاد ازانجا که جمعی از پندتان دکهنی که به صیغهٔ تجارت پیشگی در احمدآباد بوده به سودا و معامله داد و ستد و خرید و فروخت اشتغال داشتند و بیرون بدر زده بودند به سعایت بعضی ظاهر گشت که در نزد بعضی از مشروع و کمخاب فروشان نقد و جنس از انها مانده بدین صیغه محصلان تعین کرده چهار هزار روپیه گرفت و متصدیان بادشاهی محال کهنره پارچه را به دستور سابق و معمول قدیم دخیل کار فرمود و تقی بیگ خان را داروغهٔ توپ خانه جنسی مقرر نموده جهت سرانجام توپ و مصالح سرب و باروت قدغن بلیغ کرد و آنچه از سرب و باروت و بان که دکهنیان ذخیره داشتند بنابر ملاحظهٔ آن که در سرای اعظم خان بود خود آمده دید و حجرات خزاین

و اموال سرکار والا که نیز در انجا بوده وا کرد سوای چوب و تخته تا کاره بر نیامد مگر یک صندوقچهٔ مقفل از حجرهٔ خزانه بمهر دیوانیان پیشین مانده و راقم نیز در ابتدای تعلق پرپرفتن دیوانی مهر بران زده بود بر آمد و از روی سر رشتهٔ دفتر همان صندوقچه مقفل مختوم ثبت است چیزی مندرج نیست آنرا با خود برد چون ساعت داخل گشتن قلعهٔ ارک نزدیک رسید پانزدهم شهر صفر المظفر از حویلی مهر علی خان بیاره نیبن پور انتقال نموده روز دوشنبه نوز دهم با تجمل و آراستگي فوج فیل سوار شادیانه نوازان در امد و سادات عظام و مشایخ کرام چار تا چار آمده لب به تهنیت کشادند و گفتند * بیت *

به فال خیر رسیدی بدین خجسته مقام
خوش آمدی و علیک السلام والا کرام

و سرگروهان مسلم و هنود تجارت پیشگان و عرافان از عاقبت کار خائف و هراسان بقدر حالت و فراخور رتبه اشرفي و روپیه نذر و مبارک باد دادند مومن خان هر یک را استمالت و دل جوئی پرداخته رخصت فرمود و بر رای و تدبیر خود آفرینها گفته و از مشاهدهٔ مکانی که بدان حالت ازانجا بر امده بود شادمانیها نمود و شاهد مقصود را در کنار دیده گفت - * بیت *

دامن چون تو نگاری ز کف آسان ندهم
که بخونابهٔ بسیار بدست آمدهٔ

و متوجه سر انجام مهام مالی و ملکی گشت و اهتمام تام در حفظ و حراست برج و باره و استحکام آن بیش از پیش فرمود محمد رشید بیگ و سنبهو رام که به کهنبایت رسیدند جمعیت آنجا را که دو هزار کس از سوار و پیاده موجود بود با خود گرفته به مقابله و مدافعهٔ جوان مرد خان و دکهنیان که دست بتاخت و تاراج قریات متعلقهٔ کهنبایت در از ساخته بودند شتافت و دو سه دفعه فیمابین جنگ واقع شد ازانجا که دکهنیان مغلوب وا همه در معارک کناره گیری مي نمودند همراهیان جوان مرد خان بزد و خورد مي پرداختند جماعهٔ از طرفین کشته و خسته مي شدند صرفه ندیده و نیز خبر بر آمدن فوج از بوده

رسیده بود عقابی سبک تگ استقامت را بجانب پلاد معطوف داشته رفتند چون جمعیت متعینهٔ بندر کهنبایت بمدافعهٔ آنها کافی نبود سنبهو رام خاطر ازین وادی جمع ساخته سوار پیادی زنانه و سرب و باروت آنچه توانست گرفته . محمد رشید بیگ را در انجا گزاشته براه دهولقه بیستم شهر ربیع الاول به بلده رسید مومن خان که بر هنموزی محمد هاشم عرف آغا و جمعدار قصاتیان کری فوجی با دو ضرب زنبورک جهت انتزاع قصبهٔ کری از هم با رام به سر کردگی آنها تعیین ساخته بود در انجا جنگی نموده شکست خورد و زنبورک و بنه را بغارت داده با دهل شکسته و علم منکسره برگشتند ازانجا به کیفیت انتزاع بندر کهنبایت از دست دکهنیان مومن خان به شرح و بسط بحضور نوشته بود وکیل این معنی را بدریعهٔ وزیر الممالک ظهور حسن خدمت و کار طلبی موکل بعرض اقدس رسانیده خلعت فاخره با شمشیر قبضه به نشان از پیشگاه فضل و عطا حاصل ساخته سه ماه قبل از وقوع معمهٔ احمدآباد ارسال داشته بود بحسب اتفاق به کهنبایت رسیده درین ولا به همراهی سنبهو رام آوردند مومن خان و رود عطیات بارگاه والا در چنین وقتی بفال نیک گرفته بنادر نمود خاص و عام و اظهار استقلال بباغ شاهی فرستاده و باستقبال سوار گشت و بضابطهٔ معینه و بادون مستمره به تقدیم آداب رو بدرگاه معلّی پرداخته پوشید و شادیانه نوازان داخل گردید پس از چندی که در گرفتن احمدآباد معروضهٔ راقم از نظر اشرف گزشت و مزین بخط خاص گشت که آفرین خوب کردند و این خبر در دارالخلافت اشتهار یافت و کلای دربار جهان مدار از مشاهدهٔ اوضاع و اطوار از رخ کار دریافت نموده به مومن خان نوشتند که درین جزو زمان توقع مساعدهٔ از خزانه و تعیین کومک از حضور نباید داشت و تسلط و غلبهٔ دکهنیان بجائی رسیده و بحدی انجامیده که ارکان دولت را یارای مخالفت و برهم زدن با آنها نمانده آنچه از خود توانند کرد مختار اند اگر پیسرفت کار و استقرار از رسیدن احکام والا و عطیات تواند شد میتوان حاصل ساخت - سری پت راو که باستماع علم مخالفت برافراختن مومن خان و کشته شدن راگهو به عزم این صوب راهی گشته بود به سوهن گده رسیده بر کماهی حالات واقعات بلده اطلاع یافته برگشت *

رسیدن خبر رویداد احمدآباد به پونه و بر آشفتن پیشوا بالاجي راو و تعین فرمودن سدا شیورام چندر به امر نظامت و انتزاع بلده از مومن خان و پیوستن او باتفاق داماجي گایکوار با فوج جرار و بستن مورچال و آراسته شدن معرکهٔ جنگ و قتال

چون مرةً بعد اولی و کرةً بعد اخری هنگامه آرائی مومن خان از کوفتن دندر کهو که و نواختن حموسر و فریات پرگنهٔ پتلاد و کشتن راگهو دائب صوبه و در آمدن خود به بلده و بر افراختن علم مخالفت و استعداد مدافعت به سمع پیشوا بالاجي راو رسید نظر در اقتدار و تسلط خویشتن که احدی را بارنکاب اینچنین امری و جرأت این قسم کاری گمان نمي برد و از فرط غصه و غضب اشفته رنگ برنگ گست و در صدد انتقام در آمد - * منظومه *

خبردار شـــد پیشـــوا آن زمان   که شـــد رخنه درکار امن و امان
به پیچید برخود چون پیچیده مار   زبان کـــرد شمشیر زهـــر آب دار
به شور و شغب دست زد بر دهل   صلا زد ز هـــر سو به کین معل

و سدا شیورام چندر را که از جملهٔ نزدیکان و مخصوصان برتبهٔ مرتبت احص و بمنزله مکنت و ثروت از دیگران ممتاز و در پایهٔ اعتبار و اعتماد در هم چشمان رجحان داشت به نیابت ورتق و فتق مهمات مالي و ملکی صوبهٔ احمدآباد نام زد ساخت و داماجي گایکوار شریک دار نیمهٔ صوبه را با کهاندی راو برادرش بمعاونت رخصت فرمود آنها نطاق عزم را بدین یساق چست بسته به استعداد

فوج میراخور این کار پرداخته رو براه نهادند و بقطع مراحل و طی منازل بسرعت بسرحد صوبه پیوستند و مومن خان را آگهی آمد باوجود انقطاع رشتهٔ امید کومک و مساعده از پیشگاه بیامردی همت و جسارت تزلزلی در قواعد بنیان اقامت و تخلخلی در ارکان پایداری و استقامت راه نداده دروب حصار شهر پناه خست چین ساخته به مردم کاری سپرد و مستحفظان بر برج و باره گماشت و توپها را جابجا قسمت نمود و [1] کیفر چوبین دستکی بر شرفات نصب کرد و قلعچه دره نیبی پور مکان فوجدار نشین کرد [1] که در وقت محاصره رگهنابهه راو دکهنیان خراب و ویران ساخته بودند و سری بدست او از سر نو عمارتش را محکم بست ساخته بود بملاحظهٔ اینکه مخالف آنجا را پناه گاه خود نه سازد منهدم ساخت و جنگ را منحصر بر جدار حصار شهر پناه گذاشته سپر ممانعت بر سر کشیده و علم مدافعت بر افراخته بزه طلب نشست - سدا شیو رامچندر و داماجی گایکوار بر دریای مهتدی رسیده سلسله جنبان امر مصالحت و رفع خصومت گشته نامه مشتمل بر وعد و عید و تخویف و تهدید از مخالفت پیسوا که درین عصر و زمان در تمام ممالک هندوستان دست تسلطش دراز شده احدی را تاب معاندت او نمانده بهتر این ست و خیریت درین است که دست از مزاحمت و منازعت باز داشته مضی مامضی و کرده را نا کرده انگاشته بساط مخالفت را بر چیده به کهنبایت که از سابق در تصرف او ست بر[ود] ..

* منظومه *

مدنگیر وقته میغفر و زکین	خرابی مبا ور بدین سر زمین
مرا ملکی آسوده بی داغ و رنج	مکن نا سپاسی دران مال و گنج
مشوران نجود کامی ایام را	قلم در کش اندیشهٔ خام را
همان به که بر صلح رای آوری	طریق مروت بجا آوری
بخواهم ازین خامهٔ صلح بین	نی نیزه گردد بآهنگ کین

(۱) کیفر بفتح اول بروزن حیدر سنگی را گویند که بر کنگرهٔ قلعه نهند تا چون غنیم نزدیک آید بر سر او زنند و بکسر اول هم آمده و بهندی متواله گویند برهان *

نوشته مصحوب جاسوسان رسید ازانجا که مشیت ایزدی بنوعدیگر پیوسته و به کلک تقدیر امر آخر ثبت گشته و اجل خلقی رسیده و هنگام زوال مال و منال جمعی پیوسته بود در فضاء آسمانی که طاقت آنسانی نیست نتوانست کرد مومن خان نظر بر جمعت ظاهری که فریب ده هزار کس از سوار و پیاده فراهم اورده و مصالح سرب و باروت را دخیره نهاده و کولیان را متفق ساخته و محکمه جدار حصار را پناه قرار داده راضی به صلح نه گشت و جوابی که مطابق سوال باشد نوشت چندی از سکنه از صرافن و نجارت پیشگان که بین الخوف و الرجا می گرانیدند از رسیدن فوج و فرار نگرفتن صلح عافیت بینی را کار فرموده کناره گرفته متواری گشتند و هرکرا قابو بدست آمد به سازش مستحفظان بیرون رفت بالجمله سداشیو رامچندر باتفاق داماجي گایکوار عبور دریای مهندری نموده بموضع کهیره رسید جوان مرد خان و دکهنیان آمده ملحق گشتند و کوچ نموده بموضع نهالی شش کروهی بلده وارد شد و از مضمون جواب که موافق مدعا نبود واقف گشته در فضای پست باغ مهر علی خان و تالاب کانکریه واقعه سواد بلده فرود آمد و روز دیگر که * بیت *

سپیده سحر چــون علم بر کشیـــد جهان حرف شب را قلم در کشید

پانزدهم شهر ربیع الثانی به عزم بستن مورچال و آراستن معرکهٔ جنگ و قتال ازانجا بر خاسته در راجپور تا سر سپور شرقی بلده مقابل دروازه سارنگپور و کالو پور افتاد و چند ضرب توپ از فراز بروج حصار انداخته شد ازانجا که حبطان بیوت منهدمه پورجات درمیان حایل بوده توپ کار گر نمي شد مومن خان به نصب کردن شهتیرها و تخته بندی دو برج متصل دروازهٔ کالو پور را بلند ساخته توپهای بلند رس گزاشت که تیرش به ورودگاه مقابل کار گرمی افتاد - سداشیو رامچندر و داماجي راو جماعه مرهته و ما و له را به بستن دمدمه و پیش بردن مورچال امر فرمودند و آنها بدان امر اشتغال ورزیده در پناه دیوارهای خرابهای پورجات در آمده هنگام شب که پردهٔ ظلمانی جهان را فرا گرفت و چوب و تخته بسیاری آورده مسجدیکه بمسجد سیدی بشیر اشتهار دارد و از ساخت ملک سارنگ نامي امراء گجراتیه است و به فاصلهٔ تیر بندوق از حصار واقع شده

در دانه پوشیده از چشم اغیار در آمده جای گرفتند و در همان شب چوب و تخته که روزانه معد و آماده کرده بودند در پهلوی مسجد به محاذی حصار مستحکم ساخته مورچال بستند روز دیگر که فلک شعبده باز خیمه شب باز برابر داشت و برق زر تاری روز را نصب فرموده عرصهٔ روزگار را روشن ساخت مورچال بندی دکهنیان بر حصاریان منکشف گشت - * بیت *

هر راز که در پردهٔ شب پنهان است چون روز شود بر همه روشن گردد

چون کار از پلهٔ توپ گرشته بود طرفین بانگندن بندوق و جزائر از بام تا شام معرکه را گرم داشتند شبانگاه طلایه سواران شب گشت دائره نوابان در اندرون حصار از دو طرف بگرد شهر بر آمدند و مستحفظان برج و باره مشاعل افروخته صدای هوشیار باش و ندای بیدار باش را بر کرهٔ اثیر رسانیدند - مومن خان تمام لشکر را امر به کمر بندی نموده بر دروازه سارنگپور آمد و قریب یکپاس از شب گزشته که ظلمتش سیاه تر گشت - * بیت *

شبی چون روی زنگی در سیاهی رسیده رنگ شب تا پشت ماهی

سنبهو رام را با سپاه بیرون فرستاد که مورچال پس رسیده بردارد مردم را که اول کار بود بی محابا خود را رسانیده بندوک زد و خورد مقابل را که هنوز جای استوار نه ساخته و از راه و معبر واقف نبود پای استقامت از جای رفت جمعی از طرفین کشته و خسته شده روبه فرود گاه خود بر گشتند و از روی اضطراب بعضی از اسلحه و امتعهٔ ضروری آنها افتاده ماند که بدست شهریان در آمد و چوب و تخته مورچال را کشیده آوردند جمعی از بدلان که بحسب ظاهر بیرون در آمده تاریکی شب را روشنی بخت دانسته در گوشه و کناری متقاعد بودند از مشاهدهٔ رویداد جری گشته زیاده از پیش قدمان به هاي و هوی و جست و خیز در آمده رفتند چون در پیش مانعی و حایلی نبود تا دائرهٔ دکهنیان رسیده چند دفعه شلک زدند و قریب نصف شب معاودت نموده در بین راه سقف بعضی عمارات سارنگ پور که مقابل چند می گزرانیدند و از خوف به شهر آمده بودند با مسجدیکه سقفش چوبین بود و قاید و پناه مخالف دانسته آتش

کشیدند سنبهو رام خانه مسکن آبا واجداد و مسقط راس خود را که در سارنگ پور بود از چندی دفاتر ویرانی در بلده سکونت گرفته بدست خویش آتش داد کم و بیش آبادی که دران پوره بود در طرف شد بالجمله سنبهو رام معاودت نموده آمد اما چندی از اجل رسیده گان که پا در خرابه خانهای مردم گزاشته بلا تحاشی جلد روی گزیده بودند در آب انبارها که باصطلاح گجرات ٹانکه گویند اگرچه عمارات خراب شده و آبها در جا و پر آب بودند از نا بلدی و تاریکی شب بگرداب اجل افتاده هلاک گشتند روز دیگر که کرت دوم دکهنیان برای بستن مورچال دران خرابها در آمدند از غرق شده گان بحر فنا و افتاده گان سیاه چال بلای دوشیزه بزبان حال شنیدند - * بیت *

ای مدعی که میگذری بر کنار آب
ما را که غرقه ایم چه دانی چه حالت است

الحاصل سداشیو رام‌چندر جهت بستن مورچال و استحکام دادن پناه گاه مدعی نمود و متوجه تمشیت مهام مالی و ملکی شده عمال و فوجداران در پرگنات رخصت فرمود و سداشیو بلال نامی از همراهیان را کروره کهتره پارچه سایر و عامل پرگنهٔ حویلی ساخته گفت که وجه نقدی مال و جهات وصل خریف را بمعرض تحصیل در ارد و داماجی دبر در حصهٔ خود نائبان تعیین فرمود ازانجا که تا حال جوان مرد خان و زورآور خان برادرش بموافقت سداشیو دامودر بود و او چار تا چار هزار و پنج صد روپیه به صیغهٔ مدد خرچ از پرگنهٔ پتلاد و ا هوج که دست بهم میداد میرسانید و بدین جهت مبلغ خطیر بخرچ در آمده لدون که ملک داخلهٔ دیگری است او تدر اورد لهدا با سداشیو رام‌چندر گفت و شنید این معنی در میان آمد و او نظر بر جمعیت همراهیش که چندان نبود اول وجه کسانه بعد همراهیش مقرر ساخته نگاهداشت - * بیت *

تو پیشت طلبی که تر آید بزبان سود گر خواهی از اندازه زیاد مطلب

چملهٔ مرچله که پله در آمد و بر آمد طرف ثانی را برای العین مشاهده میشد او جریب و قصلهٔ و پشتوارهای زقوم رخنه بندی نموده کندن سلامت ...

و اساس دیواری از فرودگاه تا مورچال بنا نهادند و به بستن مورچال دیگر در نزدیک دایرهٔ که حریف تا آنجا رسیده بود بغایر پشت گرمی و تقویت مرحلهٔ پیش اشتغال ورزیده در اندک فرصتی و کمتر مدتی که شب و روز خودها با تفنگیان و مزدوران محله‌گی کرده مرتب ساختند و در مسجد سیدی بشیر که بجانب شهر بود مسدود ساخته و دروازهٔ جانب لشکر خود را نگاهداشتند و چند ضرب توپ الملیس نصب نموده باندازتن گوله بر دروازهٔ سارنگپور و بروج و فصیل مقابل دایرهٔ حریف را افروختند و جلوبندت نامی که بنام مصطفی آورده بود چون صورتی به دست رفت بالجمله تا حال بگرفتن مصادرات بدست آریو امانت و ودیعت برقته و بتحصیل پرگنهٔ حویلی و آمدنی محالات سایر بلده بطریق علی الحساب به خرچ سپاه میرسید و هنوز موسومات شان چندانی بالا نرفته بود نامبرداری بسادکار و بدست آمدن پرگنات میگرشت اکنون که پرگنهٔ حویلی به تحت و تصرف بیرونیان رفت و بنابر انسداد دروب و بر پا شدن هنگامه محاصل محالات بلده موقوف گشت و هنگام کار در آمد - سعیهور زن که مدارالمهام جمیع امور بود هرچند دریں باب اندیشید بجز احیای سنت نبوده واخذ و جر جزیه دستش نیامد ناچار قریب لک روپیه را بیوره بر تجارت پیشگان و صرافان مسلم و هنود قرار داده به تنخواه سپاه داد و بازار ساعیان از خدا بی خبر و خانه بر اندازان بدان گرم که از چندی کساد داشت رواج گرفت و بسا خانها را در معرض بیع در آورده بفروش میرسانید دریں وقت علاء حسین خان ولد خواجه عبد الحمید خان فرصت یافته استدعای منصب قضای بلده بسرانجام دو هزار روپیه نمود ازان جاکه زر مطلوب بود مومن خان پزیرفت و او از روی حزم و احتیاط که خللی دریں کار نشود به کفالت محمد هاشم بخشی و محمد علی روهیله سجلی نویسانده بیست و ششم شهر صفر از تغیر محمد رکن الحق خان قاضی شد و در عزل و نصب این کار مبلغی را نقصان محمد رکن الحق خان گردید و در احمرکار بد و نماند -

* بیت *

چو قاضی نویسد بفکرت سجل ز دستار بندان نگردد خجل

چون به علت نوکری بیش قرار در هر ماه مبلغها می بایست بار دیگر بیورۀ زیاد از نسبت سابق مقرر گشت - با وجود گرفتن بیورۀ متعدده و مصادرات متنوعه کفاف نمی شد و علاوۀ آن روز مرۀ کولیان که شام به شام بایست داد و آن جماعه از اطرف و جوانب بنابر طمع از مشاهدۀ بدست آمدن نقد و جنس هم کاران موضع دهور و چاشته خوری ایام محاصرۀ نجم الدوله که چاشته خور به از میراث خور است جمع کثیری فراهم آمده بودند - * بیت *

نوای نشیمان این مرز بوم   بد و نیک کردند یکسر هجوم

در هر ماه بیورۀ و نگرفتن مصادر و پیش از پیش اهتمام به عمل می آمد و در اندک مدتی و کمتر فرصتی مبلغهای خطیر طلب سپاه بالا رفت و کار مصادره از عمرو وزید و بکر و خالد گزشت چشم مروت پوشیده شد و تمیز آشنا و بیگانه ماند حقوق اخوت به عقوق تبدیل یافت و ترس از خدا و خوف روز جزا نسیاً منسیا گردید که شرح و تفصیل آن موجب اطناب سخن و طول کلام و باعث ملال است بر مستحفظان دروب قدغن بلیغ شد که احدی را بدون اجازت و دست آویز مهری بیرون نه گزارند چون از اظهار بعضی ظاهر گشت که در خانۀ جوان مرد خان چند ضرب توپچه دوگاوی و جزائر مانده نقی بیگ خان دوراعه جنسی مامور گشت که بر آرد چون حجرات خانه را کشودند سپرده ضرب توپچه و هشتاد جرائر و بندوق که بر امد بر آورده بر سر کار گزاشت و ما بقی اثاث البیت را ضبط نمود و بگمان دفینه جائی چند به کندن آمد و چیزی برنیامد درین مدت که شب و روز از طرفین بجنگ توپ و تفنگ سرگرم بودند و بدفعات هنگام شبهای تاریک ماه که در ماهی یک دفعه و دو دفعه سنهو رام با تمامی سپاه بر مورچال بیرونیان ریخته بجنگ تیر و تفنگ پرداخت و جمعی از جانبین کشته و خسته می گشت اما فائده مترتب نمی شد تا آنکه در ماه شعبان المعظم شب چهارم - * بیت *

چو خورشید تابنده بنموده پشت   هوا شد سیاه و زمین شد درشت

تدبیر دیگر در پیش کرد و تمام سپاه را از سوار و پیاده گروه گروه و فرقه بفرقه

ساخت جماعهٔ روهیله را با محمد لعل روهیله و مارواریان را با گنگا جات و عرب
را با بار گیران و مردم متفرقه با خود گرفته از دروازهٔ رانی پور محمد لعل و از دروازهٔ
دریا پور گنگا جات و جماعهٔ عرب را از دروازهٔ کالو پور که با دروازهٔ سارنگ پور
قریب بود خود ازان دروازه بر آمده بر سور چال بیرون شتافت و توپ اندازان
بروج آن طرف را مامور ساخت که از توپ اندازی نگزارند که مقابل
سر بالا کند و دمی آسودگی بخود تواند کشید بدین تمهید علی رغم یکدیگر حمله
بردند و جنگ سخت از نصف شب در گرفت چنانچه مورچال پیش رو ۱۰
گرفته ملشکر آنها رسیدند ازانجا که دکهنیان از روی حزم و احتیاط چنین روزی
وپیش بدایرهٔ خود مورچالی استوار از دیوار بسته بودند کار جنگ بدانجا انجامید
و تمام لشکر بر پشت جدار رسیده به مدافعه اشتغال ورزید تا سپیدهٔ صبح از افق
مشرقی نمایان گشت و در دوست و دشمنی فرق ظاهر شدن گرفت - * بیت *

تیــغ کشید اختر عالم فروز　　　لشکر شب کرده هزیمت ز روز

دکهنیان قدم جرأت و جلادت پیش نهاده موج موج از سوار و پیاده حمله آورده
به زد و خورد پیوستند -　　　　　　　　　　　　　　　* منظومه *

گروه رزم جوی و فتنــه انگیــر　　　همه پر کینــه و بی باک خون ریز
به کین خواهی میان را تنگ بسته　　　دل چون سنگ را بر جنگ بسته

داد مردمی و مردانگی میدادند چون گولهٔ توپ از فراز بروج که سر کوب بود
و بر مخالف می رسید فرصت ترکتازی و میدان داری نمی یافتند و بر پشت
گرمی آن پای بیرون بر آمدگان در خرابهای بیوت برجا بود که تزلزلی در
استقامت شان راه نمی یافت و از وقتی که شهباز صبح از نشیمن افق پرواز کرده
تا غراب ظلمت شب بال نکشود مغایرهٔ افروزی حرب کوشش به عمل آمد و درین
زد و خورد قریب دو صد کس از سوار و پیاده جماعهٔ شتی کشته و خسته گشتند
و از جانب اجانب نیز جمعی کثیر هلاک و مجروح شدند که پرده دار شاه
باختری مانع و حایل گشته طرفین را از هنگامه آرائی باز داشت که تا چندی
هوس مقابله و مقاتله بخاطر احدی خطور نکرد و بمحافظت مورچال و افگندن

توپ و بندوق از پشت جدار اکتفا نمودند در ان ایام که دفعهٔ چهارم بیوره مغزر گشت رعایا و برایا به ستوه آمده اثاث البیت را در معرض بیع در آوردند و بیوت آنهائیکه بیرون بدر رفته بودند اموام و اقربا و محله داران محصلان تحصیل و مطالبه‌خواهدران را همراه گرفته گشوده نقد و جنس آنها را نیز به فروش رسانیدند کولیان سنگدلی نقد این کالا گشته به نیمه بها خریداری نموده هر شب پشتارها بسته بیرون در قریات بقیمت اعلی میفروختند حتی دفاتر هندی که از سالهای دراز و آبا و اجداد شان بود بوزن فروخته شد و حساب و کتاب و داد وستد تمامی بیباق و در آب شسته گردید و زن و مرد باوجود دادن نه بساط در دست تقاضا‌خواه داران گرفتار آمدند -

* نظم *

شکسته خم مفلس بی درم　　یکی شد به گنجینهٔ محترم

سراها همه بی پلاس و حصیر　　گدا کدخدا گشت و با نو اسیر

و مکرر از بیرون پیام مصالحه امد چون هنوز وقتش نرسیده بود اثری نه بخشید و کم خردان نزدیک بین حمل بر ضعف طرف ثانی نموده وسیلهٔ خوشامد گوئی که آن خوشامد گو تازه روزگار بدست آمده هر روز خبر واهی از پیش خود اختراع نموده و سخن تازه تراشیده که مرهته عاجز آمده و فلان شخص خبر آورده که امروز یا فردا بر خاسته می رود -

* رباعی *

تا چند سخن تراشی و رنده زنی　　تا کی به هدف تیر پراگنده زنی

در یک سبق از علم خموشی خوانی　　بسیار به این گفت و شنو خنده زنی

از انجا که از خانهائیکه خداوندانش بیرون رفته بودند کسان سفهو رام گشوده از نهان و آشکارا آوردند مبلغها را ظروف مسی و برنجی بر آمد مس را گداخته سکه زد و بخرچ سپاه داد و برنج را شکست چون یکضرب توپ وراز دو دمهٔ کالو بود ناکاره شده بود عوض آن با یکضرب‌توپ فنباره که هوائی نامند ریخت توپ کلان در اول تیر شکست و فنباره بنابر عدم وقوف توپچی معطل ماند درین وقت حسب الحکم اقدس به مهر وزیر الممالک در پاسخ عرضداشت مومن خان مصحوب قاصدان رسید اتفاقاً خلعت فاخره و سرپیچ مرصع و علم و نقاره و اضافهٔ

منصب که از اصل و اضافه چهار هزاری ذات دو هزار سوار باشد به تمهید نوشته مومن خان در مقدمهٔ جموسر که چندگاه پیش از سنوح سانحهٔ احمد آباد وکیل سعی شده از پیشگاه خلافت و جهانبانی حاصل کرده مصحوب بیمه واله روانه ساخته بود او نیز بیرون در لشکر سداشیو رامچندر رسیده بنابر ظهور حسن خدمت پنهانی باندرون فرستاد مومن خان از ورود حسب الحکم و سبدن عطیات بارگاه والا که معاً اتفاق شد کوس بشارت بنام فال نیک گرفت و جهت اعلان و اشتهار و استقبال دوم شهر شوال المکرم بیرون دروازهٔ خانپور در پایان دیوار حصار شامیانه ایستاده کرد و به استقبال سوار گشته اداب بضابطهٔ معهوده و قانون مستمره در درگاه فلک اشتباه بجا آورده پوشید و مضمون حسب الحکم والا را بسمع اعلی و ادنی رسانید ●

نقل حسب الحکم والا بمهر وزیر الممالک

آنکه شهامت و عوالی پناه بسالت و معالی دستگاه مومن خان بهادر بود مراهم والا باشند چون والا عرضداشت مع نامه مهر بیار بدرگاه والا و عرضی مع همت مهر بدر رسید و عرضداشت و نبار بنظر اقدس گذشت از بارگاه والا سرتن وحی ترجمان آفرین حکم شد و یرلیغ همایون صادر گردید که بخاطر جمع به استقلال تمام از بندوبست صوبه قرار واقع پرداخته در تنبیه مفسدان بکوشند و رعایا را از حسن سلوک خود راضی دارند انشاء الله تعالی عنایات بارگاه والا مراقب حافظه حوالهٔ وکیل میگردد و موافق حکم والا احوالات آنجا را نویسان باشند درین باب تاکید دانند پانزدهم شهر ربیع الثانی سال سوم جلوس معلّٰی قلمی شد مومن خان حسب الحکم را بر سر بسته بسواری فیل شادیانه نوازان داخل شهر گردید و این واقعه در بیرون بسمع سداشیو رامچندر رسید و ظاهر گشت که گوبنداس کهاندی بیمه واله که از دار الخلافت وارد شده قابو کرده عطیات رسانیده لهذا گرفته قید نمود و میخواست که به سزای کردار رساند و بر دهن توپ بسته بپراند لیکن بشفاعت جمعی از تجارت پیشگان معتبر که بتدریج از بلده بر آمده

در آنجا بودند دست برداشت همدران اوان شاه ابدالی از قندهار با فوج گران که بر هندوستان فوج کشی نموده بود به دارالخلافت رسید و هر روز بانواع مختلف خبرهای موحش مخبر بر اختلال اوضاع سلطنت میرسید - مومن خان بمقتضای وقت بذریعهٔ نجیب الدوله که نزد شاه تقربی داشت حقیقت حال را نوشت و استمداد خواست چون مقدمهٔ آنجا به صلح انجامیده بود جوابی نرسید، بالجمله دکهنیان که پیشرفت کار بدست آمدن حصار بجنگ و جدال و رزم و پیکار خالی از اشکال و نغایت دشوار بود بتدبیر خدعه و سازش با یکی از حصاریان بخاطر آورده محفل کنکاش آراستند که به تطمیع زر نقد و مواعید دلپذیر امیدواری شاید کاری در آید * بیت *

کاری چو بجدل بر نیاید　　　خوش خوش در حیله بر کشاید

بعضی از گجراتیان که در بیرون بودند و معرفتی و خصوصیتی با سلیم جماعدار عرب داشتند بنابر پیش آمد و ممنون ساختن سلیم بوساطت هر با رام پا پیش گذاشته پیامهای سازش آوردند و او شرط نمکخواری را مرعی داشته بی کم و کاست مومن خان را برین ماجرا آگاه ساخته و بموجب اشاره اش او نیز در معادل دام تزویر گسترد و بچرب زبانی و آهسته گوئی صید را رام خود ساخت و مبلغی را جهت تمشیت این کار درخواست کرد کار از پیامهای زبانی میانجیان گذشته بدست آویز رقعه نویسی انجامید قرار یافت که پنجاه هزار روپیه نقد و قرار داد نوکری دایمی با پانصد کس بمهر سدا شیو رام چندر موکد بایمان و موطد بکفالت معتبران اگر برسد این مهم سر انجام یابد - * بیت *

مرن در وادی مکر و حیل گام　　　که در دام بلا افتی سر انجام

از انجا که از امتداد مدت محاصره به تنگ آمده و مبلغهای خطیر اخراجات سپاه صرف میشد - سداشیو رامچندر راضی گشت و این دروغ مصلحت آمیز را وقوعی پنداشت و عجالةً دو هزار اشرفی را بدست میانجیان بتدریج برسم علی الحساب و دست لاف منجمله وجه معلومة العدد و باقي را بعد حصول مدعا و فتح الباب موفت و مسجل ساخته با طومار قرار داد نوکری بمواثیق مختوم

نموده فرستاد و چون حلقهٔ چشم را بر در درختهٔ منتظر نشست - سلیم نقد را به مسمی که از بیرون آمد بموهن خان رسانید و نوشتجات را نمود - * بیت *

بروز و از دست آید ردّ احکام قضا کردن
نمي زیبد کسی را در قضا چون و چرا کردن

چون مدانجیان بایفای وعده متقاضی گشتند - * مصرع *

امروز بدان وعده وفا باید کرد

سلیم بغیر رفع بدنامي تدبیری بر انگیخته آنها را به مومن خان گیرانیده در حبس انداخت. اما این راز سربسته و تدبیر اندیشیده پوشیده نماند و فریبش در اندرون و بیرون اظهر من الشمس وابین من الامس روشن گردید و در عوض این کار سه هزار روپیه خدمتانه بسلیم عاید گشت مومن خان اشرفیهای را به تنخواه سپاه داده روزی چند از ممر اخراجات آنها خاطر را پرداخت - چون قریب هشت ماه بدین معرکه آرائی و جنگ شبانه روزی سر آمد و موسم باران در رسید خوشامد گویان بعتاق و طلاق قسم یاد کرده و با یکدگر گرو بسته فالهای نه کشوده و خوابهای ندیده خبری نشنیده را دیده و شنیده انگاشته دکان خوشامد گوئی آراسته بتعبیر و تقریر پرداختند و به مزخرفات بیهوده و هذیانات پریشان گوشه نشینان زرّاق و جبه پوشان سالوس و جوگیان متمرغ و سناسیان خاکستر آلود هرزه گرد مخصوص غیر مانوس تمسک جسته آنرا بشارات غیبي و تائیدات لاریبی پنداشته بر نگارنگ تقریر پیراسته بر طاق بلند گزاشته باظهار آن طوطی ناطقه گویا ساختند که اکنون کار چند روزه بافیست و بالجزم و الیقین مرهتّه در بر شکال پر اشکال نمي تواند ماند و پای استقامت شان در گل والی خواهد لغزید و از اقربای فلان شخص بدین نام و نشان باشنده همان محلهٔ احمد آباد که نزد جوان مردخان نوکر است از راه قرابت و حمیت دین اسلام پیغام نموده که همینکه لشکر سحابی نمودار گرد مرهتّه راه فرار وطن پیش میگیرد و فلان عزیز که با فلان دوستی و اخلاص دارد و در بیرون است به تصدیق این قول گواهي نوشته احتمال کذب ندارد اکثر از ساده لوحان گفتار واهي شان را براستی و وقوعی

برداشته دست بدعای استسقا برداشتند و به تضرع و ابتهال بطلب باران خشوع و خضوع نمودند بحسب اتفاق در شب چهارم شهر شوال اکرم تیر دعا به هدف اجابت پیوست و قریب به یک پاس از شب گذشته شب گذشته برقی درخشید و ابری برخاست و باران به شدت فرو ریخت و (۱) غدایر و (۲) غوایر را پرآب ساخت و در (۳) حفرهای مورچال رخنه افکند و مورچالیان را ببیرون کرد بالضروره آنها در همان تاریکی شب که برق می درخشید کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا (۴) باکول و بارچه اقتان و خیزان رو بباروی خویش نهادند و در پشت دیوار مورچال عقب که متصل به دایرهٔ شان استوار ساخته بودند جای گرفتند بای استقامت شب سیفان شبستان و بام و فته مسجد سیدی بشیر که بدستیاری مردم گرد و پیش قایم بود نیز زایل گشت و بیاران دیگر پیوستند تا آنکه سفیدهٔ صبح نمودار نمود و خورشید عالم افروز از پس پردهٔ سحابی چشم کشود * بیت *

چو روز دگر صبح گیتی فروز　　به فیروزی آورد شب را بروز

و شدت باران تخفیف یافت مستحفظان برج و باره که درین مدت چون اندری در مورچال مقابل از جماعه عرب و روهیله شامل مرهتهها بودند و تعارفی فیمابین شده به تفقد احوال پرداخته هرچند باسمه خواندند احدی اجابت نکرد چون نیک نگریستند کسی را ندیدند و مژدگانی این فتح آسمانی را مبشران بر یکدگر سبقت نموده بموهنخان رسانیدند و سفیهورام که حفاظت و حراست دروازه سارنگپور بعهدهٔ اهتمام او بود بیرون برآمده مردم را بخراب ساختن مورچال و کشیدن و سوختن چوب و تخته امر فرمود آنچه قابل نقل و تحویل بود دست

---

(۱) غدایر جمع غدیر باول مفتوح جائیکه پاره از سیل مانده باشد و جمع شد نگاه آب *

(۲) غویر جمع غُوَیر بمعنی غار کوچک است ۱۲ برهان *

(۳) حفرهٔ بالضم چاه و گرد آن را گویند *

(۴) کول بضم کاف تازی بمعنی دوش و کتف و بار چه مخفف بار است از رخت وغیره آنچه بر دوش توان برداشت ۱۲ *

بدست مردم ربودند و سوختنی را سوختند دریں ضمن مومن خان با مخصوصان رسید و برای العین مشاهده نموده در تفحص پا بجا بودن اسکر در آمد از انجا که قطرات مطرات کم کم و ریزه ریزه منرشح بود از راه دور بینی برفراز برجی برامده نظر در خیام و معام انداخت هر چند تیر نگاه را از نوک دوربین کشاد نقاب محجوب بودن جهرهٔ مهر خاوری در حجاب غمامی و ترشح و پیچیدن دود چیزی مرئی نه گشت و سهام نظر بدان جا نه پیوست خوشامد گویان نه مظنهٔ آینه گفتار بی فروغ شانی راست برآمده و برداخته بی اصل رنگ صدقی گرفته شادان و فرحان لب به تهنیت کشادند و ریش ریشخند می خندیدند ●

نعمتخان عالی

شگفتگی ز تبسم نه خنده عجب شد
گزشت بهار ازان هم به قهقاه وقت رسید
نه محبتی شده مشغول هرکسی طوری
نه کیف نشهٔ شانی زود جنون نگاه رسید
یکی نه بحث که مال من است آمده راست
تمام شد غم دل حالت رواه بسید
یکی بجنگ که خواب من است گشته ...
گزشت نکبت و ایام عز و جاه رسید

بار دیگر خبری آوردند که از تقریر مخبر صحیح القول واضح گشت که مرهته تاب مقاومت تیرباران نیاورده نه و بار را بسته امروز نه محمود آباد رفته یا میرود تا آنکه قریب نصف النهار خنجر گزار روز پردهٔ غمامی را برهم شگافته جهرهٔ انوری نمود و ظاهر شد که هنوز خیام برجا و هریک بمقام خویش برپا است سفیهو رام نام خبر گیری قدم پیش نهاده تا نزدیکی مورچال قریب به اردو رسید که آنها دست مدافعه کشوده بفرستادن سفرا گولهٔ توپ و تفنگ احوال برسی دوشینه بایدیگر تا قریب عصر نمودند و به ثبوت پیوست که اظهار خوشامد گویان فروغی

از صدق ندارد چون بر مومن خان نرفتن دکهنیان پیرایهٔ وضوح افگند از انجا که مسجد سیدی بشیر و مسجد مقبرهٔ افضلخان بنبانی از وزرای سلاطین نجرابیه که از حدار حصار بفاصلهٔ پلهٔ بندوق واقع است و شب و روز از بودن مورچال مقابل دلی نا خاطر دگرانی داشت باندیشهٔ اینکه مبادا بار دیگر آن جماعه آمده قایم شوند بدون که میدان خالی است امر به انهدام نمود - سبحان الله این مسجدین همان مسجداند که مارواریان در وقت محاصرهٔ نجم الدوله قصد خرابی آنها اندیشیده بودند او نظر به خانهٔ خدا و آثار بزرگان سلف که الحال نسی را مقدور و گنجایش بنای چنین امر خیری میسر نیست به تخصیص مسجد سیدی بشیر که ممتاز و مطبوع و در استحکام متین و رصین بود میر ابوالقاسم و دیگران را تعیین ساخته مورچال خود را قایم نمود که ازان آفت سالم ماند و خرابی انها که بردست پسرش مقدر شده بود به ظهور پیوست چون مساجد از سنگ خارا عمارت شده باوجودیکه سنگ تراشان و عمله و فعله کار میکردند چندان کاری پیش نمی رفت تدبیر دیگر بکار برده نا چوب و هیزم انباشته آتش بمسجد زدند که بسان آتشکدهٔ مجوسان نمود ار گشت و از فرط حدّت ناری اجزای سنگی سوخته گردید که باندک اشاره از هم می ریخت - * بیت *

می بخور منبر بسوز و آتش اندر خرقه زن
ساکن بتخانه باش و مردم آزاری مکن

دکهنیان را درین مدت از تقریر بیرون سر آمدگان و آیند و روند مدار کاری و صاحب اختیاری سنبهو رام ظاهر شد و دانستند که در جمیع امور مختار و با اقتدار است و بادی و باعث این هنگامه و معرکه گیر اوست مکرر پیام ملاطفت ملایمت و رقعات مشتمل بر دعوت مصادقت و مخادنت و مواعید دلپذیر دادن مبلغی از نقد و قرار داد نوکری و تجویز جاگیر موکد بعهد و پیمان و مربوط به کلام و ایمان رسید و او اجابت نکرده پاسخ داد که با مومن خان عهدی بسته ام که ازان در نگذرم و قسمی یاد کرده ام که ازو رو گردان نشوم هر چند بر سرم آید بسند است و بدان خورسندام -

* بیت *

نیست از بال هما تا تیغ بران هیچ فرق
بر سر فرزند آدم هرچه آید بگذرد

از انجا که پیوسته گاه بیگاه از بروج توپ کشاده میگشت و در لشکر مرهته از آدم و حیوان ضایع می شد از اعلی و ادنی بنابر حفظ جان دیوارهای عریض ساخته و در پناه آن خزیده بسر می بردند اما کسانی را که اجل مسمی رسیده و قضا دربارهٔ شان بامضا پیوسته بود آن بتدبیر گل و خشت سودی نمی داد اتفاقا قریب نصف شبی که توپی بر فرودگاه جوان مرد خان زدند بسران سید نصر الله که هنوز در اول شباب و سبزهٔ ریحانی بر گل رخسار شان آغاز دمیدن داشت و بهرهٔ جوانی بر نداشته و تمتعی از زندگانی ندیده بپهلوی یکدیگر بر بستر مرگ در خواب بودند که گوله مانند بلای ناگهانی و قضای آسمانی بر سر برادر بهتر رسیده مغزش را بریشان ساخت و دست راست برادر مهتر را از کتف دور انداخت اولی همان دم بخوابگاه عدم خفته شد و دومی را که جهت معالجه بشهر آوردند در ایام معدود به پهلوی برادرش آسود * بیت *

هر که درین بیشه کند خوابگاه یا سرش از دست رود یا کلاه

چون چند گاه پیشتر ازین از نوشته جات دار الخلافت امر مصالحه با شاه ابدالی و استقرار سلطنت بذات اقدس اشرف همایون و تفویض منصب جلیل القدر وزارت بموجب تجویز شاه به امام الملک خانخانان واضح گشته و راقم عرضداشت در تهنیت با پنج اشرفی نیاز بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشته بود از نظر مهر اثر گذشت و از پیشگاه فضل و عطا در پیچه ملبوس خاص که گوشواره دیر گویند مرحمت گردید درین ولا هفتم ماه ذیقعدة الحرام مصحوب قاصدان ورود مسعود فرمود آداب بجا آورده نوی اعتبار و افتخار را سربلندی داد همدران اوان برج لعل پیشکار که در بندر کهنبایت معطل بود بلده آمد بالجمله بنابر امتداد ایام انسداد ابواب و هنگامهٔ شبانه روزی که از سرانجام بیوره متعدده و دادن مصادرات متنوعه و حکومت خانه بخانه و تحکم و تشدد تنخواه داران جفا پیشه و علاوهٔ آن

گرانی غله که منحصر بر آوردن کولیان بسرباری شده کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا عاجز و مضطر در مضائق هلاکت افتاده در تدبیر رفع این بلیّه و رهائی تهلکه چاره جو و در آوردن دکهنیان تگ و پو رسانیدن اخبار و رویداد بلده و مهم سازی سازش با مستحفظان برج و باره گام تردد و سعی میزدند تا برجی که درگنج حصار مابین شمال و مغرب که بریک کنار رود بارسا و به بادره برج اشتهار دارد سپرده پاسبانان آنجا را دیدند که بنابر بعد مسافت از لشکر بیگانه بریک کنار اند یا از ممر بیخودی به غفلت میگزرانند خاطر شان از مخاطرهٔ آنطرف جمع است بیرونیان را برین معنی آگاه ساخته بدان سو رهنمون گشتند و گفتند که اگر تدبیر موافق تقدیر باشد و بران برج بر آمدن اتفاق شود دروازهٔ خانپور که ازانجا قریب است و جهت آب کشی و آوردن رسد غله و کاه حسب چنین نکرده و تخته های در را که کهنگی دریافته فیلان بشکنند شاید فتح الباب و کشود کار به ظهور آید چنانچه او اخر شب نهم شهر ذی الحجة الحرام فوج دکنیان از سوار و پیاده با سه زنجیر فیل مست و نردبانها بدانجا رسیدند و کسیکجیها را غافل یافتند و در صدد گزاشتن نردبان بر برج و دیوار آن طوف در آمدند چون بر خلاف تقدیر بود بحسب اتفاق جماعهٔ کولیان که باغله و کاه می آمدند دو چار گشته از اراده بیفائده شان واقف شده جنگ کنان در دروازه آوردند و از فیل و قال آنها مستحفظان از نوم غفلت بیدار و از حقیقت کار آگهی یافته بمدافعه برخاسته بندوق را بکار داشتند کولیان بدروازه در آمده جماعهٔ عرب متیعنهٔ آن جا را به تقریر ماجرای این سانحه لب کشودند آنها نیز بیرون بر آمده به مقابله شتافتند درین بین عبد الغفور و سر مست که با سواران طلایه شب گشت نزدیک رسیده بودند بیرون تاخته برد و خورد پرداختند دکهنیان که نردبانها را در پای دیوار رسانیده بودند استقامت ورزیده بجنگ تیر و تفنگ نایرهٔ حرب را افروختند که مومن خان به سرعت خود را بر برج رسانید و از پایان و بالا تا بدو ساعت از روز بر آمده معرکه آراسته شد و چندی از طرفین کشته و خسته گشتند و چهار سر اسپ مرهته بر خاک هلاک افتاده ماند چون پشیرفت کار

نبود اَلْعَوْدُ اَحْمَدُ بر خوانده برگشتند ازانجا که دمبدم شتر سواران نزدیک رسانیدن نرد بانها به سداشیو رام چندر که منتظر و طالب و سال مطلوب حکومت بود و به تکرار و تذکار این مضمون گویا - • بیت •

گوش بر آواز دارم مـژدهٔ آن لب کجا است

دیــده بر راه است یا رب دولت دیــدار کو

رسانیدند اظهار سرور و شادمانی نمود و در تشکر شهرت یافت که بلده مفتوح گشت اجا مره و اوباش غارت گر از فرط نشاط کمثل الحمار پابند و افسار گسسته به جست و خیز در آمدند و شهیق و نهیق سر داشته گوی سبقت و مسارعت از یکدیگر ربوده رو به شهر آوردند که درین طریق از سر گشتگان بر سر گزشت واقف شده قرین یاس و حرمان معاودت نمودند و روزی چند در افسوس و ندامت و نفرین کولیلی رخنه انداز گزرانیده بر آمد کار را بنوعدیگر چاره جو گشتند و هری او مائی نام پندتی که سابقه و تعارفی با شاه عبد الرزاق داشت بدریعهٔ ایشان با بعضی پیام آشتی و رفع مناقشه و گفت و شنید التیام و امر مصالحه باجازت مومن خان آمده ملاقی گشت و به چرب زبانی و شیرین کلامی سه شهاده روز متوقف بود که درین بین در پاسخ عرضداشتی که مومن خان در تهنیت استقرار سلطنت بذات اقدس و صلح با شاه ابدالی به پایه سریر خلافت مصیر و عرضه بوزیر الممالک امام الملک خانخانان ارسال داشته و نوشته بود که قریب یکسال است که به زد و خورد دکهنیان در حفظ و حراست ملک پادشاهی از جان و مال مي کوشد از پیشگاه مجد و اعتلا دستار بستهٔ فرق مبارک و شقه بدستخط اقدس و خلعت چهار پارچه جهت پسرش حوالهٔ وکیل شد و او مصحوب چهار نفر قاصدان بنابر مخاطر طُرُق و شوارع دستار را در مطهره چرمین و خلعت را در خرقهٔ خلقی دوخته از چشم اغیار پوشیده اتفاقاً در روزیکه هری او مائی بی نیل مقصود بیرون می شتافت رسید - مومن خان او را برای نمودن عطیات والا و تجمل نگاهداشته گفت - • بیت •

باش تا قلعــه به بینی و در و بــار مـــرا

باش تا شهر به بینی و در و عـــرض سپاه

و شامیا نه جهت استقبال و تقدیم آداب بیرون دروازهٔ ایدریه که بدهلی دروازه اشتهار یافته نصب فرمود و قریب نصف النهاری بیست و ششم شهر ذیحجته الحرام بخانهٔ راقم که بسبب عارضهٔ جسمانی چندی متقاعد بود آمد و رسیدن عطیات و شقهٔ خاص و ارادهٔ استقبال ظاهر ساخت و گفت * مصرع *

تا شد که ازین خط شلوم بوی مراد

و مسود اوراق را بجد شدهٔ پیش فرستاد و خود همانجا متوقف گشته سواری و سپاه را طلب داشته او اخر روز از خانهٔ راقم با تجمل و آراستگی هری او مانی را با خود گرفته آمد و آداب بضابطهٔ معمول رو بدرگاه والا بجا آورده شقه را که بقلم فرنگی مرقوم بود خوانده به سمع حاضران رسانید *

نقل شقه مزین بخط انور

آنکه فدوی با اعتقاد مومن خان مورد مراحم والا بوده بداند که عرضداشت آن فدوی فرزندم اعتماد الدوله خانخانان بهادر از نظر اقدس گزرانید و سوم بندگی آن فدوی زبانی بعرض رسانید بندگی آن منقوش خاطر گردید ... که در تقدیم کار بادشاهی مستعد بوده شرط حلال نمکی بجا آرد دیگر از ... فرزندم خانخانان بهادر معلوم خواهد شد توجه والا بحال خود روز افزون ... و خانخانان نیز در جواب استمالت تمام و فرمایش چند سر اسپ ... بموجب حکم اقدس نوشته بود دستار بسته فرق مبارک را بر تارک افتخار داشته و شقه را طره وار بران جا داده شادیانه نوازان داخل بهدر شد و هری ... رخصت فرمود اما رسیدن عطیات و ورود شقهٔ خاص فائدهٔ بحال مومن ... نه بخشید و رخنه در بنیان عزم دکهنیان نیفگند درین محل لختی ... گردش فلک دون پرور سفله نواز و دور پست فطرتان دبله ساز که ... کولیان شقاوت نشان دیو خصلت و غولیان ره زن وادی جهالت میگردید ... از بخت برگشتگی و نگون طالعی و پریشان حالی اهل بلد که مصداق ... جیدها حبل من مسد گرفتار و به کشمکش تنخواه داران در ازار ... مشاهده افتاد اندکی از بسیار سمت گزارش می یابد چگونگی ...

کوتوال سه گروه کولیان موضع دبهوره با سنبهورام در محل خویش ناطقه طوطی خامه در زبان بدان گویا گشته ازانجا که بدان قریه فرقه کولیان دو گروه شکفا داوند جماعه را کوتوالیان نامند و گروهی را پکیان و بنادر همچشمی با یکدیگر مخالف و گاهی موافق چون کوتوالیان بموافقت سنبهو رام بحسب تقدیر در بلده در آمده مبلغ ... نقد و جنس به غارت گرفته مایه دار شدند و ببعه ... لحقه وزن و ... در احمدآباد رحل اقامت انداختند و هر روز از گرفتن روز مره نقد و دزدی ... و شتر لشکر مرهته و انتفاع فروخت غله و امتاع متاع اهل بلده پکیان ... اکثر ... دو و نواح را عرق حقد و حسد بحرکت و رگ طمع به جنبش ... و سودن کف سوس و تغافل از خورد و خواب انداخت تدبیری در ... تدبیر که موجب سکون بیقراری و برداشتن ... کلاهی اندیشیده با سداشیو رام چندر سلسله جنبان دادن ضامن عدم ... و عصیان و امندن حلقه ... گوش اطاعت و فرمان آمده و بقرار روز مره انسداد طرق ... تعهد نمودند ... جهت انداختن مغلطه از پشتاره کاه و غله گرفته آوردند و حسن ... را نمودار ساختند ازانجا که سگ زرد برادر شغال است * منظومه *

ذره ذره کاندرین ارض و سما است
جنس خود را همچون کاه و کهربا است
نوریان مر نوریان را طالب اند
ناریان مر ناریان را جاذب اند

... که در رسانیدن رسد و امور دیگر که بدرجه ده راسی رسیده با کوتوالیان ... شده باوجود مخالفت درین مواد موافقت گزیدند و به آوردن غله و بدر اسپ و شتر و گا و خر لشکر مرهته به تدارک مافات بیش از کوتوالیان ... با انکه بخیه شان بر روی کار افتاد و چندی با سر که گرفتار دکهنیان گشته ... و دیگران کناره گرفتند چون ... این کار در بیخ بودان پکیان ... سنبهو رام همداستان شده با اهل و عیال باتفاق کوتوالیان در ... دروازه بدان امر اشتغال ورزیدند سبحان الله جدیکه محل ...

بادشاهزادهای عالی تبار و مکان بودن امرا یان نامدار بود سگ نشیند بجای گیپائی بظهور آمد و مسکن زاغ و بوم گردید که بعز اقبال آشیانه بستند و چون ایام شادی هنوز که لگن گویند در آمد چه جشنهای عروسي که بنواختن نقاره و دمیدن نفیر بجا نیاوردند و غریب تر آنکه هری کوتوال که پیش آهنگي سنبهو رام کرده خود را شریک و سهیم او پنداشته اکثر اوقات سواره بسر راسته و بازار بر مي آمد محتشمانه و قری بخود نهاده باستمالت رعایا و برایا نسیم کفان لب مي کشود و میگفت که اکنون از هیچ ممری بخاطر راه نداده و از جمیع جهات جمع داشته به کسب و پیشه مشغول باشند که احدی متعرض احوال شما نیست * بیت *

چو از سر و بن جای گردد تهی بگیــرد گیا جای ســرو سهی

الحاصل قرعهٔ مراد کولیان نقش دو شش آورده که بچندین وجوه انتفاع عاید شان مي گشت گرفتن روز مره منافع غله و کاه و بیع و شراء امتعه و اقمشه که خریده بدیهات قرب و جوار مي فروختند و دزدی اسپ و شتر لشکر مرهٔته که شبها بر آورده به پناه دیوار حصار رسانیده مي بردند و به کشاده پیشانی دستارهای پتهدار طلا بر سر و تنبانهای مشروع و کمخاب در پا و به پیرایه گوش و گردن و حلقهٔ طلا خود را آراسته آنچه در مخیلهٔ بابا بزرگ شان نگزشته بود بگرد کوچه و محلات به سیر و گشت بر آمدند کوبکو محله بمحله خانه بخانه بنظر تامل و تعمق نگریسته شدانگاه بخبر گیری مي پرداختند و شام بشام دامن دامن از زر نقد روز مره کیسه مي اندوختند - * قطعه *

کـــج روان را دهنـــد خـــرمنها برگ کاهی براستـــان ندهنـــد

مگســانرا دهند شکــر و قنــد به همایان جز استخوان نه دهند

اما بدفعات کارنامهای دست بسته از دزدی اسپ و شتر دکهنیان و رسانید رسد به حصاریان با وجود تقید و شب گشت مرهٔته به عرصهٔ ظهور آوردند چنانچه شبی جمعی از سواران رساله سنبهو رام با خود برده روزانه در کمین داشته اسپي و یا بوی چند که جانب اجانب بنابر بردن کاه بر آمده بود گرفته شب دیگر ببلده آوردند و شبي فیلبانی را همراه گرفته به دزدی فیلی از آن داماجي

کایکوار کمر بسته بر آوردند - به حسب اتفاق پاسبانی از نوم غفلت بیدار گشته دید پنداشت که زنجیر پا بندش وا شده جهت بستن بر خاست کولیان کنارهٔ گرفته تیر چند انداخته بدر رفتند بالجمله چون آمدنی غلات بذاتر مخاطرهٔ دکهنیان منحصر بر سرباری کولیان گشته روز بروز نرخ رو بگرانی آورده به پدیع آثار و شش آثار پیوست پای استقامت عوام الناس از جای رفت ناضرورة به هئیت مجموع دست از خانمان کشیده آوارگي گزیدند و بر دروازهٔ راپیور که اسهل ترین طرق بدر رو بنظر در آمد فراهم گشتند حاجی مبارک جماعدار عرب که بمحافظت آنجا مامور بود از را دید حالت غربا و مساکین و جمعی از عجایز چرخه زن که چرخه بر سر و صغیری در بر از فقدان نان تنور شکم از دیرهٔ جوع تفسیده و بسان رغیف خشک پشت و پهلو بهم چسپیده قدید وز فاق شده مانند دوک نزار و باریک گشته حیران و سرگردان سر رشتهٔ وجه معاش گم کرده و چارهٔ فوت لایموت کلاوه وار درهم بچیده نالان جوعیان گویان ارادهٔ بیرون شتافتن حاضر آمدند امر ثواب و کار خیری اندیشیده بعد حصول اجازهٔ بیرون کرد چون طریق بر آمد را دیگران دیدند و شنیدند هر روز دسته دسته از هر صنفی و هر گروهی از مسلم و هنود زن و مرد غنی و فقیر و کسانیکه از خوف گرفت و گیر در گوشه و کنار متواری و در بیم و هراس روزی بشب میرسانیدند به تبدیل لباس در زمرهٔ خسته دلان در آمده رو به بیرون نهادند سفیهوا رام بقابر احتیاط و بموجب اظهار سر گروهان و ریش سفیدان سر براکار بیورهٔ هر قوم و هر صنف چندیرا از خود و جمعي را از انها بر دروازه تعین فرمود که مبادا بیرون روندگان نقدی و جنسی می برده باشند یا ازان جماعه که بیوره می دهند بروند از بام تا شام حاضر بوده به تجسس و تفحص پرداخته وا گزارند جاسوسان خدا نشناس متعینه آنجا که جستجو مي نمودند از نزد بعضی بیوه زنان که از خود یا ودیعت دیگری نقدی یا پیرایه بر مي آمد ضبط مي شد و آن بی آزرمان بی غیرت دست نا درستی تا بعضو نهانی رسانیده هتک ستر و حرمت میکردند و اگر از جمله بیوره دهندگان یا متواریان اجل گرفته که دو چار

مي شد به حبس و مواخذه گرفتار مي گشت چون ازین عقبه میگزشتند ازانجا که نزد دکهنیان گجراتیان بتخصیص اسلامیان به خدعه متهم و بدنام شده بودند آنها را از نزدیکي لشکر خود رانده جا نمي دادند بالضرورة از خانمان آواره ازینجا رانده و ازانجا مانده میان شارع و خرابهای بی سقف و جدار در پناه تنی گاه بحال تباه در جماعة نا محرمان بسان مجرمان بی پرده و حفاظ اقامت گرفتند و چه مصیبتها و آفتهای جان و مال و ناموس که بر سر شان نیامد - * بیت *

جهان ویرانهٔ بس خوف ناک است
چه آفتها که در این آب و خاک است

در هنگام محاصرهٔ نجم الدوله که کار مردم بدین حالت پیوسته بود بعضی پوزجات آباد و اکثر عمارات برجا و ماوایان فضیحت و رسوائي برسر بر آمد گان باین حد نمي رسانیدند و همین که کسی بیرون شتافت از مقابل احدی متعرض حال نبود بفراغ بال در خانها مي آسودند اکنون که از عمرانات نامي و نشاني نمانده و تمامي خاویة علی عروشها گسته در عین برودت هوا و شبهای تار قار جز فرش ارضي و لحاف سماوی که دست رس نبود بر بستر نا کامی مي غنودند علاوه جمیع تصدیعات به مرض تب ویرقان قبل سابع گرفتار امده هر روز گروه گروه از مسلم و هنود ذکور واناث صغیر و کبیر تاب اقامت خرا به هستي نیاورده به شهرستان نیستي انتقال مي نمودند و طرفه انکه نزول این بلیهٔ عظمی و طامهٔ کبری تعلق باهل این دیار بوده درین عارضهٔ عامه اکثر از خانوادهای ذی حیاتی برای نام باقی نه ماند - * بیت *

پذیرفت بنیاد مردم خلل   کشاده شده دستگاه اجل

گویند که از بیرون بر آمد گان ثلثی به سلامت که بعضی مریض بعد رفع هنگامه به بیت الاصل رجوع نمودند چندی را که وقت رسیده بود به پیش روان ملک عدم ملحق گشتند ازانجا که دران ایام رگهناتهه راو برادر پیشوا بالاجي راو به اتفاق ملهار راو با فوج گران در نواح دار الخلافت اقامت داشت وکیل مومن

خان تمهید رفع مناقشه اندیشید که معاملت صوبه را به قرار بالمناصفه با او در ست نماید و کار پرداران وزیر الممالک را برین تدبیر متفق و همداستان ساخته چون بنابر تمشیت این امر و کار سازی مبلغی می بایست به موهن خلن دوشت و او جهت سر انجام سنبهورام را گفت او صرافان و تجارت پیشگان و سر گروهان را فراهم آورده حدا قسا فراخور احوال و دست رس هر کس سعتها که با صطلاح هند هندوی گویند بیست هزار روپیه را نویسانیده آورد و روانه شد هر گاه معاملات را درگهناته راو ظاهر ساختند او ابا و امتناع نمود و وامی از هندویات که

بدین عنوان گرفته فرستاده بود بوصول در نیامد در سال هزار و صد و هفتاد و یک که در سیدن روز صوبه بغوره کولیان که یکسر حسر کرده مانند مکس گرد شیرینی فراهم آمده بودند روزی چند توقف رویداد و آنها نیز به دریافت حالت بلده که در تنگادش کار به دشواری انجامیده در حلوا حلاوتی نمانده جمع کثیری بیرون رفتند و با دیگر به سلسله جنبانی عدم تقصیرات و تعهد تدارک مافات نزد سداشیو رام چندر رجوع آورده قرار نمودند که دیوار حصار را بقدر در آمد و بر آمد سوار شگافته بدهند و جمعی از شجعان که بدر آمدن تمر همت بسته باشند اران راه در آمده بلده را مسخر سازند و در تدبیر هنگام قابو یافته در شب دوم محرم الحرام ما بین دروازهٔ سارنگ پور و دروازهٔ کالو پور که پاسبانان آنجا را غافل یافتند وصت را غنیمت شمرده باندازهٔ دو سوار که پهلوی یکدیگر توانند گذشت نقب را مرتب نموده جماعهٔ را که برای این مهم تعین شد و در پس خزانه مسجد سیدی بشیر پناه گرفته منتظر بودند آگاه ساختند و آنها در مقام و آهنگ دو رنگ تردد خاطر داشتند چون مشیت ایزدی بدان متعلق نبود مستحفظان بروج جنبین رخنه با خبر گشته به انداختن بندوق و جزائر پرداختند که درین بین شعشعهٔ خسر و طارم چهارم نموداری نمود بیرونیان فسخ عزیمت کرده بر گشتند سنبهورام ازین ماجرا واقف گشته حمل بر سازش بعضی از متعینان آن سمت نموده تبدیل ساخت و به خشت چیدن کردن رخنه امر فرمود ازانجا که در موضع ولاد معولهٔ پرگنهٔ حویلی شش کروهی بلده که با موضع و بهوره قریب

است ؛ مومن خان بنابر رهنمونی عاقبت اندیشان و (۱)زندان خاک بیز کولیان شاه محمد نام جماعدار را قریب پانصد کس از سوار و پیادهٔ عرب و هندی و کولیان آنجا را بقرار دادن روز مره بطریق تهانه و بدین نهج در قلعچهٔ کالی دو کروهی بلده محمد نور را با جمعی از سوار پیاده با دو ضرب توپچه و مصالح سرب و باروت به اتفاق کولیان آنجا داشته از قایم بودن این دو مکان کولیان و رسد آورند گانی که از اطراف و جوانب بلده می آوردند سهولت داشت که اول در موضع ولاد فراهم آمده بوقت قابو در قلعچهٔ کالی جمع گشته او اخر شبها به تدریج پوشیده از چشم اغیار میرسانیدند و مخاطرهٔ مرهتّه در نزدیکی بلده بود سداشیو رامچندر و داماجی گایکوار دو سه دفعه فوج بر موضع ولاد تعین نمودند هر چند بجنگ و جدال جد و جهد نمودند جمعی کشته و خسته برگشت می نمودند چون مدت محاصره بطول انجامید و با وجود انقضای ایام باران خللی و تزلزلی در ارکان عزم دکهنیان نیامد و از ممر رسیدن وجه مقرره کار به عسرت انجامید مقدمان و کولیان آنجا از و خامت عاقبت و مآل کار خودها اندیشیده بنابر رفع مضار آینده با داماجی گایکوار ساخته به شرط در گزشت افعال نکوهیده و جرائم گزشته خاطر را جمع نموده فوج دکهنیان را طلب داشتند شاه محمد با همراهیان چار نا چار خود را در معرض هلاکت دیده به مدافعت پرداخت و روز را به شب رسانید مقدمان و کولیان که با دکهنیان دست یکی شده بودند حق صحبت را مرعی داشته در پردهٔ ظلماتی شب تاریک بیست و چهارم محرم الحرام ببلده رسانیدند و تهانهٔ مرهتّه قایم گشت و طریق رسیدن رسد ازان طرف که اسهل ترین طرق بود مسدود گردید چون مدت یکسال کامل به جنگ و قتال بی حاصل سپری شد و حالتی در رعایا و برایا نماند با وجودیکه مبلغها به صیغهٔ بیوره و مصادره و آوردن اثاث البیت عمر و زید در هر ماهی بقدر بیست روزه عرب و روهیله به خوشی و نا خوشی می گرفتند و ده روزه و گاهی پنج روزه به سواران و دیگران تقسیم می یافت به علت نوکری بیش قراری

---

(۱) زندان خاک بیز کنایه از باریک بینان و دقیق نظران *

مبلغها طلب سپاه بالا رفت هر کس به فکر انجا کار و سر به سلامت بردن که تا حال به امید پائداری صوبه و قرار مصالحه گزرانیده بودند افتادند و به جست وجوی طریق مخلص که از تنگنای محاصره و نقدان کاه و دانه خود و چارپان از پا در می آمدند و هرروز جماعه داران فوج فوج و جماعه بجماعه سر تصحیحه و موجودات آمده بر طرفی میگرفتند چون هنوز طریق بیرون شتافتن در شب مسلوک بود هنگام فرصت به مسکن و ماوای خود رفتند و جماعه داران بپای تعدی گرفتن طلب اقامت ورزیدند و بعضی به لجاجت و سماجت مرسومات را گرفتند و دیگران موقوف بر وقت گزاشتند و روز بروز در سپاهی لشکر کمی و فتور مرئی شدن گرفت همدران اوان از بندر کهنبایت خبر رسید که پنی مقدم موضع سو معمولهٔ پرگنهٔ پتلاد که در ابتدا به همراهی سداشیو رام چندر به خیال اینکه در اندک فرصت کار بمصالحه خواهد انجامید نظر بر واسطه کاری هنگامه بندر کهنبایت شاید بامر میانجی کاری مامور شود و گوی نیک نامی رباید آمده چون از عزم مومن خان که ارادهٔ مصالحه ندارد و بر کار خود پای استقامت فشرده و بحصار داری مصر گشته ازانجا که از قدیم بانجم الدوله و او مربوط بود درین وقت ظهور حسن خدمتی بخاطر گزرانیده مومن خان را بر ارادهٔ خویش آگاه ساخته به کهنبایت شتافت و ازانجا فوج را همراه گرفته و قریب هزار کس از خودنگاهداشت نموده در پرگنهٔ پتلاد سر به شورش و فساد بر داشت و با مرهٹه یک رو کرده تهانجات آنها را میزد و تشخیص و تحصیل نموده بطلب سپاه می داد و به دانست خود حسن خدمت به ظهور میرسانید و امیدوار نتائج نیک بود و به اعتماد قول و ایمان مغلظه که با مومن خان داشت متعلقانرا در کهنبایت گزاشته بدان امر قیام می ورزید بعضی از کوته خردان ناتوان بین اهل غرض و ارباب حسد که آفتی است برای جسد تمهید بر انداختن او بسته متهم ساختند که او درین معامله اگرچه بحسب ظاهر برای شما است اما در ضمن مبلغها اندوخته و از سابق هم زر دار است درین اوان که قضا گریبان گیرش گشت به کهنبایت آمد مرزا محمد زمان شاهزاده که نیابت آنجا بدو متعلق بود گرفته در زندان کرد هر چند او

زبان به عجز و نیاز کشود که به اعتماد قسم و عهد و پیمان بوده ام و تکرار این مضمون - * بیت *

در قاعدهٔ خدمت و آئیـــن وفا   بسیار بجوئی و نیابی چومنی

برداخت فائده نه بخشید و به محصلان شداد و غلاظ معینهٔ نا درشاهی سپرده شد و کارش به ضرب و شکنجه انجامید آنچه مردم ظاهر کرده بودند و گمانی باو داشتند به عمل در نیامد رنجانیدن و زنده رها کردن را صلاح نیامد به زجر تمام سنگ بر سینهٔ اش نهاده هلاک ساختند - * منظومه *

شربت انگبیـــن مجوی ز دهـــر   که بر آمیخته است شهـــد بزهـــر

تو تصـــور کنی که آن عسل است   وان عسل نیست شربت اجل است

چون این خبر باحمد آباد رسید مومن خان ظاهر نمود که چون خیال محال تصرف کهنبایت در سر داشت بی استیضاحی من کشته شد و مصداق سزای نیکی بدی به ظهور پیوست همدارن اوان سداشیو بلال مکاسدار پلاد که در دمون بود و فی الجمله معرفتی و شناختی با برج لعل پیشکار معزول که از چندی وارد بلده شده و معطل بود داشت پیغام فرستاد که اگردر بیرون نزدیک باغ شاهی بیاید دو کلمه که متضمن خیریت طرفین و صلاح حال جمهور باشد گفته شود برج لعل مومن خان را آگاه ساخته اجازت حاصل نموده جمعی از عرب و روهیله را همراه گرفته شتافت و با او ملاقی گشت و آنچه او گفت و شنید کرد آمده ظاهر ساخت چون هنوز چندی در خرابی باقی بود منظور نه گشت هری کوتوال سر گروه کولیان موضع و بهوره که او ضاع و اطوار مآل کار را مختل و پراگنده و کیسه را چون کاسهٔ رباب تهی یافت و در رسیدن روز مرهٔ کولیان همراهی که شب و روز در جنگ و جدل اهتمام داشتند خللی واقع شد قطع امید نموده به ظاهر داری امر ضروری را دست آویز ساخته اجازت چند روز حاصل کرده رفت که دیگر نیاید و کولیانش نیز بدو پیوستند - * بیت *

گوهـــر پاک ببـــاید که شـــود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نه شود

اما چون در آوردن غله که فائدهٔ عظیم بود آمد و شد داشته بیع و شرا می نمودند - * قطعه *

هر که در اصل بد گهر افتاد هیچ نیکی ازو مدار امید

زانکه هرگز بجهد نتوان ساخت از کلاغ سیاه باز سفید

همدران ایام محمد یاسین ولد محمد اعظم جماعدار روهیله که سابق نزد سری پت راو نوکر بود و پس از در آمدن مومن خان که جمیع فرقهٔ عرب و روهیله نوکر شدند او نیز در سلک ملازمان منسلک و با پدرش به حفاظت دروازهٔ اسلوریه مامور گشت ازانجا که چند در صحبت مرهته گزانیده با بعضی اتحادی بهم رسانیده بود و آنها در بیرون چون قضاء دربارهٔ او بر مضا رسیده بود یکی از اخلاص‌مندان مصحوب گجراتیانی که آمد و رفت داشتند بدو پیغام سازش فرستاد و او که در اول شباب بود و گرم روزگار نچشیده و نشیب و فراز زمانه ندیده بی اطلاع و استصواب پدر و مشورت آزموده کاری به قرار داد نوکری بیش قرار انعام بعد عاجل و آجل دهید نمود و تعجالتا صد اشرفي با نوشته قرار در رسید - * بیت *

اگر دانهٔ حبله باشد کسی را بدام آورد مرغ زیرک بسی را

و او از نا تجربه کاری در صدد تمهید و تدبیر در آمده و برفیق ساختن جمعی هر روز مجمع ضیافت آراسته و هرکسی را به بدل نقدی و جنسی مرهون احسان و ممنون امتنان می ساخت روزی چند که بدان امر قیام ورزید فلک ناتوان دون را غیرت دامنگیر شد و رگ حسد بحرکت آمد و سنبهو رام را از زبانی جو اسبسی که در لشکر مرهته داشت آگاه ساخت محمد لعل که گروه روهیله بد و متعلق بود در صدد تحقیقات و استکشاف در آمد چون مقرون به صدق یافت باتفاق جماعهٔ روهیله اورا در خانهٔ خویش باز داشته از مصرف اشرفیها استفسار نمود ظاهر شد که به صرف ضیافت و تواضع یاران نانی در آمده مگر یک دو اشرفي را که بیگی از مارواریان داده بود معلوم گشت و او نیز آری کرده گفت که به عنوان قرض حسنه در راه اخلاص و اتحاد گرفته ام و از امر دیگر

طلاعی ندارم جماعهٔ مارواریان گفتارش را محمول بر رفع مضار دانسته ارادهٔ حبس نمودند چون در قول خود صادق بود مستعد بر قسم گشته گفت * * مصرع *

گواه عاشق صادق در آستین باشد

و بطریقی که در این دیار معمول است که در امور عظیمه پاتیلی پر از روغن کنجد بر آتش بار نموده می جوشانند که فی المثل اگر سنگ صلب را در اندازند آب شود و انگشتری یا مانند آن دران انداخته حالف (۱) که بر صدق گفتار خود اعتماد دارد غسل نموده باعتقاد درست دست انداخته انگشتری را برمی آرد و حدّت ناری بروی بَرْداً وَّ سَلَاماً می گردد و مضرتی نمی رساند و بدین امتحان صادق و کاذب ممتاز می گردد * * بیت *

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان

تا سیه روی شود هر که درو غش باشد

او چون بر راستی گفتار ثابت بود از چنین روغنی به حضور جمعی کثیر انگشتر بر آورد و شمس ذهبی انگشتان بی غش و ساعد سیمینش از بُوتهٔ امتحان تمام عیار بر آمد حاضران از هر طرف صدای صد آفرین و تحسین بر آورده هر یک فراخور حالت از نقد و جنس انعام فرمود و او از برکت راستی سرخروئی حاصل نموده رهائی یافت * * بیت *

از راستی است جای الف درمیان جان

واو از کجی همیشه بود درمیان خون

و محمد یاسین را که نقدش همهٔ قلب بود دوم شهر ربیع الاول که سلخ ماه ربیع جوانیش بود خالوی او بحضور پدرش و جماعهٔ روهیله بزخم بکده از پا در آورد تا عبرت دیگران گردد * * منظومهٔ *

هر که پا در مضیق مکر نهاد	عاقبت سر بباد خواهد داد
حیله ماری است کودو سر دارد	هر یکی گونه گون خطر دارد
آن سر خصم را کند دل ریش	این رساند ضرر بصاحب خویش

---

(۱) حالف سوگند خورنده ۱۲ *

تعین فرمودن داماجي گایکوار پاپاجي هرپاله را بنابر انسداد طرق به موضع کُوچرب وفرستادن سداشیو رام چندر جوان مرد خان باتفاق سداشیو دامودر به گذر موضع بادیج و بهگوان را در باغ شاهي و تنگي پذیرفتن امر محاصره بلده

ازانجا که کار سپاه بیرون حصار به عسر انجامید و سنگ تفرقه دران جمع افتاد چار ناچار بر طوفی گرفته از مضائق محاصره به تدریج پا بیرون نهادند داماجي گایکوار که بدور شتت شملهم اشتغال داشت ظهور این معنی را استجابت دعا پنداشته صلای عام نوکری در داد چون کار سواران نموده پیادگان بیرون آمدگان را نوکر ساخت و هردی سروپای سپاهي و نا سپاهي را بسبلغ روزی بدست آمد و در رزق در رویش کشوده گشت و حالت یُسر بعد عُسر بهم رسید چون در ابتدا قریب ده هزار کس از سوار و پیاده با مومن خان فراهم آمده و به استقرار صوبه بی محابا به زد و خورد مي پرداختند دکهنیان به مخاطرهٔ این که اگر فوجي را از خود جدا سازند و بر معبری یا گزری تعین نمایند مبادا من حیث المجموع ریخته چشم زخمي رسانند اکنون که پراگندگي در جمعیت شان افتاد و آثار دل کندگی هویدا گشت در تدبیر انسداد طرق اطراف و جوانب دیگر متوجه شده داماجي گایکوار پاپاجی هرپاله و سیوکرام را که به نیابت حصهٔ او در بلده بوده با همراهیان و تعیناتیان فوجی آراسته به موضع کوچرب سمت غربي بلده که بفاصله جوی آب سابرمتي واقع ست تعین فرمود و او روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الاول در پشت قریه فرود آمد جماعهٔ که از جانب محمد لعل روهیله درانجا بودند بر امده به بلده پیوستند و رسیدن رسد حبوبات و علیق سایر بقولات که درانجا کشت و کار مي شود موقوف گشت *

وقوع جنگ میدان با فوج پاپاجي هرپاله وزخمي شدن محمد رضا برادر محمد هاشم بخشي وکشته شدن عبد الغفور جماعدار روهیله

* منظومه *

دگر روز چون خسرو خاوری | بر آمد برین طاق نیلوفری
زمانه در روشنـي باز کـرد | جهان بازي دیگـر آغاز کرد

محمد رضا برادر محمد هاشم بخشي با همراهیان و محمد اعل و عبد الغفور سرمست روهیله فوج را آراسته و جزایر اندازان بر کنار آب رود بار سابرمتی نشانیده بعزم تاختن و برداشتن پاپاجي هرپاله که سنگ راه رسد شده بود از آب گزشت مخالف که از ممر حزم و هوشیاري آماده و مستعد بود باستقبال آمده سر راه گرفت و بجنگ تیر و تفنگ در پیوست و نمیگزاشت که از میدان ریگ پای بالای پشتهٔ آن صوب گزارد و آنها نیز از بیم گولهٔ توپ بروج حصار و تیر جزائر جرأت پیش قدمی نمی یافتند و تا یکپاس و نیم از روز بر آمده معرکه آراسته شد و چندی از طرفین مجروح گشتند در بین رد و خورد گولهٔ بندوق سرسر محمد رضا رسیده پوست مال خراشیده رفت و اسپش نیز ازان حبه خورد بالضرورة عطف عنان نموده رو به دریچهٔ باغ بهدر آورد همراهیان و جمعي از بی دلان جبان را همراهي برادر بخشي وسیلهٔ ظهور حسن خدمت بدست افتاد و ازان معرکهٔ هولناک بدر زدند محمد هاشم که بر برج گزر کهوکی مُشرف بر دریا نزد مومن خان نشسته به تفرج هنگامهٔ گیر و دار مي پرداخت بر آمدن برادر را مشاهده نموده سرا سیمه آلهي خیر گردان گویان بر خاست و آمده کیفیت و کمیت جراحت را دریافت نموده ست و بنابر اصابت عین الکمال سپند در مجمر سوخت مومن خان نیز رسیده به دل جوئي و احوال برسي مرهم خوش دلي نهاد ازانجا که چندان زخمي نبود در اندک فرصتی و کمتر مدتی اندمال پزیرفت و روزی برای غسل صحت مختار گردید چون برادر

مهتر بجای پدر است عمر درباره برادر را پنداشته از فرط محبت و اتحادی که
درآن دو برادر معاینه گشت درین جز و زمان از جملهٔ نوادر است که گویا یک
جان و دو قالب * * بیت *

دو سر چون قلم لیک از جان یکی زبان شان دو تاؤ سخن شان یکی

و کار از عاشقی و معشوقی گزشته و از کمال یگانگت به هاشم رضا علم اند خلعت
گران بها ترتیب داده پوشانید و بنابر تعلقهٔ بخشی سایر و توپ خانه نقیبان
و چاؤشان هر سو دویده جماعداران را آگاه ساخته مژدگانی رسانیدند گروه سپاه فوقهٔ
بفرقه و جماعه بجماعه آمده بقدر حالت و قدرت به صیغهٔ ندر چون نقد بجود عنقا
داشت قبوض دوشته گزرانیدند و به حمد و سپاس الهی رطب اللسان و عذب البیان
گشته لب به تهنیت و مبارکباد کشودند - بالجمله پس از برگشتن محمد رضا
ازان معرکه و رفتن جمعی که حریف مشاهده نمود جری گشته بی مهابا بیرجلوی
نموده پیش آمدند و با عبد الغفور و سرمست و دیگران که پای استقامت فشرده
بودند به جنگ کوته یراق در آمدند قضارا گولهٔ بندوقی بر آئینه زانوی عبد الغفور
رسیده استخوانش را شکست و او ار گام زدن نوده باز مانده بر آمد درین بین گولهٔ
توپ و جزائر پی درپی از نشیب و فراز میانجی گشت طرفین دست مخاصمت را
کوتاه ساخته برگشتند و دکهنیان به چرب دستئی خویش غره شده پیش از پیش
اهتمام درکار ورزیدند پس از چندی عبد الغفور که صد سوار را جماعدار و صاحب
جرأت بود در گزشت دروازهٔ رایگهر جانب دریا را که بنابر آمدنی رسد و برداشتن
آب مفتوح بود خشت چین گشت سداشیو رامچندر جوان مرد خان را باتفاق
سداشیو دامودر بر گزر موضع با دیچ آن طرف رود سابر تعین فرموده تا از رنگ
پور انسداد طرق آمد و شد را به عهدهٔ او گزاشت و دیگوان نامی را بباغ شاهی
مقرر کرد که شب و روز قایم مانده به حفظ و حراست شوارع آن سمت پردازد
هریک بمکان مقرره شتافته خندقها بر جادها کنده از حجر و خا شاک انباشته
بند ساختند و در خرابهای پور جات آن طرف مورچالها بسته نشستند و آمدنی
کاه و دانه موقوف گشت و کم و بیشی که کولیان عیار پیشه بنابر منافع خود که

وقتم بیوقت قابو کرده می آوردند تا سپاهیان متعینهٔ دروازهٔ شاپور والنگ آنطرف که بیشتری آمدنی رسد ازان سو بود هنگام سحری که می آوردند سبقت نموده نرخی را بر آورده در همان تاریکی شب خریده نهانی بدست بقالان بد سگال به نرخ اعلی فروخته زرها اندوختند و آن بی مروتان نرخی دیگر بران افزوده در گوشه و کنار می فروختند که بحسب قسمت کسی را میسر می آمد ازانجا که درین مدت محاصره ذخیرها بصرف در آمده و انبارها خالی گشت * بیت *

ذخیره پزیرفت یکسر فتور　　ز انبارها تا به سوراخ مور

و مردم به خیال اینکه هرگاه در عرض یک سال رسد بند نگشت به همین نهج خواهد آمد از وخامت عاقبت غافل گشتند جماعهٔ که تصدیعات و ننگ حرمت بیرون را شنیده بکم و بیش در گوشهٔ خانه افتاده بودند از سنوح این سانحه یکبار طاقت شان طاق و عنان صبر و استقامت از دست رها کرده لاچار ارادهٔ بیرون نمودند که درین تنگنای خانه رغیف جوین را گمان نمی بردند * بیت

هر کرا دیدار نان بودی هوس　　فرض خور بر آسمان دیدی و بس

و چه مستورات صاحب عصمت از خانوادهای شرف و نجابت که از زاویهٔ کاشانه پای شان به دهلیز خانه نرسیده و بجز رخ مهر خاوری و چهرهٔ ماه انوری نظر به طلعت نا محرم و صورت بیگانه نیفگنده بودند چادر برسر و چشم حیا در پیش اشک ریزان از راه دریچهٔ دروازه را یکبهر از آب رود بار سابر افتان و خیزان درمیان ریگ تفسیده بانتظار حصول اجازت متعینه مورچال غازی الدین حسین متوقف بودند چون در مقابل سیو کرام که بر حال بعضی اطلاع داشت دستوری در آمدن میداد اما بنابر تجسس و جستجوی مال محصولی بی حفاظی بعمل می آمد و از پیرایه یا نقدی که بر می آمد به عنف میگرفتند و هر روز به همین حالت غلا زدگان عثیث غراث را همین آش در کاسه انتظار بود و گاهی که اذن نمی یافتند از صباح تا رواح دران ریگ گرسنه بر کنار آب افتاده هنگام شام یا بام روز دیگر که ماذون می گشتند می رفتند سنبهورام ازجدا شدن افواج با طراف بخیال اینکه شاید درین وقت دست بر دی تواند نمود او اخر شب پنجم شهر

ربیع الثاني تمامي سپاه باقي مانده که هنوز جمعیت خوبي بود بیرون شنافته بر دایرۀ سداشیو رامچندر ریخت ازانجا که مبلغها سپاه طلب را بالا کرده و رشتۀ امید ماندن را گسیخته دیده بودند چندان تلاشی نکردند و چیر کاهی چند که بر مورچال در ایام باران انداخته بودند آتش داده بر گشتند سفبهو رام دیگر هوس بیرون بر آمدن را از سر بدر ساخت چون در سکنۀ بلدۀ حالت ادای بیوره نماند -

* منظومه *

نه منعم نه زربفت و نه کیش ماند   نۀ صد پاره خـرفه بدرویش ماند
گرفتنـــد از خانهـــا هرچه بود   ز پروردنـي هاي چـــرخ کبـــود

مومن خان لاچار گشته مزار محمد زمان شاهزاده را که به امر نیابت بندر کهنبایت مي پرداخت و سلوک پسندیده با رعایا و برایا کرده مرهمی بر جراحت ستم دیدگان و ملهوفان آنجا نهاده بود نوشت که بهر عنوان که تواند مبلغي درین وقت سرانجام داده بفرستند و او که دامن خود را از لوث این معنی آلوده نمیخواست پاسخ نوشت که از من این امر متمشی نمي تواند شد بدیگری باید فرمود لهذا مومن خان نیابت آنجا را به محمد زمان خان مقرر کرد و او بموجب اشاره جمعي را در عذاب شکنجه انداخته چیزی گرفت چون روز بروز امر محاصره تنگي پذیرفت و دانه وجود عنقا و گاه حکم زعفران بهم رسانید جماعداران با همدیگر همداستان شده بمومنخان ظاهر ساختند و گفتند -

* قطعه *

جفاي گنبد گردون به غایتی نرسیـــد
کزان فراز تـــو اندر ضمیـــر پایه نمانــــد
در آفتاب حوادث چنان بسوخت جهان
که کسوه را بمثل دستـــگاه سایه نمانـــد

از مدتي بنابر دیر طلبي و گراني دانۀ اسپان موقوف و مخلاۀ شان از جو خالي مانده اما بدون علف چارپایان را چاره نیست مراکب که سقط شود موجب پریشاني سپاه است تصحیحۀ موجودات که هنوز بر پا ایستاده اند ملاحظه

نمایند اگر نگاهداشتن با جماعه منظور باشد وجه قیمت را نوشته بدهند والا همین تصحیحه برطرفي باشد و خواهی نخواهی موجودات اسپ و جوان داده بیشتری که طریق نجات یافتند بدر رفتند و برخي تمسک گرفته ماندند و جمعي به سازش کولیان که دران اوان فریب هفتصد نفر سرباری و چهل راس گاو جنگ کنان علم آورده بودند اسپا نزا بر آوردند و خودها نیزا ز هرجماعه و گروهی قنبو افته بیرون بر امدند نرخ غله به سه آثار و دو آثار پیوست که پنهانی بقالان چاشته خور از ناسپاهیان خریده میفروختند بتلاش میسرمي آمد و کار انسان و حیوان به نهایت تعسر انجامید و حالتي بر خلق طاری گشت که هیچ چشمي مبیناد و تا کجا از عهدهٔ تقریر و تحریر توان بر آمد - * بیت *

تو فرض کن که چو سوسن همه زبان گردم
کجا ز عهدهٔ تقریر آن شوم آزاد

بعضي را که نه راه بیرون شدن خود نه طریق فرستادن اسپ گمان داشتند نرحم بحال بی زبانان کرده یله کردند که شب و روز در خرابها تکاپو نموده اگر پرکاهی دوچار مي شد میچریدند و گاو و گاو میشان اهل بلد را به اندیشهٔ عاقبت که نوبت قوت بآنها خواهد انجامید از بیرون بردن منع شده و اگر احیاناً به سفارش و شفاعت کسی رخصت حاصل مي گشت همین که یا از دروازه بیرون مي نهاد جماعهٔ عرب و روهیله مستحفظان دروب و بروج از پا دراورده تکه تکه مي بردند سقای چند که گاوان و جاموشان آب کشی داشتند چون عهده بر آئي بنود بقیمت اعلی که گاوی به پنجاه روپیه فروخته شد و قصابان بی مروت گوشت آنرا با گوشت میتهٔ اسپ و گاوی که از بی قوتي بچراگاه عدم مي شتافت مخلوط ساخته فروختند و کار مردمی که نه پای رفتن بیرون و نه روی تحصیل غله داشتند بخوردن نان تخم کل شانه و دیگهر و که دوعی از بدورات صحرائي است و آن نیز از قیمت گندم تجاوز کرده بود انجامید که در ایام معدود تمام شد نوکران قدیمي استعفا داده وداع و غلام گردن از رقبیت کشیده بیرون رفتند و نوکر داماجی گایکوار شده کمر بر محاصرهٔ بلده بستند و حو

بجانب آنها بوده هرچند که تن تنها مانده و متعلقان را بیرون فرستادند روزی
شخص واحد را گردهٔ نانی میسر نمي شد - * منظومه *

فشرد آنچنان قحط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات
درصد منزل از دیگ شد آش دور فراموش شد نام نان بر تنور

اتفاقاً درچنین وقتی برادر بلو کولي را که سنبهو رام با و معرفتی داشت
دو کس معتمد را فرستاده باغهای سبز نموده طلب داشت و او قریب هفت
صد کولی فراهم آورده با قدری غله دو ساعت از روز مانده بر مورچال آن طرف
رود بار سابر زده چندی از طرفین کشته و خسته شده ببلده در آمد مومن خان
خلعت و اسپ بدو داد به استمالت پرداخت ازانجا که قریب سه هزار کس
از سوار و پیاده فرقه سپاه و از متوطنان بلده سر گروه بواهیر و رئیسان هنود که نعلت
سر براهی بیوره و کفالت جماعه را که رخصت گرفته بیرون کرده بودند و بسیاری
که بنابر حفظ آبرو و ناموس از فضائح و قبائح بیرون بفاقه کشی مردن را بر خود گوارا
ساخته مانده این قدر قلیل غله که آنرا هم عرب و روهیله دست بدست بردند
چه می شد کار خلق الله بنهایت صعوبت انجامید و از هر خانه صدای واویلا
بر آمد مسود اوراق یک سر اسپ که لا بد بود داشت روزی دو روپیه را پنج
کاه خشک و تر که از خرابهای دور حصار و کنار آبجو می آوردند به سعی
و تلاش موفوره بهم رسانیده میداد که در دو ساعت از شدت نایرهٔ جوع مرعبت
تمام که در سایر ایام رخا بو نمیکرد میخورد و هر روز سی چهل روپیه را غله
باوجودیکه اکثر خدمهٔ زیادتي را بموضع سید پور سه کروهي بلده محال جاگیر
فرستاده بتصدیع تمام که از بام تا شام میسر می شد بنان خشک قناعت می
گشت و یک نفر پیش خدمت و چار وادار که ضرور بود بهریک روزی یک روپیه
که میداد زبان شکوه عدم کفاف بسته نمي شد بالجمله برادر بلو که بزد و خورد علي
رؤس الاشهاد در روز روشن ببلده رفت سداشیو رامچندر و داماجي به مستحفظان
طرق آنطرف تشنیع و تو بیخ از انچه تصور شود کردند و قریب نصف النهار خود
در ضرب توپ پله رس باورنگ پور آورده برقلعهٔ بهدر بسته تا هنگام شام نگوله

ندازای سرگرم گشت و گوله در قلعه می رسید و تا روز بر چیده شدن بساط منازعت به همین ضابطه بدان شغل اشتغال داشت و داماجی نیز در باغ غازی الدین حسین توپها نصب کرده تنور حرب را می افروخت و هر روز جماعهٔ نو نگاه داشت را جا بجا تعین میفرمود و کولیان اطراف و جوانب را بدر گزشتن و عفو جرائم گزشته مستمال ساخته روز مره مقرر کرده بمحافظت طرق شامل مردم خویش نماشت - برادر بلو که اسپ و خلعت یافته و از در آمدن بلده جری شده بود کمر برداشتن مورچال آنطرف را بست و جمعی از عرب و سندهی را همراه گرفته بر آمد - دکهنیان نیز از مقابل در آمدند و جنگ تیر و تفنگ در گرفت کولیان داد مردی و مردانگی داده تا هنگام شام آسمانی حرب را نگردش داشتند و جمعی از طرفین کشته و خسته گشتند در بین زد و خورد برادر بلو را بندوق بر ران رسید و او عذر لنگی بهم رسانید چون پردهٔ ظلمانی شب فرو هشته گردید دست از جنگ باز داشته کولیان همراهیانش که از ممر کمی آذوقه و فقدان غله گرفتار آمدند هرچند اراده نمودند که در تاریکی شب به هئیت مجموع بیرون شتافته اگر توانند بار دیگر غله آرند اتفاق نه شد بالضروره بتدریج قابو کرده بدر رفتند و برادر بلو که زخمی بود با معدودی مانده به معالجه مشغول گشت همدران اوان جمعی دیگر از کولیان که عرق طمع بلند رگ جان بحرکت آمده با غله رو ببلده آوردند ازانجا که مستحفظان طرق دنابر نسددع و تو بیخ به خرم و هوشیاری می پرداختند آنها را که نزدیک مورچال جون مرد خان رسیده متوصد وقت قابو بودند که کمین نشستگان شوارع آگاه گشته سر راه گرفته چندیرا کشته و خسته بستههای غله را گرفتند و روز دیگر کلههای کولیان با بسته نزد سداشیو رامچند فرستاد چون جانب جنوبی بلده از نوا باس تا سرای حضرت شاه بهیکهن قدس سره بر ساحل آب سابرمتی که امر محاصره تعلق بداماجی گایکوار داشت و کسی مقرر نشده شبها اکثر راه آمد و رفت سوار و پیاده بندر کهنبایت و غله مسلوک بود درین ولا که شیو سنگه ولد انند سنگه متوسل که پرگنهٔ ایدر در تصرف دارد و نصفه آنجا بحصهٔ داماجی متعلق است و تا حال

از طرف داری و معاونت طرفین بانتظار انجامیدن کار متقاعد بود اکنون بدریافت
اخبار افتادن تزلزل بارکان استقامت حصاریان نظر برحسن اخلاص سجان سنگه
هرادی را با جمعیت شایسته از سوار و پیاده فرستاد داماجی گایکوار او را بر طرف
طرف عیدگاه و تالاب کانکریه و هربا رام را با همراهیان و تعیناتیان نو نگاهداشت
بر سر شوارع بهرام پور و مزار شاه بهیکهن قدس سره تعین فرمود و از هر چهار طرف
هاله وار بلده را احاطه رو نمود - سلمان جماعه‌دار عرب متعینه دروازهٔ جمال پور
و محمد لعل روهیله که با همراهیانش از دروازهٔ مهور تا دروازهٔ بند بعهدهٔ شان
مقرر بود چون دیوار خانهای بهرام پور و فدن پور و دوا ناس مسکن بعضی از
مساکین که برجا مانده و نزدیک بحصار بود از راه احتیاط هنگام شام کسان خودها
را فرستاده آتش داده صاف خانها را کباب ساختند و روز دیگر سلمان و همراهیان
محمد لعل جمعی از بیلداران را بافگندن جدور دور محصوره گماشته بعزم مقابله
هربا رام بپس رفت و از طرفین جنگ تیر و تفنگ درمیان آمد و معدودی کشته
و خسته گشتند اما کاری پیش نرفت چون کار محاصره بدرجهٔ کمال پیوست
شمشیر بیگ قصباتی دهولقه که چند سر اسپ داشته بود و با هربا رام معرفتی
داشت با او التجا برده اسپ هارا بیرون فرستاد و قریب سی چهل سر اسپ
محمد هاشم بخشی که از راه عاقبت اندیشی برای روز دیگ و بد تلمل دخیرهٔ
کاه و دانه داشت با تمام رسید و دانه در خرمن و پرکاهی در متدن نماند لاچار
اسپان را با بار گیران هنگام تاریکی شب جهت رسانیدن کهنبایت بر آورد مصا را
مرهته واقف گشته تعاقب نمود و آنها مانند بنات النعش پراگنده شدند بعضی
به کهنبایت و برخی به قلعچهٔ کالی رو آوردند درین هنگامه اسپی سکندری خورد
و سوار از پشتش جدا گشت کشته و اسپ بدست مرهته افتاد - سداشیو رامچندر
که از ممر تهانه موضع بلاد خاطر را وا پرداخته بود درین ولا ارادهٔ بدست آوردن
قلعچهٔ کالی بخاطرش خطور نمود و سه دفعه فوج را با چند ضرب توپ و جزائر
فرستاد ازانجا که آن قلعچه از بنای اعظم خان که در عهد سلطنت حضرت فردوس
آشیانی شاه جهان بادشاه بنای آن آهنی اساس نهاده و در نزدیکی پناهی

ر آبی ندارد هرچند گوله ز دند جز آهن سرد کوفتن ثمری نداد و خللی در عزم استقامت محمد نور تهانه دار نیفگند *

رسیدن حسن قلي خان ملقب به شاه نور از نزد پیشوا بالاجي راو جهت رفع هنگامه و تمشیت امر مصالحه

حقائق و معارف آگاه شاه نور که در پیشگاه خلافت و جهانباني بر باب محفل قدس مشاکل و از بندهای روشناس درگاه والا و بخطاب حسن قلیخان بهادر مفتخر و در عهد حضرت فردوس آرام گاه بایلچي گري نزد شاهنشاه نادرشاه مامور گشته و بگزارش پیام و رسانیدن تنسوقات پرداخته آمده بود و با وزیر الممالک ابوالمنصور خان صفدر جنگ و امرایان عظام و بهر دل عزیز معزز و مکرم چون برای رزین او اعتماد کلي بود تنقیح و اصلاح اکثر امور بد و مفوض مي گشت پس از ارتحال صفدر جنگ چندی بمراعات حقوق سابقه با خلف ارشدش شجاع الدوله در صوبهٔ اودهه اقامت داشت ازانجا که اوضاع زمانه را مختل و مهمات سلطنت را مهمل و معطل که روز بروز به تحلیل رفته مضمحل دید و ایام کبرسن که ارذل العمر را دریافت پیر خود خضروار هادی طریق هدایت گشته بجادهٔ عاقبت بخیری رهنمون گردید برادرزادها را که بفرزندی برداشته بود عوارضات دینوی از اسپ و فیل و نقد و جنس ما یعریف خود را بآنها هبه نموده بخشید و پشت پا برسر دنیای دني زده در لباس فقر در آمده ملقب به شاه نور گشت و بنابر تحصیل مثوبات اخروی و استغفار جنایات روی نیاز به درگاه معبودی نهاده کمرعزم ادراک حج بیت الله الحرام زاد الله شرفا و تعظیما برشتهٔ اخلاص برمیان جان چست بسته بوداع شجاع الدوله رفت چون او مانع امر خیر نمي توانست شد گفت هرگاه به بندر سورت جهت رکوب جهاز باید شتافت در عالم اتحاد دیرینه اگر از راه خجسته بنیاد او رنگ

آباد راهی شوند أولی است که درینضمن انجاح بعضی مطالب ما که خالی از ثواب نیست بحسن تدبیر و رای صائب شما صورت پدیرد و آن این ست که درین جز و زمان افواج پیشوا بالاجي راو در تمام ممالک محروسۀ هندوستان دست تطاول دراز ساخته به تاخت و تاراج مي پردازند مبادا باغوای مغویان برهم زن غرض گو غبار کدورتي و گرد وحشتی فیمابین ارتفاع یابد چون پونه از خجسته بنیاد قریب است رفته بنوعیکه مناسب باشد روابط اتحاد و مواد مودت را از جانبین مستحکم و مضبوط سازند که آینده خلل پزیر نباشد حقائق و معارف آگاه انگشت قبول بر دیده نهاده رو براه آورد و بعد طی مراحل و قطع منازل وارد پونه گشت و پیشوا بالاجي راو مَقْدَم ایشان را گرامی داشته بمراعات ظاهری و باطنی پرداخت همدران اوان که خبر هنگامه آرائی جنگ و جدال و آراسته شدن معرکۀ حرب و قتال احمدآباد رسیده بود شنید نظر بر اتنانی جنسی و حمیت دین اسلام سلسله جنبان رفع مناقشه و بمیان آوردن امر مصالحه گردید و نوشته بمهر پیشوا وخطی از طرف خود نه مومن خان مبنی بر اینکه از گزشته نباید گفت اکنون کنبایت را بر خود مسلم دانسته احمدآباد را تسلیم نمایند که آینده روابط محبت و مودت منوط و مربوط باشد مصحوب دو نفر جاسوس رسید مومن خان در پاسخ استدعای بعضی مراتب که در انجا منظور نگشت نوشت و امر محاصرة و نزاع از مدت یکسال تجاوز کرد و موسم روانگی جهازات قریب رسید شاه نور را که به بندر سورت بایست آمد چون از نوشت و خواند و نوسه به پیغام کشود کار احمدآباد نشد بار دیگر نظر بر فاه خلق الله و حفظ جان و آبروی مومنخان در مقدمۀ مصالحه درخواست داشت از پیشوا بمبالغه انجاح تمام گفت و شنید نموده قرار داد که بندر کهنبایت و کهوکه بلا شرکت غیر و یک لک روپیه در عوض اخراجات سه بندی نقد و یکزنجیر فیل از جمله افیالي که گرفته بمومن خان مسلم باشد و درین ماده نوشتجات بمهر و دستخط پیشوا بنام سداشیو رام چندر حاصل فرموده با ده نفر جاسوس و رنچهور داس که در اصل گجراتي و از مدتی در سر کار پیشوا نوکر و مرد فهمیده کار آزموده بود

رخصت شده گفت چون نظر بر حصول ثواب في سبيل الله که در سفر حجاز قدم نهاده‌ام کو صد کروه پیشترک اگر تیر تدبیر بهدف مراد پیوندد * مصرع *

چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار

و مسارعت را از برق و باد استعاره نموده رو براه نهاده غرهٔ شهر جمادی الاول در بیرون رسید - سداشیو رامچندر چندی از معتمدان را باستقبال فرستاده در نزدیکی خیمهٔ خویش جا داد و نُزلی در خور بزرگان فرستاد حقائق و معارف آگاه که در بین طریق از تنگی محاصره و پریشان حالی حصاریان آگاه شده بود همان شب با سداشیو رامچندر ملاقی شده سررشتهٔ کلافهٔ سخن را بمدعا رسانید پاسخ شنید که اکنون کار محصوران به صعوبت انجامیده درایام معدود فارغ است احتیاج بمصالحه ندارد شاه نور بمبالغهٔ تمام رخصت در آمدن بلده برای اطلاع بر احوال و مشاهدهٔ مآل کار گرفته روز دیگر به دروازهٔ کالو پور آمده خبر رسیدن خود را به مومن خان اعلام نمود او رشید بیگ را که دران اوقات حسب الطلب از بندر کهنبایت آمده بود باستقبال فرستاده درآورد و ایشان و رنچهور داس را در مکان رشید بیگ فرود آورده او را مهماندار ساخت مومن خان خیر مقدم گفته پیغام نمود که بالفعل از کوفت راه استراحت فرمائید هنگام شب به ملاقات میرسم - ازانجا که حقائق و معارف آگاه علی رؤس الاشهاد بنابر تمشیت امر مصالحه از پونه رسیده و بجلدی یکشب در بیرون مانده ببلده در آمد جمهور انام از خاص و عام لشکری و شهری امیدوار گشته بالجزم والیقین دانستند که البته صلح صورت خواهد گرفت غله را که تا سپاهیان آثاری بیک و نیم روپیه رسانیده بودند در معرض بیع درآورده دفعةً بچهار آثار و پنج آثار در راسته و بازار آوردند و مصداق ان مع العسر یسرا هویدا گشت بالجمله مومن خان با سنبهورام و محمد لعل که آمد شاه نور را که مرد معمر و گرگ باران دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود ملاقات کرد و بمضمون این منظومه دید و شنید - * منظومه *

چه پیری خرد مند فرزانهٔ | گرفته ز هر خرمني دانهٔ
جهان دیدهٔ و دانش آموختهٔ | سفر کرده و صحبت اندوختهٔ

نیک و بد روزگار آشنا   بسی دیده شادی و رنج و عنا
خردمند و اهسته و تیز هوش   به خلوت سخن گو بمجلس خموش
جهان آزما مرد دیرینه گفت   که پیرو ز بختی کسی را ست جفت
که بر عقل و دانش نهد کار خویش   نه پارا گزارد ز اندازه بیش
همین خواهم از کرد گار جهان   که باشی سر افراز در همگنان
درخشنده تیغت عدو سوز باد   درفش سنان از تو پیروز باد
سخن بشنو از گفت من سر مپیچ   باین ماجرا بیش ازین در مپیچ
کنون غالب است اختر دکهنیان   نه شاه و وزیر اند معلوب شان
نمانده قراری نه تخت و سریر   نماند اقتداری بمیر و وزیر
چو از گردش آسمان بلند   نماند از سلاطین هند ارجمند
بران مملکت زار باید گریست   که فریادرس را ندانند کیست
بهر مدنی گردش روزگار   بطرز دگر خواهد امور کار
ببالاجي آن پیشوا دکهن   کنون یار گشت است چرخ کهن
چو گردون کند گردنی را بلند   بگردن فرازان در آرد کمند
نهالش بدان گونه شد سر بلند   که از آسمان پایه بر تر فگند
جهانش کز و صلح و جنگ آزمود   ز جنگش زیان دید و از صلح سود
خصومت با و نیست اصلا صلاح   ندیده کسی از نزاعش فلاح
نشاید چنین آتش افروختن   بیکدانه جو خرمني سوختن
شود آتش برقش افروخته   بسی خانمانها شود سوخته
طریق خصومت بسی نا خوش است   چه نا خوش خصومت همه آتش است
حذر کن ز پیکار کمتر کسی   که از قطره سیلاب دیدم بسی
مکن رحم بر مردم زیر دست   که دست ز بردست تو نیز هست
وگر ساعد و پنجه ات آهن است   ورا نیز بازوی روئین تن است
سر خصم گر بشکند مشت تو   شود نیز آزرده انگشت تو

بسی بی گنه را شود جان هدف ‌‌‌‌ بسی مال گردد بناحق تلف
حسابی که با خود بر انداختی ‌‌‌‌ چنان نیست بازی غلط باختی
صلاح و فلاح تو باشد دران ‌‌‌‌ که اکنون کني صلح با دکهنیان
بد اندیش تو خواه که خواه مه ‌‌‌‌ با و آشتي صد ره از جنگ به
شد آن بخیه را رشته کوتاه دست ‌‌‌‌ سخندان ز گفتار لب را به بست

مومن خان جمیع مراتب را شنیده پاسخ داد که قبل ازین بدفعات استدعای مصالحه مشتمل بر وا گزاشت بندر کهنبایت و کهوکهه بلا شرکت که در تصرف دارم سوای آن مکان دیگر و سه لک روپیه نقد مکرر رسید اجابت نه کرده ام اکنون بنابر پاس خاطر شریف اگر قریات چند از پرگنهٔ پتلاد که در قرب جوار بندر کهنبایت واقع است بران افزایند میتوان صلح نمود - حقائق و معارف آگاه در بحر تحیر فرو رفت که او بچندین ابرام و سماجت که منت عظیم بر خود گرفته پیشوا را بران پله آورده و ثانیاً سداشیو رامچندر که تجویز آمدن بلده و سلسله جنبانی امر مصالحه را نمي کرد و احوال محصوران که برای العین مشاهده مي شود چگونه خواهد بود باردیگر لب به نصائح و دلائل عقلي و نقلي کشوده گفت -

* بیت *

برده بودی و دادت آمده سود ‌‌‌‌ چون تو کج باختي کسی چه کند

مي بایست بدان قرار صلح نمود اکنون کار از دست رفته و آب از سر گزشته که ثبات قدم دشوار است اگر عهده برآئی تواند شد گوئیم و شنویم ازین چه بهتر که مستقل باشند اما خود غور نمایند که درین مدت یک سال و نیم از حضور کدام تدارک به عمل آمد که آینده بدان امید توان داشت اولی و انسب آن است که اندکي خرد دوربین را کار فرمائید و ساعتي سر بجیب اندیشه فرو برند که حالت سپاه از ممر تنگی محاصره و ضیق معاش به کجا انجامیده خود را در معرض هلاکت انداختن و جان و ناموس بر باختن را کدام دلیل است مگر آیهٔ فلا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نخواندهٔ همان مثل مشت و درفش مي ماند و درین عصر از غلبهٔ پیشوا در مملکت احدی را آنچه از شما بظهور آمده یا را نیست

که (۱) دست دست اوست که زبردستان زمان از ساعد قوی او (۲) دست در آستین و از مناز عتش دست شسته نشسته اند اگر بساختهٔ و پرداخته من که محض لله فی الله این همه راه دور دراز را بریده و تصدیعات بر خود گوارا ساخته آمده ام چون از پیشوا درین باب نوشته جات بقدمی بلیغ آورده ام شاید صورت مصالحه روی نماید و رفع هنگامه و حفظ جان و ناموس مردم گردد چون مومن خان را بر (۳) صرافت دید گفت بیرون رفته از صدق و کذب این گفت و شنید واقف گشته جواب می آرم - صباح روز دیگر که ارادهٔ بیرون شتافتن داشت چون راقم را سابقه و معرفتی با او بود و رنچهور داس نیز از آشنایان قدیم رفته دیدن کرد از نقیر و قطمیر ماجرا و صحبت دو شینه مطلع گردید و از فحوای کلام مفهوم گشت و برمزی گفت که شاید محنت و سعی من رایگان شود دیگر اختیار با خدا ست ازانجا که از مدتی اتفاق حمام نشده بود بگرما به شتافت اتفاقاً تصرف هوا عارض شد بالضرورہ دو روز دیگر متوقف بود باری بدین وسیله سه چهار روزی صورت غله نمودار و گرسنه چشمان قرص نانی را میدیدند پنجم ماه که شاه دور بیرون شتافت و باظهار گفتهٔ مومن خان پرداخت جواب یافت که ازین قرار داد اطلاعی نیست و فروغی از صدق ندارد و اگر کسی گفته باشد از پیش خود گفته آنرا چه اعتماد علی ایّ حال تنگی محصوران که از فُقدان نان مغان بآسمان رسیده و طاقت شان طاق و کارد باستخوان پیوسته و غریف را رغیف (۴) غلیثی میسر نسیت مشاهده نموده اند چندان کاری نمانده درین باب گفت و شنید و آمد و رفت کردن راچه حاجت روزی چند درنگ نمایند که چگونه بلده بخودی خود مفتوح میگردد دیگر - * بیت *

ز اسباب جنگم چه کم دیدهٔ ‌ ‌ ‌ ‌ که در صورت صلح پچیدهٔ

---

(۱) دست دست اوست کنایه از تسلط و غلبه و زیادتی باشد ۱۲ برهان *

(۲) دست در آستین کردن کنایه از باز داشتن و منع کردن است ۱۲ *

(۳) صرافت در کاری ایستادن *

(۴) غلیث نان جو و گندم آمیخته را گویند *

ازانجا که حقائق معارف آگاه امر خیر مدنظر داشت و نوشتجات پیشوا بمزید تاکید و در حصول رضامندی او رسیده بود اظهار آزردگی نمود سداشیو رامچندر نتوانست سر پیچید و به قسمی که او با پیشوا اقرار کرده بود طوعاً و کرهاً قبول نمود و شاه نور بعد دو روز بدل خوشی تمام رو به شهر آورد و از دروازهٔ جمال پور که سلمان جماعه‌دار متعینهٔ آنجا بپا مردی خود خشت جبین نساخته بود در آمد چون هنوز وقتش نرسیده و تقدیر بنوع دیگر پیوسته بود در غیبت او بعضی از غرض گویان نیش زن - * قطعه *

هر کرا عادت ذمیم بود — بی ارادت از و شود ظاهر
نیش بر سنگ میزند عقرب — گرچه بروی نمی شود قادر

به دلائل لا طائل آمد و رفت و بجد و باعث شدن او را معلل بغرض ساخته مزاج مومن خان را از جادهٔ صواب منحرف ساختند و در ضمن ارادهٔ شان آن بود که امر مصالحه بو ساطت آنها تعلق گیرد و پای غیر درمیان نباشد دریں لا که او آمد بعد تغافل ز ده یک شبانه روز ملاقات نکرد روز دیگر - * بیت *

چو از دمهای سرد صبح دمام — بیکدم طست مهر افتاد از بام

حقائق و معارف آگاه رنجیده مصحوب رشید بیگ پیغام نمود که هر گاه آمدن مرا کاره باشند رخصت شود - مومن خان آمده سر گزشت بیرون را شنید و همان ترانه و ادعای سابق را بگوشش کشید و شاه نور مرخص گسته رفت چون خبر صورت نه بستن صلح شائع گشت حبوبات دفعةً وجود عنقا بهم رسانید و کسانیکه - * بیت *

خالی ز عقل و دانش و عاری ز فهم تیز
جز حنطه و شعیر ندانسته هیچ چیز

که دریں چند روزه فروخته بودند نادم و پشیمان گشتند و قلق و اضطراب در خلق پدید آمد باوجود این همه مراتب شاه نور از بیرون گفته فرستاد که چون امر خیر و ثواب مد نظر است دوسه روز دیگر متوقف خواهم بود - اگر راضی باشند بدانچه گفته ام حاضرم چون او را بنوعدیگر بقلم داده بودند بعمل در نیامد و بمعرفت

محمد هاشم بخشی که درایام بودن بهروج با بهگوان معرفتی و سابقهٔ بهم رسانیده بود گفت و شنید مصالحه بمیان آمد و قرار یافت که او بکفالت عبد الله زبیدی جماعدار عرب که محافظ دهلی دروازه بد و تعلق دارد آمده بالمشافهه باظهار مدعا و عهد و پیمان مصالحه در پیش کند شب دو از دهم جمادی الاولی بدانجا وارد گشت و با مومن خان و محمد هاشم و سنبهو رام و محمد لعل بر بام دروازه ملاقي شد و ذکر صلح درمیان آورد چون سنبهورام نمي خواست که این امر بوساطت محمد هاشم سرانجام یابد دربین مکالمه کار رابه درشتی گوئی منجر ساخته صحبت را منغص نمود و هر یک بمنازل خویش رفتند محمد هاشم خاطر نشان نمود که چون سنبهورام از راه عنادی که دارد برهمزن کارها ست او را شریک و سهیم مصلحت داشتن تیشه بر پای عوم خود زدن است به قسمی که صلاح و فلاح کار خود دران باشد به عمل باید آورد و شب دیگر بهگوان را طلب داشت و او و مومنخان بهمان مکان رفته باستمالت و عاطفت لب کسودند و قرار گرفت که فردا شب تاتا پندت مدار المهام سداشیو رامچندر بباغ شاهی بیاید و بهگوان بطریق کروگان نزد مومن خان باشد محمد هاشم نزد او شتافته گفت و شنید نماید و در شب آینده بموجب قرار بعمل آمد و او اخر شب که محمد هاشم از نزد تاتا مراجعت نمود هر یک بمکان خود رفت سنبهورام که بر حقیقت برخورد دوش سر حساب گشت چون اکثر کارها را به سر خودی میکرد بی اذن و اطلاع براسه بیعام امر مصالحه بیرون فرستاده انتو نام پندتی را طلبداشت و روزانه بیرون دروازهٔ سارنگ پور در خرابهٔ مسجد سیدی بشیر دکان علیحده چیده با او بر خورد و دو روز متوالي او آمد و رفت نموده سرها را جفت ساخته کالای مدعا را در معرض عرض در آورد سداشیو رامچندر نفاق او را و پای بخت خود تصور نموده از راه پخته کاری بدر تغافل زد * بیت *

چو در لشکر دشمن افتد خلاف چرا تیغ باید کشید از غلاف

و نقید و قدغن بلیغ در انسداد طرق و شوارع در آمد و بر آمد نمود از مشاهدهٔ این حالت جماعه داران سپاه از جز و تا کل متفق اللفظ و المعني گسته نزد

مومن خان آمدند و ظاهر ساختند که هزدی حیاتی را از قوت لایموت که لازمهٔ بشریت است چاره و اندیشه نیست - * بیت *

تغور شکم دمبـــدم تافتن   مصیبت بود روز نا یافتن

اگر کم و بیش غله که کولیان مي آرند نا سپاهیان بنابر جلب منفعت در تاریکی شب گرفته پنهانی میفروشند و آمدني منحصر بر دو سه روزه است و دیگران ازان محروم و بالفرض و التقدیر اگر بهم رسد شخص و احد را روزی یکروپیه مي باید مرسومات را گنجایش نیست اگر تدبیری تواند شد پای استقامت قایم مي باشد لهذا مستحفظان دروب سه گانه آمدني رسد را طلبداشت و التزام نویسانید که هر کم و پیش را در بهدر بجنسه بیارند و ازینجا تقسیم شود یکدفعه که آوردند چون خوان یغما بدست هر که افتاد گرفت تدبیر دیگر اندیشید که تمامي غله را در سرکار خریده فی نفر یک آثار میداده باشند و محمد لعل را مقرر فرمود که خانهای مردم را تفحص نموده جنس غله از هر جا و هر چه باشد ضبط نماید از خانهٔ چند که جنس شالی بر آمد بسپاه دادند درین بین حقائق و معارف آگاه شاه نور که با عزیز الدین محمد خان بخشي وقائع نگار رشتهٔ قرابت داشت نوشت که در یکدو روز روانهٔ بندر سورت ام اگر توانند آمد رسم وداع به عمل آید و او برخصت مومن خان رفت و یک شب مانده بر گشت و پیغام آورد که الحال هم چیزی نرفته اگر خواهش باشد اعلام نمایند چون جوابی نرفت کوچ کرده راهی گردید *

قرار یافتن امر مصالحه بوساطت داماجي گایک وار و سوانحاتی که دران بین روی داده

چون تدابیر وجه قوت سپاه نتوانست شد کار بفاقه کشي و صعوبت انجامید و سنگ تفرقه در جمعیت شهان افتاد از هر جماعه جمعی و از هر فرقه گروهی بخوشی و ناخوشی از فراز فصیل بدستیاری ریسمان که از دروب مانع بودند رو به نشیب آورده رفتند سداشیو رامچندر بصوابدید دانشمندان مدبر در سرس پور

بیرق امن برپا کرد صلای عام و نوید امان بغلا زدگان حصار در داد اکثریکه از مخاطرهٔ تعرض دکهنیان جرأت نمي کردند مطمئن خاطر گشته از هر طرف که طریق بر آمد یافتند بیرون شتافته و در پای بیرق قرار گرفته هر کسی به سمتي کناره کشید - مومن خان از مشاهدهٔ اینحالت از و خامت عافبت اندیشید - * بیت *

بزور سپاهش امیدی نمـــاند   نه تدبیر و عقل اعتمیدی نماند

بالضرورة بنابر حزم و احتیاط که پای شخص عمده درمیان باشد به داماجي گایکوار سلسله جنبان امر مصالحه و قارع باب آشتی گشت جواب رسید که تقسیمی که شاه نور مقرر کند نه ذریعهٔ او که از نزد پیشوا آمده صلح نماید که خوبي دران است و من درمیان آمده بجمیع جهات خاطر جمع مینمایم چون او یک دو منزل رفته بود قاصدان روانه نمود اما بدو نرسیدند و روز بروز مردم از فقدان نان تنگ آمده کنار عافیت جسته بدر رفتند مومن خان هر چند بنظر تامل نگریسته دید * بیت *

یاران که بوده اند نـــدانم کجا شدنـــد

آیا چه حالت است که از ما جدا شدند

دکهنیان که بر حقیقت کار و ماهیت اهل حصار آگاه گشتند از چار طرف مورچال‌ها را پیش دوانیده عرصه را به غایت تنگ ساختند داماجي گایکوار نظر بر روابط سابقهٔ نجم الدوله چون بر گشتن شاه نور دیر کشید لاچار خود متکفل امر مصالحه شده گفت و شنید را با سداشیو رامچندر درمیان آورد و بمبالغهٔ تمام راضی ساخت معتمدیرا که بعقل و کیاست آراسته باشد برای تشئید مداي این کار طلب فرمود ازانجا که برج لعل پیشکار را که بهرهٔ از خرد داشت و در مکالمه و محاورة میتوانست پرداخت - * منظومه *

فـــرستـــاده باید که دانا بود   نه گفتن دلیـــر و تـــوانا بود

ازو هر چه پرسنـــد گوید جواب   بنوعیکـــه باشـــد طریق صـــواب

سخنهـــای خویش آشکارا کنـــد   بدان سان که مجلس تقاضـــا کند

بسا کس که از یک حدیث درشت   بهم زد جهاني و خلقي بکشت

یکی دیگر از گفتـــهٔ دل پسند   میان دو صد شرح یاری فگنـــد

تجویز نموده دوازدهم شهر جمادي الثاني فرستاد و سه چهار روز که او در گفت و شنید آمد و رفت نمود قرار گرفت که لک روپیه نقد منجمله آن سی و پنج هزار روپیه بابت اشرفیهای سلیم که وضع شود بدهند و در کهنبایت بدستور سابق نیمه حصه بسرکار پیشوا متعلق باشد و کهوکه را دست بردارد و سنهورام را بما وا گزارد و خود با متعلقان و همراهیان و اسباب بفراغ بال بر آید و جمیع امور به کفالت داماجي گایکوار مسجل گشت - برج لعل مومن خان را آگاه ساخت چون کار از دست رفته و تیر تدبیر از شصت جسته بود جز سر رضا جنبانیدن و به سلامت بر آمدن چاره نداشت بنابر استدعای سلیم که هرگاه اشرفیهای معرفت او در حساب محسوب شده خط پاکی که با او آینده تقاضا نباشد در خواست نمود و نوشته آوردند -

* بیت *

روز دیگر که چرخ شعبده باز کرد صندوق حیله را سر باز

برج لعل جهت سرانجام بار بردار و سواري رتهه و بهل شتافت درین بین شداسیو رامچندر بتصور آنکه درین وقت که مردم چندانی نمانده و مورچالها خالي و هرکسی در فکر خر و بار خود است فرصت را از دست نباید داد و او مردم را به یورش مستعد ساخته چند ضرب توپ پیش انداخته از طرف مورچال جوان مرد خان یک جلو دوانیده نزدیک بدروازهٔ شاه پور رسید مستحفظان آن صوب که اکنون بنابر حفظ جان و مال خودها قایم بودند از فراز برج و باره دست به مدافعة کشودند چون بیرونیان پیش قدمي نموده قریب پیوسته چیرة دستي مي نمودند مومن خان را آگاه ساخته گفتند -

* بیت *

نفشسته یکی عربدة آشوب دگر خاست
نا رفته یکی فتنه بلای دگر آمد

و او فوراً با حاضران رسیده مردم را بجنگ تحریص نموده از دریچهٔ دروازه بیرون فرستاد و از طرفین در میدان به جنگ تیر و تفنگ و کوته یراق پیوستند و چندی را که در آخر کار ره نورد وادی عدم بایست شد رفتند و جمعی خسته گشتند برج لعل که نزد داماجي بود ازین ماجرا واقف گشته گفت که هر گاه قرار صلح

مستعجل و مثبت شده باشد بیخبرانه یورش نمودن باعث عهد شکنی است او چون ازین معنی اطلاع نداشت بنابر ممانعت شتر سواران فرستاد و باستمالت برج لعل پرداخته گفت - * بیت *

مرا چو با تو که مقصود آشتی افتاد   چه غم اگر همه عالم به جنگ بر خیزند

اما پیش از رسیدن ممانعان چون پیشرفت کار نبود خودها منع پزیر گشته برگشته بودند همدران اوان از بندر سورت خبر رسید که صفدر محمد خان متصدی آنجا که (۱) پنگان عمرش لبریز گشته بود در گرداب نیستی ته نشین گردید و علی نواز خان دامادش که بامر نیابت می پرداخت به متصدیگری متمکن گشت *

بر آمدن مومن خان از احمد آباد و روانه شدن بصوب بندر کهنبایت و در آمدن دکهنیان و گرفتار ساختن سنبهو رام

چون مقدمهٔ صلح بمعروت و کفالت داماجي راو گایکوار صورت بست جهت سپردن قلعچهٔ کالي باوجود رقعه بخط و مهر مومن خان که محمد نور تهانه دار ایستادگي داشت میر نجم الدین ولد سید عقیل خان تعین شد که به مصاحبت کسان سداشیو رام چندر شتافته تسلیم نماید تهانه دار بعد گرفتن خاطر جمعی خود و متعینه بر آمد و عجالةً ده هزار روپیه بنابر مصارف سر انجام رسید و تتمه را داماجي گایکوار به عهدهٔ خویش گرفت که برج لعل پس از روانگی مومن خان متعاقب گرفته بیرد و چند منزل عرابه و گاوی و شتر باربردار با کهندوجی سینکر بمحافظت قلعه بهدر و پاپاجي هرپاله و بابو راو با همراهیان برسانیدن و بدرقهٔ مومن خان تا بندر کهنبایت فرستادهای داماجي از دروازهٔ جمال پور باتفاق برج لعل شام شب هجدهم شهر جمادی الثاني ببلده در آمده مومن خان را دیده در قلعه بهدر فرود آمدند مومن خان باربردار و سواری ها را تقسیم کرده امر به باربندی و پسیچ راه نمود از انجا که سنبهو رام را درین معامله شریک کنکاش

---

(۱) پنگان جام ته سوراخ گویند که جهت اندازهٔ ساعت سازند ۱۲ *

نساخته و او نیز دریں چند روزه بخانهٔ خویش که متصل به دروازهٔ سارنگپور است با بارگیران خانگی تقاعد داشت دکهنیان به مخاطرهٔ اینکه مبادا در پردهٔ ظلمانی شب بیرون بدر زند تمام شب فوج فوج مستعد و آماده گشته حلقه وار بدور بلده پاس داشتند سنبهو رام برهنمونی خیر اندیشان متعلقان و پسر کهتر را با جمعی کولیان از دروازه بیرون کرد که بمامنی رسانند هرچند بقدم سعی گام زدند طریق بدر رو از هر طرف بروی خود چون بخت که بسته دیدند برگشتند - * بیت *

روز دیگر که شیر زرین چنگ   نکشاد سپهر کرد آهنگ

فرقهٔ سپاه از سوار و پیاده عرب و روهیله در بهدر فراهم آمدند جمعی که اسپان را از راه قرابت یا اتحاد بلشکر جوان مرد خان فرستاده بودند چون طلب داشتند هنگام آوردن در بین راه دکهنیان گرفتند و هرکرا یافتند غارت نمودند بالجمله دستری سواران که مواکب شان دور دست بود و نمی توانست رسید مستعد به پیاده روی گشتند مومنخان متعلقان و بار بردار روانه ساخته خود باتفاق باپاجی هرپاله و بابو راو سوار شد و متصل بخانهٔ سلیم جماعدار که بر سر راه بود بانتظاری او که با قبائل همراهی گزیده ساعتی توقف ورزید دریں بین سیو کرام نائب داماجی که در ریگ رودبار سابر رسیده بود بلا توقف از دریچهٔ باغ آن طرف در بهدر در آمد و پارهٔ اسباب و کسانیکه در صدد بر آمدن بودند غارت نمود و دروب قلعه را بند ساخته به مستحفظان سپرد مومن خان سلیم و محمد لعل و کنکا جات و جماعداران عرب و روهیله و سندهی و سایر سواران را همراه گرفته از دروازهٔ جمال پور بر آمد و مرهتهها قایم گشتند و برخی از اجامرهٔ رجالهٔ دکهنی بگرد شهر بر آمده بخبرگیری اکثر خانها که مالکان بیرون رفته بودند پرداختند و چوب و تخته انچه دو چار گشت بردند - سنبهو رام چون رند دهل دریده بخانهٔ خود از بارگیران در پای درخت چه کنم نشسته سری میخارید که ناگاه دو سوار اسپ تازان در رسیده گفتند که مومن خان در بهرام پور انتظار او را دارد بسرعت باید شتافت - سنبهو رام از استماع این نوید که مستعد بود بهل سواری زنانه را پیش انداخته راهی گشت چون نزدیک بدروازهٔ جمال پور

پیوست مرهٹه در را بر رویش بسته مانع آمدند بالضرورة چون روزگار رفتگان قدم بر سرکار خود نهاده رجعت قهقری نموده بخانه آمد و ظاهر شد که سواران را محمد لعل و گنگا جات از راه اتحاد بدون اذن و اطلاع مومن خان تمهیدی اندیشیده فرستاده بودند که شاید بدین وسیله رهائی دهند درین ضمن سیوکرام نائب داماجي باهمراهیانش رسیده روی [۱] دل نمود و اوبار گیرانش را که باظهار جلادت آمادهٔ ممانعت و منازعت شدند منع فرمود و سیوکرام را نزد خود خواند و او فرود آمده دست یکدیگر را گرفته تا پسر مهتمش انوپ رام راه خانهٔ رستم علي خان مکان بودن خود پیش کرد و تمامی اسپان را از دست دوگیران گرفته به کسان خود سپرد و قبائل او با پسر کهتر در خانهٔ یکی متواری گشت مومن خان برج لعل را موجب فرار داد نزد داماجي گایکوار رخصت کرده روانه پیش شد و دربین راه چهانمو و کیسي سنگه که با سنبهورام در مقدمات اخذ و جرّ و خانه بر اندازي سر براه کار و مادی حودها را در بلده که [۲] رخنه زدهٔ زبانها بودند صلاح خال ندیده بر آمدند دید گرفته به کسان خود حواله فرمود و آن روز در موضع نهالی شش کروهي بلده منزل گزید *

داخل شدن سداشیو رامچندر و داماجي گایکوار در بلده و بندوبست نمودن و روانه شدن سداشیو بصوب اولکه سورتهه جهت اخذ پیشکش و سوانحات دیگر

چون خبر بر آمدن مومن خان و گرفتاری سنبهورام بداماجي گایکوار ظاهر شد بنابر بندوبست و تعیین مستحفظان قریب یک پاس از روز بر آمده هیجدهم شهر جمادي الثاني مطابق سال هزار و صد و هفتاد و یک از دروازهٔ جمالپور

---

(۱) روی دل نمودن کنایه از مردمي و کرمي و احسان کردن باشد ۲ *

(۲) رخنه زدهٔ زبان کنایه از مطعون خلائق است *

داخل بلده گشت ازانجا که خانهٔ سلیم سر راه واقع است برای بودن خود مقرر کرده برفت و بوب امر فرموده بقلعهٔ بهدر در آمد و بر دروب و بروج دور حصار پاسبانان گماشت و ساعتی چند درنگ ورزیده بخیمه شتافت و اواخر روز سداشیو رامچندر از دروازهٔ خانپور سمت بود سابر در بهدر آمد و بابو راو نامی را بکوتوالی بلده مامور ساخته بکشادن ابواب شهر امر فرمود و هنگام شب به خیمه گاه رفت روز دیگر که جمهورا نام از خاص و عام رو بخانها و مساکن خویش آوردند از مشاهدهٔ خانه خرابیها که بنابر ادای وجه بیوره اقربا و هم قومان ببرون شتافتگان اثاث البیت را فروخته و چوب و تخته را شکسته و اندوخته های نهانی بر آورده بودند چون کاسه رباب خالی و مانند کف مفلس بی چیز دیدند اشک خونین بدور چشم شان گشت و قطرات بسان مطرات باریدن گرفت و ازان جماعه کسانیکه در عارضهٔ عامه در گزشته بودند و از بعضی عقب نمانده که چراغی افروزند دیگران که به بیت الاصل در آمدند بیاد رفتگان از سر نو ماتم برپا نمودند و جمعی که رنجور و نالان رسیدند از انها که نیز پیمانهٔ عمر شان لبریز گشت رخت هستی به عالم نیستی بر بستند غرض عجب شبونی برخاست و غریب حالتی بر صغیر و کبیر گزشت و مرض یرقان بگرفتاران بلد نیز سرایت کرد و هر روز گروهی برفتگان سابق پیوستند و این حالت قریب سه ماه بطول انجامید که او سبحانه و تعالی فضل خود را شامل حال باقی ماندگان ساخت بالجمله چون ابواب حصار مفتوح گشت غله بسیاری زیاده از حوصله و اندازه به شهر در آوردند و چشم گرسنه چشمان غلا زدگان سیر گردانید و سداشیو دامودر بمجرد استماع فتح ابواب کسان خود را فرستاده سه زنجیر فیل او که از فاقه کشی نزدیک بهلاکت رسیده بودند نزد خود طلبداشت و دو روز دیگر توقف ورزیده بمسکن خود روانه گردید و داماجی مردم نو نگاهداشت را از سپاه تاسیید بر طرف ساخته بساط خصومت و منازعت در چید سداشیو رامچندر از فرودگاه قدیم کوچ نموده نزدیک باغ شاهی فرود آمد و آخر روز جوان مرد خان را همراه گرفته در بهدر آمد و ساعتی چند بوده بخیمه رفت جوان مرد خان که رخصت پتن درخواست داشت خلاع

و اسپ تواضع نموده دستوري داد و با داماجي که او نیز از مکان سابق خیمه و بنه را متصل مزار شاه بهکین قدس سره بر ساحل رود سابر آورده بود رسم و داع بجا آورده قریب دو پاس از شب بنه بیست و دوم به خیمهٔ خویش که بر گذر موضع بادیج داشت رسیده همانوقت کوچ نموده رفت داماجي سیاجي گایکوار پسر خود را در لشکر گزاشته در خانهٔ سلیم داخل گردید چون راقم را با او سابقه و معرفتي بوده بر خورد درین میان سیتهہای صرافان و تجارت پیشگان مسلم و هنود که در قبضهٔ اختیار دیگری گرفتار بودند آمدند هریک را باستمالت و دل جوئي پرداخته دستار و دو پته بضابطهٔ دکهن داده خورسند ساخت روز دیگر همه آنها با سداشیو رامچندر که از باغ شاهی کوچ نموده در فضای ریگ رود سابر پایان دیوار حصار بهدر نقل نموده بود ملاقي گشتند استمالت و رعایت پارچه یافته شادمان بر آمدند بیست و چهارم راقم باتفاق محمد رکن الحق خان قاضی و عزیز الدین محمد خان بخشي و وقائع نگار و حاجي نور الله که عمله و فعله بادشاهي برین اشخاص اربعه منحصر مانده سداشیو رامچندر را ملاقات نمود ازانجا که درین مدت در بیرون از حقیقت حال هرکس از تقریر مردم واقف شده وروبهٔ سلامت روی راقم را شنیده به دل گرمي تمام بر خورد و سلوک پسندیده نموده رخصت فرمود غرهٔ شهر رجب المرجب بعزم گرفتن پیشکش زمینداران جهالاوار و او لکه سورتهه متصل آنجا تالاب آن طرف آب سابرمتي داخل خمیه گشت و نا رو پندت برادر پا ندورنگ را به نیابت بلده مقرر کرد و جهت عدم مزاحمت جاگیر و اجرای وجه مقرره راقم و قاضي و بخشی وقائع نگار و حاجي نور الله بدستوریکه رگهناتهه راو قرار داده قدغن کرد و علام حسین خان را از امر قضا که تجویزی مومن خان بود باز داشته بدستور سابق به محمد رکن الحق خان بحال و مسلم داشت ازانجا که از قدیم الایام بر دروازهٔ قلعهٔ ارک که بهدر گویند دفتر خانه بادشاهی و بضابطهٔ سرکار والا نواخت می شد و پیوسته طلب و تنخواه عمله و فعله آنجا بعهدهٔ دیوان صوبه و بر خزانهٔ عامره بود و بعد تصرف ناظمان باختیار انها رفته چون روز یکشنبه پنج نوبت نواخت معمول است درین

ولا بروز شنبه که بمرهته تعلق داده اند مقرر نمود چنانچه هر دو روز بنوازش می آید و این بدعت دیگر احداث گشت و در سکه کچک را که مومن خان بر طرف ساخته بود جاري ساخت و بیرقهای پیش چبوترهٔ کوتوالی بار دیگر برنگ بهگوه که مخصوص جوگیان است رنگین فرمود سداشیو رامچندر پس از تعین عمال و مکاسداران هر مکان و هر محال سوم ماه کوچ نمود و سیاجي راو خلف داماجي گایکوار بصوب کپر بنج و بهیل جهت تشخیص بالواجب و پیشکش زمیندران و ضامنی کولیان رخصت یافت و سنبهو رام را با پسرش باشارهٔ داماجي نجاو[1] در پا انداختند همدران اوقات داماجي بنابر عهدی که داشت متوجه غسل دریای نربدا گردید و سنبهو رام را با پسرش همراه برده در برودهٔ به مستحفظان سپرده باز داشت و پس از فراغ غسل در اندک مدتي و کمتر فرصتي ببلده در آمد و سیاجی را جهت اخذ پیشکش ضلع سورتهه متعلقهٔ حصه خویش تعین فرمود و ارادهٔ آثار خیر جاری و یادگاری بخاطر آورده حوض کاریز و منهلي و چاهی در فضای بشت خانهٔ سلیم که خود می بود و سنگ از مسجد منهدمه سیدی بشیر اورده بکار برد حسن نیت بانی آن مسجد هویدا گشت که سنگهاش بار دیگر بمصرف خیرات مبدلت در آمد و پاره در ترمیم حصار رفت چون آب چاه شور بر آمد از ممر دولاب و مبنعهای واقعه دروازهٔ خانجهان که درایام پیشین سید مظفر عرف سید مستو بر رودبار سابر ساخته آب آورده بود و سلیم دولاب معطل و شکسته را مرمت نموده بخانهٔ خویش آب کشي میکرد راهي ازان کشاده دران حوض رسانید که اکثر تشنه کامان انام و انعام ازان منهل شیرین شادکام و ریّان می شوند *

رسیدن مومنخان به بندر کهنبایت و انجام کار سپاه و کشته شدن برج لعل پیشکار

مومن خان با جماعهٔ که تا انجام کار مانده و صعوبت محاصره را کشیده رفافت ورزیده بودند از احمدآباد بر آمد و هر مرحله که بصوب بندر کهنبایت

(١) نجاو در زبان ترکي زولانه را گویند که در هندي بیڑي می نامند *

پیمود و منزلی که نوردید از سوار و پیاده که از مقدار کاه و دانه تاب استقامت نیاورده در پورجات و قریات و قصبات اقامت گرفتند یا بمساکن خویش شتافته و برخي از پیادگان نزد داماجي نوکر شده در انسداد طرق و شوارع شریک دکهنیان بودند هر روز گروه گروه و هرشب فرقه بفرقه از گوشه و کنار بامیدواری گرفتن موسومات باقی مانده رسیده پیوستند و تا رسیدن به کهنبایت فوجی آراسته از سوار و پیاده گردش فراهم آمد مومن خان متعلقان و اسباب را بدرون حصار بقدر مستاده خود در باغ محمد باقر تاجر فرود آمد و پا پاجي هر پاله و بابو راو متعینان داماجي گایکوار را اسپ و خلاع تواضع نمود و از اجتماع طلب کاران آنچه تخمین کرد قریب پنج لک روپیه بایست داد قدرت عهده برآئی را در خود نمي یافت در بحر اندیشه فرو رفت و سر بزانوی تفکر نهاد - * بیت *

سر هر نقش که از چشم خرد پنهان است　　　جز در آئینه تدبیر نگردد روشن

و توسل به پیر خرد برد پس از تامل و تفکر طریقی بر او واضح ولایح گشت که خود را در پناه حصار گرفته به تنقیح معاملات سپاه پردازد اما بمخاطرهٔ اینکه مبادا سپاه با متعینهٔ کهنبایت که آنها نیز طلب گار اند همداستان گشته در را کشایند و دیگران را در آرند قباحت عظیم و فتنهٔ جسیم متصور است لهذا پاپاجي هر پاله و بابو راو را بر ما فی الضمیر خویش آگاه ساخته استدعا نمود یک روز بعد از در آمدنش در اندرون توقف ورزند که خود را مستعد سازم تا از خوف جانب داری شما سپاه نوعدیگر نتواند اندیشید و آنها بنابر پاس خاطر اجابت نمودند مومن خان عبد الله زبیدی و جماعداران عرب را چون ماه بماه بقرار بیست روزه مشاهره یافته طلب چندانی نداشتند بقرار اینکه بقیه را تمام و کمال بدهد بشرط رفاقت گزینی تا انفصال متفق و همداستان ساخته هنگامیکه پیکر نور بخش روز در تارهای زلف معنبر پنهان گشت لباس شب روی بر خود راست کرده بیخبرانه با محمد هاشم بخشی و محمد رضا ازان جمع بر آمده از دروازهٔ کواره بحصار در آمد بامدادی که طفل خورشید از مشیمه مشرق در قماط افق افتاد و سپاه که چشم از نوم غفلت کشودند روز خود را مانند بخت خفته یافتند قرین یاس و همدم

نومیدی گشته نشستند جمعی از عرب و روهیله هنگامه نموده بدروازه پیته آمدند چون پیشرفت کار بنظر در نیامد برگشتند مومن خان از انچه می اندیشید چیزیکه بعرصهٔ ظهور نیامد مطمئن خاطر گردید پاپاجی هر پاله و بابو راو یک روز مهام داشته ببلده آمدند و عبد الله زبیدی و جماعداران عرب برداری خودها آورده ابواب دخول و خروج را بسته بمحافظت برج و باره پرداخته توپها را بمقابل بستند مومن خان سلمان جماعدار عرب را بنابر مصلحت وقت هنگام رفتن آگاه نساخته و شریک کنکاش نکرده بود طلب داشت و او باندیشه رنجشی که در احمدآباد درباب کفالت هری کشنداس سر گروه ابریسم فروشان بمیان آمده و مبلغی را از بر طرفیان متعهده شده توهمی بخاطر آورده نیامد کنکاجات دو روزی توقف ورزیده بانچه از اسپ و شتر نقد و جنس که هرگز در مخیلهٔ او نمی گذشت بدست آورده بود قانع شده از وخامت عاقبت اندیشیده بصوب ایدر شتافت و گفت و شنید سپاه درمیان آمد محمد لعل را که گروه روهیله داشتند و از روی حساب هشتاد هزار روپیه طلب آنها بر آمد پیغام فرستاد که بر نصف آن که چهل هزار روپیه باشد انفصال می تواند شد و چون اراده بالجزم دارم که تا بقید زندگانی جدائی نه گزینم ما یعرف خود را فروخته بیست هزار روپیه را نشان می نمایم تدبیر بیست دیگر اگر شود رهائی میگردد مومن خان بدست آویز تدبیر این کار او را نزد خود طلبداشت و او از روی حزم و احتیاط مرزا محمد زمان شاهزاده را درمیان کفیل گرفته باسه چهار سوار آمد و دو روز در گفت و شنود این معامله بسر آورد مرزا محمد زمان امری را که مبادا خلل در ابرو شود دریافته محمد لعل را مخبر ساخت و او هنگام شب بر آمده به موضع دهوان مسکن کولیان جان خود بسلامت بیرون برد همدران اوان برج لعل رجه باقي را گرفته با عامل حصهٔ پیشوا رسید و عامل را در پتلاد متوقف داشته نایبش را همراه گرفته به کهنبایت آمد و در محالات بندر دخیل کار ساخت مومن خان بموجب قرار نیمه طلب عبد الله زبیدی و جماعداران عرب را داد و با دیگران که در بیرون و اندرون بودند طرح گفت و شنید انداخته بعضی را نیمه و برخی

را بالمقطع و گروهي را روپيه هشت آنه و چهار آنه بدادن نقد فلبل و اسپ و گاو و شتر و اقساط بندي انفصال داده قبوض گرفت و مردم رسالۀ سدبهو رام را جواب شد که ازو طلب خود بگيرند اکثري بنابر توقف تا انفصال قرضدار شده هر کدام راهي پيش گرفته رفتند و عبد الله زبيدي با بعضي جماعۀ داران عرب و سواران گجراتي ببلده آمدند ازانجا که برج لعل پيشکار در ابتداي تعلق پرپروس حصه صوبه بسرکار پيشوا بموجب اشارۀ مومن خان به پونه شتافته و عامل او را آورده و در هنگاميکه رگهناتهه ر و احمدآباد را از جوان مرد خان انتزاع نموده بتصرف در آورد واسطۀ گفت و شنيد معاملت بندر کهنبايت و اصلاح ذات البين کوشيده و از چندي بمشاهدۀ اوضاع و اطوار زمانۀ ناهنجار دست از پيشکاري کشيده باستدعاي رخصت غسل درياي گنگ که کاسي گويند و از معابد مشهورۀ معتبرۀ هنود داشت و مأذون نمي گشت و پس از رويداد مقدمۀ احمدآباد بنابر عدم موافقت صحبت با سدبهو رام به کهنبايت فرستادند چنانچه در محل خويش سبق ذکر يافته چون از جميع امور فارغ و معطل بود از کهنبايت باحمدآباد آمده مکرر جهت ترخيص التماس نمود نه امروز و فردا گذاشت تا آنکه جهت تشييد مباني امر مصالحه مامور گشت و وجه بقايا را گرفته به کهنبايت آمد چون قضا در بارۀ اش بنوع ديگر بامضا پيوسته بود معاندان فرصت يافته فريب يکپاس و نيم از شب گذشته که بخانه اش ميرفت در بين راه جمعي را که گماشته بودند بر او ريخته پاره پاره ساختند و قتلش را بمومن خان نسبت دادند -

خون چکان است فلک تيغ ستم مي ترسم که پي آخر در خانه قاتل نبرد

بر آمدن زاهد علي تاجر و مير نجم الدين و محمد هاشم بخشي از بندر کهنبايت و بدام مصادر افتادن سليم جماعدار

از سنوح سانحۀ برج لعل توهمي بحال اکثري عارض گشت و هر فردي برجان و مال خود خائف و وحشتناک گرديد و در انديشه چارۀ جوئي بدست

آوردن گوشهٔ عافیت و مأمنی افتادند و بین الخوف و الرجا روزی را به شب و شبی را بروز میرسانیدند پس از روزی چند زاهد علی که عمدهٔ تجار آنجا و ابا عن جد متوطن و بامر تجارت اشتغال داشت و اکثر اوقات نجم خان و مومن خان عندالحاجت مبلغی بعنوان قرض حسنه گرفته منجمله محصول بضاعت بازرگانی او محسوب نموده میدادند و بدین صیغه مبلغی طلبداشت درینولا از تقریر بعضی مخصوصان مومن خان نسبت بحال خود امری را که مکنون ضمیر اوست راست یا دروغ شنیده بر آبرو ترسان و لرزان گشت و در تدبیر جستجوی طریق نجات قدم اندیشه نهاد - * بیت *

چو خصم قصد تو کرد از برای دفع ضرر　　بجد و جهد بکوش از ره عقل مشهوری

و باخیر سگالان به کنکاش محفل آرسته قرار داد که چون اکثر اوقات بامتعلقان به تفرج باغ آمد و رفت دارد بر آمده باید رفت و گماشتها را به دست آویز امری اول بیرون کرد و میر نجم الدین که او نیز استنباط انحراف مزاج مومن خان در بارهٔ خویش دریافته بود رفیق اینطریق گشت و روزی را معین ساخته با متعلقان و پنج سر اسپ که از خود داشت رفقای شبانه روزی را سوار ساخته بیرون بر آمد و بتابیر مغلطه در باغ درنگی نموده رو به پلاد نهاد و مسارعت را از بادصبا استعاره کرده راهی گشت و سداشیو بلال موجدار آنجا را از رسیدن خویش اعلام نمود و او جمعی را بعنوان استقبال فرستاده معزز و محترم در آورد - * بیت *

بیک تدبیر نیکو آن توان کرد　　که نتوان با سپاه بیکران کرد

ازانجا که بر آمدن دفعی و بدان صورت اتفاق شده بعضی ضروریات و سرانجام خیمه و (۱) تجیر با نزلی فراخور حال فرستاد و کیفیت رسیدن او را به نار و پندت نائب بلده نوشت مومن خان که از رفتن زاهد علی با خبر گردید طومار‌ی بخط خویش مشتملبر استمالت و موکد بایمان مغلظه و عهد و پیمان موطده نگاشته مندرج ساخت که اگر از گفتهٔ غرض گوئی متوهم شده بر آمده اند

---

(۱) تجیر لغة ترکی بمعنی قنات است *

جهت رفع آن هر کرا خواسته باشد کفیل درمیان داده شود پاسخ نوشت که چون پیوسته در کهمبایت علیل و مریض بودم اکنون بر آمدن اتفاق شده چندی به تبدیل آب و هوا در احمدآباد اقامت ورزیده میرسم بالفعل بعضی ضروریات از خانه طلب داشته اجازت آوردن ندهند مومن خان نظر بر تالیف قلوب رخصت داد و زاهد علي روزی چند در پتلاد متوقف بوده عازم بلده گشت . سداشیو بلال بار بردار و ترمک نامي با جمعی از سوار و پیاده بدرقه همراه کرده باحمدآباد رسانید و نار و پندت نائب بلده را دیده اقامت گزید محمد هاشم بخشی که او نیز از جهات چند متوحش خاطر و اندیشناک می بود و طریق مخلصي دمی یافت چون با زاهد علی اخلاص داشت بوساطت او راه بر امد را با سداشیو بلال مسلوک ساخته در انتهاز فرصت و بدست آوردن قابو و علاج واقعه قبل از وقوع در آمد - • بیت •

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

مسموع گشت و العهدة علی الراوی که تدبیری اندیشیده سی چهل کس تا گبر را در ظاهر بنابر طلب مرسومات متقاضی کرد و بدین دست آویز احمال و اثقال زیادتي در معرض بیع در آورده نقد نمود و با محمد صادق که رشتهٔ قرابت داشت و با او مي بود طرح جنگ زرگری و ناخوشی ساختگی انداخت و او جدائی گزیده بمکان دیگر فرود آمد انچه قابل بر آوردن بود باو سپرده سبکبار گردید محمد صادق که اظهار رنجیدگي داشت از مومن خان رخصت گرفته بر آمد محمد هاشم تمارض نموده خانه نشین گشت و بار گیران و جماعه سپاه بی کار و با کار که بعنوان عیادت مي آمدند محمد رضا برادرش مهمان پذیر گشته بدین وسیله بدور خود مجمع را گرم مي داشت مومن خان نیز بدیدن آمد و دریافت ما فی الضمیر نموده از راه پخته کاری در صدد دل جوئي و صفای طویت در آمده بنابر رفع مظنه پیوستن رشته گسسته را ساعی گردید - • بیت •

چون رشته گسست مي توان بست لیکن بمیان گره بماند

و به وا نمود یگانگت و افراط محبت و اتحاد همانجا کمر کشاده مهمان گردید

محمد هاشم چار ناچار بلوازم ضیافت قیام نمود و متعلقان را طلبداشته بیتوتت را نیز مقرر کرد هنگام شب که محفل از غیر وا پرداخت سرگرم اختلاط شده سر رشتهٔ سخن را بمدعا رسانید و پسر خود را حاضر ساخته دست بر سرش نهاده قسم باور نمود که انچه سبب توحش از گفتهٔ اهل غرض گردید فروغی از صدق نه دارد و (۱) طامات بی اصل است - * بیت *

مشنو سخن هرکس بشنو سخن من کارباب غرض راست ز هر باب غرضها

بالفعل بار گیران و اسپان را نوکر گردانند و بدستور سابق از آمد و رفت خورسند دارند تا زبان بدگویان بسته و روی معاندان زرد گردد چون چارهٔ جز رضا وقت را متقاضي نبود قبول نمود - مومن خان مطمئن خاطر گشته روز دیگر بخانه معاودت کرد با وجود این معنی ازانجا که از اظهار بعضی مخصوصان و محرمان از خواه از راه خیر سگالي یا از ممرحقد و حسد مرکوز خاطر مومنخان را هر روز صوتي و هر شب ندائی بگوشش میرسانیدند که بهیچ نوع خاطر جمع نمي گشت و ظهور اظهار اخلاص و قسم را تا ویلها نموده میگفتند که جمیع مراتب ظاهر داري و بغفلت انداختن مرتسم است چون مجبور بود پیوسته با خاطر پریشان به کج دار و مریز بطریق معهود آمد و رفت را مسلوک میداشت و در باطن جستجوی راه نجات و کنارهٔ گیري دمی نمي آسود روزی چند که بر آمد بیست و پنجم شهر رمضان بار گیران را به تمهید نمودن اسپان مستعد ساخته در یک رتبه متعلقان مخصوصي را سوار کرده بعنواني که کسي گمان نبرد که ازآن کیست بیرون کرد و گفت که بمجرد بیرون شدن از دروازه مسارعت نموده تا پتلاد باز نگرند و محمد رضا را نزد مومن خان که بمقابلهٔ قرآن اشتغال داشت اواخر روز که از تلاوت فارغ شده مومن خان بدرون رفت محمد رضا نزد برادر آمد و باتفاق یکدیگر بلاتوقف و اهمال با بار گیران که معد بودند سوار گشت و بتاختن در آمده بر دروازهٔ حصار رسید از راه پخته کاري و انداختن مغلطه از مستحفظان استفسار نمود که سواری مومن خان که بر خبر آوارگی قزاقان سوار شده بکدام

---

(۱) طامات سخنان چپ و راست ۱۲ *

سمت رفته باشد و بدین تمهد کوچه غلطي نشان داده راه پنلاد پیش گرفت پس از ساعتی که مومن خان از رفتن آنها آگاه شد بلا فاصله بتعاقب سوار گردید و دو سه کروهی دوانید نرسید بالضرورة برگشت و محمد هاشم بتهد پیوسته قریب یکپاس و نیم از شب گزشته به پنلاد وارد گشت و سداشیو بلال بمکان مناسب فرود آورده ضیافت فرستاد روز دیگر نوشتهٔ مومن خان بنام هر دو برادران ورود یافت که با وجود تجدید عهد و پیمان موکد به ایمان ازین حرکت بیجا که موجب بدنامي طرفین است مناسب نداشت اگر ارادهٔ رفتن و جدائي گزیدن منظور بود کجا مانع بودم بالفعل اگر آمده ملاقات نموده بخوشی و خرمی رخصت شوند تا رفع مظنهٔ مردم گردد و زبان سخن چنیان بسته شود خوب است در جواب درخواست طلب همراهیان که مبلغی مبسود نوشتند کار رسل و رسائل بدرشتی و خشونت طرفین انجامیده کوتاه گشت سابقا ماندن سلیم جماعدار عرب از همراهي جوان مرد خان و بر آمدن از بلده و اقامت کرفتن در دولقه و اوردن مومن خان با خود باحمدآباد در مواضع شتّی رقمزدهٔ کلک بدایع سلک گشته چون او از قدیم در محلیه نشوونما یافته و صحبت آنها اثر کرده از دل و جان با خود عزم را مصمم داشت که از مومن خان تا بقیة العمر جدائی نگریند نظر بران در مقدمه گرفتن اشرفیها از دکهنیان چنانچه سبق ذکر یافت و در یکدو امر دیگر خود را مطعون مردم و مرهٹه را دشمن ساخت -

* بیت *

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار　　که بر و بحر فراخ ست و آدمی بسیار

با وجود یکه اکثر جماعداران عرب و گجراتي ببلده آمده نزد سداشیو رامچندر و داماجي گایکوار نوکر شدند و او را یا رای برگشت نشد و به صواب دید نا آزموده کاري چند که بدان امور ارتکاب نمود آواره از خانمان و برباد دادن اندوخته آشکارونهان گردید -

* بیت *

روی دل از دو طائفه بر تافتن نکوست　　از دوستان دشمن و از دشمنان دوست

ازانجا که ارباب حقد و حسد زرداری او را که در ده ساله حکومت جوان مردخان

بامر کوتوالي بلده مامور بود بمومن خان رسانیده بر لوح ضمیرش مرتسم ساخته بودند و او موقوف بر وقت داشته بمراعات ظاهري از الطاف و اشفاق به تصفیهٔ قلب مي پرداخت و او اتحاد قلبی صمیم تصور نموده در مقدمات تقاضای سپاه در انچه کفایت بود سعی جمیله بجا آورده و از بقیه مرسومات خویش و همراهیانش گزشته بامید بهبود نشسته بود ازانجا که محمد هاشم پیوسته در خلا و ملا - * بیت *

روز و شب هم معاشر و همدم   شام تا صبح مونس و محرم

و در کنکاش رتق وفتق مهمات رفیق شبانه روزی مومن خان بوده ازانچه در بارهٔ سلیم بدو رسیده و او اندیشیده و موقوف بر وقت داشته آگهی داشت درین ولا که خود به سلامت برآمد و پردهٔ راز داری دریده شد از راه دوستی دو کلمه به سلیم نوشته از سرکار با خبر ساخت و ترغیب بر آمدن و به خرم و هوشیاری بودن نمود و او از سادهٔ لوحي مزید اتحاد و خلوص عقیدت تصور کرده بجنسه نوشته را بدست مومن خان داد - * بیت *

بسی به کام دل دشمنان بود آنکس   که نشنود سخن دوستان نیک اندیش

. او سوگند یاد کرده گفت که محمد هاشم را ازین نوشتن جز سنگ تفرقه انداختن و تبدل ساختن جمعی که از جان و دل رفیق اند غرضی و مدعائی نیست در ضمن دوستي شما دشمنی با من اندیشیده خاطر خود را به همه جهات مطمئن دارد و چون نوکر نبود گفت غلام حسین متبنای خود را با جمعی عرب بدارد که نوکر می نمایم اهل غرض را دست آویزی بهمرسید و کاو بخرمنش بسته ظاهر ساختند که مبادا از جای دیگر نوای مخالف بگوشش برسد مثل دیگران بدر رود لهذا ششم شهر شوال المکرام که سلیم با پنج شش کس خانگی بنابر تفتیح مساهره آمد مومن خان گفت بعضی مراتب که بالمشافهه گفتنی مناسبت ندارد گلاب رای پیشکار که میگوید باید کرد و خود بر خاسته باندرون شتافت گلاب رای ظاهر نمود که درین وقت قلیل زر مطلوب است بعنوان قرض حسنه می خواهد او در جواب گفت که هرچه هست از آن

ایشان و من از دل و جان هرگاه رفافت گزیده باشم زر چه مالیت است نقد موجود نیست اسپ و شتر که حاضر است مضایقه ندارد مومن خان ازین پیام رنجیدگی ظاهر نمود درین بین یکی از همراهیانش بنفس مقدمه را نوع دیگر دریافته بزبان عربی فهمانید و او فوراً خود را بخانهٔ محمد رشید بیگ رسانید و او مروت به کار برده شریک آبرو شد جماعه مغبله نادر شاهی و حرائر چیان که مامور شده بودند از در در آمده هاله وار گردا گرد سلیم فرو گرفتند و راه نجات بر رویش بستند و تا سیزده شبانه روز بدین حالت همان جا ماندند چون مخلصی و مناصی نیافت بیست و شش هزار روپیه را بکفت و شفید تمام متعهد گشته برآمد و بهر قسم از فروخت پیرایه زنان و اثاث البیت و گرفتن قرض خاطر دشمنان کرد -

* بیت *

بوی وفا نیست درین خاکدان   مغز وفا نیست درین استخوان

و سر حدیث نبوی صلی الله و آله و سلم من اعان ظالماً فقد سلط الله علیه ظاهر گشت چون در وقت حکومت جوان مرد خان مبلغی بعنوان مضاربه به شیخ محمود تاجر داده بود درین ولا که ضرور داشت از و در خواست نمود به عمل در نیامد و تاجر بموضع دهوان کناره گرفت -

* بیت *

نکوئی با بدان کردن چنان است
که بد کردن بجای نیک مردان

معاودت نمودن سداشیو رامچندر از ضلع سورتهه و داخل گشتن در بلده و بر آمدن داماجی گایکوار حسب الطلب پیشوا بالاجی راو و باقی سوانحات آن سال

سداشیو رامچندر که به سمت جهالا وار و سورتهه شتافته بود پیشکش گیران تا پور بندر که در اقصای اولکه سورتهه بر ساحل دریای شور واقع است رسیده

معاودت نموده در حوالی جونه گدهه آمد و به حسب اتفاق سیاجی گایکوار از از ضلع کولوار و کاتهیاوار تشخیص حصهٔ خود کنان نیز آنجا پیوست شیر خان بابی چند سر اسپ به صفهٔ تواضع سداشیو رام چندر و سیاجی گایکوار ارسال داشت و از طرف نیز سداشنکر منشی با بعضی پیام مداخلت نایب در جونه گدهه و پارچه بضابطهٔ داهن رفت چون بنابر امور چند که در معاودت بصوب بلده لازم دانست بر گشته هشتم شهر شوال المکرم باحمدآباد آمده به تمشیت مهمات مجموعه امور نظامت اشتغال ورزید و زاهد علي و میر نجم الدین ملاقي گشته گذارش حقیقت بر آمدن و رهائي یافتن نمودند و او استمالت و دل جوئی و خلاع داده رخصت فرمود پانزدهم سیاجي گایکوار گیز معاودت کرده آمد ازانجا که سداشیو بلال محمد شاهم و محمد رضا را تا رسیدن سداشیو رامچندر متوقف ساخته و حقیقت را نوشته بود سداشیو رامچندر زاهد علی را نیز رخصت فرمود که باتفاق سداشیو بلال و محمد هاشم در انتزاع بندر کهنبایت سعي نمایند زاهد علی به پتلاد رفته چندی به تطمیع فرقه سپاه کهنبایت پرداخت جمعی جدائي گزیده در آمدند و بعضی وسیلهٔ روزی انگاشته از حقیقت کار مومن خان را آگاه ساخته وجهي را که رسیده بود متصرف شدند چون یکماه بدین منوال بسر آمد مومن خان که از ارادهٔ آنها واقف گشته به حزم و هوشیاری خبردار می بود پیشرفت کار بنظر نیامد و صورت مراد در آئینهٔ مقصود جلوه گر نمي گشت زاهد علي یازدهم شهر ذی الحجة ببلده آمد و محمد هاشم با برادر و متعلقان بمیان کانم که با رنمل زمیندار آنجا از سابق اخلاصمندي داشت رفت همدران اوان حسب الاشارة پیشوا سنبهورام و پسرش را که در بروده بود به بونه بردند و نوشته جات متضمن طلب داماجی گایکوار رسید چون سداشیو رامچندر بنابر بعضی امور رفتن او را صلاح کار نمی دانست در بند بودن باحمدآباد به بالاجي راو نوشت منظور نه گشت . ... نامي بسراولی بردن او رسید بالضرورة داماجي بست و ششم ذی ... متصل عیدگاه داخل خیمه گشت و بنابر سلوک سداشیو رامچندر ...

بعزم پیشکش نزول نمود چون از چندگاه پیش ازین مومن خان از راه عاقبت اندیشی و مسلوک ساختن طریق ارتباط و تشیید مبانی اتحاد و گذارش بعضی احوالات و درخواست مسئولات ارادهٔ پیام گزاری خود را بپا مردی خویش مقول آنکه - * بیت *

هژ برانیکـــه آن شیـــران شکار اند

بپـــای خود پیـــام خود گزارند

معتمدی را نزد پیشوا فرستاده خواهش آمدن را بپونه مستدعی گشت و دوشته عدم مواجهه کهنفایت و دادن دستکات رهگذر بنام سداشیو رامچندر و داماجی گایکوار مصحوب جواسیس ازانجا رسید مومن خان در استعداد سرانجام روانگی در آمده نوشته جات موسومه نزد سداشیو رامچندر فرستاده درخواست دستکات نمود و او پاسخ نوشت که چون عامل آنجا در بعضی معاملات حسابی تفاوت ظاهر می نماید وجه تفاوت را خاطر نشان او نموده راهی شوند لهذا چندی توقف واقع شد و سداشیو رامچندر بنابر داشتن داماجی دفعهٔ ثانی نوشت و به سرانجام توپ خانه و لوازم سفر در موردگاه مقامات وزرید ازانجا که راجهٔ لکهپت زمیندار کهیچ را پیوسته خیال منصبداری و خطاب راجگی در سر بود بنابر انصرام این معنی وُکلا بدربار جهان مدار در عهد حضرت فردوس آرام گاه فرستاد و مکرر بار سال اسپان کچهی که شهرهٔ آفاق و گاوان گجراتی و تنسوقات با عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه و ارکان دولت پرداخته به منصب و خطاب مرزا راجه لکهپت سرافراز گردیده خواهش صاحب صوبگی تهته که از کهچ قریب است پیوسته مکنون ضمیرش بود درین ولا معتمدی نزد سداشیو رامچندر و داماجی فرستاده بعهد سرانجام خرچ فوج استمداد نمود لهذا رنچهور داس از جانب سداشیو و سیوکرام از طرف داماجی مقرر شدند که بدانجا شتافته تشیید مبانی قرار مدار درست نمایند و همدرین سال نیک نام خان عامل و فوجدار بهروچ باضافهٔ منصب و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره سرفراز گردید *

کوچ نمودن سداشیو رامچندر باتفاق داماجي گایکوار بصوب بندر کهنبایت و ازانجا به عزم بند و بست وگرفتن پیشکش و مقرر نمودن سنتوجي به نیابت بلده از تغیر نارو و رسیدن خبر آمدن سیلاب در بندر سورت و روانه شدن داماجي گایکوار به پونه

سداشیو رامچندر سنتوجي برادر کلان خود را از تغیر نار و به نیابت بلده مقرر ساخته بیست و سوم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و هفتاد و دو باتفاق داماجي گایکوار کوچ نموده به موضع عیسن پور دو کروهي بلده منزل گزید و از بندر سورت خبر رسید که هجدهم آن ماه آب رود تپتی که از پایان حصار آنجا بدریای شور مي پیوندد طغیاني نموده سیلي بدرون معمورهٔ بندر در آمد و خلقی را بگرداب محیط نیستي فرو برد و قواعد اکثر عمارات رصین و متین را متزلزل ساخته از پا در آورد وامتعه واقمشه تجار بحاری و براری را ضایع و نا بود نمود و پس از دو شبانه روز که در تلاطم و تموج تخفیف یافت و به همین نهج دریای نربده بهم چشمی آن از جادهٔ اعتدال در گذشته در بهروچ و عمرانات سواحل خویش خرابي رسانید و دفعهٔ ثاني بیست و پنجم همان ماه کمتراز نسبت سابق در بندر سورت رود تپتی موجب اتلاف جان و مال سکنهٔ آن جا گشت غلام حسین خان ولد عبد الحمید خان سند درگاهي بمهر صدر الصدور درباب تقرر صدارت صوبه از تغیر محمد منور الدین خان که بنام عدم ماحصل تعلقه به بندر سورت رفته رجوع نموده صدر گشت ازانجا که از مدت ممتد مقدمات وظائف و روزینه و اراضي ارباب معاش و اصحاب عمائم درهم پیچیده شد و ابواب

خیرات مبرات از بی توفیقی ناظمان مسدود گشته رجوعی بصدر نماند و او را جز نام خدمت حاصلی و منفعتی عاید نیست بالجمله سدا شیو رامچندر کوچ نموده بموضع کهیره بنابر انفصال تشخیص آنچه با محمد دوران که در حصهٔ داماجی است سه مقام ورزیده بصوب بندر کهنبایت شتافت و در سواد بندر دایره کرد مومن خان که بعزم روانگی پونه بیرون بر آمده بود داخل حصار گشته بمحافظت بروج و باره پرداخت و کار پردازان را برای گفت و شنید بوساطت داماجی بیرون فرستاد و در مقامات آنجا از جونه گده خبر رسید که شیر خان بابی فوجدار بیست و پنجم شهر محرم الحرام باجل طبیعی جهان فانی را پدرود نموده بعالم باقی شتافت - * بیت *

هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر می کل من علیها فان

و ارباب حل و عقد محمد مهابت پسرش را قایم مقام او ساختند چون سدا شیو رامچندر بیست روز مقامات نمود خاطر نشان بیست هزار روپیه وجه تفاوت حصه که مومن خان متصرف گشته بموجب اظهار گماشته خود گرفته بر موضع کتهونه و از آنجا بموضع اینمیتهه معموله چوناسی کهنبایت که زمیندار انجا در ادای پیشکش ناظم صوبه ایستادگی داشت مقام نمود و درین بین نوشتجات پیشوا مبنی بر طلب داماجی بمزید تاکید رسید جای عذر و چارهٔ جز شتافتن نماند انفصال پیشکش اونمیتهه نموده از دریای مهندری عبره گشت و سیاجی پسرش را جهت تحصیل پیشکش حصهٔ خود به ضلع سورتهه رخصت فرموده بپونه راهی گردید سدا شیو رامچندر بقصبهٔ باره سینور محال وطن داری شیر خان بابی که از چند سال سردار محمد خان پسرش در آنجا اقامت دارد و در ایام رویداد هنگامه احمد آباد نیمه حصه پیشوا را متصرف شده و نیز اقوام دیسائی پرگنه بیر پور بنابر گرفتن مصادره باتفاق دیپ سنگه زمیندار لونا واره مستغاثی آمده بودند رفت سردار محمد خان که در عنفوان شباب سلطان حبشی مدار کار او را به مخالفت رهنمون گشته سپر ممانعت در پشت حصار بر سر کشید و دست مدافعت از فراز فصیل دراز کرد از طرفین بجنگ توپ و تفنگ نایرهٔ قتال و آتش جدال

برافروخلند روزی چند که بدین منوال بر آمد شبی سدا شیو رامچندر نرد بانها مرتب ساخته امر بگذاشتن فرمود و خود بر پشت گرمي سپاه ایستاد جمعي که پا مردی همت بالا بر آمدند پاسبانان با خبر گشتند و جنگ توپ و تفنگ در گرفت درین بین صبح طالع گشت و جهان را روشن ساخت چون پیشرفت کار نبود معدودی زخمي برگشتند سردار محمد خان بدون انفصال چاره ندید سلطان را با مقدم آنجا بیرون فرستاده سی هزار روپیه را متعهد گشت و سلطان و مقدم بطریق یرغمال ماند از انجا که مومن خان حقیقت بر آمدن خود و آمدن سدا شیو رامچندر و گرفتن بیست هزار روپیه بنوع دیگر مندرج ساخته مصحوب مسرعی با برخی تحایف و سبب توقف را نوشته نزد پیشوا فرستاده بگود در مادهٔ استرداد آن وجه آوردن مومن خان حسین نام یاساول و چند نفر جواسیس با نوشتجات رسید مومن خان او را پیش سدا شیو رامچندر که در بارهٔ سینور مقامات داشت فرستاد او باظهار اینکه بابت تفاوت حصه گرفته ام بیموجب نیست جواب داده یاساول را رخصت کرد و خود بر دیپ سنگ زمیندار لوناواره که از مدت ممتد اتفاق رفتن ناظمان بدان صوب نشده روانه گشت زمیندار در پشت جدار آنجا پناه گرفته به جنگ توپ و تفنگ آسیای حرب را بگردش در آورد سدا شیو رامچندر گوشمالی او را پیش نهاد همت ساخته به بستن و پیش بردن مورچال امر فرمود و سردار محمد خان را با جمعیت همراهی طلب داشت که آمده شریک کار گردد و او به کفالت عبد الله زبیدي و جماعهٔ عرب پانصد سوار و پیاده آمده ملحق گشت چون شبانه روز چند که به زد و خورد سپری گردید سدا شیو رامچندر کوهچه را که دران نواحی بود بنظر در آورده چون بنابر انبوهی جنگل و تراکم اشجار بالا بر آمدن صعوبت تمام و کمال اشکال داشت امر به بریدن نموده به سعي تمام توپ پله رس که سرکوب مکان بودن دیپ سنگه تواند شد نصب کرد و بانداختن گولهٔ چند که در انجا کارگر افتاد دود حیرت و پندار از کاخ دماغ بی مغزش بر آمد بالضرورة دست توسل بدامن عذر و ندامت زده رجوع آورده پنجاه هزار روپیه را تعهد نموده یرغمال

سپرد سدا شیو رامچندر سردار محمد خان را رخصت کرده به صوب پرگنه موراسه روانه گردید و بموضع ولاسنه معموله پرگنه ایدر که از قصبه بدنگر تعلقه جوان مرد خانی هفت کروه واقع است در بین راه بقدر حالت و فراخور مکان تشخیص و تحصیل کفاف رسید و از انجا بموضع اکلور معموله بیجا پور تعلقه جوان مرد خان معسکر آراست زورآور خان که در بیسلنگر و از انجا قروش بود آمده ملحق گشت همدران اوان رنچهور داس و سیو کرام که نزد راجهٔ لکهپت به کهچ شتافته بودند معاودت نموده به بلده رسیدند و رنچهور داس نزد سدا شیو رامچندر روانه شد و پنجم شهر جمادي الاولی که او براه حمقبر در سواد پالن پور رسید محمد بهادر فوجدار آنجا در پشت دیوار حصار که درین اوقات عمارت نموده و برج و باره بسته در آمده بجنگ در پیوست جوان مرد خان حسب الطلب نهم آن ماه با جمعیت قریب هزار کس از سوار و پیاده آمده شریک کار گردید و قریب یک ماه که کار منازعت بطول انجامید و درین مدت قریات اطراف و جوانب به تاخت و تاراج در امد سي و پنج هزار روپیه سوای غارت دیهات که آن نیز مبلغی می شد به و ساطت جوان مرد خان انفصال یافت و یرغمال سپرد نهم شهر جمادی الثاني کوچ نمود و از منزل اونجه اوداوه جوان مرد خان را با برادرش رخصت فرموده بصوب لیمری متعلقهٔ جهالاوار راهی گشت و در بین راه از سوجا زمیندار موضع کهتوسن ده هزار روپیه گرفته کوچ بکوچ به لیمری پیوسته به تعین مورچال و افروختن نایرهٔ قتال اشتغال ورزید همدران اوان سنتو جي برادر سدا شیو رامچندر نائب بلده دیوار حصار متصل دروازهٔ رائیکهر مشرف ساحل رود سابر که در وقت سری پت راو بنابر طغیاني با دولابها منهدم گشته بود سنگ از مسجد سیدی بشیر بیرون دروازهٔ سارنگپور طلب داشته شروع به ترمیم نمود چندیکه از انجا که سنگ کشی کرد چون بُعد مسافت داشت از مسجدیکه نزدیک دروازهٔ خانجهان است سنگ آورده باستحکام تمام دیوار را از سنگ خارا و شرفات مرتب ساخت چون از مالکان دولابها کسی نمانده و در ورثه استطاعت نیست افتاده ماند *

آمدن سید معین الدین خان عرف سید اچهن از پونه بارادهٔ بندر سورت و بدست آوردن آنجا باستظهار احمد خان قلعه دار و بیدخل گشتن علي نواز خان

سابقاً در ضمن سوانحات سال هزار و صد شصت و دو کیفیت بر آمدن سید معین الدین خان عرف سید اچهن از بندر سورت و شتافتن نزد بالاجي راو پینسوا و در آمدن صفدر محمد خان سمت گزارش یافته درین ولا که خبر انتقال صفدر محمد خان و تمکن یافتن علي نواز خان که استماع نمود بذریعهٔ مظفر خان کاردي بنابر بر کشیدن انتقام و مستقل بامر حکومت بندر نزد پیشوا مستدعی گشت و گفت - * بیت *

من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را
هر غم که رسید است هم از خویش رسید است

از انجا که مدتی همراهي گزیده و به تصدیعات اوقات گزرانیده بود پیشوا اجابت نمود و اندیشید که اگر او باشد در معنی دست نشاندهٔ او خواهد بود بنابر ان نوشته جات موافقت و اعانت بنام تجار و اعیان سکنهٔ بندر سورت و در باب امداد و کومک به داماجي گایکوار نوشت و جمعی از همراهیان مظفر خان کاردي همراه داده رخصت فرمود و او بطی مراحل و قطع منازل به سوهن گدهه رسید چون از ممر اخراجات و ضروریات کار به تعسر انجامید بحسب اتفاق که نیّر بختش رو به اوج اقبال آورده به سهم السعاده پیوسته بود روندهٔ چند که باصطلاح این دیار انکریه گویند نقدی صرافان بندر را به خجسته بنیاد اورنگ آباد مي بردند بسر وقت او وارد و دو چار گشتند این معنی را فتوحات غیبي و امداد لاریبي پنداشته تصرف نمود و کوچ کرده بر دوازده کروهي بندر سورت آمده در صدد و فراهم آوردن سپاه اشتغال ورزید و از نیک نام خان فوجدار بهروچ استمداد نمود گروهٔ سپاه پیشه از اطراف و جوانب وسیلهٔ روزگار انگاشته فراهم آمدند سید

اچهن برعایت صلهٔ رحم از در ملاطفت و ملایمت در آمده پیغام مصالحه با علی نواز خان درمیان آورد که الماضي لا یذکر آینده دائب مستقل بوده دست منازعت کوتاه دارد از انجا که او را غرور پندار از کثرت اعوان و انصار و اتفاق احمد خان قلعه دار از جادهٔ وفاق دور انداخت - • بیت •

شاخي است از درخت حماقت رگ غرور
خود را کسی ز بافتگی کم نمي کند

چون قضاء آسمانی بنوعدیگر تعلق پدیرفته بود ازین معني سر باز زد - • رباعی •

هرچند که مرد مرد عاقل باشد در کار قضا اعمی و غافل باشد
کس را نبود ز خویشتن دو ستری جاهل باشد و گر که عاقل باشد

سید اچهن نزدیک تر آمده در انتها ز فرصت نشست از انجا که در مزاج علی نواز خان مادهٔ سوداوی غلبه داشت بنابر امور چند اکثری از کارپردازان و نزدیکان مثل ظفریاب خان حبشی و ولي الله و جمعی از و تنفر و بیدل و در خوف و رجا بسر می بردند باتفاق یکدیگر در تدبیر در آوردن سید اچهن بوسیله انگیزی در آمدند علي نواز خان بدریافت رسیدن سید اچهن و نزدیکی باحمد خان قلعه دار گفت مردم خود را به همراهي فوجي که بر سر سید اچهن تعین می نمایم بفرستد ظفریاب خان و دیگران واقف گشته قلعه دار را بدلائل عقلی و نقلی و گویند که بدادن مبلغی از اتفاق او باز داشتند و عقد موافقت با سید اچهن بستند که روز دیگر که علی نواز خان فوج خود را با آلات و ادوات حربی تعین فرمود احدی از قلعه نیامد و آنها که رفتند بجنگ تیر ، تفنگ پرداخته جمعی کشته و خسته شکست خورده بر گشتند علی نواز خان از تقاعد ورزی احمد خان آشفته شده پیامهای خشونت آمیز و وعده و عید فرستاد قلعه دار به سید اچهن اشاره نمود که بقصبهٔ راندیر آن طرف دریای پتي که محاذي قلعه است آمده استقامت گیرد - • بیت •

مرغ دست آموز را چندانکه کس دور افگند
با نشاط بال باز آید چو گویندش بیا

و او ظهور این لطیفهٔ غیبی را از مساعدت وقت و یاوری بخت پنداشته و درین وقت که قریب پانصد کس از سوار و پیاده فرستادهٔ نیک نام خان بعنوان کومک رسیده بودند چون چهار هزار کس از سابق و لاحق فراهم آورده بود بیستم شهر ربیع الاول بقصبهٔ راندیر آمده متصرف گشت و مسعود نامي حبشي را که از جانب علي نواز خان در انجا بود دستگیر ساخت و دست به غارت کشوده رفاهی و استقلالی بدست آورد علي نواز خان باوجوديکه قریب هشت نه هزار کس داشت بمخاطرهٔ نفاق قلعه دار و بیوفائي دیگر انرا که استنباط نمود جرأت مدافعه نتوانست نمود بالضرورة با احمد خان فارغ باب وفاق شد پاسخی نیافت و سید حفیظ الدین خان پسر سید اچهن را از دریچه قلعه باندرون گرفت و شب عر شهر ربیع الثاني قریب نصف شب سید اچهن باشارهٔ قلعه دار کشتی سوار د آمده در سرای حقیقت خان فرود آمد و ظفریاب خان با جمعی که با او ساخته بودند آمده ملحق گشتند هنگام صبح که روز دوشنبه و غره بود کسان سید اچهن باتفاق مردم احمد خان رو بدربار حاکم نشین حمله ور گشته معرکهٔ جنگ تیر و تفنگ آراستند و قریب سیصد کس از طرفین کشته و خسته شدند و مورچال مقابل یکدیگر بسته گردید و دروب حصار شهر پناه مستحفظان سید اچهن به شراکت مردم قلعه دار قایم گشته ابواب دخول و خروج را مسدود ساختند و از فراز قلعه توپهای اژدها پیکر آتش فشاني بر دربار آغاز نهادند امان الله خان خانه سامان علي نواز خان نیز جدائي گزیده رفت از مشاهدهٔ کنارهٔ گیری کار پردازان خلل در استقلال سپاه افتاد از وخامت عاقبت اندیشیده به تقاضای مرسومات پیش آمدند چون وقت گنجایش نداشت بموجب اظهار هر کس داده قبوض گرفت و بدلاسا و دلجوئي هریک پرداخته به مورچال فرستاد از انجا که اطعام لازم بود و راه رسیدن غله مسدود امان الله خانه سامان از راه نفاق آنچه ذخیره گرفته بود در مکانی داشت که دست نمي توانست رسید - • بیت •

از دشمن دوست رو بپرهیز چون هیزم خشک ز اتش تیز

در سه پهر بیش و کم گزرانید در آخر کار سقایان نیز گریختند بی آبی علاو

فایابی فان گردید سید کمال الدین قاضی را که رشتهٔ قرابت سببی با علی نواز خان و اتفاق داشت باراده نیکو مورچال دروازهٔ نوساری را بر دارد و رسد غله ازان اطراف آورده آبی بر روی کار آرد با جمعی رو بدان صوب نهاد و بر مخالفان یورش نمود قضارا گولهٔ تفنگ بر شقیقهٔ او رسیده تسلیم گشت - * بیت *

تفنگـــی را گره از سینه وا شد ستم شد مرگ شد برق بلا شد

همراهیان فرار را بر قرار اختیار کردند علی نواز خان مضطربانه به مشورت صلاح اندیشان ظاهری پیام مصالحه درمیان آورد و روز جمعه پنجم آن ماه دربار را خالی نموده بخانهٔ خود که در محلهٔ سوداگران خریده بود رفت و اچهن بغابر رسیدن ساعت مختار در سرا متوقف گشته یازدهم داخل مکان متصدی نشین شده به تمشیت امور مرجوعه و بندوبست پرداخت و کومکیان بهروچ را خلاع و اسپ داده رخصت نمود *

رفتن قلعهٔ آهني اساس بندر سورت بتصرف انگلیس و مسلط گشتن او در امر حکومت و مقرر ساختن فارس خان به نیابت سید معین الدین خان و معطل شدن احمد خان قلعه دار

از جمله سوانحات این سال رفتن قلعهٔ آهني اساس بندر مبارک سورت بتصرف کپتان انگلیس است شرح این مقال بر سبیل اجمال آن که چون احمد خان ولد حافظ مسعود خان حبشی قلعه دار بدون استمزاج و استصلاح و مشورت و اتفاق تجار و اعیان به تخصیص کپتان انگلیس از راه خود رائی و خود سري بجانب داري سید معین الدین خان پرداخت و او به پشت گرمي قلعه دار بحکومت متمکن گشت جماعهٔ حبوش را تسلط و غرور بیش از

پیش ازه چند افزود از انجا که در همین هنگامه آرائی با سید معین الدین خان و برادران او اموال لکوک کلاه پوشان در لانی بموجب اشارهٔ حافظ مسعود خان بیاد غفا رفته چنانچه در محل خویش سبق ذکر پزیرفته حبشیان که پیوسته ددمستي نموده پا از اندازهٔ گلیم فرا ترک نهاده به ایذا و اضرار مردم خصوصاً بنابر عداوت باتوابعان انگلیس می پرداختند چنانچه چندگاه پیش ازین دو نفر پارسي ملازم او را کشته بودند دریں ولا که با متصدي بخوبیکه مرقوم شد اتفاق رویداد بلکه خود را سهیم و شریک امر حکومت او ساخته بر دروب حصار شهر پناه مستحفظان هر دو قایم گشتند مستر اسپیں سر کپتان از مآل کار اندیشیده دست از تجارت و معاملات کشید و به مستر بوجر جندرال سردار خود را که در مبنئي است از رویداد مخبر ساخت جندرال اختلال احوال بندر سورت و تغلب و تسلط حبوش را نه پسندیده چون رعب سلطنت بر جا نمانده و بنابر قرب و جوار مبنئي از پونه که بمسافت شش روزه راه است و غلبهٔ پیشوا را دیده از دیر باز راه سلوک مسلوک و روابط محبت مربوط مي داشت در باب اخراج احمد خان و انتزاع قلعه ازو استمزاج مشروط ده شروط چند حاصل نموده به اسپیں سر کپتان بندر سورت نوشت که بر آمده به کشتي ها در آید و بر بارہ در دریا لنگر اقامت انداخته مترصد رسیدن مصالحهٔ جنگي و کومک باشد و نظر بر متانت و رصانت قلعه و عاقبت اندیشی از روی خرم و احتیاط پیشوا را نوشته از مار بندر بستي و فوجي را از راه خشکی طلب داشت اسپیں سر بموجب اشارهٔ جندرال اسباب خود را حمل کشتیها نموده بر آمد سید معین الدین خان و احمد خان از بر آمدن کپتان دفعةً و رسیدن ارمار بستي و فارسخان که تا حال در انجا بود مضطرب گشته بعضی از تجارت پیسکانرا فرستاده باستمالت و استفسار این حرکت پرداخت و او که در انتظار رسیدن اشاره جندرال بود بمقتضای وقت از راه ساختگی گفت که مرا اطمینان خاطر نیست لهذا کناره کشیده ام و تابع امر جندرال بدانچه او خواهد نوشت بعمل خواهم آورد دریں ضمن فوج مرهٹه براه خشکي بیرون رسید ازین معنی قلق و اضطراب عظیم عاید حال سکنه شد اسپیں

سر خطی بنام سید معین الدین خان و سید عبد الله سجاده نشین سید عید روسي و چلبي و اعیان مشتمل بر اینکه در بندر ظلم و تعدی و بی نسقی از حد تجاوز کرده تجار بطمانینت خاطر بامر تجارت نمي توانند پرداخت و مکنون ضمیر چندرال آن ست که در ملک شاهي امن و امان باشد و براحدی حیف و میل نرود کسان احمد خان قلعه دار که بیموجب دو نفر وابستهٔ ما را کشته اند قاتل را حواله نماید والّا نه آماده پرخاش باشد و گرنه جهازات را بر موسم سفری شدن و متعلقان سید اچهن را که در ممبئی اند اجازت بر آمدن نخواهم داد چون خبر پیوستن ارمار بندر بسئی در دریا و رسیدن فوج دکهنی از خشکي بچندرال رسید غرابی چند مشحون از مردم سرکاري و لوازمهٔ توپ خانه و قنبارهای گران نیز فرستاد که قلعه را از احمد خان مستخلص سازد و بر باره پیوسته لنگر انداختند قریب دو ماه چندی درین گفت و شنید سپری گشت ازانجا که تقدیر آسماني با تدبیر آنها موافقت داشت - * ابیات *

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ ‏ ‏ باقضای ایزدی هیچند هیچ
چون قضا بیرون کند از چرخ سر ‏ ‏ عاقلان گردند جمله کور و کر

به مضمون آنکه اذا اراد الله شیأً هیّأً اسبابه احمد خان که پیوسته به شُرب شراب ارغواني و پیمودن جام ریحاني شب و روز مست لایعقل مي بود و حافظ مسعود خان پدرش نظر بحالت او از ابتدای بدست آوردن قلعه بلال نام حبشی را که معتمد بود حارس قلعه ساخته و پس از پدرود کردن او عالم فاني را احمد خان نیز بحال داشته بود بنابر امری از و رنجیده غائبانه تهدید حبس و قتل و هتک و حرمت او در عالم آب میگفت و به مثقب زبان صدف دل او را مي سفت - * بیت *

زبان بسیار سر برباد داد است ‏ ‏ زبان سر را عدوی خانه زاد است

بلال از آبروی خویش هراسان تخم نفاق در مزرع وفاق مي کاشت مستراسپین سرکپیتان ازین معني واقف گشته از مساعدت وقت و یاوری بخت پنداشته به دادن مبلغی او را با خود یار ساخت ازانجا که ارادهٔ کلاه پوشان اظهر من

* الشمش وابین من الامس واضح ولائح گشت - احمد خان فوجی را با توپ چند و لوازمهٔ مدافعت بزنگی بندر که سر راه در آمد کشتی واقع است فرستاده مورچال بندی نمود بیست و ششم شهر جمادی الثانی کلاه پوشان عرابها را بادبان کشیده رو به قلعه نهادند توپی چند از فراز بروج بر کشتی‌ها انداختند کار گر نیامد و گویند که از راه ساختگی بدون گوله بوده بالجمله کشتیها بکنار رسیده کلاه پوشان در باغیکه از آن انها بود نزول نموده یورش بر مورچال زنگی بندر بردند و از عرابها توپها بر آنها بستند باندک زد و خورد پای استقامت مورچالیان از جای رفت و جمعی کشته و خسته گشتند و زنگی بندر بدست کپتان در آمد سید معین الدین خان نظر بر جانب داری پیشوا به مقتضای وقت بکومک احمد خان نپرداخت و بدلهٔ هل جزاء الاحسان الا الاحسان از او به عمل در نیامد چهارم شهر رجب المرجب کلاه پوشان دمدمه‌ها بسته توپهای ونبارة که تیر شان پانزده منی و بیست منی بود محاذی قلعه بست و به انداختن گولهٔ چند آشوب در محصوران افگند هر گوله مانند بلای آسمانی که بر سقف عمارت فرود آمدی با خاک راه برابر ساختی و هر تیری که بسان صاعقه بر سطح زمین نشستی تا آب فرو رفتی چنانچه از صدمهٔ یک گوله نیمه شاه برج بدان عظمت قلعه را تا کمر گاه منهدم ساخت و چابک دستی بکار برده فرصت سر خاریدن و مهلت دم کشیدن نداده دود از کاخ دماغ شان بر آوردند اگرچه از فراز قلعه توپ میرسید اما بنابر سازش کاری نمیکرد و در عرصهٔ یکشبانه روز فریاد الامان بر آمد روز سوم سید معین الدین خان پیام مصالحه داده فوج خود را به استقبال فرستاد و کپتان فارسخانرا همراه گرفته از دروازهٔ مکنی داخل بندر گشت و خانهٔ احمد خان را که خود درانجا بود هاله وار [۱] قبل نمود و جمعی که دست ممانعت در پیش آوردند کشته و خسته گشتند و قلعه را خالی ساخته به کسان خود سپرده بیرقهای علامت انگلیس را پهلوی بیرقهای شاهی نصب نمود مستر کلاس را قلعه دار کرد و برای ملاحظه نمودن قلعه رفت بعضی عمارات

---

(۱) قبل بفتحتین محاصره *

را که داشتن آنها مناسب ندانست منهدم فرمود و به ترمیم شکست و ریخت سابق ولاحق پرداخت و مکان چندرا که پیش روی قلعه بود نیز برداشته میدان ساخت و امر حکومت و قلعه داری بصوابدید مستر اسپن سرکپتان تعلق گرفت و رتق و فتق مهمات به یداقتدار او در آمد ارمار بسئی را رخصت فرمود و فوج مرهتّه که از راه خشکي رسیده بود چون چندان از باطن متغیر نبود پس از انصراف این فیل و قال پانصدان طرق آمد و رفت هنگامه آرا شدند ثنی الحال که بموجب نوشتهٔ کپتان که چندرال به پیسوا نوشت دست برداشته رفتند و فارسخان را به نیابت سید معین الدین خان که برای نام متصدی او باشد مقرر فرمود . بعدر کفاف بعنوان خرچ تعین ساخته فارسخان را در جمیع امور مختار ساخت سید معین الدین خان چون چاره بجز اذعان ندید خلعت نیابت و یک زنجیر فیل با و داد *

روانه شدن مومن خان متصدي بندر کهنبایت نزد پیشوا بالاجي راو به راه منبئي

سابقا رسیدن حسین یا سزول و جواسیس پیشوا بالاجي را و بندر آوردن مومن خان حسب الاستدعای او سمت گزارش یافته درین ولا بموجب تاکید سزاول در باغ نکینه نقل مکان نموده در حرکت و تقاعد با خود می اندیشید و به هیچ قسم از مرهتّه اطمینان قلب حاصل نمیگشت چندی به لیت و لعل امروز و فردا گذرانیده رایش بران قرار گرفت که چون جندرال انگلیس را بنابر قرب و جوار و بدست آوردن قلعهٔ بندر سورت روابط مودت و اتحاد با پیشوا منوط و مربوط شده در منبئي که از بونه شش منزل است متوقف گشته بوساطت او خاطر خود را جمع ساخته ملاقات نماید - * بیت *

توان بموهم تدبیر نیک و رای صواب جراحت دل صد پاره را دوا کردن

لهذا مستر اسکین کپتان بندر کهنبایت را که دران نزدیکی به بندر سورت رفته بود نزد خود طلبداشته سلسله جنبان مرکوز خاطر با جندرال شده نوشت که از راه

خشکي بنابر عدم موافقت دکهنیان و بعد مسافت حرکت را مناسب نمي داند ارادہ دارد که براہ کشتي به منبئي رسیدہ به پونه شتابد جندرال حسب خواهش او و نوشتهٔ مستراسکین راضي باین معني گشت و کپتان بندر سورت باشارهٔ جندرال کشتي چند بطریق بدرقه به کهنبایت فرستاد مومن خان بعضی ضروریات و مخصوصان را در کشیتهای ازان خود که مرتب و مستعد داشته بود در آورد و سواران و شتران بار بردار با یاساول براہ خشکي راهي کرد که در منبئي آمدہ ملحق گردند و محمد زمان خان ولد فداءالدین را نائب و گلاب رای پیشکار در کهنبایت بجای خود نصب فرمودہ چهارم شهر شعبان المعظم بادبان کشتي عزم را بر افراخت و لجام سکان مرکب ارادہ را بدان صوب معطوف داشته وارد بندر سورت گشت مستر اسپین سرکپتان آنجا بیرون دز باغ خویش فرود آوردہ مهمان ساخت و کیفیت بجندرال نوشت و پس از رسیدن جواب رخصت داد مومن خان به منبئي پیوست جندرال به اعزاز و احترام پرداخته مقدمش را گرامی داشت و در مکان مناسب فرود آوردہ مهمان پزیر گشت مومن خان باتفاق جندرال حقیقت رسیدن خود را ببالاجی راو نوشته مصحوب معتمدان روانهٔ پونه کرد *

کوچ نمودن سداشیو رامچندر نایب نظامت از لیمري و به تاخت در آوردن هلود و گرفتار گشتن بابها زمیندار آنجا و مراجعت نمودن به بلدہ و روانه شدن به صوب پونه

قبل ازین رسیدن سداشیو رام چندر به لیمري و بستن مورچال و افروختن نائیرهٔ قتال و جدال رقمزدهٔ کلک بدایع سلک گشته بعد وقوع جنگ توپ تفنگ چند روزہ رجه مقررہ پیشکش را گرفته تاتا مدارکار خود را بنابر عارضهٔ

جسماني رخصت احمدآباد نموده بر هلود تعلقهٔ بابها زمیندار کوچ کرده بر موضع درانکدره که بفاصلهٔ ده کروه واقع و بمتانت حصار و قلبیت مکان اشتهار دارد دایره ساخت و بتعیین مورچال پرداخت - بابها از اطلاع این معني کسان خود را با کومکیان که از اطراف و جوانب رسیده بودند و مصالح جنگي بدانجا فرستاده خود باجمعی در هلود اقامت گرفت بعضی از هم چشمان و معاندان او از راه کینه و عداوت که شیوه ایست بس مذموم - * رباعی *

ای خلق جهان بیک دگر کینه ورید گویا که ز مرگ خویشتن بی خبرید
همچون دو سگ گرسنه از بهر شکم از روی حسد بیکدگر می نگرید

به سداشیو رام چندر معروف بهگوان که به همراهی و رتق وفتق مهمات پیشکش مي پرداخت و همراهي داشتند دمبدم اخبار و چگونگي جمعیت او را میرسانیدند به ره نمونیِ آنها شب چهارم شعبان المعظم بی خبرانه بر هلود تاخت برد و کسان زمیندار سپر ممانعت بر سر کشیده در پشت جدارے که چندان استحکام نداشت به انداختن توپ و تفنگ پیش آمدند سداشیو رامچندر جماعهٔ عرب و سندهي را پیش انداخته یورش نموده خود را بپای جدار حصار رسانید و بیلداران را بکندن و شگافتن دیوار مامور ساخت و از طرف دیگر فیلان را به شکستن دروازه دوانید باوجودیکه گولهٔ توپ و تفنگ مانند تگرگ آتشین مي بارید جمعی که اجل شان رسیده بود برخاک هلاک افتادند عبد الله زبیدي و سلمان و باجردار جماعداران با چندی زخمي شدند در اندک فرصتي دروازه شکست و رخنه دیوار افتاد تمامي سپاه حمله آورده در اندرون در آمدند و او باشان و اجامرهٔ اردو بتاراج آن معموره که مانند شهری آباد شده بود و اکثر تجارت پیشگان از ستم حکام بی مروت از احمدآباد و قصبات به ستوه آمده پناه بدانجا برده بودند دست تطاول کشاده گشت و دکاکین راسته بازار و مساکن مساکین سر راه بیشتري به غارت رفت و از ناطق و صامت بدست هرکه در آمد گرفته بر آمد بابها زمیندار در قلعچه مکان بودنش محصور شد و موج از هر چهار طرف مرکزوار آنجا را در میان گرفت از مشاهدهٔ این حالت و انجامیدن کاربدان

عایت بابها جان و مال را در معرض خطر دیده دست بسته رجوع آورد سداشیو رامچندر که خود نیز دران معرکه بود مردم را از غارت بازداشته نسقچیان تعیین نموده او را همره گرفته بر آمد و در مکان مناسب خیمه زده معسکر آراست ازانجا که نیم افدال مرهته در اوج است باسهل ترین وجهی هلود تاخته گشت والا آنچنان مکانی نبود که با این فوج شکسته شود بالجمله گفت و شنید پیشکش و مصادره در بیش کرده پس از رد و بدل یک لک و بیست هزار روپیه که راصل سازد انفصال یافت و تا ابراء ذمه معنیه وجه او را بطریق یرغمال باز داشته کوچ نمود زمینداران اطراف و جوانب از رویداد هلود عبرت گرفته از نزدیک و دور رجوع آورده بلا درد سر بادای پیشکش پرداختند سنتوجی برادر سداشیو رامچندر که به نیابت بلده می پرداخت بموجب نوشته برادرش بدگلهٔ چوبی در منزله تماشی که سری پت راو برای پیشوا مرتب کرده بود حمل عوانها نموده تا اسباب مردم زیادتی روانهٔ پونهٔ ساخت و سیاجی گایکوار که دنبار گرفتن پیشکش امکنهٔ متعلقهٔ حصهٔ خود به ضلع سورتهه شتافته بود به تشخیص و تحصیل پرداخت بعضی جاها بتاخت در آورد و موضع کوندله را محاصره کرد هفتاد و پنج هزار روپیه مصادره گرفته معاودت نموده بیست و دوم شهر شعبان المعظم داخل بلده گشته در خانهٔ سلیم که در تصرف داماجی پدرش است فرود آمد و کهاندیراو برادر داماجی که در نریاد اقامت داشت وجهت بندوبست و ضامنی عدم نمود کولیان پرگنات متعلق حصهٔ خویش بطرف بهیل بر آمده بود همه جا پیشکش گیران و بندوبست کنان بقصد ایدر براه پرگنهٔ بیجاپور در آمد و مواضع چند را بتاخت آورد جوان مرد خان از پٹن بر جناح استعجال که آنجا بدو تعلق داشت رسیده تا سرحد تعلقهٔ خویش همراهی گزیده رخصت گشت کهاندیرا و از ضلع ایدروا پرداخته براه پرگنه کری معاودت نموده بدولقه پیوست و مقامات چند ورزیده به نریاد شتافت سداشیو رامچندر که در نواح جونه گدهه رسید محمد مهابت از روی حزم و احتیاط بمحافظت برج و باره پرداخت ازانجا که سه سال متوالی از امر حکومت صوبه منقضی گشته بود و موسم باران

قریب رسید حسب الطلب پیشوا بایست رفت تا محاسبه گزشته و معاملت آینده درست نماید طبل عود فرو کوخته به سرعت برگشت و بیست و هفتم شهر رمضان بلده در آمده در تهیهٔ روانگی سر گرم گردید و سه زنجیر فیل و احمال و اثقال زیادتی را باجمعی از گروه سپاه پیش روانه ساخته جریده جهت مرتب ساختن کاند متوقف گشت درین بین تاتا مدار کار که بنابر عارضهٔ جسمانی آمده بود رخت هستی بر بست سداشیو رامچند روزی چند به ماتم و سوگواری پرداخته هشتم شهر شوال المکرم بعزم پونه بر آمده بر تالاب کتتویه بیرون دروازهٔ راییپور فرود آمد و بعد از سه مقام سنتوجی را بدستور سابق به نیابت بلده و بهنوان را باجمعی سپاه تعینات و سر فوج ساخته روانهٔ مقصد گردید - بابها زمیندار هلود و پرنمالان امکنه دیگر که سپرد بهگوان بودند بابها که ابراء ذمهٔ خود نمود خلاص شده رفت و بنابر ایصال وجه ذمه بسبب سنگه زمیندار لونا واره و استخلاص پرعمال آنجا که رد و بدل درمیان آمد قرار یافت که یک زنجیر فیل و هفت سر اسپ و پارهٔ اقمشه و ما بقی نقد را ادا سازد لهذا بهگوان سوسرام را که سابق از طرف شیر خان به فوج داری بارهٔ سینور قیام داشت و بنابر قرب و جوار بادیپ سنگه معرفتی دارد جهت آوردن نقد و جنس بدان صوب رخصت فرمود *

رویداد هنگامه بندر سورت فیمابین اهل اسلام و مکاسدار مرهته

از جمله سوانحاتی که در شهر محرم الحرام سال هزار و صد و هفتاد و سه روی داده هنگامه آرائی اهل اسلام است در بندر سورت با مکاسدار مرهته تفصیل این اجمال بر سبیل اختصار آنکه در ماه بهادون بحساب هند پندتان دکهنی صورت گنیس معبود خودها را از گل ساخته روزی چند به پرستش قیام می ورزند و بروز معین بر فیل یا پالکی هریک فراخور حالت بتوزک تمام و تجمل و احترام سوار ساخته در دریا می اندازند چنانچه از ابتدای حکومت دکهنیان

هر سال در احمدآباد بدین امر اشتغال دارند و در بندر سورت که در حکومت صفدر محمد خان و علي نواز خان بندت آنجا جرأت ارتکاب این کار علي رؤس الاشهاد و معرکه آرائي نداشت درین سال که سید اچهن دا عانت و امداد پیشوا بالاجي راو تمکن یافت بخاطرش خطور نمود که بدستور احمدآباد بدان عمل قیام نماید ازانجا که ایام معدود آن بت را در مکانیکه بزیب و زینت ارایش آراسته گزاشته پرستش مي نمایند اتفاقا در صحن جلو خانه مکان سکونت او مسجد مختفی واقع شده بود آنجا را مناسب دیده این معرکه در آنجا برپا نمود و عبدهٔ اصنام هر روز جوق و گروه گروه به پرستش رفته هجوم مي آوردند چون در بندر از فرقهٔ عرب و عجم و رومي و روهیله و حبوشیه و جماعهٔ کثیر از مسلمین چه از ساکنین و چه از واردین مي باشند از پرستش صنم در بیت الصمد واقف گشته حمیت اسلام و غیرت دینداري دامن گیر شد به عنوان هجوم عام از خاص و عام قاضي را سر گروه ساخته روبه خانهٔ او به ارادهٔ شکستن صنم نهادند دکهنیان به ممانعت و مدافعت که پیش آمدند جنگ در گرفت و چندي از طرفین کشته و خسته شدند بالآخره اهل سلام غلبه نموده بت را از مسجد بر اورده به خاک مذلت انداختند و خانه را بغارت بردند بندت مکابهدار آزرده خاطر گسته بفکر تدارک و تلافي این امر میخواست بیرون شتافته هنگامه آرا شود سید اچهن واقف شده به عذر خواهي پیش آمد که در بلوای عام و مقدمهٔ دین و کثرت اهل اسلام مرا یاراي آن نمود که توانم منع کرد و بدلاساي و دلبري مستمال ساخته نگاه داشت *

در آمدن باره سینور بتصرف مرهته

مخفي نماند که پرگنهٔ باره سینور که از بلده بمسافت سي و پنج کروه واقع است در عهد حضرت خلد منزل صلابت محمد خان بابي فوجداري آنجا را به عنوان وطن داري و چون سر راه دارالخلافة است و در قرب جوار کولیان قطاع الطریق ساکن اند محافظت طرق و شوارع را به عهدهٔ خویش گرفته حصاري

پخته بدور قصبه کشیده و قلعچه مستحکمی بر پشته بنا نهاده و از متمردان غارت گرد دور و نواح خاص معتبر بدست اورده و فوجداری پرگنه بیر پور به ضمیمهٔ آن در مشروط تنخواه داشت پس از ارتحال او بسیر خان پسرش تعلق پزیرفت چنانچه در صدر این اوراق بر محل خود اندراج یافته چون او اکثر اوقات در کهوکه و جونه گدهه اقامت داشت نائبان مستقل درانجا گزاشته بود در وقت در آمدن رگهناتهه راو و بتصرف در اوردن صوبه سردار محمد خان پسرش درآنجا بود سر سرام که رتق وفتق مهمات بدو تعلق داشت نزد رگهناتهه راو آمده مساعی جمیله بجا اورده نوشته عدم مزاحمت بارة سینور و بیر پور بقرار بالمناصفه با مکاسدار او حاصل کرده به داروهدار رسومی برد و سردار محمد خان که در عنفوان شباب سرد و گرم روزگار ندیده و حلو و مر ان نچشیده به اغوای سلطان نام حبشی سر سرام را که صحبت موافقت نکرد بر آمد و سلطان بخود سری مدارکار گشت پس از در گزشتن شمر خان اقتدار و اختیار حبشی بیش از پیش ازدیاد پزیرفت در سال گزشته که سداشیو رامچندر بدان صوب فوج کشی نمود سی هزار روپیه باظهار تصرف وجه بالمنا صفه مقرر ساخت و سلطان را یرغمال گرفته آورد چنانچه قدل ازین سمت گزارش یافته قریب ده دوازده هزار منجملهٔ آن بتدریج بمعرض ایصال در آمد معاندان سلطان میدان را ازو خالی دیده و فابو را حسب المدعای خویش یافته سردار محمد خان را که او نیز از تسلط و تغلب او گران خاطر بود و کم سنگ واقع شده ره زن گشتند - * بیت *

مردم بی سنگ بخود کم بود سنگ گران گوهر مردم بود

از و خامت عاقبت نیندیشیده عجلت نموده در سرانجام تتمه وجه مقرره خلاصی سلطان متقاعد گشت هر چند او به محمد جهان نام که او نیز غلام و به نیابت سلطان مستعمل بود نوشت بنابر مخالفت سردار محمد خان که تمیز نیک و بد نمی کرد پیشرفت نمیشد سردار محمد خان او را بجد و باعث این امر دیده تو همی نموده آزرده گشته بیرون بر آمد که از خود قوت و قدرتی بهم رسانیده محمد جهان را اخراج نماید روزی چند در انتز سوبه به تدبیر این کار

نخست چون بهگوان را سبیل وصول بقایا بنظر نیامد به تهدید و تنبیه سلطان پرداخت او چون از مخالفت و ارادهٔ سردار محمد خان با خبر بود به هیچ قسم صورت رهائي خود را در مرآت خیال ندید و از صعوبت حبس و ضرب و ستم مجال آمده با بهگوان سازش نموده قرار سپردن باره سیفور مشروط بآنکه سي هزار روپیه نقد در وجه مصارف سه بندي بدهد و از بقایا دست برداشته تمسکات را مسترد سازد بهگوان سنتوجي را ظاهر ساخت و او این معنی را فوز عظیم و فتوح جسیم شمرده ظهور حسن خدمت و کار طلبي نزد پیشوا اندیشیده عهد و پیمان را مؤکد بایمان ساختند و بنابر تمشیت این امر بهگوان بیست و دوم شهر محرم الحرام سلطان را همراه گرفته بر آمد و در نزدیکی باره سیفور رسید. سردار محمد خان که درین عرصه جمعی را نوکر و برخي از کولیان را به عنوان کومک فراهم آورده به ارادهٔ اخراج محمد خان زد و خورد داشت از رسیدن بهگوان تاب مقاومت در خود ندید دست کشیده به لونا واره شتافت - * بیت *

اگر از مخزن توفیـق عطائی نرسد
سعی سودی نکند جهد به جائی نرسد

و کسان بهگوان بی ممانعت و بلا مشقت بیست و هفتم آن ماه داخل شده بتصرف در آوردند و موجب قرار وجه موعوده و تمسک را واپس و سلطان را خلعت داده خلاص ساخت و با چندی از پیدگان او را و محمد جهان را نوکر گرفته تعینات همانجا نمود و آنچه از توپ و جزایر و سرب و باروت با اسبابی که که در قلعچه بود بضبط در آورده بنابر بندوبست و تشخیص قریات و ضامني کولیان بر آمد و در بیر پور معاملات چند ورزید درین بین سر سرام که برای آوردن فیل و اسپ و مابقي نقد ده لونا واره رفته بایک زنجیر فیل و هفت سر اسپ و نقد رسید و یرغمال دیپ سنگه زمیندار آنجا را رهانیده روانه ساخت بهگوان پس از انفراغ بندوبست کالو پسر خود را با جمعیت دو صد سوار و همان قدر پیاده بمحافظت باره سیفور گزاشته معاودت نموده بموضع کهیره پیوست و فیل را با اسپان نزد سنتوجي باحمدآباد فرستاد و به اشارهٔ او جهت اخذ پیشکش

ضلع سورتهه روانه شد ازانجا که از ایام ماضیه و روزگار خالیه بتی که منصوب برنجهو معبود هنود در سارنگپور بوده و بنابر رویداد هنگامهٔ محاصرهٔ سداشیو رامچندر که خرابي بقیه آبادي آنجا رو نمود چنانچه در محل خویش سبق ذکر یافته برهمنان متوسل او آن بت را در بلده آورده در خانهٔ خود داشتند درین ولا سمتوجي از حقیقت واقف گشته باعتقاد خویش امر خیری اندیشیده خانه را در اندرون حصار متصل دروازهٔ سارنگ پور ابتیاع نموده به تعمیر شکست و ریخت پرداخته آن صورت را درانجا نصب فرمود و یک لک و بیست و پنجهزار چراغ در عرض یک ماه درانجا به عنوان نذر افروختند و در اکثر اوقات شبانه روزي خود بغایر پرستش رفته تا دیرگاه متوقف مي شد عمدهٔ اصنام گروه گروه و جوق جوق بپرستش مي آیند و هیچ وقتي آن بت خانه خالي از وثني نیست سابقا در ضمن سوانحات هنگامهٔ بندر سورت روانه شدن عمدة التجار ملا فخر الدین به منجدي با عادت مستر لام انگلیس و بودن او درانجا سمت گزارش پزیرفته درین ایام که امر قلعه داري به کپتان انگلیس و غلبهٔ او که معین الدین خان متصدي را جرأت ارتکاب امري نماند او را حب الوطن من الایمان گریبان گیر گشت و باجازت جندرال بامتعلقان رجوع به مسقط راس آورده در ماه ربیع الاول به بندر سورت در آمد *

ورود فرمان والا شان درباب تفویض قلعه داري بنام کونپني انگلیس و سند متصدیگري بنام سید معین الدین خان و سوانحات دیگر

چون سوانحات بندر سورت از در آمدن سید معین الدین خان و بتصرف آوردن کپتان قلعه را بعرض اقدس رسید هادي علي خان که از قدیم بامر وکالت قلعه دار و متصدي آن جا مي پرداخت بذریعهٔ وزیر الممالک کار سازي

نموده فرمان والا شان در باب تقرر قلعه داری از تغیر احمد خان و داروغگی از سار بادشاهی با پروانهٔ تنخواه دو لک روپیه سالانه سوای داخلای حضور بدستور یاقوت خان دندا راجپوری داروغهٔ معزول بنام متصدی چون جندرال منبئي و کپتان بندر سورت تابع دیگری اند بنام کونپنی انگلیس که باصطلاح آن جماعه کونپنی سرکار را گویند و سند متصدیگری بنام سید معین الدین خان حاصل ساخته فرستاد مستر اسپین سر کپتان بضابطهٔ بادشاهی در فضای پیش قلعه خیمه نصب نموده پسران معین الدین خان و قاضی و ارباب تحریر و تجار و اعیان را جمع فرموده برسم استقبال در خیمه آمده آداب بدستور معمول مقرری رو بدرگاه والا بجا آورده فرمان را گرفت و دبیر مضمون آنرا بگوش حاضران رسانید *

نقل فرمان والا شان

آنکه خلاصته الاماثل و الاقران کونپنی انگریز بعنایت بادشاهي امیدوار بوده بداند که درین زمان فیروزی نشان و اوان میمنت اقتران فضل و کرم خسروانه اورا بمرحمت خدمت قلعه داري بندر مبارک سورت از تغیر حافظ احمد خان سرمایهٔ مفاخرت و مباهات بخشیدیم باید که شکر و سپاس عنایت مقدس معلی بجا آورده در محافظت قلعهٔ و توزک احشام و موجود داشتن ذخیره موافق ضابطهٔ مستمره و جد و جهد فراوان به کمال هوشیاري و خبرداري بتقدیم رساند درین امور از حضور ساطع النور تاکید موفور داند تحریر فی التاریخ یازدهم محرم الحرام سنه ششم جلوس والا برساله سیادت و نجابت مرتبت - امارت و ایالت منزلت - دانای مدارج دین و دولت - شناسای مراتب ملک و ملت - فرازندهٔ لوای شوکت و حشمت - طرازندهٔ بساط اُبّهت و عظمت - اعتضاد خلافت و فرمان روائی - اعتماد سلطنت و کشور کشائي - ظفر پیرای معارک جهانستانی - عیش آرای محافل کامراني - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس مزاجدانی و آگاهي - جوهر مرآت حقیقت و وفا - فروغ شمع یک رنگی و صفا - همدم دل کشای مجلس خاص - محرم خلوت سرای صدق

و اخلاص - کار فرمای سیف و قلم - مدبر امور عالم - قدوهٔ خوانین بلند مکان - عمدهٔ امرای عظیم الشان - وزیر صائب تدبیر - ممالک مدار امیر روشن ضمیر عالی مقدار - لازم الاختصاص و الاعزاز - واجب الاحترام و الامتیاز - رکن السلطنة بادشاه سلیمان اقتدار - یار وفادار وزیر الممالک عمدة الملک مدار المهام آصف جاه نظام الملک بهادر فتح جنگ سپه سالار - مستر اسپیین سر بعد گرفتن فرمان والا شان شلک توپ حاده نموده خلعت به محسن علي خان پسر هادی علی خان بابت رسانیدن فرمان و چندی از عمله و فعلهٔ قلعه را شال داده بمکان خویش بر گشت و پروانهٔ دو لک روپیه تنخواه امار را نزد سید معین الدین خان متصدی بوستان چون سند متصدیگری بنابر عدم سرانجام وجه اخراجات حضور کروی رسیده بود بالفعل که تدبیر آن از سید معین الدین خان نتوانست شد موقوف بر وقت دیگر گذاشت پس از چندی مستر پرلیس ناه ی از تغیر مستر اسپیین سر از بنبئی کپتان و قلعه دار مقرر شده آمد و او روت کهاندیر او برادر داماجی گایکوار که در قصبهٔ نریاد اقامت داشت چون هنگام فصل و ارتفاع علات رسید نگاهداشت سوار و پیاده نموده بنابر تشخیص و تحصیل مال واجب . قامقی متمردان برگنات تعلقهٔ خود بر آمد ازانجا که دران ایام در بازار سباجی گانکوار و چند جای دیگر خماران دکان خمر فروشي علي روس الاشهاد وا نموده بودند سنتوجي نائب نظامت سه نفر آنها را دستگیر ساخته بنابر عبرت دیگران بدهن توپ بسته پرانید و از روی نوشته سداشیو رامچندر از پونه بوضوح پیوست که یکی از کاردیان جماعه مظفر خان کاردي که در سرکار پیشوا نوکر بود جمدهر بر پهلوی سدوبا بسر عم پیشوا که مدار المهام و رانق و فاتق مهمات است انداخته بود چون مقدر نبود کارگر نیامد و گرفتار گشت و در معرض باز پرس ازین حرکت در آورده عند الاستفسار ظاهر شد که باغوای مظفر خان بوده اورا طلبداشته هر دو را به قتل رسانید و بنه برادری او را غارت نمود - سنتوجی نوبت شادمانی نواخته امر به شلک توپخانه فرمود و بضابطهٔ دکهن شکر بخش کرد و بابت حصه بلده گایکوار که به شیوکرام تعلق داشت درین ولا داماجی گایکوار از تغیر او

تومک محمد نامي را مقرر ساخت و از جانب او مهي پت راو که در قصده نریاد بود به بلده آمده دخیل کار گشت *

سلطنت حضرت شاهجهان بادشاه و نظامت سدا شیو رامچندر نائب بالاجي راو و دیواني فدوي درگاه آسمان جاه

سابقاً در ضمن وقائع سال هزار و صد و هفتادم بتقریبی آمدن احمد شاه ابدالی بدار الخلافت شاهجهان آباد و وصلت نمودن با سلسله علیهٔ تیمور به مجملی رقم زدهٔ کلک بیان گشته بعد رویداد مصالحه و ملاقات شاه با حضرت ظل سبحاني از راه خیر اندیشی امر وزارت را بدستور سابق نامزد خانخانان و میر بخشی نجیب الدوله پانی زئی را مقرر ساخت و بادشاهزاده شاه عالم را تجویز فوجداري چکله منانسی حصار نموده مرخص گردانید و بادشاهزاده میرزا هدایت بخش و میرزا بابا را همراه گرفته بارادهٔ دخیل کار ساختن در صوبه لکهنؤ و بنارس با آصفجاه نظام الملک که از وزارت موقوف داشته بود راهي گشت بعد چندی بنابر حدّت هوا و سورت گرما نظام الملک را در رکاب بادشاهزادها بمقابل شجاع الدوله ناظم صوبهٔ لکهنؤ و بنارس گزاشته معاودت بدار الخلافت نمود و بار دیگر با حضرت اقدس ملاقات کرده تجدید عهد و میثاق فرمود و تیمور شاه و پسر خود را در دارالسلطنت لاهور تا سرهند و صوبهٔ کابل و ملتان و ... و بهکر که در قرار صلح تعلق به شاه ابدالی گرفته بود به سلطنت نصب و ... خطبه و سکه گردانیده به قندهار شتافت نظام الملک دو سه ماه در انصوب ... چون پیشرفت ندید با شجاع الدوله مصالحه بمیان آورده عازم دار الخلافت گردید درین ضمن افواج مرهته را که هنگام خبر آمد آمد شاه ابدالی طلبداشته بود رگهناتهه راو برادر بالاجي راو و ملهار هولکر وغیره رسیده ملحق گشتند آنها را همراه گرفته در سواد دار الخلافت آمد ازانجا که با خانخانان خالوی خویش

و نجیب الدوله خاطر گرانی داشت با رگهناتهه راو بقرار بالمناصفه در محالات دارالخلافت و ممالک محروسه بشرط رفاقت و بر آوردن نجیب الدوله با خود متفق ساخته بامر محاصره پرداخت، نجیب الدوله در صدد مدافعه در آمده قریب یکماه جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد آخرالامر نجیب الدوله بکفالت ملهار هولکر بر آمده به سهارنپور امکنه متعلقهٔ خویش، آن طرف دریای گنگ رفت آصف جاه نظام الملک بدار الخلافت در آمده ملازمت نموده امر وزارت را گرفت و باستقلال تمام مدار کار و راتق و فاتق مهمات سلطنت گشت خانخانان پای امد و رفت را کشیده در خانهٔ خویش متقاعد گردید بادشاهزاده شاه عالم که بتعلقهٔ خود شتافته بود درین فرصت فوجی را بهم رسانیده مصدر تعدیات می شد آصفجاه بودن بادشاهزاده را در بیرونات و بهمرسانیدن استقلال صلاح حال خود ندیده فرامین طلب حضور و شقه بدستخط خاص محرر حاصل نموده فرستاد و مبلغی که با مرهتّه تعهد کرده بود از اموال بادشاهی و تنخواه بر محالات سرانجام داده بسمت لاهور رخصت کرد - رگهناتهه راو بدان صوب متوجه گشته باتفاق ادینه بیگ خان و بندهای بادشاهی را از لاهور بر آورده عمل و دخل بالمناصفه نمود بادشاهزاده شاه عالم بنابر مبالغه و رسیدن شقه‌ها لاچار رسیده در بیرون دارالخلافت ورود آمد و به تکلیف وزیر خواه نا خواه داخل گردیده چندی استقامت گزید چون آصفجاه را اطمینان خاطر نمود ناگاه فوجی را تعین نمود که بادشاهزاده را بدست آرند باوجودیکه اکثر مردم از خوف وزیر جدا گردیده بودند با جمعی که داشت متوجه مدافعه گردیده یک شبانه روز بجنگ تیر و تفنگ پرداخته جنگ کنان با سواران معدود خود را ازان مهلکه بر آورد و نزد بتیهل سکهدیو که با سه چهار هزار سوار رگهناتهه راو بنابر وصول بقایای وجه ... گذاشته رفته بود شتافت وزیر الممالک فوجی را فرستاد و جنگ بمیان آمد - اما بپیشرفت نشد بادشاهزاده شاه عالم دیگر توقف خود را درانجا مناسب ندانسته عبور دریای گنگ نموده در تعلقهٔ نجیب الدوله و بارهه در آمد نجیب الدوله باستقبال آمده بسرانجام بعضی ضروریات پرداخت و چندی از سادات بارهه

و جمعي آمده ملازم بادشاهزاده شدند قريب يكماه درانجا اقامت گزيده متوجه عظيم آباد گشت رگهناتهه راو چون موسم برگشت باوطان سيده بود نائبان و گماشتهاي خود را در محالات و پرگنات دار الخلافت و صوبهٔ لاهور بموجب قرار بر نصف حصه تعين نموده راهي گرديد وزير الممالک اقتدار و اختيار بيش از پيش بهمرسانيده از عزل و نصب خدمت حضوري و مملكت و حكم راني بكف كفايت خويش گرفته بندوبست قلعه و ديوان خاص بكسان معتمد خود سپرد پادشاه بمقتضاي وقت رفق و مدارا درپيش نموده بهرچه مرضي وزير بوده تابع گشت و بدانچه وجه قوت و بعضي اخراجات كه ميفرستاد قانع شده بجز نام سلطنت چيزي نداشت و بنابر مصلحت ظاهري عرض وزير مقرون باجابت ميفرمود چنانچه خانخانان خالوي خود با لطف الله خان ديوانش (۱) را در يتشخانهٔ مير آتش طلبانيده نظر بند ساخت و به فراغبال خاطر خواه بامور مرجوعه اشتغال ورزيد - * منظومه *

كينه بهر سينه كه بنهادرخت　　دل شودش از پي آزار سخت
بيندت او چرب زباني كند　　بر گزرد قصد نهــاني كند

و در سال هزار و صد و هفتاد دو كه جنكوجي سندهيه ولدجي آپارا پيشوا بالاجي راو بتحصيل نصف حصهٔ هندوستان و عمل و دخل نمودن محالات ديگر با فوج تعين ساخت و او بدارالخلافت رسيده بصوب لاهور روانه شد و صوبه را بتصرف در آورده در پرگنات پنجاب تا درياي نيلاب كه به اتک اشتهار دارد عمل مرهته به عمل آمد چندي جنكوجي دران سمت بوده صاحبا پتيل نامي را بافوج دران صوبه گزاشته چون هنگام برشكال در آمد معاودت نموده در سواد دارالخلافت رسيده باستصواب وزير الممالک بكده موكتيسر كه برلب رود خانهٔ گنگ و سي و پنج كروه از دارالخلافة مسافت دارد رفت چون آن جابه تعلقهٔ نجيب الدوله ملصق است سوال و جواب نصف محصول محالات متعلقهٔ او نمود و چندي

---

(۱) يتشخانه لغت تركي بمعني جاي پاسباني در خانه ملوک را گويند كه يتشخانه اشتهار دارد ۱۲ *

بآمد و رفت سفرا گزشت و ایام باران نیز منقضی گردید نجیب الدوله عبور دریا نموده بمقابل جنکوجی معسکر آراست و جنگ توپ و تفنگ از طرفین جاری گشت قریب سه ماه بدین منوال بانجام رسید شجاع الدوله ولد ابوالمنصور خان صفدر جنگ باندیشهٔ اینکه تا حال پای مرهته آنطرف دریای گنگ نرسیده و محالات صوبهٔ الهآباد متعلقهٔ خویش که متصل به تعلقهٔ نجیب الدوله است بکومک او آمده میانجی و واسطهٔ امر مصالحهٔ طرفین شد درین ضمن احمد شاه ابدالی با تیمور شاه بنابر تدارک مافات عبور دریای اتک نموده عازم لاهور گشت صاحبا بئیل و دکهنیان و (۱) تیرنه اوینه بیگ خان و صدیق بیگ خان که که باشارهٔ وزیر الممالک با مرهته متفق بودند تاب مقاومت در خودها ندیده به جنکوجی پیوستند و کسان شاه ابدالی در بلدهٔ لاهور و پرگنات پنجاب تاسر هند عمل و بندوبست خود نمودند ازانجا که بنابر محال طلبی جنکوجی امر مصالحه صورت نه بست شجاع الدوله نیز عبور دریای گنگ کرده به نجیب الدوله پیوست و بادشاهزاده شاه عالم را که در نواح اله آباد متوقف بود ترغیب و تحریص آمدن نمود جنکوجی به دریافت اتفاق شجاع الدوله چون درین مدت عهده بر آ با نجیب الدوله نتوانست شد به وزیر الممالک نوشت که با حضرت ظل سبحانی زود برسد هرچند که وزیر بنابر توجه رایات عالیات مرهٔ بعد اخری عرض نمود بنابر کسلمندی مزاج اقدس درجهٔ پزیرائی نیافت چون از طرف شاه ابدالی خاطرش با جمع بود بخیال آنکه مبادا حضرت اقدس در باطن بد و پیوسته باشند و شجاع الدوله و نجیب الدوله و بادشاهزاده نیز اتفاق نموده از هر دو جانب هنگامه آرا شوند از رو خامت عاقبت اندیشیده متعلقان را با احمال و اثقال از دارالخلافت بر آورده در قلاع سور جمل جات فرستاد که در کنف حمایت او مصون و محفوظ باشند و خود داخل خیمه شده به فرخ آباد شش کروهی بعزم کومک جنکوجی روانه شد از مشاهدهٔ این معنی وضیع و شریف برجان و مال و ناموس خودها هراسیده و از سوء خامت اندیشیده هرکس

---

(۱) تیرنه لغت ترکی بمعنی داماد بزرگ است *

ما مدتي را بنظر عبرآورده بر آمدند و به ملک زمینداري و صوبهٔ اوده و بنارس و قلاع سور حمل جات رفته استقامت گرفتند بعضی که لاچار بودند و مفالیک چند و سایر انفاس بی سروپا استقامت ورزیدند مسموع شد که دران مقام خطوط شاه ابدالی با حضرت ظل سبحانی که مرهٔته گرفتار کرده بود بوزیر رسید ازانچه اندیشه داشت از مضامین آن استنباط نمود لهذا مهدي قلي خان و بالاشخان داروغه دیوانخانه خود را با جمعی از بی باکان بحضور فرستاد که کار بادشاه و خانخانان را بسازند -

* بیت *

زمانه چو عاجز نوازي کند به تند اژدها موربازی کند

آنها چون بلای ناگهاني و قضای مبرم آسماني رسیده از زباني وزیر معروض رسانیدند که خود بدولت متوجه اشکر شوند منظور نه شد که مزاج اقدس کسل دارد چون میل خاطر همایون را بصحبت درویشان گوشه نشین میدانستند بتقریب ملاقات درویشی که در کوتله فیروز شاه واقعه شهر کهنه است هنگامیکه *

* بیت *

خنجر زر درکشید از سوی خاور آفتاب
ساخت روشن ربع مسکون را سراسر آفتاب

روز پنجشنبه هشتم شهرربیع الثاني سال هزار و صد و هفتاد و سه آنحضرت را سوار ساخته بردند و درانجا بالاشخان زخم بکده بر پهلو زد و یکی دیگر از عقب شمشیری انداخته از پادر آورد -

* بیت *

همانجا پر طاؤسي بیفداخت جهان از فرکاؤسي بپرداخت

* قطعه *

زنی نا حفاظ است دنیای دون که هرگز از و شوهری بر نخورد
که بر پایهٔ تخت او پا نهاد که از دست او تیغ بر سر نخورد

آخر همان روز مهدي قلي خان و ظفرالله خان بموجب اشارهٔ وزیر در قلعهٔ مبارک آمده از سلاطین زادهای والا تبار حضرت اقدس اشرف مرزا سنگی ابن محی السنة بن محمد کام بخش ابن حضرت خلد مکان را که بیست و پنج

سال از عمر مبارک است بر آورده بر تخت موروثی سلطنت اجلاس داده به شاهجهان بادشاه غازی موسوم ساختند و منادی امن و امان بنام نامی آن حضرت بر آوردند و هنگام شب جانجانان و لطف الله خان را که در قلعه نظر بند بودند تسمه اشیده روانهٔ عدم نمودند - * قطعه *

گردون در آفتاب سلامت کرا نشاند کاخر چو صبح اولش آخر فنا نکرد
خیاط روزگا بـــــالای هیچ کس پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

روز دیگر جمعه نهم بود بادشاه را سوار ساخته بمسجد جامع برده خطبه بنام آنحضرت خوانده بر گشتند و رویداد صدر از نوشتهٔ وکیل دربار جهان مدار بیست و چهارم آن ماه بذریعه دربار درگاه آسمان جاه رسید و سنتوجی را ملاقی گشته اجازت نواخت نوبت بنام اعلان و خواندن خطبه و اجرای سکه بالقاب همایون بمهر خود نوشته داد *

بقیه سوانحات سال هزار و صد و هفتاد و سه بعد روانگی سداشیو رامچندر

سباجی گایکوار که از سال گذشته بس از انفراغ تشخیص و تحصیل پیشکش حصهٔ خود از ضلع سورتهه معاودت نموده در بلده اقامت داشت درین ولا دوم شهر جمادی الثانی که موسم حصاد و خساد غلات رسید بیرون بر آمد و هم دراین که داماجی گایکوار از نزد خود به پیشکاری او رخصت کرده بود ملحق گشت و پنجم کوچ نموده بدولقه شتافت بهگوان که چندگاه پیش ازین جهت اخذ پیشکش حصهٔ متعلقهٔ پیشوا بضلع سورتهه رفته بود بقرار سال گذشته تشخیص و تحصیل نموده برگشت ازانجا که مقدمه گرفتن باره سینور بذریعهٔ سداشیو رامچندر ببالاجی راو ظاهر شد مورد تحسین و آفرین گشته خلعت و زنجیر فیل که از لونا واره آورده بود باسند باره سینور برای بهگوان داد سنتوجی باستماع و رود بهگوان بموضع سیلوره معمولهٔ دولقه هفت کروهی بلده بموجب نوشتهٔ سداشیو رامچندر فیل را همراه گرفته رفت و فیل را بدو داده به همراهی خویش به بلده در آورد *

معاودت نمودن مومن خان از پونه

قبل ازین روانه شدن مومن خان مصدي بندر کهنبایت کشتي سوار بعزم ملاقات پیشوا بالاجي راو به پونه مرقوم قلم بدایع رقم گردیده چون نعت و رود منبئي بوساطت جندرال و کلای خود را فرستاده گفت و شنید نموده اطمینان قلب حاصل ساخت چهاردهم شهر محرم الحرام روانه گشت و چهارم شهر صفر المظفر بر دو کروهي پونه رسید پاندر رنگ و گوپال هري و جمعی تا شائد پیشوا باستقبال شتافته آوردند و سداشیو بنی عم پیشوا تا سر دروازهٔ سبقت نموده بر خورد و به همراهی خویش نزد بالاجي راو آورده و او بمعانقه پرداخته به اعزاز در پهلوی خویش نشانیده باختلاط گرم جوشي و احوال پرسی خوش دل ساخت و به مکاني که جهت نزولش تعین کرده بود رخصت فرمود و هزار روپیه نقد بعنوان ضیافت فرستاد پس از چندی پیشوا بالاجي راو با رگهناتهه راو و سدو بنی عم و شمشیر بهادر برادر و وسواس راو پسرش بطریق باز دید آمد مومن خان به شرایط استقبال پرداخت و قریب یکپاس که به گفت و شنید بعضی امور گذشت چند طاقه پارچهٔ گران بها و جفت حلقه طلا مرصع و پهنچه طلا و دو سر اسپ باد رفتار بایراق نعره تواضع پیشوا نمود و پارچه و حلقه‌هاي ... و یک راس اسپ برگهناتهه راو و بسرح ایضا به سدو با و شمشیر بهادر ... راو و به جمیع همراهیان فراخور رتبه و منزلت دستار و دو پته و ... داده رخصت نمود ازین سلوک پسندیده دکهنیان ... راضی ... و بر همت او آفرینها خواندند -

فریدون فرخ فرشته نبود ... به مسک و ...

ز داد و دهش یافته سرفری ... تو داد و دهش ...

الحاصل قریب دو ماه که در پونه متوقف بود اجازت طلب ... وداع بتواضع پارچهٔ پوشیدنی و یک پهنچه ... و به همرهان ... بضابطهٔ دکهن پرداخت و عهد میثاق میان امد ... را پزیرفت -

* بیت *

عهد کردم که سر از عهد نه پیچم هرگز　　شرط کردم که ز شرط تو تجاوز نه کنم

چون در بعضی امور جندرال متعهد و متکفل بود لهذا به منبئی آمده جندرال [illegible] به همه جهات خاطرش را مطمئن ساخت و فیل و سواران همراهی را [illegible] خسکی روانه نموده از جندرال رخصت شد و او بنابر حزم و احتیاط از راه [illegible] و اتحاد و گفت -

* بیت *

دست وفا در کمر عهد کن　　تا نه شوی عهد شکن جهد کن

[illegible] بیست و چهارم شهر جمادی الاولی وارد بندر سورت گشته بانتظار رسیدن فیل و سواران در باغ چلپی واقع زنگی بندر توقف ورزید پس از چندی [illegible] فیل رسیدند از راه برّی لوای عزیمت بفد کهمبایت برافراشت چون بهروچ [illegible] واقع شد نیک نام خان فوجدار آنجا بلوازم ضیافت و تواضعات پرداخت [illegible] متواتر روز پنجشنبه نوزدهم ماه جمادی الثانی به کهمبایت رسید [illegible] نایب داماجی گایکوار که از تغیر سیوکرام به نیابت بلده مقرر [illegible] سوم شهر رجب المرجب به بلده در آمده و از امور متعلقهٔ خویش سر [illegible] کهاندیراو گایکوار که در ضلع کری و محالات دیگر حصه گایکوار بنابر [illegible] تحصیل فنام داشت معاودت نموده به موضع سرکهج سه کروهی بلده [illegible] و ازانجا بده کام معمولهٔ تحصیل که کولیان سر به فساد برداشته [illegible] و همدران اوان خبر رسید که بنابر بعضی امور [illegible] [illegible] و [illegible] زاو بدفعات جنگ صعب [illegible] [illegible] طرفین [illegible] و خسته گشتند [illegible] امر [illegible] [illegible] و این معنی از روی نوشتهٔ [illegible] [illegible] شانزدهم شهر رجب [illegible] [illegible] لشکر و [illegible] سوچ [illegible] [illegible] گایکوار که به ضلع [illegible] حصهٔ خود [illegible] [illegible] کولیان [illegible] قصبهٔ [illegible] را محاصره نمود و [illegible] زمیندار آنجا [illegible]

روپیه مقطعی قرار داده یرغمال معتبر گرفت درین بین چون از سابق در مزاجش مادهٔ سودا غلبه داشت درین ولا روبه طغیانی آورده از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و بحرکات و سکنات غیر مانوس منجر گردید کار پردازان بنابر اصلاح در ماه شعبان ببلده در آوردند و هر با رام با فوج بصوب باقی محالات نا مشخصه پیش روانه شد پیش ازین بتصرف در آمدن بارهٔ سینور بکمک حرامی سلطان حبشی و محمد جهان - * مصراع *

قولی است مصطفی را لاخیر فی عبید

سمت گزارش یافته ازانجا که دنیا دار مکافات است در اندک فرصتی و کمتر مدتی آن تبه کاران بد روزگار و بد نیتان ناهنجار به جزای کردار خودها رسیدند و به شامت کفران نعمت گرفتار گشتند - * بیت *

بد میکنی و نیک طمع میداری جز بد نه بود سزای بد کرداری

شرح این گفتار بطریق اختصار آن که بعد از سپردن قلعهٔ بارهٔ سینور آنها اگرچه نوکر و درانجا سکنا داشتند در کمال مذلت و خواری مطعون و ملعون آشنا و بیگانه در لباس عار و خسار اوقات می گزاریدند و چشمداشتی که از مرهته داشتند چون غرض شان بر آمده بود معاینه نمی شد از افعال نا پسندیده و اعمال نکوهیدهٔ خود بعد خرابی بصرهٔ نادم و پشیمان و نیز وجهی که مشروط سپرد قلعه بود پارهٔ بایشان گفت و شنید این امر به عنوان حق السعی متصرف شدند و وجهی به خرج ارباب حل و عقد رفت قدر قلیل که عاید آنها گشت خسر الدنیا والآخره گردیدند چون روی باز گشت نزد آقا زادهٔ خودها نه داشتند که به کدام ابرو پیش او توان رفت و بکدام چشم روی او توان دید - * بیت *

مرده بودن بزیر سنگ اندر به که زنده بزیر ننگ اندر

لهذا در صدد چاره جوئی و آوردن آب رفته بجوبتکاپو در آمدند و چندی مستحفظان دروب را به مواعید دل پزیر با خود یار و همداستان ساختند و بدین دست آویز جوان مرد خان و سردار محمد خان را که به پتن شتافته بود عذ تقصیرات گزشته و جنایات ماضیه در پیش کرده نوشتند و سردار محمد خا

ترغیب و تحریص آمدن نمودند و از جوان مرد خان و سردار محمد خان در پاسخ تحسین و آفرین روانه شد چون تدبیر خلاف تقدیر بود نوشته جات بدست کسان گالو واد بهگوان افتاد پس از وقوف بر مضامین با خود اندیشید که - * بیت *

ره فتنـــه امروز محکـــم بگیر
که فردا نبـــاشد تدارک پزیر

و سلطان و جهن را به بهانهٔ طلب داشته با تبعه و لاحقه دستگیر ساخت و زن و بچه اش اسیر نموده ناطق و صامت آنها را به ضبط در آورد و بجنسه نوشتجات را با رویداد نزد پدرش به احمد آباد فرستاد و جواب رفت که آنها را مسلسل و مغلول در حبس شدید بمحافظت تمام باز دارد و پس از ایام معدود بهگوان بموجب اشارهٔ سداشیو رامچندر که بغابر دندوبست و تشخیص پرگنهٔ پتلاد که ملتوی بود روانه شد و معاملات آنجا را در مقامات چند فیصل داده به باره سیفور شتافت و مواضع چند کنار دریای مهندری را بتاخت در آورد همدران اوان والدهٔ سنتوجی نائب نظامت از وطن با پسر راگهوکه نبیرهٔ او بود و برادر زادهٔ سنتوجی می شد بغابر ملاقات آمد چون ایام بستن زنار که بهندی جنوی گویند برادر زاده اش رسیده بود و این معنی را برهمنان در کمال سرور و شادی به عمل می آرند بسر انجام جشن و سور روزی چند پرداخت و برهمنوني یکی از هندوان گجراتي که در امور خیر و شر در مزاجش تصرف بهمرسانیده و راتق وفاتق مهام اخذ و جر و احداث بدعات گشته بود بعنوان ندرانهٔ مبارکبادي این طوی مبلغی بر فرقهٔ سپاه و گروه اصناف صرافان و تجارت پیشگان و اهل حرفه وفرق متفرقه شهري تفریق نموده محصلان گماشته به معرض ایصال رسانید که بین الجمهور به جنوئي بیوره اشتهار یافت و بدعات چند دیگر به شوم طمعی آن شقي حادث گردید ازان جمله در ایام کتخدائي قوم هنود که لگن گویند و در بعضی از انها مانند قوم مزارع که کنبي نامند و جماعه دیگر که شوهر کردن زن بیوه رواج دارد باصطلاح آنها دهریوه خوانند و در قدیم الایام کوتوال چیزی ازانها میگرفت و در ابواب ممنوعه بود و در عهد حضرت خلد مکان جمیع این ابواب منع گشت درین

ولا ناحیاتی آن ندعت پرداخته سر دهریوه یک روپیه و چهار آنه مقرر شد تا از چبوترهٔ کوتوالی رخصت شوهر کردن حاصل گردد و نیز هرگاه یکی ازانها بقابر کدخدائی از بلده به قصبات یا قریات که جای نامند برود چهار روپیه ندرانهٔ ناظم و داروغه کچهرهٔ پارچه و فوجدار گرب بدهد و اگر جای جهت کدخدا شدن از بیرونات داخل بلده شود ده آنه بعنوان قیمت نار جیل ندرانه داده رخصت در آمدن می یابد ازانجا که سنتوجي به قباحت این قسم مقدمات نمی رسید و بکنه قطع و فصل معاملات نمیتوانست پرداخت بلکه کمند حوصله اش بر مدارج علیا کوتاهي داشت برعایا و برایا حیف و میل اخذ و جر که در حکومت پیشوا نبوده به عمل آمد -

* بیت *

به نیم بیضه که سلطـــان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

کهاندیراو که جهت بندوبست کولیان پرگنه نهیل شتافته بود چون بیوفت هنگامه برپا شده با وجودیکه بدفعات با کولیان لوهاریه جنگ بمیان آمد پیشرفت نشد و نظم و نسق انها نتوانست کرد لهذا موقوف بر وقت داشته به نریاد معاودت نمود کولیان شقاوت بنیان خیره شده شیوهٔ جبلي خود را پیش کرده و قطع طریق و کشتن و خستن مسافرین و مترددین و بردن مواشی قریات و حوالی بلده هنگامه آرا شدند - کهاندیراو از استماع ناخوشي طبع سیاجي راو برادر زاده‌اش باحمدآباد آمد و روزی چند متوقف گشته او را با خود بنریاد برد والدهٔ سنتوجي باتبیرهٔ اش روانهٔ مسکن خویش گردید سنتوجي که بغرض مشایعت تا دو کروهي رفته بود هنگام معاودت در میدان نزدیکی عیدگاه اسپش توسني نموده بد جلوی آغاز نهاد و در چاهي که دران نزدیکي بود افتاد اتفاقاً پایهایش در وسط بدیوار چاه بند شد سنتوجي را که هنوز رشتهٔ حیات نگسسته بود جلو در دست بر دهنهٔ چاه رسید که ملازمي بسر وقتش در آمده دستگیری نموده بر آورد و اسپ به تگ چاه فرو رفته هلاک گردید پهلوان پس از انصرام بندوبست باره سینور هجدهم شوال المکرم ببلده در آمد و سلطان و محمد جهان

را با زن و بچه با غل و زنجیر بحال تباه با خود آورده به سنتوجي سپرد که بنابر استرداد سي هزار روپیه که مشروط سپردن بارة سینور داده بعذاب شکنجه و شلاق بردبان گرفتار اند - * بیت *

از مکافات عمـــل غافــل مشو
گنـــدم از گندم بروید جو ز جو

فاعتبروا یا اولی الابصار که کرد که نیافت هویدا رام که پس از معاودت سیاجي گایکوار به تحصیل پیشکش باقي محالات رفته بود انفراغ حاصل نموده پانزدهم شهر ذیقعدة الحرام برگسته آمد چون هنگام نزول باران رسید نسبت به سالهای پیش به افراط نازل گشت و در اواخر ایام که اکثر غلات خریفی پیش رس از جنس باجری که بعضی جا خوشه بستد و خشکیده قابل حصاد و خساد شد و بارش بی وقت آمد از سر نو حبوبات در خوشه سبز و رسته گردید و اکثری نا بود و نا چیز شد و در سال هزار و صد و هفتاد و چهار از نوشتة سداشیو رامچندر واضح گشت که معاملت صوبه با او صورت نه بست و امور نظامت به گنیس آپا مکاسدار پرگنة جموسر و مقبول آباد مقرر شد از دریافت این معنی ناکر نام نویسندة گجراتی که بانی امور خیر و شر بود و مبلغی بدین صیغه بدست آورده از و خامت عاقبت اندیشیده با چندی از معاونان و همکاران خویش گریخته به موضع دبهوره مسکن کولیان رفت ازانجا که از ابتدای حکومت بپسوا شش هزار روپیه در ماهه به صیغة مصارف سپاه متعینة بلده بر ذمه حصه گایکوار معین گشته چنانچه در محل خویش سبق ذکر یافته برمک مکند بائب داماجي چون شریک و سهیم هر رطب و یابس است باظهار اینکه در امور احد و جر و ابواب بدعات بقرار حصه بالمضاعفه عاید او نشده در گفت و شنیده این معنی دو سه ماهه را نرسانیده بود و استادگي داشت از طرفین کار بنا خوشی انجامیده صبح چهارم شهر صفر منجر به تعیین مورچال و آراستن معرکة جنگ و جدال نمودند - سنتوجي فوجي را بسر کردگي بهگوان بر خانة او فرستاد و جنگ توپ و تفنگ در گرفت و معدودی از طرفین کشته و خسته گشتند اواخر روز مصلحان

خیر اندیش از جانبین بمیان آمده از جنگ باز داشتند و به قطع و فصل ما به النزاع پرداختند •

مقرر ساختن پیشوا بالاجي راو نیابت صوبه احمدآباد را به گنیس آپا از تغیر سداشیو رامچندر

ازانجا که بنابر امور چند معاملت استقرار صوبه به سداشیو رامچندر صورت نگرفت پیشوا بالاجي راو نظم و نسق صوبهٔ احمدآباد را از تغیر او به گنیس آپا که از چندی به مکاسداری پرگنهٔ جموسر و مقبول آباد قیام داشت و در پونه بود از ابتدای مرگ سر که بحساب دکهنیان شروع فصل مي شمارند از اتفاقات درین سال مطابق هجدهم شهر شوال موافق سال هزار و صد و هفتاد و سه بود مفوض و مقرر داشت و او بنابر انقضای ایام پشکال پر اشکال به تخضیض دران سر زمین نقل و حرکت با احمال و اثقال دشوار بل متعذر و فراهم آوردن فوج متوقف گشته جهت مداخلت نه با پونارایں نائب خویش که در جموسر بود نوشت و او بیست و دوم شهر صفرالمظفر مرادف سال هزار و صد و هفتاد و چهار در بلده آمده ستوجي را دید و اسناد و نوشتجات را ظاهر ساخت و گفت و شنید مداخل محالات و مخارج مرسومات سپاه ایام آغاز سال بمیان آمد لهذا چندی در دادن دخل محالات بلده ایستادگي واقع شد و در پرگنه حویلي دخیل کار گشت فریب یکماه بدین کشمکش بسر آمد درین بین سیاجي گایکوار که در نریاد بود چون فی الجمله مزاجش بحال آمد باحمدآباد رسیده در خانهٔ که پشت خانهٔ سلیم خود ساخته فرود آمد با پونا رایں به عزم بندوبست پرگنهٔ حویلي و محمودآباد تا پنلاد بیرون بر آمد روز دیگر- * بیت •

عروس آفتاب خوب دیدار
ازین نیلي تتق بنمود دیدار

فرقهٔ سپاه رو به قلعهٔ بهدر آورده و در سنتوجي فرو گرفته تقاضای مواجب در پیش کردند و کار خشونت و درشتي را از حد گزرانیدند سنتوجي از خیرهٔ سری آن گروه هردم چون مار بر خود مي پیچید و گاهي سرخ و گاهي زرد میگردید •

• بیت •

همچنان شد ز غصه رنگ برنگ
شد برازوی طاقتش بی سنگ

چون در حالت عزل پیشرفت کار نبود از مرکب نخوت و پندار فرود آمده طریق ملاطفت و ملایمت پیش گرفت ـ • بیت •

به نیرنگ این پنجروزه خیـــال
که نادان نهـــد نام آن ملک و مال

و مستیء بادهٔ دولت و جاه از سر بدر ساخت ـ • بیت •

باده پر خوردن و هسیار نشستن سهل است
گر بدولت رسي و مست نگردی مردی

بالجمله باپونارایی را طلبداشته محالات بلده را سپرد و واسطهٔ رفع تقاضای سپاه نموده فیصل داد باپونارایی راگهو شنکر را کوتوال ساخته کسان خود را در محالات بلده نصب فرمود و سنتوجي در تهیهٔ روانگي در آمد و پانزدهم شهر ربیع الاول باتفاق باپونارائن که بنابر اسقبال آپا گنیس مي شتافت از بلده بر آمده بر تالاب کانتوریه بیرون دروازهٔ رایپور داخل خیمه گشت و خبر رسید که آپاجي در نواح برودهٔ رسیده با پونا رایی راماجي نامي را بجای خویش به حفظ و حراست بلده نصب نموده و سیاجي گایکوار هربا رام را جهت اخذ پیشکش حصهٔ خود به ضلع سورتهه مقرر کرده خلعت داد و او باتفاق سیو کرام بیرون بر آمده بنابر امری برای ملاقات آپا گنیس شتافت هفدهم سنتوجي و باپونا رایی کوچ نموده پیش راهي گشتند و در نواح پتلاد که آپا گنیس عبور دریای مهندری نموده رسید بود ملاقی شدند و سنتوجي بعزم پونه روانه گشت ازانجا

که سلطان حبشی و محمد جهان به علت خدعه بارهٔ سیفور گرفتار آمده بودند چنانچه سبق ذکر یافته هر چند بضرب و شلق پرداختند انچه مد نظر بود به عمل در نیامد لهذا سفتوجي مسلسل و مغلول همراه گرفته گرد عبد الله زبیدی جماعدار عرب واسطهٔ امر خیر شده به تعهد سه هزار روپیه از قید بر آورد راماجی نایب نظامت تهاور جی نام زنار دار وکیل راجه لکهپت زمیندار کچه بسبب گرفتن خطوط مرسله او دستگیر نموده قید ساخت و شب غرهٔ شهر ربیع الثانی سیاجی گایکوار به عزم برودہ راهی گشت اپاجی گنفیس بر موضع او نمیتهه معمولهٔ چوراسی کهنبایت رسیده با زمیندار آنجا نزد و خورد پرداخته یازده هزار روپیه پیشکش گرفت و چون کولیان موضع دهوان طریق وادی نمود و عصیان بیموده چندی پیش ازین مواشي پرگنه جموسر را آورده بودند بر سر آنها فوج کشی نموده آن جا را تاخت و چندی از کولیان کشته و خسته شدند و ازانجا کوچ کرده به نزدیکی بندر کهنبایت وارد گشت و با مومن خان متصدی آن جا طرح مصالحه و اظهار اخلاصمندی نموده ملاقات کرد و نیمه حصه بابت مرهنه آنجا را بطریق بالمقطع به هشتاد و چهار هزار روپیه بعهدهٔ او نمود و یک زنجیر فیل تواضع مومن خان را گرفته کسان خود را از بندر کهنبایت برداشت و بصوب پرگنه بهاسره جهت پرستش معبدسنگ آنها در موضع داکور معمولهٔ آن جا راهي گشت و ازانجا بصوب بارهٔ سیفور شتافت سیاجی گایکوار که به برودہ روانه شده بود یازدهم شهر جمادي الاولی ببلده آمد و کهاندیراو گایکوار از دریاد بفکر بندوبست و تادیب کولیان پرگنهٔ بهیل که سابق به شوخی پیش آمده بودند متوجه گشت و از متمردان ضلع ساحل رود واترک ضامن گرفته موضع ... را تاخت و چندی از رئیسان کولیان آن نواح را دستگیر نمود و بصوب ... بیجاپور و بیلنگر متعلقهٔ جوان مرد خان بعزم ایدر راهي گشت و اکثر از مواضع بیلنگر و قری بیجاپور بطریق ضیافت چیزی گرفت و کلای راجه شیو سنگه که در را در تصرف دارد رجوع آورده بموجب قرار هر ساله خاطر نشان نمودند و او بعزم بندوبست پرگنه کری عطف عنان نموده رسید - جوان مرد خان بابی که جمعی

از سپاه نو نگاهداشت نموده باراده بندوبست پرگنات متعلقهٔ خویش از بلدهٔ پتن بر آمده و بصوب را دهن پور شتافته از امکنهٔ چند تا انجهار مضاف کهج به عنوان ضیافت چیزی گرفت ازانجا که محمد ظفر بابي عمه زادهٔ محمد مهابت خان ولد شیر خان با یکدیگر مخالفت داشتند و محمد ظفر از جونه گدهه بیرون بر آمده ارادهٔ هنگامه آرائي داشت محمد مهابت نیز نگاهداشت فوج نموده بیرون بر آمده بود جوان مرد خان جهت رفع کدورت انها و دادن التیام بدان ضلع عازم گردید و در بین طریق از هر جا و هر مکان بعنوان ضیافت چیزی گرفته راهي گشت محمد ظفر و محمد مهابت متعاقب یکدیگر رسیده ملاقي گشتند جوان مرد خان بدلائل عملي و نقلي هر دو را از مخاصمت و مخالفت باز داشته التیام بخشید و باتفاق هر دو اسم تشخیص و تحصیل پرگنات سرکار سورتهه نموده تا نزدیکی لولیانه و دهندرفه رسید چهارم شهر جمادي الثاني آپاجي گنیس ناظم صوبه داخل بلده گشته اعیان و رئیسان مرفهٔ بواهیر و هنود رفته ملاقي شدند و مهمات مرجوعه پرداخت تهاورجي را که پیش ازین راماجي بعلت خطوط راجه لکهپت به قید در آورده بود بموجب سفارش سیاجي گایکوار خلاص ساخت و نیز خبر رسید که جوان مرد خان از نزدیکی دهندوقه از محمد مهابت جدا شده براه پاتری بجانه معمولهٔ بیرمکام بلدهٔ پتن شتافت و ششم آن ماه داخل شد دوازدهم سیاجي گایکوار به عزم برودا در ا٠٠٨ روانه شد و هرباجي گماشتهٔ گایکوار که به تشخیص و تحصیل حصهٔ ضلع سورتهه مقرر شده بود از دولقه راهی گردید آپاجي گنیس قریب یک هفته در بلده استقامت گزیده محالات کهترة پارچه و سایر و نخاس را بالمقطع به پندتان دکهنی و پرگنه ؟هوکه را با بقدر بزاهد علي تاجر داده کیسو راو نامي را به نیابت بلده نصب نموده بصوب پرگنه کري و بیرم گام و گرفتن پیشکش بر آمد و در ضلع کری با کمهاندیراو ملاقي شده بصوب سورتهه رفت ٭

مجملی از ورود موکب شاهنشاه احمد شاه ابدالی و شرح سوانحاتیکه در دارالخلافت رویداده و رسیدن سداشیو پندت عرف بهاؤ عم زادهٔ پیشوا بالاجي راو با فوج گران و وقوع جنگ میدان با افغان و به غارت رفتن فوج دکهنیان بحکم ملک منان و صدور حسب الحکم بمهر شجاع الدوله درباب صوبه بمومن خان و رسیدن داماجي راو گایکوار در بروده و انتقال پیشوا بالاجي راو از مملکت هستي بدارالملک نیستي و رویدادی که تا آخر سال هزار و صد و هفتاد و چهار به عرصهٔ ظهور آمده

سابقاً در ضمن تخت نشیني مرزا سنگي مخاطب به شاه جهان رسیدن شاهنشاه احمد شاه ابدالی بدارالسلطنت بارادهٔ انتقام و متوجه شدن وزیر الممالک باعانت و امداد جنگجوي مرهته که از چند ماه با نجیب الدوله زد

و خورد داشت رقمزدهٔ کلک بدایع سلک گشته چون پیوستن به سرهند محقق گردید بمقتضای وقت با نجیب الدوله صلح گونه بمیان آورده گرگ آشتی نمود و به عزم انسداد طرق و مقابلهٔ شاه باتفاق افواج مرهٹه کوچ کرده بر گزرهای دریای جمن اقامت گرفت و شجاع الدوله بصوبهٔ اوده متعلقهٔ خویش بر گشت نجیب الدوله که با شاه مربوط با جمعیت همراهی و علی بیگ خان ملازم شجاع الدوله که دسه هزار سوار بود از راه بالاعذان عزیمت بطرف لشکر شاه معطوف ساخته نهم شهر جمادی الاولی سال هزار و صد و هفتاد . به ملحق گشته چون از گزر و معبر واقف بود جنگ کنان بافوج شاه ازان رود بار گزشت وزیر الممالک صلاح و فلاح حال درصف آرائی و معرکه پردازی قتال و جدال آنجا نه دیده متوجه دارالخلافت شاه جهان آباد و بستن مورچال شده آمدند فوج شاه نیز متعاقب ایلغار نموده رسید دکهنیان که بیرون پشت شهر افتاده بودند تا یک شبانه روز به جنگ توپ و تفنگ پرداخته آخر الامر که کار جنگ به صعوبت انجامید و دتاجی برادر جی آپا سندهیه عم جنکوجی که عمدهٔ فوج دکهن بود کشته افتاد . جنکوجی زخمی گشته تزلزل بارکان استقامت دیگران در آمد فرار بر قرار اختیار نمودند و حشم و خدم به غارت و تاراج فوج شاه رفت بالضرورة پای ثبات وزیر الممالک که به پشت گرمی مرهٹه بود از معائنهٔ این حالت پر ملالت نیز به لغزش در آمد بقیة السیف دکهنیان فراری بطرف دیواری و وزیر به بهرت پور مسکن سور جمل جات که از سابق دفاتر احتیاط متعلقات و اسباب خود را درانجا فرستاده بود چنانچه سبق ذکر یافته آمد و بی ممانعت در شهر دارالخلافت بفدبست احمد شاه گردید و دست غارتگران افاغنه بر مساکن مساکین و بیوت اعالی وادانی کشاده گشت تا دو شبانه روز به قتل و غارت پرداختند جمعی که باقی بودند درین حادثه پایمال گردیدند شاه چندی در دار الخلافت متوقف گشته یعقوب علی خان نامی را با جمعی بصوبه داری دارالخلافت و محافظت قلعهٔ مبارک مقرر ساخته بصواب دید نجیب الدوله رایت عزیمت بصوب مستقر الخلافت اکبرآباد و گرفتن پیشکشات زمینداران

و استیصال جات بر افراشت و تا نزدیکی جي نگر رسیده تهانجاتي که ازان جات در ثابت کده وغیره بود برداشت و گفت و شنید پیشکش با سور جمل بمیان آمد درین ضمن ملهار هولکر با فوج مرهته دران نواح رسیده ازانجا که مابین هر دو فوج فاصله چندانی نبود و رعب و هراس فوج شاه از مقدمهٔ جنگوجي در دل مرهته نقش بسته بود ملهار راو کوچ نموده بنزدیکی مستقر الخلافت از دریای جمن عبره شده شیوهٔ جبلی خویش از قتل و غارت و خرابي ملک تعلقهٔ نجیب الدوله که او را مفسد و بانی طلب شاه میدانست در آمده دست تطاول بآن ناحیه دراز ساخته سکندره را که مکان معتبر بود تاخته غنیمت زاید الحصر بدست آورده خرابیهای آن ضلع در نظر داشت که شاه واقف گشته باستصلاح نجیب الدوله نیم شبی کوچ فرموده در یکشبانه روز هفتاد کروه مسافت طی نموده بدارالخلافت رسید و از دریای جمن گزشته خود را رسانید و باملهار اندک زد و خوردی واقع گشت و او چون حریف فوج شاه نمي توانست شد به عجلت عاجله و سرعت سریعه بسمع عزیمت آن صوب نموده از آب جمن گزاره گردید ازانجا که لشکر شاه بنابر کوفت راه و ماندگی کوچهای طولاني دو روز مقام داشت که ناگهاني دریای جمن رو به طغیاني آورد مانع عبور گشت هر چند بنابر بهم رسانیدن کشتیهای و بستن پل سعي شد دست بهم نداد درین ضمن جنکوجي سندهیه و وزیر الممالک و سورجمل جات بملهار هولکر پیوستند روزی چند وزیر الممالک باستصواب ملهار و صوابدید جات بوساطت نجیب الدوله بعضی گفت و شنید استقرار سلطنت و وزارت خویش و قرار صلح دکهنیان بمیان آورد چون صورت نگرفت جدائی گزیده بمرکز اصلي بهرت پور برگشت درین بین سداشیو پندت عرف بهاؤ عم زادهٔ بالاجي راو که رتق و فتق مهمات و بست و کشاد معاملات مالي و ملکي بید اقتدار و قبضهٔ اختیار او منوط و مربوط بود از استماع واقعات صدر بعزم کومک و امداد و ارادهٔ جنگ و (۱) اجتراد بادشاه با توپخانهٔ عظیم و لشکر جسیم وسواس

(۱) اجتراد با همدیگر شمشیر زدن ۱۲ *

راو پسر و شمشیربهادر برادر بالاجي راو و داماجي گایکوار و دیگر سرداران دکهني مانند مور و ملهر که از اندازهٔ شمار و حساب بیرون از پونه متوجه هندوستان شده بود رسید و شجاع الدوله حسب طلب شاه آمده ملحق گردید وزیرالممالک ورود سداشیو بهاو را از مساعدت وقت و یاوري بخت پنداشته آمده او را دید و بعد گرفتن عهد و پیمان موکد بایمان سورجمل جاٹ را طلبیده ملاقي ساخت و گفتگوها درمیان آمد رایها بران قرار گرفت که چون رودبار جمن طغیانی دارد و یکایک احمال پایابي نیست عبره شدن شاه از محالات است دارالخلافت را بدست اورده گذرها و معبرها را مضبوط باید ساخت و از همه جا کشتیها را غرق نموده مردم کاري جا بجا قایم باید کرد و ایلغار نموده رفت چون یعقوب علیخان جمیعتی که عهده برآئي از محافظت شهر تواند نمود نداشت بالضرورة قلعهٔ مبارک را استحکام داده متحصن گشت کسان وزیرالممالک و سورجمل جاٹ باتفاق دکهنیان هر چهار طرف بر دوار خانهاي گرد و پیش امرایان مورچال بسته بافگندن توپ و تفنگ پرداختند یعقوب علیخان نیز بقدر وسع طاقت در صدد مدافعه در آمده چندي کوشید شاه ابدالي نیز ازان طرف دریاي جمن رسید معادل قلعه و شهر پناه معسکر آراست از انجا که دریا در کمال طغیاني و کشتیها در دست دکهنیان و گذرها و معبرها مسدود هر چند چارهٔ جوئي نموده فائیده مترتب نگشت لهذا بر لب آب توپها نصب نموده بافگندن گوله بر دایرهٔ مرهٹه پرداخت یعقوب علي خان که بامید کومک قوي دل بود مایوس گشت و آذوقه و مصالحهٔ جنگي کمي پذیرفت تن بمصالحه در داده بگرفتن عهد موثق ندیعهٔ وزیرالممالک و سورجمل بر آمد و در قلعه بندوبست سورجمل بعمل آمد سداشیو بهاؤ را که از راه غرور و پندار بعضي خیالات دور از کار در سر و صور امر محالات مد نظر بود بنابر دیدن قلعهٔ مبارک و محل جلوس بادشاه اراده نموده بندوبست کسان جاٹ را از قلعه برداشته مردم خود تعیین فرمود و با وسواس راو داماجي گایکوار و چندي دیگر از معتمدان همراهیان به قلعه در آمد و حضرت شاهجهان بالتماس او بر آمده در تخت جلوس فرمودند ملازمت نموده

دو مهر نیاز گزرانیده آداب بجا آورد و رخصت شد و حضرت باندرون محل متوجه شدند ازان بعد جمیع مکانات و باغ حیات بخش و پتشخانها را ملاحظه نمود و بعضی حجرات کار نجات را کشود تخت طلا مرصع بابت آثار شریف که باقي مانده بود بر گرفت و بندوبست قلعه را به مستحفظان خود سپرده بخیمه گاه بر گشت وزیر الممالک و جات پیغام فرستادند که مدعا دیدن قلعه بود بعمل آمد محافظت قلعهٔ بادشاهي به اختیار من است کسان خود را بر دارند از انجا که نظر بر مکنت و ثروت و کثرت جمعیت که از گردش فلکي و تقدیرات لم یزلی غلبه بر ممالک دکهن و هندوستان دست بهم داده زاغ غرور و استکبار در کاخ دماغش آشیانه بسته ارادهٔ بی فائده نوع دیگر در کانون ضمیر مخمر گشته بود مهمل چند در جواب گفته منظور نه کرد - * بیت *

ز بیدانشي در دماغش فتــــاد هوائی که داد آخرش سر بباد

و سقف دیوان خاص که پوششش [1] تنکهٔ نقره داشت کنده قریب ده لک روپیه را نقره به ضرابخانه فرستاده بسکه رسانید و بصرف در آورد جماعه مرهٹه چون ملخ گرسنه شهر را خانهٔ خالي پنداشته در سرای امرایان و اعیان در آمده آنچه یافتند بردند و بگمان دفینه اکثر امکنه را کندند و چوب و تخته را بجای هیزم بمصرف رسانیدند - * بیت *

چو بخت بد کسی را پیش آید کنــــد کاری که کردن را نشاید

ازین معنی وزیر الممالک و سورجمل جات که همه جهت با ده دوازده هزار سوار بودند پیچ و تاب خوردند از انجا که نوجی از آن سرکار بادشاهي سوای وزیر الممالک که آنهم تقویت سور جمل داشت دیگری نبود سداشیو ارادهٔ برداشتن اینها و صرف نمودن مَطْلَحْ کرده قریب پانزده هزار سوار دکهني را مقرر فرمود که بطریق محاصره بدور دائرهٔ او پردازند ملهار راو ازین معنی واقف گشته چون منع نمي توانست کرد سورج مل را آگاه ساخت و او طریق مخلصي اندیشیده و جادهٔ مفری جسته شجاع الدوله را چون رابطهٔ سابق مربوط داشت از مافي الضمیر

---

(۱) تنکه بضم اول و ثاني و فتح کاف با هازده صفحه و تخته را گویند ۱۲ *

دکهنیان مضطر نمود و او تدبیری بکار برده از ان طرف آب شروع بافگندن توپ و بان و هاى هوى گزاره شدن بجوش در آمده دکهنیان را مشغول بمدافعه کرد و از طرفین توپخانه رعد کردار بغرش در آمده دود باروت سحاب وار بروی دریا پیچیده گوله مانند تگرگ آتشین باریدن گرفت دربن فرصت سورجمل با وزیر ازان وادی هولناک کناره گرفته بلب گدهه را مامن خود ساخت شجاع الدوله او را به تفقدات مستمال ساخته خلعت و رقم شاه حاصل نموده فرستاد و وزیر نه بهرت گدهه با متعلقان خود پیوست سداشیو بهاؤ از اطلاع این معنی که تدبیرش خلاف تقدیر جلوه‌گر گردید بعد خرابي بصره خلعت و فیل جهت سورجمل فرستاده نوشت که از ما جدائی گزیدن و به شاه که مخالف ما و شما است پیوستن مناسب نبود اکنون چنین اتفاق افتاد بانسداد طُرُق و شوارع پردازد که حبّهٔ از حبوبات غله بلشکر غیر نتواند رسید سورجمل که روزی چند در بلب گدهه اقامت نمود بموجب اشارهٔ شجاع الدوله بر مسکن خویش معاودت کرده از امداد اعانت طرفین تقاعد ورزید دربن ضمن خبر رسید که شش هزار افاغنه قوم کهکر حسب الطلب شاه به سرهند رسیده و عبد الصمد خان فوجدار سرهند و قطب خان که برپُل کرنال از سابق مقامات داشتند با یلغار از گزر کونده عبور دریای جمن نموده بپاني پت رسیدند پئیهل سکهدیو همراهي سداشیو بهاؤ که با پنج شش هزار سوار دکهني بمحافظت گزرهای آن صوب تعین بود تاب مقاومت در خود ندیده حقیقت حال را به سداشیو نوشت و او چون از ممر گزرهای دیگر که عُمُق آب بیشتر بود خاطر از عبور مخالف جمع ساخته نرو شنکر نامی را با جمعیت سه چهار هزار در قلعهٔ مبارک گزاشته دار الخلافت را که لیس فی الدار غیره دیار صادق مي آمد که وضیع و شریف از سابق خودها را ازین ورطه بر کناره کشیده رفته بودند سپرد و از توپ خانهٔ بادشاهی توپهای اژدها پیکر و مصالح سرب و باروت و بان وافر گرفته باستعداد تمام سوم شهر ربیع الاول بدان صوب راهی گشت از انجا که حضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاه عالم که بصوب عظیم آباد بنابر عدم موافقت وزیر الممالک تشریف داشتند چنانچه در محل

خویش مرقوم گردیده و پس از رسیدن خبر وحشت اثر وقوع قضیهٔ نا مرضیه عالمگیر بادشاه بمراسم ماتم و سوگواری پرداخته جهت انتظام مهام جهان و جهانیان که ودائع و دائع الهی اند بر تخت موروثی جلوس اول فرموده چتر شاهي بر سر زده علم سلطنت بر افراخته بودند نواب زینت محل والده ماجدهٔ آن حضرت باقرة العیون با صرهٔ دین و دولت مرزا جوان بخت خلف ارجمند آن حضرت که در دار الخلافت اقامت داشتند بمقتضای وقت و اقتضای حالت که از قضا و قدر بسلن سریر سلیمان که چندی بلوث وجود نابود عفریت مُلَوَّث گشته بود اختیار سلطنت هند بکف اقتدار مرهته رفته بنابر استقرار فرمان فرمائی آن حضرت تدبیری اندیشیده سیف الدین خان را که در حضور بود نزد سداشیو بهاؤ فرستادند و او به تعهد دادن مبلغی عاجل و آجل قرار سلطنت بر حضرت شاه عالم و نیابت و ولیعهدی شاهزاده مرزا جوان بخت گزاشته نوشتجات باز داشتن شاهجهان و اجرای خطبه و سکه بنام نامي آن حضرت بر نارو شنکر حاصل ساخته آورد چنانچه او بموجب نوشته روز جمعه سلخ شهر صفر المظفر ختم الله بالخیر و الظفر سال هزار و صد و هفتاد و چهار ولیعهد را بر کرسي اجلاس داده آداب شاهانه را بجا آورد و تخت و چتر که بدست و اختیار او بود در سواري حاضر نموده با فوج مرهته در رکاب همراه گشته بمسجد جامع آورد و خطبه بنام و القاب همایون حضرت شاه عالم خوانده و جوه اشرفي و روپیه را باسم مبارک نور آگین ساخته به سکه رسانید سداشیو از اثناء راه ملهار هولکر و جنکو جي سندهیه را با فوج گران بطریق منقلا تعین فرمود و خود با لوازمهٔ توپخانه و اردو بازار روانه شد عبد الصمد خان بدریافت این خبر بصوب کنج پور که جائی باستحکام و تعلق به نجیب الدوله داشت و نجابت خان برادرش با جمعیت و لوازمهٔ توپ خانه در انجا بود شتافت ملهار و جنکو جی پاشنه کوب رسیدند نجابت‌خان نیز بیرون بر آمده با عبد الصمد خان پیوست و معرکهٔ جدال و قتال آراسته گردید و طرفین بجنگ در پیوستند ملهار هولکر از کیفیت رویداد سداشیو را آگاه ساخت و او ناگهانی با یلغار رسید و آتش حرب التهاب پزیرفت از انجا که

دکهنیان زیاده از حد و حصر مانند مور و ملخ هجوم آورده بودند و در جنب آن جمع غفیر این جماعه شر ذمهٔ قلیل عبد الصمد خان صرفه در جنگ میدان ندیده باراده تحصن متوجه قلعه کنج پور گشت که تا رسیدن کومک و فوج شاه از پشت جدار بمدافعه پردازد دکهنیان تزلزل و تخلخل در مقابل دیده جلو ریز ریختند و فرصت نشد که در بروی مخالف بسته شود پس از کشش و کوشش که از جانبین جمعی بر خاک هلاک افتادند عبد الصمد خان و قطب خان و نجابت خان با پسران و هفده نفر دیگر از عمله و فعله زنده به گیر آمدند نجابت خان ذل گرفتاری را نه پسندیده خود را خود ضایع ساخت و عبد الصمد خان و قطب خان بموجب اشارهٔ سداشیو به قتل رسیدند و صامت و ناطق لشکر و کنج پوره بغارت در آمد قریب بیست زنجیر فیل و سه هزار اسپ سوای آنچه غارت گران دکهن بردند بضبط در آمد از پسران نجابت خان و عمله و فعله به ضرب و ستم و شکنجه سراغ دفائن و خزائن گرفته بتصرف در آورد از انجا که قلعه کنج پور را نجیب الدوله بغایت مستحکم بنا نموده برج و باره را در نهایت متانت و رصانت بر آورده از نقد و جنس مشحون بود مسموع گشت که قریب یک کرور روپیه را می شد با توپ خانه و مصالحهٔ جنگی و اسباب قلعه داری بدست مرهٹه افتاد و نجیب الدوله که بهمراهی شاه آنطرف دریای جمن مقابل دار الخلافت در بریت گنج بود بمجرد استماع این خبر بدان صوب کوچ نمود و شاه نیز متوجه آن ضلع گردیده روز اول بیست و پنج کروه طی فرمود و نه سرعت هرچه تمام تر چهاردهم شهر صفر مابین باغپت و کنگره که نشان پایاب یافت با وجودیکه به سهولت نمی توان گذشت بر آب زده عبور دریای جمن نمود - هنگام گذاره شدن جمع کثیر غریق بحر فنا گشتند چنانچه قریب صد و پنجاه لاش و چارپایان بسیار بر گذر راج گهات واقعه دار الخلافت بر آوردند و به همین نهج بر گذرهای دیگر افتاد بالجمله شاه پس از عبره شدن قصبه سونپی پت را پشت سر گذاشته در سمالکه هفت کروهی بر کنار دریای جمن بعزم مقابله دائره فرموده مورچال قایم کرد سداشیو بهاؤ از استماع عبور شاه از مقامات کنج پور کوچ

نموده پاني پت را پشت سر داده بفاصلهٔ شش هفت کروه به مقابل فرود آمد و از روی حزم و احتیاط خندق عریض عمیق بدور لشکر حفر فرمود و توپ خانه را زنجیر بند چیده مستعد رزم و پیکار گشت بیست و سوم شهر ربیع الاول جوانان رزم طلب و مبارزان با نام و حسب طرفین به هئیت اجتماع جولانی نموده برسم فراولی تلاش آغاز نهادند و ابتدا بجنگ و قتال نموده معدودی از جانبین کشته و خسته گشته جدا گردیدند شجاع الدوله از و خامت عاقبت و سوء خاتمت اندیشیده بنابر اصلاح ذات البین سلسله جنبان امر مصالحه گردید و ملهار هولکر را واسطهٔ این معنی ساخته هر چند مکرر بتکرار و تذکار مدعا پرداخت سداشیو بهاؤ که نظر بر استعداد ظاهری و سر انجام سروری رحیق بادهٔ غرور پیموده و از کثرت جمعیت و اسباب حشمت و شوکت دود نخوت در کاخ دماغش پیچیده احدی را در عالم کون و فساد که یارای مخالفت و معارضت او تواند کرد گمان نمي برد و غافل ازان که - * بیت *

خدائیکـــه بالا و پست آفریـد　　زبردست هر دست دست آفرید

بتخصیص از قتل و غارت کنج پور نشهٔ استکبارش دو بالا گشته سر پر شورش مي خارید - * بیت *

باسبـــاب دنیا چنان غره شد　　که خورشید در پیش او ذره شد

اظهار امر مصالحه را از ضعف حالت طرف ثاني پنداشته مستانه بجوابی که راه سلوک مسلوک شود نه پرداخت - * قطعه *

ای طفل دهر تو که ز پستان حرص و آز
روزی دو شیر دولت و اقبال بر مکی
در عهد عمر غره مشو از کمال خویش
یاد آور از زمـــان بزرگان بر مکی

فوجی را بآن طرف دریای جمن تعین فرمود که به انسداد طرق رسیدن دانه و کاه و مصالح سرب و باروت که از محالات متعلقهٔ نجیب الدوله به لشکر شاه میرسید و فوجیی بسر راه دار الخلافة فرستاد حبهٔ از حبوبات را نگزارند که بطرف مخالف

برفند شاه از مقامات سهالکه که به فاصله بود چون تمامي لشکر از سوار و پیاده و توپ خانه عبره گشته پیوست کوچ نموده بتفاوت دو کروه در لب آب دریای جمن خیمه زد و خندقی کنده توپ خانه را چید چون دکهنیان طرق و شوارع را بند ساختند در لشکر اسلام گراني رو نمود که في روپیه یک و نیم آثار آرد فروخته مي شد درین ضمن خبر رسید که بنجاره با کاروان پر از غله برای مرهته از طرف بهادر گدهه مي بود شاه فوج تعین فرمود که بسر راه آنها رسیده پس از زد و خورد و کشتن و خستن جمعی از طرفین قریب بیست هزار گاو کشیده آوردند و پسر نجیب الدوله نیز از ضلع سهارنپور با فوج سنگین غله بسیار رسانید و ان مع العسر یسرا هویدا گشت دوزدهم شهر ربیع الثاني جنگ عظیم بمیان آمد فوج شاه غالب گردید بیست و پنجم دکهنیان بنابر تدارک ته هئیت نمودار شده بجنگ در پیوسته تا یک پهر از شب گزشته از هر دو سو کشش و کوشش به عمل آمد ده سوای زخمي پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار لاش مسلم و کافر از معرکه برداشتند و خیمهٔ نماند که شیون مقتول و نالهٔ مجروح بر نخاست روزی چند دکهنیان را هوس میدان از سر بدر رفت از انجا که توپ خانهٔ سرکار بادشاهي و بابت کنج پوره از توپ و جزائر و بان زیاده از اندازه و شمار بدست مرهته افتاده بدور لشکر زنجیره بند نصب کرده بود لشکر اسلام را جرأت ریختن نمي شد و مخالف را رعب شمشیر حامیان اسلام در دل جا گرفته بود لهذا بانداختن توپ و بان و گاه بیگاه بطریق قراولی معرکه آراسته مي شد و کساني را که اجل مسمی رسیده بود کشته مي گشت درین بین شاه را آگهی آمد که بموجب نوشتهٔ بهاؤ از دار الخلافت نارو شنکر دو هزار سوار نو نگاهداشت با جمعی از مرهته بسر کردگي جمنا جي پندت جهت بندوبست و انسداد طرق رسد غله آن روی دریای جمن تعین ساخته و در سرای لعل خان دو گروهي غازي الدین نگر اقامت گرفته اند و گویند پندت مکاسدار چکله اتاوا و محالات آن ضلع با ده هزار سوار قدیم و جدید تجنید نموده در نواح میرتهه رسیده اراده دارد که مانع رسیدن غله که از تعلقه نجیب الدوله میرسد شود لهذا

لهذا جهانخانرا با پنجهزار سوار جرار شمشیر گزار رخصت فرمود که به تنبیه
تادیب آنها پردازد و او بایلغار چون بلای ناگهانی و قضای مبرم آسمانی اول
بر جمناجی که سر راه بود رسید بقتل و غارت آن جماعه پرداخت جمناجی به
هزار جان کندن خود را ازان مهلکه رهانیده بدارالخلافت رسانید جهان خان بهمان
جلدی و چابکی گرم وگیرا بر گوبند پندت که بفاصلهٔ سهل فرود آمده بود تاخت
اورده بجنگ در پیوست از تقدیرات فلکی گوبند با جمعی بر خاک هلاک افتاد
و لشکرش بغارت در آمد سر گوبند را بریده سالماً و غانماً به لشکر شاه بپوست
چون گوبند سردار عمدهٔ آنها بود نجیب الدوله در مقابل قتل سرداران دکنی پوز
سر او را در لچک زناری پیچیده نزد ملهار هولکر فرستاد ازانجا که پیوسته رویداد
معرکه آرائی جدال و قتال از منهیان سریع السیر به سمع پیشوا بالاجی راو که از
روی حزم و احتیاط از پونه بدار السرور برهانپور انتقال نموده اقامت داشت
میرسید بنابر پشت گرمی با جمعیت قریب ده دوازده هزار سوار کوچ نموده از
گذر هاندیه عبور دریای نربده کرده به دارالفتح اوجین که بدارالخلافت قریب باشد
اقامت گرفته گوش بر آواز نشست چون از دکهنیان انسداد رسد که ازان طرف
دریای جمن میرسید نتوانست شد و در اکثر معارک چندی از سرداران کشته
افتاد و از برق شمشیر اسلامیان چشم شان تر سیده بود یا رای صف آرائی
و میدان داری نداشتند و طرف ثانی را بنابر حائل بودن خندق و بستن سد
آتشین توپ خانه یورش بردن مانع گشته لهذا شاه فوجی را بر سر راه دارالخلافت
که رسد غله و خزانه بآنها میرسید رخصت فرموده طرق را قرق کرد یکباره قحط در
اردوی مخالف افتاد علاوهٔ آن نزول باران که در موسم زمستان دران دیار اکثر
اوقات می باشد لشکر بَرد غلبه نمود چار پایان زیاده از حد و حصر از فُقدان کاه و دانه
تاب مقاومت نیاورده بچراگاه عدم شتافتند از تقریر کسانیکه ازان لُجّه خونخوار
کشتی حیات شان بساحل نجات پیوسته بود واضح گشت که قریب شصت هزار
سر اسپ سوای جانداران دیگر از انسان و حیوان بشمار در آمد بالجمله فوج شاه
تا نریله دوازده کروهی دارالخلافت رسید تا روشنگر دروب دارالخلافة را بسته پنجهزار

سوار و ده هزار پیاده مورچال شهر پناه قایم ساخت ازانجا که قریب چهار ماه امواج چون دو بحر مواج در مقابل یکدیگر افتاده زد و خورد می پرداختند از طول انجامیدن جدال و قتال طرفین ملول گشته شاه از مقامات خویش حرکت بصوب دارالخلافة فرمود که شاید مرهته از پناه خندق بر آمده به جنگ میدان مبادرت نماید تا آنچه در مکمن غیب باشد پا بعرصهٔ ظهور گزارد بحسب اتفاق مقابر کمی آذوق که فی روبیه یک آثار بدشواری میسر می آمد اعالی و ادانی آنها ستوه آمده شب چهار شنبه ششم جمادی الثانی سران و اعیان مرهته نزد سداشیو بهاؤ فراهم آمده ظاهر نمودند که چار پایان باقی مانده از نیافتن علیق از تکاپو باز می ماند و دست سپاه از فاقا بی قوت لایموت از حرکت بکوتاهی در امده جان سپردن به شمشیر ازین حالت و [1] مخمصة گوارا و آسان تراست تمام آن شب [2] سرها را جفت ساخته به کنگاش و مشوره به پایان رسانیدند رایها بران قرار گرفت که کوچ نموده به دارالخلافت باید شتافت که بهمه جهت از ممر غله و خزانه آسایش خواهد بود و پشت به شهر داده با حریف جنگ باید کرد آخر شب بار بندی کرده چون گاوان توپ کشی بسیاری سقط گشته بود گاوان بقالان اردو بازار از هر که مانده کشیده آنچه توانست توپها را همراه گرفت و بترتیب امواج از هراول و چند اول و [3] جونغار و [4] برنغار پرداخته هنگامیکه ترک خنجر گزار زرین کلاه بر هندوی شب تاختن آورد کوچ نمود - شاه از دریافت این معنی باستعداد مقابله سوار شد دکهنیان تدبیری اندیشیده بنابر گزاره شدن احمال و اثقال و اردو بازار توپ خانه را پیش انداخته با فگندن گولهٔ توپ و جزایر و بان و جنگ قزاولی مبادرت نموده با خود مشغول ساختند بهادران اسلام از تدبیر کفار واقف گشته از یک طرف شجاع الدوله و نجیب الدوله با همراهان خویش و از جانب دیگر شاه و تیمور شاه با جمعیت قزلباش و افاغنهٔ

(۱) مخمصه باول مفتوح بثانی زدهٔ گرسنگی ۱۲ *

(۲) سرجفت کردن کنایه از سر گوشی کردن است ۱۲ *

(۳) جونغار دست چپ *

(۴) برنغار دست راست و هر دو لغت ترکی اند *

دراني توسن جلادت و مرکب شهامت بجولان در آوردند - * منظومه *

بر آمد ز هر دو سپه بوق کوس — زمین آهنـــي شد هوا آبنوس
بلرزید کوه و بجنبیـــد دشت — غریو از نهم آسمـان در گزشت
ز شـــوریـــدن نالـــهٔ کرنـــای — در افتاد تب لرزه در دست و پای
تو گوئي که بـــاد قیامت وزید — زمین پاره شد آسمـان بر درید

حامیان بیضهٔ اسلام بعزم واثق و نیت راسخ جهاد في سبیل الله دانسته و کشته شدن را عروج معارج درجات شهادت پنداشته الله الله گویان حمله ور گشته بجنگ کوته یراق در پیوستند و زلزله در زمین افگندند - * منظومه *

چو رعد خروشان در آمد بجوش — از ایوان کیـــوان گزشتـــه خروش
چو شیـــران جنگي در آویختنـــد — ز تنها همـــه جوی خون ریختند
دهاده بر آمد ز هـــر دو سپـــاه — تو گفتي بر آمیخت خورشید و ماه
چکاچاک برخاست از هر دو روی — ز خون شد همه رزمگه همچو جوی
د. آراست رزمي که خورشید و ماه — ندیدست هرگـــز چنیـــن رزمـــگاه

باوجودیکه جمعیت سه چند اسلامیان مي شد چون فتح و ظفر داد الٰهي است مصداق کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بمنصهٔ ظهور رسید مرهٹه نیز داد مردی و مردانگي داده کوششهای نمایان بظهور رسانیده نزدیک بود که چشم زخمی به فوج شاه رسد که ناگاه شجاع الدوله باتفاق نجیب الدوله بر کمرگاه آنها زده در آمد - * بیت *

در افگند خود را دران کارزار — چو شیری که گور افگند در شکار

و اکثر سرداران عمده و سران سپاه را بر خاک هلاک افگند درین زد و خورد بسواس راو پسر بالاجي راو که فیل سوار بود بزخم گولهٔ تفنگ قالب تهی ساخت بهاؤ آگاه گشته مضطرب الحال از فیل فرود آمده اسپ سواره با جنکوجي سندهیه بنابر خبر گیري دران معرکه در آمد ظهور این معني سنگ تفرقه دران گروه افتاد و توزک فوج برهم خورد و بر جرأت مقابل افزود که بسان شیر ژیان و ببر دمان بگلهٔ گوسفند در افواج مخالف در آمدند و سلک جمعیت

شان از هم گسخیت و خون هزاران بر زمین ریخت و هر طرف از کشته پشته پدیدار گشت اکثر اردو بازاریان و بُنه و پندتان از خوف جان در پناه خندق در آمدند و سپاه از معرکه عنان تاب شده هر گروهی راهی در پیش گرفت و هر فرقه جادهٔ مفری جست و بر عالمي روشن گردید - * بیت *

که در جنگ فیروزي از اختر است نه از گنج و بسیاري لشکر است

غازیان اسلام و بهادران با تفنگ و نام همه جا به تعاقب پرداخته مود و مرکب مي انداختند بیشتري از هول جان و رهانیدن ازان وادی خطر ناک از ساز و لباس عاري گشته و بارگیي را گزاشته از گوش گوشواره و از دست حلقه‌هاي طلا و از گلو گلوبند را کنده و بریده دستي در پیش و دستي در عقب ستر عورت نموده رو بصحراي ناکامي نهادند - * بیت *

چنان بیم باک و هراسان گریخت که زنار را از گراني گسیخت

از تقریر بعضی ثقات بوضوح انجامید که تا دوازده کروهي اطراف و جوانب آن معرکه پراز لاش گشته که طعمهٔ کلاب و کرگس شد افتاد - * منظومه *

بیابان سراسر همه کشته بود
همه دشت از کشتگان پشته بود
ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
فلک گفت بس بس که از حد گزشت
دلیران چو فارغ ز هیجا شدند
بتاراج بُنگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی بخت کو یار داشت
همین سر بدر برد و سامان گزاشت
بدست افکدر آمد بسی ساد پا
ز خون جمله را دست و پا در حنا
به بند آمد از هر طرف فیل مست
چو مستي که افتد عسس را بدست

دُرانی تُوسنِ جلادت و مرکب شهامت بجولان در آوردند - * منظومه *

بر آمد ز هر دو سپه بوق کوس زمین آهنـــی شد هوا آبنوس
بلرزید کوه و بجنبیـــد دشت غریو از نهم آسمـان در گزشت
ز شـوریـــدن نالـــهٔ کرّنــای در افتاد تپ لرزه در دست و پای
تو گوئی که بــاد قیامت وزید زمین پاره شد آسمـان بر درید

حامیان بیضهٔ اسلام بعزم واثق و نیت راسخ جهاد فی سبیل الله دانسته و کشته شدن را عروج بمعارج درجات شهادت پنداشته الله الله گویان حمله ور گشته بجنگ کوته یراق در پیوستند و زلزله در زمین افگندند - * منظومه *

چو رعد خروشان در آمد بجوش از ایوان کیــوان گزشتـــه خروش
چو شیـران جنگی در آویختنـــد ز تنها همــه جوی خون ریختند
دهاده بر آمد ز هـــر دو سپـــاه تو گفتی بر آمیخت خورشید و ماه
چکاچاک برخاست از هر دو روی ز خون شد همه رزمگه همچو جوی
بـ آراست رزمی که خورشید و ماه ندیدست هرگـز چنیـــن رزمـگاه

باوجودیکه جمعیت سه چند اسلامیان می شد چون فتح و ظفر داد الٓهی است مصداق کریمهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بمنصهٔ ظهور رسید مرهٹه نیز داد مردی و مردانگی داده کوششهای نمایان بظهور رسانیده نزدیک بود که چشم زخمی به فوج شاه رسد که ناگاه شجاع الدوله باتفاق نجیب الدوله بر کمرگاه آنها زده در آمد - * بیت *

در افگند خود را دران کارزار چو شیری که گور افگند در شکار

و اکثر سرداران عمده و سران سپاه را بر خاک هلاک افگند درین زد و خورد بسواس راو پسر بالاجی راو که فیل سوار بود بزخم گولهٔ تفنگ قالب تهی ساخت بهاؤ آگاه گشته مضطرب الحال از فیل فرود آمده اسپ سواره با جنکوجی سندهیه بنابر خبر گیری دران معرکه در آمد ظهور این معنی سنگ تفرقه دران گروه افتاد و توزک فوج برهم خورد و بر جرأت مقابل افزود که بسان شیر ژیان و ببر دمان بگلهٔ گوسفند در افواج مخالف در آمدند و سلک جمعیت

شان از هم گسخیت و خون هزاران بر زمین ریخت و هر طرف از کشته پشته پدیدار گشت اکثر اردو بازاریان و بُنه و بندتان از خوف جان در پناه خندق در آمدند و سپاه از معرکه عنان تاب شده هر گروهی راهی در پیش گرفت و هر فرقه جادهٔ مفری جست و بر عالمي روشن گردید - * بیت *

که در جنگ فیروزي از اختر است نه از گنج و بسیاري لشکر است

غازیان اسلام و بهادران با ننگ و نام همه جا به تعاقب پرداخته مرد و مرکب می انداختند بیشتري از هول جان و رهانیدن ازان وادی خطر ناک از ساز و لباس عاری گشته و بارگیي را گذاشته از گوش گوشواره و از دست حلقه‌های طلا و از گلو گلوبند را کنده و بریده دستي در پیش و دستي در عقب ستر عورت نموده رو بصحرای ناکامی نهادند - * بیت *

چنان بیم داک و هراسان گریخت که زنار را از گرانی گسیخت

از تقریر بعضی ثقات بوضوح انجامید که تا دوازده کروهی اطراف و جوانب آن معرکه پراز لاش گسته که طعمهٔ کلاب و کرگس شد افتاد - * منظومه *

بیابان سراسر همه کشته بود
همه دشت از کشتگان پشته بود
ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
فلک گفت بس بس که از حد گزشت
دلیران چو فارغ ز هیجا شدند
بتاراج بُنگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی نخست کو یار داشت
همین سر بدر برد و سامان گزاشت
بدست افتدر آمد بسی باد پا
ز خون جمله را دست و پا در حنا
به بند آمد از هر طرف فیل مست
چو مستي که افتد عسس را بدست

سبحان الله احدی را نظر بر غلبه و تسلط و کثرت دکهنیان که مملکت هندوستان در خم چوگان شان مانند گوئی غلطان و نیر بخت شان بدرجهٔ علیا ارتفاع یافته بود گمان نمیرفت که بیک طَرفة العین هبآء منثورا گردند آری آری هر کمالی را زوالی مقرر است نه نه بل شجر عجب و غرور که بجز ذات کبریائي را نسزد در سر بی مغز شان ریشه دوانیده بار ور گشت - * منظومه *

تکبر مکن زینهـار ای پسر　　که روزی ز دستش درآئي بسر

تکبـر عزازیل را خوار کرد　　بزندان لعنـت گرفتار کرد

بالجمله غازیان بردل و شیران زنجیر گسل به قتل و غارت بغل کشوده از اسپ و شتر پر از بار و نقد و جنس گله گله و قطار قطار گرفتند و از شمشیر و بندوق و جرایر مانند هیزم پشتارها بستند و چه گوشوارهای مروارید و حلقهها و گلوبند مرصع و طلا ازان معرکه برداشتند و از کمر غنودگان بستر بیخبری همیانهای پر از اشرفی و روپیه کشودند قریب هفتصد زنجیر فیل و بیست و پنجهزار اسپ و به همین شمار از گاو و شتر با احمال و اثقال در سرکار خاصه شاه و شجاع الدوله و نجیب الدوله سوای آنچه غارتگران بردند به ضبط در آمد که من حیث المجموع چند کرور روپیه را مال و مالیت بوده و جمع کثیر و جم غفیر که تقریباً شمار و اندازهٔ شان به بیست هزار کس میرسید از اعالی و ادانی صغیر و کبیر اسیر گشتند ازانجا که ضابطه دکهنیان است که زن و بچهٔ شان در سفر و حضر همراه میدارند و زنهای شان سواری اسپ را ورزیده اند تخمیناً دوازده هزار زن وضیع و شریف بدل رقبیت گرفتار آمدند گویند هفتصد زن پالکي نشین بودند والعهدة علی الراوي براهمه بر آنند که قریب به همین گل زمین کرکهیت است که چندین هزار سال پیش ازین تا هجده روز پاندوان و کوروان معرکهٔ قتال آراسته بودند و هزاران هزار مردم و جاندار کشته افتاد شاید ازان هنگام درین جر و زمان پا بعرصهٔ ظهور نهاد دران سر زمین چرخ پیر بخاطر نداشته باشد القصه شاه مراسم شکر و سپاس ایزدی بجا آورده شجاع الدوله را که مصدر ترددات نمایان شده مورد فراوان تحسین و آفرینها ساخته مظفر و منصور شادیانهٔ فتح و شادمانی نواخته بخیمه گاه خویش

در آمد لاش و سواس راو که با فیل بدست آمده بود شجاع الدوله با جازهٔ شاه امر سوختن نمود شمشیر بهادر برادر (۱) علّاتي بالاجي راو که زخمي بر آمد بدشواري خود را به بهرت گدهه مسکن جات رسانید و نقد حیات سپرد از حیات و ممات سداشیو بهاؤ و جنکوجي سندهیه محقق نه گشت اولیای آنها تا حالت تحریر این ماجرا که هشت ماه ازین قضیه منقضي گشته بر هرچند زور خبر واهي می اعلی که در فلان مکان در (۲) زيّ جوگیان نشان میدهند و جهت نمود مرد باظهار شادماني دل خوشي مي نمایند چون از سواریان معرکه فریب سه هزار سوار تمام شب از سایهٔ خویش هراسان رانده روز دیگر به دارالخلافت رسیدند او باشان آنجا دست تطاول بر آنها دراز ساخته چندی از اسپ و یراق گرفتند نارو شنکر که در قلعهٔ مبارک بود بر سر گوشت واقف گشته با همراهیان خویش فرا بر قرار گزیده با جمعیت همراهي رو بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد نهاد در بین طریق با ملهار هولکر و داماجي راو گایکوار که با جمعی بر آمده بودند پیوست ازانجا که خوف تعاقب استیلا یافته بود عبور دریای چنبل نموده گوالیار که از اکبر آباد به فاصلهٔ چهل کروه است عنان باز کشیده در انتظار فراهم آمدن گریختگان و رسیدن اخبار متوقف گشتند جمعی که از (۳) دست پاچگی و هول جان راه نجات گم کرده به قصبات و قریات دور و دواح رسیدند دهاقین بعضی را کشته و برخي را از لباس ظاهري عاري ساخته بگمان ابتلاع اشرفي و جواهر نمک آب خورانیده از بعضی که بر آمده گرفته کشتند و آنچه را وا گزاشتند از فقدان قوت لایموت بخوردن اثمار و اوراق اشجار جنگلي و در یوزه گری افتان و خیزان چندی به گوالیار و بسیاری به اطراف منتشر گشته راه دکهن پیش کردند آنچه در معرکه بر سر شان نیامد اضعاف مضاعف آن بر جماعهٔ بر آمدگان گزشت شاید کم کسی

---

(۱) عَلّات باول مفتوح و لام مشدد زنان متفرقه که از یک شوهر باشند ۱۲ *

(۲) زِيّ باول مکسور تشدید ثاني جامه و صورت و آرایش ۱۲ *

(۳) دست باچه کنایه از اضطراب و شتاب است چنانچه در محاورات متعار مي مصطلح ست ۱۲ *

خواهد بود که با اسپ براق نجات یافته باشد الحاصل اسیراني که در دست افاغنه بود جمع کثیر ازانها بنابر ابا و امتناع اکل لحم به قتل در آمدند و بسیاري از خوف جان بکار بوده وارستند چون کاکل بر سر شعار کَفَرَهٔ هند است ازینکه بمظنهٔ بیگانه از دین گشته نگردند کندند آخر الامر به شفاعت شجاع الدوله سوای نسوان و صبیان که بدل عبودیت در آمدند از سر قتل دیگران گزاشته حواله فرمود و او هر کدامین رایک روپیه خرچ راه داده بیرون کرد بی شائبهٔ گفتار از روزی که مرهتهٔ پا بعرصهٔ وجود گزاشته بدین قسم بلیه و رسوائي گرفتار نه گشته باشد چه ضابطهٔ شان همیشه جنگ در فرار و های و هوی بوده گاهي بجنگ صف و توپخانه و اردو بازار مبادرت نکرده بودند چون از عادت خویش عود نمودند بدلتي و مسکنتي گرفتار آمدند که هیچ چشمي مبیناد القصه نجیب الدوله فتحنامها بمهر خود بنام مادهو سنگه زمیندار جي نگر و سورجمل جات مشتملبر وقوع واقعه نوشت که در قتل و غارت فراریان کوتاهي نه کنند و یعقوب علي خان که بموجب حکم شاهي بنابر محافظت دارالخلافة بدستور پیش مرخص گشته بود رسیده منادي امن و امان بگوش جهانیان رسانید و شاه مظفر لوا پس از مقامات چند با غنیمت فراوان که نقل و تحویل آن با سعي تمام مُیَسَّر مي گشت عنان فتح و نصرت بصوب دارالخلافت معطوف ساخته در عرصهٔ هشت روز چهل کروه طی مسافت فرموده بروز مبارک پنجشنبه اول روز - * بیت *

ظفر از یمین نصرتش از یسار فلک یاور و اختر و تخت یار

داخل قلعهٔ مبارک شد شجاع الدوله و نجیب الدوله واعیان سپاه قزلباش و افاغنه فراخور حالت نذر و پیشکش گزرانیدند و از پیشگاه شاهي دو [1] نفر چپر بوعدهٔ یک ماه با نامهٔ محبت آمیز مشتمل بر نوید فتح و ظفر و جهت متوجه شدن این صوب نزد حضرت قدر قدرت شاه عالم رخصت شدند چون خبر قتل بسواس راو و کشته شدن دیگران و به غارت رفتن دکهنیان بالاجي راو پیشوا که در

---

(۱) چپر بفتح اول و ثاني و رای مهمله ساکن لغت ترکي کسی را گویند که از طرف بادشاهان احکام را بر اسپان نزد سلاطین و امرایان رسانند ۱۲ *

نواح دارالفتح اوجین افتاده بود از تقریر (۱) ناعیان شنید و چه از حالت فراریان برای العین دید روز روشن در چشم جهان بینش مانند شب (۲) دیجور تیره و تار گشت - * منظومه *

روان کرد از چشمها رود خون ز خون گشت روی زمین لاله گون
ز دل رفت صبر و ز سر رفت هوش بر آمد ز جانش فغان و خروش

و از رسیدن ملهار راو و داماجی راو گایکوار و نار و شنکر و نانا و هاتکا نگوالیار که در قبض مرهته بود و به همه جهت قریب ده هزار سوار بتدریج نزد شان فراهم آمده بودند واقف گردید سداشیو رامچندر را با پنج شش هزار سوار بدان صوب رخصت فرمود که بر آمدگان معرکه را کومکی باشد و از فرط غم والم که هر لحظ بسان مار دم زده بر خود پیچید و آه سوز ناک بر قتل پسر و فقدان بهاؤ از دل پر درد کشید پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رفته رفته از عقل و شعور بیگانه گشت کار پردازان بموجب نوشتهٔ رگهناتهه راو برادرش که بنابر حزم و احتیاط در دکهن قیام داشت بر داشته رجعت فهری نمودند و مشروحاً سوانحات صدر در دکهن شایع و واضح گشت خانهٔ نماند که شیونی بلند نه گشت و کاشانهٔ نبود که ناله و فغان بر نخاست - * بیت *

غم سوخت درون یگان یگان را ماتم کده شد جهان جهان را

الحاصل نجیب الدوله در جناب شاهی التماس نمود که از تائیدات یزدانی و اقبال عدوما‌ل شاهنشاهی فتحی که ازان داستانها رانند بمنصه ظهور پیوست اکنون صلاح دین و دولت دران است که به همین جلدی و گرمی رایت ظفر آیت بمستقر الخلافت اکبر آباد افراشته شود تا بقیة السیف دکهنیان که در گوالیار اند و جماعهٔ که در صوبجات و پرگنات قابض اند بالمره خارج گردند تا کفار دریای تربده ملک از لوث و کدورت وجود نا بود آنها پاک و مصفا گردد و از سور جمل جات و زمینداران دیگر خاطر خواه پیشکش گرفته آید پاسخ یافت که مدت یک سال و چیزی منقضی گشته که از وطن بر آمده ام ارادهٔ آن صوب

(۱) ناعیان جمع ناعی که خبر مرگ رسانده را گویند ۱۲ *

(۲) دیجور شب بسیار تاریک را گویند ۱۲ *

مصمم است پس از گفت و شنید بسیار که مفصل آن طولی دارد التماس نجیب الدوله منظور شد از انجا که مهاراجه ناگرمل پیوسته به قبض و بسط مهمات ملکی و معاملات مالی و نیابت وزارت و دیوانی خالصه و تن مامور بود درین هرج و مرج با پیشکاران و اهل دفاتر به همراهی وزیر الممالک آصف جاه در مسکن سور جمل کناره داشت نجیب الدوله رقم استمالت از شاه حاصل نموده با نوشتجات خویش فرستاده اورا طلبداشت و بملازمت فایز ساخته خلعت و اسپ و فیل مرحمت شد نجیب الدوله در تعین باب پیشکش سخن درمیان آورد و قرار یافت که شاه ولي خان اشرف الوزرا با فوج شاهی و شجاع الدوله و نجیب الدوله بمستقر الخلافت شتافته بدان امر قیام ورزند شاه در دار الخلافت اقامت داشته باشند غرهٔ شهر شعبان اشرف الوز را پیش خیمه را متصل قلعهٔ کهنه برپا نمود وسوم رخصت یافته داخل گشت و شجاع الدوله و نجیب الدوله ازان روی دریای جمن متوجه اکبر آباد شده به سورج پور رسیدند از انجا که بیشتر بلی اکثر سپاه همراهي شاه نوکر غارت بودند فراهم امده عرض کردند که از تعین فرمودن فوج بمستقر الخلافته چندی را ارادهٔ اقامت در این ملک و گرفتن پیشکشات منظور است مارا اجازت غارت یا مشاهرهٔ مرحمت شود والا نه بوطن میرویم چون نوکران علوفه خوار چندانی نبودند از استماع این معنی شاه بنابر مشاورت و جانقي شاه ولي خان را که هنوز کوچ نکرده بود طلبداشته تمام روز خلوت نمود آخر الامر قرار یافت که شاه نیز عازم وطن شود و خیمه را متصل باغ سالامار بیرون فرستاد اکثر سر داران افاغنهٔ و غارت گران همان روز عجلت نموده به پانی پت منزل گزیدند هر چند نجیب الدوله باوجود تعهد مبلغی التماس توقف نمود پزیرا نه کرد درین ضمن راجه دایر سنگه پیشکار آصف جاه که به همراهي مهاراجه نا گرمل آمده بود قابو یافته در باب استقرار استقلال منصب جلیل القدر وزارت بنام موکل خود بدریعهٔ شاه ولي خان به تقبیل هجده لک روپیه از نقد و جواهر استدعا نمود پس از گفت و شنید شاه منظور فرموده سیزد هم ماه مذکور دو گهری روز بر آمده برمزار بعضی اهل

الله فاتحه خوانده قریب دو پهر داخل خمیه شد و شجاع الدوله رخصت گرفته بصوبهٔ متعلقه بکوچهای طولانی راهی گشت شاه در باغ سالامار دو مقام کرده در سه کروهی پانی‌پت رسید دران منزل بادشاهزاده مرزا جوان بخت را که جهت مشایعت آمده بود پنج زنجیر فیل و پنج سر اسپ و دو لک روپیه را غله که در قلعهٔ مبارک ذخیره بود داد و خلعت رقم و قلمدان وزارت حوالهٔ یعقوب علی خان کرد که بوزیر الممالک آصف جاه نشان وجه پیشکش را که قرار یافته گرفته برساند اورا و راجه دلیر سنگه وکیل آصف جاه را به همراهی بادشاهزاده رخصت فرمود که بدارالخلافت رسیدند و رایات شاهی متوجه پیش گردید بالجمله نواب و بیبی محل والدهٔ ماجده حضرت قدر قدرت یعقوب علی خان و راجه دلیر سنگه را متوقف ساخته گفت که وزارت آصف جاه که بچندین امر نا بایست مرتکب گشته مارا قبول نیست اگر زر مطلوب است وجه پیشکش را میرسانیم و کسان راجه دلیر سنگه را که بدست آویز وزارت آصفجاه بر محالات دارالخلافته تعین کرده بود بیدخل ساخته قریب پنجهزار سوار و پیاده نگاهداشت فرموده بحفظ و حراست و مورچال بندی شهر قایم نمود درین بین نوشتهٔ شاه ولی خان رسید که یعقوب علی خان را زود نزد آصف جاه رخصت فرمایند لهذا باقتضای وقت بیست و هفتم شهر شعبان اورا روانه ساخت آصف جاه که از دریافت خبر استقلال امر وزارت و روانگی شاه از بهرت گدهه باتفاق سور جمل جات برآمده در متهرا رسیده در صدد فراهم آوردن سپاه و انتظار رقم قلمداری بود از استماع رسیدن یعقوب علی خان با عطایا در نزدیکی سور جمل و مهاراجه ناگرمل را باستقبال فرستاد و خیمه بفاصله که باصطلاح فرمان باری می گویند برپا نمود و به گنگادهر وکیل و مدار کار ملهار راو هولکر مرهته که بموجب طلب نزدش آمده بود پیغام کرد که اگر موکل او ممد و معاون باشد عطایا گرفته شود پاسخ داد که باید گرفت لیکن دکهنان را تا حال از صدمهٔ نخست هوش و حواس درجا نیامده که بالفعل توانند بامری پرداخت هرگاه استقلال شود حاضر اند الحاصل آصف جاه در فرمان باری رفته خلعت را پوشید و رقم

و قلمدان را گرفته آداب بادشاهانه بجا آورده شادیانه نوازان بمنزل برگشت خلعت و مالای مروارید و سرپیچ و جیغه مرصع و یک زنجیر فیل و یک سر اسپ تواضع یعقوب علي خان نموده بخیمهٔ خویش فرود آورده و بلوازم ضیافت و استمالت پرداخته بامیدواری ترقیات باخود رفیق و همداستان ساخت چون خاطر آصف جاه بنابر اموریکه واقع شده از حضرت قدر قدرت مطمن نمي گشت خیال تبدیل سلطنت باخود بست از انجا که در محاربه و مجادلهٔ عهد احمد شاه بهادر بادشاه در نواح دارالخلافت با وزیر الممالک صفدر جنگ که مجملی ازان بنابر تقریبي در محل خویش ایراد یافته صفدر جنگ جوانی مجهول الحال را بدست آورده اطلاق اسم بی مسمیٔ سلطنت بر او کرده بود پس از در نور دیده شدن بساط قتال و جدال که صفدر جنگ بصوبهٔ اوده شتافت و سورجمل جات که شریک او بود بمسکن خود رخصت گشت آن جوان را همراه آورده دین پرور نبیرهٔ محمد کام بخش بن حضرت خلد مکان قرار داده نگاهداشت درینولا که وزارت آصف جاه را نواب زینت محل و میرزا جوان بخت ولیعهد و شجاع الدوله و نجیب الدوله و جمع اعیان و ارکان سلطنت کاره بودند و در دارالخلافت جمعیت نو نگاهداشت شده و اکثر سادات بارهه فراهم آمده مور چال قایم نمودند و نجیب الدوله با فوج خویش بر ده پانزده کروهي اقامت داشت و اخبار مختلف از اردوی گیهان پوی حضرت قدر قدرت شاه عالم که در مملکت بنگاله به تنظیم و تنسیق صوبجات شرقیه متوجه بود و مکرر با ناظم بنگاله و نائب صوبه عظیم آباد عرف پتنه و جماعهٔ انگلیس که درین اوان در بنگاله غلبه بهمرسانیده و سربه شورش و فساد داشت و راجهای آن ضلع معارک آراسته شده و محاربات روی میداد آصف جاه این معني را از مساعدت وقت انگاشته به صلاح و صوابدید سورجمل صورت مرام را در مرآت خیال چنلن معاینه نمود که قلعه مستقر الخلافت اکبر آباد را بدست آورده دین پرور را به سلطنت بر دارند و بر تخت اجلاس داده لشکر بدارالخلافت باید کشید تا از مکمن غیب چه بظهور آید برین اراده سورجمل

بلب رام خسر پورهٔ خود را بافوج بر این کار تعین نمود و قلعه که دست شخص اندیشه از تسخیر آن کوتاه و طائر تیز پر خیال از عروج کنگره اش نارسا به حسب اتفاق از بخیبری قلعه دار بدست آمد - سورجمل چندی بنابر التیام نجیب الدوله که با فوج در نواح دارالخلافت و مخل ارادهٔ نا صوابش بود کسان خود را فرستاده سلسله جنبانی می نمود و خنگ جنگ را در میدان بی کران تصور جولان میداد که درین اثنا خبر پیوستن رایات عالیات حضرت قدر قدرت پانزدهم ماه ذیقعدة الحرام و دایرهٔ دولت و اقبال در سواد بنارس صدور و حکم بستن پل بر دریای گنگ و رسیدن شجاع الدوله با خیام و خرگاه سرخ که برای پیشکش والا مرتب ساخته بود بفاصلهٔ پانزده کروهی و اردوی معلی این طرف دریای گنگ و آمدن مبشران این بشارت به دارالخلافت دریافت نمود موجب فسخ عزیمت خیال محالی که پیش خود بسته بود گردید و بچارهٔ جوئی مآل کار اندیشه مند گشت و عذری بدتر از گناه را در باب گرفتن قلعهٔ وسیله ساخته عرضی بجناب بادشاهزاده ولیعهد معروضداشت که قلعه دار نظر بحطام دنیوی می خواست که قلعه را بمرهته سپارد فدوی درگاه بمحافظت آن پرداخته قلعه دار دیگر از حضور مقرر شود حواله می نمایم و بدفعات هنگام نیم شبی سرب و باروت و جزائر و بان و زنبور کها را از قلعه بر عرابها بار کرده شروع بفرستادن مسکن خود نمود از انجا که تحریر این اوراق منحصر بر سوانحات این صوبه و مخصوص این او لکه است اما چون تابع وارث تاج و دیهیم دارالخلافت است چون سیرابی سخن و سلسلهٔ انتظام شرق کلام متقاضی بود آنچه درین سال پر اختلال هرج و مرج که از پس پردهٔ غیب پا بعرصهٔ شهود گزاشت اندکی از بسیار و مشتی از خروار بر سبیل ایجاز و اختصار رقمزدهٔ کلک بدایع نگار گشت اکنون بنگارش سوانحاتی که در بقیهٔ سال در صوبه روی نموده می پردازد سابقاً بدر رفتن بارهٔ سیفور از تصرف سردار محمد خان ولد شیر خان بابی و در آمدن بدست دکهنیان از نمک حرامی سلطان و جهان غلامان در ضمن واقعات سال هزار و صد و هفتاد و سه مرقوم گشته درین ولا که امور نظامت به آپا گنیس تعلق

پزیرفته بود پندتی را بفوجداری و حفظ و حراست قلعه آنجا تعیین نمود چون اطراف و اکناف آن مکان اکثر کولیان که خار سر راه مسافرین و مترددین اند واقع شده مداخل پرگنه بمخارج مستحفظان کفاف نمی کرد و نائب فوجداری که مستاجر بود با قلیل مردمی قیام داشت کولیان و زمینداران آنجا قایم شدن دکهنیان را نظر بر مآل کار و غایهٔ انها مناسب حال ندانسته جمعی نرد سردار محمد خان که از لونا واره به پتن باجوان مرد خان و رادهن پور پیش عمه اش می بود رفته ترغیب و تحریض بر انتزاع باره سیفور نموده همراه آوردند و با سکنهٔ آنجا که نیز از تسلط و تحکم مرهته بجان رنجیده بودند ساخته کمر بر اخراج و جنگ بسته در آمدند و باندک زد و خورد که معدودی از طرفین کشته . خسته گشتند دکهنیان امان طلب شده بر آمدند و سردار محمد خان بیا مردی و معاونت کولیان بار دیگر متکمن گردید از انجا که در بلده موجبی که تواند به کومک پرداخت نبود کیفیت را کیسوراو نائب نظامت به آپا گندیس که در ضلع سورٹهه بگرفتن پیشکش حصهٔ پیشوا اشتغال داشت نوشت درین ولا خبر رسید که بمومن خان متصدی دفتر کهنبایت حسب الحکم در مادهٔ تنظیم و تنسیق صوبه و زود یافته ارادهٔ بلده دارد مفصل این مجمل آنکه در هنگامی که افواج شاهی بسر کردگی شاه ولی خان و شجاع الدوله و نجیب الدوله بصوب اکبر آباد تعین شده بودند چنانچه مذکور شد در باب اخراج و استیصال دکهنیان از صوبهٔ احمد آباد حسب الحکم بمهر شجاع الدوله مرقوم نهم شهر رجب المرجب که بنام مومن خان صادر شده بود رسید و او بدریافت قتل و غارت مرهته و متوجه شدن افواج بتصور آنکه عنقریب بصوبهٔ مالوا میرسند شروع بفراهم آوردن سپاه نموده قریب هزار سوار و چهار پنجهزار پیاده از عرب و روهیله و هندی نوکر ساخت ازانجا که احکام بنابر امداد و اعانت و شریک کار گشتن بنام جوان مرد خان بابی و نیکنام خان فوجدار بهروچ نیز رسیده بود نزد آنها فرستاده در انتظار جواب باصواب و اجتماع سپاه به تهیهٔ اسباب نبرد پرداخت و محمد لعل روهیله و سلیم جماعدار را که حسب الطلب از بندر

سورت رسیده بودند با جمعی از سوار و پیاده بطرف پرگنهٔ دهند رقه تعین فرمود که مواضعات چند را بتاخت در آوردند ناطق و صامت آنجا را به تنخواه سپاه داد جوانمرد خان در جواب بمقتضای وقت که هر گاه با حمد آباد بر سند میرسم نوشت و نیکنام خان به نگاهداشت سپاه اشتغال ورزیده معز ؛ خان پسر خود را بیرون فرود آورد و این معنی در اطراف و اکناف صوبه شایع گشته در هر قصبه و پرگنه خلل کلی در بندوبست راه یافته و متمردان از هر گوشه و کنار سر بفساد برداشتند قلق و اضطراب در سکنهٔ بلده که هنوز مرارت صدمه نخست از مذاق شان بدر نرفته افتاد و کسو رای نائب نظامت متوالی و متواتر رویداد و حالت را نوشته مصحوب مسرعان سریع السیر ضمیمه و ردیف واقعه بار سیتور ساخت چون در پرگنهٔ جمبوسر حصهٔ نیکنام خان مقرر بود درین ایام مکاسدار آنجا بدفع الوقت میگذرانید معزز خان را با فوجی که فراهم آورده بود تعین کرد مومن خان نیز رعایت جانب اورا که دم از اتفاق میزد مرعی داشته با فوج خود بموضع دهوان که با جمبوسر قریب است بعنوان کومک اگر احتیاج شود رفت و مقدمهٔ آن جا انفصال یافت معزز خان بمومن خان پیوست و محفل کنکاش تسخیر بندر آراسته می شد که خبر معاودت آپاجی گینس بسرعت تمام و رسیدن بنزدیکی معلوم گشت لهذا عنان عزیمت بصوب بندر کهنبایت معطوف ساخته آمد و آپا جی گینس نیز بفاصله هفت هشت کروهی منزل گزیدهٔ بنابر استفسار و انکشاف باعث هنگامه آرائی پندتی فرستاد مومن خان به پشت گرمی فرینه و قیاس که تا حال افواج شاهی بمستقر الخلافه رسیده و امروز و فردا بصوبهٔ مالوا که میرسد پای استقامت مرهته درین دیار متزلزل می گردد پاسخ داد که اگر بهگوان با معدودی در بیرون بندر بیاید بالمشافهه آنچه نفس الامر است گفته شود و او برخصت آپاجی گنیس آمد و مومن خان نیز بر آمده ملاقی گشت و بجنسه احکام را نموده گفت که چون فیمابین مواد مودت و اتحاد مضبوط و مربوط است اگر پیش از رسیدن افواج درین صوبه بدکهن شتابد و بلده را سپارد بصواب اقرب است که بجان و مال مصون و محروس

میتواند رفت و در صورتی که فوج بادشاهي برسد و گزرها و معبرها مسدود شود اختیاری با من نخواهد بود از انجا که هنوز آب و خورد شان باقی و وقت آن نرسیده بود آپاجي گنیس ازین معنی سر باز زده با ستعداد نایرهٔ افروزي تنور حرب پرداخته نزدیکي پٹیلاد اردو را فرود آورده فوج را بمعرکه آرائی و تاخت دیهات چوراسي کهنبایت مامور ساخت درین اثنا دهم شهر رمضان از نوشتجات دارالخلافت بوضوح پیوست که احمد شاه ابدالي روانهٔ دارالسلطنت لاهور بعزم وطن مالوف لوای معاودت بر افراشت و شجاع الدوله بصوبهٔ متعلقهٔ خویش رفت دکهنیان که در اندیشهٔ مآل کار دو دله بودند اطمینان قلب حاصل نموده بر چهار کروهي بندر پیش آمدند مومن خان باوجود برگشتن افواج شاهي خللی در عزم خود راه نداده فوج را بمقابله و آراستن معرکهٔ قتال و جدال فرستاد و به دفعات فیمابین زد و خوردی واقع مي شد آپاجي گنیس را که از ممر افواج خار خلش از سینه بیرون رفت بنابر سر انجام اخراجات و طلب داشتن جوان مرد خان بابی به معاونت بارادهٔ انتزاع بندر تمامي فوج را بسر کردگي بٹیهل راو و بهگوان گزاشته جریده با معدودی به بلده آمد و راگهو شنکر نامي را نزد جوان مرد خان بابی رخصت کرد که وضع اخراجات سپاه او مشخص و معین نموده بر نگارد و جمعي از سوار و پیاده متعینهٔ بلده را روانه ساخت که با بٹیهل راو و بهگوان ملحق گردند و چندی در انتظار جواب جوان مرد خان متوقف گشت پس از آمد و شد رسل و رسائل چون موافقت نمي کرد راگهو شنکر بی نیل مقصود برگشته آمد از آنجا که سردار محمد خان بارهٔ سینور را بقسمي که مذکور شد متصرف و قابض بود فوج کشی نمودن و بر او شتافتن حکم افتاد خرج لحیم بنابر رفع بدنامي و بدنقشي تدبیری اندیشیده سرسرام را که با شیر خان پدر سردار محمد خان اباًعن جد روابط موافقت و مرافقت مربوط مضبوط داشته است و درین ایام از چند گاه معطل در بلده اقامت داشت واسطه ساخته نوشته کفالت بمهر جماعداران سپرد که اورا مستمال ساخته به اردوه ملاقي سازد و بدستور پیش

حصهٔ مرهته قایم نماید همدران اوقات خبر ورود داماجي راو گایکوار که با معدودي از گوالیار بصلاح و صوابدید ملهار هولکر که با یکدیگردم از وفاق میزدند جهت پرداخت اختلال احوال و تدارک سرانجام اسباب حشمت و جلال غرهٔ شهر شوال در برودة رسید دکهنیان را تقویت دیگر پیدا شد و از پرگنات و قصبات حصهٔ او و سونگدهه گروة گروة از سوار و پیادة باناٸبان و بار گیران اسپان خانگي و افیال متعینهٔ هرجا و هر مکان و کهاندیراو برادر و سیاجي پسرش متعاقب یکدیگر بنابر ملاقات آمدند و در اندک فرصتي جمعیتي خوبي اسباب ظاهري نزدش فراهم آمد مومن خان از استماع آمدن داماجي راو چون از مکنون ضمیرش که از ابتدای تغلب و تصرف پیشوا بالاجي راو درین صوبه بغایت کاره و بنا چاري که عهدة برآئي در خود نمیدید زمانه سازي نمودة خون دل مي خورد واقف بود بتصور آنکه مبادا مراعات ظاهري را منظور داشته بکومک فوج آپا گنیس پردازد و ارادهٔ لایق را عائق گرداند معتمدي را با نامه و برخي تحائف فرستادة استمزاج و استشارهٔ امري که پیش نهاد خاطرش بود نمود و او به متقضاي وقت و صلاح کار خویش باین معني راضي و همداستان به گشت بتهیل راو و بهگوان که با فوج مومن خان زد و خورد داشتند به حسب اتفاق روزي نایرهٔ قتال و جدال افروخته شد و جمعي از پیادگان عرب و روهیلهٔ که پیش قدمي نمودة بودند بقابوي دکهنیان در آمدة چندي کشته و خسته شدند و دیگران از معرکه بیرون جسته بر آمدند و موضع تا را پور متعلقهٔ کهنبایت بتاخت در آوردة برگشتند داماجي راو بنابر رفع بدنامي گوبند راو پسر خود را با فوجي که رخصت کردة بود و او شامل بتهیل راو شدة بار دیگر برنا را پور سواري کرد جمعي از پیادگان سندهي که بحراست بیوت و کاه و دانه باقي ماندة از کهنبایت تعین شدة بودند بمدافعه پیش آمدند دکهنیان زور آوردة در آمدة آتش دادند و آن جماعه را امان دادة بدر ساختند و همانجا منزل گزیدة در و دیوار خانها را کندة کاه و دانه پاک رُفتند درین اثنا فرستادهٔ مومن خان از برودة آمدة بگزارش پاسخ داماجي پرداخت موجب افسردگي خاطر گردید

گفت وشنید امر مصالحه و رفع مناقشه درمیان آورد و مغزز خان پسر نیکنام خان با بهگوان ملاقات کرده بر دخیل کار داشتن مکاسدار مرهنه و خاطر نشان بقایای وجه متعهده سال گزشته مومن خان انفصال یافت و بتهیل راو و بهگوان بقصبهٔ پئلاد برگشته آمدند و معزز خان به بهروچ رفت و بساط مفازعت برچیده شد مومن خان که از امداد افواج بادشاهي همقرین فسوس و از دلدهي و اعانت داماجي مایوس شد سپاهي را که فراهم آورده بود از سفید و سیاه بر طرف ساخته سرانجام وجه مشاهرهٔ شان بگرفتن بیورهٔ خانه شماري و مصادره نموده ابراء ذمه کرد هشتم شهر ذیقعده اپاجي گنفیس بنابر ملاقات داماجي راو روانهٔ بروده گشت و روزی چند توقف گزیده مراجعت نموده بموضع کهیره رسید سر سوام که سردار محمد خان را دران جا آورده بود ملاقی ساخت و قرار یافت که ببلده آمده مکاسدار را بر نیمه حصه همراه ببرد و خود بیست و دوم داخل بلده گردید گوبند راو ولد داماجي گایکوار روانهٔ بروده گشت و بتهیل راو و بهگوان از مقامات پئلاد کوچ نموده به محمود اباد دوازده کروهي بلده رسیده شب بیست و ششم ماه ذیقعده ازانجا ایلغار نموده بیخبرانه قریب یک پهر روز بر آمده قصبهٔ الینه معموله پرگنه تهامنه را بقصد دستگیر ساختن عیدا نام قصباتي که از چندی مدار کار آن پرگنه شده رسیده محاصره کرد عیدا از ماجرا و مافی الضمیر او واقف گشته جمعي از قصباتیان را بگرفتن سر راه و ممانعت فرستاده از راه پخته کاري به عجز و التماس گفت و شنید معاملت در پیش نموده پانزده هزار روپیه را متعهد شده پسر را ببرغمال مي سپرد چون زیاده طلبي شد عهده بر آئي نداشت فن زمیندارانه بکار برده باعتبار ظاهر بتضرع و انکسار بیش از بیش وهان وهون و کم و زیاده مشغول داشته کولیان اطراف و جوانب قرب و جوار را بمعاونت خواند و آنها اجابت کرده مانند حشرات الارض سراز سوراخها بر آورده رو براه آوردند تا آنکه آفتاب از سمت الراس زائل گشت رسیدند عیدا ورق را بر گردانیده بجنگ در پیوست و جمعی از طرفین کشته و خسته گشتند و روز بآخر رسید بهگوان از اندیشهٔ شبخون متمردان عطف عنان نموده بقصبهٔ مونده که بفاصلهٔ چهار کروه

گوید رفته شب را زرانیده بمقتضای وقت ببلده آمد اتفاقاً او اخر همان روز سردار محمد خان بموجب قرار داد در راج پور رسیده روز دیگر بغای ملاقات افتاد که هنگام نیم شبی بغابر دریافت خبر راست یا دروغ که آپاجي گنپتی را با او نوع دیگر مرکوز خاطر است از مخاطرهٔ عذر متوهم شده همان وقت شب راه بابره سینور پیش کرد و هرباجي رام که به تشخیص و تحصیل پیشکش حصهٔ گایکوار در ضلع سورتهه اشتغال داشت چون فراغت یافت برگشته به دولقه آمد و بعد از چند روز نزد دامنجي گایکوار عازم بردوه گردید و ترمک مکند نائب داماجي راو که از بلده به بروده رفته بود بیست و نهم برگشته آمد و همدرین سال ازانجا که کاتب ارادت لم یزلی رقم دوام برصفحهٔ جبین هیچ یک از انام و انعام مرقوم نه ساخته و خیاط ازل قبای خلد بر اندام ذی حیاتی ندوخته و وجود کدام موجودی با بعرصهٔ شهود نهاد که هادم اللذات قصر هستیش را منهدم نساخت پاینگدي ابد و خلود سر مد مختص ذات خداوند قهار جبار که همیشه بوده و خواهد بود کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام - * بیت *

هرکه آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پاینده و باقي است خدا خواهد بود

هر صاحب روحي را شربت ناگوار اجل نوشیدني و طریق مسلوک عدم پیمودني و رشتهٔ حیات بمقراض ممات بریدني و رخت هستي سلک نیستي بر بستني است چون (۱) پنگان عمر بالاجي راو پیشوا لبریز شده بود پس از معاودت از صوبهٔ مالوا به پونه رسیده پهلو بر بستر ناتواني گزاشته صاحب فراش گشت و روز بروز مرض روحاني و جسماني در تزاید و تضاعف در امده کار از علاج و تداوي گزشت نوزدهم شهر ذیقعدة الحرام نخل تنومند حیات از صرصر باد خزاني از پادر امد و بجز حسرت از ملک و مال با خود چیزی نبرد - * بیت *

چه خوش باغي است باغ زندگاني ... گر ایمن بودی از باد خزاني

---

(۱) پنگان با کاف فارسي بر وزن سندان طاس مس ته سوراخ کرده باشد که آنرا درمیان آب ایستاده گزارند و ساعات شبانه روزی را ازان معلوم کنند ۱۲ - برهان *

دوم ماه ذیحجة الحرام ناعیی این واقعه در احمدآباد رسیده در تمام صوبه شائع و واضح گشت خلل کلي در بندوبست افگند متمردان کولیان سر بفساد برداشته برهزني و تاخت قریات دست تطاول کشوده بزدن و بردن مواشي پرداختند و در سلخ همان ماه ما بین دروازهٔ سارنگپور و کالو پور دیوار حصار بلده را بقدر در آمد و بر آمد اسپ شگافته آنچه در خانهای قرب و جوار آنجا بدست آمد از ناطق و صامت بردند و روزانه در بیرونات و شبانه در بلده بقطع طریق و نقب زني بخانه بر اندازیها اشتغال دارند همدرین سال راجه لکهپت زمیندار کهچ رخت هستي بر بست و کهر سنگه پسرش قایم مقام گردید *

سبب قرار یافتن این اوراق بدفتر نخستین

هر چند که از هنگام آغاز تسطیر و تحریر این اوراق مرا طبع زین نوع خواهان نبود که کمیت خوش خرام قلم مشکین رقم از جولانی میدان ترقیم سوانحات آینده چندی باز ماند اما ازانجا که مشیت الله غالب بمضمون صداقت مشحون عرفت ربي بفسخ العزائم از تقدیرات فلکي بنابر برهم خوردگي اوضاع سلطنت که ازان مجملی مندرج گشت و مجهله مفسده سورجمل جات جهت استقرار وزارت آصف جاه باقي و هنوز ورود موکب همایون بادشاه مظفر لوا و بسبب امری در خلال این حال اختلال در بال راقم وارد گشته لهذا تسوید رویداد پیش را بر رونق افزائي و سریر آرائي آن حضرت داشته این اجزا را باوجود عدم لیاقت در نظر ارباب بنیش و اصحاب دانش و سخن سنجان عالي فکرت و منشیان بلاغت فطرت که پایهٔ سخنوري را برطاق بلند گداشته اند چون خالي از استعارات ودقت عبارات است حکم طفل ابجد خوان دارد و من هیچمدان را چه یارا که خود را از کمینه تلامذهٔ آنها بشمارد دفتر نخست قرار داد انشاء الله العزیز اگر حیات مستعار بافي و فراغ خاطر از نیرنگ سازي زمانهٔ غدّار سفله پرور نا پایدار پدید آید دفتر دوم را از آغاز سال فرخنده فال جلوس میمنت و اقبال مانوس بر صفحهٔ روزگار ثبت مي سازد چون بعضی مقدمات خاتمه تعلق بدین دفتر داشت ملحق ساخت *

مخفي نماند

که چون عهد نموده و بر خود لازم و متحتم شمرده که در نگارشِ احوالات از رعایت و عداوت خویش و بیگانه پرهیز داشته آنچه نفس الامر و بیان واقع باشد درج سازد چنانچه در صدر این اوراق اشاره بدان رفته التماس از ناظرانِ انصاف بین و بینندگانِ حق گزین آنکه چون اَلْحَقُّ مُرٌّ گفته اند اگر احیاناً بر مقولهٔ که موجبِ مرارت یا کدورت بوده باشد وقوف یابند بزلالِ عفو از خاطرِ دریا مقاطرِ زائل سازند -

* منظومه *

دل ز نورِ عفو روشن مي شود　　و ز نسیمش سینه گلشن مي شود
دوست دارد عفـــو را پروردگار　　آنچه ایرد دوست دارد دوست دار

و بالله التوفیق دهم شهر صفر المظفر ختم الله بالخیر و الظفر سال هزار و صد و هفتاد و پنج هجري علی صاحبها الف الف تحیات ختم این دفتر اتفاق افتاد ١٢ *

تمـــام شد

فهرست اسما الرجال وغیرها بترتیب حروف تهجی

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

ه

ی

تصحیح بعضی از اغلاطیکه هنگام چاپ شدن کتاب رو داده التماس از قارئیین کرام آنکه ما بقي سهو کتابت وغیره را به سلیقه مستقیمه درست نموده بدامن عفو بپوشند

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۰	۶	بیدی	بستی
۱۱	۱	و استدعا	و او استدعا
۹	۱۸	بی أعید الدہا	بی اعدالبها
۱۳	۱۱	نمود	نموده
۱۵	۲۴	فرسادہ	فرستادہ
۱۶	۲۳	رمدان	رمدن
۱۰	۱۸	فرستاده	فرستادن
۲	۷	دامیني	واميني
۳۰	[illegible]	آبا	آباد
[illegible]	۱۷	شاعت	شجاعت
[illegible]	۱۱	بدارالمهام	مدارالمهام
[illegible]	۲۱	کنان	کتمان
[illegible]	۶	سرسید	سرسبد
۹[illegible]	۱۲	کلک	سلک
۱۰۴	۲۴	متقدا	مقتدا
۱۹۵	۱۰	ماواران	مارواریان
۲۰۹	۱۹	بستور	بدستور
۳۲۴	۱۴	طبید	طلبید
۲۸۶	۷	سیانه	اسبانه
۳۰۲	۹	نکدة	نگینه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۱۹	۲	گرما	ز گرما
۴۲۱	۳	چندین	چندین
۵۱۳	۹	مزار	مرزا
۵۵۷	۱۰	بخیر	بعجز
۵۸۸	۲۳	مغصلي	مغلصی



Published on behalf of the Government of H.H. the Maharaja Gaekwad of Baroda by Newton Mohun Dutt, Curator of Libraries, Baroda Raj, at the Central Library, Baroda, and Printed by P. Knight, Baptist Mission Press, Calcutta.

The Government of H.H. the Gaekwad of Baroda deserves our cordial thanks for its enlightened generosity in bearing the cost of publishing this book in the Gaekwad's Oriental Series. We trust that the good work thus begun would be completed by printing a corrected text of the remainder of this masterly history, for which Professor Nawab Ali's trained ability as editor is available.

JADUNATH SARKAR, C.I.E.,
Honorary Member, Royal Asiatic Society
Vice-Chancellor, Calcutta University.

the administrative system in general. In short, the *Mirat-i-Ahmadi* is the only work of the class after Abul Fazl's justly famous *Ain-i-Akbari*, as a source of accurate information of diverse kinds relating to the Mughal empire.

Dr. James Bird translated about one-third of the first volume of the *Mirat-i-Ahmadi*, down to the death of Akbar, in his *History of Goozerat* (old Oriental Translation Fund, 1834). Professor Nawab Ali and Mr. C. N. Seddon, I.C.S., have recently given us a free rendering of the Khatima. But the most important portion of the work, *viz.*, the history of Gujrat in the 17th and 18th centuries, has remained unutilised except for the brief English summary given in the *Bombay Gazetteer*, Vol. I, Part I (from the MS. translation made by Col. Watson before his death in 1889) and also in William Irvine's *Later Mughals*, Vol. II.

The Persian text has been published in lithograph (1306 A.H.) by the Fath-ul-Karim Press, Bombay. This edition contains only the first volume down to 1714 A.D. (or about one half of it) together with the second volume. It is the despair and rage of serious students of Indian history. The text as printed here is hopelessly corrupt, with frequent lacunæ; the scribe has omitted or distorted beyond recognition every difficult word occurring in the book. For example, there are gaps on pp. 268, 291 (first line), and 347 (middle portion, confused).

Prof. Nawab Ali has earned the gratitude of the scholarly world by printing at the Baptist Mission Press—so well-known among Orientalists for its excellent work,—the text of the *Mirat-i-Ahmadi* from the death of Aurangzib (1707) to the end. He had the signal good fortune of securing the author's autograph manuscript with his last corrections, as the basis of his text.

The Oriental Public Library of Patna has an old, clearly written, and carefully corrected MS. of the work (with marginal glosses), the colophon of which adds that the transcription was completed on 25th Shaban 1199 (3 July, 1785), after the author's death, though the Englishman who purchased it at Ahmadabad in 1818 writes on the fly-leaf that he acquired it from the author! The colophon of the first volume states that *Daftar* (volume) one was completed on 10th Safar 1175 (10 Sep., 1761). The transcription was finished by Jalil, son of Tahir Muhammad Khan, Muhammad Ismail, on 7th Rabi-ul-awwal 1204 (25 Nov 1789).

Ali Muhammad Khan was a man of unusual intelligence, activity, and power of struggling against adversity. On assuming office, he found the provincial administration in a state of utter disorganization,—the natural result of the great anarchy born of the dissolution of the Mughal Empire under incessant civil wars and Maratha attacks. As he writes, "When in 1137 A.H. Shujaet Khan, the deputy of Mubariz Khan, (the provincial governor), was slain by Hamid Khan, the latter made haste to appropriate the crownlands and arrears of revenue (*pāi-bāqi*) and took away the volumes of official records for many years past; and thus the *diwān* of the *subah* remained with nothing to do. After him the other *nāzims* seized the country in the same way, and did not leave it in the hands of the *diwāns* Now only the name is left to the *diwān* of Gujrat, and the mere shadow of his power. The revenue officers,—starving through long arrears of salary, were dispersed. When it came to the author's turn to receive the name of the *diwān* of the *subah*, he searched for the records and found them existing in name only (1161 A.H.) By hard and unceasing exertion, he collected information from the various cities and *parganahs*, aided by Mithalal Kayeth. the hereditary *subah-navis* of the province. But in a year and a half the latter, too, died."

But nothing could damp our author's ardour and love of order and methodical work. With the materials still surviving, he, in 1170 A H., set himself to write a history of Gujrat from 1000 to 1760 A.D. The pre-Mughal portion of the work is necessarily very concise and derivative. But from the reign of Akbar onwards, his book is unique among the Persian histories of India inasmuch as the author has incorporated in it the full texts of a very large number of official letters and orders of the Imperial Government, e.g., *farmāns*, *parwānahs*, and *dastur-ul-amls*. Thus the best raw materials of social and administrative history have been preserved by him for us This is specially the case with Aurangzib's strenuously active reign of half a century. For the half century following the death of Aurangzib (in 1707), the *Mirat* gives the fullest history of the civil wars among the Mughal generals, the Maratha incursions, and the natural calamities and popular disorders which attended the fall of the Mughal empire in that province. In fact, we have no such complete, graphic, and systematic account of that decline and fall in any of our provinces. Herein lies the second great merit of the book.

The narrative history is supplemented by a second volume giving a very detailed topographical description of the province, the lives of its saints, an account of the official classes, their salaries and duties, and

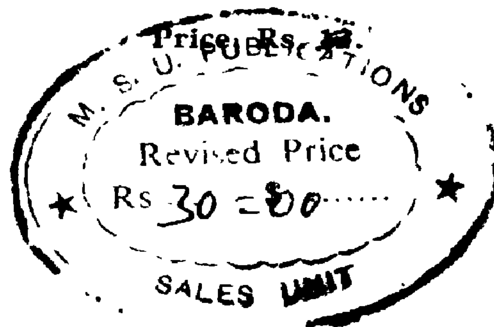
FOREWORD

Of all the provinces of India, Gujrat is the richest in the number and variety of its historical records. Its geographical position has made it the gateway of India to the western world from the earliest known antiquity, and given it an extremely diversified population drawn from many countries and races, though now completely naturalised by centuries of domicile in India. The chief occupations of its people have been trade and manufacture in a degree unequalled by the other parts of India,—which has made its cities pre-eminent in wealth and culture. These causes have made its people intelligent and enterprising beyond the natives of the other provinces of India. The inscriptions still extant in Gujrat go back to the dawn of our recorded history, and form a specially large and diversified source of information for the first twelve Christian centuries. The old Jaina manuscripts make a very useful contribution to our mediæval history.

So, too, for the Muhammadan period, Gujrat has written and bequeathed to us more histories than any other province. Besides the Arabic history edited by Sir E. D. Ross in the Indian Texts Series and Wali's Persian account edited by the same scholar in the Bibliotheca Indica Series,—which have been made available to us in comparatively recent times,—two other histories of the province have been long known and used. These are the *Mirāt-i-Sikandari* and the *Mirāt-i-Āhmadi*. The former is accessible to English readers in Sir E. C. Bayley's translation, as a supplement to Elliot and Dowson. But it stops with the fall of the independent local dynasty (*circa* 1580).

For the history of Gujrat as a province of the Mughal empire, the *Mirāt-i-Āhmadi* is our fullest and most valuable authority. Its author, Mirzā Muhammad Hasan, afterwards surnamed Ali Muhammad Khān, came of a family of Persian emigrants. He was born in 1700 A.D. at Burhanpur, where his father was a civil officer attached to Aurangzib's Deccan army; and the boy accompanied his father to Gujrat in 1708, when the latter was appointed news-writer of Ahmadabad. Ali Muhammad himself rose to be *diwān* of the province in 1746 (1159 A.H.) and held that office till the extinction of Mughal rule in Gujrat by the Maratha annexation about 1755,—thus gaining the mourful distinction of being "the last of the imperial *diwāns*."

Printed by P. Knight at the Baptist Mission Press, Calcutta,
and Published on behalf of the Government of H.H. the
Maharaja Gaekwad of Baroda by Newton Mohun Dutt,
Curator of Libraries, Baroda Raj, at the
Central Library, Baroda.



MIRAT-I-AHMADI

A PERSIAN HISTORY OF GUJRAT

BY

ALI MUHAMMAD KHAN.

EDITED BY

SYED NAWAB ALI, M.A.,

Professor, Baroda College: Fellow, University of Bombay: Author of Tarikh-i-Sohaf, Tazkirat-ul-Mustafa, etc.

Part II.

(1127 to 1174 A.H.)

WITH FOREWORD BY

JADUNATH SARKAR, C.I.E.,

Honorary Member, Royal Asiatic Society, Vice-Chancellor, Calcutta University.

Central Library,

Baroda.

1927.

IN THE PRESS

Mirat-i-Ahmadi Persian Text, Part I.

(Gaekwad's Oriental Series, Volume XXXIII.)

Mirat-i-Ahmadi Part III, i.e., the Khatima or Geographical and Descriptive Supplement Persian Text.

(Gaekwad's Oriental Series.)

Translation of the Mirat-i-Ahmadi by Charles Norman Seddon, I.C.S. (retired), sometime Revenue Minister, Baroda State, and Prof. Syed Nawab Ali, M.A.

(Gaekwad's Oriental Series.)



PUBLISHED BY THE BARODA GOVERNMENT

Gazetteer of the Baroda State. By Rao Bahadur Govindbhai H. Desai, B.A., LL.B., Naeb Dewan, Baroda State, and the late Principal A. B. Clarke, B.A. With map. 2 volumes, 1923, each Rs. 15.

Census of the Baroda State, 1921. By Satyavrata Mukerjea, B.A., Subah, Baroda Division, formerly Superintendent of Census Operations, Baroda State.

In three parts 1921-22—		Rs.	As.	P.
Part I Report ..	..	16	8	0
,, II Imperial Tables ..	..	9	0	0
,, III State Tables ..	..	4	8	0

GAEKWAD'S ORIENTAL SERIES

Published under the Authority of the Government of His Highness the Maharaja Gaekwad of Baroda.

MIRAT-I-AHMADI

PERSIAN TEXT

Part II.

Volume XXXIV.

Benoytosh Bhattacharyya, M.A., Ph.D.,
General Editor.